خبرگان ملت

شرح حال نمایندگان مجلس خبرگان رهبری

دفتر دوم

تهیّه و تنظیم:
دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری

خبرگان ملت

شرح حال نمایندگان

مجلس خبرگان رهبری

دفتر دوم

دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری

خبرگان ملت: شرح حال نمایندگان مجلس خبرگان رهبری /تهیه و تنظیم دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری ـ قم: دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۷۹-
ج: عکس.
۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲)
فهرست نویسی بر اساس فیپا.
جلد دوم: ۱۳۸۰
۱. نمایندگان مجلس خبرگان - ایران - سرگذشتنامه. ۲. مجتهدان و علما - ایران - سرگذشتنامه الف. دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری.

۲خ۴۲س / JQ ۱۷۸۷/۱۹ ۳۲۸/۵۵۰۹۲۲
۱۳۷۹

نام کتاب: خبرگان ملت /دفتر دوّم
تهیّه و تنظیم: دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری
ویراستار: محمد نقویان
ناشر: دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری
شمارگان: ۲۰۰۰
چاپ: چاپخانهٔ اعتماد
تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۰ شمسی
بها: ۲۵۰۰ تومان
نشانی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) کوچهٔ آمار، دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری
ص.پ ۳۳۱۷، تلفن: ۴-۷۷۴۱۳۲۲، نمابر: ۷۷۴۱۳۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

▣ **مقدّمه** ۲۳

▣ **احمدی (میانجی) ـ علی** ۲۹
تولد و دوران تحصیل ۳۱
فعّالیّت سیاسی و اجتماعی ۳۲
ویژگی‌های اخلاقی ۳۳
تألیفات ۳۴

▣ **احمدی ـ ذکر اللّه** ۳۵
تولد و دوران تحصیل ۳۷
اساتید ۳۷
تحصیل درس‌های حوزوی و دانشگاهی ۳۸
مسئولیّت ۳۹
فعّالیّت‌های سیاسی ۳۹
آثار و تألیفات ۳۹

▣ **ارومیان ـ علی** ۴۱
تولد و دوران کودکی ۴۳

دوران تحصیل ۴۳
آثار علمی ۴۶
فعّالیّت‌های سیاسی و اجتماعی ۴۷
پیروزی انقلاب اسلامی ۵۲
مسئولیّت ها ۵۳
خاطرات ۵۴

▣ استادی مقدّم (تهرانی) ـ رضا ۵۹
تولد ۶۱
تحصیل ۶۱
عده ای از اساتید دوران سطح در قم ۶۲
اساتید دوران سطح خارج ۶۲
تدریس ۶۳
اجازه ۶۳
تألیف و تصحیح ۶۳
تألیفات ۶۴
مقالات ۶۷
تصحیح و تحقیق ۶۷
اشراف و نظارت ۶۹
منبر و تبلیغ و سخن‌رانی ۷۰
مسافرت ها ۷۰
کنگره‌های شیخ مفید و مقدّس اردبیلی و آقا حسین خوانساری ۷۰
پس از پیروزی انقلاب ۷۱
پایان ۷۲

▣ انصاری ـ مجید ۷۳
محلّ تولد و دوران کودکی ۷۵

تحصیلات ۷۶
هجرت به قم ۷۶
عوامل مؤثّر بر شکل‌گیری شخصیّت سیاسی و اجتماعی ۷۸
مبارزات سیاسی ۷۹
فعّالیّت‌های بعد از انقلاب ۸۰
مسئولیّت ها و مناصب مهم ۸۱
افتخارات و مسئولیّت های مستمر ۸۱
حضور در جبهه ۸۲
خاطرهٔ مهمّ بعد از انقلاب مرتبط با خبرگان ۸۳
انتخابات خبرگان ۸۴

▣ **انواری ـ میرزا محمد** ۸۵
تولد و حسب و نسب ۸۷
دوران کودکی و نوجوانی ۸۸
دوران تحصیل ۸۸
دوران تبلیغ و تدریس ۸۹
عوامل مؤثّر بر شخصیّت علمی و اخلاقی ۸۹
دوران مبارزه ۹۱
مسئولیّت های پس از انقلاب ۹۱

▣ **انواری ـ محمد باقر محی الدّین** ۹۳
تولد و دوران تحصیل ۹۵
مسئولیّت‌ها ۹۷

▣ **بنی فضل ـ مرتضی** ۹۹
تولد، تحصیل و اساتید ۱۰۱

تدریس ۱۰۲
آثار علمی ۱۰۲
مبارزات ۱۰۳

▣ **بهشتی ـ احمد** ۱۰۵
تولد و دوران کودکی ۱۰۷
دوران تحصیل ۱۰۸
مهاجرت به قم ۱۱۳
فعّالیّت های قلمی ۱۱۷
تألیفات و ترجمه ها ۱۱۷
تدریس در حوزه و دانشگاه ۱۱۹
فعّالیّت ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی ۱۲۰

▣ **حائری (شیرازی) ـ محمد صادق** ۱۲۵
دوران تولد و کودکی ۱۲۷
ایّام مدرسه ۱۳۰
دوران طلبگی ۱۳۱
آغاز مبارزه ۱۳۶
خاطرات از زندان عادل آباد ۱۳۸
آشنایی با حضرت امام خمینی قدس سره ۱۴۱
خاطره‌ای از امام قدس سره ۱۴۲

▣ **حجّتی کرمانی ـ محمد جواد** ۱۴۳
تولد و دوران تحصیل ۱۴۵
فعّالیّت های سیاسی پیش از انقلاب ۱۴۵
سِمَت ها و مسئولیّت ها ۱۴۶

آثار و تألیفات ۱۴۷

▣ **حسینی کاشی(کاشانی) ـ سیّد محمد** ۱۴۹
دوران کودکی و تحصیل ۱۵۱
اساتید و هم‌مباحثه‌ها ۱۵۲

▣ **حسینی ـ سیّد علی** ۱۵۵

▣ **حسینی ـ سیّد مجتبی** ۱۵۹
ولادت ۱۶۱
تحصیلات ۱۶۲
فعّالیّت‌های انقلابی ۱۶۴
هجرت به قم ۱۶۵
فعّالیّت‌های تحقیقاتی ۱۶۶
تألیفات ۱۶۷
فعّالیّت‌های اجتماعی ۱۶۹
مسئولیّت‌های اجرایی ۱۷۰

▣ **حقّی سرابی ـ محمد علی** ۱۷۳
تولد و دوران تحصیل ۱۷۵
مهاجرت به تهران ۱۷۶
ویژگی‌های علمی و اخلاقی ۱۷۷
تألیفات ۱۷۷

▣ **حیدری ـ عبدالرّحمن** ۱۷۹
در محضر اهل بیت ۱۸۱

در بارگاه نور ۱۸۱
در محفل انس ۱۸۳
در رکاب ولایت ۱۸۳
در مجلس خبرگان ۱۸۶
در ستیز با لیبرالیزم ۱۸۶
در نگاه امام قدس سره ۱۸۸
در سنگر جهاد ۱۸۹
در عینیّت جامعه ۱۹۰
در وادی رحمت ۱۹۲

▣ **خاتمی ـ سیّد احمد** ۱۹۵
تولد، محلّ تولد و والدین ۱۹۷
محلّ رشدِ دوران کودکی و نوجوانی ۱۹۸
دوران تحصیل ۱۹۹
دوستان و معاشران هم درس ۲۰۰
عوامل مؤثّر بر شکل گیری شخصیّت علمی و اخلاقی ۲۰۰
عوامل مؤثّر بر شکل‌گیری شخصیّت سیاسی و اجتماعی ۲۰۱
فعّالیّت های علمی ۲۰۳
الف) تألیفات ۲۰۳
ب) مصاحبه ها و سخن‌رانی ها ۲۰۹
ج) تدریس ۲۱۰
فعّالیّت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی ۲۱۱
نمایندگی مجلس خبرگان رهبری ۲۱۳

▣ **خزعلی ـ ابوالقاسم** ۲۱۵
دوران کودکی ۲۱۷

دورهٔ تحصیلی در مشهد ۲۱۹
ارتباط با آیة اللّه العظمی بروجردی ۲۲۱
فعّالیّت‌های سیاسی و اجتماعی پیش از انقلاب ۲۲۲
زندان و تبعیدگاه ۲۲۵
حفظ قرآن و نهج البلاغه ۲۲۹
مسئولیّت های پس از انقلاب ۲۲۹
ارتباط با مقام معظّم رهبری ۲۳۱
ارتحال حضرت امام‌ﷺ و اقدام خبرگان ۲۳۲
فعّالیّت های علمی ۲۳۳

▣ **خلیل زاده (مروّج) ـ بیوک** ۲۳۵
تولد و دوران تحصیل ۲۳۷
فعّالیّت های سیاسی و اجتماعی ۲۳۸

▣ **خمینی ـ احمد** ۲۳۹
از تولد تا پانزدهم خرداد ۲۴۱
پانزدهم خرداد سرآغاز تحوّلی بزرگ در زندگی احمد ۲۴۴
آغاز رسالت تاریخی احمد در غیاب پدر ۲۴۵
نخستین سفر مخفیانه به عراق و واکنش ساواک ۲۴۷
یادگار امام در زندان قزل قلعه ۲۴۹
ازدواج و فرزندان ۲۵۲
شهریّهٔ امام و ناکامی ساواک در جلوگیری آن ۲۵۶
سفر به مکّه، عراق و لبنان ۲۵۹
احمد در دیگر سنگرهای مبارزه ۲۶۰
احمد و هجرتی دیگر(چهارمین و آخرین سفر به عراق) ۲۶۴
همراه با امام در هجرت به پاریس ۲۶۶

تلاش های کارساز احمد در نوفل لوشاتو ۲۷۱
ورود به ایران و همراهی با ناخدای کشتی انقلاب ۲۷۸
یادگار امام و انقلاب دوم(تسخیر لانهٔ جاسوسی آمریکا) ۲۸۵
مواضع سیاسی یادگار امام در سال های اوّلیّهٔ پس از پیروزی انقلاب ۲۸۹
جنگ تحمیلی و دفاع هشت سالهٔ ملت و نقش احمد در کنار امام ۲۹۲
دوازده سال همگام با رهبر کبیر انقلاب اسلامی ۲۹۷
احمد و عصر بعد از امام ۳۰۱
خصایل انسانی، ویژگی های اخلاقی و مراتب علمی ۳۰۴
حرم و مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره ۳۱۲
بیماری و رحلت جانگداز یادگار امام ۳۱۴

▣ خوانساری ـ ابوالفضل ۳۱۹
تولد و حسب و نسب ۳۲۱
اساتید ۳۲۲
اجازات ۳۲۳
بازگشت به ایران ۳۲۴
فعّالیّت های سیاسی ۳۲۴
تألیفات ۳۲۶

▣ دبستانی (موسوی همدانی) ـ سیّد ابوالحسن ۳۲۷
تولد و دوران کودکی ۳۲۹
دوران تحصیل ۳۲۹
استادان ۳۳۰
دوستان و معاشران ۳۳۰
عوامل مؤثّر بر گرایش به مسائل سیاسی و اجتماعی ۳۳۰
فعّالیّت‌های علمی ۳۳۱

فعّالیّت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی ۳۳۱
دوران دفاع مقدّس و جنگ تحمیلی ۳۳۳
نمایندگی در مجلس خبرگان ۳۳۴

▣ **دعوی سرایی (گیلانی) ـ محمد** ۳۳۷

▣ **راستی (کاشانی) ـ حسین** ۳۴۱
تولد و دوران تحصیل ۳۴۳
دوستان و معاشران ۳۴۴
هجرت به عراق ۳۴۴
تربیت طلّاب ۳۴۵
مسئولیّت‌ها ۳۴۷

▣ **ربّانی املشی ـ محمد مهدی** ۳۴۹
تولدودوران کودکی ۳۵۱
دوران تحصیل ۳۵۱
دوران تبلیغ ۳۵۸
فعّالیّت های اجتماعی و سیاسی ۳۵۹
دوستان و معاشران ۳۶۲
خاطرات و درس های آموزنده ای از امام امت ۳۶۳
پیام به ملت ۳۶۶

▣ **رسولی ـ سیّد هاشم** ۳۶۹
تولد، دوران کودکی و تحصیل ۳۷۱
اساتید ۳۷۶
هجرت به تهران ۳۷۷

فعّالیّت‌های علمی ۳۷۸
تألیفات ۳۸۰

▣ **روحانی ـ سیّد مهدی** ۳۸۳
دوران تحصیل ۳۸۵
تألیفات ۳۹۲
تأسیس جامعهٔ مدرّسین ۳۹۴
نصیحت به روحانیون ۳۹۶

▣ **روحانی ـ حسن** ۳۹۹
تولد و دوران تحصیل ۴۰۱
فعّالیّت سیاسی پیش از انقلاب ۴۰۱
مسئولیّت‌های بعد از انقلاب ۴۰۲
تألیفات ۴۰۳

▣ **سلطانی طباطبائی ـ سیّد محمد باقر** ۴۰۵
تولد و دوران تحصیل ۴۰۷
تألیفات ۴۰۸

▣ **طاهر شمس (گلپایگانی) ـ جلال** ۴۱۱
تولد و دوران تحصیل ۴۱۳
ویژگی های اخلاقی و علمی ۴۱۴
تألیفات ۴۱۴

▣ **عبایی خراسانی ـ محمد** ۴۱۵
تولد و دوران کودکی ۱۴۷

دوران تحصیل ۴۱۸
وضعیّت دوران تحصیل ۴۱۸
دوستان ۴۱۹
عوامل مؤثّر در شکل‌گیری اخلاقی، سیاسی و اجتماعی ۴۱۹
آثار و برنامه های علمی و تحقیقی ۴۲۰
الف) تألیف ۴۲۰
ب) تدریس ۴۲۱
۱. تدریس حوزوی ۴۲۱
۲. تدریس دانشگاهی ۴۲۱
ج) تحقیق ۴۲۱
سابقهٔ مبارزاتی پیش از انقلاب ۴۲۲
سابقهٔ فعّالیّت در پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن ۴۲۳
خاطرات ۴۲۴
مسئولیّت ها ۴۲۵

▣ غروی ـ حاج شیخ عبدالحسین ۴۲۷
خانواده و ولادت ۴۲۹
بالندگی و تحصیلات ۴۳۰
دوران غربت حوزه ۴۳۱
در سایه سار استاد ۴۳۲
در عرصهٔ تبلیغ و ارشاد ۴۳۴
پا به پای امام خمینی قدس‌سره ۴۳۵
جای‌گاه علمی و فقهی ۴۳۶
دانشنامه‌ها و اجازه نامه ۴۳۷
اجازهٔ تدریس ۴۳۸
میراث فقهی ۴۳۸

رساله ها ۴۳۸
در عرصهٔ تابش خورشید انقلاب ۴۳۸
دو پیام آخرین ۴۴۰
ویژگی های شهودی و تحصیلی ۴۴۱
عروج به دیار حق ۴۴۳

▣ فهیم کرمانی ـ مرتضی ۴۴۵
تولد و دوران کودکی ۴۴۷
دوران تحصیل ۴۴۷
فعّالیّت‌های علمی ۴۴۹
فعّالیّت و مبارزات سیاسی و اجتماعی ۴۵۰
فعّالیّت های مهمّ اجتماعی و سیاسی ۴۵۲
چند خاطرهٔ مهم ۴۵۴
فعّالیّت های بعد از پیروزی انقلاب ۴۵۷
نمایندگی مجلس خبرگان ۴۵۹

▣ کریمی دیوکلائی ـ سیّد جعفر ۴۶۱
۱. بخش علمی و تحصیلات حوزوی ۴۶۳
۲. بخش خدمات فقهی و فرهنگی ۴۶۶
۳. بخش اشتغالات سیاسی ۴۶۹

▣ لاریجانی آملی ـ صادق ۴۷۵
تولد و حسب و نسب ۴۷۷
تحصیلات اوّلیّه ۴۷۷
تحصیلات علوم اسلامی ۴۷۸
تدریس و تحقیق ۴۷۸

تألیفات ۴۷۹

▣ **مجتهد شبستری ـ محسن** ۴۸۱
تولد و دوران کودکی ۴۸۳
دوران نوجوانی و تحصیل ۴۸۳
فعّالیّت های علمی ۴۸۴
فعّالیّت های سیاسی پیش از انقلاب ۴۸۴
فعّالیّت های سیاسی پس از انقلاب ۴۸۵
خاطره از مجلس خبرگان ۴۸۶

▣ **محمدی ـ عبدالله** ۴۸۹

▣ **محمدی ـ حسین** ۴۹۳
تولد و اجداد ۴۹۵

▣ **محمدی عراقی (اراکی) ـ محسن** ۴۹۷
تولد و دوران کودکی ۴۹۹
دوران تحصیل و اساتید ۵۰۰
عوامل مؤثّر بر شخصیّت علمی و اجتماعی ۵۰۲
فعّالیّت‌های علمی ۵۰۳
تألیفات ۵۰۳
فعّالیّت های سیاسی و اجتماعی ۵۰۴
مسئولیّت‌ها ۵۰۵

▣ **مروارید ـ محمد تقی** ۵۰۷
تولد و دوران کودکی ۵۰۹

دوران تحصیل ۵۰۹
فعّالیّت علمی ۵۱۱
بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ۵۱۵

▣ **معصومی ـ علی اصغر** ۵۱۷
دوران کودکی ۵۱۹
ویژگی‌های خانوادگی ۵۲۰
وضعیّت معیشتی ۵۲۰
دوران تحصیل ۵۲۱
عوامل مؤثّر برشکل گیری شخصیّت علمی واخلاقی ۵۲۲
فعّالیّت‌های سیاسی پیش از انقلاب ۵۲۳
ارتباط با آیة اللّه کاشانی و نوّاب صفوی ۵۲۴
هجرت به نجف اشرف ۵۲۵
اساتید نجف ۵۲۶
فعّالیّت‌های علمی درنجف ۵۲۶
اوضاع سیاسی عراق ۵۲۷
ادامهٔ مبارزه وتبعید درایران ۵۲۹
مسئولیّت‌های پس ازانقلاب ۵۳۰
خاطره‌ای ازمجلس خبرگان رهبری ۵۳۱

▣ **موحّدی (فاضل لنکرانی) ـ محمد** ۵۳۳
دوران کودکی ۵۳۵
عوامل پیش رفت تحصیلی ۵۳۶
اساتید ۵۳۶
خصوصیّات درس امام قدس سره ۵۴۰
مبارزات ۵۴۰

فعّالیّت های علمی ۵۴۲

▣ **موسوی پور(شالی) ـ سیّد حسن** ۵۴۵
تولد ۵۴۷
تحصیل در نجف اشرف ۵۴۷
عبارت هایی نمونه از اجازات ۵۴۷
مراجعت از نجف اشرف ۵۴۸
اقامت در قزوین ۵۴۹
سابقهٔ مبارزاتی ۵۴۹
مبارزات دوران انقلاب اسلامی ۵۵۰
در منصب نماز جمعه ۵۵۰
حضور در جبهه‌ها ۵۵۱
رسیدگی به خانوده‌های شهدا، اسرا و مفقودان ۵۵۱

▣ **موسوی تبریزی ـ سیّد ابوالفضل** ۵۵۳
دوران رشد و بالندگی ۵۵۵
اساتید ۵۵۶
فعّالیّت‌های پیش از انقلاب ۵۵۶
فعّالیّت‌های پس از انقلاب ۵۶۰
تألیف ۵۶۲

▣ **مهمان‌نواز ـ حبیب اللّه** ۵۶۳
تولد و دوران کودکی ۵۶۵
دوران تحصیل ۵۶۵
اساتید ۵۶۶
فعّالیّت‌های علمی ۵۶۸

فعّالیّت‌ها و مبارزات سیاسی ۵۶۸
مسئولیّت ها ۵۷۱

▣ **نجمی ـ محمد صادق** ۵۷۳
دوران تولد و بالندگی ۵۷۵
دوران تحصیل ۵۷۶
اساتید ۵۷۷
دوستان و معاشران ۵۷۹
عوامل مؤثّر بر شخصیّت علمی و اخلاقی ۵۷۹
عوامل مؤثّر بر شخصیّت سیاسی و اجتماعی ۵۸۱
فعّالیّت های علمی ۵۸۲
تدریس ۵۸۴
فعّالیّت های مهمّ علمی و تحقیقاتی ۵۸۵
سفرهای علمی ۵۸۵
فعّالیّت ها و مبارزات سیاسی ۵۸۶
فعّالیّت های اجتماعی ۵۸۶
مسئولیّت ها ۵۸۷

▣ **نورمفیدی ـ سیّد کاظم** ۵۸۹
تولد و دوران تحصیل ۵۹۱
فعّالیّت‌های سیاسی ۵۹۱
مسئولیّت‌ها ۵۹۲
فعّالیّت فرهنگی ـ اجتماعی ۵۹۳

▣ **واعظ جوادی (جوادی آملی) ـ عبدالله** ۵۹۵
آغاز زندگی ۵۹۷

ماجرای نذر امام هشتم علیه‌السلام ۵۹۸
آغاز تحصیلات جدید ۵۹۹
آغاز تحصیلات حوزوی ۶۰۰
علّت ترک حوزهٔ علمیّهٔ مشهد ۶۰۳
ورود به حوزهٔ علمیّهٔ تهران ۶۰۵
ویژگی‌های دیگر مدرسهٔ مروی ۶۰۷
درمحضراساتیدبزرگ ۶۰۹
در محضر آیات، شعرانی و الهی قمشه‌ای ۶۱۲
ذکر کراماتی از اساتید ۶۱۶
هجرت به حوزهٔ علمیّهٔ قم ۶۱۹
درمحضرعلّامه طباطبائی ۶۲۱
درس معاد مرحوم علّامه ۶۲۳
انس و ارتباط با امام خمینی قدس‌سره ۶۳۱
ویژگی های شخصیّتی استاد ۶۳۶
الف) ویژگی‌های علمی ۶۳۶
ب) ویژگی‌های اخلاقی ۶۴۱
فعّالیّت های سیاسی ـ اجتماعی استاد ۶۴۷
فعّالیّت‌های مبارزاتی استاد ۶۴۹

▣ **یزدی ـ محمد** ۶۵۳
تولد و دوران کودکی ۶۵۵
دوران تحصیل ۶۵۷
دوستان و معاشران ۶۵۷
عوامل مؤثّر بر شکل گیری شخصیّت علمی ۶۵۷
فعّالیّت های علمی ۶۵۸
فعّالیّت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی ۶۵۹

مسئولیّت های پس از انقلاب ۶۶۴
خاطرات مهمّ پس از انقلاب ۶۶۶
نقش حضور در دفاع‌مقدّس و خاطرات آن دوران ۶۶۷

مقدّمه

در جمهوری اسلامی ایران، «رهبری» رکن اساسی و محور اصلی نظام است و در *قانون اساسی* به‌عنوان «ضامن عدم انحراف سازمان های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود» شناخته شده است.[1]

حوزهٔ وسیع و سنگین مسئولیّت های رهبری و نقش بنیادین آن در سلامت نظام سیاسی، ایجاب می کند که شایسته‌ترین فرد عهده دار آن شده و شخص رهبر، دارای بالاترین صلاحیّت‌های علمی، اخلاقی و از برترین توانایی ها برخوردار باشد. از این‌رو، در اصل یک صدونهم *قانون‌اساسی*، برای رهبر جامعهٔ اسلامی، این شرایط و صفات، لازم شمرده شده است:

۱. صلاحیّت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریّت و قدرت کافی برای رهبری.

به اجرا در آمدن احکام الهی، حاکمیّت ارزش های والای اخلاقی و معنوی، و رشد

---

۱. *مقدمهٔ قانون اساسی*.

اجتماعی، مقاصد سه گانهٔ دولت اسلامی است که ضرورتِ وجود این سه شرط اساسی را تبیین می‌کند. تأکید بر این شایستگی ها که از ویژگی‌های حکومت اسلامی است و فقط در *قانون‌اساسی* کشور ما مقرّر گردیده است، «قدرت» را در سیر «عقلانیّت واقعی» هدایت نموده و آفات آن را به حدّاقل کاهش می دهد.

ویژگی دیگر رهبری در نظام ما آن است که برخاسته از مردم، اراده و انتخاب آن‌ها است. در مقدّمهٔ *قانون‌اساسی* توضیح داده شده است که ولایت امر و امامت مستمر، از آنِ فقیه جامع الشّرائطی است که از «سوی مردم» به عنوان رهبر شناخته می شود، البته برای آن‌که این انتخاب بر معیارهای لازم رهبری، هر چه بیش‌تر انطباق داشته باشد و تشخیص صفات لازم به شکل اطمینان‌بخش و با پرهیز از القاءات هیجانی صورت گیرد و به علاوه از امتیاز بررسی های کارشناسانهٔ افراد و خبره نیز برخوردار باشد، انتخاب رهبر از سوی مردم، به وسیلهٔ نمایندگان خبرهٔ آنان صورت می‌گیرد. دراصل یک صدوهفتم *قانون‌اساسی*، به «دو انتخاب» تصریح شده است: «خبرگان منتخب مردم» و «رهبر منتخب خبرگان»، و در همین اصل، راهکار تعیین رهبری و ضوابط تشخیص آن آمده است:

«پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیة اللّه العظمی امام خمینی‌ﷺ که از طرف اکثریّت قاطع مردم، به مرجعیّت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهدهٔ خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری در بارهٔ همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یک صدونهم، بررسی و مشورت می‌کنند، هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیّت عامّه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یک صدونهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت، یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرّفی می نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و

همهٔ مسئولیّت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است».

از این رو، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری سوگند یاد می کنند که «ودیعهٔ ملت» را پاسداری نموده و در تشخیص و معرّفی «بهترین فرد» برای مقام والای رهبری امت کوشش نمایند:

«... سوگند یاد می کنم که ودیعه ای را که ملت به ما سپرده، به عنوان امینی عادل، پاسداری کنم و در ایفای وظیفه سنگینی که به عهده داریم؛ یعنی، تشخیص و معرّفیِ بهترین فرد، برای مقام والای رهبری امت و در حراست ازاین منصب الهی و حفظ آن از هرگونه خطری، خود را در پیشگاه مقدّس خداوند مسئول بدانم ... ».

علاوه بر این، مسئولیّت دیگر خبرگان، تشخیص ناتوانی یا عدم صلاحیّت رهبر است که در اصل یک صدویازدهم *قانون‌اساسی* بدان تصریح شده است:

«هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم ویک صدونهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر، به عهدهٔ خبرگان مذکور در اصل یک صدوهشتم می باشد».

بر مبنای این اصل، استمرار رهبری، به بقا و استمرار صفات لازم و شرایط ضروری آن بستگی دارد و مجلس خبرگان وظیفه دارد که با اشراف خود نسبت به روند کلّی امور کشور، با آگاهی و بصیرت بدین موضوع توجّه کند.

حسّاسیّت مسئولیّت مجلس خبرگان و تأثیر عمیق و گستردهٔ آن در سرنوشت نظام اسلامی و آینده آن، چنان است که بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی‌ﷺ این مسئولیّت را در رأس همه مسئولیّت ها قلمداد نموده و هشدار دادند که کوچک‌ترین سهل انگاری و مسامحه و کوچک‌ترین اِعمال نظرهای شخصی و خدای نخواسته تبعیّت از هواهای نفسانی که ممکن است این عمل شریف الهی را

به انحراف کشاند، بزرگ ترین فاجعهٔ تاریخ را به وجود خواهد آورد.

از این رو، انجام این وظیفهٔ سترگ در قبال نهاد رهبری و حراست از صیانت آن، ازکسانی ساخته است که خود در سطح بالایی از بینش اجتماعی، خودسازی اخلاقی و دانش فقهی باشند. در قانون مربوط، شرایط زیر برای خبرگان لازم شمرده شده است:

الف) اشتهار به دیانت و وثوق و شایستگی اخلاقی؛

ب) اجتهاد در حدّی که قدرت استنباط بعضی مسائل فقهی را داشته و بتواند ولیّ فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهد؛

ج) بینش سیاسی و اجتماعی و آشنایی به مسائل روز؛

د) معتقد بودن به نظام جمهوری اسلامی ایران؛

ه) نداشتن سوابق سوء سیاسی و اجتماعی.

با در نظرگرفتن این شرایط، می توان دانست که برای عضویّت در آن بالاترین نصاب شایستگی معتبر شناخته شده است.

مجلس خبرگان رهبری، برای انجام وظایف خود دارای کمیسیون های متعدّدی است، که یکی از آن‌ها تمهیدات لازم را برای اجرای اصول یک صدوهفتم و یک صدونهم *قانون‌اساسی* فراهم می آورد.

این مجلس در ۲۳ تیر ماه ۱۳۶۲ آغاز به کار کرد و هم اکنون دورهٔ سوم خود را سپری می کند و در این مدّت از حضور و همکاری چهره های برجستهٔ علمی و سیاسی برخوردار بوده است. مهم ترین اقدام در کارنامهٔ مجلس خبرگان رهبری، تلاش به موقع آن، پس از ارتحال رهبر کبیر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی‌ﷺ بود که با تصمیم‌گیری هوشیارانه در تعیین رهبر معظّم انقلاب اسلامی، حضرت آیة اللّه خامنه ای ـ مدّ ظلّه العالی ـ نظام اسلامی را از نعمت استمرار رهبری شایسته بهره مند گرداند و دشمنان کشور را به حیرت افکند.

مجموعهٔ حاضر به منظور آشنایی اجمالی با اعضای مجلس ـ از دورهٔ اوّل تا سوم ـ تدوین گردیده تا بیانگر مراتب علمی، سوابق مبارزاتی و خدمات اجتماعی خبرگان باشد. این مجموعه، علاوه بر آنکه به شناخت صحیح این نهاد و موقعیّت علمی و سیاسی اعضای آن کمک می‌کند، می‌توان آن را منبعی غنی در تاریخ نهضت اسلامی، حوادث پس از پیروزی، و کارنامهٔ نظام اسلامی دانست.

این اثر از ویژگی ها و امتیازات زیر برخوردار است:

۱. شرح حال های ارائه شده، «خودنوشت» بوده و به وسیلهٔ اعضای محترم مجلس خبرگان رهبری مستقیماً تهیّه و ارائه گردیده است. جمع آوری این مجموعه بدین شکل، هر چند دشواری هایی به همراه داشت، ولی بر اتقان و اعتبار آن ـ به عنوان اسناد ماندگار و تاریخی ـ افزوده است.

شایان ذکر است که بسیاری از بزرگان، از سر تواضع، در نگارش زندگی‌نامهٔ خود و بازگو کردن بخشی از سوابق و خاطرات خویش، به سختی پاسخ دادند و متأسّفانه از پاسخ بعضی نیز محروم ماندیم و تأثر بیش‌تر آنکه هم اینک از فیض حضور برخی از آن اعاظم بی‌بهره‌ایم.

۲. از آن‌جا که این اثر به قلم علمای بزرگ حوزه و بازگو کننده زندگی آن‌ها است، می‌توان آن را مجموعه‌ای کم نظیر در شناخت اوضاع علمی و شرایط اجتماعی و سیاسیِ حوزه های علمی شیعی در قرن اخیر دانست که به معرّفی طبقات مختلف علما و اساتید می پردازد و زوایایی از جلسات تدریس، حلقه های مباحثه، موقعیّت اساتید، کتب درسی، تألیفات علمی و دیگر خصوصیّات حوزه های علمیّهٔ قم، نجف و مشهد را نشان می دهد که بر اساس آن به تصویر روشنی از «فرهنگ حوزه» می توان دست یافت. هم چنین در خاطرات علمای بلاد و خبرگان مناطق مختلف کشور، ابعاد متنوّعی از فرهنگ و تاریخ سرزمین اسلامی ایران مطرح شده است.

۳. در لابه‌لای معرّفی خبرگان، اشارات فراوانی به ابعاد گوناگون نهضت اسلامی و

حوادث مختلف آن، آن هم از زبان کسانی که مستقیماً در جریان آن بوده اند، دیده می شود؛ از فاجعهٔ مسجد گوهرشاد در عصر رضاخان، تا مصیبت عظمای ارتحال بنیان‌گذار جمهوی اسلامی، و از فتنهٔ کور منافقان پس از پیروزی انقلاب، تا دلاوری های دوران جنگ تحمیلی و افتخارات دوران سازندگی.

گفتنی است در این جلد ـ که بر اساس حروف الفبا ترتیب یافته است ـ زندگی‌نامهٔ بعضی از اعضای مجلس خبرگان رهبری (دورهٔ اوّل تا سوم) ارائه شده و به خواست خدا شرح حال نمایندگان دیگر، با همکاری خود آنان تهیّه و تکمیل و در جلدهای بعدی به زودی عرضه می شود.

در پایان، از اعضای محترم مجلس خبرگان رهبری که در پدید آمدن این اثر نفیس مساعدت نمودند و نیز از همهٔ برادرانی که درگردآوری و تنظیم این مجموعه کوشیدند، سپاس‌گزاری می شود.

دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری

- **نام**: علی
- **شهرت**: احمدی (میانجی)
- **نام پدر**: حسینعلی
- **زادگاه**: روستای پورسخلوازتوابع میانه
- **سال تولد**:۱۳۰۶ شمسی
- **سال وفات**: ۱۳۷۹ شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دورهٔ متوالی (دوره اوّل و دوم از استان آذربایجان‌غربی و دورهٔ سوم از آذربایجان شرقی) نمایندگی از سوی حضرت امام‌ﷺ برای رسیدگی به وضع زندانیان میانه وشهرهای اطراف و... .

* برگرفته از نشریّهٔ *آینهٔ پژوهش*، شمارهٔ ۶۴، مهر و آبان ۱۳۷۹، ص۱۲۲ ـ ۱۲۳.

تولد و دوران تحصیل

حضرت آیة اللّه آقای حاج میرزا علی احمدی میانجی‌ﷺ از مفاخر علمای حوزهٔ علمیّهٔ قم به شمار می‌رفت.

وی، درچـهارم مـحرّم الحـرام ۱۳۴۵ (۱۳۰۶ش.) در روسـتای پـورسخلو ـ چهارفرسنگی میانه ـ در میان خانوادهٔ علم وتقوا دیده به جهان‌گشود. پدرش مرحوم ثقه الاسلام شیخ حسینعلی و جدّش مرحوم حجّة الاسلام حـاج شـیخ احـمد از عالمان و واعظان منطقهٔ خویش به شمار می‌آمدند، آنان علاوه برکشاورزی به تبلیغ دین، اصلاح بین مردم ورفع نیازهای مستمندان می‌پرداختند.

فقید سعید، کتاب های فارسی متداول (*گلستان*، *نصاب الصّبیان*، *ابواب الجنان*، *منشآت* امیرنظام) رانزدپدرش آموخت و در سیزده سالگی (۱۳۵۸ ق.) به تحصیل علوم دینی روی آورد. سپس به میانه رفت ونزد مرحوم آیـة اللّـه شـیخ ابـومحمد حجّتی، ادبیّات، *حاشیه*، *معالم وقوانین* را به خوبی فراگرفت و *شرح‌لمعه* رانیز از محضر وی وحاج شیخ لطفعلی زنوزی میانجی و شیخ مهدی جدیدی آمـوخت. سپس به توصیهٔ استادش آیةاللّه زنوزی به تبریز رفت و به مـحضرمرحـوم عـلّامه طباطبائی رسید و چندی از ایشان بهره برد. با مهاجرت علّامه طباطبائی بـه قـم، معظّمٌله نیز پس از مـدّتی بـه قـم آمـد و در مـدرسهٔ دارالشّـفاء سکـونت نـمود و

سطوح عالی را نزد حضرات آیات حاج سیّد حسین قاضی، علّامه سیّد محمدحسین طباطبائی، شیخ موسی عبّاسی زنجانی و شیخ اسحاق آستارایی فراگرفت و پس از آن به‌طور مرتّب در درس های فقه آیات عظام بروجردی، محقّق داماد، گلپایگانی ومیرزا رضی تبریزی و درس خارج اصول آیة اللّه حاج میرزا احمدکافی الملکی ودرس فلسفه وتفسیر علّامه طباطبائی شرکت کرد و بنیهٔ علمی خویش را استوار ساخت. او هم‌زمان با تحصیل، به تدریس دروس حوزوی در سطوح مختلف، تبلیغ دین وتألیف کتب پرداخت وبه خوبی از عهده آن‌ها برآمد و هم با دوستان خویش، جلسات بحث در بارهٔ مسائل فقهی، حدیثی، کلامی، تفسیری وتاریخی تشکیل داد که این جلسات، بیش از پنجاه سال به طول انجامید.

فقید سعید، هماره در ایّام تعطیل حوزهٔ علمیّهٔ قم به میانه می‌رفت و در ارشاد مردم شهرش و دستگیری از فقیران ومستمندان بسیارمی‌کوشید که تأسیس انجمن دینی و فرهنگی دین و دانش، صندوق قرض‌الحسنه مهدیّه، جلسات تفسیر *قرآن* از آن جمله است. او در قم نیز، همیشه پس از نماز جماعت مغرب و عشا در مسجد خویش به پاسخ‌گویی مسائل دینی و سخن‌رانی می‌پرداخت ومسجدش، کانون اجتماع جوانان مشتاق ومردم متدیّن قم بود. درجریان تأسیس جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم، سهم به سزایی داشت و امضای وی در ذیل تمام اعلامیّه‌های جامعهٔ مدرّسین بر ضدّ رژیم ستم‌شاهی به چشم می‌خورد.

فعّالیّت سیاسی و اجتماعی

او در راه پیش‌برد نهضت اسلامی و برای ابلاغ پیام های امام خمینی و مراجع تقلید، بارها به شهر میانه واطراف آن مسافرت می‌کرد و مردم منطقه را به وظایف دینی خودآشنا می‌ساخت. پس ازپیروزی انقلاب اسلامی هم، همواره به دفاع از کیان نظام پرداخت وبارها به نمایندگی از امام خمینی به شهرهای منطقه و

استان‌های مختلف سفر کرد و در رفع مشکلات آنان کوشید. در فتنه‌های پس از انقلاب مانند فتنهٔ حزب خلق مسلمان، فتنهٔ منافقین وبنی‌صدر به روشن‌گری‌های مداوم پرداخت ودردفاع ازولایت فقیه لحظه‌ای درنگ نکرد. درجنگ تحمیلی، خود به جبهه رفت و فرزندش (جعفر) را هم تقدیم کاروان شهیدان انقلاب اسلامی کرد و دو مرتبه از سوی مردم استان آذربایجان‌غربی و یک مرتبه هم از سوی مردم استان آذربایجان‌شرقی، به نمایندگی مجلس خبرگان رهبری برگزیده شد (که تاپایان عمرش ادامه یافت).

ویژگی‌های اخلاقی

معظّمٌله، ازاخلاقی خوش، زندگی ساده وبی پیرایه، زبانی نرم و مجلسی پربار برخوردار بود. گفتار وکردارش یکی بود و به آن‌چه می‌گفت اوّل خود عمل می‌کرد، لبخند از لبانش دور نمی شد و تواضع و فروتنی از کردار و رفتارش نمایان بود. زندگی‌اش پس ازانقلاب باپیش ازپیروزی انقلاب تفاوتی نکرد و درِ خانه‌اش به روی همگان بازبود. سراسر عمرش را به تألیف وتدریس سطوح عالی و اقامه جماعت و شرکت درجلسات بحث علمی ووعظ وارشاد گذرانید وگروهی بسیار از طلّاب حوزهٔ علمیّهٔ قم را با بیانات علمی واخلاقی اش پرورش داد. قلبی مهربان ودستی گشاده داشت وبه اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام عشق می‌ورزید وباذکر مصایب ایشان، بغض گلویش را می‌گرفت و اشک از چشمانش سرازیر می‌شد. از آیات عظام امام خمینی، میلانی و گلپایگانی رحمهم‌الله اجازهٔ امور حسبیّه و از آیةاللّه مرعشی نجفی رحمه‌الله اجازهٔ روایت داشت. وی بارها در قم و میانه به ساواک احضار شد و مورد بازجویی قرارگرفت. نیز عوامل رژیم، یک بار به محلّ اقامتش درمیانه هجوم آوردند وضمن ضرب وشتم او، به زندان تبریز انتقالش دادند، که درپی تلاش علما ـ به ویژه آیة اللّه شهید قاضی طباطبائی ـ آزاد گردید.

تألیفات

الف) آثار منتشره

۱.*مکاتیب الرسول* (۳ج)؛ ۲.*مکاتیب الامام* الرضا علیه‌السلام؛ ۳.تعلیق وتصحیح و استدراک بر *معادن الحکمة فی مکاتیب الائمّه*، نوشتهٔ علم‌الهدی فیض کاشانی،(۲ج)؛ ۴*مواقف الشیعه*(۳ج)؛ ۵*التبرّك بآثارالنبی والصحابه*؛ ۶.*السجودعلی الارض*؛ ۷.*الاسیرفی الاسلام*؛ ۸.*مالکیّت خصوصی زمین یا اصول مالکیّت*؛ ۹.*اطلاعات وتحقیقات دراسلام*؛ ۱۰.تعلیقه وپاورقی بر *شیعه دراسلام* نوشتهٔ علّامه طباطبائی؛ ۱۱.تعلیقه و حاشیه بر *المواعظ العددیّه*؛ ۱۲.*خمس در اسلام*.

گفتنی است مقالات متفاوتی از معظّمٌ‌له در مجلّات مختلف نظیر نورعلم به چاپ رسیده است.

ب) آثار غیر منتشره

۱.تقریرات درس فقه؛ ۲.تقریرات درس اصول؛ ۳.شرکت درتألیف کتاب احادیث العترة عن طُرق اهل السنّه؛ ۴.*مکاتیب الائمّه* علیهم‌السلام.

سرانجام آن فقیه بزرگوار، پس از عمری ۷۵ ساله، در روز دوشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۷۹ (دوازدهم جمادی الثانی ۱۴۲۱) بدرود زندگی گفت و پس از تشییع با شکوه در روز سه شنبه و نماز آیة اللّه سیّد موسی شبیری زنجانی بر پیکر پاکش در حرم مطهّر حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام به خاک سپرده شد و مراسم بزرگ‌داشت مقام علمی و عملی‌اش تا مدّت‌ها در قم و شهرهای استان آذربایجان شرقی ادامه یافت و پیام های متعدّد تسلیت از سوی مقام معظّم رهبری و مراجع عظام تقلید و شخصیّت‌ها و نهادها و ارگان‌ها درسوگ فقدان وی صادر شد و رحلتش موجی از غم و اندوه در دل های همگان برجای نهاد.

- **نام**: ذکر اللّه
- **شهرت**: احمدی
- **نام پدر**: سلطان مراد
- **زادگاه**: روستای دهکبود کرمانشاه
- **سال تولد**: ۱۳۲۸شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی‌در رشتهٔ حقوق، مدیریّت دادگستری چند استان کشور از سال ۱۳۶۰شمسی، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ سوم از استان کرمانشاه.

تولد و دوران تحصیل

این‌جانب ذکر اللّه احمدی فرزند حاج سلطان‌مراد در سوم مرداد ماه ۱۳۲۸ در منطقهٔ درود فرامان کرمانشاه روستای دهکبود، در خانواده‌ای مذهبی و کشاورز متولد شدم.

دوران کودکی و نوجوانی‌ام را در روستا سپری کردم. پدرم چون از اعتقادات مذهبی بسیار بالایی برخوردار بود و نیز علاقهٔ شدیدی به روحانیّت داشت و همواره ملازم روحانیانی که برای ارشاد و تبلیغات مذهبی به منطقه می‌آمدند، بود و از آنان به شدّت تأثیر می‌پذیرفت، سرانجام، پس از اجرای قانون آمریکایی اصلاحات ارضی شاه و قیام حضرت امام خمینی‌ﷺ در سال ۱۳۴۲شمسی، کشاورزی را رها کرده، به کرمانشاه هجرت نمود و بر اثر همین ارتباط تنگاتنگ او با علما و تشویق برخی از روحانیان، مرا به حوزهٔ علمیّهٔ مرحوم آیة اللّه بروجردی کرمانشاه روانه ساخت.

دروس مقدّماتی صرف و نحو تا حدّ کتاب‌های *جامع المقدّمات* و *سیوطی* را در حوزهٔ علمیّهٔ کرمانشاه فرا گرفتم و در سال ۱۳۵۳شمسی به حوزهٔ علمیّهٔ قم هجرت نمودم.

اساتید

حاشیهٔ ملّاعبداللّه در علم منطق را نزد استاد فشارکی و *مغنی* را نزد استاد سیّد جواد طالقانی و *قوانین* میرزای قمی را نزد استاد دوزدوزانی تلمّذ نمودم.

بخش‌هایی از جلد اوّل شرح *لمعه* را نزد آیة اللّه اشتهاردی و بخشی را خدمت

مرحوم آیة اللّه وجدانی خواندم و جلد دوم *شرح لمعه* را از محضر آیة اللّه حاج سیّد ابوالفضل موسوی تبریزی استفاده نمودم.

مکاسب را از حضرت آیة اللّه علوی گرگانی و مرحوم آیة اللّه ستوده و *رسائل* را از حضرت آیة اللّه اعتمادی تلمّذ کردم.

جلدین *کفایة الاصول* را از اساتید مختلف از جمله مرحوم آیة اللّه پایانی و دیگران فرا گرفتم.

فلسفه را در حدّ *منظومهٔ* حاج ملّا هادی سبزواری نزد آیة اللّه محمدی گیلانی بهره‌مند گردیدم. سپس هفت سال متمادی در درس خارج فقه حضرت آیة اللّه العظمی نوری همدانی شرکت نمودم و همزمان به‌طور متناوب چند سالی هم در دروس خارج فقه و اصول آیات عظام فاضل لنکرانی، وحید خراسانی، مکارم شیرازی و جعفر سبحانی شرکت داشته و بهره برده ام.

تحصیل درس‌های حوزوی و دانشگاهی

علاوه بر تحصیلات حوزوی از تحصیلات و مدارج علمی دانشگاهی نیز بی‌نصیب نماندم و موفّق به اخذ مدرک فوق لیسانس حقوق جزا و جرم‌شناسی از دانشگاه آزاد اسلامی تهران شدم.

گفتنی است در هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی در رشتهٔ حقوق عضویّت دارم و دوازده سال در دانشگاه های مختلف، درس حقوق جزا و معارف اسلامی را تدریس کردم و رسالت علمی و فرهنگی خود را انجام دادم.

علاوه بر تدریس در دانشگاه، تدریس حوزوی در مقاطع مختلف برای طلّاب مدارس علوم دینی از دیگر فعّالیّت‌های فرهنگی این‌جانب بوده و کتاب‌های *اصول‌فقه* مظفّر، *شرح لمعه*، *رسائل* و *مکاسب* شیخ انصاری از متون مورد تدریس این‌جانب بوده است.

مسئولیّت

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۶۰شمسی تاکنون در منصب خطیر قضا و در سمت‌های مختلف قضایی مشغول انجام وظیفه بوده که بیش از ده سال آن مسئولیّت و مدیریّت دادگستری چند استان کشور را به عهده داشته‌ام.

فعّالیّت‌های سیاسی

در کنار فراگیری علوم اسلامی به منظور بسط مسائل دینی و شرعی و روشن‌گری‌های سیاسی علیه رژیم سفّاک پهلوی با پخش اعلامیّه های حضرت امام راحل﵀ و فعّالیّت‌های تبلیغی در ماه‌های مبارک رمضان، محرّم و صفر نقش خود را در جریان نهضت اسلامی حضرت امام خمینی﵀ ایفا نمودم و در جریان افشاگری علیه رژیم ستم شاهی تلاش‌های بی‌وقفه و مستمرّی داشتم که منجر به دو بار دستگیری‌ام توسّط ساواک قم شد و در برخی از شهرهای کشور ممنوع‌المنبر شدم که اسناد آن موجود است.

آثار و تألیفات

حرکت های سیاسی و اجتماعی هیچ‌گاه مانع فعّالیّت های نوشتاری و تحقیقاتی این‌جانب نشده و در کنار تحصیل، تدریس و سایر کارهای دیگر تا آن‌جا که فرصت اجازه می‌داده آثاری به رشتهٔ تحریر درآورده‌ام که اهمّ آن‌ها عبارت است از:

۱. *فقه المرأة*؛ ۲. *فقه الاطفال* (عربی)؛ ۳. *نهاد عاقله در سیستم‌کیفری اسلام*؛ ۴. *سخن خدا* (ترجمهٔ کتاب *کلمة اللّه*)؛ ۵. *اسلام و تعلیمات تربیتی* (ترجمه)؛ ۶. *نقدی بر نظریّهٔ مارکسیسم*(ترجمه)؛ ۷. *مارکسیسم در آستانهٔ سقوط* (که در سال ۱۳۶۰شمسی قبل از فروپاشی نظام کمونیستی شوروی ترجمه و چاپ شده است)؛

۸. *قائم‌آل‌محمدنجات‌بخش‌انسانها*؛ ۹. منشوری *به‌نام صحیفهٔ سجّادیّه* وچنداثردیگر.

و از جمله اقدامات انجام شده به وسیلهٔ این‌جانب تاکنون ساخت و بنای چهار مسجد، یک حسینیه و یک کتاب‌خانهٔ عمومی است.

- **نام**: علی
- **شهرت**: ارومیان
- **نام پدر**: اسماعیل
- **سال تولد**: ۱۳۱۱ شمسی
- **زادگاه**: مراغه
- **مسئولیّت**: نمایندگی حضرت امام خمینی‌قدس‌سره، سرپرستی ارگان‌های انقلابی مراغه، ادارهٔ پادگان، شهربانی و ژاندارمری مراغه تا تعیین فرمان‌دهی رسمی از مرکز، دو دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی، امامت جمعهٔ شهرستان میانه، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های دوم و سوم و عضویّت در دفتر مقام معظّم رهبری ـ دامت برکاته ـ برای پاسخ‌گویی به مسائل شرعی.

تولد و دوران کودکی

این‌جانب علی ارومیان در سال ۱۳۱۱شمسی در خانواده‌ای مؤمن و متعهّد در شهرستان مراغه از توابع استان آذربایجان‌شرقی متولد شدم. پدرم مرحوم اسماعیل مردی مؤمن، متعهّد و نیکوکار بود. وی عامل به کلّیّهٔ احکام شرعی و شیفتهٔ اهل بیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود و همواره مستمندان را یاری می‌رساند و ما را نیز به این عمل بیش از همه چیز توصیه می‌فرمود. او نوهٔ مرحوم شیخ قربانعلی، صاحب کشف و کرامات بود و قبر شریفش با حملهٔ اشرار به ارومیّه زیارتگاه خاص و عام بود که در حملهٔ قاضی محمد شرور، کلّیّهٔ آبادی با خاک یک‌سان گردید و آثاری که در آن محل بود، از بین رفت.

مرحوم پدرم پس از جنگ جهانی اوّل و به سبب جنگ های قومی ـ مذهبی در ارومیّه و حومه ـ که صدمات زیادی به اهالی منطقه به ویژه به اهل تشیّع که خانه‌شان به دست ارامنه غارت شده و مغازه و محل تجارتشان به دست یهودی‌ها به آتش کشیده شده به طوری که دیگر احساس امنیّت در منطقه نمی‌شد ـ ، به شهرستان مراغه ـ که دور از این تاخت و تازها بود، عزیمت کرد و تا پایان عمر در مراغه اقامت نمود و در سال ۱۳۵۵شمسی دنیا را وداع کرد و در جوار امامزاده محمد طاهر در شهر مراغه به خاک سپرده شد.

دوران تحصیل

در پنج سالگی برای فراگیری *قرآن کریم* و خواندن و نوشتن به مکتب‌خانه رفتم.

هفت ساله بودم که در مدرسهٔ ابتدایی دولتی ثبت نام کرده و موفّق به دریافت گواهی نامهٔ ششم ابتدایی شدم. متأسّفانه در اثر پیش‌آمدهای ناگواری که خانواده ام با آن روبه‌رو گردید، خصوصاً گرفتاری‌هایی که توده‌ای های وطن‌فروش برای ما ایجاد کردند، نتوانستم به‌طور رسمی به تحصیل ادامه دهم. بنابراین، دروس متوسّطه را به صورت داوطلب آزاد پی‌گرفتم و همزمان در مغازهٔ مرحوم پدرم کمک می‌کردم، تا حدّی بتوانم صدمه هایی که از ناحیهٔ حزب توده متوجّه خانوادهٔ ما شده بود جبران نمایم، گرچه جبران‌پذیر هم نبود. به سبب عشق و علاقه ای که به تحصیل به‌ویژه علوم دینی، داشتم، از پدرم اجازه گرفتم که وارد حوزهٔ علمیّه شوم و ایشان با توجّه به ناراحتی که داشت با این حال با کمال رغبت اجازه دادند.

تحصیلات حوزه‌ای را به‌صورت غیر رسمی در شهرستان مراغه آغاز کردم، به این ترتیب که همزمان با خواندن دروس دورهٔ متوسّطه به صورت آزاد و داشتن کار و کاسبی، در حوزهٔ علمیّه نیز به تحصیل علوم‌دینی مشغول بودم. داشتن سواد و علاقهٔ شدید به علوم دینی، مرا در پیش‌رفت در تحصیل، یاری کرد و با داشتن استعداد خدادادی همه چیز را زودتر فراگرفتم، پس از مدّتی با توجّه به وضعیّتی که حزب توده در آذربایجان به وجود آورده بود، از جمله مشکلات اقتصادی، با اجازهٔ پدرم برای تأمین نواقص زندگی به ارومیّه رفتم و در آن‌جا ضمن داد و ستد، به‌طور جدّی به فراگیری دانش های حوزوی پرداختم. حوزهٔ ارومیّه درآن زمان از چند نفر استاد توان‌مند بهره مند بود و ازاین‌رو، از محضر آنان استفاده نمودم و کتاب های *مغنی* و *مطوّل* را نزد مرحوم آقای شیخ عزیز ادیب و حجّة الاسلام حاج آقای مدرّس خواندم. مجدّداً در سال ۱۳۲۹ شمسی به مراغه بازگشته، تحصیل را پی‌گرفتم و کتاب های *معالم الاصول*، *منطق*، *شرح‌لمعه* و *مباحث الالفاظ* و *مشتقّات* نوشتهٔ مرحوم آیة اللّه حاج میرزا صادق تبریزی را از محضر حضرت آیة اللّه حاج میرزا حسین هبة اللّهی ـ طاب ثراه ـ در زمان کوتاهی استفاده کردم و

شروع به خواندن *رسائل و مکاسب* نمودم. با توجّه بر این‌که مرحوم هبةاللّهی بسیار استاد عالی‌قدر و عالم توانمند بودند، ولی پس از اندک مدّتی در اثر ضربهٔ روحی‌یی که از اهالی مراغه خورده بود به من اظهار فرمود که اگر بتوانم برای تکمیل این درس‌ها به حوزهٔ علمیّهٔ قم مشرّف شوم، بنده هم به حول و قوّهٔ الهی مقدّمات را فراهم کردم، در پایان سال ۱۳۳۰ شمسی برای ادامهٔ تحصیل به شهر مقدّس قم مشرّف و در مدرسهٔ حجّتیّه سکنا گزیدم و باقی مانده از *رسائل* و *مکاسب* و هم‌چنین *قوانین الاصول* و *کفایه* را از محضر حضرت آیة اللّه ملکوتی ـ دام ظلّه‌العالی ـ استفاده کردم.

در اوایل سال ۱۳۳۳ شمسی به نجف اشرف مشرّف گردیدم و ابتداءاً در حوزهٔ درس خارج حضرت آیة اللّه العظمی حاج سیّد محمود شاهرودی، حاضر شده از اوّل بحث صلات مسافر تا مقداری از کتاب حج را خواندم.(در این‌جا شایسته است این مطلب را هم یادآور شوم که به لطف خداوند متعال از همان روز ورودم به نجف اشرف زمینهٔ تدریس برای من فراهم شد. عدّه ای از طلّاب ایرانی که بنده را می‌شناختند، دور هم گرد آمدند و مباحثه‌ای از *معالم‌الاصول* و شرح *لمعه* را شروع کردیم و برخی از طلّاب پاکستانی، افغانی و تبّتی نیز که مرا می‌شناختند در مباحثه شرکت می‌کردند. به طوری که جمعیّت ما روز به روز زیادتر شدند و ما درس را به مسجد هندی‌ها انتقال دادیم. بعضی از دروس را در مقبرهٔ مرحوم میرزای بزرگ ایراد کردیم. هم‌چنین *رسائل*، *مکاسب* و *کفایه* را تدریس کردم.

در این مدّت ضمن این‌که خودم به درس اساتید بزرگوار حاضر می‌شدم کتاب های شرح *باب حادی‌عشر*، شرح *تجرید*، *منظومهٔ* سبزواری، *شفا* و *اسفار* را از محضر مبارک حضرت آیة اللّه حاج شیخ مسلم ملکوتی ـ دام ظلّه العالی ـ استفاده کردم).

خلاصه بعد از مدّتی در درس خارج *عروة الوثقی* حضرت آیة اللّه العظمی

حاج‌سیّد ابوالقاسم خوئی ـ تغمّده اللّه برحمة الواسعه ـ حاضر شدم و هم‌چنین در درس خارج اصول معظّمٌ‌له به‌طور مرتّب حاضر شده و می‌نوشتم و این بحث ها تا روزی‌که در نجف اقامت داشتم ادامه یافت که دراین مدّت (هفده سال تمام) دو دوره اصول فقه و خارج عروه را (کتاب الطّهارة و تا نصف کتاب الصّلاة) فراگرفتم و در عرض این مدّت در حوزهٔ درس حضرت آیة اللّه العظمی آقای حاج‌محسن حکیم ـ اعلی‌اللّه تعالی مقامه الشّریف ـ حضور پیدا کردم که کتاب شرکت، مباحث مساقات، قرض، ودیعه، اجاره و نکاح را استفاده بردم.

و هم‌چنین یک دوره اصول فقه را ـ که به ترتیب *رسائل* مرحوم شیخ انصاری بیان می‌شد ـ از محضر مقدّس حضرت آیة اللّه العظمی حاج سیّد عبداللّه شیرازی ـ طاب ثراه ـ استفاده کردم.

از زمانی که حضرت آیة اللّه العظمی امام خمینی‌ﷺ بنیان‌گذار جمهوری اسلامی به نجف اشرف مشرّف شدند و خارج بیع *مکاسب* را آغاز کردند، در درس ایشان حاضر شدم و مطالب را می‌نوشتم. از اوّل تصمیم گرفته بودم هر درسی که می‌خوانم آن را بنویسم. ازاین‌رو، در طی دو دوره حضور در درس مرحوم آیةاللّه خوئی یک دوره درس ایشان را نوشتم.

آثار علمی

گفتنی است در این مدّت توفیق داشتم آثار زیر را تألیف نموده و به چاپ برسانم:

۱. *تنقیح الاصول* (کتاب استصحاب) (تقریرات درس آیة اللّه شیرازی است در پنج جلد که بحث «تعادل و تراجیح» آن در دست چاپ است)؛

۲. کتاب الصّوم (تقریرات درس آیة اللّه شیرازی)؛

۳. *فلسفهٔ روزه در اسلام*؛

هم‌چنین مقالاتی در فلسفه و منطق (دست نویس)؛

رساله‌هایی در ابواب متفرّقهٔ فقهی (دست نویس)؛
شرح کفایة الاصول، به فارسی(دست نویس)؛
مقالاتی در علم رجال (دست نویس)؛
و نیز رساله ای در باب نماز جمعه نوشته‌ام که هنوز به چاپ نرسیده‌اند.

فعّالیّت‌های سیاسی و اجتماعی

ظلم ستیزی و مبارزه با حکومت جور را از پدرم آموختم، او با دستگاه جبّار پهلوی سر سازش نداشت. گاهی که از وضعیّت دورهٔ قاجار برای ما سخن می‌گفت، به شدّت تحت تأثیر گفته های ایشان قرار می‌گرفتم و آتش خشم در دلم شعله‌ور می شد. در جریان کشف حجاب و ایجاد محدودیّت برای علما و روحانیان و ممنوع شدن عزاداری سیّدالشهدا علیه السلام پدرم، در منزل برای ما سخن می‌گفت و ما تحت تأثیر سخنان ایشان و نیز جوّ حاکم قرار می‌گرفتیم. من خودم چند مورد در کوچه و بازار، برداشتن عمامه از سر علما و چادر و مقنعه از سر زن‌های محجّبه و پاره کردن آن‌ها را به دست مأموران دژخیم پهلوی به چشم دیدم، و چون از دست‌ما چیزی ساخته نبود از این‌رو، مجالسی که برای سرنگونی هر چه زودتر رژیم شاه، پنهانی تشکیل می‌شد شرکت کرده، دست به دعا بر می داشتیم.

با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال بخشی از ایران به دست متّفقین و سقوط حکومت رضاخان، اوضاع دگرگون گشت. به تدریج حوزه ها رونق گرفت، علما تاحدودی آزادتر شدند و زنان توانستند با پوشش اسلامی در معابر آمد و رفت داشته باشند.

پس از ورود روس‌ها به خطّهٔ آذربایجان، وضع استان بسیار آشفته تر شد و در طی چند سالی که آنان در آذربایجان حضور داشتند بی‌تفاوت نبودند، بلکه عوامل روسیه حکومتی وابسته به وجود آوردند و افرادی خود فروخته حزبی را به نام

«حزب توده» تشکیل داده و برای رسیدن به اهداف شوم خود، فعّالیّت می‌کردند. پدرم از ماهیّت این‌گونه جریانات به خوبی آگاه بود، من و دیگر برادرانم را از ورود به تشکیلات و کانون هایی که برای جوانان مهیّا کرده بودند، بر حذر مـی داشت. بـا چنین پیش زمینه ای، بر ضدّ آنان دست به افشاگری و فعّالیّت گسترده ای زدیم و گاهی اوقات نیز از سوی عوامل آنان تحت تعقیب قرار می‌گرفتیم. به هر حال، با مشاهدهٔ فعّالیّت های آنان که علیه اسلام و مسلمانان و مصالح ملّی ایران بود، روز به روز، نفرتمان نسبت به آنان فزونی می‌گرفت. مبارزه را به صورت جدّی‌تر در جریان سرکوبی حکومت خود مختار (وابسته) آذربایجان حرکت‌هایی شروع کردیم و پس از آن‌که این حزب منحوس اعلان موجودیّت نمود و حکومت خودمختار تشکیل دادند، برادر بزرگ مراگـرفته بـه عـنوان سـرباز وظـیفه بـه مـاکـو تـبعید کـردند و بدین‌وسیله اموال و طلب های زیادی که در دست عدّه ای داشتیم ـ و آنان خود را به این حزب وابسته نموده یا مناصبی را در اختیارگرفته بودند ـ کلّاً به نفع خود مصادره کردند؛ ولی بحمداللّه والمنّه یک روز قبل از سررسیدن سال‌گرد تأسیس این حزب، حکومت مرکزی به آن‌ها فشار آورد و از قـافلان‌کوه ـ کـه آن زمـان دروازهٔ ورودی آذربایجان بود ـ نیروهای مسلّح، آنان را سرکوب کردند و اهالی شهرهای آذربایجان نیز از این فرصت استفاده کرده، ازگوشه و کنار علیه این خود فروخته‌ها قیام کردند و ما هم در شهر مراغه ابتداءاً با پنج نفر از جوانان قیام کردیم و در اوّلین حرکت بـا اسلحه سردی که در دست داشتیم، سه قبضه تفنگ برنو از دست فدائیان حزب توده، گرفتیم و پس از تیراندازی و مقابله با عوامل دیگری که در پـای‌گاه بـودند، مجبور به عقب‌نشینی و فرار از صحنه شدند و این امر، موجب حرکت گستردهٔ ما و مردم آماده شد و با شعار دادن در خیابان ها و کوچه ها به تدریج مردم به ما پیوستند و شـهر بـه تـصرّف نـیروهای مـردمی در آمـد و هـم‌چنین در شـهرهای دیگـر آذربـایجان(غـربی و شـرقی) تـمامی مـناطق بـه دست آذربـایجانی‌های مسـلمان

غیرتمند فتح گردیده و از لوث وجود این افراد پلید پاک شد.

از دیگر فعّالیّت های سیاسی من زمانی بود که مرحوم نوّاب صفوی مبارزه با رژیم پهلوی را آغاز کرد. در آن زمان مرحوم سیّد محمد موسوی مرکزی در تبریز تأسیس کرد که برادر بزرگم (حاج حسین) از اعضای اصلی این مرکز بود. من نیز به این مرکز پیوستم و با آن همکاری می‌کردم. این مرکز علاوه بر کمک های مالی مخفیانه ای که به مرحوم نوّاب و یارانش می رساند، در صدد بود تا عملیّاتی نظیر آن‌چه گروه فدائیان اسلام صورت می دهند، در آذربایجان انجام دهد. به هر حال، پس از دستگیری مرحوم نوّاب صفوی، فعّالیّت این مرکز متوقّف ماند و در نهایت، به انحلال انجامید.

پس از تعطیلی این مرکز، برای ادامه و تکمیل تحصیلات علوم دینی به قم عزیمت کردم.

ارتباط من با حضرت امام﵀ تقریباً از ابتدای ورود امام به نجف اشرف آغاز شد و از نخستین روزی که تدریس خارج فقه را در مسجد ترک ها (انصاری) شروع فرمود حاضر می‌شدم و از آن‌جا که علاقه‌مند به یادداشت بحث ها بودم، اصرار داشتم که اجازه بدهند که من نویسندهٔ درس ایشان باشم، امّا در ابتدا رضایت نمی داد؛ ولی من دنبال می‌کردم، به هر تقدیر، یکی از شب هایی که در محضرشان بودم و مرحوم آیة اللّه حاج آقا مصطفی نیز حضور داشت، دو باره درخواستم را مطرح کردم، امام فرمود: آقای ارومیان من خودم تصمیم گرفتم که بنویسم.

مرحوم حاج آقا مصطفی گفت: حاج آقا! شما برای علمای طراز اوّل می نویسید، ولی آقای ارومیان برای طلّاب درس خوان می نویسد. چون قبلاً قلم ایشان را در کتاب *تنقیح الاصول* و *کتاب الصّوم* دیده ام، مناسب می بینیم که ایشان درس شما را بنویسند.

امام تا این مطالب را شنید، لب‌خندی زد و فرمود: باشد، موفّق باشید.

این گونه بود که من بحث های امام را از همان زمان می نوشتم و قرار شد هروقت

دچار مشکل شوم، خدمت ایشان شرف‌یاب شوم و اشکالات خود را با ایشان در میان بگذارم و به همین منوال هم عمل می‌کردم.

ارتباط و همراهی‌ام با حضرت امام﵀ ادامه داشت تا این‌که در اثر فشارهای روز افزون رژیم عراق روی ایرانی‌های مقیم و نیز بیماری خانواده‌ام، ناچار شدم از نجف مهاجرت نمایم. روزی که برای خدا حافظی خدمت امام خمینی﵀ مشرّف شدم. ایشان که از تصمیم من آگاه شد، بسیار ناراحت گردید. سپس پرسید: زمانی که به ایران رفتید، کجا می‌خواهید بروید؟ عرض کردم: حضرت‌عالی می‌دانید که من علاقه زیادی به طلبگی دارم و چون قبلاً با حضرت آیة اللّه میلانی در مشهد دیداری داشتم و معظّمٌ‌له فرمود: اگر وضع نجف به هم بخورد، میل داری در کجا باشی؟ من عرض کردم: دوست دارم که در حوزه باشم. فرمود: اگر چنین است به مشهد بیایید و من همه چیز را برای تو آماده می‌کنم که بیایی در این جا تدریس کنی. پس از آن‌که امام بزرگوار این سخن را از بنده شنید، لحظه‌ای سرشان را پایین آورد و بعد بلند کرد، به سوی من یک نگاه محبّت‌آمیزی کرده، فرمود: آری، تو اگر در قم باشی استاد خواهی بود و اگر هم به مشهد بروی باز هم استادی؛ امّا بنده عرض کردم: حاج آقا! مثل این‌که این امّا مفهومی دارد؟ فرمود: بلی، من هم سخنی با تو دارم. عرض کردم: آقا! هر چه شما بفرمایی عمل می‌کنم. فرمود: اگر چنین است من می‌خواهم تو بروی ضایع بشوی. عرض کردم: آقا! هر چه بفرمایی. فرمود: من می‌گویم نه به قم بروید و نه به مشهد، بلکه بروید در یکی از شهرهای ایران اقامت کنید و مردم را آگاه سازید و اسلام را به پیروزی برسانید، فعلاً وظیفه این است. عرض کردم: آقا! اگر بفرمایید وارد آتش بشوم، خواهم شد و این مطلب قرار من و ایشان شد. بعد از آن از محضرشان اجازه خواستم و معظّمٌ‌له با ناراحتی تمام مرا تا دمِ سرداب منزلشان بدرقه فرمود و دعا به گوشم خواند و من دست ایشان را بوسیده، خداحافظی نمودم و ایشان در آن لحظهٔ آخر فرمود: آقای ارومیان! بروید و دین خدا را یاری

نمایید و بدانید که خداوند عالم، یاور کسانی است که در دین استقامت داشته باشند و بدانید پیروز هم خواهید شد.

سرانجام اوایل سال ۱۳۵۲ شمسی به ایران بازگشتم و در شهرستان مراغه سکونت گزیدم، ابتدا در مسجدی به نام «پیر روشنایی» فعّالیّت خود را آغاز کردم. استقبال مردم، به ویژه جوانان در خور تحسین بود. هم‌چنین در حوزهٔ علمیّهٔ این شهر بر اثر فعّالیّت من تحوّلی ایجاد شد و دو باره رونق گرفت. بنابر توصیهٔ حضرت امام‌ﷺ مطالبی علیه رژیم و برای بیدار کردن مردم بازگو می‌کردم که بر اثر این‌گونه فعّالیّت‌ها در هر ماه دست کم دو مرتبه به شهربانی احضار می‌شدم و مورد بازجویی قرار می‌گرفتم. چندین بار از من تعهّد گرفتند که علیه رژیم صحبت نکنم؛ ولی من هیچ‌گونه ترتیب اثر نمی‌دادم. گفتنی است در تمام این مدّت، اعلامیّه های علمای قم و مخصوصاً حضرت امام را ـ که از نجف می رسید ـ برای مردم می خواندم و آنان را از اندیشهٔ امام و علمای قم آگاه می‌کردم.

از جمله فعّالیّت های مبارزاتی‌ام علیه رژیم، تظاهرات‌هایی بود که در شهر با نظارت و هدایت این‌جانب انجام می‌شد.

هم‌چنین مجالسی را که برای دعا گویی به جان شاه تشکیل می شد، تحریم می‌کردم و از روحانیان می خواستم که در چنین مراسمی شرکت نکنند. پادگان مراغه که از بزرگ‌ترین پادگان های ایران به شمار می‌آمددر بیش تر مراسم از من دعوت می‌کردند و موقعی که به پادگان می‌رفتم سربازان و درجه‌داران و عدّه ای از افسران در پای منبر حضور به هم رسانیده و من آن‌چه که لازم بود با آنان در میان می‌گذاشتم و آنان را از وضع کشور آگاه می‌ساختم و در کلاس های آموزشی به‌گونه‌ای صحبت می‌کردم که غالباً خودشان طالب رسالهٔ امام‌ﷺ می‌شدند. بسیاری از آنان حالت طاغوت گرایی را از دست داده، وجههٔ اسلامی به خود گرفته بودند و از من پشتیبانی می‌کردند و در شهر و حومه، وضع روز به روز داغ‌تر می‌شد تا این‌که

در سال ۱۳۵۴شمسی ممنوع‌المنبر شدم، لیکن بنده بدون توجّه به ممنوعیّت، به سخن‌رانی‌هایم ادامه می دادم. در سال ۱۳۵۵شمسی ممنوع‌الخروج شدم حتی روزی‌که قصد عزیمت به مکّهٔ معظّمه را داشتم، با توقیف گذرنامه ام، مانع خروج من از کشور شدند. در سال ۱۳۵۶شمسی به مشهد مقدّس و از آن‌جا به «بر آباد خواف» تبعید شدم که دوران تبعید سه ماه طول کشید.

پس از مراجعت با استقبال گرم انبوه مردم خصوصاً جوانان قرار گرفتم و هر روز میدان تظاهرات وسیع‌تر می‌شد که در برخی اوقات به درگیری و زد و خورد با پلیس منجر می‌شد و در این درگیری‌ها عدّه‌ای مجروح یا دستگیر می‌شدند و من با اخطارهای شدیدی که به آنان می‌دادم، مجبور می‌شدند آنان را آزاد نمایند. چون جریان و حوادث بسیار و مفصّل است، به همین مقدار اشاره بسنده می‌کنم.

پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به دلیل نقشی که در مبارزه علیه رژیم شاه ایفا کرده بودم، کلّیّهٔ مسئولیّت‌های اجتماعی و سیاسی شهرستان مراغه را بر عهده گرفتم و در نخستین مرحله، به وضعیّت نیروهای نظامی و انتظامی سر و سامان داده و از دست یابی افراد غیر مسئول و فرصت طلب و تاراج سلاح و مهمّات این مراکز، جلوگیری کردم. تشکیل کمیتهٔ انقلاب اسلامی برای حفظ نظم و امنیّت عمومی و سپس تأسیس سپاه پاسداران، کمیتهٔ امداد امام خمینی، جهاد سازندگی و بنیاد مسکن و سایر مراکز خدماتی از دیگر فعّالیّت های من در شهرستان مراغه بود. از دیگر خدمات اجتماعی و فرهنگی‌یی که تاکنون انجام داده‌ام عبارت‌اند از:

۱. تأسیس مسجدی در لیلان تازه خورماطو از توابع استان کرکوک عراق؛

۲. ادارهٔ مسجد پیر روشنایی و مسجد الشّهدا، احداث گورستان زهرا علیها السلام، تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی، تأسیس دانشکدهٔ کشاورزی، احداث سدّ علویان، و

تجدید بنای زیارتگاه امام زاده ابراهیم چکان مراغه؛

۳. توسعهٔ مسجد جامع، احداث گورستان گلزار مؤمنین و کوشش در احداث کارخانه فولاد آذربایجان میانه؛

۴. تأسیس مسجد موسی بن جعفر علیه‌السلام تهران.

مسئولیّت ها

مسئولیّت های من بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، با نمایندگی حضرت امام خمینی قدس‌سره و سرپرستی ارگان هایی که قبلاً ذکر گردید، آغاز شد. سِمَت های دیگرم عبارت‌اند از: نمایندگی دورهٔ اوّل و دوم مجلس شورای اسلامی از شهرستان مراغه که در دورهٔ اوّل رئیس کمیسیون آب و برق و پست و تلگراف و تلفن و در دورهٔ دوم نایب رئیس اوّل کمیسیون صنایع و معادن بودم. در طی این دو دوره چندین مرتبه از سوی مجلس شورای اسلامی به کشورهای چین، ژاپن و ترکیه سفر کردم. بعد از سپری شدن نمایندگی دورهٔ دوم مجلس شورای اسلامی، از سوی امام امت قدس‌سره به امامت جمعهٔ شهرستان میانه منصوب شدم. پس از رحلت امام قدس‌سره از این سمت استعفا داده به تهران بازگشتم و فعّالیّت خود را در جامعهٔ روحانیّت شمارهٔ دو و مهدّیهٔ تهران برای تدریس متمرکز کردم. پس از مدّتی بنا به دعوت جانشین محترم عقیدتی ـ سیاسی فرماندهی معظّم کلّ قوا به عنوان مشاور، مشغول خدمت شدم و هم اکنون نیز در دفتر مقام معظّم رهبری بخش ـ پاسخ به احکام شرعی ـ انجام وظیفه می نمایم.

نیز نمایندگی دورهٔ دوم و سوم مجلس خبرگان از استان آذربایجان از دیگر مسئولیّت های بنده می‌باشد. برخی از سِمَت هایم همزمان با دوران جنگ تحمیلی بود و من این افتخار را داشتم که به عنوان نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی و...به طور مکرّر در جبهه‌ها حضور یابم.

هم‌چنین از ابتدای جنگ تحمیلی چهار فرزندم مدام در جبهه‌های نور علیه ظلمت حضور داشتند که یکی از آنان مجروح و دو نفر دیگر به مقام لقای الهی رسیده و شربت شهادت را به ترتیب در حملهٔ خیبر در جزایر مجنون و والفجر ۸ در شهر فاو عراق نوشیدند و چهارمی در حاج عمران عراق که تا به‌حال اثری از او به‌دست نیامده است. خداوند عالم درجاتشان را متعالی گرداند.

خاطرات

خاطره‌های زیادی دارم، ولی در این‌جا به دو مورد اشاره می‌کنم:

خاطرهٔ اوّل

یکی در بارهٔ پایین انداختن مجسّمهٔ شاه است، آن روزی که مجسّمهٔ شاه را در مشهد مقدّس به زیر انداختند، عصر همان روز جمعیّت زیادی در مراغه در اطراف مجسّمه که تقریباً جلو مسجد الشّهدا بود، جمع شده بودند و تصمیم گرفته بودند مجسّمه را پایین بیندازند در حالی‌که در اطراف مجسّمه، ارتش مستقر بود و چندین نفربر جنگی و مسلسل‌های سنگین، مأموریّت حفاظت آن را بر عهده داشتند و فرمانده پادگان هم سرهنگ آزاد پیما بود که او باجناق ارتشبد اویسی بود که او را در اثر کشتاری که در سطح ایران کرده بود، قصّاب می‌گفتند. برای من خبر آوردند که وضع خیلی خراب است، اگر مردم به این عمل اقدام کنند، بیش‌از هزار نفر کشته می‌شوند و چون من مسئولیّت همهٔ امور شهر را در آن روزها به عهده داشتم، فکر کردم که شاید راه حلّی پیدا کنم و آن این بود که چند نفر از روحانیان را به آن میدان بفرستم و خودم نیز از داخل مسجد که بلندگویش مشرف به همان میدان است به مردم توصیه کنم که اقدامی نکنند تا من چاره ای بیندیشم و همین کار را هم انجام دادم و این آقایان در محلّ حاضر شدند و مردم را به آرامش دعوت کرده، گفتند: ای

مردم! آقای ارومیان ما را مأمور کرده که به شما بگوییم: امشب را مهلت بدهید، بلکه کاری کنم که کشتاری نشود و من خودم نیز از پشت بلندگوی مسجد همین مطلب را تکرار می‌کردم و مردم چون همگی از من اطاعت می‌کردند، قبول کردند و به تدریج پراکنده شدند. چون شب شد نماز مغرب و عشا را خواندم، بلافاصله به یکی از دوستانم که پزشک و مورد احترام بود، تلفن کردم و به او گفتم: به سرعت دست به کار شده از فرمانده پادگان، فرمانده ژاندارمری، رئیس شهربانی، فرماندار، دادستان، رئیس دادگستری و یکی از علمای با نفوذی که آن زمان در حال حیات بود، دعوت به عمل آورید و من می‌خواهم با آنان مطالب مهمّی را در میان بگذارم و ایشان هم به همین نحو عمل کرده از همهٔ آقایان دعوت کرد و من هم در منزل ایشان حاضر شدم. گفتنی است پیش از ورودم به منزل ایشان با خبر شدم که منزلِ چهار نفر از پرسنل فعّال شهربانی را به آتش کشیدند. از این رو، من با عدّه ای رفتم آتش را خاموش کردیم و بعد به آن جلسه رفتم. پس از تشکیل جلسه مطالب فراوانی میان من و آنان ردّ و بدل شد و من در آخر این مطلب را به سرهنگ آزادپیما پیشنهاد دادم: هم اکنون که شاه فرار کرده و در کلّ کشور این گونه حرکت ها یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندد و با ریختن خون های زیادی مجسّمه ها را پایین می‌کشند، پس ما از دیدن و شنیدن این گونه فاجعه ها راه عقلایی را پیش بگیریم و آن این که همین امشب این مجسّمه را از جایش بردارید و ببرید در پادگان نصب نمایید و هرگاه شاه به کشور برگشت بیاورید و در جای خودش نصب کنید که در این صورت نه خونی ریخته می‌شود و نه مجسّمه‌ای شکسته می‌شود و نه شما دستتان آلوده به خون می‌گردد و این خود یک ترفندی است که باعث می‌شود شما در میان مردم محبوبیّت پیدا کنید که هرگاه رژیم سرنگون شد، مردم شما را مورد هجوم قرار نمی‌دهند. ابتدا این امر یک مطلب خیلی سنگین تلقّی گردید، ولی با اصرار و پافشاری من و پا در میانی فرماندار و چند نفر دیگر این پیشنهاد قبول شد، ولی شرط

کردکه‌من مجسّمه را بر می‌دارم،امّا اگر در آن جای‌گاه،عکسی از خمینی و یا دیگری را بزنید، کلّ شهر را به توپ می‌بندم و من این خواسته را قبول کرده، گفتم: تنها یک پرچم سبز «لاإله إلّااللّه و محمد رسول اللّه» به جای آن خواهم زد، او هم قبول کرد، ساعت یک پس از نصف شب بود که از پادگان آمدند و مجسّمه را برداشته و بردند و من هم یک پرچم سبز نصب کردم، ولی جوانان فقط سه روز صبر کردند و بعد از سه روز به‌طور کلّی جای‌گاه را پر از عکس امام کردند و آن روز که مردم طرف صبح پرچم سبز را در جای‌گاه مجسّمه مشاهده کردند جشن بسیار مهمّی برپا کردند که بدون خون‌ریزی مجسّمه را با این نقشه برداشته بودم. این یکی از ترفندهای من بود که با چنین هم‌آهنگی علاوه بر این‌که به هدف اصلی می‌رسیدیم، حفظ خون مردم هم می‌شد و این بود که تا آخر پیروزی انقلاب باگرم ترین حرکت‌هایی که داشتم بیش از یک نفر کشته ندادم و در هیچ جای ایران نظیرش دیده نشد.

خاطرهٔ دوم

روزی مرا به فرمانداری دعوت کردند و کمیسیون دوازده نفری تشکیل دادند و پس از محاکمهٔ من، مقدّمهٔ تبعید مرا پیش‌بینی کردند. آن‌گاه پس از بحث‌های زیاد، رئیس شهربانی وقت به من پیشنهاد داد شما که تظاهرات را رهبری می‌نمایید، به مردم بگو در شعارهایی که می‌دهید، بر هر کسی‌که بخواهید مرگ بگویید حتی به نخست وزیر، مجلس و خود رئیس شهربانی بگویید؛ ولیکن به شاه جسارت نکنید که ما(نظامیان) روی شعار مرگ بر شاه حسّاسیّت نشان خواهیم داد. خلاصه بعد از پایان جلسه به مسجد برگشتم، انبوه مردم به حدّی بود که حتی میدان جلو مسجد و خیابان پر از جمعیّت بود؛ چون آنان نگران دستگیری من بودند، ولی وقتی مشاهده کردند که من صحیح و سالم برگشتم، اظهار شادی کردند و از من جویای حال شدند، گفتم: بعد از نمازمغرب خواهم گفت. چون نماز خواندیم و مردم منتظر

بودند، بنده با یک سخن‌رانی کوتاهی جریان جلسه را بازگو نموده، گفتم: ای مردم! به من سفارش شده هر چه می‌خواهید در تظاهرات شعار بدهید، فقط مرگ بر شاه نگویید و ازاین‌رو، من سفارش می‌کنم هرچه بگویید منعی نیست مرگ بر شاه (با مختصر مکث) و مردم با من هم آواز شدند و سه مرتبه تکرار کردم و از آن وقت مرگ بر شاه‌گفتن شروع شد در حالی‌که تا آن‌وقت مرگ بر شاه نگفته بودند.

۱۳۸۰/۲/۲۱

- **نام**: رضا
- **شهرت**: استادی مقدّم (تهرانی)
- **زادگاه**: تهران
- **نام پدر**: خداداد
- **سال تولد**: ۱۳۱۶ شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم، عضویّت در شورای‌عالی سیاستگذاری حوزهٔ علمیّهٔ قم، مدیریّت حوزهٔ علمیّهٔ قم، سرپرست کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم قم، عضو هیئت امنای دائرة المعارف اسلامی، عضو هیئت مشاوران کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، نمایندگی دورهٔ سوم مجلس خبرگان رهبری از استان تهران، عضو فقهای شورای نگهبان و....

تولد

این‌جانب رضا استادی مقدّم (تهرانی) در سال ۱۳۱۶شمسی در یک خانواده مسلمان ـ در یکی از محلّات جنوب تهران ـ به دنیا آمدم. پدرم حاج خداداد استادی، مردی با ایمان، اهل خیر و کاسب بود. وی حقّ عظیمی بر من دارد؛ زیرا علاوه بر کمک‌های معنوی، همواره از جهات مادّی و ادارهٔ زندگی رهین کمک‌های ایشان بوده ام. او در سال ۱۳۷۲ شمسی از دنیا رفت و در وادی السلام قم ـ در مقبره ای که خود تهیّه کرده بود ـ به خاک سپرده شد.

تحصیل

حدود هفت سالگی به دبستان رفتم و تا دوازده سالگی شش کلاس ابتدایی را خواندم و سپس تا شانزده سالگی مشغول کسب و کار بودم، آنگاه به وساطت دو نفر از مؤمنان با مسجد امین الدّوله بازار تهران و مدرسهٔ مروی آشنا و به تحصیل علوم دینی مشغول شدم.

سه ـ چهار سال در تهران از محضر آقایان حاج شیخ عبدالکریم حق شناس امام جماعت مسجد امین الدّوله، حاج شیخ احمد مجتهدی امام جماعت مسجد حاج ملّا محمد جعفر، مرحوم حاج شیخ هادی مقدّس واعظ، مرحوم حاج میرزا عبدالعلی تهرانی امام جماعت مسجد بزّازهای تهران و دیگران استفاده کردم.

آنگاه به حوزهٔ مقدّسهٔ قم آمده مشغول خواندن کتاب *شرح لمعه* شدم، و تا

حدود هفت سال دروس سطح را می‌خواندم، و پس از این دوره حدود ده سال به درس خارج فقه و اصول حاضر می‌شدم و از بدو پیروزی انقلاب به سبب اشتغال به تدریس و تألیف و سایر کارهای علمی، از حضور در درس‌ها محروم شدم و بنابراین، دوران تحصیل این حقیر بیست سال بوده است.

عده ای از اساتید دوران سطح در قم

آیة اللّه حاج شیخ محمد تقی ستوده، آیة اللّه حاج شیخ حسین نوری، آیة اللّه حاج شیخ ابوالقاسم خزعلی، آیة اللّه حاج شیخ محمد شاه آبادی، آیة اللّه حاج شیخ جعفر سبحانی، آیة اللّه حاج شیخ حسینعلی منتظری، آیة اللّه حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی، آیة اللّه حاج سیّد محمد باقر سلطانی بروجردی طباطبائی، آیة اللّه حاج شیخ احمد آذری قمی، آیة اللّه حاج شیخ عبداللّه جوادی آملی.

ضمناً از جلسات اخلاق و توسّل مرحوم حاج شیخ عباس طهرانی و مرحوم حاج آقا حسین فاطمی گاهی استفاده می‌کردم.

اساتید دوران سطح خارج

مرحوم حاج سیّد حسن فرید اراکی، مرحوم حاج سیّد محمد محقّق دامادیزدی، مرحوم حاج سیّد محمدرضا گلپایگانی، مرحوم حاج سیّد کاظم شریعتمداری تبریزی، مرحوم حاج شیخ محمد علی اراکی، مرحوم حاج سیّد ابوالقاسم خوئی(چند ماهی که در نجف بودم)، مرحوم حاج سیّد روح اللّه خمینی امام راحل‌ﷺ (چند ماهی که در نجف بودم)، مرحوم حاج سیّد محمد باقر صدر (چند ماهی که در نجف بودم)، حاج سیّد موسی شبیری زنجانی دامت برکاته (چند

ماه).[1]

و در طول این بیست سال که مشغول خواندن سطح و خارج بودم در بسیاری از درس‌ها و نیز گاهی به طور مستقل از صدیق متقی عادل خدوم آیة اللّه آقای حاج سیّد محسن خرازی به عنوان هم مباحث و شریک بحث بهره‌مند بوده ام و ایشان را بر حقیر حقّ عظیمی است. سلمه اللّه تعالی.

تدریس

سال‌های متمادی است که به اندازهٔ وسع خود به تدریس کتاب‌های شرح *لمعه*، *اصول فقه*، *مکاسب*، *رسائل*، *کفایه*، و نیز اصول عقاید، تفسیر و غیره اشتغال دارم.

اجازه

برای تیمّن و تبرّک از مرحوم آقای سیّد مصطفی صفائی خوانساری و مرحوم حاج شیخ محمد تقی تستری مؤلّف *قاموس الرّجال* و حضرت آیة اللّه نجومی اجازهٔ روایت خواستم. آقای خوانساری و آقای نجومی اجازه هایی بسیار مفصّل که همهٔ مشایخ خود را در آن یاد کرده اند و آقای تستری اجازه ای بسیار کوتاه در چند سطر، برایم نوشته اند و تاکنون اجازه امور حسبیّه از کسی نخواسته و نگرفته‌ام.

تألیف و تصحیح

از سال ۱۳۵۰ شمسی تاکنون درکنار درس و بحث، به تألیف، ترجمه و تصحیح و مانند این‌ها نیز مشغول بوده و آثار فراوانی هر چند بی ارزش یا کم ارزش دارم که

---

۱. این‌که گفته‌ام شاگرد این بزرگواران هستم، یعنی در جلسهٔ درسشان حاضر شده ام؛ امّا آیا چنان استفاده ای کرده ام که بتوانم خود را شاگردشان بنامم و گواهی بر فضل و علم این‌جانب باشد، معلوم نیست، بلکه در مواردی عدمش معلوم است.

جز دو سه مورد همهٔ آن‌ها منتشر شده است.

تألیفات

۱. *فهرست کتاب های خطّی کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ فیضیّهٔ قم*، سه جزء در دو مجلّد، چاپ قم؛

۲. *فهرست کتاب های خطّی کتاب‌خانهٔ عمومی آیة‌اللّه گلپایگانی*، جلد دوم و سوم، چاپ قم؛

۳. *فهرست کتاب های خطّی کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ حجّتیّهٔ قم*، چاپ قم؛

۴. *فهرست کتاب های خطّی کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم قم*، چاپ قم؛

۵. *فهرست کتاب های خطّی کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ مروی تهران*، چاپ قم؛

۶. *فهرست صد و شصت نسخهٔ خطّی*، چاپ قم (این نسخه‌ها به کتاب‌خانهٔ آیة‌اللّه العظمی مرعشی منتقل شد)؛

۷. آشنایی با چند نسخهٔ خطّی شامل *فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ چهل ستون مسجد جامع تهران*، و *فهرست نسخه های خطّی کتاب‌خانهٔ شخصی آیة‌اللّه حاج سیّد احمد زنجانی رحمة‌اللّه علیه*، و *نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ حاج سیّد مهدی روحانی*، چاپ قم؛

۸. *فهرست نسخه های خطّی کتاب‌خانهٔ حسینیّه شوشتری های نجف*، چاپ تهران (این فهرست که اصل آن از آقای اسماعیلیان و تنظیم و تکمیل آن از این جانب است در جلد ۱۱ و ۱۲ نشریّهٔ دانشگاه چاپ شده است)؛

۹. *فهرست نسخه های خطّی کتاب‌خانهٔ آقای طبسی حائری ساکن قم*؛

۱۰. *فهرست نسخه های خطّی کتاب‌خانهٔ حاج شیخ علی خوانساری رحمة اللّه علیه* (این نسخه ها ظاهراً به مدرسهٔ مهدیه خوانسار منتقل شده است)؛

۱۱. *فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ مرحوم آیة اللّه حجت کوه‌کمری* (این

نسخه‌ها به کتاب‌خانهٔ آیة اللّه مرعشی منتقل شد)؛

۱۲. *فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ حجازی های قم*(این نسخه ها به کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ آیة اللّه گلپایگانی منتقل شد)؛

۱۳. *فهرست صد نسخه از نسخه های خطّی حاج آقا اسماعیل هدایتی قم* (این نسخه‌ها و بقیّه نسخه‌های این کتاب‌خانهٔ به کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ آیةاللّـه گـلپایگانی منتقل شد)؛

این پنج فهرست در مجلّهٔ *نور علم* قم چاپ شده است.

۱۴. *فهرست نسخه های خطّی کتاب‌خانهٔ امام زاده هلال آران کاشان*، (در مجلّهٔ *میراث جاوید* چاپ شده است)؛

۱۵. *فهرست نسخه های خطّی کتاب‌خانهٔ مرحـوم آقـا سـیّد مـصطفی صـفائی خوانساری*، ۱ج (این نسخه به کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی منتقل شد)؛

۱۶. *فهرست دویست و سی نسخهٔ خطّی که تازگی در تهران دیـده‌ام*(در مـجلّهٔ *نورعلم* چاپ شد و نسخه‌ها به کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی منتقل شده است)؛

۱۷. *کتاب‌نامهٔ نهج البلاغه*، چاپ تهران؛

۱۸. *کتاب‌نامهٔ امام صادق*علیه‌السلام، چاپ قم؛

۱۹. *اصول دین برای همه*، چاپ قم؛

۲۰. *شوریٰ در قرآن و حدیث*، چاپ قم؛

۲۱. *مدارک نهج البلاغه*، چاپ قم؛

۲۲. *تحقیق در یک مسئلهٔ فقهی*(ریش تراشی)، چاپ قم؛

۲۳. *شفاعت در قرآن و حدیث*، چاپ قم؛

۲۴. *چهل داستان*، چاپ قم؛

۲۵. *امامت در چند درس*، چاپ قم؛

۲۶. *تحقیقی در بارهٔ دعای ندبه*، چاپ قم؛

۲۷. *توضیحی پیرامون غنیمت در آیهٔ خمس*، چاپ قم؛

۲۸. *بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید* (اوّلین تألیف بنده است) چاپ قم؛

۲۹. *کلمات الاعلام حول جواز الشّهادة بالولایة فی الاذان و الاقامه*، چاپ قم؛

۳۰. *یادنامهٔ علّامه سیّد ابوتراب خوانساری*، چاپ قم؛

۳۱. *خاتمیّت از دیدگاه عقل و قرآن و حدیث* (ترجمه بخشی از کتاب *مفاهیم القرآن* استاد محترم آیة اللّه سبحانی) چاپ تهران؛

۳۲. ده *رساله* (هفت رساله از این ده رساله تجدید چاپ همان شماره های ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۹ می‌باشد.) چاپ قم؛

۳۳. *چهل مقاله* (سه مقاله از این چهل مقاله همان ها است که با شماره های ۱۷، ۱۸ و ۳۰ قبلاً از آن‌ها یاد شد) چاپ قم؛

۳۴. *سی مقاله* (کتاب چهل داستان که قبلاً یاد شده در این کتاب نیز درج شده است.)چاپ انتشارات جامعه مدرّسین قم؛

۳۵. *مقدّمه‌ای بر ملل و نحل*، چاپ انتشارات جامعهٔ مدرّسین قم؛

۳۶. *بیست مقاله*، چاپ انتشارات جامعهٔ مدرّسین قم؛

۳۷. *شرح احوال و آثار محقّق حلّی*(در دست تألیف)؛

۳۸. *جلد پنجم و ششم مقالات* (آماده چاپ)؛

۳۹. *رساله ای پیرامون لغت‌نامه دهخدا*، چاپ قم؛

۴۰. *شرح حال آیة اللّه العظمی اراکی*ﷺ، چاپ قم؛

۴۱. *سی مجلس پیرامون قرآن و عترت*، چاپ دارالکتب قم؛

۴۲. *بیست مجلس پیرامون عهدنامهٔ مالک اشتر*، چاپ آخوندی تهران؛

۴۳. *اصول عقائد در چهل درس*، چاپ قم؛

۴۴. *آیینه صدق و صفا*، چاپ قم؛

۴۵. *گزیدهٔ منتهی الآمال* (در دست چاپ)؛

۴۶. *مختصر نجم الثاقب* (در دست چاپ)؛
۴۷. *آشنایی با تفسیر و مفسران*، چاپ قم.

مقالات

مقالات علمی و تحقیقی فراوانی نوشته ام که در مجلّات متعدّد چاپ شده است و مجموع آن ها حدود ۱۵۰ مقاله است که صد تای آن ها در چهار کتاب که قبلاً یاد شد: *چهل مقاله، سی مقاله، بیست مقاله و ده رساله* چاپ شده، بقیّه که تعدادی از آن ها به زبان عربی است باید در دو جلد دیگر چاپ شود. ضمناً گاه‌گاهی به مناسبت هایی مقالات سیاسی نیز داشته‌ام که در روزنامه ها چاپ شده است.

تصحیح و تحقیق

۱. جلد ۴۲ و ۴۳ *جواهر الکلام*، چاپ تهران و بیروت؛
۲. *الکافی فی الفقه*، ابوالصلاح حلبی، چاپ قم؛
۳. *تقریب المعارف*، ابو الصلاح حلبی، چاپ قم؛
۴. *الرسائل التسع*، محقّق حلّی، چاپ قم؛
۵. *شش رساله از الرسائل العشر* شیخ طوسی، چاپ قم؛
۶. *المسلک و الماتعیة* هر دو از محقّق حلّی، چاپ مشهد؛
۷. *معاد* ملّانعیما طالقانی، ج اوّل، چاپ مشهد (جلد دوم در دست چاپ است)؛
۸. *احکام الصلاة*، تقریرات بحث شریعت اصفهانی از شیخ محمد حسین سبحانی(پدر آیة‌اللّه سبحانی)، چاپ قم؛
۹. *نخبة الازهار فی احکام الخیار*، تقریرات بحث شریعت اصفهانی به ضمیمهٔ سه رسالهٔ دیگر از شیخ محمد حسین سبحانی، چاپ قم؛
۱۰. *نفس المهموم* حاج شیخ عباس قمی به ضمیمهٔ نفثة المصدور، چاپ قم؛

۱۱. *تسلیة الفؤاد* سیّد عبداللّه شبّر با همکاری حضرت آقای اشکوری، چاپ قم؛
۱۲. *الشمائل المحمدیّة* حاج شیخ عباس قمی، چاپ قم؛
۱۳. *قبض القدیر* حاج شیخ عباس قمی با همکاری دیگران، چاپ قم؛
۱۴. *الدر النظیم* حاج شیخ عباس قمی با همکاری دیگران، چاپ قم؛
۱۵. *شرعة التسمیة* میرداماد، چاپ قم؛
۱۶. *چهارده رساله فارسی* حاج میرزا احمد آشتیانی، چاپ قم؛
۱۷. *تفسیر سوره حمد* مرحوم آیة اللّه حاج آقا حسن فرید اراکی، چاپ قم؛
۱۸. *وسیلة النجاة فی شرح دعای السمات*، ملّا عبدالواسع کاشانی، چاپ قم؛
۱۹. *پنج رساله عربی* حاج میرزا احمد آشتیانی، چاپ قم؛
۲۰. *قرة الباصرة* حاج شیخ عباس قمی، چاپ قم؛
۲۱. *سیر و سلوک* منسوب به سیّد بحرالعلوم، چاپ قم؛
۲۲. *سیر و سلوک* میر سیّد حسین قزوینی، چاپ قم؛
۲۳. *خلاصة التوحید* یکی از رجال دورهٔ قاجار، چاپ قم؛
۲۴. *اصول دین* میرزای قمی، چاپ قم؛
۲۵. *ارشاد المستبصر* سیّد عبداللّه شبّر، چاپ قم؛
۲۶. *جامعة الاصول* ملّا مهدی نراقی، چاپ قم؛
۲۷. *شهاب ثاقب* ملّا مهدی نراقی، چاپ قم؛
۲۸. *سؤال و جواب* ملّا احمد نراقی، ۳ج، چاپ قم؛
۲۹. *حاشیه رسائل* شیخ انصاری از شیخ عبدالرسول ساباطی؛
۳۰. *حاشیه شفا* از آقا جمال خوانساری؛
۳۱. *ترجمهٔ مفتاح الفلاح* شیخ بهائی از آقا جمال خوانساری؛
۳۲. *حاشیه بر حاشیه شرح تجرید* از آقا جمال خوانساری؛
۳۳. *مائده سماویه* آقا رضی خوانساری با همکاری دیگران.

و بیست رساله دیگر که غالباً در مجلّات چاپ شده است. این بیست رساله به ضمیمهٔ شماره ۱۹ تا ۲۵ (که مجموعاً سی و یک رساله است) در دو جلد، اوّلی شامل ۱۴ رساله عربی به نام *الرسائل الاربعة عشر* در قم و دومی به نام *هفده رساله فارسی* در مشهد چاپ شده است

اشراف و نظارت

کتاب های زیر نیز با اشراف یا زیر نظر این‌جانب به چاپ رسیده است:

۱. *الحکومة الاسلامیة فی احادیث الشیعة الامامیة* از انتشارات مؤسّسهٔ در راه حق.

۲. *التوازن الاسلامی*....از انتشارات مؤسّسهٔ در راه حق.

۳. ده جلد از دوره چهارده جلدی تألیفات شیخ مفید﵀ که توسّط کنگره شیخ مفید چاپ شد.

۴. دورهٔ هفتاد و یک جلدی مقالات (بیش از دویست مقاله) کنگره شیخ مفید که توسّط همان کنگره چاپ شده است.

۵. دورهٔ یازده جلدی انتشارات کنگره مقدس اردبیلی﵀

۶. جلد چهارم *جامع الشتات* میرزای قمی﵀ از انتشارات مؤسّسهٔ کیهان (در دست انتشار است).

۷. نُه جلد از دوره تألیفات فقه و اصول آیة اللّه العظمی اراکی﵀ از انتشارات مؤسّسهٔ در راه حق.

۸. دورهٔ سه جلدی *حیاة النبی* تألیف حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ قوام وشنوی، چاپِ انتشارات اسوه.

۹. چهار جلد از *تفسیر نور* تألیف حجة الاسلام و المسلمین قرائتی از انتشارات مؤسّسهٔ در راه حق.

۱۰. *میزان المطالب* تألیف مرحوم آیة اللّه حاج میرزا جواد آقا تهرانی از

انتشارات مؤسّسهٔ در راه حق.

۱۱. هزار کتاب و رساله پیرامون نماز، چاپ قم.

۱۲. دورهٔ کتاب های کنگره ملّا مهدی نراقی و ملّا احمد نراقی و کنگره نخبگان گلپایگان(در دست انجام است).

منبر و تبلیغ و سخن‌رانی

از آغاز طلبگی تا امروز کم و بیش منبر می‌رفته‌ام و باید به این کار مفتخر باشم و در برخی از کنگره ها، سمینارها و محافل علمی مانند کنگره شیخ انصاری، شیخ فضل اللّه نوری، میبدی، سیّد حسن مدرّس، اقتصاد اسلامی، میرزاکوچک خان، سیّد شرف الدّین و کنگره حضرت رضاعليه‌السلام وغیره نیز سخن‌رانی داشته‌ام.

مسافرت ها

دو بار به عتبات عالیات مشرّف شده که یک بار در کودکی و بار دوم آن، در دوران تحصیل و چند ماه به طول انجامیده است. یک بار قبل از انقلاب و سه بار پس از انقلاب به مکه مشرف شده‌ام. یک بار در کودکی به همراه پدرم به سوریه، لبنان و بیت المقدس رفتم و دو بار بعد از انقلاب به سوریه و زیارت حضرت زینب موفق گردیده‌ام که بار دومش به منظور شرکت در سمینار تکریم مرحوم سیّد شرف‌الدّین در لبنان بود، و در اوایل انقلاب برای شرکت در محفلی که به نام امام حسین‌عليه‌السلام در لندن برپا بود دو هفته‌ای در لندن بوده‌ام. و مسافرت به خارج از کشورم منحصراً همین‌ها بوده است.

کنگره‌های شیخ مفید و مقدّس اردبیلی و آقا حسین خوانساری

از کارهای علمی پرزحمتی که توفیق انجام آن را با همکاری دیگران داشته‌ام تهیّه و تنظیم و چاپ آثار این سه کنگره است. تقریباً مدّت پنج سال قسمت عمده‌ای از

وقتم را صرف این سه کار نسبتاً عظیم و حجیم نموده و نتیجهٔ کار هم به نظر افراد آگاه قابل قبول بوده است.

و فعلاً هم مشغول چاپ آثار مربوط به کنگره نراقی‌ها و کنگره نخبگان گلپایگان هستم(۱۵جلد کتاب باید چاپ شود که چند جلد آن چاپ شده است)

از یکی دو سال بعد از پیروزی انقلاب به عضویّت جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم درآمدم و چند سالی است که از اعضای شورای عالی حوزهٔ علمیّهٔ قم هستم و نیز سه سال هم مدیر حوزهٔ علمیّهٔ قم و پنج سال سرپرست کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم قم بودم.

فعلاً هم نماینده، مردم تهران در مجلس خبرگان هستم و حدود دو سال از فقهای شورای نگهبان بودم.

مدّت شش سال از اعضای هیئت امنای *دائرة المعارف اسلامی* (مربوط به رهبر معظّم انقلاب ـ دامت برکاته) بودم.

دراین اواخر دو سه سالی هم از هیئت مشاوران کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی بودم و بیش از سی سال است که در خدمت آیة اللّه خرّازی و سایر برادران به عنوان هیئت مدیره مؤسّسهٔ در راه حق قم انجام وظیفه می‌کنم و ظاهراً این مؤسّسه بعداز مجلّهٔ *مکتب اسلام*، قدیمی‌ترین مؤسّسهٔ فرهنگی حوزهٔ علمیّهٔ قم می‌باشد و تاکنون منشأ خدمات فراوانی، هم در ارتباط باحوزه و هم در ارتباط با سراسر کشور، و خارج از کشور، به خصوص در مورد نسل جوان بوده است.

این مؤسّسه همواره مورد تأیید مراجع تقلید بوده و نیز همواره مشمول الطاف امام راحل‌ﷺ و رهبر معظّم انقلاب آیة اللّه خامنه‌ای ـ دامت برکاته ـ بوده و می‌باشد.

پس از پیروزی انقلاب

قبل از پیروزی انقلاب از انقلابی‌ها به حساب نمی‌آمدم و رنجی که آنان برده بودند نبردم؛ امّا پس از انقلاب تا امروز کم و بیش، در حمایت و ترویج انقلاب خدماتی انجام داده‌ام و لااقل همیشه برای دوام و بقای این حکومت الهی و نیز

مصون ماندن آن از هرگونه انحراف دعاگو بوده‌ام.

پایان

در خاتمه این شرح حال (که تنها به نقاط قوّت زندگی خود که همان ها هم در واقع می‌تواند نقاط ضعف باشد بسنده، و از نقاط ضعف فراوان که یاد آن ها موجب شرمندگی است خودداری کردم) باید عرض کنم:

روزهای اوّلی که کتاب *جامع المقدّمات* را به ما درس دادند، گفتند: «اوّل العلم معرفة الجبّار و آخر العلم تفویض الأمر إلیه» پس افرادی چون بنده که درس خوانده، مباحثه کرده، درس داده، و آثار و تألیفاتی هم دارند، عنوان‌هایی هم پیدا کرده‌اند امّا همه این علم‌ها، و قیل و قال‌ها، آنان را نورانی نکرده، و در عین عالم بودن، در ظلمت و تاریکی به سر می‌برند و تمام تحصیلشان، نه «عرفان باللّه» را آورده که آغاز علم است و نه «تفویض الأمر إلی اللّه» را که انجام آن است، چنین اشخاصی که یکی از آنان بنده هستم نباید به هیچ وجه خود را در زمرهٔ اهل علم به حساب آورند و احادیث فضیلت علم و عالم را در بارهٔ خود پندارند.

آری، ۶۵ سال عمر به غفلت گذشت و در صفحات تاریخ زندگی خود هیچ خدمت خالصی به اسلام و تشیّع نمی‌بینم و معترف به گناه‌کاری و تقصیر و هواپرستی بوده و می‌باشم و به خدای رحیم و کریم امیدوارم و از کسانی که این شرح حال را می‌خوانند ملتمس دعا هستم، باشد که لطف خدای منّان و شفاعت رسول او و ائمّهٔ هدٰی و فاطمهٔ زهرا ـ سلام اللّه علیهم ـ و نیز دعای دوستان و آشنایان و مؤمنان موجب نجاتم گردد.

قم ـ ۱۳۸۰ شمسی

- **نام**: مجید
- **شهرت**: انصاری
- **نام پدر**: اکبر
- **زادگاه**: خانوک از توابع زرند کرمان
- **سال تولد**: ۱۳۳۳شمسی
- **مسئولیّت**: چهار دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی از زرند کرمان و تهران، ریاست سازمان زندان‌ها و اقدامات تربیتی کشور، معاونت وزارت کشور، معاونت سازمان بازرسی کلّ کشور، معاونت مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، عضویّت در شورای سیاست‌گذاری صدا و سیما، معاونت بازرسی بعثه امام و مقام معظّم رهبری در حج، فرماندهی سپاه پاسداران، ریاست جهاد سازندگی، عضویّت در هیئت مدیرهٔ مدارس علمیّهٔ کرمانی‌ها... .

محلّ تولد و دوران کودکی

این‌جانب مجید انصاری در دهم فروردین ماه ۱۳۳۳ در روستای خانوک از توابع زرند کرمان در خانواده ای متوسّط و بسیار متدیّن به دنیا آمدم. روستای مذکور از روستاهای بزرگِ آباد و زادگاه بسیاری از روحانیون بنام کرمان و پای‌گاه دفاع از انقلاب، قبل از پیروزی و بعد از آن به‌خصوص در دوران دفاع مقدّس بود، وجود شهیدان فراوان این محلّ گواه این ادّعااست و اخیراً این‌روستا به‌شهر تبدیل‌شده‌است.

پدرم مرحوم حاج اکبر فرزند محمد بن علی بن ابوالحسن، از معتمدان و متدیّنان بنام و مورد علاقهٔ شدید مردم بود. شغل اصلی ایشان خواربارفروشی بود، امّا به دلیل برخورداری از مطالعات اسلامی و تاریخی و روحیّهٔ شجاعت و دفاع از حقّ به وعظ و خطابه و انجام خدمات دینی و اجتماعی می‌پرداخت و به همین سبب ملجأ عامّهٔ مردم در مشکلات بود و از این رهگذر، خدمات شایانی در جهت عمران آبادی محل و سامان‌دهی امور دینی و تبلیغی محل به عمل آورد. از خدمات دینی وی می‌توان به دعوت او از علما و روحانیان برجسته در ایّام تبلیغ اشاره کرد که از جملهٔ آنان حضرت آیة اللّه جعفر سبحانی بود.پدرم در شعر سرایی دارای ذوق و طبع روان بود و اشعار زیادی در مدح و رثای اهل بیت و مسائل اخلاقی سروده است که خلاصهٔ آن با عنوان *راز دل* چاپ شد. وی در سال ۱۳۶۳شمسی و مادرم در سال ۱۳۷۱شمسی به رحمت ایزدی پیوستند و هر دو عزیز در قبرستان بقیع قم،

در جوار قبر برادر شهیدم محمود انصاری به خاک سپرده شدند.

مادرم مرحوم بی بی رستمی راوری، زنی متدیّن، متهجّده و بسیار صبور بود و بیش‌تر اوقات خود را صرف عبادت، توسّل به اهل بیت علیهم‌السلام و خدمت به خویشان و همسایگان می‌گذراند.

تحصیلات

تحصیلات ابتدایی را در دبستان خانوک به پایان رساندم و سپس عازم حوزهٔ علمیّهٔ معصومیّهٔ کرمان شدم. قبل از من برادر بزرگ‌ترم جناب حجّة الاسلام و المسلمین آقای محمد علی انصاری وارد این حوزه شده بود. عامل اساسی در علاقه‌مندی ما به طلبگی در مرحلهٔ اوّل، محیط خانوادگی و تشویق پدر و مادرم و در مرحلهٔ دوم، تأثیر شخصیّت و نفوذ کلمهٔ و برخورد گرم و سازندهٔ حضرت آیة اللّه جعفر سبحانی بود که در سال ۱۳۴۳شمسی به دعوت مرحوم پدرم به خانوک تشریف آورده بود.

مدرسهٔ معصومیّه زیر نظر مرحوم آیة اللّه صالحی کرمانی و با مدیریّت حجّةالاسلام و المسلمین نیشابوری اداره می‌شد. از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹شمسی در مدرسهٔ معصومیّه بودم و مقدّمات، ادبیّات و منطق را فراگرفتم. اساتید من عبارت بودند از: حضرات آیات و حجج اسلام روحانی، حقیقی، شاکری، سیّد ابوالقاسم موسوی و حسنی.

هجرت به قم

در سال ۱۳۴۹شمسی وارد حوزهٔ علمیّهٔ قم شدیم و برادر کوچک‌ترم جناب آقای حمید انصاری نیز به ما پیوستند. در مدرسهٔ ستّیه واقع در میدان‌میر قم، برای اسکان، حجره ای گرفتیم و در مدرسهٔ مرحوم آیة اللّه العظمی گلپایگانی در تکیه

تولیت (قسمتی از محلّ فعلی مدرسهٔ بزرگ آن مرحوم) به درس مشغول شدیم که پس از یک سال، مدرسه به خیابان صفائیه منتقل شد، مدرسه از مدارس خوب و با برنامهٔ منظّم تحت نظر مرحوم حاج سیّد مهدی گلپایگانی و با مدیریّت حجّة الاسلام و المسلمین آقای حسینی اداره می‌شد. تمام جلدین *لمعه* را در این مدرسه خواندم، اساتید من در این مدرسه عبارت بودند از: حضرات آیات و حجج اسلام آشتیانی، طالقانی، مقتدایی، صلواتی، شیخ عبدالقائم شوشتری، حسن تهرانی، اسکندری، عالمی و... .

پس از اتمام درس های عمومی حوزه، به ادامهٔ تحصیل برای فراگیری دروس سطح خارج فقه و اصول پرداختم که تا سال ۱۳۵۷شمسی ادامه داشت.

اساتید بزرگوار من در مقاطع تحصیلی سطح عبارت بودند از: حضرات آیات بنی فضل، اعتمادی، ستوده، سیّد مصطفی محقّق، سیّد علی محقّق و اساتیدم در خارج فقه و اصول حضرت آیة اللّه وحید خراسانی و حضرت آیة اللّه تبریزی بودند.

هم‌چنین در درس‌های اصول عقاید، تفسیر *قرآن*، *نهج البلاغه* و اخلاق حضرات آیات مکارم شیرازی، مشکینی، نوری همدانی و خزعلی شرکت می‌کردم.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز علی‌رغم مشاغل فراوان، سعی کردم در تهران از محضر اساتید بزرگوار حضرات آیات صانعی، موسوی اردبیلی، محمدی گیلانی و سیّد محمد بجنوردی بهره بگیرم.

ضمن این‌که دروس جدید را نیز تا مقطع کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) در رشتهٔ حقوق خصوصی در دانشگاه آزاد تهران طی کردم. دوستان هم‌مباحثهٔ من علاوه بر اخوی مکرّم، عبارت بودند از: حضرات حجج اسلام شهید مظفّر، شهید همّتی، محسن قمی، جعفر انواری، عبدالحمیدی و مرحوم سیّد مهدی واعظی اصفهانی.

ذکر این نکته نیز خالی از فایده ـ به‌خصوص برای طلّاب جوان ـ نیست که زندگی بیش‌تر روحانیان و طلّاب در دوران تحصیل ما از لحاظ معیشتی و اقتصادی با

سختی و دشواری فراوان روبه‌رو بود و زندگی من و برادرانم نیز از این قاعده مستثنا نبود و گاهی که شرح فقر و تنگ‌دستی آن دوران را برای دوستان نقل می‌کنم، دچار شگفتی می‌شوند؛ امّا شیرینی و زیبایی آن دوران نورانی و لبریز از نشاط و تلاش، هرگز از خاطرم محو نخواهد شد. نکتهٔ دیگر این‌که فضای معنوی حاکم بر طلّاب و مدارس در آن دوران بسیار گسترده‌تر و مطلوب‌تر از امروز بود، از خودگذشتگی، خطرپذیری، احتیاط در امور و سخت کوشی در تعلیم و تدریس و تبلیغ از ویژه‌گی های آن عصر به یادماندنی است.

عوامل مؤثّر بر شکل‌گیری شخصیّت سیاسی و اجتماعی

نفرت از شاه و نظام ستم‌شاهی برای اوّلین بار به واسطهٔ سخنان روشن‌گرانهٔ پدرم در من ایجاد شد؛ او با زبانی ساده مظالم شاه و پدرش را بیان می‌کرد و ما را از خوردن مواد غذایی‌یی که تحت عنوان تغذیهٔ رایگان در مدرسه توزیع می‌شد، منع کرده، می‌فرمود: این ها همانند عسل معاویه است که برای فریب مردم داده می‌شود. با نام مقدّس «امام خمینی» برای نخستین بار به وسیلهٔ حضرت آیة اللّه سبحانی آشنا شدم. ایشان در پایان منبر در طول ماه مبارک رمضان برای امام دعا می‌کردند. وقتی که برای نخستن مرتبه تمثال مبارک و نورانی امام را بر روی کارت تبریک سال نو ـ که از قم برای پدرم فرستاده بودند ـ مشاهده کردم، چشمانم منوّر گشت و عشق به آن سیمای جذّاب در دلم تابانیده شد. متعاقب آن پدرم به ساواک فرا خوانده شد و بنده نیز به حوزهٔ علمیّهٔ معصومیّه وارد شدم که این عمل نقش تعیین کننده‌ای بر شکل‌گیری شخصیّت سیاسی و اجتماعی من در آغاز نوجوانی داشته است. از سیزده سالگی مقلّد امام خمینی شدم، محیط مدرسهٔ معصومیّه محیطی انقلابی و جمع دوستان و اساتید ما همگی از ارادتمندان امام بودند، حضرات آیات و حجج اسلام هاشمی رفسنجانی، دعایی، محمد جواد حجّتی کرمانی، شهید محمد جواد باهنر و...نام های آشنا و الهام بخش طلّاب جوان این

مدرسه بودند. گرچه هنگام ورودم به حوزه بیش‌تر آنان یا در زندان به سر می‌بردند و یا متواری بودند و شهید باهنر نیز در تهران زندگی می‌کرد؛ امّا آشنایی ما طلّاب جوان با اندیشه‌های آنان و اطلاع یافتن از مسائل مربوط به نهضت امام خمینی به‌وسیلهٔ آنان و دیگر علما و فضلای کرمانی از جمله حجّة الاسلام و المسلمین آقای فهیم کرمانی، موجب تقویت شیفتگی ما به امام خمینی می‌شد.

مبارزات سیاسی

در کنار تحصیل و تدریس از دوران جوانی به امر تبلیغ پرداخته و همواره در منبرها، کلاس ها و...به ترویج اندیشه های امام می‌پرداختم، تشکیل کتاب‌خانه، سازمان‌دهی گروه های جوان، تشکیل کلاس های ویژه نوشتن و کارگردانی نمایش‌نامه‌های انقلابی از جمله فعّالیّت های فرهنگی و سیاسی من بود.

در حوادث مهمّ قم از جمله حادثهٔ «نوزده دی» حضور داشتم و از فعّالان آن حادثهٔ تاریخی بودم که سرانجام مجروح شدم. با دوستانم در استان کرمان در ارتباط بودم و در جهت رساندن نوارها، کتاب ها و اعلامیّه های انقلابی و رسالهٔ حضرت امام فعّالیّت داشتم. این گروه، فعّالیّت خود را تا انجام کارهای مبارزه مسلّحانه توسعه داد. در راستای تبلیغ و افشاگری علیه رژیم شاه که در استان های مختلف صورت می‌گرفت، بارها از سوی ژاندارمری، شهربانی و ساواک مورد تعقیب، جلب و یا اخراج از محلّ تبلیغ قرار گرفتم. اوج برنامه های تبلیغی و مبارزات سیاسی من در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷شمسی بود که به صورت جنگ و گریز از این شهر به آن شهر با لباس مبدّل انجام می‌شد؛ شهرهای اردستان، داراب، ارسنجان، زرند، پابدانا و فسا از جمله شهرهایی بودند که به صورت مرکز تبلیغی مورد استفاده قرار می‌گرفتند و خاطرات زیادی از آن دوران دارم که ذکر آن ها از حوصلهٔ این مختصر خارج است. در بعضی از این مبارزات عملاً به رویارویی و درگیری مسلّحانه مأموران رژیم با مردم و شهادت اشخاص منجر گردید.

در آستانهٔ پیروزی انقلاب در زرند کرمان و پابدانا مرکز معادن ذغال‌سنگ کشور به امر سازمان‌دهی مبارزات کارگری و دیگر اقدامات ضروری مشغول بودم و همین‌جا بود که شیرین‌ترین خبر تاریخ زندگی خود، یعنی پیروزی انقلاب و فروریختن نظام شاهنشاهی را شنیدم.

فعّالیّت‌های بعد از انقلاب

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب برای حفاظت از اموال عمومی و جلوگیری از خراب‌کاری عناصر وابسته به ساواک یاگروه های مارکسیستی، با بهترین دوستان و هم‌رزمان که اکنون بزرگ مردانی از آنان در جوار رحمت حقّ و در کنار خیل شهیدان آرمیده اند هم‌چون شهیدان سرافراز، حمید عرب نژاد، اکبر شفیعی، اکبر طاهرنیا و...و جمع دیگری از ایشان هم‌چنان در سنگر دفاع از انقلاب مشغول خدمت‌اند، به تشکیل و سامان‌دهی کمیته پرداختم.

تشکیل جهاد سازندگی، سپاه پاسداران و دیگر نهادهای ضروری انقلابی و سرپرستی آن ها از دیگر اقدامات من در سال ۱۳۵۸شمسی بود. در سال ۱۳۵۹شمسی، در سنّ ۲۶سالگی به نمایندگی از سوی مردم زرند کرمان به مجلس شورای اسلامی راه یافتم. گفتنی است که زرند قبل از انقلاب نمایندهٔ مستقلی نداشت.

هم‌چنین در دورهٔ سوم مجلس شورای اسلامی، بار دیگر از سوی مردم زرند کرمان به نمایندگی انتخاب شدم.

در دورهٔ پنجم و ششم مجلس شورای اسلامی نیز به نمایندگی از سوی مردم تهران در آن مجلس حضور داشتم. در این دوره‌ها جز دورهٔ اوّل، عضو کمیسیون برنامه و بودجه و کمیسیون آیین نامه داخلی مجلس بوده و هستم. در دورهٔ اوّل، عضو هیئت رئیسهٔ سنّی به عنوان جوان‌ترین نماینده انجام وظیفه کردم و در

کمیسیون اقتصادی و صنایع و معادن عضویّت داشتم.

از خاطرات تلخ دورهٔ اوّل مجلس باید از حادثهٔ جانگداز انفجار حزب جمهوری اسلامی و شهادت جمع زیادی از بزرگان و دوستان و همکاران و هم‌چنین حادثهٔ انفجار نخست وزیری و شهادت شهید رجائی و باهنر یاد کرد و از حوادث شیرین آن نیز اقتدار مجلس در دفاع از خط امام و رأی دادن به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر را بیش‌تر به‌یاد دارم.

مسئولیّت ها و مناصب مهم

در طول دوره های اوّل، سوم و پنجم مجلس شورای اسلامی در مشاغل زیر اشتغال داشتم:

۱. نمایندگی شورای‌عالی قضایی و ریاست سازمان زندان ها و اقدامات تأمین و تربیتی کشور؛

۲. معاونت پارلمانی وزارت کشور؛

۳. معاونت برنامه ریزی مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی‌قدس‌سره؛

۴. معاونت برنامه ریزی سازمان بازرسی کلّ کشور؛

۵. عضویّت در شورای سیاست‌گذاری صدا و سیما.

افتخارات و مسئولیّت های مستمر

۱. از بزرگ‌ترین افتخارات خانواده ما خدمت‌گزاری در بیت، دفتر، مؤسّسه نشر آثار و مرقد حضرت امام خمینی‌قدس‌سره است. البته این نعمت بزرگ و افتخار عظیم در حدّ بالا متعلّق به برادر بزرگم حجّة الاسلام و المسلمین آقای محمد علی انصاری و سپس جناب آقای حمید انصاری و در مرحلهٔ بعدی این‌جانب است که سهم بسیار ناچیزی را عهده دار بوده و هستم و این توفیق بعد از عنایت حق، رهینِ روحِ بلند و

قلب مهربان یار سفر کرده مرحوم حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد احمد خمینی ـ أعلی اللّه مقامه الشّریف ـ است و استمرار آن نیز با لطف بی دریغ بیت رفیع امام به‌خصوص یادگار گران‌قدر آن‌حضرت جناب مستطاب حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد حسن خمینی می‌باشد.

۲. خدمت‌گزاری به حجّاج بیت اللّه الحرام از طریق بعثهٔ حضرت امام از دوران نمایندگی حضرت حجّة الاسلام و المسلمین جناب آقای موسوی خوئینی تا حجّة‌الاسلام و المسلمین جناب آقای کرّوبی و حجّة الاسلام و المسلمین ری‌شهری در سمت معاونت بازرسی.

۳. عضویّت در شورای مرکزی «مجمع روحانیون مبارز» و عضویّت در کمیته سیاسی آن از بدو تأسیس که با تشویق و راهنمایی حضرت امام خمینی و به منظور حمایت از آرمان ها و اندیشه های بلند آن‌حضرت تشکیل یافته است.

۴. عضویّت در هیئت مدیرهٔ مدارس علمیّهٔ کرمانی ها در قم و کرمان با انتخاب حضرت امام خمینی قدس سره که پس از ارتحال آن‌حضرت تاکنون نیز با تأیید مقام معظّم رهبری ـ دام عزّه ـ در این زمینه فعّالیّت دارم. دو عضو دیگر هیئت حضرات حجج اسلام و المسلمین آقایان محمد جواد کشمیری و حسین جاویدی هستند.

حضور در جبهه

از ابتدای جنگ تحمیلی تا آخرین روزهای آن، بارها خداوند منّان توفیق حضور در جبهه های حقّ علیه باطل و سخن‌رانی در جمع بهترین بندگانش را نصیب من فرمود، البته پیش از آغاز جنگ، خداوند بزرگ خانواده ما را با پذیرش برادر شهیدم محمود انصاری در مصاف با گروهک های ضدّ انقلاب در کردستان مفتخر نمود و در ادامه جمع زیادی از خویشان و نزدیکان و دوستانم نیز به خیل شهیدان پیوستند. نمی‌دانم چرا علی‌رغم حضور در جبهه از هنگام حصر آبادان، عملیّات

بیت‌المقدّس، فاو و غیره...و علی‌رغم عضویّت ثابت در جلسهٔ هفتگی حزب جمهوری اسلامی ایران و دیگر صحنه های ایثار و شهادت، از قافلهٔ شهیدان عقب مانده و در کویر عطش‌زای زندگی دنیایی، هم‌چنان در حسرت جرعهٔ آبی از کوثر شهادت به‌سر می‌برم؟! البته هرگز از رحمت و فضل بی‌کران خداوند مأیوس نیستم و همواره چشم به راه پیک شهادت و مرگ سرخ در راه خدا بوده و این عشق در قلبم موج می‌زند و در این انتظار مقدّس امید به چشم کیمیاگر حضرت صاحب الأمر ـ أرواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ دارم.

خاطرهٔ مهمّ بعد از انقلاب مرتبط با خبرگان

در طول ۲۲ سال بعد از پیروزی انقلاب، از مقاطع مختلف آن خاطرات مهمّی در عرصه های سیاسی، نظامی، اجتماعی و....دارم که دراین مختصر نمی‌گنجد؛ امّا به بزرگ‌ترین و در عین حال تلخ‌ترین آن ها اشاره می‌کنم که مطمئناً از سخت ترین و تلخ‌ترین لحظات زندگی من و بسیاری هم‌چون من است. لحظات پایانی عمر پربرکت امام و پرواز روح خدا در شب چهاردهم خرداد سال ۱۳۶۸شمسی در بیمارستان قلب جماران آن‌قدر سخت و دشوار بود که تا عمق جان را می‌گداخت، خبر ارتحال آن‌حضرت تمام کسانی را که در محوّطهٔ بیمارستان بودند در بهت سهمگینی فرو برد، عظمت حادثه به قدری بود که برای مدّتی حتی راه‌گریه را نیز بسته بود، بعد از سال ها هنوز داغ این هجران را در تمام وجودم حس می‌کنم، پس از این‌که مردم با خیل چندین میلیونی خود و با اشک و آه و ناله، وداع آتشین خویش را با رهبر و مقتدای خود در مصلّای تهران به پایان می‌بردند، جنازهٔ مطهّر امام را به کمک اخوی و جناب آقای محسن رضایی از جای‌گاه مخصوص در تابوت گذاشتیم و برای بردن به محلّ نماز مهیّا ساختیم، هیچ‌گاه منظره ای این‌چنین ندیده و حتی تصوّر نمی‌کردم، انبوه جمعیّت به گندم‌زار متراکم می‌ماند که پرده ای سیاه بر آن

کشیده و با نسیمی موج زنان از این سو به آن‌سو متمایل می‌شد، هزاران نفر از خود بی‌خود و مدهوش بودند و چهرهٔ تمامی چند میلیون نفر انسان عزادار خیس از اشک حسرت و اندوه بود.

آن‌چه که در پشت این همه غم و اندوه موجب هراس و غصّهٔ مضاعف بود نگرانی از آینده و مسئلهٔ رهبری بعد از امام بود؛ امّا سرعت عمل و نقش آفرینی به‌موقع خبرگان رهبری برای انتخاب جانشین امام و تعیین حضرت آیة اللّه خامنه ای ـ حفظه‌اللّه ـ به رهبری است که در کمال آرامش و کم‌ترین زمان ممکن و اطاعت و پذیرش همگانی و حمایت یک پارچهٔ همه‌گروه های سیاسی از این انتخاب شایسته، موجب تسکین آلام و غم های فزاینده و باعث آرامش و اطمینان دل های نگران گردید و نقش بی‌بدیل خبرگان آشکار گردید.

انتخابات خبرگان

این‌جانب در سومین دورهٔ انتخابات خبرگان رهبری به نمایندگی از سوی مردم استان تهران برگزیده شدم و در کمیسیون های آیین‌نامه و فعّال کردن مجلس خبرگان رهبری عضویّت دارم.

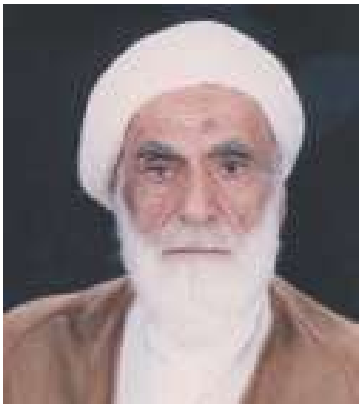

- **نام**: میرزا محمد
- **شهرت**: انواری
- **نام پدر**: محمدباقر
- **زادگاه**: روستای کِسْنَویه از توابع یزد
- **سال تولد**: ۱۲۹۸ شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در گزینش آموزش و پرورش استان هرمزگان، امامت جمعهٔ موقّت بندرعبّاس، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دورهٔ متوالی (اوّل تا سوم)از استان هرمزگان.

تولد و حسب و نسب

این‌جانب میرزا محمد انواری به سال ۱۲۹۸ شمسی در روستای کِسْنَویه ـ که اکنون از محلّه های قدیمی یزد به شمار می آید ـ دیده به جهان گشودم. چون پدرم روحانی و اهل علم بود، از این رو، بسیار دوست می‌داشت که من نیز در سلک روحانیّت درآیم. سرانجام، علاقهٔ پدر، توفیقات الهی و اشتیاق خودم، مرا به فراگیری علوم دینی سوق داد.

پدرم مرحوم حجّة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد باقر انواری از عالمان برجستهٔ کِسنَویه یزد به شمار می آمد. او همواره تکیه‌گاه مردم محروم و پاسخ‌گوی مشکلات و مسائل شرعی و دینی آنان بود.

جدّم مرحوم آیة اللّه حاج ملّا حسن کسنوی یزدی، که به حقّ از عالمان وارسته و طراز اوّل عصر خویش بود، دارای تألیفاتی است که چند نسخه از آثار خطّی ایشان هم اکنون در کتاب‌خانهٔ وزیری یزد ـ وابسته به آستان قدس رضوی ـ نگه‌داری می‌شود. از تألیفات گران‌سنگ وی کتاب *انوار الشهاده* و *انوار الهدایه* می باشد.

این‌طور که نقل کرده‌اند این فقیه توانا گنجی پیدا کرد، برای آن‌که دولت وقت نتواند آن‌را از او بگیرد، با آن املاک زیادی در کسنویه و حومهٔ یزد خریداری کرد و همهٔ آن‌ها را در سال ۱۳۷۸ قمری برای سالار شهیدان و سرور آزادگان حضرت امام حسین علیه‌السلام وقف کرد. وقف‌نامه ای که مخطوط به خط و ممهور به مهر واقف

می باشد هم اکنون موجود است که از زمان تحریر آن تاکنون ۱۴۱ سال می‌گذرد.

در زمان رضا خان که داشتنِ نام خانوادگی و شناسنامه اجباری شد، مرحوم پدرم متحیّر بود که نام خانوادگیِ خود را چه چیزی انتخاب کند! سرانجام به پیشنهاد یکی از روحانیان که فرمود: «نام فامیلی خود را بر اساس نام تألیفات پدر خود قرار بده»، فامیلی انواری را برگزید.

دوران کودکی و نوجوانی

دوران کودکی و نوجوانی‌ام را در روستای کسنویه سپری کردم. اغلب مردم روستا از راه کشاورزی امرار معاش می‌کردند و روزگار را به سختی و تنگ‌دستی می‌گذراندند. هنوز چهرهٔ خستهٔ زنان و مردانی که از صبح تا شب در باغ و صحرا برای تهیّهٔ روزی حلال تلاش می کردند از خاطرم محو نشده است. خانوادهٔ ما نیز همین وضع را داشت، مادرم نیز در کنار پدرم، برای رفاه نسبی بنده و خواهرانم، مانند دیگر زنان روستایی زحمت می کشید و از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. من در خانه ای بسیار قدیمی در کنار دیگر اعضای خانواده زندگی می کردم و چون پدرم روحانی بود خانوادهٔ ما در موقعیّت خاصّی قرار داشت، مراجعات زیادی به منزل ما می‌شد؛ مردم برای پیوند زناشویی، پرسیدن مسائل شرعی، دعوت برای روضه‌خوانی، حلّ اختلاف، استخاره، مشورت و...به منزل ما می آمدند. بنده نیز به عنوان تنها پسر خانواده، کم کم با مسئولیّت های یک روحانی متعهّد از نزدیک آشنا می شدم و پی می بردم که یک عالم دینی چه مسئولیّت های سنگینی را بر عهده دارد.

دوران تحصیل

دروس صرف، نحو، منطق، معانی، بیان، *معالم* و *شرح لمعه* را نزد مرحوم پدرم فراگرفتم. مقداری از *رسائل*، *کفایه* و *مکاسب* را از سایر علما و دانشمندان یزد، نظیر

حضرات آیات آقای فرساد، حاج میرزا آقا مدرّسی و حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی آموختم. هم‌چنین مدّتی در مشهد مقدّس از درس خارج مرحوم آیة اللّه آقای شیخ هاشم قزوینی بهره مند شدم. ایّامی که در قم بودم از درس خارج مرحوم آیة اللّه آقای سیّد محمد تقی خوانساری و مرحوم آیة اللّه آقای حجّت بهره بردم. زمانی که مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی به قم مهاجرت کردند و ریاست حوزهٔ علمیّهٔ قم را به عهده گرفت مدّتی از درس خارج ایشان فیض بردم و درس ایشان را تقریر کردم که هنوز به طبع نرسیده است.

دوران تبلیغ و تدریس

زمانی که در یزد بودم چندین بار از سوی یزدی‌های مقیم دو شهر پونه و بمبئیِ هندوستان به آن‌جا دعوت شدم. بنا به سفارش مرحوم آیة اللّه آقای حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی این دعوت ها را پذیرفتم و بارها برای ارشاد و هدایت مردم به این دو شهر هند مسافرت کردم.

عوامل مؤثّر بر شخصیّت علمی و اخلاقی

اخلاق خوب و پسندیدهٔ پدرم، برخورد دوستانه و خالی از ریای او با مردم، تشویق‌های مستمر و به موقع ایشان، استادانی عالم، متعهّد، با تقوا، عابد، آگاه به زمان و بی‌اعتنا به مسائل مادّی دنیا، در شکل‌گیری شخصیّت علمی و اخلاقی من مؤثّر بوده اند و آن جای‌گاه خاصّی که روحانیون واقعی در بیداری افکار عمومی در طول تاریخ داشته‌اند، در نظرم نمایانده است.

هم‌چنین بی‌تفاوت نبودن بنده نسبت به محو بسیاری از آثار اسلام و مذهب جعفری در زمان محمد رضا پهلوی، ارتباط با جوانان مذهبی و انقلابیون مبارز و دل‌سوز، شرکت مستمر در مجالس روضه خوانی و اعیاد، بر قراری ارتباط صمیمی و رفت و آمد با اقشار مختلف جامعه، باز بودن درِ منزل حقیر به روی مردم در تمام

اوقات شبانه روز قبل و بعد از پیروزی انقلاب، گوش دادن صحبت‌ها و مشکلات آنان با صبر و حوصله، گردآوردن روحانیون مبارز ـ که در ماه های محرّم وصفر از نقاط مختلف ایران به بندرعبّاس می آمدند ـ در منزل خود و معیّن کردن مکان‌هایِ تبلیغی آنان، از فعّالیّت هایی هستند که شخصیّت سیاسی و اجتماعی مرا شکل داده اند.

موقعی که در یزد بودم به تدریس *شرح لمعه* و *رسائل* اشتغال داشتم و زمانی هم که به بندر عبّاس آمدم، چون این شهر فاقد مدرسهٔ علمیّه بود، دروس سطح عالی (*کفایه* و *مکاسب*) را مکرّر در منزل تدریس کرده و می کنم.

در سال ۱۳۴۴شمسی وقتی که به امر مرجع عالی‌قدر جهان تشیّع، حضرت آیة اللّه العظمی سیّد محسن حکیم، برای تبلیغ و رسیدگی به امور دینی و شرعی مردم به بندرعبّاس آمدم، وظیفهٔ سنگینی را بر دوش خود احساس کردم. نخست با اقامهٔ نماز جماعت در دو مسجد کوفه، واقع در بازار روز و مسجد یزدی‌ها، واقع در محلّهٔ کارگزاری بندرعبّاس پایه های اساسی تبلیغ و شناسایی دین مقدّس اسلام و مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را در بندرعبّاس بنا نهادم. هر شب پس از نماز مغرب و عشا بر منبر می رفتم و مردم را موعظه می کردم. گفتنی است این روشِ تبلیغیِ من، هنوز هم پس از گذشت ۳۳سال در بندرعبّاس پابرجا است. سفرهایی که به صورت کاروانی متشکّل از گروهی روحانیان مبارز و مردم متدیّن در روزهای پنج‌شنبه و جمعه به خارج از بندرعبّاس به روستاهایی مانند سرخون، فین و شهرستان‌هایی از جمله میناب و غیره صورت می‌گرفت و برپایی جلسات قرائت *قرآن*، دعای کمیل و ندبه در مناطق مذکور، تأثیر زیادی در بیداری افکار اقشار مختلف مردم به خصوص نسل جوان داشت که آنان را نسبت به مسائل مهم و حیاتی دینی و مذهبی مسئولیّت پذیر می ساخت.

در جلساتی که پیش از انقلاب با هم‌آهنگی و زیر نظر این‌جانب به صورت مخفیانه با حضور بسیاری از روحانیان و افراد متعهّد و مبارز استان هرمزگان برای

مبارزه با رژیم دست نشاندهٔ پهلوی صورت می‌گرفت، هدف و روش مبارزه و مسئولیّت های افراد مشخّص می‌شد که متأسّفانه با نفوذ نیروهای امنیّتی رژیم در این تشکیلات، باعث شد که حضرت حجّة الاسلام آقای عبّاس عبّاسی ـ که چند دوره نمایندهٔ مردم بندرعبّاس در مجلس شورای اسلامی بود ـ و نیز حضرت حجّةالاسلام آقای عبّاس متین ـ که دو دوره نمایندهٔ مردم بندرعبّاس در مجلس شورای اسلامی بود ـ مدّتی بازداشت و زندانی شوند و مورد شکنجه قرار گیرند. و هم‌چنین روحانیان، مبارزان و مؤمنان دیگر هم هر کدام به نحوی زندانی،شکنجه، بازداشت و یا تحت نظر قرار گیرند.

دوران مبارزه

در دی ماه ۱۳۵۶ پس از چاپ آن مقالهٔ توهین آمیز در *روزنامهٔ اطلاعات* و اهانت به امام خمینی‌ﷺ هر یک از روحانیان متعهّد و مبارز استان هرمزگان به نحوی از خود واکنش نشان دادند. بنده نیز نماز جماعت خود را در مسجدهای کوفه و یزدی‌ها تعطیل کردم، سپس این مسئله عمومیّت پیدا کرد و به سایر مساجد بندرعبّاس و دیگر شهرستان‌های استان سرایت کرد. حتی رئیس شهربانی وقت، به من تلفن کرد و از من پرسید: چرا نماز جماعت را تعطیل کرده اید؟ پاسخ دادم: فعلاً بنا به دستور آیات عظام و مراجع عالی‌قدر تقلید، اقامهٔ نماز جماعت در تمام مسجدهای ایران به عنوان اعتراض به رژیم پهلوی تعطیل شده است و همین امر را باید نخستین جرقّهٔ انقلاب در استان هرمزگان دانست.

مسئولیّت های پس از انقلاب

این‌جانب پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران چون معتقد بودم روحانیان باید بر عمل‌کرد مسئولان متدیّن و متعهّد نظارت مستمر داشته باشند مدّتی مسئولیّت

تدریس احکام را در نیروی هوایی بندرعبّاس و زمانی هم مسئولیّت تدریس درس اخلاق را در سپاه بر عهده داشتم. پس از این که گزینش های کلّ کشور با تجدید نظر مجدّد شکل گرفت، مدّتی به عنوان روحانی، در گزینش آموزش و پرورش استان هرمزگان انجام وظیفه کردم.از زمانِ پیروزی انقلاب تاکنون هر موقع لازم باشد به عنوان امام جمعهٔ موقّت در بندرعبّاس انجام وظیفه می کنم. در دوران هشت سال دفاع مقدّس در جبهه‌های مختلف جنگ تحمیلی حضور پیدا کردم و انجام وظیفه نمودم.

در سال ۱۳۵۸شمسی از سوی مردم استان هرمزگان به نمایندگی مجلس خبرگان بررسی نهایی *قانون اساسی* نظام جمهوری اسلامی ایران برگزیده شدم. سه دورهٔ متوالی، یعنی در سال های ۱۳۶۱، ۱۳۶۹ و ۱۳۷۷شمسی نیز از سوی مردم شریف استان هرمزگان به نمایندگی مجلس خبرگان رهبری انتخاب شدم. امیدوارم خداوند قادر متعال به من توفیق عنایت فرماید تا بتوانم دَیْن خود را نسبت به مردم محروم خطّهٔ نیلگون خلیج فارس ادا نمایم.

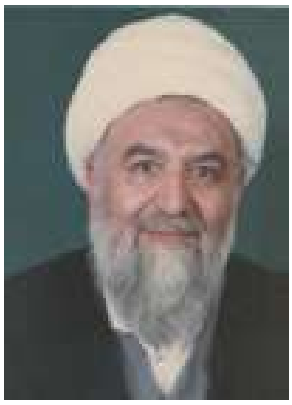

- **نام**: محمد باقر محی الدّین
- **شهرت**: انواری
- **نام پدر**: زین العابدین
- **زادگاه**: قم
- **سال تولد**: ۱۳۰۵شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در شورای مرکزی جامعهٔ روحانیّت مبارز تهران، نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دورهٔ اوّل از شهرستان رزن و در دورهٔ دوم از تهران، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان همدان و در دورهٔ دوم از تهران، نمایندگی حضرت امام خمینی‌ﷺ در ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران، سرپرستی و مسئولیّت مرکز رسیدگی به امور مساجد استان تهران.

تولد و دوران تحصیل

این‌جانب محمدباقر محی الدّین انواری به سال ۱۳۰۵ شمسی در شهر قم متولد شدم. پدرم مرحوم آیة اللّه حاج شیخ زین العابدین انواری از شاگردان مرحوم آیة اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری‌ﷺ بود. وی در سال ۱۳۱۰ شمسی به دستور استادش، برای ارشاد مردم به همدان رفت و در آن‌جا رحل اقامت افکند. زندگی من در همدان نیز از همین سال آغاز شد و تا سال ۱۳۲۴ شمسی دورهٔ دبستان و دبیرستان را در آن‌جا سپری کردم. در اواخر همین سال و پس از تحصیل مقدّمات (صرف و نحو) و مختصری منطق در مدرسهٔ مرحوم آخوند همدان، برای ادامهٔ تحصیل به شهر قم آمدم. باکمال تأسّف بیش از دو سال نتوانستم در قم اقامت داشته باشم و ناگزیر به تهران منتقل شده، در مدرسهٔ مروی سکونت گزیدم.

سطح عالی فقه و اصول را از محضر بزرگانی چون مرحومان آیة اللّه آشتیانی، آیة اللّه آقای سیّد عبّاس فشارکی، آیة اللّه عمادالدّین غروی رشتی، آیة اللّه سیّد محمد حسین شیرازی و آیة اللّه میرزا یوسف ایروانی فراگرفتم. پس از اتمام سطح، حدود پنج سال در درس خارج فقه و اصول آیة اللّه العظمی مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی‌ﷺ شرکت کردم. در تمام مدّتی که در خدمت مرحوم استاد آملی بودم، در درس خارج فقه استاد بزرگوار، مرحوم آیة اللّه آشتیانی نیز شرکت می‌کردم.

همراه بحث‌های فقهی و اصولی، شرح *منظومهٔ* سبزواری را در محضر استاد

شعرانی و مرحوم استاد شهید آیة اللّه مطهّری‌قدس‌سرهما خواندم. قسمت الهیّات *اشارات* را در خدمت استاد مرحوم الهی قمشه ای‌قدس‌سره و امور عامّهٔ شرح *اشارات* و قسمتی از منطق *منظومه* را در محضر استاد حائری‌قدس‌سره بودم و مدّت پنج سال در درس *اسفار* مرحوم استاد آیة اللّه رفیعی قزوینی‌قدس‌سره شرکت کردم.

از سال ۱۳۴۰ شمسی به بعد در مسائل اجتماعی و سیاسی فعّالانه شرکت داشتم. از سال ۱۳۳۶ شمسی در بازار تهران (مسجد چهل تن) اقامهٔ جماعت می نمودم و در جلسات دینی هفتگی آن روز مردم را در جریان مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام قرار می دادم و جنایات حکومت طاغوت را بر ملا می نمودم. در زمینهٔ لغو تصویب نامهٔ انجمن های ایالتی و ولایتی از سوی دولت عَلَم، سهم کوچکی داشتم و با لایحهٔ مصونیّت مستشاران نظامی آمریکا(کاپیتولاسیون) به دنبال فرمان حضرت امام‌قدس‌سره مخالفت کردم و پس از تبعید حضرت امام‌قدس‌سره مبارزاتم را ادامه دادم.

در آن زمان به فرمان امام‌قدس‌سره به عضویّت شورای روحانیّت جمعیّت مؤتلفه اسلامی منصوب شدم. در آن شورا افتخار همکاری با مرحوم شهید آیة اللّه استاد مطهّری و مرحوم شهید آیة اللّه دکتر بهشتی را داشتم. در ارتباط با مخالفت با کاپیتولاسیون و اعدام انقلابی حسنعلی منصور (نخست وزیر وقت) در سال ۱۳۴۳ شمسی بازداشت شدم.

پس از چهار ماه بازجویی و تحت فشار قرارگرفتن در بیدادگاه ارتش، به همراه برادران عضو کمیتهٔ مرکزی مؤتلفه اسلامی محاکمه شده، به پانزده سال زندان با اعمال شاقّه محکوم گردیدم. در سال ۱۳۵۶ شمسی پس از تحمّل سیزده سال زندان، آزاد شدم و بلافاصله در جامعهٔ روحانیّت مبارز تهران در کنار برادران روحانیِ هم سنگر قرارگرفتم. اکنون نیز که ۲۲ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، در این سنگر در خدمت اسلام و انقلاب اسلامی ایران هستم.

مسئولیّت‌ها

این‌جانب در شورای مرکزی جامعهٔ روحانیّت مبارز تهران عضویّت دارم و نیز افتخار نمایندگی حضرت امام – روحی له الفداء – را در ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران داشتم.

در انتخابات دورهٔ اوّل مجلس شورای اسلامی، از سوی مردم شریف شهرستان رزن به نمایندگی مجلس شورای اسلامی برگزیده شدم و در انتخابات دورهٔ دوم مجلس شورای اسلامی نیز از سوی مردم محترم تهران به نمایندگی این مجلس برگزیده شدم. هم‌چنین در اوّلین دورهٔ مجلس خبرگان رهبری، از سوی مردم شریف استان همدان به نمایندگی این مجلس برگزیده شدم و در دورهٔ دوم نیز از استان تهران به این مجلس راه یافتم. و اکنون نیز به نمایندگی از سوی حضرت آیة اللّه خامنه‌ای مقام معظّم رهبری ـ دام ظلّه‌العالی ـ در خدمت ائمّهٔ محترم جماعات استان تهران در مرکز رسیدگی به امور مساجد انجام وظیفه می‌کنم.

خداوند متعال به همهٔ ما توفیق خدمتگزاری به اسلام و مسلمانان و نظام جمهوری اسلامی ایران را عنایت فرماید.

۸۰/۲/۱۰

- **نام**: مرتضی
- **شهرت**: بنی فضل
- **نام پدر**: سیفعلی
- **زادگاه**: تبریز
- **سال تولد**: ۱۳۵۲ قمری
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان آذربایجان غربی و در دورهٔ دوم از استان آذربایجان‌شرقی.

تولد، تحصیل و اساتید

این‌جانب مرتضی بنی فضل فرزند حاج سیفعلی در چهاردهم ربیع‌الاوّل ۱۳۵۲ در شهر تبریز دیده به جهان گشودم. ادبیّات فارسی را در مکتب خانهٔ قدیمی فراگرفتم. البته گفتنی است که در آن دوران خانواده های متدیّن به دستور بعضی مجتهدان مخالف با طاغوت زمان ـ پهلوی ـ مثل آیة‌اللّه العظمی آقای میرزا صادق تبریزی و آیة اللّه العظمی آقای حاج میرزا محمود دوزدوزانی ـ طاب ثراهما ـ از فرستادن بچّه های خود در مدارس جدید دوری می‌جستند. مقدّمات علوم دینی تا کتاب الحجِ شرح *لمعه* را در تبریز از محضر آیة اللّه حاج میرزا جواد(مشهور به سلطان القرّاء) فراگرفتم. آنگاه در سال ۱۳۷۱ قمری به جوار آستان مقدّس حضرت معصومه ـ سلام اللّه علیها ـ مشرّف شدم و تتّمهٔ جلد اوّل شرح *لمعه* و نیز جلد دوم آن را از محضر آیة اللّه حاج میرزا باقر مرندی، *قوانین* را نزد آقای حاج شیخ نصرت بناروانی میانجی، *مطوّل* را خدمت آقای حاج میرزا حسن محدث سرابی، *منظومهٔ* سبزواری را از آیة اللّه شربیانی، *رسائل*، *مکاسب* و جلدین *کفایة الاصول* را از آیات عظام آقایان مشکینی، سلطانی طباطبائی، مجاهدی و آقای شیخ عبدالجواد اصفهانی تلمّذ نمودم و به مدّت دو و نیم سال در درس خارج فقه مرحوم آیة اللّه‌العظمی بروجردی حاضر شدم.

هم‌چنین به مدّت حدود هفت سال در درس خارج فقه و اصول مرحوم آیة اللّه‌العظمی امام خمینی‌ﷺ و حدود پنج الی شش سال در درس خارج فقه

آیة اللّه العظمی آقای گلپایگانی و آیة اللّه العظمی آقای محقّق داماد و نیز یک‌سال در درس خارج آیة اللّه آقای حاج شیخ عباسعلی شاهرودی و مدّتی ـ کم‌تر از یک‌سال ـ هم در دست تفسیر مرحوم علّامه طباطبائی حاضر شدم.

تدریس

از همان اوایل تحصیل به تدریس پرداختم؛ یعنی وقتی که در تبریز *معالم* می خواندم، *سیوطی* را تدریس می‌کردم. در طول پنج سال، یازده دوره *معالم‌الاصول* را تدریس نمودم که پنج سال در حوزهٔ علمیّهٔ قم بود ـ که در هر سال یک دوره با زبان آذری برای طلّاب ترکی زبان و یک دوره هم برای آقایان طلّاب فارسی زبان ـ و یک دوره هم در تبریز در ایّام تابستان درس گفتم. ناگفته نماند این‌که کتاب *معالم الاصول* کتابی بسیار جامع و سهل‌الفهم برای مبتدئین علم اصول است و در اهمّیّت آن همین مقدار بس است که علّامه وحید بهبهانی ـ که صاحب *جواهر* از او به استاد اعظم یاد کرده ـ بیست دوره این کتاب را تدریس نموده و در هر دوره حاشیه‌ای بر آن نوشته و حاشیهٔ آخرین دورهٔ تدریسش به نام *حاشیهٔ معالم‌الاصول* دو بار چاپ شده است. قبل از ازدواج که ساکن مدرسهٔ حجّتیّه بودم *رسائل* مرحوم شیخ انصاری را تدریس می نمودم. این کتاب شریف را دو بار و *رسائل* جدید را یک دوره تدریس کردم. پنج بار مکاسب محرمه و بیع و دو بار خیارات *مکاسب* و چندین دوره «منطق» *منظومهٔ* سبزواری را تدریس نمودم و مدّت چهارده سال است که درس خارج می‌گویم.

آثار علمی

تاکنون شرح هایی بر قسمت منطق *منظومهٔ* سبزواری، مکاسب محرمه، بیع و خیارات *مکاسب* شیخ انصاری و نیز شرح مبسوطی بر کتاب القضاء *شرایع*

نگاشته‌ام. هم‌چنین مدارک *تحریرالوسیله* را تألیف نمودم که در حال حاضر حروف‌چینی کتاب‌های صلات، زکات، خمس و صوم آن انجام شده و آمادهٔ چاپ است که ـ ان‌شاءاللّه ـ منتشر می شود.

مبارزات

از روزهای اوّل شروع نهضت حضرت امام‌ﷺ تا به امروز در حدّ توان قولاً و عملاً از انجام وظایف شرعی در رابطه با نهضت امام و انقلاب اسلامی در آذربایجان، قم و سایر جاها و در پیروی از منویات مقدّس حضرت امام خمینی‌ﷺ و مقام معظّم رهبری حضرت آیة اللّه خامنه ای ـ مدّظلّه‌العالی ـ و عمل به دستوراتشان کوتاهی ننموده ام و گاهی به ساواک احضار می شدم و مورد بازجویی و هتّاکی قرار می‌گرفتم و لکن زندانی و یا شکنجه نشدم و در ختام مسک از حضرت بقیّةاللّه‌الأعظم استمداد می کنم از خداوند سبحان بخواهد توفیق ادامهٔ خدمت با قصد خالص مرحمت‌نموده و عاقبت امورم را ختم به خیر بفرماید،بحقّ محمد و آله الطّاهرین صلوات اللّه و سلامه علیهم أجمعین.

هفتم ذی الحّجّه ۱۴۲۱

- **نام**: احمد
- **شهرت**: بهشتی
- **نام پدر**: عبدالمجید
- **زادگاه**: روستای اسلام آباد از توابع شهرستان فسا
- **سال تولد**: ۱۳۱۴شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دوره‌های اوّل و دوم از شهرستان فسا، ریاست گروه فلسفه دانشگاه تهران، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ سوم از استان فارس و... .

تولد و دوران کودکی

این‌جانب احمد بهشتی در سال ۱۳۱۴ شمسی در اسلام آباد (میانده سابق) از روستاهای بخش شیبکوه شهرستان فسا در خانواده ای روحانی متولد شدم.

پدرم مرحوم حجّة السلام و المسلمین حاج شیخ عبدالمجید بهشتی در روستاهای بخش مزبور و روستاهای بخش کردیان جهرم اقامهٔ نماز جمعه و جماعت می‌کرد و از طریق منبر به ارشاد مردم می‌پرداخت. او به قدری در معاشرت با مردم صفا و صمیمیّت داشت که کم تر کسی بود که تحت تأثیر تذکرات، مواعظ و رهنمودهایش قرار نگیرد. در مبارزه با منکرات، سرسخت و صریح اللّهجه و بی پروا بود. به همین علّت، هم احترام و هم رعب داشت و با وجود و حضور او حتی خوانین و مالکان به خود اجازهٔ تخلّف و کج‌روی نمی‌دادند. ساده زیستی، زهد و پارسایی، اخلاص و پرهیز از تجمّلات به او جای‌گاه معنوی بسیار با اهمّیّتی بخشیده بود. به یاد دارم یکی از مالکان متدیّن منطقهٔ جهرم که اهل ذکر و ورد و تهجّد و توسّل بود(مرحوم حاج محمد حسن دهقانی) می‌گفت: من در تمام عمرم در نماز به دو کس اقتداکرده‌ام: یکی مرحوم آیةاللّه حاج میرزا آقا اصطهباناتی ـ که از مراجع مقیم نجف بود ـ و دیگری پدر تو مرحوم حاج آقا بهشتی.

او تا سال ۱۳۴۵ شمسی در قید حیات بود. در آن سال بر اثر یک بیماری مزمن و طولانی دار فانی را وداع گفت و به لقای خداوند نایل گشت. عشق وافری به اهل بیت علیهم‌السلام داشت. به هنگام روضه‌خوانی، خودش بیش‌تر از مستعمان می‌گریست. او

چند سال پیش از ارتحال در روستایی که زادگاهش بود، بر تپّه ای به نام قلات برای خود قبری حفر کرد و گاه‌گاهی تنها به آن‌جا می‌رفت و لحظاتی در قبر می‌خوابید تا همواره به یاد موت باشد و اکنون نیز در همان‌جا مدفون است. پیش از او کسی در آن جا دفن نشده بود؛ ولی اکنون عدّه ای از افراد مؤمن ـ و از جمله فرزند شهیدم دکتر محسن بهشتی طبق وصیّت خودش ـ در آن‌جا مدفون‌اند.

مادرم نیز نمونهٔ زهد و پارسایی و تقوا و تهجّد بود. او در سال ۱۳۶۷ شمسی به زیارت بیت اللّه الحرام تشرّف یافت. حوادث تلخ آن سال که منجر به شهادت چهارصد نفر از حاجیان ایرانی شد، به او صدمات شدیدی وارد کرد. در نتیجه بیمار شد و سه روز بعد از بازگشت به ایران از دنیا رفت و در کنار همسر خود به خاک سپرده شد.

در دوران کودکی من، روستای ما مدرسه نداشت؛ ولی مکتب خانه داشت. چند ماهی در زادگاهم و چند ماهی در روستای موسویه جهرم (دهزیر سابق) به مکتب خانه رفتم و *قرآن* و سواد فارسی را آموختم. سپس نزد پدرم به آموزش *نصاب الصّبیان*، *جامع‌المقدّمات*، *شرح قطر*، *سیوطی*، *تبصرة المتعلّمین* علّامه حلّی و *شرائع‌الاحکام* پرداختم.

دوران تحصیل

پدر و مادرم شدیداً به تحصیل فرزندان خود علاقه داشتند. از این رو، در سال ۱۳۲۸شمسی به همراه پدرم به شیراز آمدم و در مدرسهٔ آقاباباخان مشغول تحصیل علوم حوزوی شدم. در آن سال ها از محضر مرحوم آیةاللّه حاج سیّد حسین آیةاللّهی ـ که بعدها امام جمعهٔ جهرم شد و سال گذشته(۱۳۷۹ش.) از دنیا رفت ـ و برادر بسیار خوش استعدادش مرحوم حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد حسن آیةاللّهی بسیار بهره بردم.

پدرم عائله‌مند بود و خرج تحصیل فرزندان را به سختی تأمین می‌کرد. مادر ما با

مختصر کار بافندگی، کسری مخارج ما را که روزانه از ده ریال تجاوز نمی‌کرد، فراهم می‌ساخت.

در عین حال خداوند، هم به ما همّت و پشت‌کار داده بود و هم تدریجاً اسباب موفقیّت و توسعهٔ زندگی را خودش فراهم کرد.

با بهره‌گیری از محضر اساتیدی چون مرحوم آیة اللّه حاج عالم آیةاللّهی و مرحوم آیةاللّه حاج شیخ محمد علی موحّد ـ که مدرسهٔ آقا بابا خان را اداره می‌کرد ـ کم‌کم دو جلد *لمعه*، *معالم* و *قوانین* را تمام کردم و با انتقال به مدرسهٔ هاشمیّهٔ شیراز ـ که متأسّفانه اینک در حال انهدام است ـ نزد مرحوم آیةاللّه حاج میرزا علی اکبر ارسنجانی که مدرّس و سرپرست مدرسهٔ مزبور بود به تحصیلاتم ادامه دادم و پس از کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ با مرحوم آیةاللّه حاج سیّد نور الدّین حسینی که سرپرستی مدرسهٔ خان شیراز را بر عهده داشت و این حقیر چند ماهی در آن مدرسه اقامت داشتم، آشنا شدم و در جلسات درس تفسیر وی که رونق خاصّی داشت، حضور یافتم. این آشنایی منشأ تحوّل روحی من بود. او مجتهد و مرجعی سیاست‌مدار بود و عملاً پیوند دین و سیاست را تجربه می‌کرد. در ماجراهای سیاسی فعّال بود. در اعدام نوّاب صفوی و یارانش در جلسات درس و منبرها زبان به اعتراض گشود. با بهائیت شیراز ـ با وجود سیاست مماشات رژیم ـ درگیر شد و شخصاً دستور تخریب خطیرة القدس را که در خیابان احمدی شیراز بود، صادر کرد و خود بر این کار ناظر بود و افسری که برای مقابله آمده بود، مجروح گردید، شاید سال ۱۳۳۳ شمسی بود که به پیشنهاد و اصرار آن مرحوم، این‌جانب لباس روحانیّت پوشیدم. او در سال ۱۳۳۵ شمسی در روز ولادت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام زندگی را بدرود گفت و چون مرگش غیر مترقّبه بود، همه گفتند: توطئه‌ای در کار بوده است. فقدان او در من تأثیر دردناکی داشت و در رثایش اشعاری سرودم.

در این‌جا باید یادی هم از مرحوم آیةاللّه حاج شیخ ابوالحسن حدایق، مدرّس و

سرپرست مدرسهٔ منصوریّهٔ شیراز کنم که در زهد و پارسایی و اخلاص، شهرهٔ آفاق بود و این جانب مدّت کوتاهی در درس *رسائل* ایشان حضور یافتم و از انفاس قدسیّهٔ ایشان بهره‌ها گرفتم.

پس از رحلت مرحوم آیةاللّه حاج سیّد نورالدّین، تصمیم گرفتم که از محضر مرحوم آیةاللّه حاج شیخ بهاءالدّین محلّاتی بهره مند شوم. درس خارج اصول ایشان و درس نزدیک به خارج *مکاسب* ایشان که صبح و عصر برگزار می‌شد و درس تفسیر ایشان که مدّت کوتاهی ادامه یافت، برای من بسیار ارزنده و آموزنده بود. او نیز روحانی متین و موقّر و سیاست‌مداری بود. او از شاگردان برجستهٔ آقا ضیاء عراقی و خود از مراجع تقلید بود. او درایت، متانت، فقاهت، سیاست و اخلاق را به هم آمیخته بودو در تهذیب و تربیت نفوس، ید طولایی داشت.

در این جا ناگزیرم از استاد *کفایهٔ* خود مرحوم آیةاللّه حاج شیخ محمود شریعت زرقانی هم یاد کنم. درس اصول او در خانه، گویی حوزهٔ پربار نجف را به شیراز آورده بود. زمانی که در قم قسمتی از درس *کفایهٔ* مرحوم آیة اللّه سلطانی طباطبائی را درک کردم، به حق شهادت دادم که شریعت از سلطانی چیزی کم ندارد. جز این‌که سلطانی در حوزهٔ بزرگی چون حوزهٔ قم تدریس می‌کرد و او در حوزهٔ کوچکی چون حوزهٔ شیراز.

از تحصیلات کلاسیک هم گزارشی بدهم. من علاقه داشتم که از علوم روز بیگانه نباشم و حتماً مدرک تحصیلی بگیرم. از این رو، پس از گذراندن امتحانات متفرّقه ششم ابتدایی در سال ۱۳۳۳ شمسی طی سه سال پیاپی دروس دورهٔ متوسّطه را به صورت داوطلب، امتحان دادم و در سال ۱۳۳۶ شمسی به اخذ دیپلم متوسّطه در رشتهٔ ادبیّات نایل شدم. آن سال ها انجام چنین کاری جرأت و جسارت می‌خواست. روحانیّت، به دلیل ضربه هایی که از رژیم خورده بود، از این گونه کارها استقبال نمی‌کرد. برای همین من نتوانستم در مدرسهٔ آقاباباخان ادامهٔ تحصیل دهم، چرا که مدرّس مدرسهٔ مزبور، به شدّت مخالفت می‌کرد. با ورود به مدرسهٔ خان و

مدرسهٔ هاشمیّه، این محدودیّت کم شد یا به صفر رسید. در سال ۱۳۳۵ شمسی که امتحانات پنجم متوسّطه را می‌گذرانیدم، دو سه ماهی در محضر درس مرحوم آیةاللّه حاج سیّد نورالدّین حاضر نشدم. پس از پایان امتحانات، یک روز بعدازظهر به منزل ایشان رفتم. چند نفر از طلّاب هم حاضر بودند. او علّت غیبت مرا از درس جویا شد. من که قدری بیمناک بودم، از دادن جواب صریح طفره رفتم و به‌طور سربسته گفتم که گرفتار بودم؛ ولی یکی از طلّاب مرا لو داد و گفت: درس جدید می‌خواند. حقیقتاً دچار اضطراب شدم. نمی‌دانستم چه واکنشی نشان می‌دهد؛ ولی او زبان به تحسین گشود و گفت: زبان هم می‌خوانید؟ گفتم: آری. گفت: بسیار خوب است. طلّاب و علمای آینده باید از علوم روز و زبان خارجی اطلاع داشته باشند. او با این سخن خود، شوق وافری در من نسبت به فراگیری علوم، ایجاد کرد.

به هر حال، تا سال ۱۳۳۸ شمسی در شیراز ماندم و از محضر علما و بزرگانی که اکنون همهٔ آنان در خاک آرمیده و به جوار رحمت حق شتافته‌اند، بهره بردم.

پدرم اهل فلسفه نبود؛ ولی بسیار علاقه به فلسفه داشت و همواره مرا تشویق می‌کرد که فلسفه بخوانم. مرحوم آیةاللّه حاج سیّد نورالدّین شدیداً گرایش فلسفی داشت و در بحث های تفسیری کاملاً از فلسفه مایه می‌گذاشت. خودش می‌گفت: بهترین مفسّر کسی است که ملل و نحل بداند. او خودش اظهار می‌داشت که بر *اسفار* حاشیه نوشته است. او فقیه، متکلّم، اصولی، مفسّر و فیلسوف و به قول خودش عالم ملل و نحل بود. می‌گفت: برای خواندن فلسفه از پدرش اجازه گرفته است. پدر به این شرط اجازه داده است که او در فلسفه، مقلّد نباشد.

در شیراز، تنها استاد پر مایه و جامع حکمتین، حضرت سیّد حسین جهبذ ـ که در لباس روحانیّت، الگوی خدمت بی‌ریا و بی توقّع بود و با مختصری کشاورزی امرار معاش می‌کرد و روزانه در حجرهٔ کوچک خود در مدرسهٔ هاشمیّه به طلّاب، علم و عمل می‌آموخت ـ تدریس فلسفه را بر عهده داشت، این زمینه ها شوق فلسفه

آموختن را در قلب جوانی چون من ـ که شدیداً تحت تأثیر پدر و اساتید گران‌مایه‌ام بودم و علماً و عملاً آنان را اسوه و الگوی خودم قرار داده بودم ـ شدّت بخشید؛ ولی در عین حال، محتاط بودم. ناچار از مدرّس مدرسهٔ هاشمیّهٔ مرحوم آیة‌اللّه ارسنجانی کسب تکلیف کردم. او که همواره مشوّق و ناظر بر کارها و برنامه های من بود، بزرگوارانه به من فرمود: اگر شخص دیگری با من مشورت می‌کرد، می‌گفتم: نخوان؛ ولی به تو می‌گویم: بخوان. درود بر روان پاک او و همهٔ اساتیدم که چگونه ذرّه پروری می‌کردند و بدون امر و نهی و دخالت و با تشویق و محبّت، به هدایت، ارشاد، تربیت و تهذیب من می‌پرداختند.

دیگر تردیدی به دل راه ندادم. از مرحوم استاد جهبذ تقاضا کردم که برایم شرح *منظومهٔ* حکیم سبزواری بگوید. او با آغوش باز پذیرفت بخش منطق شرح *منظومه* را برای من تدریس کرد. در بحث مغالطات، حسّاسیّت نشان داد و از من جزوهٔ تحقیقی خواست. آن سال ها چنین کاری بی‌نظیر بود. نوشتن جزوهٔ تحقیقی برای من برکاتی داشت. از آن پس متوجّه شدم که درس خواندن بدون نوشتن و بدون کار پژوهشی کردن بی‌فایده است.

سال‌های آخری که در شیراز تحصیل می‌کردم، به هیچ‌وجه مشکل معیشتی نداشتم. دیگر نیازی نبود که از پدر و مادر کمک بخواهم؛ بلکه می‌توانستم کمک بکنم، اگر لطف خدا نبود و اگر عنایات صاحب همهٔ حوزه ها یعنی امام عصر(عج) نبود، هرگز کار من به این‌جاها نمی‌رسید. آن روزها تلقّی بسیاری این بود که طلبگی یعنی فقر و گرسنگی و ذلّت و من می‌دیدم که خلاف آن است. منبع در آمد من، یکی شهریّهٔ مدرسهٔ هاشمیّه بود که از موقوفات آن پرداخت می‌شد و دیگر شهریّهٔ مرحوم آیة‌اللّه سیّد نورالدّین شیرازی و پس از ارتحال وی شهریّهٔ مرحوم آیة‌اللّه محلّاتی و از همه بالاتر منابری که در ایّام محرّم، صفر و رمضان می‌رفتم.

علاقهٔ به سخن‌وری و نویسندگی در من شدید بود هر کس منبر پرمایه تری

می‌رفت، در دفتر مخصوص ثبت می‌کردم. در حقیقت، برای منبرهای خوب و سخن‌رانی های مفید، حکم نوار ضبط صوت داشتم. یادم هست که در شیراز سی شب ماه مبارک رمضان در مجلس سخن‌رانی یکی از وعّاظ معروف شیراز شرکت کردم و پس از بازگشت به حجرهٔ مدرسه، سخن‌رانی او را از نوار حافظهٔ خودم پیاده و در دفتر مخصوص ثبت کردم.

این کار به ضمیمهٔ مطالعات و یادداشت های خودم باعث شد که در کار وعظ و خطابه پیش‌رفت کنم و به همین علّت، به هر جا سفر می‌کردم، شاخص می‌شدم.

در سال‌های اقامت در شیراز، سعی می‌کردم که با روزنامه ها ارتباط قلمی داشته باشم. سوژه هایی انتخاب می‌کردم و در بارهٔ آن ها مقاله می‌نوشتم و برای روزنامهٔ *پارس* که در شیراز منتشر می‌شد و روزنامهٔ دینی *ندای حق* که در تهران منتشر می‌شد، ارسال می‌کردم.به‌قدری دراین کار، جدّیّت کردم تا سرانجام، این دو روزنامه برخی از مقالاتم را چاپ کردند. این کار که برای من بسیار شوق‌انگیز و شاد کننده بود و الآن توصیف آن شوق و شادی برایم دشوار است، مرا در مسیر نویسندگی قرار داد و خدا را شکر می‌کنم که هنوز قلم را از دستم نینداخته است.

مهاجرت به قم

ماه محرّم و صفر سال ۱۳۳۸شمسی به آبادان رفتم و از آن‌جا مستقیماً به قم آمدم و در مدرسهٔ دارالشّفاء در حجرهٔ مشترکی به ادامهٔ تحصیل پرداختم.

در قم نمی‌دانستم از درس کدام یک از مدرّسان استفاده کنم. ناچار از آیةاللّه مظاهری اصفهانی کسب تکلیف کردم. ایشان از دو مدرّس بسیار تعریف کردند: یکی امام راحل و دیگری آیةاللّه محقّق داماد‌ﷺ ولی توصیه کردند که فعلاً درس آقای داماد برای من زود است و ترجیح داد که به درس امام بروم.

من هم به توصیهٔ ایشان عمل کردم و درس اصلی خودم را خارج فقه و اصول

امام راحل که در مسجد سلماسی برگزار می‌شد، قرار دادم. منتهی در درس مرحوم آیة‌اللّه بروجردی ـ که تعطیلات زیاد داشت ـ نیز شرکت می‌کردم. مرحوم آیة‌اللّه حاج آقا مصطفی خمینی نیز درس شرح *منظومه*‌ای شروع کرد که با جمعی از دوستان از افاضات ایشان بهره می‌بردیم. از درس جلد دوم *کفایه* مرحوم آیة‌اللّه سلطانی طباطبائی نیز مدّت کوتاهی استفاده بردم.

در آن سال ها علّامه طباطبائی درس *اسفار* را تعطیل کرده بود و درس الهیّات *شفا* را برای عدّهٔ معدودی در مسجد سلماسی افاضه می‌کرد. آن سال ها کتاب الهیّات *شفا* در دست‌رس نبود. ناچار با برخی از دوستان به کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ حجّتیّه می‌رفتیم و صفحاتی از کتاب الهیّات *شفا* را دست نویس می‌کردیم، تا بتوانیم از درس علّامه استفاده کنیم.

ناگفته نگذارم که در ایّام اقامت در شیراز، در کنار تحصیل، دروسی را که آموخته بودم، تدریس می‌کردم و این را در رشد علمی خود مؤثّر و مفید می‌دانستم. در حوزهٔ علمیّهٔ قم نیز این روش را ادامه دادم.

با ورود به قم، تمام مزایایی که به لحاظ معیشتی در شیراز داشتم، قطع شد. آن زمان مرحوم آیة‌اللّه بروجردی به طلبه ای که در مقطع خارج تحصیل می‌کرد و از عهدهٔ امتحان بر آمده بود، در صورت مجرّد بودن، مبلغ سی تومان و در صورت معیل بودن، مبلغ شصت تومان شهریّه می‌داد.

چند ماهی در قم ادامهٔ تحصیل دادم، تا زمان امتحانات حوزه فرا رسید و من خودم را برای شرکت در امتحانات آماده کردم. برای مقطع خارج، جزوه ای از درس خارج می‌خواستند و از جلدین *کفایه* و *مکاسب* امتحان می‌گرفتند. در امتحان شرکت کردم و پذیرفته شدم و برای اوّلین بار، مبلغ سی تومان شهریّه دریافت کردم. جزوه ای که در امتحانات ارائه دادم، مربوط به درس آیة‌اللّه بروجردی بود.

اندیشهٔ داشتن مدرک تحصیلی غیر حوزوی هنوز در سر داشتم. با داشتن دیپلم

متوسّطه مشتاق بودم که مدرک لیسانس بگیرم. از آن‌جا که شهدای بزرگوار انقلاب، مرحوم استاد مطهّری به تدریس در دانشکده الهیّات دانشگاه تهران پرداخته بود و مرحوم دکتر بهشتی، دکتر مفتّح و دکتر باهنر برای اخذ مدرک وارد آن دانشکده شده بودند، من هم ترجیح دادم که سیرهٔ همین سلف صالح را دنبال کنم. از این رو، در سال ۱۳۳۹ شمسی در کنکور دانشکدهٔ مزبور شرکت کردم و پذیرفته شدم. جمع میان تحصیل حوزوی و دانشگاهی مشکل بود؛ ولی آن سال‌ها تا سال ۱۳۴۲ شمسی که این‌جانب به عنوان شاگرد اوّل دانشکدهٔ الهیّات فارغ‌التّحصیل شدم، دانشگاه صحنهٔ اعتصابات و تظاهرات دانش‌جویی بود و هر ساله از بهمن تا خرداد که موسم امتحانات بود، دانشگاه تعطیل می‌شد و من به راحتی به تحصیلات حوزوی می‌پرداختم. به خصوص که رشتهٔ من ـ به اصطلاح آن روز ـ معقول یعنی فلسفه و کلام امروز بود و من متون اصلی را در حوزه خوانده بودم. تنها دروسی از قبیل ملل و نحل یا تاریخ فلسفه برایم تازگی داشت. در سال دوم دانشکده درس فلسفه را از متن شرح *منظومهٔ* سبزواری، مرحوم استاد مطهّری تدریس می‌کرد و به حق از محضر ایشان بهره گرفتم؛ هر چند قبلاً این درس را خوانده بودم.

سال ۱۳۴۲شمسی که سال پر برکت قیام پانزدهم خرداد بود، در دورهٔ لیسانس فارغ التّحصیل شدم. هنوز این صحنه در ذهنم مجسّم است که روز عاشورا جمعیّتی عظیم وارد میدان بهارستان شد و از آن‌جا به سوی دانشگاه تهران به راه افتاد. همه جوان بودند و همه پیراهن مشکی به تن داشتند و هر کدام چوبی حمل می‌کردند که بر سر آن، عکسی از امام نصب شده بود و شعارشان این بود:

خمینی، خمینی، خدا نگه‌دار تو بمیرد، بمیرد، دشمن خون‌خوار تو

من خود استعداد زیادی برای ورود در کارهای سیاسی داشتم، در شیراز این زمینه فراهم شد و در قم با حضور در مجلس درس امام و استماع سخن‌رانی‌ها و مطالعهٔ پیام‌های ایشان و سایر مراجع و ارتباط با دوستان انقلابی، شدّت یافت.

به علّت این‌که در دورهٔ لیسانس شاگرد اوّل شده بودم، بدون کنکور اجازه دادند که در دورهٔ دکترا ادامهٔ تحصیل دهم. در سال ۱۳۴۵شمسی فارغ‌التّحصیل دکترای فلسفه شدم و در سال ۱۳۵۶ شمسی رسالهٔ دکترای خود را ـ که به راهنمایی استاد مطهّری ـ تدوین شده بود، بدون حضور ایشان دفاع کردم؛ چراکه ایشان را به علّت مبارزات عقیدتی و سیاسی بازنشسته کرده بودند. یکی از استادان کنونی دانشکدهٔ الهیّات می‌گفت: ما دیدیم مطهّری و آریان‌پور با هم برسر مسائل عقیدتی درگیرند و دانش‌جویان نیز در موافقت و مخالفت با آنان دو دسته شده و دانشکده را به تشنّج کشیده اند. از این رو، در شورای دانشکده تصویب کردیم که هر دو بازنشسته شوند. معنای این گزارش این است که استاد مطهّری همواره فدای عقیدهٔ پاک خودش شده است. برای تکمیل مطالعات و تحصیلات خود یک سال هم در دانش‌سرای عالی سابق، فوق‌لیسانس علوم تربیتی راگذرانیدم و نتیجه آن تألیف و تدوین چند جلد کتاب تربیتی شد که شرح آن خواهد آمد.

مرحوم استاد دکتر مهدی حائری یزدی که به حق جامع الحکمتین و خود از شاگردان مرحوم آیةاللّه بروجردی و امام راحل و فقیه و اصولی و فیلسوف نام‌داری بود، پس از بازنشستگی استاد مطهّری بقیّهٔ راهنمایی پایان‌نامهٔ دکترای مرا بر عهده گرفت و البته قسمتی از *اسفار* و *شفا* را در دورهٔ دکترا از محضر ایشان استفاده برده بودم.

پس از فراغت از تحصیلات دانشگاهی عزم خود را بر اقامت در قم و ادامهٔ تحصیلات حوزوی و تدریس در حوزه جزم کردم. با تبعید امام راحل، درس مرحوم آیةاللّه محقّق داماد را ترجیح دادم و چند سالی از محضر ایشان بهره بردم. با مرگ زودرس ایشان، حوزه از وجود پر برکت استادی بر جسته محروم شد. روانش شاد و درجاتش متعالی باد.

با ارتحال ایشان دروس خارج را در محضر اساتید و مراجع حوزه تا سال ۱۳۵۷شمسی که سال پیروزی انقلاب بود، ادامه دادم.

حوادثی که از سال ۱۳۴۲ ـ تا ۱۳۵۷ شمسی اتّفاق افتاده بود، همه و همه در ساختار ذهنی و گرایش سیاسی این‌جانب تأثیر گذاشته بود و به همین علّت در سه حوزهٔ تألیف، تدریس و منبر و خطابه، راه واحدی را دنبال می‌کردم و آن هم روشن‌گری مخاطبان و فراهم کردن زمینهٔ سقوط رژیم ستم‌شاهی بود.

مرحوم شهید قدّوسی، شهید بهشتی، شهید مفّتح و شهید باهنر از دوستانی بودند که این‌جانب برای افکار و آرای‌شان احترام قائل بودم و قطعاً سیرهٔ و اخلاقیّات آنان در من تأثیر داشت. به خصوص که چند سالی در مدرسهٔ حقّانی تدریس می‌کردم و با شهید قدّوسی ارتباط نزدیک داشتم.

از سال ۱۳۴۴ شمسی که به عنوان دبیر در دبیرستان‌های قم مشغول کار شدم، سعی می‌کردم که جوانان و نوجوانان را به سوی هدفی که اشاره شد، هدایت کنم.

انتخاب این شغل هم با الهام از روش شهدای بزرگواری چون دکتر بهشتی، دکتر مفتّح و دکتر باهنر بود.

مرحوم آیةاللّه ربّانی شیرازی همواره مشوّق و دلگرم کنندهٔ من بود. از آیةاللّه‌العظمی مکارم شیرازی و آیةاللّه سبحانی و آیةاللّه خزعلی بهره های فکری می‌گرفتم. آیةاللّه سبحانی از من خواستند که در مجلّهٔ مکتب *اسلام* مقاله بنویسیم. این کار از سال ۱۳۴۲ شمسی آغاز شد و هنوز هم ادامه دارد.

فعّالیّت های قلمی

با ورود در جمع نویسندگان مکتب *اسلام*، کارها و فعّالیّت های قلمی پیش‌رفت کرد و همان چیزی که از دیرباز به آن، عشق می‌ورزیدم، تحقّق یافت.

تألیفات و ترجمه ها

۱. *راه‌تکامل* در هفت جلد باهمکاری آقایان ادیب لاری و محمد

امامی(ترجمهٔ *التّکامل فی الاسلام*)؛ ۲. ترجمهٔ تفسیر *مجمع البیان* که جلد اوّل آن را مرحوم شهید دکتر مفتّح و آیةاللّه العظمی نوری همدانی ترجمه کردند و در دو جلد منتشر شد. جلد دوم، سوم و چهارم را این‌جانب ترجمه کردم که در هشت جلد منتشر شده است؛ ۳. *علی و قومیّت عربی*(ترجمهٔ جلد پنجم *الامام علی، صوت العدالة الانسانیّه*)؛ ۴.*تربیت کودک در جهان امروز*؛ ۵.*اسلام و حقوق کودک*؛ ۶. *نسل نوخاسته*؛ ۷.*تربیت از دیدگاه اسلام*؛ ۸.*اسلام و تربیت کودکان*؛ ۹. *اسلام و بازی کودکان*؛ ۱۰. *مبانی تربیت بدنی در اسلام*؛ ۱۱.*زنان نامدار*(سه جلد)؛ ۱۲. *مادر پیامبر*(ترجمهٔ *امّ النبی*)؛ ۱۳. پاسخ به شبهاتی پیرامون تشیّع (ترجمهٔ *شبهاتٌ حولَ التشیّع*)؛ ۱۴. *مسائل و مشکلات تربیتی*؛ ۱۵. *مسائل و مشکلات خانوادگی*؛ ۱۶. *مسائل و مشکلات زناشویی*؛ ۱۷.گام‌هایی در راه تبلیغ (ترجمهٔ *خطواتٌ علی طریق الاسلام*)؛ ۱۸.*خانواده در قرآن*؛ ۱۹.*حکومت در قرآن*؛ ۲۰. *مستضعف در قرآن*؛ ۲۱. *انسان در قرآن*؛ ۲۲. *عیسی در قرآن*؛ ۲۳. *عیسی پیام‌آور اسلام*؛ ۲۴.*قهرمان علقمه*؛ ۲۵.*تأمّلات کلامی*؛ ۲۶.*فلسفهٔ دین*(آمادهٔ چاپ)؛ ۲۷.گوهر و صدف دین(آمادهٔ چاپ)؛ ۲۸.*قانون اساسی و مجلس شورا از دیدگاه نائینی*(آمادهٔ چاپ)؛ ۲۹. *هستی و علل آن*(ترجمه و تفسیر نمط چهارم از *اشارات* شیخ الرّئیس)؛ ۳۰. *صنع و ابداع*(ترجمه و تفسیر نمط پنجم از *اشارات* شیخ الرّئیس)؛ ۳۱. *غایات و مبادی*(ترجمه و تفسیر نمط ششم از *اشارات* شیخ الرّئیس، آمادهٔ چاپ)؛ ۳۲. *انسان و مذهب*؛ ۳۳.*فقه مقدّماتی*(برای دانش‌جویان دانشگاه پیام نور)؛ ۳۴.*فقه تخصّصی یک*(برای دانش‌جویان دانشگاه پیام نور)؛ ۳۵.*اقتصاد در مکتب توحید*؛ ۳۶. *خدا در قرآن*؛ ۳۷. *مبارزات ایدئولوژیک*؛ ۳۸.ترجمهٔ *دعای ابوحمزه ثمالی*(که در دوران اقامت در شیراز ترجمه و چاپ شد)؛ ۳۹.*حق و باطل* (مجموعهٔ مقالات فصلنامهٔ تخصّصی کلام اسلامی، آمادهٔ چاپ)؛ ۴۰.*سیری در اندیشه‌های علوی*(آمادهٔ چاپ)؛ ۴۱.*فاطمه، الگوی همهٔ تاریخ*(در دست تألیف).

در عین حال، صدها پایان نامهٔ دکترا و کارشناسی حوزه و دانشگاه را راهنمایی کرده‌ام.

تدریس در حوزه و دانشگاه

در تدریس‌های حوزوی تمام متون درسی را تا *کفایه* و *مکاسب* تدریس کرده‌ام. رسائل را مخصوصاً *الرسائل الجدیدهٔ* آیة اللّه مشکینی را بیش‌تر تدریس کرده‌ام. شرح *منظومهٔ* سبزواری را چند بار درس داده‌ام. این درس در زیر گنبد مسجد اعظم تا قبل از پیروزی انقلاب از دروس شاخص حوزه بود. پس از پیروزی انقلاب نیز یک دوره شرح *منظومه* و یک دوره الهیّات *شفا* را در مَدْرس مدرسهٔ فیضیّه تدریس کرده‌ام.

اکنون در دوره های دکترای دانشگاه ها ـ اعم از دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد ـ *اسفار* و *شفا* تدریس می‌کنم.

با توجّه به علاقهٔ زیادی که به تدریس تفسیر، فقه، اصول و کلام دارم، دوره های مکرّری در مدرسهٔ عالی شهید مطهّری و دانشگاه امام صادق و دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه تهران و دانشگاه قم، دروس مزبور را در سطح عالی تدریس کرده‌ام.

در موقع کاندیدا شدن برای نمایندگی مجلس خبرگان از من امتحان نخواستند. معلوم شد که آیةاللّه امامی کاشانی از اعضای آن زمان شورای نگهبان با مراجعه به سوابق تدریس فقه و اصول این‌جانب در مدرسهٔ عالی شهید مطهّری به این نتیجه رسیده‌اند که امتحان لازم نیست.

یکی از موادّی که در دورهٔ دکترای رشتهٔ علوم قرآنی تدریس کرده‌ام، بحث و بررسی در بارهٔ احادیث موضوعه است که با فراهم بودن مواد اوّلیّهٔ آن می‌تواند به صورت کتابی منتشر شود. درس دیگری که در آن دوره داده‌ام، نقد و بررسی ترجمه‌های *قرآن* است.

دروس کلامی و تاریخ علم کلام را مکرّراً تدریس کرده‌ام و این، اعم است از

مسائل قدیم کلامی و مسائل جدید کلامی، هر چند امروز کلام جدید می‌گویند؛ ولی من معتقدم که کلام، قدیم و جدید ندارد؛ بلکه مسائل قدیم و جدید داریم؛ مانند مسائل مستحدثه در فقه.

اکنون این‌جانب با بخش پژوهشی دانشگاه تهران در ارتباطم و برخی از طرح های نیمه کلان را در دست اجرا دارم.

با مجلّاتی از قبیل مجلّهٔ تخصّصی کلام و مجلّهٔ مکتب *اسلام* و...همکاری دارم. برای برخی از کنگره ها و مجامع علمی مقالاتی نوشته‌ام که به چاپ رسیده است.

فعّالیّت ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

الف) قبل از پیروزی انقلاب

در طلیعهٔ نهضت، یعنی قبل از سال ۱۳۴۲ شمسی همراه و هم‌آهنگ با نهضت بودم. از سال ۱۳۴۲ شمسی مبارزات خود را از طریق سخنرانی‌های انتقادی و اعتراض‌آمیز آغاز کردم. حوزهٔ تبلیغاتم بیش تر، استان خوزستان و به طور عمده شهر آبادان بود. در آن‌جا دایماً با ساواک و شهربانی درگیر بودم و سرانجام از ورود به آبادان ممنوع شدم.

در سال ۱۳۵۲ شمسی عازم حج بودم. از شهربانی قم تقاضای گذرنامه را کردم. پس از چند روز کامکار ـ رئیس اطلاعات ـ مرا احضار کرد و گذرنامه نشانم داد و گفت: نمی‌دهیم. پرسیدم: چرا؟ گفت: از ساواک بپرسید. پس از چند روزی دوندگی گذرنامه را دادند؛ ولی به هنگام سوار شدن به هواپیما مرا بازگرداندند و گفتند: ممنوع الخروج می‌باشید. سرانجام پس از چند روزی تلاش و دوندگی اجازهٔ خروج دادند. در نتیجه چند روزی از کاروان عقب ماندم و از مدّت زیارتم کم شد.

در یکی از سال ها ـ که دقیقاً یادم نیست ـ به دعوت آیة‌اللّه سیّد صادق روحانی در ماه مبارک رمضان بعد از نماز ظهر و عصر در مسجد جمعه منبر می‌رفتم. بعد از چند روز دستگیر شدم. شهربانی مرا تحویل ساواک داد و ساواک دستور خروج و حکم

تبعید مرا صادر کرد. سرانجام با وساطت برخی از متنفّذین از تبعید صرف نظر کردند.

به خاطر سخن‌رانی هایی که در تهران داشتم، در یکی از سال ها ساواک تهران مرا احضار کرد و پس از بازجویی گفتند: آیهٔ ﴿**و لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّه أمواتاً بل أحیاء...**﴾[1] را در سخن‌رانی نخوانید که چریک ساز است.

در سال ۱۳۵۶ شمسی قرار شد که در مجتمع قم که وابسته به دانشگاه تهران است، تدریس کنم. ساواک احضارم کرد و گفت: تدریس در دانشگاه منوط به دو چیز است: یکی این‌که محرز شود که تاکنون چه همکاری‌هایی با ساواک کرده‌اید و دیگر این‌که بگویید: بعد از این چه همکاری هایی خواهید کرد. جواب دادم: نه تاکنون همکاری کرده ام و نه بعد از این همکاری می‌کنم. گفتند: ما هم اجازهٔ تدریس در دانشگاه را به شما نمی‌دهیم و بدین ترتیب، مانع تدریس در دانشگاه شدند.

در سال ۱۳۵۱ شمسی در فسا منبر رفتم و در بارهٔ خدایگان بحث کردم و آیاتی که مربوط به ادّعای خدایی فرعون است، قرائت کردم. مرا دستگیر کردند و در شیراز تحویل کمیتهٔ مشترک دادند، چند روزی مفصلاً بازجویی کردند و سرانجام تحویل دادگاه نظامی دادند. در دادگاه نظامی پس از بازجویی ضامن گرفتند و آزادم کردند. پس از چند ماه محاکمه کردند. در دادگاه بدوی و در دادگاه تجدید نظر، نظامیان شاه مرا تبرئه کردند. می‌گفتند: با ذکر کلمه خدایگان به شاه اهانت شده و من می‌گفتم: نمی‌دانستم که به شاه خدایگان می‌گویند.

سال بعد که به دعوت مرحوم آیةاللّه نسّابه در داراب منبر می‌رفتم، بار دیگر دستگیرم کردند و به شیراز آوردند و ۴۸ ساعت دستم را به میلهٔ تخت بستند. تنها موقع قضای حاجت و نماز و صرف غذا باز می‌کردند. جرمم این بود که در بارهٔ زندان‌های هارون و شکنجه‌های آن بحث کرده‌ام و بر زندان‌های شاه تطبیق شده است.

در رمضان سال ۱۳۵۷شمسی که انقلاب به پیروزی نزدیک می‌شد، در مسجد

---

۱. آل عمران(۳) آیهٔ ۱۶۹.

حجّة بن الحسن، واقع در خیابان سهروردی تهران، روزها بعد از نماز منبر می‌رفتم. در یکی از روزهای ماه مبارک، در نزدیکی مسجد دستگیرم کردند و به کمیتهٔ مشترک بردند و در یکی از سلّول های تنگ و تاریک زندانی کردند. در آن‌جا بازجویی ها بسیار طولانی و خسته کننده بود. پس از چند روزی به سلّول غیر انفرادی بردند. در آن‌جا با آیةاللّه قاضی خرّم آبادی رئیس دانشگاه قم و مرحوم شهید شاه آبادی و آقای اختری امام جمعه محترم سمنان و کسانی دیگر هم سلّول شدیم و از آن‌جا خاطرات خوشی دارم.

سرانجام در اوایل مهر آزادم کردند و استدلالشان این بود که شما باید شاگردان دبیرستانی را درس بدهید. معلوم بود که از تعطیل ماندن کلاس ها نگران بودند.

پس از آزادی و ورود به قم انجمن اسلامی معلّمان قم را با برخی از همکاران تشکیل دادیم و اعتصاب معلّمان و تعطیلی مدارس را پی‌گرفتیم، در این جریان با جناب آقای صانعی‌رئیس محترم بنیاد ۱۵ خرداد در ارتباط بودیم و در حقیقت، ایشان به نمایندگی از بیت امام و سران انقلاب به ما خط می‌دادند.

در همین ایّام، مکرّراً به فسا می‌رفتم و راه‌پیمایی‌های شهر و روستاها را برنامه‌ریزی می‌کردم و هر جا حضور داشتم، سخن‌رانی می‌کردم. در بعضی از مراسم، نیروها تیراندازی می‌کردند و افرادی زخمی می‌شدند. به یک لحاظ هم خروج از قم ضرورت داشت؛ چراکه با قطعی شدن اعتصاب معلّمان حکومت‌نظامی در صدد دستگیری این‌جانب بود.

ب) بعد از پیروزی انقلاب

پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم‌چنان در جریان رأی‌گیری ها و انتخابات ها بودم، سفری از سوی امام راحل و با حکمی که از سوی ایشان صادر شده بود، به بروجرد رفتم و مسائل و مشکلات آن‌جا را حل کردم. حضرت آقای شاهرخی دوست و همکار ما در مجلس خبرگان دورهٔ سوم و در برخی از ادوار مجلس شورای

اسلامی نیز در آن‌جا بودند. اصرار کردند که من بمانم و ایشان به قم بیایند؛ ولی نپذیرفتم. مأموریّت هایی در استان فارس در شهرستان فسا و شهرستان کازرون به من داده شد که انجام یافت.

اهالی کازرون اصرار داشتند که مسئولیّت دادگاه انقلاب را بپذیرم. مرحوم آیة‌اللّه پسندیده هم در جریان بودند؛ ولی به علّت گرفتاری های دیگر، توفیق قبول این مسئولیّت پیدا نشد.

با شروع انتخابات مجلس شورای اسلامی از سوی اهالی شهرستان فسا به نمایندگی مجلس انتخاب شدم. با پایان دورهٔ اوّل بار دیگر در دورهٔ دوم به نمایندگی مردم فسا برگزیده شدم.

از سال ۱۳۶۵ شمسی از آموزش و پرورش قم به دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران منتقل شدم. در این چند سال، مراحل استادیاری و دانشیاری را پشت سر گذاشتم و اکنون به عنوان استاد تمام وقت به کار تدریس دروس فلسفهٔ دورهٔ دکترا اشتغال دارم.

از سال ۱۳۶۷ شمسی به عنوان ریاست گروه فلسفهٔ دانشکدهٔ مزبور برگزیده شدم. این مسئولیّت، هنوز هم ادامه دارد. اخیراً طی حکمی برای دو سال دیگر هم تمدید شده است.

از دوران نمایندگی مجلس تاکنون ارتباط خودم را با حوزهٔ علمیّه قطع نکرده‌ام، اکنون در مدرسهٔ امام خمینی درس کلام و در مؤسّسهٔ امام صادق علیه السلام که دوره های کلام تخصّصی حوزه در آن‌جا برگزار می‌شود، درس *اسفار* و در مدرسهٔ امام‌حسین علیه السلام که محلّ برگزاری دوره‌های تخصّصی تفسیر حوزه است، درس تفسیر موضوعی می‌گویم.

در مجلس شورای اسلامی ریاست کمیسیون آموزش و پرورش یا معاونت کمیسیون فرهنگ و آموزش عالی و عضویّت کمیسیون تحقیق را بر عهده داشتم و مطالعه پرونده هایی که اشخاص در ساواک منحلّه داشتند، معمولاً بر عهده داشتم.

خاطرهٔ مهمّ من در مجلس دورهٔ اوّل قانون‌گذاری، عزل بنی‌صدر از مقام

ریاست‌جمهوری بود.

در عین نمایندگی مجلس سفرهای متعدّد و مکرّری به مناطق جنگی داشتم. فضای جبهه ها، فضایی آکنده از روحانیّت و معنویّت بود. حضور نمایندگان مجلس ـ مخصوصاً برای خود من ـ دو فایده داشت: یکی دلگرمی و تشویق رزمندگان و دیگری روحیّه‌گرفتن دیدار کنندگان.

یکی از خاطرات شیرین و فراموش نشدنی من، این بود که بلافاصله پس از فتح فاو به آن‌جا رفتم و از عملیّات قهرمانانه و حیرت برانگیز فاتحان فاو و گزارش هایی که دادند و صحنه هایی که بازدید شد، لذّت بسیار بردم. واقعاً کاری شبیه اعجاز انجام شده بود. چند رزمندهٔ قهرمان به وسیلهٔ شنا خود را به جزیرهٔ مزبور رسانیده و نیروهای عراقی را تار و مار کرده بودند.

اکنون در سومین دورهٔ مجلس خبرگان به عنوان نایب رئیس کمیسیون آیین‌نامه انجام وظیفه می‌کنم. با این‌که در ایّام انتخابات، تبلیغات ضعیفی داشتم، مردم رشید استان فارس به من رأی چشم‌گیری دادند و با آرایی بالای پانصدهزار، به عنوان نفر سوم از پنج نماینده استان برگزیده شدم. در اوّلین دورهٔ انتخابات هیئت رئیسه مجلس حضور داشتم؛ ولی در دومین دوره به علّت تشرّف به حج، حضور نداشتم.

۸۰/۴/۲۱

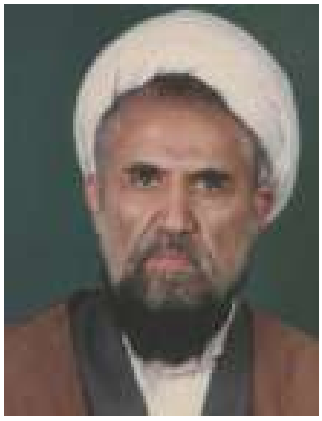

- **نام**: محمد صادق
- **شهرت**: حائری(شیرازی)
- **نام پدر**: شیخ عبدالحسین
- **زادگاه**: شیراز
- **سال تولد**: ۱۳۱۵ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی ولیّ‌فقیه و امامت جمعهٔ شیراز، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل و دوم از استان فارس و... .

دوران تولد و کودکی

این‌جانب محمد صادق حائری (شیرازی) به سال ۱۳۱۵ شمسی در خانواده‌ای‌که رغبتشان رغبت الی اللّه بود، به دنیا آمدم. پدرم متولد کربلا بود. پدربزرگم مرحوم محمد طاهر، در آخر عمرش به کربلا رفت و در جوار حضرت سیّدالشهداعلیه‌السلام مسکن گزید. این عشقی که مسلمانان به ویژه شیعیان به آن حضرت دارند، عشق بسیار کارسازی است؛ یعنی کسی که هر روز زیارت عاشورا می خواند و با حضرت انس دارد، گاهی به‌جایی می رسد که دور از او نمی تواند زندگی بکند. از این رو بود که آنان به کربلا می رفتند و در آن‌جا می زیستند. پدر بزرگم تنها یک فرزند داشت و او هم پدر من بود. وی چون در کربلا متولد شده بود، پدر و مادرش او را وقف همان جا قرار داده بودند. از این رو، او در آن جا ماند و درس خواند. وقتی درسش به‌حدّی رسید که خواست به حوزهٔ نجف برود، پدربزرگم به او گفت: می خواهم تو را ببینم. پدرم با خود اندیشید که آیا مباحثات و پیش‌رفت درسی‌اش را تعقیب کند یا چیزی‌که پدرش از او خواسته است؟ خود او در این‌باره می‌گوید: چون دیدم پدرم مرا بزرگ کرده و زحمت فراوانی کشیده و حالا یک خواسته دارد که می خواهد مرا ببیند. این جفا است که خواستهٔ او را به‌جا نیاورم، از این رو در کربلا ماندم.

مرحوم آقا سیّد اسماعیل صدر که استاد پدرم بود، وقتی دید همهٔ شاگردها رفتند و تنها پدرم مانده، گفت: آقا شیخ عبدالحسین! شما چرا نرفتید؟ او گفت: می خواستم بروم، ولی پدرم راضی نبود و من به‌خاطر ایشان ماندم.

مرحوم پدرم نقل می‌کند: مرحوم آقاسیّد اسماعیل صدر همّت کرد که ما را رشد بدهد.

آری، پدرم در کربلا ماند و به درس خواندن ادامه داد؛ ولی بسیاری دیگر برای ادامهٔ تحصیل از کربلا به نجف رفته بودند. پس از مدّتی که آنان به کربلا بازگشتند و با پدرم بحث کردند، دیدند که وی در این مدّت ترقّیاتی داشته است که آنان که در نجف بودند این ترقّیات را نداشتند و این خود درسی است برای انسان که وقتی از برخی ترقّیات خود برای خداوند صرف نظر کند، خدا همان را باعث ترقّی‌اش قرار می دهد، و ایشان (پدرم) هم بعد از این‌که تحصیلاتشان را در کربلا به اتمام رساند به شیراز آمد؛ امّا آن حالت عشق‌ورزی به آقا اباعبداللّه و تا پایان عمرش در او باقی ماند.

پدرم مقیّد بود در اوّل هر ماه قمری، اعضای خانه را از خواب بیدار کند و قبل از صرف صبحانه تربتی را که از کربلا آورده بود روی زبان همه بچّه ها قرار دهد و ما هر ماه از این عمل پدر می فهمیدیم که اوّل ماه فرا رسیده است. در دههٔ عاشورا که در منزل ما روضه‌خوانی برقرار می شد، می دیدیم که خانه عوض می شود، حیاط و اتاق‌ها را تمیز می‌کنند. سماور را با خاک آجر برّاق می‌کنند و همان زندگی فقیرانه را سر و صورتی می‌دهند که آبرومندانه باشد. یادم هست که مادر فرش‌ها را چه شکلی سر هم می‌کرد تا حیاط و گوشه های اتاق را مرتّب کند. آن ده روز روحانیّتی داشت، در این ده روز، دستمال پدرم همیشه از گریه خیس بود. بی اختیار گریه می‌کرد، و من نیز از این‌ها الگو می‌گرفتم. جز این، از همان ابتدای طفولیّت یادم هست هر موقع که بیدار می شدم می دیدم پدرم بیدار است. مادرم نقل می‌کند که در طول مدّت چهل سال زندگی‌مان یک شب هم نماز شب پدر شما ترک نشد و حتی عقب هم نیفتاد و هر وقت به من می‌گفت: تو هم برخیز و من می‌گفتم: فعلاً خوابم می آید، می‌گفت: آن‌قدر بخوابیم که از خوابیدن سیر بشویم.

این حالت توجّه به مرگ، توجّه به اولیا، توجّه به خدا، به انسان و به زندگی او هدف می دهد.

صبح‌ها که برای گرفتن پول توجیبی نزد پدر می رفتم، می دیدم کـه او *قـرآن* را روی زانوهای خود گشوده و مشغول تلاوت آن و اشک ریختن است و من در همان سن خجالت می کشیدم که حواسش را پرت کنم و او نیز بی‌آن‌که روی خود را از قبله برگرداند به من پول می داد و این‌ها چیزهایی بود که در من اثر می گذاشت.

به یاد دارم که شب‌ها نزد پدر می رفتم و او قصّهٔ انبیا را برایم به طور مفصّل شرح می داد؛ مثلاً قصّهٔ حضرت موسی و خروج بنی اسرائیل از مصر را به مدّت چند شب برای من نقل کرد. هیچ‌گاه از توضیح دادن خسته نمی شد. همواره ارزش‌ها را معرّفی می کرد؛ یعنی خیر و شرّ، زشت و زیبا و بد و خوب را به من می شناساند. او معتقد بود که اگر این نظامِ ارزشیِ انسان وقتی درست شود و بـر اسـاس صـحیح جابیفتد و از مواد صحیحی نشأت بگیرد، مِلاکی برای قضاوت انسان می شود.

یادم هست وقتی که ماه مبارک رمضان فرا می رسید، مرحوم پدرم هر روز قبل از ظهر در گوشه ای از حیاط منزل که سایه بود، فرش می انداخت و تمام اهل منزل (خواهران و برادران...) بدون استثنا در آن‌جا جمع می شدیم و دست‌جمعی یک جزء *قرآن* می خواندیم و اشکالات ما را برطرف می کرد و وقتی به نکات جالب یا قصص انبیا می رسید، برای‌مان تعریف می کرد. یادم هست که او قـصّهٔ حـضرت یوسف را با گریه و اشک بیان می کرد. این‌ها عوامل تأثیرگذار بر شخصیّت اخلاقی بنده بود و اگر این‌ها را نقل می کنم نه برای آن است که سرگذشت من ممتاز است، خیر، بلکه این‌ها مسئولیّت را سنگین‌تر می کند. اگر جوانی در خانواده ای باشد که مسیرشان مسیر الی اللّه نیست و او بتواند خود را از آن وضع نجات دهد و به سوی خدا بیاید، او پیش خدا خیلی مقام دارد و اگر جوانی در خانواده ای مؤمن که با تربیت صحیح آشنا هستند رشد یابد، طبیعی است که مسئولیّت او بسی سنگین‌تر است؛ زیرا خدا به او می گوید: این مرّبی را که برای تو قرار دادیـم، چـرا بـه حـدّ فشاری که این تربیت داشت حرکت نکردی؟

ایّام مدرسه

در مدرسه نیز خدای‌تعالی مرّبیانی را برای ما قرار داده بود که زندگی خود را وقف خداوند کرده بودند. آقای اثناعشری ـ که سه سال معلّم دینی ما بود ـ مردی خوش اخلاق و تحلیلگر مسائل اخلاقی بود و با همان سنّ و سالی که داشت سعی می‌کرد یک رابطهٔ معنوی بین خود و شاگردانش برقرار کند. وقتی که ایشان کلاس *قرآن* فوق‌العادّه را دایر کرده بود، بچّه ها بدون حضور وغیاب و با علاقهٔ زیادی به کلاس می آمدند.

از کلاس ششم به بعد به مطالعهٔ کتاب‌های تاریخی روی آوردم و با کتاب *ناسخ‌التّواریخ* که حدود صد سال پیش نوشته شده بود آشنا شدم.

گرچه مطالعهٔ تاریخ به انسان ظرفیّت می دهد؛ امّا گاهی ممکن است انسان را به عالم خیال ببرد؛ یعنی انسان یک حالت درون‌گرایی پیدا کند.

در آن سن(دورهٔ دبیرستان) چون گاهی مجلّات هم مطالعه می کردم، دریافتم که جوانان را از درک واقعیّات زندگی منصرف می‌کنند. نقش مطبوعات در اصلاح یا ضایع کردن جامعه، بسیار زیاد است. مجلّات آن زمان گاهی قصّه‌های مسلسلی را می‌نوشتند که شاید ده سال طول می‌کشید. آنان با این کار خود جوان ها را از درک مسائل روز فارغ می‌کردند. بسیاری از داستان‌های مجلّات فرد را به فساد و تباهی سوق می داد و معمولاً در آن دوره ها اگر کسی از دست مطبوعات جان سالم به در می‌برد از دست دوستان و رفیقانی که با این نوع مجلّات مأنوس شده بودند، جان سالم به در نمی برد. دوستی یک مسئلهٔ مهمّی بود. سینماها نیز در آن زمان فاسدکننده بودند و از برکات زندگی ما این بود که محیط زندگی ما به آن مسائل مأنوس نبود؛ یعنی اصلاً آن مسائل برای خانوادهٔ ما قابل تحمّل نبود.

در سال ۱۳۳۵ ـ ۱۳۳۶شمسی برای اتمام دورهٔ دانشگاه به تهران رفتم؛ امّا متأسّفانه در همان سال که مصادف بود با تأسیس سازمان امنیّت شاه، مرا به بهانهٔ

این که در مسائل سیاسی فعّالیّت دارم، از تحصیل محروم کردند. این مسئله غرور مرا شکست. با خود گفتم باید شغلی انتخاب کنم که سرنوشت آن به دست اینان نباشد که بخواهند با یک کلمه آن را منفصل کنند. هر چه فکر کردم دیدم هیچ کاری مثل آخوندی مستقل نیست. تصمیم گرفتم که در سلک روحانیّت وارد شوم و برادرم که از این کار تعجّب می کرد و فکر می کرد بعدها از این کار پشیمان خواهم شد، گفت: من موافق نیستم مگر این‌که بنویسی که با رضایت خودت این راه را برگزیدی و چیزی به شما تحمیل نشده است.

خوب تقدیرهایی است که بالاتر از تصمیم های خود انسان می باشد. گاهی انسان چیزی می خواهد که در جای دیگر قرار گرفته است؛ یعنی اگر لازم دیدند که کسی در جای معیّنی قرار بگیرد، راه‌هایی برایش پیش می آید که سرانجام به جای مشخّص شده‌اش منتهی می شود. درست است که این عالم اختیار و عالم مسئولیّت است؛ امّا، معنایش این نیست که این عالم عالم لجام گسیخته‌ای است و انسان مقدّری ندارد و سرنوشت انسان یک سرنوشت رها شده است. انسان مکلّف است در آن چیزی که به او واگذار شده است و در آن چیزی که خودشان تقدیر می کنند گناهش را به گردن انسان نمی گذارند.

دوران طلبگی

مدّتی از دوران طلبگی را در شیراز سپری کردم و در آن جا از محضر استادانی چون حجّة الاسلام موحّد و آیةاللّه محی الدّین محلّاتی بهره مند شدم. آن‌گاه به قم مشرّف شدم و از محضر امام خمینی‌ﷺ و آیة اللّه داماد فیض بردم.

در درس قضای مرحوم آیة اللّه بروجردی که شش ماه از تدریس آن می گذشت، شرکت کردم. گفتنی است تدریس درس قضا یک مسئلهٔ فراموش شده بود و شاید در صد سال گذشته به ندرت اتّفاق افتاده بود.

آیة اللّه بروجردی در وسط مبحث صلات بود که به بحث قضا پرداخت و این اتّفاق عجیبی بود.

کسانی‌که می خواهند وارد این بحث شوند، باید یک مایه های ابتدایی داشته باشند. الآن ضروری‌ترین و مهم‌ترین مسئلهٔ جامعهٔ ما از نظر اسلامی مباحث قضا است، بحمداللّه کسانی هستند که با این مایه ها می توانند در این مباحث به نتایجی دست یابند.

در این‌جا لازم می دانم پیش از بیان نام اساتیدی که از وجودشان بهره‌مند شدم، از مادرم که زنی پاک‌دامن و متدیّن بود، یادی کنم. وی در دوران کشف حجاب از خانه بیرون نمی‌رفت و حتی برای حمّام کردن، در منزل آب جوش تهیّه می کرد و فرزندان را شست و شو می داد.

مادرم در حدود ۲۵ سال در منزل ماند و هنگامی‌که این مسئله کم کم رفع شد، او دیگر علاقه ای به بیرون رفتن نداشت. اینان مربّی فلسفهٔ انسان‌اند؛ یعنی فلسفهٔ انسان در کتابی وجود ندارد، بلکه فلسفهٔ انسان در آن تربیتی است که می بیند، حتی استاد فلسفه را هم که می خواهد انتخاب کند، متحیّر می ماند که کدام را انتخاب کند، کدام کتاب را انتخاب بکند؟ و یا کدام فلسفه را بر کدام ترجیح دهد؟

در نهایت، این‌ها را با آن نظام ارزشی‌یی که در وجودِ خود دارد، بر می گزیند.

اگر کمی توجّه کنید می‌بینید که مسائل را بیش‌تر با مثال بیان می کنم و این مثال‌ها چیزی نیست که در کتاب باشد، بلکه مثال مربوط به این است که انسان در زندگی اش چیزی را لمس کرده باشد. وقتی مباحثِ انسان، کتابی باشد، تحلیل او نیز کتابی می شود، امّا اگر مسئله را در زندگی خود تجربه کرده باشد، سخن وی غرق در مثال می شود؛ چون مثال‌ها در زندگی وجود دارند و استادها در این زمینه کسانی بودند که این مطالب را در زندگی‌شان لمس کرده بودند.

ممکن است، این‌چنین استادی از نظر درسی و مطالعات در سطح بالایی نباشد،

امّا فرد وارسته‌ای باشد که یافته هایی دارد و می تواند پایه های اخلاقی و فهمی را به انسان بدهد. اطلاعاتی که انسان از گوشه و کنار یا از مباحثات و یا از ارادت داشتن به بندگان خدایی کسب می کند، نیاز به شاغول دارد. اگر یک عالم عادل و فقیه جامع‌الشّرائط در زندگی انسان وجود نداشته باشد و بین استادان مختلف او اختلاف نظر وجود داشته باشد، او در این اختلاف، پژمرده می شود و از بین می رود.

وجود امام‌ﷺ از این بابت بیش از هر کس دیگر برای من حیات دهنده بود؛ زیرا نظر او نظام ارزشی مرا عوض می کرد؛ یعنی وقتی که با دیگران روبه رو می شدم، آن نظام ارزشی‌یی که از مجموع تربیت طفولیّت و معاشرت به‌دست آورده بودم قضاوت می کردم؛ امّا وقتی که نظرم به نظر امام‌ﷺ برخورد می کرد، این‌جا بود که آن ارزش‌هایی را که به دست آورده بودم، محکوم می کردم و هنگامی‌که نظرم با نظر امام تطبیق نمی کرد، خودم را تخطئه می کردم و اگر امام‌ﷺ در زندگی من نبود به همین اندازه ای که الآن نافع هستم شاید مضر بودم؛ چون بین نافع و مضر فاصلهٔ زیادی نیست. همین که انسان خودرأی شد، مضر می شود و تمام آن علومی که دارد به‌جای نفع، ضرر می رساند. این روایت که می فرماید:

«هلك من لم يك له حكيم ... ؛ کسی که حکیمی نداشته باشد تا او را ارشاد کند، هلاک می شود». یادم هست قبل از این‌که اظهار نظر امام‌ﷺ در بارهٔ فلسفه و دفاع معظّم‌له از آن را بشنوم، فکرم این بودکه فلسفهٔ ارسطویی چیزی است که در برابر مکتب انبیا قرار دارد و فلاسفهٔ اسلامی همان مسائل را با نوعی بیان اسلامی مطرح می کنند و در واقع اصول آن فلسفه را حفظ کرده اند. از این رو، من به فلسفه‌ای که خود را مستقل از انبیا بداند و در جهان بدون واسطهٔ انبیا فکر کند با دید دیگری نگاه می کردم. بر این اساس، باواسطه ای با آیة اللّه طباطبائی مکاتبه کردم ـ البته به نام یکی از شاگردانم ـ و اگر چه ایشان باآن تواضع و نورانیّت خودشان دانست که سؤال کننده شخص دیگری است، ولی ایشان جواب را با خطّ خود نوشت که این

جواب‌ها تا مدّتی پیش نزد من بود و آن مطلبی در فرق بین فلسفهٔ دیالکتیک و فلسفهٔ ارسطویی بود. امّا پس از موضع‌گیری امام﵀ که فرمود: شمایی که فلسفه را نمی شناسید، چرا فلسفه را ردّ می کنید؟ مرا نجات داد.

آری، اگر انسان در زندگی اش کسی را داشته باشد که وقتی چیزی را می شود به فهم خودش تکیه نکند و آن را از دریچهٔ فهم خود اختیار نکند و از نظر او استفاده کند، این انسان ناجی، منجی انسان می شود؛ امّا اگر انسان چنین کسی را در زندگی نداشته باشد، همهٔ کمالات او هلاکت او می شود و همهٔ خدمات او زحمات وی می شود؛ مثلاً اگر یک انسان دویست کتاب بنویسد، ولی چنین محوری در زندگی‌اش نباشد، در واقع برای عالَم دویست مسئله درست کرده است؛ زیرا یک جوان باید از هفت خوان بگذرد تا بتواند راه حقّ را پیدا کند.

بحث در این نیست که فلان نویسنده مغرض و یا بی غرض است. بحث در این است که هر نویسنده‌ای باید شخصی را محور خود قرار دهد و اگر در جایی اشتباه کرد، از حرف خودش به سبب سخن او عدول کند. کسی که چنین محوری را نداشته باشد اگر چه انسان دل‌سوزی هم باشد، کتاب او سمّ مهلکی خواهد بود.

قدرت انسان،ناجی انسان نیست. خوش ذوقی، خوش بیانی، خوش قریحه‌بودن انسان و حتی احساسِ انسان دوستی نیز ناجی انسان نیست. منجی انسان این است که انسان در بیرون از خود یک مقتدایی داشته باشد که هنگامی که به حرف او می رسد دست از حرف خود بردارد، به رأی او که رسید، دست از رأی خود بردارد. این که نسبت به *قرآن* می خواهیم تفسیر به رأی نکنیم، یعنی وقتی به رأی *قرآن* رسیدیم، دست از رأی خود بکشیم، نه این‌که *قرآن* را به رأی خود تفسیر کنیم.

ممکن است تو *قرآن* را آن‌گونه که به سلیقه ات هست بفهمی نه آن‌جوری که *قرآن* هست. برای همین است که انسان باید منجی داشته باشد، یک مقتدای فکری داشته باشد.

آن‌چیزی که باعث هدایت من شد و موجب شد که الآن خودم را در کنار مؤمنان ببینم، آن بود که هرگاه می‌دیدم نظر امام﵇ با نظر من مخالف است، دست از نظر خود می‌کشیدم. و وقتی انسان دست از رأی خود کشید، آزاد می‌گردد و گره های فکری‌اش یکی یکی باز می شود. امام به عنوان عنصری بالاتر از معلّم، مدرّس، استاد و این معانی برای من است. خلاصه چیزی که شاغول شد برای زندگی انسان، انسان خطاهای خودش را با آن درک می‌کند.

ما می بینیم هر کدام از گروه‌ها در یک وقت مشخّصی از امام دست می‌کشند؛ موقعی‌که امام موضعی انتخاب می‌کند که با موضع آنان سازگار نیست، یکی‌یکی در برابر امام قد عَلَم می‌کنند و با امام نمی مانند مگر کسانی‌که نظرهای امام را می‌گیرند و نظرهای خود را رها می‌کنند، و این معنا، تصفیهٔ امت است و ما بعد از این‌هم گروه‌هایی خواهیم داشت که امروز با امام هستند و فردا نیستند؛ چرا؟ چون هنوز به نقطه ای نرسیده اند که به امام بگویند «هذا فراق بيني و بينك».

ما از بزرگ‌ترین تا کوچک‌ترین فردمان تا هنگامی‌که نظر امام﵇ را بر نظر خود ترجیح بدهد اهل سعادت است؛ چرا؟ چون نظر امام﵇ نظر امام﵇ است؛ زیرا امام﵇، نمایندهٔ امام زمان است. از خودش نظری ندارد.

از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین فردمان اگر منهای امام بیندیشند و نتوانند خود را قانع کنند به این‌که در آن جایی که بین رأی آنان با رأی امام اختلاف وجود دارد، در واقع رأی امام است که به صواب نزدیک است، این همان سقوط ما است، هر که می خواهد باشد. این‌ها برای این است که انسان بداند که امامان﵈ چگونه بوده اند. این‌که حضرت موسی به حضرت خضر می‌گوید: من می خواهم با تو باشم و حضرت خضر می‌گوید: تو طاقت نداری با من باشی. اگرمی خواهی با من باشی هر چه که گفتم نباید بحث کنی و او قبول می‌کند؛ امّا می بینیم نمی تواند. یعنی کسی می تواند با او باشد که طاقت بیاورد امام در سیری که می‌کند همه

طاقتش را ندارند تا موقعی‌که ما خودمان را تخطئه می‌کنیم با او هستیم. و خدا ان‌شاءاللّه به ما توفیق بدهد تا بتوانیم تا به آخر هر چه خلاف رأی‌مان آمد رأی خودمان را زمین بگذاریم و رأی امام را برگزینیم.

آغاز مبارزه

آن چیزی که در این باره به ذهنم می‌آید این است که در سال‌های پیش از ۱۳۴۲شمسی یک طلبهٔ عادّی در قم بودم و در سال ۱۳۴۲ که در شیراز به‌سر می‌بردم یک محصّل معمولی بودم و فعّالیّت چشم‌گیری نداشتم. در شیراز جلساتی بود که در مسجد جامع تشکیل می‌شد و آیة اللّه شهید دستغیب ـ سخن‌گوی جامعهٔ روحانیّت ـ و آیة اللّه محی‌الدّین محلّاتی به اتّفاق دیگران از گردانندگان آن جلسات بودند و هر دو اینان نقش اساسی داشتند.

من در آن زمان برای خودم نقشی را غیر از شرکت در این جلسات و مجالس و غیره به‌یاد ندارم.

برنامهٔ مبارزاتی که پیش آمد خودم هم متوجّه نشدم که به چه صورتی در این راه قرار گرفتم. تنها به‌یاد دارم که روزی در منزل در حال گذران ساعات فراغت بودم که برادرم مرا صدا زد و گفت: بچّه ها در فلان مسجد جلسه ای دارند تو هم برو آن‌جا.

قبول کردم، لباس خود را پوشیدم و رفتم و با خود گفتم خدایا! من خود را برای گفتن آماده نکرده‌ام، تو خودت یک چیزی بر زبانم جاری کن که به نفع آنان باشد. رفتم و مقداری شرح زندگی خود را برای آنان گفتم که در دورهٔ دبیرستان چه بودم، چه مسائلی در برخورد با گروهک‌ها برای من پیش می‌آمد و شبهه هایی که ایجاد می‌کردند، شبهه های مذهبی از کجا شروع می‌شد و به چه صورتی رفع می‌شد. این مسائل برای آنان مهم بود؛ چون خود آنان مثل این‌که با این مسائل روبه‌رو بودند. آنان هم می‌خواستند بدانند که به چه صورتی شبهه‌ها بر انسان مسلّط

می شود؟ برای‌شان مسئله بود که چگونه انسان در عقاید، گرفتار شک می شود و این بیماری از کجا آغاز می شود و نقطهٔ شروع رفع شک از کجا است؟

در روایت هم داریم که معصوم علیه السلام می فرماید:

«إن حدیثنا صعب مستصعب لایتحمّله إلّا ملك مقرّب أو نبیّ مرسل أو مؤمن امتحن اللّه قلبه لِلإیمان؛[1] حدیث‌های ما دشوارِ دشوار است. بارِ آن را جز ملک مقرّب یا پیغمبر مرسل یامؤمنی که قلبش برای ایمان امتحانات خودش را داده باشد نمی‌تواند بر دوش بکشد.».

پس گاهی ممکن است انسان برخی از مسائل دین را نتواند هضم کند. وقتی نتوانست باور کند که آن از اسلام است، حال هر چه غرور او بیش‌تر باشد، جرأت نفی و انکارش نسبت به مسئله بیش‌تر می‌شود و از این‌جا است که منحرف می شود و گاهی می‌گوید: نه، این مسئله را در دین داخل کرده اند. یک تتمّه‌ای را برای خودش نگه می دارد و این‌را انکار می‌کند و دین جدیدی را مطرح می‌کند.

در دورهٔ دبیرستان گاهی بعضی دانش آموزان انشاهایی می‌نوشتند و نسبت به دین ایراد می‌گرفتند. و وقتی آن را می خواندند، من ناراحت می شدم و وقتی نوبت به من می رسید که علیه آنان انشا بنویسم، چون انشای من خوب نبود، احساسم را بیان می‌کردم و بعد به من اعتراض می‌کردند که تو چرا ناراحت می شوی؟

با انشا ناراحتی‌های خودم را بروز می دادم که حاصل آن تتمّه های اعتقادی بود که در من مانده بود.

یعنی وقتی به دین هتک می شد، برایم ناراحتی پیش می آمد. انسان اگر منکر را دید و آرام ننشست، این حیات انسان است. یک عکس‌العملی دست کم از درون نشان دهد.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۱۹۲.

این مسئله را آن روز برای آنان بیان کردم که گاهی چیزی که برای یکی عذاب است، برای دیگری نعمت می شود. گاهی همان شبهه موجب می شود که انسان آن مایه های ایمانی را که در درونش مانده زنده کند. بعد همان‌ها اظهار علاقه کردند که در جلسات شرکت کنند.

افراد بیش‌تری برای سؤال کردن و جواب شنیدن می آمدند و این روش ابتدای حضورم در صحنه‌های سیاسی در قبل از انقلاب بود. من پخش اعلامیّه یا کاری به این صورت انجام نمی دادم، کار من بیش‌تر تشکیل جلسات و حرکت فکری بود.

در سال ۱۳۴۵شمسی یک نوار از قم تهیّه کرده بودم که مأموران شاه آن را [در منزل اخوی من] پیدا کردند، ولی من مسئولیّتش را به عهده گرفتم که اخوی‌ام گرفتار نشود. مرا به زندان بردند و مدّتی تحت بازجویی قرار گرفتم و اوّلین گرفتاری‌ام در همان شروع شد. ابتکار فعّالیّت‌ها از برادرم بود. او کارهای تشکیلاتی و سازماندهی و برنامه‌ریزی را می کرد. من هم در جلسات شرکت می کردم و اگر اعتراضی هم به دولت می کردم در سخن‌رانی‌های رسمی بود. تقسیم کار خوبی شده بود وقتی که در آن‌جا دستگیر می شدم غیر از حرف‌هایی که زده بودم، مدرک دیگری از من نداشتند. این بود که به‌خاطر همان صحبتم چند بار گرفتار شدم. و هر دفعه برای من یک تربیت و سازندگی بود.

خاطرات از زندان عادل آباد

روزی یکی از سران نظامی حزب توده را ـ که بیست سال سابقهٔ زندان داشت ـ به سلّول من آوردند. من از یک سو می بایست بر اساس دستور شرع از معاشرت با او و از دست دادن با او دوری می‌گزیدم و از سویی دیگر، می بایست به گونه‌ای عمل می کردم که بتوانم بر روی او اثری مثبت می‌گذاشتم تا زمینهٔ تنبّه او حاصل شود. لحظهٔ تصمیم‌گیری بود، با اینان هم غذا بشوم و تقیّه کنم که اینان به اسلام علاقه‌مند

شوند یا این‌که همان‌گونه که *رساله* می‌گوید: «اجتناب کن»، اجتناب ورزم؟ بین این دو معنا گرفتار شدم. آخر چه انتخاب کنم؟ الآن غذا می‌آورند، چه کنم؟ به خودم گفتم با خودش مشورت کن. رو کردم به او، گفتم: یک سؤال دارم؛ به نظر شما اگر کسی به یک چیزی معتقد باشد این اعتقاد خودش را روی سر بگذارد بهتر است یا زیر پا؟ گفت: آقای حائری! چه سؤالی می‌کنی؟ برای ما مسلّم است که انسان باید اعتقادش را روی سرش بگذارد، اگر زیر پا بگذارد دیگر آن انسان ارزش ندارد. گفتم: من مسلمانم، مقلّدم و در *رساله* این مسئله هست که از کسانی‌که معتقد به اسلام نیستند از نظر رعایت غذا و رطوبت دستشان و غیره احتراز کنید. او گفت: من می‌دانم که شما می‌خواهید عمل به *رساله* بکنید و قصد اهانت ندارید. گفتم: نه، واقعیّت آن است که من نمی‌خواهم به کسی اهانت کنم، می‌خواهم کار خودم را انجام بدهم و عمل به *رساله* کرده باشم. گفت: نه ما هیچ گله‌ای از شما نداریم. خیلی خوش‌حال شدم و همان کار را کردم. آن‌وقت مجاهدین آن‌زمان(منافقین) وقتی شنیدند که من از توده‌ای‌ها اجتناب می‌کنم خیلی ایراد گرفته، گفتند: اگر پیغمبر اخلاق شما را داشت یک‌نفر هم مسلمان نمی‌شد.

خودم را برای فحش و اهانت شنیدن آماده کردم. بعد هم بقیّهٔ سران نظامی حزب توده را آوردند و خود آنان تعریف می‌کردند که اخلاق من در مدّت چهار ماهی که با هم بودیم یک ذرّه هم موجب رنجش آنان نشده است. بعد هم با این‌که با آنان هم غذا نشدم همان توده‌ای‌ها به کسانی‌که به زندان می‌رفتند پیغام می‌دادند که سلامشان را به بنده برسانند؛ چون من روی غرضی این عمل را انجام ندادم؛ بلکه به منظور اجرای احکام، این شیوه را در پیش گرفتم. در بین آنان (منافقین) یک بغض و عداوتی افتاد و من دیدم که آنان بعدها از روی احکام اسلام پریدند و پاگذاشتند روی دیوار این حکم و آن‌طرف رفتند که محبّت این‌ها را حفظ کنند؛ امّا در سال ۱۳۵۴ شمسی دیدم آنان درست در برابر هم ایستادند و هر دوی آنان

می آیند از یک‌دیگر نزد من گله می کنند. گفتم: من امروز اگر به رأی خودم عمل کردم دیگر چیزی ندارم. هر چه دارم از عمل به فتوا دارم. به فتوای خودم عمل کردم، پس مقلّد خودم هستم، مقلّد دین نیستم و فلسفهٔ این معنا(در زندان) هم برای من روشن نبود؛ امّا مِن‌باب تقلید این کار را می کردم.

یک‌سال بر این منوال گذشت بعد متوجّه شدم که چرا آنان را نجس می گویند. دیدم آنان می‌گویند: خدایی وجود ندارد و این بدترین اهانت است و اگر من‌هم سکوت کنم، برای من عادّی می شود. از این‌رو، از آنان اجتناب می‌کنم از باب «النفس بالنفس». خوب اهانت کردی، اهانت بشنو، چه‌طور او که می‌گوید: خدا نیست ـ که از بدترین اهانت به خداوند متعال است ـ این قبول، خُبْ من‌هم از دست‌دادن با او اجتناب می‌کنم. جواب فحش که نُقل و نبات نیست. این‌که وی می‌گوید: او (خدا) نیست، هتک خیلی بدی است، فحش بسیار بزرگی است به‌خدا؛ امّا خدا هم که به مؤمنان می‌گوید: از اینان اجتناب ورزید این‌هم برای آنان بسیار بد است. اگر خدا بگوید: روزی ده تا بد به وی بگو به اندازهٔ این نیست که بگوید: مواظب باش دست تر او به تن تو نخورد. اگر مؤمن این کارها را نکند، به آنان ملحق می‌شود و آنان که اجتناب نمی‌کردند، عاقبت به آنان ملحق می شدند. معاشرت می کردند، محبّت می کردند و تحت تأثیر قرار می‌گرفتند.

شبههٔ آنان را گاهی نمی توانستند جواب دهند ملتزم به شبهات می شدند و توی این مسائل اقتصادی و بعضی هم در مسائل اعتقادی ملحق به آنان می شدند، این اوّلش از همان مسئلهٔ طهارت و نجاست شروع می شد تا به توحید وغیره ختم می شد. من اگر در مسئلهٔ طهارت و نجاست دست از دین کشیدم و به رأی خود عمل کردم، می‌افتم داخل آنان و خودم این بند را پاره می‌کنم، بند ارتباط با فتوا و *رساله*. آن‌گاه انسان یک‌نفر است و آنان یک جمع می‌آیند و القا می‌کنند، روی انسان کار و برنامه ریزی می کنند و آن فرد گاهی می رود زندان و مدّتی که آن‌جا می‌ماند

مثل آنان می شود. خیلی‌ها موقعی‌که با این مسائل به وجود آمده روبه‌رو می شدند، به سبب این‌که آنان از دستشان رنجیده نشوند به آثار آنان متأثّر می شدند و الآن هم اگر در مبارزان ما مشکلاتی باشد برای تأثّرات دورهٔ زندان است. این از مهم‌ترین خاطرات در زندان بود. و مهم‌ترین مسئله همین بود که یکی از مسائل *رساله* را به رأی خود عمل نکردم و این از لطف خدا بود و سالم ماندن معتقدات من نیز به همین سبب بود. آنان اوّل برای من خیلی ارزش قائل نمی شدند که روی من کار بکنند. می‌گفتند: این آدم دگمی است، خوب این هم فرجی بود؛ یعنی خیلی نیرو صرف نمی‌کردند؛ امّا اگر یک موضوع از اینان را می پذیرفتیم، می‌گفتند: بَه! این مترقّی است، این درست است و آن وقت سرمایه‌گذاری می‌کردند، نیرو صرف می‌کردند تا انسان را از پا در بیاورند.

آشنایی با حضرت امام خمینی

با اوّلین فردی که از نظر فکری آشنا شدم مرحوم نوّاب صفوی بود. او را ندیده بودم، امّا اخلاق و رفتار وی را مخصوصاً این‌که هر شب جمعه تا مسجد جمکران با پای پیاده و با چشمانی گریان می‌رفت، شنیده بودم. اعتقادات مذهبی و فعّالیّت های سیاسی‌اش خیلی مهم بود؛ وی پایه‌گذار مبارزهٔ مسلّحانه بود. او یک مبارز کامل بود. قابل ذکر است که سخنان مرحوم نوّاب و مرحوم سیّد جمال الدّین اسدآبادی همواره در ذهنم جای داشت.

وقتی که امام‌ﷺ قبل از نیمهٔ خرداد (۱۳۴۲ش) با اعلامیّه های خود به حکومت وقت اعتراض کرد و با سخنرانی‌های‌شان به روشنگری پرداخت، من با آن حضرت آشنا شدم. در جلسهٔ درس ایشان، معمول بود که روز شروع و ختم درس را به موعظه اختصاص می داد و موعظه‌های ایشان با دیگران فرق داشت. درهمان جلسه موعظه وقتی امام عادّی هم صحبت می‌کرد فضلا چنان اشک می ریختند که

سینهٔ آنان خیس می شد. این تأثیر کلام ایشان در جلسات اخلاقی شاید در سال سه الی چهار مورد پیش می آمد. این آشنایی ما با ایشان بود که مطابق با واقع است و سوز دارد. ضمن برنامه‌ها و فعّالیّت‌ها هم سعی ما این بود که آن حالت رجوع مردم به ایشان حفظ شود که امام تحت‌الشّعاع قرار نگیرد! و این را وظیفهٔ خودمان می دانستیم و نظر دولت این بود که دیگران جوری باشند که امام در جنب آنان مطرح نشوند و ما می دیدیم که اگر آنان هم بتوانند کار کنند، به‌وسیلهٔ امام است. این بودکه فرق بزرگی بین امام و بقیّه قائل بودیم در حالی‌که معتقد بودیم که نباید نوع، هتک شود و اصل احترام به نوع، باید حفظ شود و اگر کسی هتک می کرد، ناراحت می شدیم.

خاطره‌ای از امام﵀

در سال ۱۳۵۲ و یا ۱۳۵۴شمسی، روزی در زندان چشم‌های مرا بسته بودند و دورهٔ بازجویی طولانی داشتم. در آن روزهای خاص، شبی حالم خیلی بد شده بود، در عالم خواب جلسهٔ درسی را دیدم که امام﵀ در آن‌جا درس می داد و صحبت می کرد و روحانیان شاگردان زیادی هم حضور داشتند، سیّدی وارد شد، امام جلو او راست قامت روی منبر ایستاد و سه بار فرمود: الامان، الامان، الامان، یا صاحب‌الزّمان! که من متوجّه شدم وجود مقدّس حضرت امام زمان(ع) بوده است.

از فردای آن شب،روش باز جویی عوض شد یکی از صلحا گفت که امام برای تو امان گرفته است؛ یعنی وساطت کرده بود نزد حضرت و نقش داشته در آن تغییر و تحوّل.

مسئله این است که ما اگر بخواهیم از برکات استفاده کنیم، اینان باید واسطه شوند. این خیلی مقام است که واسطهٔ فیض می شود. این معنای نیابت است معنای این است که بین امام و امت حایل است و امت از این طریق به امامش می رسد.

۱۳۸۰/۲/۲۵

- **نام**: محمد جواد
- **شهرت**: حجّتی کرمانی
- **نام پدر**: عبدالحسین
- **زادگاه**: کرمان
- **سال تولد**: ۱۳۱۱ شمسی
- **مسئولیّت**: امامت جمعه کرمان، نمایندگی مجلس خبرگان ***قانون‌اساسی*** از استان کرمان، نمایندگی دورهٔ اوّل مجلس شورای اسلامی از تهران، مشاور فرهنگی حضرت آیة‌اللّه خامنه‌ای در زمان ریاست جمهوری معظّمٌله، نمایندگی دورهٔ دوم مجلس خبرگان رهبری از استان کرمان، عضویّت در هیئت علمی و هیئت امنای دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مشاور فرهنگی وزارت امور خارجه.

تولد و دوران تحصیل

این‌جانب محمد جواد حجّتی کرمانی فرزند ارشد مرحوم حجّة الاسلام و المسلمین حاج میرزا عبدالحسین حجّتی کرمانی، در سال ۱۳۱۱ شمسی در کرمان متولد شدم. پدرم از روحانیان معروف کرمان بود. تحصیلات مقدّماتی را در کرمان گذراندم. در سال ۱۳۳۰ شمسی به قم عزیمت کردم و تا سال ۱۳۳۶ شمسی در محضر مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی، حضرت امام خمینی و استاد علّامه طباطبائی قدس سرهم و آیة اللّه منتظری به تحصیل فقه، اصول و فلسفه پرداختم و از همان آغاز با مجاهد شهید حضرت سیّد مجتبی نوّاب صفوی رحمه الله آشنا شدم و از افکار انقلابی وی الهام گرفتم و بدان وفادار ماندم.

فعّالیّت های سیاسی پیش از انقلاب

در سال ۱۳۴۲ شمسی پس از قتل ناجوان‌مردانه‌ای که به دست و عمّال ساواک در کرمان صورت گرفت و به دنبال سخن‌رانی‌های اعتراض آمیز و تند و طرح تبعید، به قم رفتم و همراه فرمان امام راحل و پیام آن مرجع و قائد بزرگوار به مردم کرمان، به این شهر بازگشتم.

در بهمن ماه ۱۳۴۳، پس از ترور حسنعلی منصور به دست شهید پرافتخار، محمد بخارایی، پس از سخن‌رانی در مسجد جامع تهران، به زندان محکوم شدم و

پس از حدود چهار ماه آزاد شدم.

در آبان ماه ۱۳۴۴ به سبب عضویّت در حزب ملل اسلامی در یک‌گروه ۵۵نفری در حالی که تنها روحانی گروه بودم، دستگیر و به ده سال زندان محکوم شدم و در شهریور ماه سال ۱۳۵۴ از زندان آزاد شدم.

در آذر ماه ۱۳۵۶ پس از سخن رانی در مراسم چهلم مرحوم آیة اللّه حاج سیّد مصطفی خمینی‌ﷺ در مسجد اعظم قم، درکرمان دستگیر و به شهرستان ایران‌شهر تبعید شدم و تا نخستین روزهای سال ۱۳۵۷ شمسی در معیّت حضرت آیة اللّه خامنه ای در این شهرستان به سر بردم.

در فروردین ماه ۱۳۵۷ تبعیدگاه من از ایران‌شهر به سنندج تغییر یافت و تا شهریور ماه همان سال در سنندج تبعید بودم.

در شهریور ماه ۱۳۵۷ در هنگام تغییر محلّ تبعید از سنندج به جیرفت، در تهران دستگیر شدم و کم‌تر از دو ماه را در زندان گذراندم.

در آبان ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شدم و به محلّ تبعید خود به جیرفت رفتم و دوران کوتاه پایان تبعید خود را در جیرفت سپری کردم.

در آذر ماه ۱۳۵۷ در اوج مبارزات ضدّ رژیم مردم ایران و در آستانهٔ پیروزی انقلاب اسلامی از تبعیدگاه خود به کرمان رفتم و در مبارزات مردم شرکت جستم و در مراحل پیروزی انقلاب به انجام وظیفه اشتغال ورزیدم.

سِمَت ها و مسئولیّت ها

ـ امامت جمعهٔ کرمان(۱۳۵۷ ـ ۱۳۵۹)؛

ـ نمایندگی دورهٔ اوّل مجلس شورای اسلامی(۱۳۵۹ ـ ۱۳۶۳)؛

ـ مشاور فرهنگی حضرت آیة اللّه خامنه ای در زمان ریاست جمهوری معظّمٌله (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۸)؛

ـ نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ دوم از استان کرمان(۱۳۶۹ ـ ۱۳۷۷)؛

ـ مشاور فرهنگی وزارت امور خارجه (۱۳۶۸ ـ ۱۳۷۷)؛

ـ عضویّت در هیئت علمی و هیئت امنای دائرة المعارف بزرگ اسلامی(۱۳۶۸ ـ ۱۳۷۷)؛

ـ ریاست هیئت امنای بنیاد فرهنگی و اندیشهٔ معاصر (۱۳۷۶ ـ ۱۳۷۷).

آثار و تألیفات

این جانب دارای آثار و تألیفات چاپ نشده بسیاری هستم؛ امّا برخی از آثارم که تاکنون به چاپ رسیده است به قرار زیر است:

ـ مقالات اجتماعی، سیاسی، مذهبی و علمی در جراید و مجلّات کشور به خصوص روزنامهٔ کثیر الانتشار *اطلاعات*.

ـ سه جلد *ترجمهٔ فارسی تفسیر شریف المیزان* تألیف استاد علّامه طباطبائی؛

ـ *جلوهٔ مسیح*؛

ـ *اسرار سقیفه* (ترجمهٔ *السّقیفة* تألیف استاد فقید محمد رضا مظفّر صاحب *المنطق* و *اصول الفقه*)؛

ـ *مرزهای ایدئولوژیک*؛

ـ *حسین بن علی* علیه‌السلام *حماسهٔ تاریخ*؛

ـ *روابط اجتماعی در اسلام*؛

۱۳۸۰/۲/۹

- **نام**: سیّد محمد
- **شهرت**: حسینی کاشی(کاشانی)
- **زادگاه**: کاشان
- **نام پدر**: سیّد حسن
- **سال تولد**: ۱۳۱۳ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ نخست از استان اصفهان.

دوران کودکی و تحصیل

این‌جانب سیّد محمد حسینی کاشی در هفت سالگی پدرم را ـ که شغل او بافندگی بود، در سال ۱۳۶۱ قمری ـ از دست دادم. یک عالم کاشانی در تاریخ وفات او این چنین سروده است:

چو سیصد و شصت و یک رسید بعد هزار
گفت لبّیک از خطابِ ربّ جلیل

نام او سیّد حسن فرزند میرزا آقا بود. گر چه برخی از افراد کهن‌سالِ فامیل تا چند پشت اجداد خود را می شناختند، ولیکن من اجداد خود را ضبط نکرده ام و شجره نامه ندارم، امّا آن چه که در شهر کاشان معروف هست آن است که بنده سیّد می باشم و نام این جانب به حسب شناسنامه محمد، ولیکن پیش از این‌که برای ادامهٔ تحصیل به قم بیایم (حدود ۳۳سال پیش) به «ماشاءاللّه» معروف بود. بعد از فوت مرحوم پدرم به کار شَعربافی (بافندگی) مشغول شدم و به صورت متفرّقه درس فارسی با *قرآن* را فرا گرفتم و در کلاس اکابر آن‌زمان نیز مدّتی شرکت کردم و یکی از علمای کاشان که در مسجد محلّه یا بازار اقامهٔ جماعت می نمود به جوان‌ها پیشنهاد داد که درس عربی بخوانند و خود نیز اعلام آمادگی کرد که من هم حاضرم بدون کتاب درس بدهم و متن درس را نوشته می دهم. عدّه ای حاضر شدند بنده نیز با این‌که کم سن‌تر و از نظر درسی پایین تر بودم، شرکت کردم. تا چند روز تنها چند دقیقه کتاب شرح *امثله* را درس داد، بعد *جامع المقدّمات* تهیّه کردیم و کتاب

نصاب‌الصّبیان، شرح *نظام*، *سیوطی* و *علل الشّرائع* را نیز به تدریج تهیّه کردیم و روزی تقریباً یک ساعت در منزل آن عالم بزرگوار (مرحوم آیة اللّه حاج شیخ محمود نجفی‌ﷺ) و یا در مسجد درس می خواندیم و نیز روزی تقریباً یک ساعت هم پیش از غروب، در مدرسهٔ علمیّهٔ پشت مشهد مباحثه می‌کردیم. پس از این که حدود هشت سال به این نحو تحصیل کردم، آن‌گاه تصمیم گرفتم برای ادامهٔ تحصیل به قم بیایم. در این‌جا پس از این‌که موفّق شدم چند سال در درس اصول حضرت امام خمینی‌ﷺ شرکت کنم، به کاشان بازگشتم و یک سال تقریباً به کسب و کار مشغول شدم و روزی تقریباً یک ساعت هم در درس خارج اصول (از اوّل قطع تا خبر واحد) مرحوم آیة اللّه میر سیّد علی یثربی‌ﷺ شرکت می کردم. سپس برای ادامهٔ تحصیل به عراق مشرّف شدم و حدود یک سال در نجف و کربلا ماندم. بعد به دلیل راضی نبودن مادرم به ایران بازگشتم و برآن شدم در کاشان، نصف روز را در درس فقه و اصول مرحوم آیة اللّه میر سیّد علی یثربی‌ﷺ شرکت کنم و نصف روز دیگر را برای مخارج زندگی کار کنم، ولیکن معظّمٌ‌له فرمود: نه. مرا تشویق کرد که به قم بیایم و در نامه‌اش به مرحوم آیة اللّه بروجردی نوشت که از من امتحان رتبهٔ سوم بگیرد و شهریّهٔ بنده را به صورت معیل بپردازند. از وقتی که به قم آمدم تا به حال مشغول بوده ام. حدود سه سال ـ هم زمان با تبعید شدن حضرت امام‌ﷺ به عراق ـ به مشهد مقدّس رفتم و در درس اصول، فقه و جلسهٔ استفتای مرحوم آیة اللّه میلانی شرکت می کردم. بعد به نجف و مکّهٔ مشرّف شدم و آن‌گاه با مشورت حضرت امام‌ﷺ به قم مراجعت کردم و پس از مراجعت تاکنون که تقریباً هفده سال است در قم می باشم و با رفقا مشغول بحث و مذاکره هستم.

اساتید و هم‌مباحثه‌ها

بنده در درس عدّه‌ای از علمای بزرگ قم شرکت کرده ام؛ مانند مرحوم آیة اللّه بروجردی‌ﷺ، مرحوم آیة اللّه سیّد محمد محقّق داماد، حضرت امام خمینی‌ﷺ،

حضرت آیة اللّه اراکی﵀ و عدّه‌ای دیگر که بعضی آنان مرحوم شده انـد و بـعض دیگر حیات دارند که به طور استقصا عرض نمی‌کنم؛ چون ممکن است از بعضی غفلت کنم، ولیکن مرحوم علّامه طباطبائی﵀ نیز یکی از اساتید بزرگی است کـه الهیات *شفا* و قسمت زیادی از *اسفار* را خدمت ایشان فراگرفتم و مدّتی در درس تفسیر ایشان نیز شرکت کردم و برخی از کسانی‌که با آنان بحث و مذاکره داشته ام ـ دو نفری یا چند نفری ـ عبارت‌اند از: آقای حاج شـیخ مـحمد مـؤمن (از فـقهای شورای نگهبان)، آقای حاج سیّد حسن طاهری (نماینده حضرت امام﵀ در سپاه پاسداران)، آقای ربّانی املشی﵀ و آقای حاج شیخ حسن تهرانی.

خلاصه حدود این سی سالی که در قم بوده ام، همواره مشغول درس و مباحثه و تبلیغ بوده ام. امیدوارم که خداوند متعال عاقبتم را خیر قرار دهد.

و السّلام علی من اتّبع الهدی

- **نام**: سیّد علی
- **شهرت**: حسینی
- **نام پدر**: سیّد عبداللّه
- **زادگاه**: لون سادات از توابع سردشت
- **سال تولد**: ۱۲۹۸ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی دورهٔ اوّل مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان کردستان، امامت جمعهٔ سنندج، نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دورهٔ اوّل.

این‌جانب سیّد علی حسینی فرزند سیّد عبداللّه در سال ۱۲۹۸شمسی متولد شدم. به دلیل خودداری دولت از استخدام بنده در کارهای دولتی، در روستای محلّ تولدم (لون سادات) به کار کشاورزی مشغول شدم و در کنار کشاورزی به تدریس علوم اسلامی نیز می‌پرداختم و امامت جماعت مسجدی را نیز بر عهده داشتم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و قبل از پاک سازی منطقه، مورد تهدید و ارعاب حزب کومله و دمکرات قرار گرفتم و پس از آن که من آنان را در خطبه های نماز جمعه مورد حمله قرار دهم و رفتار و اعمالشان را تقبیح کنم، با ایجاد یک درگیری دروغین به خانه‌ام حمله کردند. پس از این واقعه، خلع سلاح روستا به من واگذار شد؛ امّا در انجام این کار موفّق نشدم. ارتش جمهوری اسلامی ایران به پاک‌سازی و خلع سلاح منطقه اقدام کرد و من از آنان استقبال کردم. این عمل موجب خشم حزب کومله قرارگرفت و پس از مدّتی مرا محاصره کرده، مورد حمله قرار دادند که اکنون مجروح و معلول می باشم.

از سوی نماینده حضرت امام جناب حجّة الاسلام موسوی به سمت امامت جمعه سنندج منصوب شدم. چون در انتخابات میان دوره‌ای کردستان از ترس حزب کومله و دمکرات کسی داوطلب نمایندگی مجلس نشد، بنده داوطلب شدم و در آخر سال ۱۳۶۰ شمسی به نمایندگی مردم شریف سنندج به مجلس مقدّس شورای اسلامی راه یافتم و در همان زمان و در نتیجهٔ حسن ظنّ مردم کردستان به این‌جانب به نمایندگی از مردم کردستان به مجلس خبرگان نیز راه یافتم.

این‌جانب از حکومت طاغوت متنفّر و به جمهوری اسلامی علاقه‌مند بودم و فعّالیّت و همکاری مستمرّ من با این نظام مقدّس، شاهدی بر این ادّعا است.

- **نام**: سیّد مجتبی
- **شهرت**:حسینی
- **نام پدر**: سیّد جلیل
- **زادگاه**: مشهد
- **سال تولد**: ۱۳۳۳ شمسی
- **مسئولیّت**: مسئولیّت آموزش سپاه پاسداران شیراز در زمان جنگ، نمایندگی ولیّ‌فقیه در امور اهل سنّت استان سیستان و بلوچستان،عضویّت در هیئت امنای دانشگاه علوم قرآنی زاهدان، عضویّت در شورای آموزش و پرورش، عضویّت در ستاد امر به معروف و نهی از منکر، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ سوم از استان سیستان و بلوچستان.

ولادت

این‌جانب سیّدمجتبی حسینی در سال ۱۳۳۳ شمسی در شهر مقدّس مشهد و در خانواده‌ای روحانی متولد شدم. پدرم آیةالله سیّدجلیل حسینی از علمای محترم مشهد است. ایشان در زمان رژیم شاه در مسجدگوهر شاد، اقامهٔ جماعت می‌کرد، ولی پس از عدم پذیرش دعوت رژیم طاغوت نسبت به دیدار با شاه معدوم، از اقامهٔ نماز در مسجدگوهرشاد ممنوع شد. پس از آن در حسینیّهٔ تهرانی‌های مقیم مشهد به اقامهٔ جماعت پرداخت.

وی از خاندان علم و از سادات اصیل سیستانی است که در نوجوانی برای تحصیل علوم حوزوی به مشهد مهاجرت کرد و از شاگردان خاص مرحوم آیةالله میرزامهدی اصفهانی ـ عالم و عارف مشهور ـ به شمار می‌آمد و در محضر درس او به درجه اجتهاد نایل شد.

مادرم نیز از سادات محترم و بانویی متّقی و پرهیزگار بود که در سال ۱۳۷۰شمسی دار فانی را وداع گفت. او فرزند مرحوم آیةالله آقا نجفی و نوهٔ پسری مرحوم میرزا مهدی شهیدی می‌باشد و خاندان‌های شهیدی و علم‌الهدی دایی و دایی‌زاده‌های این‌جانب می‌باشند و اصولاً اکثر قریب به اتّفاق منسوبان نسبی و سببی بنده، اهل علم و سیادت هستند.

تحصیلات

۱.ابتدایی؛ دوران ابتدایی را در دبستان غزالیِ نزدیکِ منزل که دبستانی دولتی بود، گذراندم.

در سال ۱۳۴۲شمسی هم‌زمان با آغاز نهضت امام خمینی‌ﷺ که مردم مشهد مقدّس در بیت آیةالله سیّد حسن قمی اجتماع کردند، و مأموران رژیم شاه به سوی آنان تیراندازی کردند، بنده در سال سوم دبستان مشغول تحصیل بودم و پنجره کلاس ما بر محلّ تجمّع و درگیری مشرف بود، و من شاهد رشادت و ایثار مردم بودم و آن خاطره هرگز از یادم نمی‌رود.

اهتمام حضرت والد در آموزش *قرآن* و احکام موجب شد تا در جلسهٔ دورهٔ *قرآن* صنف خبّازان مشهد که در شب‌های پنج‌شنبه تشکیل می‌شد و والد محترم، در آن جلسه تفسیر می‌گفت، شرکت مستمر داشته و *قرآن* را نزد قاری جلسه آقای سیّد ماشاءالله رضوی بیاموزم. فراموش نمی‌کنم در دوران دبستان، هر وقت زنگ *قرآن* داشتیم، معلّم ما که با *قرآن* آشنا نبود، سرش را روی میز می‌گذاشت و می‌خوابید و ادارهٔ کلاس را به من و یکی‌ازبچّه‌های دیگر که با روخوانی *قرآن* آشنا بودیم می‌سپرد. هم‌چنین یکی از افرادی که در مدرسه برای اشعار و سروده‌های مذهبی در مناسبات به او توجّه می‌شد، بنده بودم.

۲. ادبیّات عرب؛ پس از پایان دورهٔ دبستان، در دوازده سالگی با تشویق پدر به دروس حوزوی پرداختم و *جامع المقدّمات* را نزد پدرم و برادرم که یک سال از من بزرگ‌تر بود و حدود یک سال زودتر درس خواندن را شروع کرده بود، خواندم و با رسیدن به *سیوطی*، به دستور پدرم هم‌زمان، در درس *مغنی* در کنار برادر بزرگ‌ترم شرکت کردم تا با ایشان هم‌مباحثه باشم.

مراحل دروس ادبیّات را به سرعت و با جدّیّت و پشت‌کار نزد اساتید خصوصی و تحت رعایت ابوی سپری نمودم و آن‌چه موجب شد از نظر قرائت متون عربی از

اقران عقب‌تر نباشیم، این بود که حضرت والد در منزل، ما را وادار به خواندن کتاب‌های شریف *وافی*، *کافی* و مانند آن‌ها می‌نمود و اشکالات ادبی را بر طرف کرده، ما را به نکات لازم‌الرّعایه در ادبیّات رهنمون می‌شد.

دروس ادبیّات عرب را عموماً نزد اساتید خصوصی خواندم و کتاب *حاشیهٔ* ملّاعبد اللّه را نزد استاد بزرگوار جناب حجّة الاسلام و المسلمین آقای واعظ طبسی خواندم و بخش «معانی» کتاب *مطوّل* را نزد استاد معروف ادبیّات مشهد جناب آقای حجّت هاشمی گذراندم

۳. سطح؛ *قوانین* مرحوم میرزای قمی را نیز نزد استاد بزرگوار آقای واعظ طبسی و بخش عمدهٔ شرح *لمعه* را نزد آقای صالحی که از اساتید معروف و پر تلاش سطوح در حوزه مشهد هستند، سپری نمودم و *معالم الدّین* و قسمتی از *لمعه* را نیز از محضر والد ماجد استفاده کردم.

قسمت «قطع» *رسائل* را از حجّةالاسلام و المسلمین روحانی و قسمتی دیگر و هم‌چنین *مکاسب* و جلد اوّل *کفایه* را نزد مرحوم اشکذری که تجسّم اخلاق و تواضع بود، فراگرفتم.

جلد دوم *کفایه* را بعد از هجرت مجدّد به قم، نزد مرحوم آیة اللّه سلطانی و تتمهٔ آن‌را نزد حجّة الاسلام و المسلمین آقای کرباسی گذراندم.

فلسفه، کلام و تفسیر؛ شرح *تجرید* علّامه را نزد استاد دهشت در مشهد آموختم و هم‌چنین دروسی از قبیل *باب حادی عشر* و ... را نزد اساتید مختلفی فراگرفتم.

در مبحث فلسفه، *منظومه* را نزد استاد بزرگوار جناب آقای دکتر احمد بهشتی در حوزهٔ علمیّهٔ قم خواندم و از محضر آیة الله شهید مطهّری بخشی از *اشارات و اسفار* را کسب فیض کردم.

هم‌چنین از دروس معارف *قرآن* ایشان استفاده کردم. در کلام در دروس آیات حقّی و ملکی تبریزی شرکت کردم.

در تفسیر از درس آیةالله خزعلی و ... استفاده کردم و خلاصه، پیوسته از مباحث مختلف زنده‌ای که در قم به وسیلهٔ اساتید مختلف القا می‌شد، بهره گرفتم.

از بدو تحصیلات، علاقهٔ شدیدی به زبان عربی داشتم و با مطالعهٔ آثار نویسندگانی چون جرجی‌زیدان و منفلوطی و ده‌ها کتاب عربی آشنا شدم و اصولاً از اوّل مقیّد بودم هیچ‌گاه به ترجمهٔ فارسی کتب مراجعه نکنم و از متن عربی آن‌ها استفاده نمایم، حتی از خود آموزهای کتب حوزوی هیچ‌گاه استفاده ننمودم.

فعّالیّت‌های انقلابی

در آن ایّام فضای مشهد، فضایی انقلابی بود و در میان طلّاب جوان و نوجوان خطوط مطالعاتی مختلف در شناخت مکاتب و اندیشه‌های غرب، جهان اسلام، نقشه‌های استعمار، آشنایی با اقتصاد و روان‌شناسی و ... دنبال می‌شد، که در این میان من نیز مطالعاتی به صورت دسته جمعی و نیز تحت اشراف اساتید راهنما داشتم و برخی به صورت درسی انجام می‌شد که از آن جمله مطالعات پیوسته زیرنظر استاد بزرگوار آقای علی حکیمی را می‌توان نام برد که خلاصه نویسی‌های آن مطالعات، حجم زیادی از یادداشت‌های این‌جانب را شامل می‌شود. هم‌چنین یادم نمی‌رود در پشت بام منزل یکی از دوستان در مشهد، کلاسی پنهان از چشم ساواک تشکیل می‌شد که استاد شهید هاشمی‌نژاد در آن‌جا تدریس می‌نمود و حدود دَه نفر از طلّاب جوان و نوجوان شرکت می‌کردیم و با توجّه به بیان شیوای آن مرحوم مطالبی را که در خلال درس‌ها از ایشان یادداشت کردم، به وسیلهٔ خود ایشان ویرایش مختصری شد که محصولش کتاب *راه سوم بین کمونیسم و سرمایه‌داری* گردید. هم‌چنین رهبر بزرگوار انقلاب حضرت آیةالله العظمی خامنه‌ای در مدرسهٔ میرزا جعفر درس تفسیر می‌گفت، که بیان نافذ و چهره انقلابی وی در جلسات درس هیچ‌گاه از یادم نمی‌رود و به خاطر دارم در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿**وأعدّوا**

لهم ما استطعتم من قوّة﴾ [1] نکات ارزنده‌ای را در جهت لزوم تجهیز و ایجاد ابّهت لشکر اسلام بیان داشتند؛ امّا متأسّفانه این سلسله درس‌ها مدّت زیادی ادامه نیافت و به وسیلهٔ ساواک تعطیل شد. هر چند نسبت به سنّ زود هنگام و نسبت به تحصیلات در مقایسه با سایر طلّاب آن زمان دیر معمّم شدم، ولی در پانزده یا شانزده سالگی با پالتو و یک عبا در منزل ابوی در مراسم عزاداریِ دههٔ آخر صفر گاهی منبر می‌رفتم و در میان مستمعان احیاناً برخی از علمای بزرگ مشهد و یا سایر شهرستان‌ها که برای زیارت علی بن موسی الرّضا ـ علیه آلاف التحیّة و الثناء ـ به مشهد می‌آمدند، در مجلس حضور می‌یافتند. سایر مستمعان نیز از بازاری‌های اهل نخبه بودند. بدیهی بود که این فرصت‌ها جرأت بنده را در سخن‌گفتن بیش‌تر کند و مقدّمه‌ای برای رشد و خودباوری این‌جانب شود.

در هجده سالگی معمّم شدم و از همان زمان سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف کشور را آغاز کردم که سرگذشت آن سفرها هر چند می‌تواند آموزنده باشد، امّا به دلیل رعایت اختصار از آن صرف نظر می‌کنم.

هجرت به قم

درسال ۱۳۴۹شمسی پس‌از تعمّم،با یکی از دوستان به قصد ادامهٔتحصیل به‌قم رفتیم و در مدرسهٔ حجّتیّه حجره‌ای گرفتیم و برخی لوازم اوّلیّهٔ زندگی در حجره را تهیّه کردیم. با فرارسیدن تعطیلات تابستانی به مشهد مراجعت کردم؛امّا پس از پایان تعطیلات‌تابستانی موفّق به‌بازگشت به‌قم نشدم و درمشهد مشغول‌ادامهٔتحصیل شدم.

در سال ۱۳۵۲شمسی مجدّداً به قم هجرت نمودم و در مدرسهٔ آیةالله بروجردی (معروف به مدرسهٔ خان) سکنا گزیدم. باقی‌ماندهٔ *رسائل* را نزد حضرت آیة الله عبادی ـ امام جمعه محترم فعلی مشهد مقدّس ـ به صورت خصوصی شروع کردم

---

۱. انفال(۸) آیهٔ ۶۰.

که پس از مدّت کمی ایشان ما را به استاد فرزانه حضرت حجّة الاسلام و المسلمین آقای کرباسی معرّفی کردند که تواضع و خلوص ایشان برای بنده بسیار اعجاب‌انگیز بود و در تواضعشان همین بس که به مجرّد ورود بـه درس خـارج اصـول، از وی تقاضای مباحثه کردم، ایشان نیز با کمال تواضع پذیرفتند و اتّفاقاً در بحث با ایشان نیزبدون‌هیچ‌گونه‌ملاحظه‌ای‌به‌مشاجره و گفت‌وگو می‌پرداختم و او نیزتحمّل می‌کرد.

جلد دوم *کفایة الاصول* را نزد مرحوم آیة‌الله سلطانی خواندم. هم‌زمان با تحصیل اواخر دورهٔ سطح، در درس فقه آیة اللّه العظمی وحید خـراسـانی کـه در مَـدْرس مدرسهٔ خان برگزار می‌شد، شرکت می‌کردم و در سال ۱۳۵۳شمسی که اصول را از اوّل آغاز کرد، بنده نیز افتخار شاگردی ایشان را یافتم و تا پایان دورهٔ اصول که حدود شانزده سال به طول انجامید از محضرشان استفاده نمودم.

هم‌زمان ابواب مختلف فقه را نیز از محضر ایشان بهره بردم. هم‌چنین از درس فقه آیة‌الله العظمی میرزاجواد تبریزی و مرحوم آیة‌الله العظمی گلپایگانی نیز مباحث زیادی را آموختم که ذکر ابواب آن موجب اطالهٔ سخن خواهد شد.

از همان اوان شروع درس خارج مقیّد بودم که مباحث را سر درس به طور مستوفا بنویسم و با توجّه به علاقه فراوان این‌جانب به زبان عربی و استماع رادیوهای عربی و در نتیجه آشنا شدن به آن زبان، کلّیّهٔ دروس را به زبان عربی می‌نوشتم که تقریرات آن، ده‌ها دفتر می‌شود و آرزوی این توفیق را از خدا دارم که بتوانـم بـا بـازنگری، تصحیح و نشـر، آن‌هـا در مـعرض اسـتفادهٔ عـموم عـلاقه‌مندان قـرار گـیرد، زیـرا ـ به‌خصوص در مباحث اصول ـ تمامی آن‌چه استاد القا می‌کرده،نگاشته شده‌است.

فعّالیّت‌های تحقیقاتی

در طول ایّام تحصیل در بسیاری از مراحل لجنه‌های علمی با برخی دوسـتان تشکیل دادم که از باب نمونه در یک مرحله «دائرةالمعارف القرن العشرین» را تقسیم

نموده و هر یک بحثی را مطالعه می‌کردیم و در جلسه گزارش می‌دادیم.

در یک لجنهٔ تحقیقاتی دیگر بخش‌های تفاسیر مختلف از قبیل مجمع *البیان*، *المیزان*، *برهان*، *تفسیر فخر رازی* و ... میان دوستان تقسیم می‌شد که هر روز تفسیر دو آیه از آن را ببینند و آن دو آیه را حفظ و هر یک مطالب مربوطه را در تفسیر مورد مطالعه خود به لجنه ارائه دهد.

لجنهٔ دیگری که داشتیم در اقتصاد اسلامی و مقایسهٔ آن با نظریّات اقتصاددانان مشهور جهان بود، که چند نفر از اساتید دانشگاه و چند نفر از حوزویان در آن شرکت می‌کردند که سال‌ها ادامه داشت و ره‌آورد این‌گونه جلسات در گسترش دانش و بینش اعضای لجنه برکات زیادی داشت.

تألیفات

محصول مکتوب این‌جانب در طول تحصیلات و تحقیقات، مضافاً بر تقریرات درسی که ده‌ها دفتر را تشکیل می‌دهد عبارت‌اند از:

۱.شرحی استدلالی بر «احکام اهل ذمّهٔ» *تحریر الوسیلهٔ* امام‌ﷺ به زبان عربی؛

۲.شرح استدلالی بر بخشی از «کتاب الصلاة» *العروة الوثقی* به زبان عربی؛

۳.رساله‌ای استدلالی در زمینه اشتراط اعلمیّت در ولایت فقیه با عنوان «اعلمیّة الفقیه و دورها فی الافتاء و الولایة» (این رساله به پیشنهاد دبیرخانهٔ مجلس خبرگان تهیّه و جزء مقالات برگزیدهٔ همایش ولایت فقیه است که در سال ۱۳۷۳شمسی در دبیرخانه برگزار شد)؛

۴.رساله‌ای استدلالی در زمینهٔ«استخدام و تطبیق آن بامسئلهٔاجاره» به‌زبان فارسی؛

۵. رساله‌ای با عنوان «بهره از نظر فقهی، اقتصادی و حقوقی» به زبان فارسی؛

۶. رساله‌ای در مورد مسئلهٔ بیمه که در این رساله مسئلهٔ بیمه، از بُعد فقهی مورد بحث قرارگرفته و آثار اقتصادی و اجتماعی آن نیز بررسی شده است؛

۷. جزوه‌ای تحت عنوان «قلمرو بخش خصوصی در نظام اقتصادی اسلام»؛

۸. «اخلاقیّات بازرگانی» (در اوّلین سمینار بررسی‌های اقتصادی در سال ۱۳۶۸شمسی مطرح شده است)؛

۹. «جای‌گاه بخش عمومی و خصوصی و رابطهٔ متقابل آن‌ها در نظام اقتصادی اسلام» (در دومین سمینار بررسی‌های اقتصادی در سال ۱۳۶۹شمسی مطرح شده‌است)؛

۱۰. «جای‌گاه بخش عمومی تعاونی و خصوصی در نظام اقتصادی اسلام» (در سمینار بازسازی اقتصادی دانشگاه تربیت مدرّس تهران مطرح شد)؛

۱۱. «ریشه‌های انقلاب اسلامی» (متن تدریس این‌جانب در دانشگاه تهران بود و چند دور به وسیله دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران تکثیر گردید)؛

۱۲. «تاریخچهٔ سیاسی اقتصادی صدر اسلام» (که متن درسی این‌جانب در دانشکدهٔ علوم اقتصادی علّامه طباطبائی است که پس از بارها تکثیر اکنون به چاپ رسیده است)؛

۱۳. رساله‌ای تحت عنوان «السنّة بین التقییم و التحدید» (در سمینار بین‌المللی وحدت اسلامی به وسیلهٔ مجمع التّقریب مطرح شده است)؛

۱۴. رساله‌ای تحت عنوان «توحید افعالی» (در سمینار علمی تحقیقی فجر در زاهدان مطرح گردید)؛

۱۵. «نظرة خاطفة حول مسألة الجبر و الاختیار» (در سمینار بین المللی وحدت تهران مطرح شد)؛

۱۶. رساله‌ای با عنوان «بحث حول محرمیّة الصّهر» (به صورت استدلالی مسئلهٔ محرمیّت اثبات گردیده است)؛

۱۷. «حدود آزادی اقتصادی در اسلام» (در جهت زدودن شبهه‌ای که اوایل انقلاب در مورد اسلام مطرح می‌شد و آن را با سرمایه‌داری غربی مساوی می‌دانستند، نگاشته شد)؛

مقالات و رساله‌های‌فوق الذّکر برخی در سمینارهای مختلف عرضه و چاپ شده است و برخی تجدید چاپ و یا در مجلّات تخصّصی آمده است و برخی به صورت مخطوط هم‌چنان باقی مانده و مورد استفادهٔ عموم قرار نگرفته است که از خداوند متعال فرصت تجدید نظر و تکمیل و عرضهٔ آن را مسئلت دارم.

فعّالیّت‌های اجتماعی

۱. تدریس در حوزهٔ علمیّه قم در سطوح متوسّط و عالی حوزه و علم کلام که در برخی مدارس تحت برنامه، از قبیل مدرسهٔ کرمانی‌ها، رسول اکرم، جامعة الزّهرا و یا به‌طور آزاد در مدرسهٔ فیضیّه و... انجام گرفته است.

۲. تدریس دروس معارف، ریشه‌های انقلاب و نظام‌های اقتصادی و...در دانشگاه تهران، دانشکدهٔ علّامه طباطبائی و ... .

۳. مسافرت‌های تبلیغی به بیش‌تر نقاط کشور با برگزاری سخن‌رانی‌ها، پاسخ به سؤالات و تدریس در دوره‌های ضمن خدمت در نهادهای مختلف.

هم‌چنین مسافرت تبلیغی به لبنان و سخن‌رانی در نقاط مختلف آن، از قبیل منطقهٔ بقاع، هرمل، بیروت، صور، رمادیه، جباع و ... .

برخی سخن‌رانی‌های این‌جانب از طریق تلویزیون فجر و صوت المستضعفین مربوط به حزب الله پخش گردید. از خاطرات شنیدنی سفرهای لبنان این بود که در ماه رمضان یکی از سال‌ها، اسرائیل مرتّباً منطقهٔ جنوب و مشغره را بمب‌باران می‌کرد و قبل از روز قدس تهدید کرده بود که اگر راه‌پیمایی انجام شود راه‌پیمایان را بمب‌باران خواهد کرد. روز قبل از قدس شایع شد که مقام معظّم رهبری دستور داده‌اند برای حفظ جان، مردم از منازل خارج نشوند و راه‌پیمایی انجام نگیرد. و از این‌رو، در سراسر لبنان راه‌پیمایی انجام نشد. بنده نیز پس از نماز ظهر در حوش‌الرّافقه منطقهٔ بقاع در سخن‌رانی ترک راه‌پیمایی را تشبیه کردم به پانزدهم

خرداد سال ۱۳۵۷ که امام دستور دادند راه‌پیمایی انجام نشود و مردم با نشستن در منازل تنفّر خودشان را از نظام نشان دهند و اتّفاقاً همان روز از جلسه ما نیز گزارشی تلویزیونی تهیّه شد. پس از پایان سخن‌رانی به من خبر دادند جمعی از جوانان که شامل احزاب مختلف اعم از حزب الله، حرکت امل، حزب المقاومة المؤمنه و ... می‌باشند دست به راه‌پیمایی زدند و اگر شما شرکت نکنید ممکن است به درگیری منجر شود. از این‌رو، بنده شرکت کردم و در پایان آن بر فراز خودرویی رفته و سخن‌رانی آتشین و با حرارتی علیه اسرائیل ایراد نمودم و تنها راه‌پیمایی آن سال در سراسر لبنان آن بود که از صدا و سیما نیز پخش شد و بعد معلوم شد شایعهٔ منع مقام معظّم رهبری درست نبوده است.

۴. در طول دفاع مقدّس حضور در خطوط مختلف جبهه و تبلیغ و بهره‌گیری از معنویّات آن را داشتم و از آن‌جا که در ایّام تبلیغی حضور روحانیون در جبهه‌ها به قدر کافی بود و پس از آن کاهش جدّی داشت، بنده سفرهایم را به مناطق جنگی در غیر ایّام تبلیغ قرار می‌دادم و خاطرات جبهه‌های جنگ هر چند بسیار شیرین و مفید است، ولی ذکر آن موجب تطویل کلام خواهد شد.

هم‌چنین توفیق حضور در خطوط مقدم حزب الله در برابر اسرائیل از قبیل حضور در خطوط یاتر، جباع، جبل صافی، عرب صلیم و ... را داشته‌ام و هر چند چه در خطوط دفاع مقدّس ایران و چه لبنان احیاناً افتخار کسوت سیاسی نظامی و حمل سلاح را پیدا کرده‌ام، ولی باید اقرار کنم که حضور من به عنوان رزمنده نبوده بلکه صرفاً جنبهٔ تبلیغی و استفاده از فضای معنوی جبهه‌ها بوده است.

مسئولیّت‌های اجرایی

باتوجّه به اشتغال به درس در کارهای اجرایی کم‌تر توفیق داشته‌ام. تنها در اوایل انقلاب در تشکیل کمیته انقلاب اسلامی و تصفیه آن از عناصر نامطلوب در نقاط

منجیل و رودبار فعّالیّت کوتاهی داشتم.

هم‌چنین در سال ۱۳۵۸شمسی در پای‌گاه دهم شکاری دوران کوتاهی را به نیابت، مسئولیّت عقیدتی و تشکیل کلاس‌های مربوطه را به عهده گرفتم.

همکاری با گروه اقتصاد دفتر همکاری حوزه و دانشگاه گرچه سال‌ها ادامه داشت، امّا بیش‌تر جنبهٔ علمی و تحقیقی داشت و نه جنبه اجرایی.

در سال ۱۳۶۲شمسی حدود پنج ماه مسئولیّت آموزش سپاه شیراز که کاری سنگین بود و آموزش بسیجیان برای اعزام به جبهه را شامل می‌شد، به عهده بنده گذاشته شد.

در سال ۱۳۷۰شمسی به مدّت قریب یک سال، مسئول واحد تحقیقات و مطالعات دفتر نماینده مقام معظّم رهبری در امور اهل سنّت بلوچستان در زاهدان بودم و هم زمان با آن تدریس در حوزه و دانشگاه نیز انجام می‌شد.

مدّتی نظارت بر یکی از گروه‌های تحقیقاتی دبیرخانهٔ خبرگان به عهدهٔ بنده بود که این موضوع نیز جنبهٔ اجرایی نداشت، بلکه صرفاً کار علمی و تحقیقی بود.

از اوّل مهر ماه سال ۱۳۷۵ با حکم مقام معظّم رهبری، نمایندگی معظّمٌله در امور اهل سنّت بلوچستان در زاهدان به عهده بنده گذاشته شد و تاکنون ادامه دارد و به تبع آن عضو هیئت امنای دانشگاه علوم قرآنی زاهدان، عضو شورای آموزش و پرورش، عضو ستاد امر به معروف و نهی از منکر و ... نیز هستم.

هم‌چنین با اصرار دوستان و احساس ضرورت و لزوم حضور پر رنگ مردم در مسئله انتخابات، ناگزیر کاندیدای دورهٔ سوم مجلس خبرگان رهبری شدم و با آرای حدود هفتاد درصد به نمایندگی مردم استان سیستان و بلوچستان انتخاب شدم.

خداوند متعال را برای تمامی توفیقات و نعمت‌هایی که شایسته آن نبودم، سپاس‌گزاری می‌کنم و از او نسبت به خطاهای بی‌شمارم طلب عفو و نسبت به انجام تکالیف و وظایفم طلب توفیق و امداد می‌نمایم.

- **نام**: محمد علی
- **شهرت**: حقّی سرابی
- **نام پدر**: عبد اللّه
- **زادگاه**: سراب
- **سال تولد**: ۱۳۴۸ قمری
- **سال وفات**: ۱۴۱۹ قمری
- **مسئولیّت**: ریاست یکی از شعبه‌های دیوان عالی کشور، نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دورهٔ اوّل از شهرستان سراب، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ دوم از استان آذربایجان شرقی.

* برگرفته از نشریّهٔ *آینهٔ پژوهش*، شمارهٔ ۵۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، ص۱۰۷ ـ۱۰۸.

تولد و دوران تحصیل

آیة اللّه آقای حاج شیخ محمد علی حقّی سرابی از افاضل علما و مدرّسان حوزهٔ علمیّهٔ قم به شمار می‌رفت. فقید سعید در سال ۱۳۴۸ قمری در بیت علم و فضیلت دیده به جهان گشود.

پدرش مرحوم آیة اللّه میرزا عبد اللّه سرابی (۱۲۹۵ ـ ۱۳۷۶ ق) عالم مطاع و محترم سراب بود. وی با رفتار و گفتارش که از ورع و تقوایش سرچشمه می‌گرفت، اثری ژرف بر دل‌های مردم نهاد و در زمان اشغال آذربایجان و حکومت پیشه وری به خوبی از مرزهای عقیده و ایمان دفاع کرد و سدّی استوار در برابر آنان به شمار می‌رفت. نیای مادری‌اش نیز مرحوم علّامهٔ ادیب میرزا جلیل واعظ از عالمانی بود که مدرّس فقه و اصول بود و نیز از شاعران زبر دست و آشنا به زبان‌های ترکی، فارسی و عربی بوده است.

معظّمٌ‌له پس از فراگیریِ خواندن و نوشتن و آموختن *قرآن کریم*، به تحصیل علوم دینی روی آورد و مقدّمات را نزد پدرش و دیگران فراگرفت. سپس در چهارده سالگی (۱۳۶۲ ق) به مدرسهٔ طالبیّهٔ تبریز رفت و به آموختن ادبیّات، *مطوّل*، *حاشیه و شرح باب حادی عشر* نزد اساتیدی چون میرزا علی اصغر باغمیشه‌ای پرداخت. در سال ۱۳۶۴ قمری به حوزهٔ علمیّهٔ قم آمد و درس‌های سطوح عالی حوزه را نزد حضرات آیات حاج آقا مرتضی حائری، میرزا محمد مجاهدی، سیّد محمد باقر

سلطانی طباطبائی، شیخ موسی زنجانی، سیّد حسین قاضی تبریزی و میرزا صادق طاهباز فراگرفت. وی در سال ۱۳۷۰ قمری به نجف اشرف مهاجرت کرد و در درس‌های آیات عظام سیّد محمود شاهرودی، سیّد محسن حکیم، سیّد ابوالقاسم خوئی و میرزا باقر زنجانی شرکت جست و مبانی فقهی و اصولی‌اش را استوار ساخت و هم‌زمان از محضر آیة اللّه شیخ محمد علی سرابی ـ از بزرگ شاگردان آیة اللّه میرزا مهدی اصفهانی ـ عقاید و مبانی اخلاق را فراگرفت و این همه، دو سال به طول انجامید. سپس در پی بیماری پدر و تقاضای او، به سراب باز آمد و به تدریس و تبلیغ پرداخت و این تا سال ۱۳۷۶ قمری ادامه یافت. وی در قم در درس آیةاللّه بروجردی، امام خمینی و آقای شریعتمداری حاضر شد و بهره‌های فراوان علمی کسب کرد و هم‌زمان در درس تفسیر آیة اللّه شیخ محمد باقر ملکی میانجی شرکت کرد و با مکتب تفکیک و مبانی علمی تفسیر *قرآن* آشنا شد و در کنار آن‌ها به تدریس سطوح عالی (*رسائل*، *مکاسب* و *کفایه*) و تفسیر پرداخت.

مهاجرت به تهران

در سال ۱۳۹۷ قمری به تهران مهاجرت کرد و در مسجد امام حسین علیه‌السلام، واقع در میدان امام حسین علیه‌السلام فعلی به امامت جماعت، وعظ و ارشاد پرداخت و در جوار آن، حوزهٔ علمیّهٔ امام حسین(ع) را بنیان نهاد و خود به تدریس فقه و اصول و پرورش بیش از یک‌صد طلبه مشغول شد و در سال‌های انقلاب اسلامی، خود و مسجدش را یک‌سره وقف پیش‌برد اهداف نهضت اسلامی نمود و بسیاری از حرکت های ضدّ رژیم را رهبری کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ریاست یکی از شعبه‌های دیوان عالی کشور (برای دوسال) و نمایندگی مجلس شورای اسلامی از سراب (برای چهار سال) و نمایندگی مجلس خبرگان رهبری از آذربایجان شرقی (برای هشت سال) برگزیده شد و تا پایان عمر بر این سمت بود.

ویژگی‌های علمی و اخلاقی

از ویژگی‌هایش احاطه بر تفسیر *قرآن* و اخبار و احادیث اهـلبیت علیهم‌السلام اکـرام و احترام بسیار به علما و خطبا بود که گاه برای زیارت علمای اصفهان، بـدان شـهر می‌رفت و هر ساله برای تجلیل از خطبای تهران، مجلسی مـفصّل در مـاه مـبارک رمضان تشکیل می‌داد. به دیگران دستور نمی داد و کارهایش را خود انجام می‌داد و در سلام به دیگران، پیش‌قدم بود. از سر تقصیرات و آزارهای دیگران در می‌گذشت و به دل نمی‌گرفت. وی از علمای بسیاری نظیر سیّد محسن حکیم، سیّد محمود شاهرودی، سیّد ابوالقاسم خوئی و حجّت کوه‌کمری اجازه اجتهاد داشت.

تألیفات

۱. *رسالة فی الوجود و الماهیّة و نقد نظریّة وحدة الوجود*؛ ۲. *رسالة فی العدالة*؛ ۳. *رسالة فی الرّشوة*؛ ۴. *رسالة فی الاجتهاد و التقلید* (آمادهٔ چاپ)؛ ۵. *رسـالة فـی تفسیر آیات الصوم* (آمادهٔ‌چاپ)؛ ۶. *رسالة فی اعجاز القرآن* (آمادهٔ چاپ)؛ ۷. *رسالة فی مباینة صفات اللّه تعالی لصفات مـخلوقاته*؛ ۸. *شـرح دعـای افـتتاح*؛ ۹. *شـرح دعای مکارم الاخلاق*؛ ۱۰. *شرح تجرید الاعتقاد*؛ ۱۱. *رسالة فی احکام البسملة و اسماء اللّه تعالی*؛ ۱۲. *رسالة فی معنی التفسیر و التأویل*؛ ۱۳. *رسالة فی اهمیة علم الاخلاق*؛ ۱۴. *حاشیه انتقادی براسفار و فصوص الحکم*؛ ۱۵. *صـحنه‌های خـوش منظر در تفسیر سورهٔ کوثر*؛ ۱۶. *راه و چاه در تفسیر مـعوّذتین*؛ ۱۷. *یگـانه پـرستی، تفسیر مفصّل سورهٔ توحید*؛ ۱۸. *رسالة فی لباس المصلّی*.

او در اوایل سال ۱۳۷۶شمسی از تهران به حوزهٔ علمیّهٔ قم باز آمد و به تدریس خارج فقه و اصول و تفسیر پرداخت. سرانجام در روز جمعه ۲۷ رمضان المـبارك ۱۴۱۹(۲۵ دی‌ماه ۱۳۷۷) در ۷۱ سالگی بدرود حیات گفت و پس از تشییع شایسته و نماز آیة اللّه حاج سیّد موسی شبیری زنجانی بر پیکرش، در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد. عاش سعیداً و مات سعیداً.

● **نام**: عبدالرّحمن

● **شهرت**: حیدری

● **نام پدر**: بابا

● **زادگاه**: ایلام

● **سال تولد**: ۱۳۰۴شمسی

● **سال وفات**: ۱۳۶۵ شمسی

● **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل.

* این زندگی نامه بر گرفته از اثری است با مشخّصات: ستارگان حرم، ج.ا، تألیف گروهی از نویسندگان *ماهنامه کوثر*، چاپ اوّل، قم، زائر، ۱۳۷۷، ص ۶۱ ـ ۷۷.

در محضر اهل بیت

حاج شیخ عبدالرّحمن حیدری ایلامی به سال ۱۳۰۴ شمسی در شهر ایلام دیده به جهان گشود. تحصیلات را تا کلاس ششم نظام قدیم ادامه داد. آن‌گاه به شغل معلّمی روی آورد؛ امّا رؤیایی صادق مسیر زندگی او را تغییر داد. او در آن رؤیا، محضر دوازده معصوم علیهم‌السلام را در حالی درک می‌کرد که ائمّهٔ هُدیٰ علیهم‌السلام با جمعی از مردم و دانش آموزان بر او وارد می‌شدند، بقچه‌ای را که به همراه داشته، باز کرده و قبایی را از آن خارج کرد و بر تن او پوشاند و عصایی به دستش سپرد؛ آن‌گاه به او دستور داد که جملهٔ «ولاية عليّ بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أَمن من عذابي» را به مردم بیاموزد.

وی از خواب برخاست و چون قلم و کاغذ دردست‌رس نداشت، زغالی را از بخاری بیرون آورد و این جمله را بر دیوار منزل نگاشت؛ جمله‌ای که تاریخ هجرتش را رقم زد و سرآغاز راه دیگری در زندگی‌اش شد.

در بارگاه نور

شیخ عبدالرّحمن با هجرت به کربلای مُعلّا چون کبوتری برگرد «کعبهٔ شش گوشه» به طواف پرداخت و واژه واژهٔ علم را با توسّل و تعبّد جهت بخشید.

از آن‌جا که مرهم شهریّه، جراحت فقر او و خانواده‌اش را التیام نمی‌بخشید، با

خرید بیل کارگری، روزها را در باغ های خارج شهر به آبیاری و شب‌ها را در صحن ابـا عـبداللّـه و حـجره‌ها بـه تـحصیل مـی‌پرداخت.او طـی دو سـال از ابـتدای *جامع‌المقدّمات* تا پایان *شرح لمعه* را نزد استادان بنام آن‌زمان چون: آیة اللّه سعید تنکابنی، آیة اللّه جعفر رشتی، آیة اللّه محمد حسین مازندرانی، آیـة اللّـه یـوسف بیارجمندی (والد آیة اللّه محمد هادی معرفت) تلمّذ می‌کرد و با رحلت حضرت آیة اللّـه سیّد ابـوالحسـن اصـفهانی کـربلا را بـه سـوی سـامرّا تـرک و در مـدرسهٔ میرزای‌شیرازی فصلی دیگری از علم و عمل را آغاز کرد.

او در مدّت اقامت هشت سالهٔ خود در کنار مرقد امام علی النّقی و امام حسن عسکری علیهما السلام ضمن تحصیل *رسائل* و *مکاسب*، در درس خارج فقه و اصول آیة اللّه حاج شیخ مجتبی لنکرانی، آیة اللّه حاج شیخ عبدالرّسول اصفهانی و آیة اللّه حاج شیخ عبداللّه اصفهانی (معروف به حاج شیخ) شرکت کرد و از خرمن علم وادب هـریک آنـان خـوشه‌ها چـید. در ایـن زمـان است کـه روح صـیقل خـوردهٔ شـیخ عبدالرّحمن در فقر و مصیبت فرزند، او را به حریم نورانی این دو امام همام نزدیک کرده، مورد توجّه و شاهد کرامات این بارگاه نور شد.

پس از چندی عطش سیری ناپذیر علم و معرفت، وی را به بارگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام و حوزهٔ نجف اشرف کشاند و در درس خارج آیات عظام سیّد مـحسن حکیم، سیّد ابوالقاسم موسوی خوئی، حاج سیّد محمود شاهرودی، آقا میرزا باقر زنجانی و آقا شیخ حسین حلّی شرکت کرد و در نزد استادان تفسیر، کلام، فلسفه و عرفان نیز زانوی ادب بر زمین زد.

آوازهٔ علم و تقوای شیخ عبدالرّحمن او را در زمرهٔ هـیئت اسـتفتای بـرخـی از مراجع قرار داد؛ آوازه‌ای که در همان روزهای آغازین ورود به حوزهٔ کربلای مُعلّا ورد زبان عام و خاص بود. آیة اللّه محمد هادی معرفت می‌گوید:

عبادت ایشان در حوزهٔ علمیّهٔ کربلا نمونه بود و همه ایشان را به پاکی و تعبّد

می‌شناختند و چنان گرم تحصیل بود که حتی یک لحظه را تلف نمی‌کرد.

در محفل انس

با آغاز نهضت اسلامی در ایران و تبعید امام راحل به نجف اشرف، آیة اللّه حیدری گم‌شدهٔ خود را در وجود امام یافت و جاذبهٔ روحانی‌اش او را به مدار و محفل انس او کشاند.

وی ضمن شرکت در درس خارج فقه و امام اصول، در بحث «ولایت فقیه» نیز شرکت کرد و همین درس افقی نو را فراروی او گشود و اندیشهٔ سریان فقه در گسترهٔ جامعه و به عینیّت رساندن احکام الهی در متن زندگی مردم را، در باورش بارور کرد. او که پس از سال‌ها تلاش و تحصیل به مقام اجتهاد رسید، بر آن شد تا رسالت الهی خویش را در جامعه به انجام رساند.

در رکاب ولایت

در خواستِ کُردهای فیلی بغداد از آیة اللّه حیدری به سال ۱۳۵۰شمسی برای ارشاد و تبلیغ در مسجد ابوسیفین، او را وارد مرحله تازه‌ای از حیات پر بارش می‌کرد، او را به جرگهٔ آنانی پیوند می‌داد که با کوله باری از علم و عصای تقوا، طلایه‌دار حرکت های حماسه و عشق شدند.

دستگاه امنیّتی عراق بیش از دو سال حضور وی را در پایتخت تحمّل نکرد. سرانجام پس از دستگیری وی در مرز بصره، او را به یکی از پاسگاه های ایرانی تحویل داد. آیة اللّه حیدری پس از آزادی از اردوگاه، راهیِ شهر جهاد و اجتهاد شد و نزدیک به دو سال بر کرسی تدریس فقه و اصول نشست. آنگاه با درخواست مردم و روحانیّتِ ایلام به زادگاهش باز گشت. با ورود آیة اللّه حیدری در سال ۱۳۵۴شمسی به شهر ایلام، انقلاب و نهضت روحانیّت در این منطقه جلوه‌ای تازه به خود گرفت و روحانیّت مبارز ایلام تشکیل شد. در آغاز ورود به شهر با بیان این

مطلب که من نمایندهٔ مراجع عظام هستم و حاضربه معرّفی خود به ساواک یا شهربانی نیستم، تهدید ساواک و شهربانی را تهدیدی تو خالی به شمار آورد و اوّلین ضربهٔ روحانیّت را بر پیکر دستگاه حکومتی وارد کرد. آیة اللّه حیدری در نخستین گام خود در احیای امر به معروف و نهی از منکر با همیاری مردم خداجو، بلندگوهایی را که در میادین شهر موسیقیِ مبتذل پخش می‌کردند، جمع‌آوری کرد.

خنثاکردن تبلیغات بهائیت در استان، دعوت از ده‌ها روحانی از حوزهٔ علمیّهٔ قم چون: آیة اللّه محمدرضا طبسی، حجّة الاسلام کوشکی و...، تأسیس مدرسهٔ علمیّهٔ باقریّه و تربیت طلّاب، تأسیس بیش از هشتاد حسینیّه و مسجد در سطح استان، تشکیل کلاس های تابستانی *قرآن* و احکام برای خواهران و برادران در مقاطع مختلف سنّی و ترغیب و تشویق مردم در هر چه با شکوه‌تر برگزار کردن ایّام‌اللّه، خصوصاً نیمهٔ شعبان، شهر ایلام را به شهری مذهبی و انقلابی تبدیل کرد و استان را در قبضهٔ قدرت روحانیّت مبارز و تبعیدی شهر قرار داد.

ترک شهر از سوی آیة اللّه حیدری به هنگام ورود شاه معدوم به ایلام خشم دستگاه را نسبت به او دوچندان کرد و از همان زمان بود که وی مشی تهاجمی خود را آغاز کرد و این روند به گونه‌ای پیش رفت که شش ماه پیش از پیروزی انقلاب اداره‌های دولت و دستگاه های امنیّتی نظام ستم‌شاهی تنها حضوری سمبلیک را در منطقهٔ ایلام ایفا می‌کردند.

سپهبد مقدّم رئیس دستگاه امنیّت که ایلام را از دست رفته دید با نامه‌ای متظلّمانه و عنوان این مطلب که این کشور، تنها کشور شیعی است و باید از آشوب حفظ شود، قرآنی را به همراه یک میلیون تومان برای او فرستاد تا او را به سازش بکشاند؛ امّا آیة اللّه حیدری با عبارتی کوتاه ومحتوایی رسا، نامه سپهبد مقدّم را این‌چنین زیرنویس کرد:

بعد از سلام، *کلام اللّه* را بوسیده وبردیده گذاشتم؛ ولی از قبول این گونه پول‌هایی که تاکنون از برکت و توجّهات ولی عصر(عج) عادت ننموده ام، معذرت

می‌خواهم. خداوند متعال ما وشما را به حقّ و حقیقت واسلام واقعی راهنمایی واز ظلم و ستم وخیانت به مسلمانان ودین مبین اسلام نگه‌داری [و] محافظت فرماید.حیدری، ۵۷/۱/۲۶

آیة اللّه حیدری نخستین کسی بود که دادگاه عدل اسلامی را به همین نام شش ماه قبل ازپیروزی انقلاب درمنزل خود بنیان نهاد و به شکایات واختلاف های مردم رسیدگی می‌کرد و نیز اوّلین کسی بود که حدود اسلامی را قبل از پیروزی انقلاب بدون اعتنا به تهدیدهای ساواک وشهربانی وقت درمسجد جامع ایلام در برابر دیدگان مردم، جاری ساخت.

وی قبل وپس ازانقلاب فرماندهی امنیّتی وحراستی استان ایلام را به دست گرفت و با تشکیل ستادهای مقاومت و هسته‌های ضربت درتمام نقاط استان راه را بر سود جویان وضدّ انقلاب‌ها بست.

درپیش گرفتن روش پدرانه وگفت و گوی محرمانه با کارمندان دولت وحتی نیروهای نظامی وانتظامی برای جذب آنان همزمان با خروش مقدّسش بر ضدّ دستگاه ستم‌شاهی نه تنها نشان از هوشمندی سیاسی و آینده‌نگری او داشت، بلکه همین برخورد موجب شد تا با پیروزی انقلاب اسلامی، بافت اداری استان با حفظ اسناد ومدارک درخدمت انقلاب باقی بماند.

هشدار ایشان به نیروهای زرهی کرمانشاه و دستور او مبنی برروشن کردن آتش بر روی قلّه‌ها وتپّه‌ها درشب های انقلاب، رعب و وحشت را در دل‌های نیروهای اعزامی ازپادگان کرمانشاه دوچندان ساخت. فریاد اودرمسجدجامع در عکس‌العمل به تهدید ساواک مبنی بر دستگیری طلّاب اعزامی با این بیان که اگر طلبه‌ای را بگیرندکافی است تونل را ببندیم. با همین امکاناتی که داریم، توان آن را داریم که ماه‌ها با طاغوت بجنگیم، شوری وصف‌ناپذیر در مردم ایجاد کرد و کورهٔ انقلاب را تا روز دوازدهم بهمن شعله‌ورتر نمود.

سرانجام رشادت های مردم و جوانان ایلامی با تقدیم شهیدانی به پیشگاه انقلاب، به بارنشست وآیة اللّه حیدری همزمان با ورود امام در دوازدهم بهمن با آمدن به خیابان وشلیک چندگلوله ازتفنگ خود، پیروزی انقلاب را اعلام کرد وپس ازتشکیل شورای انقلاب و هم‌آهنگی با شهید مظلوم بهشتی ماه ها، یکّه و تنها با تنی خسته، انقلاب را دراستان ایلام هدایت کرد.

در مجلس خبرگان

آیة اللّه حیدری درسال ۱۳۵۸شمسی به مجلس خبرگان *قانون‌اساسی* راه یافت و از آن پس تا زمان حیات پربارش دو دورهٔ متوالی نمایندگی مردم در مجلس خبرگان را عهده‌داربود. نظرها ودیدگاه های او درخصوص حاکمیّت ولایت مطلقهٔ فقیه درخبرگان *قانون‌اساسی* وموضع‌گیری او در برابر تفکر لیبرالیِ کسانی چون بنی‌صدر، بیانگر ژرف‌اندیشی این پیرفرزانه است. خود او در این باره می‌گوید:

وقتی اصل ولایت فقیه مطرح شد، بنی‌صدرکه در صندلی جلو من نشسته بود، به عقب برگشت وگفت: آقای حیدری! ولایت فقیه دیگر چیست؟ به او گفتم: تو نمی‌فهمی یعنی چه!

در ستیز با لیبرالیزم

نبرد با التقاط و ابتذال، سرلوحهٔ برنامه‌های آیة اللّه حیدری به شمار می‌رفت. او همان‌گونه که شجاعانه در عصر ستم‌شاهی پرچم مبارزه با فساد وابتذال را به اهتزاز درآورده بود، در بحبوحهٔ عصر سفسطه‌گری گروهک های الحادی و التقاطی نیز با موضعی خدامحورانه در سایه‌سار ولایت فقیه، به فعّالیّت خود ادامه داد و شیرمردان شهر را در راستای رویارویی با التقاط سازماندهی کرد. از بین بردن جای‌گاه های فروش نشریّات ضدّانقلاب، مبارزه با کتاب‌فروشی ها، کتاب‌خانه‌ها،

نوارخانه‌ها وخـانه‌های تـیمی مـنافقین و مـمانعت از سـخن‌رانـی سـران کـومله و دمکرات و خروج مفتضحانه آنان از شهر، گام های آغازین نیروهای تحت رهبری او بود. وضعیّت شهر به نفع نیروهای انقلاب به گونه‌ای ورق خورد که درزمان دولت موقّت بازرگان، هیئت اعزامی نهضت آزادی به ایلام ـ با ماشین های کذایی ـ حتی جرأت پیاده شدن از ماشین را پیدا نکردند.

اعزام جوانان ایلامی به کردستان در کنار کمک رسانی به شهید چمران درزمانی که ایلام ازسوی منافقین، «قلب کردستان» نامیده می‌شد، اززیباترین حرکت هـای سیاسی این فرزانهٔ گمنام است که تأثـیری بس شگـرف در روحـیّهٔ یـاران انـقلاب درمنطقهٔ غرب وشمال برجای نهاد.

با این همه، فردانگری و هوشمندی سیاسیِ آیة اللّه حـیدری را بـایددرموضع صریح وقاطع او درمقابل بنی صدروحرکت لیبرالیزم جست وجو کرد که استان ایلام را به کانون تقابل و رویارویی با بنی‌صدر و خطّ منحط فکری او تبدیل کرد.

آیة اللّه حیدری با شجاعتی وصف ناپذیر درانتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد: بنده که حیدری باشم به ایشان رأی نخواهم داد واین سرآغاز حرکتی شد که منجر به ممانعت مردم از ورود بنی صدر در هنگام تصدّی ریاست جمهوری به شهر گشت. بنی‌صدر که ورود به شهر را به جهت خشم مقدّس مردم به صـلاح خـود نمی‌دید، تصمیم گرفت به مزار شهدای ایلام ـ که در ۴۵ کیلومتری شهر قرار دارد ـ برود؛ ولی در آن‌جا نیز خانواده‌های شهدا و مردم حزب اللّه ایلام به سوی هلی‌کوپتر حامل او حمله‌ور شدند وبا پاشیدن خاک برروی اووسردادن شعار «مرگ بر ضدّ ولایت فقیه» و «فرمانده کلّ قوا، خمینی روح‌خدا» او را مجبور به فرار کردند.

عزل بنی‌صدر از فرمان‌دهی کلّ قوا از سوی امام خمینی در شامگاه همان روز بعد از این واقعه، نقطهٔ عطف و مدالی پرافتخار بر سینهٔ مردمی است که پیرشان را در این حرکت مطیع و فرمانبردار بودند.

عشق آیة اللّه حیدری به آیة اللّه خامنه‌ای، حجّة الاسلام هاشمی رفسنجانی و شهید مظلوم بهشتی درقاموس واژه‌ها نمی‌گنجد و همواره این سه یار را امین امام و یاوران راستین انقلاب برمی‌شمرد ونسبت به تفکر مقابل این سه رادمرد بزرگ تاریخ انقلاب هشدارمی‌داد.

آیة اللّه حیدری حاکمیّت «قانون خدا» را درگرو حاکمیّت «ولایت مطلقهٔ فقیه» می‌دانست وسرافرازی دردنیا وآخرت را پیروی از ولایت می‌دانست. چنان که در وصیّت‌نامهٔ سیاسی الهی خودمی‌نویسد:

خدمت به اسلام ومسلمانان را در حدّ قوّه وقدرتی که دارید، ترک نکنید و همواره پیرو رهبر عظیم‌الشّأن خمینی بت‌شکن ـ روحی فداه ـ باشید. به فرامین آن حضرت عمل کنید که سرافرازی دنیا و آخرتتان در این است».

درنگاه امام

عمل‌کرد قاطعانه و شجاعانهٔ آیة اللّه حیدری درمقابل خطوط انحرافی برای برخی خوشایند نبود، آنان با ایجاد جوّی ناجوان‌مردانه در صدد به انزوا کشاندن آیة اللّه حیدری از صحنهٔ سیاست برآمدند. آیة اللّه حیدری که حفظ نظام و وحدت نیروهای انقلاب را بر دفاع از موضع‌گیری های خودترجیح می‌داد، به قم هجرت کردتامشغول تدریس و تحقیق شود.

شناخت امام نسبت به زهد وتقوا وموضع‌گیری های خدا محورانهٔ آیة اللّه حیدری و هم‌چنین وضعیّت حسّاس منطقه موجب شدکه امام﵀ با حکمی دیگر او را به استان ایلام باز گرداند تا تمام نقشه‌های ضدّانقلاب نقش برآب شود.

متن حکم حضرت امام﵀ چنین است:

جناب مستطاب حجّةالاسلام شیخ عبدالرّحمن حیدری ـ دامت افاضاته.

مقتضی است جناب عالی در این موقعیّت حسّاس که مردم احتیاج بیش‌تری به

راهنمایی وارشاد دارند به ایلام بروید و همانند گذشته به ترویج شریعت مقدّسه واصلاح امور ورفع مشکلات مردم اشتغال ورزید وباهمکاری وکمک علمای اعلام ـ دامت افاضاتهم ـ و اهالی متدیّن و بالاخص جوانان عزیز جلو تبلیغات سوء دشمنان اسلام ومملکت را بگیرید و وحدت و یگانگی را به‌خواست خدای متعال حفظ کنید. موفقیّت و سعادت همگان را از خدای تعالی خواستارم. روح اللّه الموسوی الخمینی.

در سنگر جهاد

آیة اللّه حیدری باپیروزی انقلاب اسلامی، عدّه‌ای را برای سرکشی و دیدبانی مرز عراق مأمور کرد. وی درچندنوبت بازدید ازپاسگاه های مرزی وضعیّت منطقه واحتمال شروع جنگ را به اطلاع امام رساند و کم‌کاری و عدم توجّه از سوی مسئولان امنیّتی راگزارش داد.

به جرأت می‌توان گفت: آیة اللّه حیدری اوّلین مجتهدی است که با به صدا درآمدن ناقوس جنگ با لباس رزم قامت بست. وی بی درنگ در ساعات آغازین جنگ و پس از سقوط شهر مهران، فرمان تشکیل خطّ پدافندی در تنگهٔ «گنجانچم» را صادر کرد و با پوشیدن لباس رزم و فراخوانی مردم، جوانان و عشایر به مسجد جامع با سخن‌رانی پرشور خویش فرمان بسیج مردمی را صادر کرد و پس ازپایان سخن‌رانی به همراه جوانان ایلامی به سمت مهران حرکت کرد.

در این هنگام نیروهای ارتش که باخیانت بنی صدروعدم پشتیبانی او تا منطقهٔ گلان عقب نشینی کرده بودند باآیة اللّه حیدری ونیروهای مردمی روبه روشدند. آیة اللّه حیدری باتهدید نیروها به تشکیل دادگاه صحرایی درصورت عقب نشینی خطّ پدافندی را به منطقهٔ «گنجانچم» یعنی بیست کیلومتر جلوتر از ارتش انتقال داد آنگاه با مأمورکردن برخی برای ثبت نام و مسلّح کردن عشایر، به جبهه حال وهوایی

دیگر بخشید که همین جذب نیروهای مردمی بنای آغازین لشکر مقتدری به نـام امیرالمؤمنین گشت که درطول تاریخ دفاع مقدّس حماسه هایی درخشان در دفتر مقاومت این مرز و بوم به ثبت رساند.

آیة اللّه حـیدری نـخستین کسـی است کـه سـتادجذب وهـدایت کـمک هـای مردمی‌را شکل داد. او مسئولیّت این امرخطیر را از سـاعت هـای نـخست جـنگ تاپایان عمر پر بارش بر عهده داشت. درطی سال های دفاع مقدّس وآوارگی مردم درکوه ودشت‌با تشکیل ستادی مرکزی وتقسیم‌کردن آن به سه محور، به‌کمک مردم جنگ زده پرداخت.

در عملیّات پـیروزمندفتح مـیمک کـه نـخستین عـملیّات نـیروهای اسـلام بـه شمارمی‌رود وبا هم‌آهنگی ارتش ونیروهای عشایری ایلام صورت‌گرفت، آیة اللّه حیدری فرمان‌دهی محوری آن را برعهده داشت. ازاین‌رو، مـی‌توان او را یکـی از پایه‌گذاران جنگ های چریکی دفاع مقدّس برشمرد.

او در همان آغاز انقلاب بارها می‌گفت: من بنی‌صدر را خوب می‌شناسم و همین شناخت او از بنی‌صدر وی را بر آن داشت تا زمانی که بنی‌صدر در رأس فرمان‌دهی کلّ قوا است، یک لحظه جبههٔ جنگ را ترک نکند. حمایت های مادّی و مـعنوی آیة اللّه حیدری از رزمندگان اسلام و شرکت او در عملیّات فتح‌المبین، بیت‌المقدّس خاطرهٔ عالمان و بزرگانی را زنده می‌کند که در جنگ های ضدّ استعماری در طول تاریخ، تسبیحشان قطار فشنگ و محرابشان سنگر و آب وضوی‌شان خون رخسارشان بود.

درعینیّت جامعه

درزندگی روشی زاهدانه وعارفانه داشت و وقتی ازدنیا رفت جزتفنگ، پوستین، عـصا، سـاعت وتـعدادی کـتاب از خـود چـیزی بـر جـای نـنهاد. در وصـیّت‌نامهٔ خودنوشت: خانهٔ گلین و تیرکلافی قم هم از آن من نیست و باید در خصوص تصرّف

درکتاب ها و خانه از امام امت و حضرت آیة اللّه گلپایگانی اجازه گرفت.

همواره درمتن جامعه قرارداشت و در سوگ و سوز مـردم شـریک بـود. او در حقیقت نماد و نمایندهٔ یکایک مردم به شمار می‌رفت و این تجلّی یک امت در پیکرهٔ یک مرد تا آن‌جا پیش رفت که هرقشرو صنف او را از خود و خود را از او می‌دانستند.

متواضع بودوکم سخن، ناگفته هـایش بـیش ازگـفته هـایش بـود. کـارهایش را خودانجام‌می‌داد، غذایش ساده و درِ خانه‌اش شبانه روز به روی همه باز بود. اهل تهجّد وشب زنده داری بود ؛ امّا از هرگونه تظاهر و ظاهرسازی دوری می‌جست ودرعین حالی که بر قلّهٔ اجتهاد، زهد و عرفان قرارداشت، با زبان ساده و عامیانه بامردم سخن می‌گفت. برای سادات احترامی ویژه قائل بود. اگر احساس می‌کرد که پرداخت کنندهٔ وجوهات شرعی نظری دارد، از پذیرفتن آن ها خوداری می‌کرد.

حلقهٔ وصل میان مسئولان ومردم به شمار می‌رفت و این از ویژگی های منحصر به فرد او به شمار می‌رفت.

هرگاه باعامّهٔ مردم خلوت می‌کرد، مـردم را بـه پـیروی از قـانون و احـترام بـه قانون‌گذاران دعوت می‌کرد ومی‌گفت: اینان مهمان شـماهستند ؛ ازشـهرهای دور برای کمک به شما آمده اند؛ به آنان احترام بگذارید. گاه باسخنان ملیح به معترضِ مسئولان می‌گفت: بگو ببینم تو برای انقلاب چه کرده‌ای؟.

هـرگاه بـا مسـئولان مـی‌نشست، دردمـندانـه مـی‌گفت: ازیـاد نـبریم؛ ایـنان ولی‌نعمت های ما هستند؛ اینان ما را بـه ایـن‌جا رسـانده‌انـد. از خـودگذشتگی و به‌خدا پیوستگی، او را به مرزی رسانده بود که از اهانت به خود مـی‌گذشت، امّـا اهانت به نظام ومسئولان را بر نمی‌تابید.

اجازه نمی‌داد کسی باورها واعتقادات مردم را به مسخره بگیرد، با خرافه زدایی وپالایش وپیرایش اعتقادات مردم دردشناسانه و درمان‌گرانه برخورد می‌کرد. بر این عقیده بود که باید نخست زمینهٔ پذیرش، آنگاه جای‌گزینی به فراخور زمان و مکان

ایجاد کرد تا فرهنگ پویا و زاویه‌های واقعی در متن جامعه شکلی نهادینه به خود گیرد.

در مسیر ناب‌سازی فرهنگ، برخورد فیزیکی را جایز نمی‌دانست و آن را جزو وظایف و رسالت های روحانیّت می‌دانست، همین نگرش و روش و منش، او را در زمرهٔ محییان دین با روش خاصِّ خود قرارداده است که روشی صددرصد موفّق در راستای اهداف اسلام و انقلاب بود.

امر به معروف، نهی از منکر، اقامهٔ نماز، رسیدگی به اختلاف ها وشکایت های مردم، دستگیری ازمستمندان، حمایت از روحانیّت و مسئولان نظام و پشتیبانی ازحزب اللّه برنامهٔ هر روز زندگی او بود.

خاطرات وخطرات این فصل اززندگی آیة اللّه حیدری از جذّاب‌ترین و شیرین‌ترین حکایات مردانی است که حماسه حضور و در عینیّت بودن جامعه را بر کنج عزلت و عافیت ترجیح دادند.

در وادی رحمت

دوستان آیة اللّه حیدری، زمانی اورا در مسیر لقای خدا یافتند که حضرت امام‌ﷺ درعکس‌العمل خبر بیماری ایشان با تأثّر فرمود: دوستان مایکی یکی می‌روند.

سرانجام این مرد سنگر و محراب، این زاهد و هم‌قدم امام، درنیمه شب یازدهم دی ماه ۱۳۶۵ از جهان دیده بر بست و استان ایلام، رزمندگان اسلام وحزب اللّه را در سوگ خود نشاند.

اصرار مردم برای انتقال پیکر مطهّرش به ایلام با پا درمیانی حضرت آیة اللّه‌العظمی گلپایگانی پایان یافت. پیکر پاک و مطهّرشان باتشییع باشکوه مردم ایلام وقم ونمایندگی بیت امام و ریاست جمهوری به حرم مطهّر حضرت فاطمه معصومه‌علیها‌السلام منتقل و در جوار او به خدا سپرده شد. آری، او سرانجام با جسم

نحیف به دیدار امامان معصومی شتافت که یک لحظه ذکر و نامشان از لبش نیفتاد و با تمام فقر و تنگ‌دستی دست نیاز را جز بر در خانهٔ آنان که واسطهٔ فیض الهی بودند، دراز نکرد. امیداست کتاب های او که به گفتهٔ خود تنها سرمایهٔ زندگی‌اش به شمارمی‌رفته است وسال های سال با فقر و تنگ‌دستی جمع کرده است در کتاب‌خانه‌ای که در سفر رهبر انقلاب حضرت آیة اللّه خامنه‌ای کلنگ آن به دست نمایندهٔ ایشان برزمین زده شد، مورد استفادهٔ نسل فردا قرارگیرد تا به تنها وصیّت او که شکوفایی علم و فرهنگ در این استان است جامهٔ عمل پوشیده شود.

عارف بزرگ حضرت آیة اللّه بهاءالدّینی در ملاقات با جمعی از مردم ایلام فرمود:

باید او را در قبرستان ایلام دفن می‌کردید تا خدا به یمن وجود او عذاب را از قبرستان شما دور می‌داشت.

پاینده باد حوزه‌های نور و حجره‌های کوچک مدارس علوم دینی که در هر زمان خیزشگاه مردانی بزرگ و ژرف‌اندیش بوده وهست وخواهد بود.

- **نام**: سیّد احمد
- **شهرت**: خاتمی
- **نام پدر**: مهدی
- **سال تولد**: ۱۳۳۹ شمسی
- **زادگاه**: سمنان
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ سوم از استان کرمان.

تولد، محلّ تولد و والدین

این‌جانب سیّد احمد خاتمی در سال ۱۳۳۹شمسی در سمنان متولد شدم. پدرم مرحوم سیّد مهدی مردی بسیار متدیّن و غیرتمند بود و در میان فامیل، ضرب‌المثلِ ایمان و تقوا به شمار می‌آمد. او بر تربیت دینی و اخلاقی فرزندان خود فوق‌العادّه حسّاس بود. با این‌که از سواد متعارف (علم جدید) بهره‌ای نداشت، امّا از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار بود و برای نخستین بار در کودکی نور دین و معنویّت را با خواندن کتاب های مرحوم علّامه مجلسی مثل *حیوة القلوب*، *جلاءالعیون*، *حقّ‌الیقین* و ...و نیز *معراج السّعاده* و نیز با عمل شایستهٔ خود، بر دل بنده، برادران و خواهرانم تاباند. او به شدّت از رژیم شاه نفرت داشت و از این ره‌گذر از کودکی به شدّت از آن رژیم فاسد نفرت داشتم.

مادرم خانم طیّبه سادات خاتمی خانمی متدیّن و مأنوس با *قرآن* و دعا بوده و هم اکنون در قید حیات است. أبقاهاالله.

خاندان «خاتمی» از سادات معروف سمنان بوده و جدّ اعلای این خاندان، مرحوم سیّد هاشم به حدّی محبوب و مورد عنایت مردم بوده است که بعد از مرگ او نیز برخی خاک قبرش را برای تبرّک و استشفا استفاده می‌کنند.

محلّ رشدِ دوران کودکی و نوجوانی

دوران کودکی را با عنایت خداوند، در خانواده‌ای مؤمن و خداباور گذراندم. پس از اتمام دوره ابتدایی دروس طلبگی را آغاز کردم. آن‌چه از این دوره به‌یاد دارم تقیّد پدرم به نماز جماعت و جلسات معنوی دعای ندبه، سمات، کمیل و...است که می توانم بگویم: استخوان بندی اوّلیّهٔ دینیِ این‌جانب در همین جلسات الهی که به‌حقّ بوستان های بهشت بود، شکل گرفت.

یادم هست که در یکی از جلسات قرآنی که مرحوم حضرت حجّة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد علی عالمی، نمایندهٔ سابق مجلس خبرگان رهبری سمنان، اداره می کرد سؤالی طرح فرمود که ﴿**و منهم من عاهد اللّه...**﴾؛[1] شأن نزولش کیست؟ من با این‌که بچهٔ ده ساله‌ای بیش نبودم، پاسخ دادم: ثعلبة بن حاطب. ایشان از من خواستند که داستانش را بازگو کنم. پس از بیان مفصّل داستان در جمع، تشویق خوبی از من به عمل آورد و با این‌که اینک حدود سی سال از آن قصّه می گذرد، هم‌چنان شیرینی آن تشویق در کام بنده هست و این‌جاست که راز تأکید فراوان پیامبرﷺ و امامان علیهم‌السلام را به تشویق می یابیم. در این‌جا شایسته است از مرحوم حجّة الاسلام نجات یاد کنم که بدنهٔ اصلی‌ترین متدیّنان سمنان در پنجاه سال اخیر مدیون تلاش های خستگی ناپذیر او است و مرحوم پدرم مقیّد به حضور در نماز و جلسات او بود. آن مرحوم پس از حادثهٔ غم‌بار مسجدگوهرشاد مشهد به سمنان تبعید شد و به تربیب نفوس همّت گماشت. برنامهٔ منظّمی شب ها بعد از نماز مغرب و عشا داشت؛ مثلاً یک شب در هفته مخصوص تصحیح حمد و سوره و قرائت نماز بود. او کسانی را تربیت کرده بود که به عنوان مربّی در این شب ها به‌ویژه شیوهٔ خواندن درست قرائت نماز را آموزش می دادند. این مرحوم قبل از

---

۱. توبه(۹) آیهٔ ۷۵.

پیروزی انقلاب بار دیگر به مشهد بازگشت و در همان دیار به رحمت خداوند رفت ـرضوان اللّه تعالی علیه.

دوران تحصیل

گفته شد که بعد از اتمام تحصیل ابتدایی، در حدود یازده سالگی دروس طلبگی را درحوزهٔ علمیّهٔ سمنان شروع کردم. ناگفته نماند سه سال راهنمایی را به‌طور متفرّقه در دو سال امتحان داده، قبول شدم و مقداری از دروس دبیرستان را هم خواندم، ولی در امتحانات شرکت نکردم. تا سال ۱۳۵۴شمسی دروس مقدّماتی را در آن حوزه از محضر حضرات آقایان حجّة الاسلام و المسلمین سیّد محمد شاهچراغی و حجّة الاسلام و المسلمین محمد تقی نصیری آموختم و سپس در سال ۱۳۵۴شمسی مهرماه همان سالی که رژیم طاغوت مدرسهٔ فیضیّه و دارالشّفاء را در اشغال در آورد وارد حوزهٔ مقدّس قم شدم و بیش‌تر دروس خوانده شده در حوزهٔ سمنان را نزد مرحوم حجّة السلام و المسلمین مدرّس افغانی که به تازگی از نجف آمده بود و تبحّر بسیار خوبی در ادبیّات داشت، تجدیدکرده، دو باره خواندم.

دروسی که در حوزهٔ علمیّهٔ قم تحصیل نمودم عبارت‌اند از:

شرح لمعه را از محضر حضرت حجّة الاسلام و المسلمین آقای فاضل هرندی، *اصول الفقه* را نزد حضرت حجّة الاسلام و المسلمین آقای هادی مروی خراسانی، *مکاسب* را از محضر حضرات آیات ستوده، خزعلی، اشتهاردی و بنی‌فضل، *رسائل* را از محضر حجّة الاسلام و المسلمین آقای موسوی، *کفایة الاصول* را از محضر حضرات آیات سیّد علی محقّق داماد و دوزدوزانی، *شرح منظومه* و *تجرید* را از محضر حضرت آیة اللّه حاج شیخ یحیی انصاری شیرازی و جناب حجّة الاسلام و المسلمین آقای دکتر احمد بهشتی فسائی، *اسفار* را از محضر فقیه متألّه حضرت آیة اللّه جوادی آملی و آیة اللّه حاج شیخ ابراهیم امینی، *اشارات* را از محضر فیلسوف و عارف معاصر حضرت آیة اللّه حسن زاده آملی، تفسیر را از محضر

حضرت آیـة اللّـه مشکـینی و حـضرت آیـة اللّـه خـزعلی، عـهدنامهٔ مـالک اشـتر *نهج‌البلاغه* را از آیة اللّه حسین نوری همدانی، یک دوره خارج اصول و بخش های زیادی از فقه را از محضر حضرت آیة اللّه العظمی میرزا جواد آقا تبریزی، خـارج اصولِ جلد اوّل *کفایه* و بحث خارج اجاره را از مـحضر آیـة اللّـه العـظمی فـاضل لنکرانی، مدّت هفت سال از درس فقه آیة اللّه منتظری، نیز از محضر حضرات آیات آیة اللّه العظمی میرزا هاشم آملی، حضرت آیة اللّـه العـظمی وحـید خـراسـانی و حضرت آیة اللّه العظمی شبیری زنجانی استفاده کردم.

هم‌چنین یک‌دوره بحث‌فلسفی شناخت را از محضرشهید علّامه آیة اللّه مطهّری در سال آخر عمر مبارکشان بهره‌مند شدم که محلّ تدریس آن در حسینیّه ارک قم بود.

دوستان و معاشران هم درس

در دوران تحصیل بیش‌ترین حشر و نشر درسی‌ام با حجج اسلام اخوان محترم سعیدی: حاج سیّد محمد، حاج سیّد حسن و حاج سیّد حسین بوده است و حشر و نشر ویژه‌ای با مرحوم حجّة الاسلام سیّد حسـین سـعیدی داشـتم. او آیـتی از اخلاص، صفا و معنویّت بود و فراقش برایم بسیار سنگین بود. هم‌چنین با آقایان حجج اسلام حاج شیخ نجم الدّین طبسی (مـؤلّف *«النّـفی و التـغریب»* و *«مـوارد السّجن فی‌النصوص و الفتاوی»*)، حاج شیخ محمد قائینی نجفی (نوهٔ مرحوم حاج شیخ عبدالرّزاق که از شاگردان مرحوم آیة اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری بودند)، محمد رحمانی زروندی نیشابوری، سیّد عبدالفتاح نوّاب شـهرضائی و... مدّتی مباحثه کرده ام.

عوامل مؤثّر بر شکل‌گیری شخصیّت علمی و اخلاقی

این‌جانب نه برای خود شخصیّتی علمی و نه اخلاقی می بینم، امّا همین اندکی هم که از این مقولات دارم، مدیون هدایت های عالمان وارستهٔ دینی هستم. در آغاز

طلبه‌گی‌ام حضرت آقایان حجّة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد تقی نصیری و حجّة الاسلام و المسلمین سیّد محمد شاهچراغی تلاش شایسته تقدیری در پرورش بنیهٔ علمی و اخلاقی حقیر داشتند به‌ویژه آقای شاهچراغی تقریباً در آغاز طلبه شدن بنده از نائین به سمنان آمدند. هم هدایت های علمی ایشان به‌ویژه در متون معارف قرآنی و حدیثی و هم منش متواضعانه و اخلاقی ایشان در روحیّهٔ بنده تأثیر به‌سزایی داشت.

وقتی که به قم آمدم، سخت کوشی استاد آیة اللّه ستوده و تشویق ایشان و سلوک بسیار ارزشمند اخلاقی استاد آیة اللّه شیخ یحیی انصاری شیرازی و سلوک الهی فقیه متألّه آیة اللّه جوادی آملی و آیة اللّه حسن زاده آملی در این‌جانب بسیار تأثیر داشته و کارگشا بوده است. رفاقت و حشر و نشر با جناب حجّة الاسلام و المسلمین آقای محسن قرائتی و همکاری با ایشان در برنامه‌های تلویزیونی و تألیف برخی از کتاب ها در ساده‌گویی و ساده نویسی برای بیان معارف اسلامی و سخن گفتن در حدّ فهم عموم «إنا معاشر الأنبیاء أمرنا أن نکّلم الناس علیٰ قدر عقولهم» بسیار مؤثّر بود. به‌ویژه برخی از نکات اخلاقی ارزشمندی که با عمل و رفتار خود داشتند، خاکی بودن و تواضع ایشان برای بنده الهام بخش بود. انس با درس تفسیر حضرت آیة اللّه آقای مشکینی و حضرت آیة اللّه آقای خزعلی از برکاتی بود که در دورهٔ تحصیل، خداوند عنایت فرمود. اگر برکتی در بعد علمی و اخلاقی نصیبم شده به برکت تلاش این بزرگواران و برخی دیگر است که نام مبارکشان به یادم نمانده است. جزاهم اللّه خیراً.

عوامل مؤثّر بر شکل‌گیری شخصیّت سیاسی و اجتماعی

از آغاز کودکی می‌دیدم که مرحوم پدرم چه نفرتی از رژیم طاغوت دارد و شخصیّت سیاسی بنده با این حال و هوا شکل گرفت. بعد که طلبه شدم،

حجّةالاسلام و المسلمین آقای شاهچراغی در انتقال مفاهیم انقلاب به بنده که دوره کودکی‌ام را می‌گذراندم، بسیار مؤثّر بود. زمانی که به قم هجرت کردم، فضای انقلابی قم ما را با انقلابیون به‌ویژه برخی از علمای بزرگی که آن روزها در تبعید بودند و آزاد شدند مأنوس کرد و همین سبب شد که از زمان شهادت مرحوم آیة اللّه‌حاج آقا مصطفی خمینی‌ﷺ به طور فعّال در حدّ توانِ اندکِ خود، وارد میدان مبارزه شوم. فضای انقلابی کشور، به‌ویژه حوزهٔ علمیّهٔ قم تأثیر مهمّی در بعد سیاسی بر من داشت. هم اساتید انقلابی مثل حضرت آیة اللّه مشکینی و حضرت آیة اللّه خزعلی و هم سخن‌رانی های انقلابی که در قم می شد تأثیر شایان توجّهی در این بنده ناچیز داشت.

در این‌جا لازم می دانم از خطیب گران‌قدر جناب حجّة الاسلام شیخ محمد تقی عبدوست یاد کنم که هم در فنّ خطابه از ایشان بهره‌مند شدم و هم در مسائل سیاسی، شجاعت و شهامت ایشان قبل از انقلاب ضرب‌المثل بود و رفاقت و انس با ایشان تأثیر خوبی بر من در مسائل سیاسی داشت.

گفتنی است در فنّ خطابه بهرهٔ فراوانی نیز از خطیب توانا حجّة الاسلام و المسلمین جناب آقای فلسفی‌ﷺ بردم. در جلساتی که در شب های پنج‌شنبه در دفتر تبلیغات بر پا بود و گروهی از برجستگان از خطبا در آن شرکت می‌کردند. آموزش عملی ارزنده ای برای خطبا داشت.

در آستانهٔ پیروزی انقلاب، حضور در درس های شهید علّامه آیة اللّه مطهّری‌ﷺ در حسینیّهٔ ارک، تأثیر ارزشمندی در این بندهٔ ناچیز در جهت شناخت تفکرات التقاطی و انحراف آنان، بر جای گذاشت. ناگفته نگذارم شخص بزرگواری که پیش از پیروزی انقلاب از انحراف سازمان منافقین ـ که تا آن روز چهرهٔ آنان بر ملا نشده بود ـ برایم سخن گفت، جناب حجّة الاسلام و المسلمین آقای فاکر بود. ایشان به‌طور مستدل و مستند از انحراف این فرقه منحرف سخن گفت. رهنمود علّامه آیة اللّه

شهید مطهّری﵀ و روشنگری های آقای فاکر سبب شد که ـ بحمداللّه ـ تاکنون پیوسته در برابر التقاط، موضعی قاطع داشته باشم و البته خطر تحجّر نیز از خطر التقاط کم تر نیست و این دو همانند تیغهٔ یک قیچی هستند که سیمای زیبای اسلام را مشوّه جلوه می دهند. در تمامی این مباحث از نکته ای که هرگز نمی توان گذشت که بنده و امثال بنده تمام حیات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی خود را مدیون آن سفر کرده که صدها قافلهٔ دل همره او است؛ یعنی حضرت آیة اللّه العظمی امام خمینی﵀ هستیم که به‌حقّ احیاگر نفوس بود و هدایتگر انسان ها به صراط مستقیم. بحمداللّه از آغاز طلبگی بانام مقدّس او و راهش آشنا شدم و از آغاز بلوغ تا پایان عمر مبارک آن عزیز، مقلّدش بودم.

فعّالیّت های علمی

الف) تألیفات

این طلبهٔ ناچیز درکنار تحصیل، مکتوباتی نیز داشته ام که محورم در تدوین آن ها نیاز زمان بوده است.

۱. آثار به چاپ رسیده

کتاب‌ها

۱. *ابعاد جنگ در فرهنگ اسلام*؛ ۲. *سیمای نفاق در قرآن*؛ ۳. *رسالت خواص*؛ ۴. *عبرت های عاشورا*؛ ۵. *مدیریّت در قرآن و حدیث*؛ ۶. *شایعه از نظر قرآن و حدیث*؛ ۷. *اخلاق سیاسی*؛ ۸. *سیری در سیرهٔ سیاسی امام علی*﵇؛ ۹. *امر به معروف و نهی از منکر* (دو جلد)؛ ۱۰. *سیمای حماسی امام سجّاد*﵇؛ ۱۱. *سازمان‌دهی و تشکّل در سیرهٔ امام هادی*﵇؛ ۱۲. *نگاهی به مبانی تفکر امام‌خمینی پیرامون ولایت فقیه*.

مقالات

مقالات قرآنی

۱. «اخلاق اجتماعی در *قرآن*»؛ ۲. «*قرآن* و عدالت»؛ ۳. «حزب اللّه از نگاه *قرآن*»؛ ۴. «جامعهٔ نمونه در *قرآن*»؛ ۵. «خانوادهٔ نمونه در *قرآن*».

این مقالات در روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسیده است

۶. «آداب در *قرآن*» (در ۲۵ مقاله).

این مقالات در روزنامهٔ *اطلاعات* به چاپ رسیده است.

مقالات اخلاقی

اخلاق فردی

۷. «عشق به خداوند»؛ ۸. «بصیرت»؛ ۹. «انقطاع إلی اللّه و توکّل و آثار آن»؛ ۱۰. «بیماری های دل»؛ ۱۱. «بیماری های اخلاقی»؛ ۱۲. «نگاه گناه آلود»؛ ۱۳. «ریشهٔ گناهان»؛ ۱۴. «تنبلی علل ناکامی»؛ ۱۵. «پیرامون شب قدر و آداب آن»؛ ۱۶. «نگرانی و راه زدودن آن»؛

این مقالات نیز در روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسیده است.

۱۷. «اخلاص»(نه مقاله)؛ ۱۸. «تهذیب نفس» حدود بیست مقاله در هفته‌نامهٔ سپهر منتشر شده است.

اخلاق اجتماعی

۱۹. «وحدت و تفرقه و عوامل آن»؛ ۲۰. «هتک شخصیّت، بدگمانی، تجسّس، غیبت و...»؛ ۲۱. «تواضع و جلوهٔ آن»؛ ۲۲. «حریم پدر و مادر و وظیفهٔ آن»؛ ۲۳. «حریم مؤمنان»؛ ۲۴. «توصیه ای مهم در روابط اجتماعی»؛ ۲۵. «آداب مجلس»؛ ۲۶. «کمک به مستمندان و ویژگی های انفاق ارزشمند»؛ ۲۷. «رفاقت و

دوستی و آداب آن»؛ ۲۸. «استقامت و نقش آن»؛ ۲۹. «اصلی ترین رسالت والدین»؛ ۳۰. «ویژگی های شوهر نمونه»؛ ۳۱. «ویژگی های همسر نمونه»؛ ۳۲. «انتقاد و انتقادسازنده»؛

این مجموعه مقالات در روزنامهٔ *کیهان* به مناسبت ایّام ماه مبارک رمضان به چاپ رسیده است.

مقالات تاریخی

۳۳. «سخنی پیرامون سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله»؛ ۳۴. «سیرهٔ پیامبر در رابطه با خداوند»؛ ۳۵. «سیمای امام علی علیه السلام در *نهج البلاغه*»؛ ۳۶. «اخلاق اجتماعی امام علی علیه السلام»؛ ۳۷. «علی در *قرآن*»؛ ۳۸. «امام علی علیه السلام و شوق شهادت»؛ ۳۹. «شهادت از دیدگاه امام علی علیه السلام»؛ ۴۰. «هشت ویژگی امام علی علیه السلام»؛ ۴۱. «امام علی علیه السلام و انجام تکلیف الهی»؛ ۴۲. «امام علی علیه السلام و عدالت»؛ ۴۳. «امام علی علیه السلام الگوی بردباری»؛

این مجموعه مقالات در روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسیده است.

۴۴. «رهبری و مشروعیّت آن از دیدگاه امام علی علیه السلام»؛

این مقاله در مجلّهٔ *حکومت اسلامی* چاپ شده است.

۴۵. «روشن بینی امام علی علیه السلام»؛

این مقاله در مجلّهٔ *پاسدار اسلام* چاپ شده است.

۴۶. «جامعیّت امام علی علیه السلام»؛

این مقاله در *ره توشه* به چاپ رسیده است.

۴۷. «ناکثین در *نهج البلاغه*»؛

مقالهٔ مفصّلی است که در مجموعه *کاوشی در نهج البلاغه* به چاپ رسیده است.

۴۸. «درس هایی از مکتب فاطمه علیها السلام»؛

۴۹. «سیمای فاطمه علیها السلام از دیدگاه امام خمینی قدس سره»؛

این دو مقاله در کنگرهٔ بزرگ‌داشت منزلت زن عرضه شد و در روزنامهٔ *کیهان* نیز به چاپ رسیده است.

۵۰. «پیرامون صلح امام مجتبی علیه‌السلام»؛ ۵۱. «اخلاق اجتماعی امام مجتبی علیه‌السلام»؛ ۵۲. «امامان شیعه علیهم‌السلام و نهضت عاشورا» (پنج مقاله)؛ ۵۳. «عبرت های عاشورا» (سه مقاله)؛

گفتنی است که سه مقالهٔ اخیر در روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسید و مقاله‌ای به همین عنوان در ره *توشه* به چاپ رسیده است.

۵۴. «سیمای حماسی امام سجاد علیه‌السلام»؛

این مقاله در ره *توشه* به چاپ رسیده است.

۵۵. «امام صادق علیه‌السلام و نهضت فرهنگی»؛

این مقاله در روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسیده است.

۵۶. «انتظار و آثار سازندهٔ آن»؛ ۵۷. «عصر عزّت اسلام»؛ ۵۸. «ویژگی های یاران مهدی علیه‌السلام»؛

این مقالات در روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسیده است.

۵۹. «ویژگی های ممتاز امام خمینی قدس‌سره»؛

این مقاله در روزنامهٔ *رسالت* به چاپ رسیده است.

۶۰. «*قرآن* از دیدگاه امام خمینی قدس‌سره» (دو مقاله)؛

این دو مقاله در روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسیده است.

۶۱. «امام خمینی قدس‌سره و جوانان»؛

این مقاله در مجلّهٔ *پاسدار اسلام* به چاپ رسیده است.

۶۲. «غروب خورشید فقاهت» (زندگی‌نامه آیة اللّه العظمی گلپایگانی)؛

این مقاله در ویژه نامهٔ روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسیده است.

۶۳. «علّامه طباطبائی اسوهٔ اخلاق و ولاء»؛ ۶۴. «شهید مطهّری شهید مبارزه با التقاط»؛

این دو مقاله در مجلّهٔ *پیام انقلاب* به چاپ رسیده است.

مقالات فقهی

۶۵. «فقه سیاسی از دیدگاه شیخ مفید»؛ ۶۶. «فقه الاخلاق از دیدگاه شیخ‌انصاری»؛

این دومقاله درکنگرهٔ شیخ انصاری به چاپ رسیده است.

۶۷. «نقش زمان و مکان در فقه»؛

این مقاله درکنگرهٔ امام خمینی و نقش زمان و مکان در فقه به چاپ رسیده‌است.

۶۸. «پیرامون نماز»؛

این مقاله در مجلّهٔ *پاسدار اسلام* به چاپ رسیده است.

۶۹. «نقش رهبری»؛

این مقاله درکنگره امام و نهضت عاشورا به چاپ رسیده است.

مقالات متفرّقه

۷۰. «سخنی با مدّاحان اهل بیت»؛ ۷۱. «مباحثی پیرامون شیوهٔ تحصیل در حوزهٔ علمیّه»؛

این دو مقاله در روزنامهٔ *جمهوری اسلامی* به چاپ رسیده است.

۷۲. «مجموعه مقالات پیرامون ماه مبارک رمضان»؛

که در روزنامهٔ *کیهان* به چاپ رسیده است.

۷۳. «مجموعه مقالات پیرامون جنگ از دیدگاه *قرآن* و حدیث»؛

که در مجلّهٔ *پیام انقلاب* به چاپ رسیده است.

۷۴. «مجموعه مقالات پیرامون سیره سیاسی امام علی علیه‌السلام»؛

این مقالات هم اینک در مجلّهٔ *پاسدار اسلام* چاپ می شود و بخشی از آن ها در

کتابی تحت عنوان *سیرهٔ سیاسی امام علی*علیه‌السلام چاپ شد و بخش دیگر آن هنوز به‌صورت کتاب در نیامده است

۷۵. مجموعه مقالات تحت عنوان «مدخلی بر سیره امامان شیعه»علیهم‌السلام؛

این مقالات در نشریهٔ *کویر* به چاپ رسیده است.

۷۶. «پاسخ به بیانیّهٔ مجمع روحانیون مبارز»؛

این مقالات در روزنامهٔ *رسالت* و هفته نامهٔ *شما* به چاپ رسیده است.

۷۷. «صفات و ویژگی‌های پیامبر»صلی‌الله‌علیه‌وآله در *قرآن*»؛ ۷۸. «خاتمیّت»؛ ۷۹. «امامت».

این سه مقاله در مجموعهٔ *تقویّت مبانی اعتقادی* به چاپ رسیده است.

۲. آثار به چاپ نرسیده

آثار فارسی

۱. *سیرهٔ نبوی*صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ ۲. *سیرهٔ امامان*علیهم‌السلام؛ ۳. *شرح دعای مکارم الاخلاق*؛ ۴. *اخلاق اداری*.

آثار عربی

۱. *کتاب الحج*؛ ۲. *کتاب القصاص*؛ ۳. *کتاب الدیات*؛ ۴. *بحثی پیرامون صلات مسافر*؛ ۵. *الاسیر فی الفقه الاسلامی*؛ ۶. *تقریرات دروس اساتید*.

۳. آثار در دست چاپ

۱. *مجموعهٔ چهارده مقاله پیرامون امام علی*علیه‌السلام؛

۲. *مجموعهٔ مباحث اخلاقی*؛

۳. *تربیت در مکتب انبیا*؛

۴. *مجموعهٔ مباحث پیرامون امام زمان* (عج) تدریس شده در مدرسهٔ حجّتیّه؛

۵. مجموعهٔ *مباحث پیرامون ولایت فقیه* تدریس شده در مدرسهٔ حجّتیّه؛
۶. *اسباب النّزول*؛
۷. مبانی تربیت اسلامی؛
۸. رساله‌ای پیرامون ولایت مطلقهٔ فقیه؛
۹. خانواده از دیدگاه اسلام.

ب) مصاحبه‌ها، سخن‌رانی‌ها و نوارها

۱. مصاحبه با مجلّهٔ *پیام* حوزه در بارهٔ حوزه؛ ۲. مصاحبه با روزنامهٔ *کیهان* در بارهٔ حوزه؛ ۳. مصاحبه با روزنامهٔ *رسالت* در زمینهٔ اصلاح‌طلبی؛ ۴. مصاحبه با روزنامهٔ *رسالت* در بارهٔ نوروز؛ ۵. سخن‌رانی در مجموعهٔ تحصّن؛ ۶. مصاحبه در بارهٔ آقای فلسفی، نشریهٔ *بلاغ مبین*؛ ۷. «تساهل و تسامح دینی» چاپ شده در کتاب *تسامح آری یا نه*؟؛ ۸. «امر به معروف و نهی از منکر» چاپ شده در مجموعه *نظارت صالحان*؛ ۹. «اسلام و مقتضیات زمان» چاپ شده در روزنامهٔ *اطلاعات* و...؛ ۱۰. مصاحبه پیرامون «امام علی علیه‌السلام» که در روزنامهٔ *جوان* چاپ شد.

گفتنی است در بسیاری از موارد، درس‌های تفسیر، تاریخ و *نهج‌البلاغهٔ* بنده ضبط شده است که اکنون حدود ۱۲۸۰ نوار از درس تفسیر آن در دسترس است.

هم‌چنین نوار درس‌های سیرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، سیرهٔ امام علی علیه‌السلام، سیرهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام، سیرهٔ امام حسن علیه‌السلام، سیرهٔ امام حسین علیه‌السلام تا امام زمان (عج) نیز موجود است که متأسّفانه به خاطر نداشتن امکانات از کیفیّت پایینی برخوردار است و برخی از نوارها نیز مفقود شده است.

نیز برخی از نوارهای درس‌های *نهج البلاغه* و نوار درس‌های متفرّقه در ماه مبارک رمضان نیز موجود است.

ج) تدریس

از سال ۱۳۶۳شمسی تدریس عمومی دروس حوزه ای را آغاز کردم و تاکنون چهارده دوره *معالم‌الاصول*، سه دوره *شرح لمعه*، سه دوره *رسائل*، هفت دوره *اصول الفقه*، دو دوره تمام *مکاسب*، چهار دوره *کفایه*، تدریس نموده‌ام و در ایّام تعطیل نیز دروس *شرح تجرید*، *شرح باب حادی‌عشر* و *درایهٔ* شهید ثانی را برای طلّاب می گفتم.

حدود شش سال است که خارج اصول تدریس می کنم و چهارمین سالی است که به تدریس خارج فقه مشغولم و دوازدهمین سالی است که درس تفسیر شب ها بعد از نماز مغرب و عشا برای طلّاب دارم که ـ بحمداللّه ـ تاکنون علاوه بر تفسیر جزء آخر *قرآن* و تفسیر سورهٔ مسبحات و سورهٔ حجرات و لقمان، منافقون، از جزء اوّل *قرآن* تا جزء ششم تفسیر شده است که به لطف خداوند نوار کاست همهٔ این دروس موجود است و تا این لحظه که این سطور را می نگارم ۱۳۰۰ جلسه درس تفسیر داشته ام و به برکت *قرآن‌کریم* پیوسته این درس مورد اقبال دوستان طلبه بوده است و هم‌چنان هست و چهاردهمین سالی که درس سیرهٔ پیامبر و ائمّه را روزهای پنج‌شنبه برای طلّاب محترم در مدرسهٔ فیضیّه دارم که سال گذشته دورهٔ اوّل این بحث با اتمام مباحث سیرهٔ امام زمان(عج) پایان پذیرفت و در سال جاری تحصیلی سیرهٔ امام علی‌علیه‌السلام را برای بار دوم با روشی جدید و مباحثی نو آغاز کرده ایم، از خداوند متعال توفیق اتمام این دوره را نیز دارم تا ـ ان‌شاءاللّه ـ پس از آن بتوانیم دوره ای مفید از سیرهٔ امامان‌علیهم‌السلام را به صورت مکتوب تقدیم شیفتگان خاندان عصمت و طهارت بنمایم.

۱. حوزه‌ها و مراکز تدریس

بیش‌ترین تدریس بنده در حوزهٔ قم و در مدرسهٔ فیضیّه بوده است. دو ترم در رشتهٔ تخصّصی، درس تفسیر گفته‌ام: یک ترم در بارهٔ تحریف ناپذیری *قرآن* و ترم

دیگر،دربارهٔ اسباب النّزول.نیزدر دانشکدهٔشهیدمحلّاتی، فقه‌سیاسی تدریس می‌کنم.

تاکنون در مدارس و اماکن ذیل تدریس داشته‌ام:

۱. مدرسهٔ مرحوم آیة اللّه العظمی گلپایگانی؛ ۲. مدرسهٔ خان؛ ۳. مسجد فاطمیّه (مسجد آیة اللّه بهجت)؛ هم‌چنین در سالیان اخیر تمامی دروس بنده در مدرسهٔ فیضیّه برگزار می‌شود.

۲. ارتباط با مراکز علمی و تحقیقاتی

سالیانی است که در هیئت مدیرهٔ مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی عضویّت دارم. گفتنی است این مرکز تحت نظارت عالی مقام معظّم رهبری اداره شده و ـ بحمداللّه ـ تاکنون در عرصهٔ نرم افزاری علوم اسلامی، خدمات ارزنده‌ای عرضه کرده است.

مرکز تحقیقات سپاه گاهی برخی جزوات خود را برای اظهار نظر برایم می فرستند.

در مجلّهٔ *پاسدار اسلام* نیز مقاله می نویسم و در کمیسیون سیاسی ـ فرهنگی جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم عضویّت دارم و به عنوان استاد راهنما در مدیریّت حوزهٔ علمیّهٔ قم و مؤسّسهٔ پژوهشی امام خمینی در خدمت عزیزان طلبه می باشم.

فعّالیّت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

الف) قبل از پیروزی انقلاب

این‌جانب از کودکی با نام مقدّس امام خمینی و آرمان های بلندش آشنا شدم. با آغاز تحصیل دروس حوزه‌ای این آشنایی عمیق‌تر شد. از سال ۱۳۵۴شمسی ـ که منبر رفتن را آغاز کردم ـ تاکنون منبرهایم روشنگر و در مسیر تعیین شده از سوی امام خمینی قدس سره و مقام معظّم رهبری ـ مدّظلّه العالی ـ است. با توجّه به سنّ کمی که در آستانهٔ پیروزی انقلاب داشتم، بیش‌ترین روش مبارزهٔ بنده از طریق منبر بوده است

که ـ بحمداللّه ـ تأثیر خوبی در شهرها و روستاها داشته است. می توانم بگویم: آغازگر جریان انقلاب در روستای زرند ساوه و نیز آدران شهریار این‌جانب بودم و در شهرهای شوشتر، تهران، سمنان که زادگاهم می باشد، نیز منبرهای انقلابی و افشاگر علیه رژیم شاه داشته ام در عید قربان سال ۱۳۵۷شمسی سخن‌رانی انقلابی علیه رژیم شاه در مسجد امام خمینی سمنان داشتم، در همان سخن‌رانی که هنوز رژیم طاغوت بر سر کار بود، نام مسجد را که به نام شاه بود به نام مسجد امام خمینی نامیدم و بعد از منبر به وسیلهٔ مردم فراری داده شدم. در محرّم همان سال دو باره به سمنان و سرخه دعوت شدم، طاغوتیان که از منبر عید قربان به شدّت خشمگین بودند در تعقیب من بر آمدند که با تلاش آقای فریدون (برادر آقای حسن روحانی دبیر شورای عالی امنیّت ملّی) از چنگ آنان گریختم، ولی مأموران شبانه به منزل پدرم حمله کردند و به اذیّت و آزار اعضای خانواده پرداختند و چند روزی کوچه و خانه را مراقبت می کردند که مرا بیابند، ولی خوش‌بختانه نتوانستند. بعد از فرار از سمنان به تهران آمدم و از آن‌جا به قم رفتم. آن‌روز بیت آیة اللّه پسندیده که مقرّ فرماندهی انقلاب بود، مرا به سنندج اعزام کردند که تمام شهر در اعتصاب بود علیه رژیم شاه و در آن‌جا نیز ـ بحمداللّه ـ سخن‌رانی های حماسی مفیدی داشتم.

این‌جانب به علّت سنّ کم، توفیق زندان و تبعید در رژیم شاه را نداشتم، و لکن مبارزان سخت کوش و مقاومان نستوهِ تبعیدی را که خالصانه برای خدا پای در این میدان نهاده بودند، سخت دوست می داشتم و در چشمم بسیار بزرگ بودند. أُحب الصالحین و لست منهم... .

ب) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

راهی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای خویش برگزیدم، کارِ فرهنگی بود. خودم را چنین شناختم که در عرصهٔ تربیت طلّاب می توانم موفّق باشم و این راه را انتخاب کردم و از آغاز تدریس عمومی تاکنون حدود سه‌هزار طلبه از درس هایم

استفاده کرده اند که برخی هم اکنون در مسند تدریس حوزه خدمت‌گزار فرهنگ تشیّع‌اند و برخی دیگر در مشاغل اجرایی، سیاسی، فرهنگی و ... مشغول‌اند. نیز در عرصهٔ خطابه و قلم در حدّ توان خویش انجام وظیفه کرده ام و هم‌چنان در این عرصه‌ها مشغول خدمتم.

خداوند این توفیق را عنایت کرد که در دورهٔ دفاع مقدّس در فرصت های تبلیغی شرف‌یاب حضور رزمندگان گردم و ضمن استفاده از انفاس قدسی آنان، رسالت تبلیغی خود را انجام دهم.

نمایندگی مجلس خبرگان رهبری

در سال ۱۳۷۶شمسی از حوزهٔ انتخابی کرمان به نمایندگی دورهٔ سوم مجلس خبرگان رهبری برگزیده شدم و این در حالی بود که تا آخرین لحظات هیچ‌گونه رغبت و نشاط شخصی به پذیرش این مسئولیّت نداشتم؛ امّا تکلیف مرا به میدان کشاند و ـ بحمداللّه ـ علی‌رغم آن‌که یک ریال خرج تبلیغ از خودم نکردم، مردم مؤمن استان کرمان مرا به نمایندگی مجلس خبرگان رهبری برگزیدند.

گفتنی است در دو سال اوّل دوره سوم، عضو کمیسیون های ذیل بوده‌ام:

۱. منشی هیئت رئیسه کمیسیون تحقیق؛ ۲. منشی هیئت رئیسه کمیسیون اصل ۱۰۷ و ۱۰۹؛ ۳. عضو کمیسیون آیین‌نامه.

امید که خداوند توفیق انجام وظیفه در تمامی عرصه ها را عنایت فرماید و زندگی و مرگ ما را در خدمت دین و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام قرار داده، توفیق دیدارش را با شهادت نصیبمان فرماید. آمین یا رب العالمین.

۱۳۸۰/۱/۹

- **نام**: ابوالقاسم
- **شهرت**: خزعلی
- **نام پدر**: غلامرضا
- **زادگاه**: بروجرد
- **سال تولد**: ۱۳۰۴ شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در شورای نگهبان، عضویّت در مجلس خبرگان قانون اساسی، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دورهٔ متوالی از استان خراسان.

دوران کودکی

این جانب ابوالقاسم خزعلی به سال ۱۳۰۴ شمسی در شهرستان بروجرد دیده به جهان گشودم. تا سن نزدیک ده سالگی‌ام را در زادگاهم سپری کردم. آن‌گاه به همراه پدرم غلام‌رضا و مادرم ربابه و جدّم مرحوم حاج عبدالکریم و برخی دیگر از بستگان به مشهد مهاجرت کردم. بعدها بستگان ما به بروجرد برگشتند؛ ولی پدر، مادر، برادران، خواهران و بنده در مشهد ماندیم.

در بروجرد که بودم به مکتب‌خانهٔ سیّد جعفر شیرازی‌ﷺ که معلّم خوبی بود، می‌رفتم. وقتی به مشهد آمدم در یکی از مدارس، آزمونی از من به عمل آمد و در کلاس چهارم مشغول به تحصیل شدم و تا کلاس ششم ابتدایی را در مشهد گذراندم. سپس بعضی از کلاس های دبیرستان را شبانه خواندم. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان مشغول به کار شدم تا زمانی که رضاخان تبعید شد و زمینهٔ حوزه به وجود آمد. روزی یکی از افراد خیّر که با من سر و کار داشت و در محلّ کارم بود به من گفت: فلانی! نمی خواهی طلبه بشوی؟ من مثل کسی که گم‌شده ای داشته باشد و یک مرتبه آن را پیدا کند، شادمان شدم و با جواب قاطع گفتم: چرا. گفت: صبح ها و شب ها مشغول به تحصیل باش و روزها مشغول به کار. کارِ من هم نوشتن فاکتورهای فروش و ثبت و ضبط اموال مغازه ای بود که لوازمِ کفش، مانند میخ، مقوّا و امثال این ها را در آن‌جا می فروختند.

خلاصه این که من دیدم طلبگی با روح من بهتر می سازد. از این‌رو، وارد حوزهٔ علمیّهٔ مشهد شدم و در مدرسهٔ علمیّهٔ نوّاب مشهد بـه تـحصیل مشـغول شـدم و مقدّمات و ادبیّات را پیش اساتیدی چون: جناب آقای صدرزاده ـ کـه الآن مـقیم تهران هستند ـ ، مرحوم آقای خدایی، دامغانی و مرحوم محقّق قوچانی خواندم. هم‌چنین جلدین *لمعه*، *قوانین* و *معالم* را نزد مرحوم حاج سیّد احمد یزدی تلمّذ کردم. *رسائل*، *مکاسب* و *کفایه* را نزد مدرّس بسیار عالی قدر، خوش بیان و دقیق مرحوم آیة اللّه هاشم قزوینی خواندم و مقداری از بحث *کفایه* را نیز در خدمت شیخ مجتبی قزوینی تلمّذ نمودم و نیز یک سال شب ها در درس خارج مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی که معلّم سطوح عالی بود حاضر شدم؛ ولی دیدم در مشهد اشـباع نمی شوم، از این رو، بر آن شدم تا در درس حضرت آیة اللّه العظمی بروجردی‌ﷺ که در آن زمان در سراسر حوزه ها طنین افکن شده بود، شرکت کنم؛ بدین منظور، در سال ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ شمسی وارد قم شدم.

زندگی ما در حدّ زندگی مستضعفان بود و با رنجی که پدرم مـتحمّل مـی شـد زندگی ساده ای را می‌گذراندیم. در بروجرد که بودیم حتی برای تهیّهٔ کاغذ مشکل داشتیم. معلّم ما می‌گفت: یک ورق حلبی بیاورید و چهار قسمت کنید یک طرف انشا، یک طرف مشق و...بنویسید. او به ما راه زندگی را یاد می‌داد. به مشـهد کـه آمدیم در منزلی با یک اتاق، چهار پنج نفر به سر می‌بردیم. به همین دلیل، من به سر کار رفتم. ویژگی خاصّ پدرم این بود که وی به ولایت، اعتقادی راسخ داشت. وقتی رضاخان مجالس عزاداری را تعطیل کرد، پدرم و دوسـتانش مـقیّد بـودند در روز عاشورا، زیارت عاشورا را بخوانند. از این‌رو، به بیابان می رفتند تا کسی مـتعرّض آنان نشود و مرا نیز همراه خود می بردند. من هم از همان جا علاقهٔ زیادی به زیارت عاشورا پیدا کردم و بعدها در پای منبر سیّدی والاقدر *نهج‌البلاغه* را یاد می‌گرفتم و به واسطهٔ بیان همین سیّد والاقدر بخش‌هایی از *نهج البلاغه* را که در همان سنین

کودکی فراگرفتم، هنوز در خاطر دارم و گاه‌گاهی ذکر خیری از ایشان دارم. نکته ای که در این‌جا قابل تذکر است این که پدر و مادرِ معتقد، در روحیّهٔ آدمی خیلی مؤثّراند. در همین زمینهٔ در قضیّهٔ کشف حجاب (سال ۱۳۱۴شمسی) و قضیّهٔ مسجدگوهر شاد، پدرم شور این معنا را داشت؛ ولی آن شب خواب سنگینی بر ایشان مسلّط شد که بیدار نشد، مقدّرات الهی این بود. صبح که از خواب بیدار شد با خبر شدیم که حادثه ای رُخ داده است. ایشان به سوی مسجدگوهر شاد حرکت کرد و مرا نیز با خود برد. وقتی به مسجد رسیدیم، دیدیم چند نفر نیمه جان افتاده اند و یک نفر هم گلوله خورده و نفس‌های آخر را می کشد. با او صحبت کردم، گفت: من اهل خواجه ربیع هستم. بعد رفتیم داخل صحن نو، دیدیم در آن‌جا هم یکی افتاده که اهل همدان است. سپس من آمدم بالای سر آن محتضر دیدم که جان داده است. خاطرهٔ آن حادثهٔ تلخ الآن هنوز در جلو چشم من مجسّم است. از این‌رو، خرسندم که پدرم دارای روحیّهٔ انقلابی بود. وی با این که در صحنه‌های اجتماعی انقلاب شرکت نداشت، ولی دوست می‌داشت در کارهای ماجرایی و کارهایی که علیه دولت است شرکت کند. از این‌رو، صبح که از خواب برخاست و متوجّه شد که در مسجدگوهرشاد کشتار شده، متأثر شد که چرا شب گذشته خوابش برده است.

دورهٔ تحصیلی در مشهد

من علاوه بر تحصیل در مدرسهٔ نوّاب در مدرسه ای که الآن خراب شده نیز سکونت داشتم و خاطره ای هم از آن‌جا دارم. در مدرسهٔ نوّاب چهار نفر در یک اتاق زندگی می کردیم و نام هر چهار نفر ما ابوالقاسم بود و آن چهار نفر عبارت بودیم از: خزعلی، صرّاف زاده، یگانه و جلالی.

خاطرهٔ جالبی که از مدرسهٔ نوّاب دارم این است که در آن‌جا با مردی بزرگ به نام میرزای اصفهانی آشنا شدم. شخصیّتی بود که ارتباطش با ولیّ‌عصر(عج) خیلی

محکم بود. به ملاقات حضرت نیز نایل شده بود و حوزهٔ مشهد تا الآن هر چه اثر دارد از ایشان است. وی فلسفه و عرفان را خیلی محکوم می‌کرد و در آن‌جا ایشان حال و هوا را به اهل‌بیت علیهم‌السلام برگرداند به طوری که فلسفه نه تنها از کار افتاد، بلکه مبغوض هم شد. البته دانش فلسفه به تنهایی عیب ندارد، امّا اگر مبنای دین واقع شود، اشکال دارد. فلسفه را باید آموخت تا بتوان با زبان فلاسفه آشنا شد. مرحوم علّامه طباطبائی رحمه‌الله با این که در فلسفه قوی بود، امّا در تفسیر خود می فرماید که با فلسفه و عرفان نمی توان *قرآن* را تفسیر کرد. این ها سه ضلع مثلّث‌اند که در یک‌جا جمع نمی شوند. با این که کار ایشان این بوده با این حال، در چند جای تفسیرشان تصریح کرده اند.

یکی دیگر از مردان بزرگی که من دیدم حاج شیخ هاشم قزوینی بود که با آیة اللّه‌العظمی سیستانی هم رفیق بود و در قم با هم بودیم و در درس آیة‌اللّه بروجردی حاضر می شدیم که بعد ایشان عازم نجف شد.

درس آیة اللّه بروجردی جذبهٔ قوی‌یی داشت، خیلی منظّم و منقّح بود. از این‌رو، بسیاری از طلّاب مایل بودند در درس او شرکت نمایند. البته دو عامل ایشان را از شاگرد پروری شایسته باز می داشت: عامل اوّل، مرجعیّت وی بود که مراجعهٔ به ایشان زیاد بود و عامل دوم پیری وی بود وگرنه او شاگرد پرور بسیار خوبی بود. برای همین دو عامل دو درس خود را به یک درس تقلیل داده نخست اصول و فقه تدریس می‌کرد و بعد به فقه پرداخت و من درس اصول وی را درک نکردم؛ بلکه فقط به درس فقه او می رفتم و در آن جا بود که من تواضع مرحوم امام و آقای داماد را دیدم؛ چراکه منِ طلبهٔ جوان و حضرت امام رحمه‌الله که خود از مدرّسان بزرگ حوزه بود و افرادی مانند او نیز در درس مرحوم بروجردی حاضر می شدیم.

درس مرحوم بروجردی بسیار محقّقانه بود. بنده گاهی به صورت کتبی اشکال می‌کردم. از یادگاری هایی که از ایشان دارم این است که در درس استصحابِ

متعارض، اشکالی مطرح کردم و به ایشان دادم. وی در جلسهٔ بعد مطرح کردند و پاسخ دادند. از همان جا فهمیدم که ایشان شاگردپرور است. بعد کم کم فاصلهٔ بین من و او کم شد و مهر و محبّت او شامل حالم شد.

ارتباط با آیة اللّه العظمی بروجردی

از چیزهایی که خیلی مرا به مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی﵀ نزدیک کرد حادثهٔ تبعید من در سال ۱۳۳۹شمسی به رفسنجان بود و به علّت تعرّضی که به شاه داشتم، تقریباً می خواستند حکم اعدام صحرایی برای من درست کنند و بعضی از سرمایه داران رفسنجان هم مطلب را خیلی پروبال داده بودند. من در مقابلشان ایستادم. آنان هم بر ضدّ من توطئه کردند و مرا به مدّت سه ماه به گناباد تبعید کردند. در این میان نامه ای نوشتم برای آقای بروجردی که من از نظر آب و هوا مشکلی ندارم و مدّت سه ماه هم برای من مهم نیست؛ ولی این جا صوفی ها هستند و می خواهند با من ملاقات کنند و من از این ها ناراحت هستم، اگر یک جای بدآب و هوا باشد و سه ماه را به نه ماه تبدیل بکنند برای من بهتر است. آقای بروجردی خیلی متأثّر شد و به دستگاه اشاره کرد و شیخ مجتبی اراکی را به نمایندگی از سوی خود به رفسنجان فرستاد و مسئله را حل کرد و قضیّه تمام شد. من آمدم خدمت آقای بروجردی و عذر خواستم، گفتند: نه کار برای خدا بوده و ان شاء اللّه نتیجه اش خوب است. مباشر ایشان گفت: آقای بروجردی یک شب به خاطر شما تب کرد. من خیلی ناراحت شدم و گفتم: من عذر می خواهم، در مقام زحمت دادن به شما نبودم. وظیفه ای بود که چیزی گفتم. گفت: نه طوری نیست.

وقتی مرا از خانه برای تبعیدبیرون می بردند *قرآن* را باز کردم یک جا آیهٔ منحصر به فردی در *قرآن* هست که با این قضیّهٔ ما می خواند: ﴿**الّذین أُخرجوا من دیارهم بغیر حقٍ إلّا أن یقول ربنا اللّه و لو لا دفع اللّه الناس بعضهم ببعضٍ لهدِّمت صوامعُ و بیع و صَلَوٰة و**

مساجد یذکر فیها اسم اللّه کثیراً و لینصرنّ اللّه من ینصره إنّ اللّه لقویّ عزیز﴾.[1] خیلی مرا دل‌گرم کرد و من در راه، الطاف خفیّه را آشکارا می دیدم. این جریان به گوش حضرت امام﵀ رسید. من نمی‌دانستم که ایشان ضدّ شاه است. ایشان مرا خواست. با خود گفتم: نکند ایشان بگوید: تو یک طلبه هستی، با شاه چکار داری؟ از این رو، من هم خیلی مطالب را نگفتم، بلکه گفتم: چون اینان داشتند سینما می ساختند و می خواستند بچّه ها را فاسد کنند، من هم وارد عمل شدم. دیدم که با رشادت فرمودند: نه، مایه ای در شما هست و این جریان تن به تن ما را با ایشان مرتبط کرد و خاطرهٔ من از ایشان این بود. گرچه بعد فهمیدم امام﵀ یک کوهِ آتشفشانِ بزرگ است و ما در برابر ایشان یک جرقّه هستیم. از آن پس دل‌دادهٔ ایشان شدم. یک ماه پیش از شروع نهضت من می خواستم به نجف آباد بروم و هنوز ایشان اعلامیّه ای نداده بود، گفتم: فرمایشی دارید؟ فرمود: آتش زیر خاکستر است. من فریاد می‌کنم، به علمای نجف آباد بگو، آنان هم فریاد بکنند. من رفتم و پیام ایشان را به علمای نجف‌آباد رساندم. بعد از آن، امام﵀ اعلامیّه‌ای در بارهٔ انجمن های ایالتی و ولایتی صادر کرد.

فعّالیّت‌های سیاسی و اجتماعی پیش از انقلاب

عادتم بر این بود که در برابر بدی ها ایستادگی می کردم و هم‌چون پدرم روحیّه پرخاش‌گری داشتم. در منبر معمولاً چنین بودم. حتی پیش از انقلاب در آبادان اگر حرکت سویی انجام می شد، من فریاد می کشیدم. در آن زمان کمونیست ها هم فعّالیّت می کردند و رئیس فرهنگ، آنان را بیرون می کرد. ما یک شب به فضل الهی آنان را بیرون کردیم. گفتم: آقایان مرخص‌اند که بروند، اگرنروند، هستند کسانی که آنان را بکشند و بالای سرشان هم بایستند و بگویند: ما قاتل هستیم. بعد از این واقعه، من خیلی پریشان شدم، صبح آمدم مدرسه، یکی از کمونیست‌ها گفت: شما

---

۱. حج (۲۲) آیهٔ ۴۰.

به ما نسبت توده ای داده اید؟ گفتم: من نسبت ندادم، بلکه رئیس فرهنگ گفته است. او گفت: آنان باید بیرون بروند. در بین بحث، ناخواسته توهینی به حضرت نوح علیه‌السلام کرد. گفتم: روشن شد که توده ای هستی؛ زیرا اگر مسلمان بودی به پیغمبر توهین نمی کردی. سرانجام بعد از ۲۴ ساعت آن جا را ترک کردند. این واقعه در حدودسال ۱۳۲۶ یا ۱۳۲۷شمسی رخ داد. بعضی از فدائیان اسلام با ما خیلی مأنوس بودند و می گفتند: ما می کشیم و می ایستیم و برای همین ما با کمک مؤمنان این کارها را می کردیم. یکی از جوانان که الآن زنده است، در بازار به سرهنگی که با خانم خود که مینی‌ژوپ پوشیده بود رد می شد، گفت: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «هر کس راضی باشد زنش را نگاه کنند، دیّوث است».

این سرهنگ وقتی این را شنید آتش گرفت. بلافاصله با پلیس تماس گرفت و او را به شهربانی بردند. رئیس شهربانی گفت: به سرهنگ جسارت کرده‌ای؟ گفت: من جسارت نکرده ام، من روایت خوانده‌ام. گفتم: «پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: هر کس راضی باشد به زنش نگاه کنند دیّوث است» چه این آقا باشد چه تو باشی و چه شاه باشد! حال شما آن زمان را در نظر بگیرید و این روحیّه را! آری، منبرها با این روحیّه ها بود و هر کس دردِ دین داشت، پای منبر حاضر می شد. بعدها که قضیّهٔ رفسنجان و تبعید شدنم پیش آمد، دیدم زمینه آماده شد. از این‌رو، گفتم: اکنون که فریادگر بزرگی هست، پس باید مشغول فعّالیّت شوم. از این‌رو، از روزی که امام را شناختم، همواره از او اشاره کردن و از ما به سر دویدن بود. و از این رو بود که فرمود: پیام مرا به علمای نجف آباد برسان و این زمانی است که هنوز نهضت شروع نشده بود. بنابراین، من خدا را بسیار شاکرم که از یک ماه پیش از نهضت تا شب آخر (۱۴ خرداد ۱۳۶۸) در خدمت این مرد بوده ام. یک ساعت پس از رحلت حضرت امام رحمه‌الله به مرحوم سیّد احمد آقا گفتم: اجازه بدهید من به محضر ایشان بروم و بوسه‌ای بر ایشان بزنم، ایشان موافقت کرد و من صورت امام را به عنوان

خداحافظی بوسیدم، ولی ارتباط قطع نشد و معمولاً شب‌ها با مهربانی به خوابم می آمد. حتی دو شب با فاصله در خواب به من فرمود: بیاکربلا! گفتم: کربلا!؟ چون قبلاً کربلا رفته بودم؛ امّا این دفعه ـ که چهار سال پیش رفتم ـ چیز دیگری بود. همهٔ عمرم یک طرف و این کربلایی که ایشان دعوت کرد یک طرف.

وقتی که نهضت شروع شد و امام‌ﷺ را تبعید کردند و بعد از نه ماه و چند روز بازگشتند. دوستان گفتند: منبر بازگشت ایشان را شما به عهده بگیرید. خود امام هم اشاره ای کردند. رفتم خدمت امام که هیجدهم فروردین ماه ۱۳۴۳ بود. روزنامهٔ *اطلاعات* نوشته بود: چون روحانیّت با دستگاه کنار آمد، ایشان را آزاد کردند. امام با آن روحیّهٔ انقلابی‌اش فرمود: آیا می گویی مطلب دروغ است یانه؟ اگر نگویی خودم از پای منبر فریاد می‌زنم و می گویم. گفتم: این که چیزی نیست، از این مهم تر را هم می گویم. شبی در فیضیّه جلسه ای تشکیل شد، آقایی قبل از من منبر رفت. موج جمعیّت، سیل آسا می آمد، آن بندهٔ خدا نتوانست منبر را اداره کند، آمد پایین. با خود گفتم: با این جمعیّت که خود امام‌ﷺ در آن حضور دارند، اگر نتوانم منبر را اداره کنم، برای امام خیلی بد می شود و مناسب نیست. از این‌رو، بر خدا توکّل کردم و به منبر رفتم. دیدم ابتدا باید این مردم را ساکت کرد. راهش چیست؟ پس از بیان بسم‌اللّه و گفتن حمد، گفتم: الف ـ ب ـ پ ـ ت ـ ...، مردم ساکت شدند. نبض مجلس را گرفتم. آن‌گاه گفتم: پس از نه و ده و بین ده و نه خورشیدی در قم تابید و به معصومین‌علیهم‌السلام سلام کرد و ایشان در جواب فرمود: شبم به روی تو روز است و دیده ام به تو روشن وَإِنْ هَجَرْتَ سَواءٌ عشيّتي و غداتي؛ اگر تو از من دوری کنی، روز و شب برایم یک‌سان است.

چون امام بین ساعت نه و ده تشریف آورده بودند، از این رو، این جمله و چند جملهٔ ادبی دیگر گفتم که مردم ساکت شدند. بعد در بارهٔ ایشان گفتم: روزنامهٔ *اطلاعات* مطالب کذبی را نوشته است که روحانیّت با دستگاه کنار آمده است! کدام

روحانی؟ کدام روحانی می تواند با دستگاه کنار بیاید؟ امام نشسته بودند و گوش می دادند و دیدند که آن حرارت لازم را به خرج داده‌ام و هر چه بود با صراحت گفتم.

در بین سخن‌رانی، هوا بارانی شد. گفتم: ای باران! تو ببار، بدن ها را پاک کن و من هم می بارم و هر دو با هم جسم و جان را تمیز و طیّب می کنیم. از این منبر، امام‌ﷺ خرسند شدند و این منبر، تاریخی شد. برخی گفتند: در زندان صدام که بودیم، این منبر را تکرار می کردیم. بعد امام‌ﷺ فرمودند: تو و آقای مشکینی و یک نفر دیگر همیشه باشید و من چون با امام خیلی خودمانی شده بودم، گفتم: اگر خواستید نفر پنجم را اضافه کنید که هم‌سو باشیم با ما مشورت کنید. امام از این صراحت لهجه خیلی خوش‌حال شد و فرمود: من می خواهم که با من این‌طور باشید، صریح‌اللّهجه باشید، مِنّ و مِنّ نکنید. وقتی که ایشان به مقام امامت و رهبری رسید باز با ایشان صحبت و مشورت داشتم. ایشان فرمودند: فلان کس را برای نمایندگی قبول کن. گفتم: به این علّت نمی توانم. به شوخی فرمود: به حرف من هم گوش نمی کنی؟

زندان و تبعیدگاه

من نه به نجف رفتم و نه به خارج ـ پاریس؛ چون گرفتار تبعید و زندان بودم. در طول این مدّت سه بار تبعید شدم و یک بار هم به زندان قزل‌قلعه رفتم. تبعید اوّلم به گناوه سه سال طول کشید و بعد به دامغان و زابل تبعید شدم. در تبعید سوم که پنهان شدم تا دستگیر نشوم. در مخفی‌گاه، آیة اللّه خامنه ای به دیدنم آمد و با هم صحبت کردیم. در تبعید سوم وقتی که پسرم در قم به شهادت رسید، دیگر از اختفا بیرون آمدم. رفقا گفتند: تو را دستگیر می کنند. گفتم: خوب، دستگیر کنند. اگر در تشییع جنازهٔ شهید مرا بگیرند، اشکال ندارد و خدا توفیق داد در شهادت ایشان اشک نریختم، دوستان گفتند: گریه کن تا قدری آرام شوی. گفتم: نه ـ بحمداللّه ـ من آرامِ آرام هستم و این جمله به ذهنم آمد که به خدا اگر او با لباس دامادی می خواست به

حجله برود، این قدر آرام نبودم که الآن آرامش دارم این حرف مرا در نامه ای به امام نوشتند و ایشان فرمودند: با این جمله پشت دشمن را شکست.

مادر شهید گفت: من می خواهم جنازهٔ فرزندم را ببینم. گفتم: نمی خواهد؛ ولی اگر قول بدهی که گریه نکنی، اشکال ندارد که ببینی! قول داد و به قولش هم عمل کرد و بچّه را دید.

در زندان قزل قلعه که بودم مرحوم ربّانی شیرازی هم بود البته ایشان در زندان عمومی و من در سلّول انفرادی بودم.

یک بار اعلام کردند که می خواهند ایشان را آزاد کنند، البته نیرنگی در کار بود و او در جریان نبود وقتی که خود را آماده کرد و آمد بیرون، بلافاصله او را به سلّول انفرادی بردند که ایشان از این کار زشتشان بسیار عصبانی شد و دست به اعتصاب غذا زد. من با ایشان یک سلّول فاصله داشتم.

سلّولی که بنده در آن بودم بسیار کوچک بود (دو متر در دو متر بود) و یک ارمنی هم با من در آن سلّول بود. او سرش تراشیده و ریش داشت و دارای صورتی سفید و قیافه‌ای جذّاب بود. ابتدا خیال کردم طلبهٔ نماز شب خوان است. وقتی سؤال کردم: شما چه کاره‌اید؟ گفت: من ارمنی هستم. فهمیدم که با او باید با اخلاق و با صراحت صحبت کرد. از این رو، گفتم: اگر من و تو هر دو با هم به زیر دوش برویم و بدن ما بی‌میکروب بشود و تمیز گردد، باز من موظّفم از شما اجتناب کنم؛ زیرا این از مقرّرات مذهب ما است که از شما اجتناب کنیم و این امر به سبب میکروب‌دار بودن و یا میکروب‌دار نبودن بدن و یا لباس نیست. بنابراین، یک مقدار مواظب باش که با دستِ‌تر، اطراف لباس و وسایل ما نیایی. گفت: بله همین‌طور است، من خبر دارم. زمانی در تبریز نان کم بود، مادر من می رفت دست خیس به نان می زد و می گفت: این نان نجس شد و آن را می گرفت کم کم با هم، هم صحبت شدیم. او گفت: اگر آزاد بشوی قبل از رفتن به خانه چه‌کار می کنی؟ گفتم: امامزاده ای داریم، اوّل به

زیارت می‌روم و بعد به منزل. من از او پرسیدم: شما پس از آزادی چه می‌کنید؟

گفت: اوّل یک شکم سیر، شراب می‌خورم و بعد بـه مـنزل مـی‌روم. بـعد از گذشت دو سه شب، در مذمّت شراب با او صحبت کردم. گفت: به افتخار هم‌نشینی با تو در زندان تا زنده‌ام شراب نمی خورم. بعد هم کم کم موقع نماز می‌گفت: من را بیدار کن و بعد گفت: اگر بخواهم وارد اسلام بشوم، چه کار باید بکنم؟ در این رابطه نیز با هم صحبت کردیم و اسلام آورد و بعد از چند روز به زندان عمومی منتقل شد. الآن مسلمان خوبی است و به دیدن من می‌آید. روزی به من گفت: عـمویم دلار زیادی برایم فرستاد و گفت: برگرد آمریکا گفتم: بر نمی‌گردم. از کارهای دیگری که در زندان انجام می دادم این بود که اگر می خواستند در آن‌جا سر و صـدا کـنند، ایستادگی می‌کردم. روزی زندانیان به یک توده ای حمله کردند و گفتند: شما آدم نیستید، اگر آدم بودید زندان نمی آمدید. من گفتم: حرفتان را بفهمید، آدم نیستید یعنی چه؟ موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان بود چرا نمی فهمی؟ گفت: با شما نبودم. گفتم: با هر که بودی باش، چرا به مردم توهین می‌کنید؟

وقتی از زندان آزاد شدم، فهمیدم که لذّت آزادی چه‌قدر شیرین است! چون در زندان هر چه می‌گفتم: دست ما به آب هندوانه آلوده است، اجازه بـدهید بـروم بشویم، نگهبان می‌گفت: موقع وضو می شویی. تا این گرفتاری ها نباشد آدم آزادی را نمی فهمد. پس از آزادی از زندان به تدریس پرداختم و در بارهٔ مرجعیّت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف هر چه می آوردند امضا می‌کردم. یک بار دراعلامیّه‌ای نوشتم: اعظم مسائل اسلام، نجات اسلام است و من در چهرهٔ این مرد [امام عجل الله تعالی فرجه الشریف] نجات اسـلام را مـی بـینم؛ از این رو، تقلید از ایشان مسلّم است. زمانی در اهواز، ده شب صحبت داشتم که شب هفتم خیلی اوج گرفت. ساواک آمد مرا احضار کرد. یک سرهنگِ اخم کردهٔ چاق نشسته بود. سکوت کرده بود، من هم سکوت کردم. از ایشان مطلبی داشتم، با خود

گفتم: باید بادش را خالی کنم، گفتم: شنیدم که شما در اصفهان به مؤمنان سفارش کرده‌اید که با سادات و اهل علم خوش رفتار باشید. گفت: شما چرا این قدر شلوغ می‌کنید؟ گفتم: من منبری می‌روم که مردم می‌خواهند. گفت: نه، امشب باید بروی. گفتم: هفت شب من منبر رفته ام، سه شب دیگر هم اگر منبر بروم، رفتن من طبیعی خواهد شد؛ امّا اگر شما مرا می‌فرستید بازتاب آن با شما است. از من خوشش آمد، گفت: خوب مردم را تهییج می‌کنید! بعد تصمیم گرفت حقّه بازی کند. گفت: چون می‌خواهی به مشهد بروی، می‌خواهم پول شما را بدهم. گفتم: من پول دارم. گفت: می‌خواهم در ثواب آن شرکت کنم. آمد پول در جیبم بگذارد، مچ او را گرفتم و گفتم: جناب سرهنگ! تا به حال یک شاهی از این پول ها را نگرفته‌ام و نخواهم گرفت. گفت: نه این برای مشهد است. من هم قومی دارم، شما یک زیارت بخوانید برای ما. گفتم: پول خیر، من پول نمی‌گیرم، ولی برای شما زیارت می‌خوانم و شما هم دست از این کارها بکش. پول را داخل کشو گذاشت. بعد گفت: پس شتر دیدی ندیدی. گفتم: من حرف های خودم را می‌زنم و از کسی نه پولی گرفته ام و نه خواهم گرفت. یک وقت درحرم امام رضا علیه السلام دیدم این سرهنگ دست به پشت من زد و گفت: التماس دعا.

اگرما ایستادگی کنیم، اثر مثبت دارد. به او گفتم: این قبر کیست؟ گفت: قبر حضرت رضا علیه السلام. گفتم: در مورد این نهضت ملاحظهٔ شیعیانش را بکن. گفت: چشم. یک چشمِ گرمی گفت. در باطن علاقه‌مند شد. من در خبرگان به دوستان گفتم: آقایان! به وظیفه عمل کنید، اگر نکنید مردم منحرف می شوند. اگر بچّه شما بدکرد، بگویید بدکرده، سرپوش نگذارید. خود امام به آقای طالقانی فرمود: اگر احمدِ من خلاف کند، خودم می‌کُشمش. پیغمبر فرمود: «اگر زهرا خلاف کند، خودم مجازاتش می‌کنم». مردم می فهمند.

حفظ قرآن و نهج البلاغه

من چون ادبیّات عرب را بسیار خوب خوانده بودم و علاقهٔ زیادی به *قرآن* داشتم، به حفظ *قرآن* روی آوردم؛ ولی به دلیل تراکم کارها گاهی برنامهٔ حفظ را رها می‌کردم تا این که سرانجام در چند سال پیش مصمّم شدم که کلّ *قرآن* را حفظ نمایم که ـ بحمداللّه ـ این توفیق حاصل شد و در مسابقه کشوری مقام اوّل را در ایران کسب کردم و نیز در مسابقهٔ بین المللی رتبهٔ دوم را به دست آوردم. بعدها دوستانی (دانش‌جویانی) از دانشگاه امام صادق علیه السلام آمدند و گفتند: با ما در بارهٔ حفظ *قرآن*، معاهده ای برقرار فرما. گفتم: حفظ *قرآن* از شما و حفظ *نهج البلاغه* از من و این را هم می دانید که کلمات *نهج‌البلاغه* سخت‌تر از کلمات *قرآن* است. سرانجام با آنان عهد کردم که اگر شما برنده شدید، من شما را به حج می برم و اگر من برنده شدم، چون شما دانش‌جو هستید و در آمدتان کم است، هر نفر پنج هزار تومان به فقرا صدقه بدهید. خلاصه این که پس از دو سال یکی از آنان پانزده جزء و دیگری پنج جزء را حفظ کردند و من هم موفّق به حفظ کلّ *نهج البلاغه* شدم.

مسئولیّت های پس از انقلاب

وقتی که حضرت امام به ایران تشریف آورد، من در اهواز بودم و سه شهر اهواز، آبادان و خرّم‌شهر را شبانه روز سرکشی می‌کردم و با مردم صحبت می‌کردم؛ چون آن‌جاها منطقهٔ مرزی و خطرناک بود. مردم می خواستند در آن جا سرهنگ ها را بکشند؛ امّا من می خواستم امام بیاید و کار را تمام کند. از این رو، مواظب بودم و نمی توانستم شهرها را ترک کنم. در یازدهم بهمن ماه به من تلفن کردند و گفتند: فردا امام می آید. شما بیا به عنوان پدر شهید صحبت کن. شهید مطهّری ۳۵ دقیقه با من تلفنی صحبت کرد. طولانی‌ترین تلفنی که تا آن موقع داشتم. گفتم: من نمی توانم این‌جا را رها کنم. اوضاع به هم می ریزد. درست است که دیدار امام و ملاقات اوّل،

خیلی مورد علاقهٔ من است؛ امّا چه کنم که سه شهر به هم می ریزد. به ایشان گفتم: برای من مشکل است، ولی ایشان خیلی اصرار کرد تا این که سرانجام امام آمد و من در ۲۲ بهمن‌ماه به منزل امام مشرّف شدم و عرض کردم: الحمدللّه الذي أذهب عنّا الحَزَن و گفتم: عذر می خواهم اگر دیر آمدم، علّت را گفتم. امام فرمود: می دانم، وظیفه‌ات همان بوده که انجام دادی اظهار لطف و محبّت کرد. در همان‌جا یک رندی دید امام به من خیلی محبّت می‌کند، تا آمدم بیرون دست‌ها را روی سینه گذاشت و سلام کرد و گفت: حضرت آیة اللّه! هفت میلیون در اختیارت می‌گذاریم، اگر لازم بود به فقرا بدهید. این هم دیدار ما با امام بود و از آن بعد مشغول کار شدم. وقتی که حضرت امام بنده را برای عضویّت در شورای نگهبان برگزید، عذر آوردم و برای بار دوم که تقاضا کرد، من قبول کردم. امام فرمود: بیا، به آن کارهایت هم می رسی. گفتم: چشم. در مجلس خبرگان *قانون اساسی* بودم و در مجلس خبرگان رهبری هم هستم. زمانی اعضای خبرگان *قانون اساسی*، در ۲۵ یا ۲۷ رمضان بود که خدمت امام رسیدند. ایشان مقداری صحبت کرد و همه را ارشاد کرد. آن‌گاه پس از پایان جلسه، به من فرمود: تو بمان، آقای بهشتی هم بماند. یکی دو نفر دیگر هم بودند. نزد کسانی که دارای محورهای عقیده ای مختلف بودند، نمی خواستند چیزی بگویند. به ما چند نفر فرمود: مواظب باشید زن، رئیس‌جمهور نشود که مرحوم بهشتی خیلی با ظرافت تعبیر کردند به این که رئیس جمهور باید از رجال سیاسی باشد و دیگر این که در بارهٔ مِلک مردم سفارش فرمود که بی‌جهت کسی تعرّض به مال مردم نکند و هر کس به بهانهٔ این که فلانی مستکبر است به اموال او دست‌برد نزنند و مورد تصرّف قرار ندهند. اگر کسی از راه شرعی مِلکی به دست آورده، هر چه قدر هم زیاد باشد کسی نمی تواند در آن تصرّف کند. اگر امام یک دستور کوچکی در این زمینه می داد، مردم می ریختند و روزگار سرمایه داران را

سیاه می‌کردند؛ ولی امام می‌فرمود: من باید جواب خدا را بدهم. بعضی‌ها که عمامه‌ای به سر داشتند، گفتند: هر کس که دارایی‌اش بیش از اندازهٔ لازم باشد، حرام است. رفتم پشت تریبون، گفتم: برای ناخن چیدن روایتی لازم است که سند داشته باشد. روایتی که سند ندارد، حتی به درد ناخن چیدن هم نمی‌خورد. شما مال مردم را به چه دلیل بر خود حلال می‌کنید؟ گفتم: اگر شما بایستید، ما هم ایستاده‌ایم که ـ بحمداللّه ـ *قانون اساسی* قوی‌یی تنظیم شد.

از دیگر کارهای سیاسی من این است که در سه دورهٔ مجلس خبرگان رهبری عضویّت دارم و در کمیسیون تحقیق فعّالیّت می‌کنم. این کمیسیون در بارهٔ ویژگی و صفات رهبر تلاش می‌کند و شاید این انفع باشد که کسی صدمه نزند و ما باید بیدار باشیم و جهاتی که لازم است حتی به خود رهبر هم تذکر بدهیم و داده‌ایم و ایشان هم پسندیدند. پایهٔ مهم، رهبری است. اگر به این پایه صدمه برسد، آن سه قوّهٔ دیگر، ضعیف خواهد شد. ما باید زیر نظر رهبری کار کنیم. این جنبه را از جهت مثبت و منفی باید مورد اهتمام زیاد قرار داد.

ارتباط با مقام معظّم رهبری

در ملاقات‌های با ایشان، مطالب را بیان می‌کنم. ایشان با سعهٔ صدر می‌پذیرد. حتی یک بار خدمت ایشان عرض کردم: شما فرمودید: من صددرصد، رئیس‌جمهور(آقای خاتمی) را تأیید می‌کنم! این مطلب، خیلی دنباله دارد! ما نمی‌توانیم این را کنترل کنیم. تاما بخواهیم جایی صحبت کنیم، بلافاصله می‌گویند: آقا ایشان را صددرصد تأیید کردند. ایشان در پاسخ فرمود: ما در مرحلهٔ خاصّی به سر می‌بریم و من باید جمع و جور کنم که باشند و تأیید بشوند و کار کنند؛ ولی این بدان معنا نیست که شما انتقاد نکنید. شما اگر مطلبی دارید بگویید و انتقاد کنید.

این مطلب را من به مجلس خبرگان منتقل کردم و به دوستان گفتم که عمده،

محورِ رهبری است. مسئلهٔ رهبری را بگویید. اگر نگویید، خطر پیش می آید و به گردن شما می‌افتد. نکات مثبت و منفی را بگویید. تا به حال ـ بحمداللّه ـ توفیق نصیب شده است.

ارتحال حضرت امام﵀ و اقدام خبرگان

رحلت حضرت امام﵀ از دو جهت بسیار مهم بود: یکی به سبب رقم خوردن سرنوشت مردم و کشور؛ زیرا گرگ هایی که از دیر زمان دهانشان را باز کرده بودند و منتظر چنین فرصتی بودند، ناامید شدند و تودهنی خوردند. چنان چه این اقدام خبرگان با تأخیر صورت می گرفت، احتمال هر خطری می رفت.

از سوی دیگر، غم و اندوه فقدان خود امام﵀ بود که فشار زیاد بر ما وارد می کرد. وقتی امام﵀ رحلت فرمود، مسئولان کشوری گرد آمدند. آقای هاشمی رفسنجانی گفت: خوب است که ما خبر رحلت حضرت امام﵀ را اعلام نکنیم، تا رهبر را انتخاب کنیم، آن‌گاه هر دو خبر را با هم اعلام کنیم که مردم دل‌سرد نشوند.

در این‌جا دیدیم نظریّهٔ آیة اللّه خامنه ای مناسب تر و مورد قبول است. ایشان فرمود: شما هر تصمیمی بگیرید بنده موافقم؛ لکن باید ابتدا به رادیوهای بیگانه گوش داد و دید که آیا آن ها از این واقعه خبر دارند یا نه؟ اگر این ها خبر را اعلام کنند و ما کتمان کنیم، آن موقع مردم می‌گویند: ما خبر را از رادیوهای بیگانه دریافت کردیم و سلب اعتماد خواهد شد. خلاصه این که او ابتکار فکری خوبی به خرج داد و پیش از آن که این خبرِ اندوه بار از طریق رادیوهای خارج به گوش ملت ایران برسد، رادیوهای داخلی، آن را مطرح کردند و این یک مشکلی بود که رفع شد؛ امّا مشکل بعدی انتخاب رهبر بود که آن هم با درایت اعضای خبرگان و با هدایت‌های خدای متعال و عنایت امام زمان(عج)، این امر هم به نحو احسن انجام شد و دلِ داغ‌دار ملت مسلمان ایران و مستضعفان عالم تسکین یافت.

فعّالیّت های علمی

تنها اثری که از بنده به چاپ رسید، *تفسیر سورهٔ فاتحة الکتاب* است. بر شعرهای عینیّهٔ ابن أبی الحدید در بارهٔ امیر المؤمنین ـ که هشتاد و چند بیت است ـ نیز شرحی نوشته‌ام؛ ولی اکنون نمی دانم کجا است. هم‌چنین در بارهٔ تنظیم آیات *قرآن* نیز تلاش هایی انجام داده‌ام که البته به اتمام نرسیده است. در این زمینه بنا دارم مجموعه‌ای تنظیم کنم که بتوان از آن دریافت که مثلاً جملهٔ ﴿**و اللّه عزیزٌ حکیم**﴾ در چند جای *قرآن* آمده، و یا جملهٔ ﴿**علیم حکیم**﴾ و یا ﴿**حکیم علیم**﴾ برایش ضوابطی درست شود که هرگاه بخواهند بگویند: سوره، مثلاً همیشه بگویند: (**علیم حکیم**﴾.این برای حافظه هم خوب است و اگر مثلاً در سورهٔ انعام است، همیشه بگویند: ﴿**حکیم علیم**﴾. یا مثلاً در بارهٔ این که سیر لیل و نهار همه جا با «ل» آمده، ولی یک جا با «إلی» و آن در سورهٔ لقمان است. این یک مطلبی است که جمع و جورش کرده ام، ولی هنوز کامل نشده است. کار من بیش تر روی *قرآن* و *نهج‌البلاغه* است. این که از شورای نگهبان کنار کشیدم برای آن بود که در این پایان عمر، چیزی در بارهٔ *قرآن* بنویسم، نکاتی را که کم‌تر در تفاسیر گفته شده است از خود *قرآن* و روایات استخراج کنم و به آن ها بپردازم.

- **نام**: بیوک
- **شهرت**: خلیل زاده(مروّج)
- **نام پدر**: محمد رضا
- **زادگاه**:اردبیل
- **سال تولد**: ۱۳۰۹شمسی
- **سال وفات**: ۱۳۸۰شمسی
- **مسئولیّت**: امامت جمعۀ شهرستان اردبیل، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دورۀ متوالی.

تولد و دوران تحصیل

این جانب بیوک خلیل زاده معروف به مروّج، فرزند محمد رضا در سال ۱۳۰۹ شمسی (۱۳۴۹ق) در اردبیل متولد شدم. با این‌که پدرم یک کاسب بود، امّا بر اثر معاشرت زیادی که با عالمان شهر داشت، بنده نیز علاقهٔ زیادی به تحصیل علوم دینی پیدا کردم. از این رو، پس از هشت سال تحصیل علومِ جدید در حدود سال ۱۳۲۳شمسی، به فراگیری دروس مقدّماتی در اردبیل نزد اساتید، طلّاب و بعضی عالمان شهر اقدام کردم و تا شرح *لمعه* را در آن‌جا خواندم. آن‌گاه در حدود سال ۱۳۲۶شمسی با تشویق اساتید و نیز اشتیاقی که خود داشتم، برای ادامهٔ تحصیل به حوزهٔ علمیّهٔ قم مشرّف شدم و پیش اساتید سطح آن وقت، آقایان شیخ عبدالجواد اصفهانی، مجاهدی تبریزی، طباطبائی سلطانی و ... *رسائل*، *مکاسب* و *کفایه* را خواندم و در حدود سال ۱۳۳۰شمسی به حوزهٔ علمیّهٔ مشهد رفته، از محضر مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی و مرحوم حاج سیّد یونس ایلامی‌قدس‌سرهما قسمت‌هایی از سطح و خارج اصول و فقه را استفاده نمودم. آن‌گاه بار دیگر به حوزهٔ علمیّهٔ قم بازگشتم و به طور مرتّب در درس فقه آیة اللّه العظمی بروجردی و اصول مرحوم آقا سیّد محمد داماد و محقّق یزدی حاضر شدم. قسمتی از *منظومه* و *اسفار* را از اساتید خصوصی و نیز از علّامه طباطبائی‌قدس‌سره استفاده نمودم و از حوزهٔ درس اساتید دیگر مانند آیة اللّه صدر و حجّت کوه‌کمری و مدّت کمی نیز از درس خارج فقه (بحث

طهارت) حضرت امام‌ﷺ بهره‌مند گشتم و سرانجام در سال وفات آیة اللّه بروجردی به شهر خود بازگشتم. ابتدا قصد داشتم تا دو باره به حوزه بازگردم، امّا موفّق نشدم و در اردبیل ماندم و به امامت جماعت و تبلیغ و ادارهٔ جلسات تفسیر و تدریس طلّاب پرداختم.

فعّالیّت های سیاسی و اجتماعی

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، همراه با سایر عالمان شهر به مقدار توان فعّالیّت کردم و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بنا به پیشنهاد عدّه‌ای از اهل شهر و اهل علم از سوی حضرت امام، به امامت جمعه منصوب گشتم و تا به امروز سرگرم مسائل انقلاب و درگیر حلّ مشکلات و انجام فعّالیّت های اجتماعی هستم؛ امّا چیزی که همواره مرا رنج می‌دهد، عدم توفیق فعّالیّت های شایسته است که از خدای بزرگ خواستارم، در بقیّهٔ عمرم توفیق خدمت شایسته به دین و ترویج اسلام را به من عطا فرماید.

- **نام**: احمد
- **شهرت**: خمینی
- **نام پدر**: روح اللّه
- **سال تولد**: ۱۳۲۴ شمسی
- **سال وفات**: ۱۳۷۳ شمسی
- **زادگاه**: قم
- **مسئولیّت**: مسئولیّت مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره به امر معظّمٌله، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ دوم از استان تهران.

* این زندگی نامه چکیده‌ای است از اثری که به وسیلهٔ مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی منتشر شده است. حمید انصاری، مهاجر قبیلهٔ ایمان، چاپ سوم، تهران، مؤسّسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵.

از تولد تا پانزدهم خرداد

وقتی که در روز ۲۴ اسفند ۱۳۲۴ شمسی دیده به جهان گشود و نگاهش به چشمان پرجاذبه و سرشار از معنویّت پدر افتاد، گویی که از همان لحظه، سرنوشت زندگانی این نوزاد با سرنوشت شگفت‌انگیز پدر، برای همیشه و جدایی‌ناپذیر گره خورده است.

نخستین صدایی که در این عالم شنید، آوای ملکوتی اذان بود که از زبان روح اللّه درگوش او طنین‌انداز شد. نامش را احمد نهادند و چه نام با مسّمایی؛ قرّة العین امام و محمودِ همهٔ آنان که دل به خمینی سپرده اند؛ و دیدیم آن روز هنگامی که رسانه ها از بیماری او خبر دادند، مردمانی فداکار و بی‌شمار برای اهدای قلب های خویش به این چهرهٔ محمود و محبوبِ انقلابِ خمینی، صف کشیدند و آن حماسه را آفریدند که قلم از وصفش عاجز است.

وی دوران کودکی‌اش را در محیطی گذراند که محفل روحانی خانواده خمینی‌کبیر را بحث از چگونگی انجام تکلیف الهی در آن فضای آشفته گرما می‌بخشید. نیمه‌های شب زمزمهٔ مناجات ملکوتی پدر و آوای *قرآن* از زبان آن عارف باللّه شنیده می‌شد و روزها سخن از علم و جهاد بود، سخن از چگونگی نجات مردم مظلوم ایران از یوغ شاهان ستمگر و سخن از کشف اسرار بود. سخن از رهایی اسلام از زنگار خرافه ها و پیرایه ها و چگونگی بازیابی مجد و تمدن اسلامی

بود و خلاصه آن که سخن از مبارزه ای دشوار و طولانی در چندین جبهه، در میان بود و پُرواضح بود که دربه‌دری، تبعید، حبس، و شهادت در انتظار اعضای این خاندان معزّز باشد که تقدیر الهی، رسالتِ پرچم‌داری احیای دین خدا و تحقّق آرمان دست نیافتهٔ شیعه، یعنی تشکیل حکومت الهی را در عصر حاضر، بر عهدهٔ او نهاده و نیز هر یک از اعضای این خانوادهٔ مطهّر را سهم و مسئولیّتی است که با آغوش باز پذیرای آن گردیده اند.

وضع معیشتی خانواده در آن ایّام که ولادت احمدِ نازنین شادمانش ساخته، به سختی و دشواری می‌گذشت، اگر روزی آن خاطرات ناگفته بیان شوند، جهانیان جنبه ای دیگر از زندگانی حیرت‌انگیز و حیات آفرینِ مُجدِّد بزرگ اسلام را خواهند شنید. پدر شهریّه نمی‌ستانَد و از صرف وجوهات شرعی برای گذران زندگی خود حتی در سخت ترین شرایط پرهیز می‌کرد. با آن‌که حاج آقا روح اللّه موقعیّتی برجسته نزد بزرگان حوزهٔ علمیّهٔ آن زمان داشت و مشاوری امین و بازویی توانا برای آنان بود و علم و فقاهتش از وی چهره‌ای ممتاز ساخته بود که اگر می‌خواست می‌توانست انواع امکانات معیشتی را برای اهل بیت خویش سامان دهد، امّا روح بلندِ ایشان، مستغنی‌تر از آن بود که دل به دنیا بسپارد و ارزش وارستگی و زندگی زاهدانه را بر تنعّمات حیات دنیوی ترجیح دهد. امام خمینی معتقد بود که میان جهاد و مبارزه در راه خدا با رفاه و تجمّلات دنیا، سازگاری نیست و آنان که جز این می‌پندارند با الفبای مبارزه ناآشنای‌اند.

آری، دوران کودکی و نوجوانی احمد در حالی سپری شد که مقدورات محدود مالی مادر و عایدی بسیار اندک ملک موروثی پدر در خمین برای تأمین احتیاجات اوّلیّه زندگی کافی نمی‌نمود، امّا امام خمینی نه این زمان و نه پیش از آن و نه حتی در روزگارانی که رهبرِ مقتدر و محبوب یک کشور پهناور و بلکه میلیون ها نفوسِ دل‌باختهٔ جهان بود، ذرّه‌ای از منش زاهدانهٔ خود عدول نکرد و همین خصلت ها و

منش ها و آن سخن ها، سیاست ها و مجاهدت ها و آن عرفان و مناجات ها بود که آموزگارِ غیر رسمی و دایمیِ یادگاری شدند به نامِ همیشه ماندگارِ احمد که قاب عکس او تا ابد، دل عاشقان خمینی است.

احمد در دامن مادری پرورش می‌یابد که به حقّ او را «بانوی بزرگ انقلاب اسلامی» و بانوی صبر و استقامت لقب داده‌اند؛ همان بزرگواری که خداوند لیاقت آن را عطایش کرده تا همسر و هم‌دم و انیس دلِ شخصیّتی چون امام خمینی باشد. زنان نسل انقلاب، اسوه‌ای چون او دارند که این چنین در صحنه‌های سخت گذشته و حال انقلاب، پیش‌تازان نهضت خمینی‌اند. دامن پر مهر بانوی فاضله و فداکار؛ خدیجهٔ ثقفی بود که فرزندانی چون مصطفی و احمد پرورانید و آنان را برای یاری دین خدا در آن هنگام که خمینی کبیر قیام الهی خویش را آغاز کند، از هر جهت مهیّا ساخت.

احمد در آن خانواده‌ای رشد یافت که ـ بر خلاف فرهنگ حاکم بر اغلب خانواده های مذهبی آن دوران ـ از فرمان‌فرمایی مقتدرانهٔ پدر و تحمیل ها و اجبارهای والدین در امور شخصی فرزندان، اثری نیست. چارچوب برخوردهای تربیتی امام، همان شرع انور است که در آن به شخصیّت فرزند و آزادی عمل او در محدودهٔ شرع بهای لازم داده می‌شود. محیط خانوادگی آنان بنا به شواهد و مدارک فراوان و نقل هایی که خوانده و شنیده ایم فضایی آکنده از محبّت، سادگی، مسئولیّت پذیری و آزادی عمل بوده است و به‌طور طبیعی در چنین محیطی رفتارها و راهنمایی های دل‌سوزانهٔ والدین، تنها به عنوان معیارهایی در مسیر انتخاب های دایمی و آگاهانه و آزادانهٔ فرزندان عمل می‌کند و این خودِ فرزندان‌اند که مسئولیّت انتخاب و تعیین مسیر آینده و سرنوشت خویش را ـ به تناسب موقعیّت های سنّی و رشد عقلانی و عاطفی هر دوره ـ بر عهده می‌گیرند و البته واضح است که سایهٔ بلندِ هدایت پدری هم‌چون امام، و صلابت و نفوذ کلام او، و پرتو نورانی و پرجاذبهٔ مربّی‌ای چون خمینی، چنان بر روح و جان فرزندان نفوذ

دارد که گویی در محضر او توانِ تخطّی نیست و این همان تسلیم آگاهانه و مقدّس است که مکتب تربیتی اسلام عرضه داشته است.

در چنین شرایطی است که احمد نخستین تجربهٔ اجتماعی خویش را در دوران تحصیلات ابتدایی فرا می‌گیرد و از نزدیک با مشکلات و تضادهای موجوددر جامعهٔ آن روز آشنا می‌شود. او از کودکی بسیار پرتحرّک و سرشار از جنب و جوش بود، نه از کودکان منزوی. سری پرشور و دلی غوغایی داشت. گویی که در پی گم‌شده ای است که ابتدا هر چه می‌گرددکم‌تر می‌یابدش و با چنین احساس و نیازی ناشناخته بود که بعد از دورهٔ ابتدایی، ادامهٔ تحصیل در علوم جدید را برگزید.

سال سوم دبیرستان به ورزش فوتبال روی آورد و هم‌زمان با تحصیل، عضو تیم فوتبال قم شد و مدّتی نیز کاپیتان این تیم بود. او در رشتهٔ طبیعی از دبیرستان حکیم نظامی قم دیپلم گرفت.

پانزدهم خرداد سرآغاز تحوّلی بزرگ در زندگی احمد

قیام تاریخی پانزدهم خرداد ماه ۱۳۴۲ که درپی دستگیری امام خمینی در سحرگاه پانزدهم خرداد رخ داد، نقطهٔ عطف مبارزات مردم ایران و سرفصل انقلاب اسلامی، و سرآغاز هجرت و تحوّلی بزرگ در زندگانی احمد، قهرمان فصل های آیندهٔ نهضت امام خمینی بود.

شاهدفریادهای حقّ‌طلبانهٔ امام بودن و سراسیمگی و ددمنشی رژیم‌شاه را دیدن و دستگیری پدر بزرگوار را هنگام نماز شب مشاهده‌کردن و در پی آن، فریادهای «یا مرگ یا خمینی» زنان و مردان پیشتاز نهضت را شنیدن و با آنان هم‌صداگشتن و غروب فضای غم‌گرفتهٔ قم انقلابی و در و دیوارهای خون رنگ آن را در شام‌گاه پانزدهم خرداد نظاره‌کردن و حوادث تلخ و شیرین ماه های پس از قیام را به ارزیابی‌نشستن، که در یک سوی آن، حماسهٔ پیش‌تازان نهضت بود و در سوی

دیگرش،سکوت و بی‌تفاوتیِ راحت‌طلبان و نفاق و دورویی مقام‌خواهانِ دنیاطلب مشاهدهٔ این حوادث،تجربه هایی سنگین وگران‌قدر بودند که احمد را برای انتخاب نهایی و دشوارش در تعیین مسیر آینده زندگی خویش مددکار می‌شدند.

در غیاب پدر بزرگوار که دوران حبس و حصر را درتهران می‌گذرانید، حاج آقا مصطفی فرزند دیگر امام خمینی که در آن زمان خود از چهره های فرهیختهٔ وادی علم و جهاد در حوزهٔ علمیّهٔ قم بود، سامان‌دهی امور بیت و دفتر امام را در قم برعهده داشت و این موقعیّت در آن ایّام، خود فرصتی پدید آورد تا احمد در حسّاس ترین مرحلهٔ زندگی به خویشتنِ خویش بپردازد. کارگزاران رژیم شاه غرق در خیال‌بافی‌ها بر این تصوّر بودند که کشتار بی‌رحمانه مردم در پانزدهم خرداد و به زندان و تبعید فرستادن یاران خمینی و سرکوبی همه جانبهٔ قیام، کار نهضت را یک‌سره ساخته و صدای آن برای همیشه خاموش گردیده است. نخستین سخن‌رانی امام بعد از آزادی (فروردین ماه ۱۳۴۳) بافته های رژیم را در هم ریخت. روشن‌گری ها و انتشار بیانیه های انقلابی و پی‌گیری اهداف مبارزه ادامه یافت تا آن‌که در روز چهارم آبان ماه ۱۳۴۳ رهبر کبیر انقلاب اسلامی مستقیماً نهضت الهی خویش را در مصاف با عامل اصلی خیانت ها یعنی هیئت حاکمه آمریکا، رودرو قرار داد.

نطق کوبندهٔ امام و اعلامیّهٔ تاریخی او علیه احیای کاپیتولاسیون، ضربه ای مهلک بود که تنها با تبعید امام به خارج از مرزهای وطن و قطع تمامی ارتباط او با ایران و حوزه های علمیّه بود که شاه را خیال‌بافانه به ادامهٔ دخالت های آمریکا و تداوم سلطنت خیانت پیشه‌اش امیدوار می‌ساخت.

آغاز رسالت تاریخی احمد در غیاب پدر

احمد در سحرگاه سیزدهم آبان ماه ۱۳۴۳ بار دیگر شاهد محاصرهٔ منزل پدر، از سوی صدها کماندو اعزامی از مرکز و دستگیری رهبر قیام، در حال مناجات و

نمازشب، بود. حضرت امام به اهل بیت خویش سفارش می‌کند که در آن لحظه مداخله نکنند و در برابر آن‌چه که مقدّر الهی است شکیبا باشند. روح خدا خمینی کبیر را سراسیمه به تهران برده و از آن‌جا یک‌سره به نخستین تبعیدگاهش ترکیه می‌برند. رنج های دوران غربت و تبعید در خاندان خمینی آغاز می‌شود. مصطفی در غیاب پدر پاسداری از ارزش های انقلاب را بر عهده دارد و دیگر اعضای خاندان نیز هر یک رسالت خویش را در این طریق مقدّس به خوبی ایفا می‌کنند. دیری نمی‌پاید که فرزند برومند امام، آیة اللّه حاج آقا مصطفی نیز دستگیر و پس از چندی نزد پدر به تبعیدگاهِ ترکیه و سپس روانهٔ عراق می‌شود. کارگزاران رژیم شاه گمان می‌کنند آخرین سنگر را فتح کرده و پروندهٔ نهضت را بسته‌اند، غافل از آن‌که خداوند حکیم و قادر، نگاهبان نهضتی است که آن عارف الهی بنیان نهاده است و این خدا است که راه استمرار آن را هموار خواهد کرد.

این ایّام آغاز ارتباط های گستردهٔ احمد با چهره‌های برجستهٔ روحانیّت و عناصر مبارز و قشرهای دیگر جامعه است. او چندی است که گم‌شدهٔ خویش را با آگاهی و تجربهٔ شخصی و شناخت عمیق یافته است. نور اندیشه و راه و رسم خمینی عزیز چون خورشیدی تابناک بر پهنهٔ قلوب حقّ جویان تابیده است و به ویژه نسل جوان را به بازیابی خویش و موقعیّت فرهنگ، دین و کشور خود در آن زمانهٔ پر آشوب فراخوانده است. با داشتن حجّتی آشکار چون خمینی که هیچ نقطهٔ ابهامی در سراسر زندگی و اهدافش نیست، گِرد جهان گردیدن و از حقایق پرس و جو کردن آیین خردمندان نیست و احمد در نسل خویش، نخستین کسی است که پیمان بسته تا پایان عمر در این راه مقدّس گام نهد و جان‌فشانی کند.

حضور یادگار امام بعد از تبعید پدر و برادر، در منزلی که کانون قیامش لقب داده‌اند و حضور تنی چند از محدود یاران وفاداری که هنوز ساواک به شناسایی و بازداشت آنان موفّق نشده است، سبب گردیده تا مشعل قیام در این جای‌گاه شریف خاموش نگردد. این حضورِ مخاطره‌آمیز دردسرهای تازه‌ای برای کارگزاران رژیم

فراهم آورده و چنان‌که بعدها خواهیم دید، خواب ایادی استعمار را آشفته ساخته است. اندکی پس از انتقال امام خمینی و آیة اللّه حاج آقا مصطفی از ترکیه به عراق نمی‌گذرد که مادرِ احمد، بانوی فداکار انقلاب نیز به جمع آنان در نجف اشرف می‌پیوندد تا رنج دوران طولانی غربت و تبعید را با رهبر قیام و فرزند دل‌بندش تقسیم کند، امّا رنج فراق عزیزان، رنج شنیدن زخم زبان های مغرضان و ایادی نفوذی رژیم در حوزه و تلخی دیدن دورویی ها و بی تفاوتی ها و از سوی دیگر، سنگینی رسالت حفظ حرمت انقلاب کبیر خمینی و انتقال پیام نهضت پانزدهم خرداد و گرم نگه‌داشتن کانون مبارزه، سهمی است که برای احمد تقدیر کرده اند. شایستهٔ فرزند خمینی است که از این امتحان الهی سربلند بیرون آید و دیدیم روزی که ده ها هزار خانواده شهیدان انقلاب و میلیون ها نفوسِ سیه‌پوش، پرچم عزا بردوش، پیکر مطهّر یادگار خمینی را تا جوار مرقد مطهّر آن راهنمای سترگ با اشکِ‌روان و زمزمهٔ حزن‌انگیزِ وداع، بدرقه کردند، ملت ایران و انقلابیون جهان بر آن شایستگی گواهی دادند.

نخستین سفر مخفیانه به عراق و واکنش ساواک

وقتی که در بامداد سیزدهم آبان ماه ۱۳۴۳ سپاهیان اعزامیِ شاه و مأمورانِ امنیّتی، امام خمینی را برای اعزام به تبعیدگاه می‌بردند آن‌چنان سراسیمه و وحشت‌زده بودند که اجازه ندادند تا حضرت امام وظایف خطیر احمد را در روزها و سال های آینده بازگو کند. بدین سبب، احمد از همان روزهای اوّلیّهٔ تبعید امام در پی آن بود تا در اوّلین فرصت به محضر پدر بشتابد و تکلیف را از او بجوید. نخست، راهی به ذهنش خطور می‌کند که اشارهٔ آن‌را از زبان بی تکلّف و صمیمی خود او بشنویم که می‌گوید:

آمدم تهران و تیم شاهین دعوتم کرد، راستش خواستم به وسیلهٔ آن تیم از ایران

خارج شوم و برنگردم، ولی انتخاب نشدم و به‌حقّ که انتخاب نشدم، چون سایرین بهتر از من بودند. چون در این مسئله [رفتن بـه خـارج] شکست خـوردم، آن‌وقت خودم دست به کار شدم و یواشکی روانهٔ عراق شدم، از راه آبادان...[1]

چنان‌که اشاره کردیم، یادگار امین امام تصمیم می‌گیرد بـرای دیـدار عـزیزان و انتقال اخبار حوادث نهضت و کسب تکلیف خویش، به محضر پدر بزرگوارش در تبعیدگاه بشتابد. در اواخر سال ۱۳۴۴ احسـاس خـطر کـرده و بـه هـمراه یکـی از دوستانش به نام کاظم، مخفیانه و از طریق آبادان ـ پس از مدّتی سرگردانی ـ ره‌سپار عراق و شهر نجف اشرف می‌شود.

البته این در حالی است که ساواک، که جسته و گریخته از سفر احتمالی احمد خبردار شده است، از زیرکی های او سردرگم گردیده و هنوز منتظر آن است تا از ادارهٔ گذرنامه خبر مراجعه او را به قصد عزیمت به عراق در پاسخ بـه بـخش‌نامه مورخ ۱۳۴۴/۸/۱۹ سپهبد نصیری رئیس کـلّ سـازمان اطـلاعات و امـنیّت کشـور بشنود.

احمد در روزهای نخستین اقامتِ کوتاه خود در نجف اشرف(در سال ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵) تکمیل معارف دیـنی را در آن‌جـا پـی مـی‌گیرد و از مـحضر امـام و بـرادر ارجمندش کسب فیض می‌کند و حدود پنج ماه بعد ـ و طبعاً بنا به توصیهٔ حضرت امام ـ کانون گرم خانواده را به قصد انجام رسالتش در ایران ترک گفته و مخفیانه راهیِ وطن می‌شود. در مسیر بازگشت در مرز خسروی بازداشت و به سازمان امنیّت آن‌جا منتقل می‌شود. او در بازجویی هایش زیرکانه مأموران را فریب می‌دهد، هویّتش در مرز برای ساواک در این مرتبه شناخته نمی‌شود و پس از آزادی، از طریق کرمانشاه و همدان راهیِ قم می‌شود.

---

۱. روزنامهٔ *اطلاعات* ۶۱/۲/۷ (مصاحبه با یادگار حضرت امام).

یادگار امام در زندان قزل قلعه

احمد پس از بازگشت از عراق، تلاش خستگی‌ناپذیر خود را در تحصیل علوم دینی و دیدار از خانواده های زندانیان و تبعیدیان و انتقال پیام ها و سفارش های امام به منسوبان و مبارزان و نمایندگان شرعی امام در ایران و تنظیم امور بیت امام در قم، ادامه می‌دهد. در پایان همین سال (۱۳۴۵) دو باره عازم عراق می‌شود و این بار مخفیانه از طریق خرّم‌شهر به آن سوی مرز می‌رود و پس از یک هفته مخفی کاری و طیِ طریق، خود را به نجف اشرف که قبله‌گاه مبارزان گردیده بود، می‌رساند.

در همین سفر است که او رسماً به سلک روحانیّت در می‌آید و عمامه را که نشانی است بر مسئولیّت پذیری و تقدّس راهِ انتخاب شده، به دست مبارک امام خمینی بر سر می‌نهد. در این سفر نیز او ضمن فراگیری سفارش ها و وصایای مبارزاتی حضرت امام، از فرصت استفاده کرده و از محضر درس پدر و برادر بزرگوار و دیگر اساتید حوزهٔ نجف بهره می‌گیرد.

حضرت حجّة الاسلام و المسلمین احمد خمینی اینک لیاقت آن‌را یافته است تا رابط رهبری انقلاب با مبارزان مسلمان در کانون قیام یعنی ایران اسلامی باشد و از این‌رو، پس از چندی با ره توشه هایی گران بها و پیام های مبارزاتی امام به ایران ره‌سپار می‌شود. این بار نیز به هنگام عبور از مرز در روز هشتم تیر ماه ۱۳۴۶ دستگیر می‌شود. بخش‌نامه ها و آموزش های قبلی ساواک سبب می‌شوند تا او را در سازمان امنیّت قصر شیرین شناسایی و مراتب را به مرکز، به صورت تلگراف رمزی گزارش نمایند.

احمد را از قصر شیرین به تهران منتقل و در زندان مخوف قزل قلعه محبوس می‌نمایند.

رئیس کلّ ادارهٔ سوم ساواک در تهران از سوی سپهبد نصیری رئیس کلّ ساواکِ مطلق العنان شاه در تاریخ ۴۶/۴/۱ طی نامه ای به دادرسی نیروهای مسلّح

شاهنشاهی دستور صدور قرار تأمین را صادر می‌نماید.

متعاقب دستورالعمل فوق در تاریخ ۴۶/۴/۱۲ قرار بازداشت موقّت احمد صادر و به زندان قزل قلعه ابلاغ می‌شود.

احمد در جلسات متعدّد و مفصّل بازجویی از گفتن هرگونه مطلبی که ساواک را در مورد اقامت وی در ایران حسّاس نماید خودداری می‌کند. پاسخ های او در همان حدّی است که در ضمن بازجویی مطمئن می‌شود که بازجو از آن اطلاع دارد و یا مدرکی در اختیار دارد، در مواردی که بازجو از مسافرت ها و تماس ها و مصاحبت های او سؤال می‌کند، او زیرکانه به عادّی سازی مطلب پرداخته و اسامی افراد را به صورت مبهم و بدون مشخّصاتِ قابل شناسایی بیان می‌دارد.

رژیم شاه پس از تبعید امام خمینی و بعد از واقعهٔ ترور حسنعلی منصور(نخست وزیر شاه و امضا کنندهٔ لایحه ننگنین کاپیتولاسیون) به وسیلهٔ هیئت های مؤتلفه و دستگیری عاملان آن، در تبلیغات داخلی و خارجی خود تمام سعی‌اش بر آن است که وضعیّت رژیم را با ثبات جلوه داده و اعلام دارد که هیچ‌گونه صدای اعتراض و مخالفتی وجود نداشته و قیام پانزدهم خرداد پایان یافته و اثری از آن و رهبری‌اش نیست. از این‌رو، بازداشت فرزند برومند امام که مخفیانه صورت گرفته، امّا به تدریج خبر آن منتشر شده است را به صلاح خویش نمی‌داند، ضمن آن‌که ساواک به وی متذکر شده است که می‌تواند تقاضای گذرنامه کرده و برای همیشه و بی‌سروصدا از ایران خارج شود و در نجف اقامت گزیند. ساواک بر این باور است که کنترل ها، مراقبت ها، مزاحمت های دایمی و قطع ارتباط های وی باعث خواهد شد تا او به درخواست خود ایران را ترک نماید، غافل از آن‌که احمد با دستی پر از نجف برگشته است تا در کانون خطر بماند و با بهره‌گیری از تیز هوشی و زیرکی های خدادادی و تجربه هایی که کسب کرده است برای احیای نام و یاد امام در حوزه و تحکیم‌وتعمیم‌رابطهٔ‌رهبری‌قیام با مبارزان‌داخل‌کشور تلاش‌کند و داغ فراموش‌شدنِ

نام امام و حماسهٔ پانزدهم خرداد را بر دل کارگزاران ساواک بگذارد.

با آنکه احمد در ضمن بازجویی هایش، آشکارا در مورد نـامه هـایی کـه او بـا پوشش نام مرحوم شیخ نصراللّه خلخالی به نجف فرستاده است مورد اسـتنطاق قرار می‌گیرد و یقین دارد که ساواک نامهٔ مخفی او را از پست گـرفته و در پـرونده موجود است، با چنین اطلاعی و اطـمینان از ایـن‌که هـرگونه مکـاتبه پسـتی او را ساواک، به خصوص پس از آزادی او کنترل خواهد کرد، امّا بلافاصله پس از آزادی، نامه ای صراحتاً به امام خمینی به وسیلهٔ پست به آدرس «نجف اشرف حـضرت آیة اللّه خمینی» ارسال می‌کند و همین شگردها و زیرکی های فرزند روح اللّه است که در طول دوران طولانی که نقشی محوری در امور نهضت و ارتباط مبارزان با امام و تکثیر و انتشار صدها سخن‌رانی و اعلامیّه امام را بر عهده داشته ا ست، تشکیلات گستردهٔ ساواک را به بازی می‌گیرد و آنان را در مقابل شیوه های پیچیدهٔ منحصر به فرد خود درمانده می‌سازد که این درماندگی در سراسر اسناد پرونده های مبارزات او در ساواک مشهود است. وی با ارسال این نامه اوّلاً، خـبر بـازداشت، آزادی و سلامتی خود را به امام می‌رساند و به‌طور ضمنی و غیر مستقیم بدون آنکه مدرکی را به دست ساواک دهد به پدر بزرگوارش این حقیقت را تلویحاً می‌رساند کـه در بازجویی ها چیزی اتّفاق نیفتاده و رابطه ای لو نرفته است. وی در این نامه تعمّداً چندین بار تأکید می‌کند که در زندان به او خوش گذشته! و حتی مایل بوده که بیش‌تر در آن‌جا بماند این تأکید و تعمّد برای آن است تا وقتی که مسئولان ساواک در مورد این نامه دست به تحلیل می‌زنند به یکی از این دو نتیجه گمراه کننده برسند: او را فردی غیر طبیعی بدانند که زندان را اسـتراحت‌گـاه مـی‌دانـد! (جـالب آنکـه ایـن پـیش‌بینی بـه وقـوع پـیوسته و بـعضی از تـحلیل‌گران احـمق سـاواک در تـحلیل بازجویی ها و در بارهٔ نامه های وی اظهار نظرهایی از این قبیل کرده اند!) و یا آنکه در تحلیل دیگر خود به این نتیجه برسند که او مایل است دستگیر شـود و بـرای

مدّتی طولانی در زندان بماند تا از این طریق، هـمانند سـال هـای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ شعله های قیام دوباره افروخته شود. چنان‌که با انتشار تـدریجی خـبر دسـتگیری فرزند امام در همان ایّام نیز صدای اعتراض و ارسال نامه های اعتراض‌آمیز علما بالا گرفت. ضمن آن‌که احمد قلب امام خمینی را تپش هستی و حیات خود و انقلاب می‌داند و از بیم آن‌که مبادا اخبار مربوط به دستگیری و زندانی شدن وی باعث ملال آن قلب مبارک شوند، از طریق این نامه رفع نگرانی می‌کند. از همه ایـن هـا گذشته برای تربیت یافتهٔ مکتب امام خمینی، آن‌جا که رضای حقّ حاصل باشد و عمل به تکلیف شود چه زندان باشد و چه خارج آن، خشنود است.

ازدواج و فرزندان

حضرت حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد احمد خمینی پس از تـحقیق و مشورت با حضرت امام و دیگر اعضای خانواده در تاریخ ۱۳۴۸/۷/۱۱ بـا دخـتر ارجمند حضرت آیة اللّه سلطانی طباطبائی که از خـاندان هـای شـریف و مـحترم روحانیّت در قم می‌باشند که اعقابشان نسل در نسل از مـجتهدانِ بـنامِ حـوزه هـا بـوده انـد، ازدواج نـمود و ثـمرهٔ ایـن وصـلتِ مـبارک، سـه فـرزند پسـر (جـناب حجّةالاسلام و المسلمین حاج سیّد حسن خمینی، جناب حجّة الاسلام حاج سیّد یاسر خمینی و آقای سیّد علی خمینی) می‌باشند. این عزیزان، نور چشمان حضرت امام و مورد مهر و عطوفت آن حضرت بوده اند و مطمئناً دعای خیر امام خمینی و پدرِنام‌داری هم‌چون حاج احمد آقا و مادر فداکارشان بدرقهٔ راه پر مسئولیّت آنان است و ـ بحمداللّه ـ آثـار اسـتعداد درخشـان و پـیش‌رفت هـای عـلمی و تـلاش موفّقشان در کسب فضایل انسانی و اخلاقی این عزیزان در سیمای‌شان که یادآور سیمای جذّاب معنوی حضرت امام می‌باشد، هویدا است و گویی که خدای متعال تقدیر کرده است تا مشعلی را که امام خمینی با یک عمر مجاهده و تلاش دراین

خاندان محترم افروخته است باید هم‌چنان نورافشانی کند. خداوند را بر این نعمت سپاس می‌گوییم.

منزل امام در قم کانون ارتباط مبارزان و مرکز تجمّع عاشقان خمینی بود. دیوارهای گلی و اتاق های ساده و فضای مردمیِ این منزل، یادآور مناجات ها و فریادگری های حضرت روح اللّه و یادآور چهارده سال تلاش خستگی‌ناپذیر احمد در پی‌گیری اهداف قیام، پس از تبعید رهبری آن است. این منزل در زمرهٔ مواریث انقلاب اسلامی و پیش‌گامان حماسهٔ پانزدهم خرداد است. منزلی است که تداعی‌کنندهٔ کار بزرگ خمینی در تحقّقِ عینیّتِ دین و سیاست و وحدت بخشیدن به مرجعیّت و رهبری است؛ و این همان نیاز و آرمانی است که شیعه برای تحقّقش قرن ها مجاهده کرد و چه بسیار سنجیده اقدام کرد آن یادگار هوشیار امام خمینی که پس از ارتحال حضرت آیة اللّه العظمی اراکی این مکان مطهّر را در اختیار رهبری بزرگوار انقلاب اسلامی نهاد تا عینیّت و وحدت مذکور هم‌چنان استمرار یابد. او با این اقدامش عملاً بر این حقیقت گواهی داد که در قاموس فرهنگ امام خمینی، اعتقاد به تعمیمِ ولایت فقیه در تمامی شئونی که خدای متعال برای امام جامعهٔ اسلامی قرار داده است سرفصل ایده ها و آرمان های امام خمینی است.

در سال های پس از تبعید حضرت امام، به گواهی صدها سندی که از پرونده های ساواک به دست آمده است، رژیم شاه و دستگاه های امنیّتی او بیش‌ترین تلاش را به کار گرفتند تا یاد و نشان این کانون قیام و صاحب آن را از دل ها بزدایند؛ امّا به شهادت همین اسناد و آن‌چه که ملت ایران شاهد بودند آن همه توان و امکانی که بسیج شد، در برابر مقوله ای به نام «ایمان، عشق و استقامت» تاب مقاومت نیاورد و رنگ باخت. با همهٔ مراقبت ها و کنترل تلفن ها و گماردن مأموران امنیّتی و جلوگیری از تردّد مردم و احضار و بازداشت های مکرّر گردانندگان آن، این بیت شریف به همّت معدودی از پیمان‌بستگان با خمینی کبیر، مرکزیّت تجمّع

پیروان امام و محلّ ارتباط مبارزان معتقد به امام و مرکز سامان‌دهی و تنظیم امور شهریّهٔ امام در حوزه های علمیّه بود و این نقش برجسته در تاریخ نهضت امام بیش از همه مدیون مجاهده، تدبیر، شجاعت و فراست احمد یادگار عزیز خمینی است که در برابر هر ترفندی که ساواک به‌کار می‌بست تا قفل تعطیلی بر این مکان شریف زند، او از قبل کلیدهای گشایش را آماده داشت و چنان عمل می‌کرد که ذهن کارگزاران امنیّتی دوایر و ادارات تو در توی ساواک در تحلیل وقایع این منزل را درمانده ساخته بود.

نشانه های این درماندگی را در تناقض در تصمیم گیری ها و تحلیل های مندرج در اسناد ساواک به روشنی در می‌یابیم. نقل تمامی اسناد در این نوشتار نمی‌گنجد، تنها برای نمونه به چند مورد آن بسنده می‌کنیم. پیش از آن به خاطرات یادگار امام از وقایع و حوادث مربوط به این منزل در آن ایّام، اشاره می‌کنیم.[۱]

وقتی که در بازگشت دوم مخفیانه ام به عراق دستگیر و زندانی شدم، از آن‌جا که ساواک در مراحل بازجویی از اهداف بعدی‌ام چیزی دستگیرش نشد، بر آن شد تاپس از آزادی، از طریق کنترل و تعقیب های پنهانی، اطلاعاتی از چگونگی ارتباط امام با ایران و نحوهٔ جمع‌آوری و ارسال وجوهات شرعی مقلّدان امام و چگونگی پرداخت شهریّه را به دست آورند. از این رو، مدّتی از تردّد مردم و زائران و روحانیان منزل امام در قم ممانعت نمی‌کردند، به امید آن که عوامل نفوذی و مخفی آن ها اطلاعات بیش‌تری به دست آورند.

ما نیز با رعایت اصول مخفی کاری و شناختی که از شیوه‌های ساواک داشتیم، از

---

۱. این مطالب نقل به مضمون، از سخنان یادگار امام است که برای تکمیل اطلاعات مربوط به جای‌گاه منزل امام خمینی در حوادث نهضت، جهت درج در کتاب *کوثر، شرح وقایع انقلاب اسلامی* ـ که اکنون سه جلد آن منتشر شده است ـ از ایشان شنیده‌ایم(انصاری).

این فرصت کمال استفاده را بردیم و بعد از چندی ساواک متوجّه شد که روش آن ها نه تنها کار ساز نبوده، بلکه گردانندگان امور بیت امام موفّق شدند که ارتباط های گسترده ای از طریق همین منزل برقرار نمایند و علاوه بر آن، مجالس روضه خوانی و وعظ و خطابه در مناسبت های مختلف در آن‌جا باعث تجمّع گستردهٔ علاقه‌مندان به امام و افزایش شور و احساسات انقلابی مردم می‌شد. ساواک رویّه اش را عوض کرد. بازداشت ها، احضارها، اخطارها و مزاحمت های مکرّر آغاز شد. تبعید وکلای شرعی امام در قم به دیگر مناطق و تبعید آیة اللّه پسندیده (در چندین مرحله) در دستور کار ساواک قرارگرفت. مدّتی طولانی باگماردن مأموران شهربانی و امنیّتی از ساعت هفت صبح تا هشت شب و برای مدّتی نیز تا یازده شب به طور رسمی از تردّد روحانیان و مراجعان به منزل امام جلوگیری می‌شد. در این روزها ما صبر می‌کردیم ساعتی بعد از تمام شدن کشیکِ مأموران، یاران امام از طُرق مختلف و منازل مجاور در آن‌جا گردهم می‌آمدند و مسائلمان را دنبال می‌کردیم و پیش از طلوع آفتاب پراکنده می‌شدیم. بسته شدن منزل، جلوگیری از تردّد مقلّدان و علاقه‌مندان امام، تبعید نمایندگان امام، ایجاد تضییقات برای منسوبان و یاران و نقل آن از زبان مراجعانی که از مناطق مختلف به قم می‌آمدند، خودش عاملی برای ترویج نام، نهضت و اهداف امام شده بود. بهره‌برداری از این موضوع از سوی مبارزان خارج کشور و طرح آن در اعلامیّه های آنان نیز تبلیغات رژیم را ـ که می‌کوشید قیام پانزدهم خرداد را کم بها و آثار آن را فراموش شده جلوه دهد ـ خنثا می‌کرد. دو باره ساواک به روش های قبلی خود باز می‌گشت و این سردرگمی در تصمیم‌ها و اقدامات ساواک تا پیروزی انقلاب ادامه داشت. در تمام این مدّت منزل امام مرکز اتّصال انقلابیون و یاران امام بود.

وجود عنصری انقلابی و خستگی ناپذیری به نام احمد خمینی و بزرگواری چون آیة اللّه پسندیده و تنی چند از اصحاب روح اللّه در منزلی که خشت خشتِ

دیوارهای گلی آن، دفتری است از پانزده سال مقاومتِ بیدارگران قبیلهٔ ایمان، سبب شده اند تا نقشه های پی در پی و حساب شدهٔ ساواک نقش بر آب شود و آرزوی تعطیلی آن بر دل کارگزارن رژیمی که از این خانهٔ مبارک و صاحب آن کینه ها دارند، بماند.

شهریّهٔ امام و ناکامی ساواک در جلوگیری آن

ساده زیستی و زندگی زاهدانه از افتخارات روحانیّت شیعه در طول تاریخ بوده است. حفظ و استمرار این افتخار نیز وظیفهٔ کسانی است که به این کسوت مقدّس درآمده اند. طلّاب علوم دینی که در حوزه های علمی همهٔ وقت خویش را مصروف تحصیل علوم و معارف دینی و تهذیب نفس می‌کنند، عمدتاً گذران زندگی زاهدانهٔ آن ها از محلّ شهریّهٔ اندکی است که از سوی مراجع تقلید از محلّ وجوهات شرعی مردم(سهم مبارک امام علیه السلام) پرداخت می‌شود.

پس از رحلت آیة اللّه العظمی بروجردی رحمه الله با وجود این‌که امام خمینی با طرح هرگونه بحث و سخنی در بارهٔ مرجعیّت خویش مخالفت می‌ورزید، امّا مجتهدان متعهّد و یاران انقلابی آن حضرت در حوزه ها با شناختی که از خصایل منحصر به‌فرد و ویژگی های علمی ایشان داشتند و تحقّق آمال دست نیافته جامعهٔ اسلامی را در زعامت دینی آن بزرگوار می‌دیدند، دست به کار شدند.

قرارگرفتن امام خمینی بر مسند مرجعیّت شیعه، نخستین آثار تحوّل آفرین خویش را در قیامت ملت ایران علیه تصویب نامهٔ انجمن های ایالتی و ولایتی و سپس قیام حماسه‌آمیز پانزدهم خرداد ماه ۱۳۴۲شمسی جلوه‌گر ساخت. بعد از تبعید حضرت امام به استناد هزاران برگ اسناد پرونده های ساواک، بیش‌ترین تلاش رژیم شاه معطوف به خنثاکردن عواملی بود که پیوند عمیق جامعهٔ اسلامی را با مرجع خویش مستحکم می‌ساخت. جلوگیری از پرداخت وجوهات شرعی به نمایندگان حضرت امام و ممانعت از پرداخت شهریّهٔ امام خمینی در حوزه‌های

علمیّه در صدر لیست برنامه های ساواک قرار گرفت. در این‌جا نیز نقش برجستهٔ یادگار امام خمینی در ناکام ساختن هدف های ساواک بیش از هر کس دیگر و به استناد همان اسناد مشهود است.

هجرت آیة اللّه پسندیده از خمین به قم و استقرار ایشان در منزل حضرت امام و ایفای نقش به‌عنوان وکیل امام خمینی و تلاش های بی وقفهٔ احمد در خنثاکردن توطئه های ساواک و مقابله با ایادی نفوذی رژیم در حوزه‌ها و فداکاری دیگر یاران و نمایندگان امام سبب شد تاعلی‌رغم دوری امام از وطن، ارتباط های گسترده ای بین مقلّدان امام و آن حضرت برقرار شود.

رژیم شاه که از تضییقات و اخطارهای قبلی خود نتیجه نگرفته بود، در آبان ماه ۱۳۴۶ به منزل امام خمینی یورش برد و کلّیّهٔ کتاب ها، اسناد و رسائل موجود را ضبط و فرزند برومند امام و دو تن از نمایندگان امام خمینی، حضرات آقایان علی اکبر اسلامی و حاج شیخ حسن صانعی را بازداشت نمود.

سال بعدگزارشات ساواک حاکی از آن بود که نه تنها شهریّهٔ امام قطع نشده، بلکه افزایش نیز یافته است. ساواک این بار دست به اقدامی بیهوده‌تر زد که سال ها ادامه یافت؛ به ساواک سراسر کشور ابلاغ شد که پرداخت کنندگان وجوهات شرعی به امام و نیز عاملان جمع آوری و وکلای شرعی امام را شناسایی و بازداشت کنید، غافل از آن‌که این دستور العمل احمقانه به معنای آن است که بخش عظیمی از آحاد ملت ایران را باید دستگیر کنند.

بدین ترتیب، نه دستگاه های امنیّتی و پلیسی شاه و نه تبلیغات و رسانه های رژیم و نه تبلیغات خارجی و حمایت های بی دریغ آمریکا از شاه نتوانستند چراغ افروختهٔ قیام خمینی را در کانون آن خاموش سازند. رابطهٔ رهبری قیام با مبارزان علی‌رغم دوری از وطن، روز به روز توسعه یافت. نام امام خمینی هر روز پرآوازه‌تر گردید. حضور اندیشه و آرمان و شخصیّت آن حضرت به عنوان مرجع نام‌دار شیعه

در حوزه های علمیّه بیش‌تر و بیش‌تر شد. شهریّهٔ امام ـ بنا به اعترافات فوق ـ قطع نگردید و ادامه یافت و افزون شد و توطئه ها یکی پس از دیگری خنثا شدند. چهارده سال این جبهه‌گیری با همه دشواری ها و فراز و نشیب هایش در رویارویی اصحاب و یاران امام با جبههٔ اصحاب طاغوت تداوم یافت. نقطهٔ امید و اتّصال انقلابیون و مرکز هدایت و دفاع از حقّانیّت جبههٔ حقّ را کانونی بود به نام منزل امام خمینی در قم که در غیاب قائد اعظم، فرزند برومندش احمد عزیز را در خود جای داده بود. نقل داستان حماسی این خانه و صاحب آن و اصحاب باوفایش در این مقال نمی‌گنجد و کتابی قطور به قطر پانزده سال هجرت و جهاد می‌طلبد. تنها به ذکر یک سند از قهرمان نهضت، امام خمینی در همین رابطه بسنده می‌کنیم. حاج سیّد احمد خمینی در دفتر خاطراتش چنین نوشته است:

امروز روز هجدهم اسفند مطابق با اوّل محرّم الحرام ۱۳۹۰ است. امروز بنا بود این‌جا روضه خوانی شود، ولی از طرف سازمان و شهربانی از این‌کار جلوگیری به عمل آمد. این کار آن ها گرچه به عقیدهٔ من به ضرر آن ها بود، ولی واقعاً نفع مخلص در آن خلاصه می‌شد.

امید است خدای متعال مرا به راه راست هدایت فرماید و فردی به درد بخور برای جامعه قرار دهد. تمام این موضوعات تمام شدنی است و تمام ماها هم می‌میریم آن‌چه به درد می‌خورد راستی و درستی است و به وظیفه عمل کردن. امید است که بتوانم وظایف خود را به نحو احسن انجام دهم. در سه سال پیش درِ منزل را بستند و در سه ماه پیش باز کردند و دو باره مأمور برای این‌جا قرار دادند، هر چه پیش آید خوش آید (الخير في ما وقع). اگر بخواهم علل باز شدن و بسته شدن این‌جا را بنویسم صفحات زیادی را باید سپید کنم که فعلاً، اوّلاً وقتش نیست و در ثانی حالش نمی‌باشد. این چند کلمه را نوشتم شاید بعدها گذری بیفتد، چشمم به روی خطوط سقوط کند و یادی از دوران جوانی خود کنم.

سفر به مکّه، عراق و لبنان

سومین سفر یادگار امام خمینی به نجف اشرف با دستی پر از اخبار مربوط به استمرار مبارزه در ایران و مشتعل بودن مشعل قیام در حوزه های علمیّه صورت می‌گیرد. احمد فرزند برومند امام در سال ۱۳۵۲شمسی ایران را به سوی سه مقصد مهم ترک می‌کند: زیارت خانهٔ خدا و کسب ره توشه های معنوی برای جهاد در سال های دشوار آینده، زیارت مشاهد مشرّف در عراق و بوسه زدن بر ضریح مطهّر مولا علی علیه‌السلام مظهر عدالت، صبر و مظلومیّت، وعقده گشودن دل در جوار تربت سالار آزادگان و شهیدان علیهم‌السلام و یاران باوفایش و زیارت دیگر اماکن متبرّک آن دیار و دیدار با مرجع و امام و پدر بزرگوار خویش حضرت روح اللّه و دیدار بامادر و برادر که دست ظلم دودمان پهلوی ـ و البته ـ دست جنایتکار آمریکا، آن اولیای خدا را به دیار غربت روانه ساخته است و سومین مقصد، سفر به لبنان و دیدار با فرزندان نهضت خمینی در آن سامان.

احمد چنان‌که از خدا خواسته بود این سفر پر موفقیّت را نیز هم‌چون گذشته به انجام رسانید. او سخن های فراوانی با پدر، از انتقالِ مسائل نهضت گرفته تا طرح سؤالات مربوط به دروس علمی و طرح مسائل حوزه ها وغیره داشت که در این سفر بازگو نمود، کسب فیض و تکلیف کرد و از امام خویش وظایف و مأموریّت های مقدّس را برای سال های آینده آموخت و در لبنان با امام موسی صدر در بارهٔ مسائل منطقه و وضعیّت شیعیان و مبارزهٔ افتخارآمیزی که در پیش روی داشتند، گفت‌وگو کرد و در تماس با شهید چمران و عناصر مبارزی هم‌چون جلال‌الدّین فارسی، پی‌گیری اهداف نهضت امام در آن سامان را به بحث گذاشت و مدّت اندکی نیز در پای‌گاه نظامی شهید چمران آموزش نظامی دید و در اواخر سال ۱۳۵۲شمسی به ایران بازگشت.

دستگاه امنیّتی رژیم شاه هم‌چون گذشته در خواب غرور و نخوتِ شاه، روزگار

می‌گذرانید و دل‌خوش به دستورالعمل‌های شداد و غلاظ پلیسی و تعقیب و مراقبت‌های بی نتیجه ای بود که در مقابل فراست و کیاست فرزند امام، سال‌ها است که رنگ باخته اند.

احمد در دیگر سنگرهای مبارزه

از ویژگی های دیگر یادگار امین امام آن بود که وی برای تحقّق هدف‌های خویش از نزدیک وارد می‌شد و در میدان عمل می‌کوشید. او معتقد بود که صرف حضور در تصمیم‌گیری های کلان و اشراف کلّی بر مسائل داشتن کافی نیست، بلکه باید شخصاً مسائل مربوط به هدف ها را تجربه کرد. از این‌رو است که می‌بینیم وی با آنکه در دوران رهبری امام پس از پیروزی و دورهٔ بعد از رحلت آن حضرت در مراکز مهمّ تصمیم‌گیری ها و شوراهای عالی امور کشور حضور داشت، امّا همیشه از طریق سفرهای مکرّر و به صورت ناشناس، به ویژه در مناطق محروم و دور افتاده از نزدیک با مشکلات و گرفتاری های مردم در تماس بود و از هر طریق و پیشنهادی که می‌توانست این ارتباط را مستقیم‌تر و ملموس‌تر نماید استقبال می‌کرد و چنان‌که مسئولان کمیتهٔ امداد امام و بنیاد ۱۵ خرداد و بنیاد شهید در خاطرات خود نوشته اند.[1] ایشان برای آنکه درد و رنج محرومان را بیش‌تر لمس کند و خود در رفع مشکلات آنان مستقیماً مشارکت داشته باشد، مصرّانه خواستار عضویّت در این نهادها شده و می‌خواست که به عنوان یکی از کارکنان این دو نهاد در اجر معنویِ رسیدگی به امور مستضعفان سهیم گردد.

در میدان مبارزه نیز او همان مبنا را برگزیده بود و با آنکه نقشی انکارناپذیر در تنظیم ارتباط های مبارزان با رهبری انقلاب داشت، خود نیز در موارد متعدّدی در

---

۱. ر.ک: ویژه نامه های رحلت یادگار امام در مطبوعات، اسفند و فروردین ماه ۱۳۷۴.

امر تکثیر و انتشار پیام ها و کتاب های امام و تشکیل گروه های مبارز و فعّالیّت در جلسات هیئت ها و انجمن های مذهبی و انقلابی و حتی فراگیری فنون نظامی و سامان‌دهی تظاهرات شرکت می‌نمود. در پرونده های ساواک سندهای فراوانی وجود دارند که از آمد و رفت‌های مکرّر وی به منزل مبارزان، شرکت در جلسات منزل شهید عزیز آیة اللّه سعیدی، شرکت در جلسات مجمع وعّاظ انقلابی تهران و هم‌چنین هیئت های مذهبی و انقلابی تهران و شمیران، تأمین بودجه برای گروه های مبارزاتی حکایت دارد.

در این‌جا بخشی از خاطرات حضرت حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد احمد خمینی از دوران مبارزات را نقل می‌کنیم که در سال ۱۳۶۱شمسی به اصرار جناب حجّة الاسلام و المسلمین سیّد محمود دعائی سرپرست روزنامهٔ *اطلاعات*، برای اوّلین و آخرین بار بازگو شده است:

در مدّتی که قم بودم مثل سایر طلّاب در رساندن اعلامیّه های امام و یا اعلامیّه هایی علیه دولت و رژیم سابق به مردم تلاش می‌کردیم، تا کم کم به این فکر افتادم که احتیاج به وسایل تکثیر داریم.

آمدم پیش آقای هاشمی در تهران. او به وسیلهٔ آقای توکّلی یک دستگاه فتوکپی برای‌ما تهیّه و من قبلاً اتاقی را در منزل یکی از آشنایانمان اجاره کردم و آن‌جا مشغول کار شدیم. از کسانی که از ابتدا با ما بوده آقای موسوی خوئینی‌ها و آقای واحدی است.

... کم کم کار ما وسعت پیداکرد و جای ما تنگ شد. منزلی در نزدیکی منزل امام در قم [از شخصی] به نام آقای واحدی خریدیم. پول آن را با التماس از این و آن تهیّه کردیم؛ زیرا آقای پسندیده تا از کمّ و کیف قضیّه مطّلع نمی‌شدند پول نمی‌دادند و مطلب را هم که نمی‌شد بگویی. این منزل دست و بال ما را بازکرد. آقای موسوی خوئینی ها که خود باگروه های دیگری هم ارتباط داشت یک دستگاه ماشین تکثیر

برای ما تهیّه کرد. قبلاً از ماشین های ساده تر استفاده می‌کردیم. آقای موسوی خوئینی ها دستگیر شد. به وسیلهٔ خانم خود به من خبر داد که ایران را ترک کنم. مدّت پانزده روز به پاکستان رفتم. اتّفاقاً آقای هادی قم بود. اوضاع پاکستان را از او پرسیدم البته بدون این‌که ایشان مطّلع شود که چه می‌خواهم بکنم. بلافاصله با آقای محمد منتظری هم تماس گرفتم، آمد مرز ایران و پاکستان. این دو هفته ای که پاکستان بودم تجربه های خوبی کسب کردم. در مراجعت، آقای واحدی را از کمّ و کیف قضیّه مطّلع کردم و در ضمن شخصی به ما معرّفی شد تا در ایران به وسیلهٔ او با گروهی دیگر همکاری نماییم. اتّفاقاً ما مشغول چاپ کتاب *خدمت و خیانت روشنفکران* جلال[آل احمد] بودیم.

در ضمن برای این‌که مطمئن شویم از نظر اعتقادی کار ما صددرصد درست باشد با آقای خامنه ای در مشهد تماس گرفتیم که مأمور تماس، من شدم و بارها پیش ایشان رفتم و ایشان را هم تا اندازه ای در جریان کارهای ما قرار داده ام، البته در این موقع آقای هاشمی زندان بود والّا قبلاً با ایشان مشورت می‌کردیم. [به هر حال] به وسیلهٔ شهید منتظری باگروه فوق ارتباط برقرار کردیم. در اوایل، همسرم مسئول ارتباط با آنان شد تا مطمئن شوم کسی از طرف مقابل ما را زیر نظر نگیرد. کار هم بدین صورت می‌شد که هفته ای دو روز صبح ها آن ها وسایلی که داشتند در قبرستان نو در مقبره ای می‌گذاشتند و عصر آن ها را بر می‌داشتیم و هفته‌ای دو روز ما این کار را می‌کردیم. به محمد منتظری پیغام دادم این کار مشکل است، ما هم حاضر نیستیم باگروهی که دقیقاً نمی‌شناسیم به صورت آشکار کار کنیم. او که در آن موقع با آقای غرضی و آقای جنّتی[علی] در سوریه کار می‌کرد، فردی را فرستاد پیش من به نام سعید که بحمداللّه هم امروز مشغول کار برای جمهوری‌یی هستند که خود زحمتش را کشیده‌اند.

مشکلی از حیث کار نداشتیم. مجموعهٔ ما تمام دستگاه ها را داشت، از

کاغذخردکنی گرفته تاچاپ. با دستگیری آقای خوئینی ها تصمیم گرفتیم آقای خاتمی را وارد عمل کنیم که ـ بحمداللّه ـ ایشان از هر حیث ما را یاری کردند. آقای هاشمی دستگیر شد. به‌دنبال دستگیری او ناچار با اصفهانی هایی که یکی دو نفر آنان‌را آقای هاشمی به من معرّفی کرده بود تا در صورتی‌که دستگیر شد با آنان تماس بگیریم (این کار را بعد از یکی دو هفته کردم) که یکی از آنان آقای روحانی، روحانیِ خوب اصفهان است. به دنبال آن یک خانهٔ تیمی در اصفهان و یکی در تهران تشکیل دادیم. البته آقای روحانی را در جریان این کار نگذاشتیم؛ چون احتمال دستگیری ایشان زیاد بود. متأسّفانه بین دوستان سوریه اختلاف جزئی پیدا شد که نزدیک بود دامن ما را هم بگیرد. تا من بودم نگذاشتم، ولی وقتی من به عراق رفتم و به دنبال شهادت برادرم در آن‌جا ماندگار شدم یکی دو مصادره در قم صورت گرفت که آقای واحدی در یکی از آن ها شرکت داشت. در نامه ای که برایم به وسیلهٔ یکی از دوستان که آن هم به وسیلهٔ آقا شیخ عبّاسِ معروف ـ شهید اندرزگو...؟

بله، به وسیلهٔ آن سیّد جلیل القدر به دستم رسید در این نامه این مسئله را جدّی مطرح کردند. از همان‌جا تذکر دادم که این کار به صلاح کار تشکیلاتی ما نمی‌باشد، ولی بر سر مسئله ای که هنوز اجازه ندارم بگویم این کار بالا گرفت و وسایل انتشاراتی که در یکی دیگر از منازل تیمی بود که سعید(واسطه) از آن مطّلع بود شبانه به منزل تیمی دیگرانتقال پیدا کرده بود.

یک وقتی گفته شده بود سینمای قم راگروه شما منفجر کرده اند؟

یکی از دوستان در مصاحبه اش گفته بود که سینمای قم را من و یاگروه ما منفجر کرده اند. در حالی‌که این با واقعیّت تطبیق نمی‌کند. شهید اندرزگو شبی را در منزل ما گذراند که مدّعی بود این کار را در همان روز انجام داده است.

این مسائل را امروز گفتم؛ زیرا شما گفتید: آن‌چه در مورد مسائل مبارزاتی خود می‌دانید بگویید و الّا همان‌گونه که در این مدّت هیچ نگفته بودم، امروز هم

نمی‌بایست می‌گفتم.[۱]

شگفتی کار دشوار، امّا موفّق و افتخارانگیز تربیت یافته مکتب روح اللّه در امور مبارزه آن‌جا آشکار می‌شود که دریابیم فعّالیّت های مبارزاتی او در شرایطی انجام می‌پذیرفته که چشم های نامحرم ساواک لحظه ای از رفت و آمدهای او غافل نمی‌شده و آن عزیز می‌بایست با رعایت مستمرّ اصول مخفی کاری و با استفاده ازفراست منحصر به فرد خویش مأموران مخفیِ تعقیب کننده‌اش را فریب داده و سردرگم سازد.

احمد و هجرتی دیگر(چهارمین و آخرین سفر به عراق)

سال ۱۳۵۶شمسی سالی تعیین کننده در نهضت امام خمینی است. در این سال وقایعی به وقوع پیوست که هر یک در اوج بخشیدن به ابعاد انقلاب اسلامی و جهانی کردن نهضت امام و تمهید مقدّمات پیروزی ۲۲ بهمنِ سال بعد تأثیر به‌سزایی نهادند و از جملهٔ این وقایع که خود تقدیری است شگفت از مقدّرات الهی، هجرت تاریخ یادگار امام از ایران به نجف اشرف و وقایع پس از آن و هجرت او به همراه امام انقلاب از نجف به پاریس است.

احمد در ایران رسالت خویش را به‌خوبی ایفا کرده است. چهارده سال است که او وقفه‌ناپذیر در دو جبههٔ مقدّس جهاد و اجتهاد، گام می‌زند. اینک در سال ۱۳۵۶شمسی وقتی که او ایران را به مقصد نجف ترک می‌کند، رابطهٔ رهبری انقلاب با حوزه های علمیّه و مبارزان داخل کشور به‌گسترده ترین و مطلوب ترین وجه ممکن رسیده است. تکلیف گروه های مخالف رژیم از لحاظ پای‌بندی‌شان به رهبری قیام روشن گردیده و در صفوف انقلابیون پالایش لازم صورت گرفته است.

---

۱. روزنامهٔ *اطلاعات*، ۶۱/۲/۹ (مصاحبه با حضرت حجّة الاسلام و المسلمین سیّد احمد خمینی).

کانال های ارتباط با نجف برقرار و شبکهٔ ارتباط روحانیّت و مؤمنان به نهضت امام در سطح کشور، به همّت یاران فداکار امام و فرزند مجاهدش تنظیم شده اند و از سوی دیگر، فرزند خمینی کبیر که چندین سال است درس خارج فقه و اصول را از محضر بزرگان حوزهٔ قم فراگرفته، اینک برای تکمیل نیازهای علمی خویش و یافتن پاسخِ پرسش های علمی‌اش، فرزانه ای چون امام را می‌طلبد و در سوی دیگر، او به ابعاد جهانی انقلاب اسلامی و گسترش ارتباطات انقلاب در خارج از مرزها و کسب فیض دانش و عرفان از محضر پدر می‌اندیشد. تقدیر الهی، احمد را بار دیگر به نجف می‌کشاند تا نقشی تازه در نهضت امام را بر عهده گیرد. از سوی دیگر، چنان‌که در خاطرات یادگار امام نقل کردیم، همرزمان او پس از دستگیری در سال ۱۳۵۶شمسی به وی پیغام می‌دهند که بخشی از روابط مبارزاتی آن عزیز لو رفته و باید ایران را ترک کند. بدین ترتیب، احمد برای چهارمین و آخرین بار وطن را به قصد انجام رسالتی دیگر به سوی نجف اشرف ترک می‌کند.

دیدن داغ جگرسوز استاد و همراه و همرزمش و تنها برادر مهربانش شهید آیة اللّه حاج آقا مصطفی خمینی در آبان‌ماه ۱۳۵۶ در نجف اشرف، ابتلا و امتحانی خطیر برای احمد داغ‌دار است. امتحانی که پدر، آنرا لطف خفیّهٔ الهی نامید و دیدیم که همین شهادت، آغازگر خیزش نوزده دی‌ماه قم و سپس چهلم های پیاپی و پدید آمدن صحنهٔ کارزارِ پیروان امام با دژخیمان رژیم، در میدانی به وسعت سرتاسر ایرانِ بزرگ گردید. بنا به نقل یاران امام در نجف، به محض ورود حاج احمد آقا در سال ۱۳۵۶شمسی به نجف اشرف، شهید بزرگوار آیة اللّه حاج آقا مصطفی به اعضای دفتر و روحانیون مبارز آن‌جا تأکید می‌فرمود که از آن پس در تنظیم امور سیاسی و مبارزاتی به وی مراجعه کنند.

به موازات اوج‌گرفتن ابعاد نهضت، بعد از شهادت حاج آقا مصطفی بیت و دفتر امام خمینی در نجف اشرف با بهره مندی از شخصیّتی چون احمد که تجربهٔ

طولانی مبارزه و سامان دهی ارتباط ها و مدیریّت منزل امام در قم در سال های دشوار پس از تبعید امام را با خود داشت، به سرعت تبدیل به کانونی مطمئن برای پاسخ‌گویی به نیازهای ارتباطی نهضت و رهبری آن گردید. احمدِ خستگی‌ناپذیر در آن روزهای پرحادثه، در نجف اشرف توانست خلأ وجود با برکت شهید حاج آقا مصطفی را در کنار پدر پر کند. با رهبری الهی حضرت امام خمینی، دامنهٔ قیام به سراسر ایران و به جمع دانش‌جویان و مسلمانان انقلابی خارج از کشور کشیده شد و در این میان، احمد رازدار امین امام و حامل پیام های پی در پی رهبر و نقطهٔ اتّصال شبکهٔ گسترده ارتباط ها بود.

تماس ها و فعّالیّت های یادگار امام در نجف نیز در منگنهٔ مراقبت ها و کنترل های دایمی ساواک و مأموران امنیّتی سفارت شاه در بغداد قرار داشت و علاوه بر این ها، سازمان امنیّت عراق نیز در همکاری با ساواک، مأمورانی ویژه برای کنترل تماس های آن مهاجر الی اللّه گمارده بود.

همراه با امام در هجرت به پاریس

هجرت سرنوشت ساز امام خمینی از نجف به پاریس، آغاز فصل فروپاشی ارکان رژیم سلطنتی در ایران و به‌صدا در آورندهٔ زنگ های شکست آمریکا در حسّاس‌ترین و امن ترین پایگاهش بود. در این هجرت و ماجرای شگفت نیز، احمد مشاور و همراه پدر بود و این نقش تا بدان حدّ آشکار و مؤثّر بوده است که حضرت امام خمینی حتی در وصیّت‌نامه جاودانهٔ خویش نیز از آن یاد کرده و تصریح می‌فرماید که تنها مشاورِ آن حرکت تاریخی و تاریخ‌ساز، احمد بوده است. در این‌جا فرازهایی از چگونگی هجرت امام به پاریس را از زبان همراهِ همیشگیِ امام، نقل می‌کنیم که در قسمتی از خاطرات شنیدنی‌اش از آن هجرت بزرگ می‌گوید:

علّت هجرت امام به پاریس، به جریاناتی که چند ماهی قبل از این تصمیم

روی‌داد، بر می‌گردد. با اوج‌گیری مبارزات مردم ایران، دو دولت ایران و عراق در جلسات متعدّد که در بغداد تشکیل گردید، به این نتیجه رسیدند که فعّالیّت امام نه تنها برای ایران که برای عراق هم خطرناک شده است. توجّه مردم عراق به امام و شور و احساسات زائران ایرانی چیزی نبود که عراق بتواند بـه آسـانی از کـنار آن بگذرد و بدین جهت، برادر عزیزمان آقای دعائی را خـواسـتند تـا خـیلی روشـن نظرات شورای انقلاب کشور عراق را به عرض امام برساند. آقای دعـائی نـظرات عراق را برای حضرت امام بیان داشت که مُلخّص آن عبارت است از:

۱. حضرت‌عالی چون گذشته می‌توانید در عراق به زندگی عادّی خـود ادامـه دهید، ولی از کارهای سیاسی‌یی که بـاعث تـیرگی روابـط مـا بـا ایـران مـی‌گردد، خودداری نمایید.

۲. در صورت ادامهٔ کارهای سیاسی باید عراق را ترک کنید.

تصمیم امام، معلوم بود. رو کرد به من و فرمود: گذرنامهٔ من و خودت را بیاور و من چنین کردم. آقای دعائی عازم بغداد شد، ولی از گذرنامه ها خبری نشد.

چندی بعد سعدون شاکر، رئیس سازمان امنیّت عراق خدمت امـام رسـید و مطالبی در ارتباط با روابط ایران و عراق، اوضاع عراق و منطقه و گزارشاتی از این دست را به عرض امـام رسـانید، ولی درخـاتمه چـیزی بـیش‌تر از پـیغام قـبلشان نداشت. امام خیلی صحبت کرد که متأسّفانه ضبط نشد؛ مثلاً فرمود: من هر کـجا بروم و فرشم را(اشاره به زیلوی افشار) پهن کنم، منزلم است. و یا گفتند: من از آن آخوندها نیستم که تنها به خاطر زیارت، دست از تکلیفم بردارم.

برادرم دعائی به بغداد احضار شد و تصمیم آخر فـرمان‌دهی عـراق مـبنی بـر اخراج امام به او گفته شد و در مراجعت، گذرنامه ها را به همراه داشت.

با اجازهٔ امام، تصمیم معظّمٌ‌له مبنی بر سفر به کویت، به دوستان نزدیکمان در نجف گفته شد؛ به هفت هشت نفر از خصوصی ترین افراد. بلافاصله دو دعوت‌نامه

برای من و امام توسّط یکی از دوستانمان در کویت تهیّه شد. (نام فامیل ما مصطفوی است، لذا دولت کویت تشخیص نداده بود). سه ماشین سواری تهیّه شد و فردای آن روز بعد از نماز صبح حرکت کردیم. در یکی از ماشین ها، من و امام و در دو تای دیگر دوستان نزدیک... .

زمانی که می‌خواستیم سوار ماشین شویم، در تاریکی مردی غیر معمّم نظرم را جلب کرد، دقیق شدم، آقای دکتر یزدی بود. او برای گرفتن پیامی از امام برای انجمن های اسلامی ایران در کانادا و آمریکا آمده بود که مواجه با این وضع شد. تا آن لحظه او به هیچ وجه از جریان مهاجرت امام اطلاع نداشت. دکتر هم سوار یکی از آن دو ماشین شد...صبحانه در یک قهوه خانه صرف شد: نان و پنیر و چای. نمازظهر در مرز عراق به امامت امام خوانده شد.

از مرکز شخصی آمد که خلاصهٔ صحبت یک ساعته‌اش این بود که ورود ممنوع!

بازگشتیم، عراقی ها منتظرمان، اهلاً و سهلاً. از دوِ بعد از ظهر تا یازده شب معطلمان کردند. مرحوم املایی با زرنگی خاصّ خودش، روانهٔ بصره شد و نجفی ها را از چند و چون قضیّه آگاه ساخت و با مقداری نان و پنیر و کتلت و از این قبیل چیزها برگشت. امام شدیداً خسته شده بود و من برای ایشان شدیداً متأثّر بودم. امام از قیافهٔ من فهمید که من از این که ایشان را این همه معطّل کردند، ناراحتم. گفت: تو از این قضایا ناراحت می‌شوی؟ گفتم: برای شما شدیداً ناراحتم. گفت: ما هم باید مثل بقیّه در مرزها بلا سرمان بیاید تا یکی از هزارها ناراحتی‌یی که بر سر برادرانمان می‌آید لمس کنیم؛ محکم باش. گفتم: چشم.

در حالی که ما در اتاقی کثیف [در مرز کویت و عراق] گِرد امام که دراز کشیده بود، جمع شده بودیم، تفأّلی به *قرآن* زدم: [این آیه آمد]: ﴿**اذهب إلی فرعون إنّه طغی * قال**

ربّ اشرح لی صدری * و یسّرلی أمری﴾[1] باور کنید که نیروی تازه ای گرفتم... چهار نفری عازم بصره شدیم. درهتلی نسبتاً خوب و تمیز، شب را به صبح رساندیم. من و امام در یک اتاق، آقایان فردوسی و املایی در اتاق دیگر. با تمام خستگی‌یی که امام داشت، بعد از سه ساعت استراحت، برای نماز شب بلند شد.

نماز صبح را با امام خواندم و بعد از نماز، از تصمیمشان جویا شدم. گفت: سوریه. گفتم: اگر راه ندادند، اگر آنان هم برخوردی مثل کویت کردند، بعد کجا؟ کشورهای همسایه یکی یکی بررسی شد، کویت که نگذاشت، شارجه و دُبی و از این قبیل به طریق اُولی نمی‌گذارند، عربستان که مرتّب فحش می‌داد، افغانستان و پاکستان که نمی‌شد؛ می‌ماند سوریه و امام درست تصمیم گرفته بودند، ولی نمی‌شد بی‌گدار به آب زد؛ می‌بایست وارد کشوری شد که ویزا نخواهد و از آن‌جا با مقامات سوری تماس گرفته شود که آیا حاضرند بدون هیچ شرطی ما را بپذیرند، یعنی امام به هیچ وجه محدود نشود؛ چراکه اگر محدودیّت بود، عراق که منزلمان بود. فرانسه را پیشنهاد کردم، زیرا توقّف کوتاهمان در فرانسه می‌توانست مثمر ثمر باشد و امام می‌توانست بهتر مطالب خود را به دنیا برساند؛ امام پذیرفت. خوابیدیم.

ساعت هشت صبح به مأموران عراقی گفتم: می‌خواهیم برویم بغداد؟ گفتند: می‌توانید برگردید نجف. گفتم: نمی‌رویم. ساعتی بعد آمدند که مرکز می‌گوید تصمیمتان چیست؟ گفتم: پاریس... .

شب را در بغداد بودیم؛ دوستانمان را دو باره دیدیم. امام همان شب برای زیارت، به کاظمین علیهما السلام مشرّف شدند؛احساسات مردم عجیب بود؛صبح به فرودگاه رفتیم. هواپیما را معطّل کردند. دو ساعت تأخیر داشت، جمبوجت بود. ما پنج نفر در طبقهٔ دوم بودیم به اضافهٔ سه نفر که نمی‌شناختیمشان. حالت عجیبی برای

---

۱. طه(۲۰) آیهٔ ۲۴ ـ ۲۶.

دوستان بدرقه کننده دست داده بود؛ نمی‌دانستند به سر امام چه می‌آید. مأموران، آقای دعائی را خواستند؛ با حالتی متغیّر برگشت. خجالت کشید که به امام بگوید؛ به من گفت که گفتند: امام دیگر برنگردد(چه پررو و وقیح).

رسیدیم پاریس...همان شب از کاخ الیزه آمدند پیش من که ما مواجه شدیم با این قضیّه چه بخواهیم و چه نخواهیم آیةاللّه آمده است. اگر مطّلع می‌شدیم نمی‌گذاشتیم، وقت خواستند. امام گفت: بیایند. آمدند و گفتند: حقّ ندارید کوچک‌ترین کاری انجام دهید. و امام گفت: ما فکر می‌کردیم این‌جا مثل عراق نیست، من هر کجا بروم حرفم را می‌زنم، من از فرودگاهی به فرودگاهی دیگر و از شهری به شهری دیگر سفر می‌کنم تا به دنیا اعلام کنم که تمام ظالمان دنیا دستشان را در دست یک‌دیگر گذاشته‌اند تا مردم جهان صدای ما مظلومان را نشنوند، ولی من صدای مردم دلیر ایران را به دنیا خواهم رساند، من به دنیا خواهم گفت که در ایران چه می‌گذرد.[1]

بدین ترتیب، نوفل لوشاتو کانون خبرساز جهان شد. مردی از آن‌سوی شرق آمده است تاپیام مکتب توحیدی انبیا را در آن دیارِ خدا فراموشانِ پناه برده به ماشین و اصالت پول و سرمایه، و بیگانه از معنویات و ارزش های الهی، طنین اندازد و مظلومیّت جهان سوم و غربت اسلام و رهایی انسان را در قلب اروپا فریاد کند و عمق تزویر و فریب‌کاری مدّعیان تمدن و آزادی را به جهانیان صلا دهد و از اصالت انقلاب اسلامی و الهی خویش و حماسه ای که ملت بزرگوار و پیشتاز ایران در این راه مقدّس آفریده اند، دفاع کند. خورشید فروزان سیمای خمینی کبیر را در این هجرت بزرگ، ماهتابی همراهی می‌کند به نام مبارک احمد.

---

۱. خاطرات حضرت حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد احمد خمینی به نقل از: کتاب کوثر، شرح وقایع انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۴۳۶.

تلاش های کارساز احمد در نوفل لوشاتو

یادگار عزیز امام خمینی با کوله باری افتخارانگیز از سال ها تجربه رویارویی با رژیم پهلوی در ایران و با پشتوانه اندوخته های معنوی و علمی که سال ها در حوزهٔ علمیّهٔ قم فراگرفته بود، همراه با مهاجرِ بزرگِ انقلابِ رهایی بخشِ اسلام در مهرماه ۱۳۵۷ بغداد را به قصد پاریس ترک گفت تا در بزرگ‌ترین تحوّل فرهنگی و سیاسی جهانِ اسلام، رهبر انقلاب را یاوری و همراهی کند. مطالعات سیاسی و اجتماعی احمد و شناخت دقیقی که وی از ماهیّت گروه های سیاسی موجود در عرصهٔ آن روز ایران داشت و تیزبینی و فراست منحصر به فرد او سبب شد تا وی در این مقطع حسّاس از تاریخ انقلاب، اساسی ترین نقش خویش را در تحکیم رهبری امام خمینی ایفا کند. بر آگاهان به تاریخ حوادث انقلاب اسلامی پوشیده نیست که بعد از قیام پانزدهم خرداد در سال ۱۳۴۲، مهم‌ترین و بحرانی‌ترین مقطع از تاریخ انقلاب مربوط به همین دوران و حوادث سال ۱۳۵۷، به خصوص ماه های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی می‌باشد. در این ایّام، از سویی رژیم شاه و حامی اصلی آن آمریکا و هم‌پیمانان اروپایی او برای پیش‌گیری از سقوط رژیمی که بیش از سه دههٔ متوالی حافظ منافع نامشروعِ دولت های غربی در منطقهٔ استراتژیک جغرافیایی جهان، به عنوان ژاندارم و حافظ منافع غرب در خلیج فارس انجام‌وظیفه کرده بود و اینک در برابر فریادهای سیل آسای جمعیّتی که از دور افتاده‌ترین نقاط ایران گرفته تا پایتخت کشور به ندای انقلابی مرجع و امامشان لبّیک گفته و بپاخاسته بودند، رو به فروپاشی نهاده بود، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدند. پیروزی امام خمینی و از دست دادن رژیم دست نشاندهٔ شاه و فروپاشی نظام سلطنت در ایران، برای آمریکا و جهان غرب به منزلهٔ زلزله‌ای بود که نه تنها دروازهٔ امنیّت غارت‌گری‌های آنان را فرو می‌ریخت، بلکه امواج غیر قابل کنترل آن، ثبات دیگر رژیم های دست نشانده در بلاد اسلامی را به شدّت متزلزل می‌ساخت. از این‌رو،

هر چه زمان به ماه های پایانی عمر سلطنت شاه در سال ۱۳۵۷ نزدیک‌تر می‌شد، آثار اضمحلال در ارکان رژیم آشکارتر می‌گردید و بر حجم تلاش های پشت پردهٔ دولت های حامی شاه و طرّاحی توطئه های خطرناک برای انحراف در مسیر نهضت نیز افزوده‌تر می‌گردید که نمونه هایی از این تلاش های ناموفّق را در مجموعه اسناد به دست آمده از لانهٔ جاسوسی آمریکا به‌خوبی مشاهده می‌کنیم.[۱]

برقراری تماس و ارتباط باگروه ها و جریانات سیاسی مخالف خطّ مشی امام و بزرگ‌نمایی چهره هایی از روحانیون وابسته و احزاب سیاسی به منظور ایجاد شکاف در صفوف مردم، ایجاد آشوب و بلوا، تغییر مهره ها و سیاست ها در درون رژیم به منظور فریب افکار عمومی و طرّاحی کودتای خونین نظامیان در صورت سقوط رژیم شاه، بخشی از این تلاش ها بوده است و در سوی دیگر، در این روزها، به برکت قیام جانانهٔ ملت ایران، سران و اعضای احزاب وگروه های سیاسی از زندان آزاد گردیده و برای سامان دادن به تشکیلات متلاشی شده خود و بهره برداری از شرایط پیش آمده به تکاپو افتاد بودند و هم‌زمان با آن، صدهاگروه و گروهک نوظهور با اسم های رنگارنگ و فریبنده در همین ایّام اعلام موجودیّت می‌کردند. اینان بدون آنکه کم‌ترین ارتباطی با قیام اخیر ملت ایران و هدف های اسلامی و رهبری آن داشته باشند، ادّعای میراث‌خواری انقلاب را داشتند.

دقیقاً در همان شرایطی که جوانان و زنان و مردان مؤمن ایرانی بر اساس پیام های پی در پی رهبری انقلاب در خیابان ها و کوچه ها در برابر تانک ها و مسلسل های مأموران رژیم جان‌فشانی می‌کردند، اینان مطبوعات را جولانگاه خود ساخته و از مبارزات موهوم گذشتهٔ خود سخن می‌گفتند. در چنین اوضاع و احوال و

---

۱. ر.ک: مجموعه *اسناد لانه جاسوسی آمریکا در ایران*، انتشارات دانش‌جویان مسلمان پیرو خطّ امام.

در حالی که طوفان های تخریب و امواج توطئه ها و تبلیغات مسموم فضا را به شدّت آشفته و مبهم ساخته بود، مردی هجرت کرده بدان‌سوی عالم و از قلب اروپا، با دم مسیحایی خویش افسون های دسیسه ها را در هم می‌پیچد. او با رهبری اعجاب‌انگیز خود که تنها نمونهٔ آن‌را در نهضت های انبیا سراغ داریم، پیش از آن‌که تصمیم های پشت پردهٔ سران دولت های غربی برای حفظ رژیم شاه مؤثّر افتد، با انجام یک سخن‌رانی کوتاه و یا ابلاغ چند سطر پیام، امیدهای دشمن را که چندین ماه برای تحقّق آن ها هم‌آهنگی و برنامه ریزی کرده بودند نقش بر آب می‌ساخت. با وجود همهٔ محدودیّت ها، ساعتی از صدور هر یک از پیام های امام خمینی نمی‌گذشت که هم‌چون موجی در سراسر ایران می‌پیچید و مردم ادیب و ادب پرور ایران مضمون و مفاهیم پیام ها را در قالب شعارهایی گویا به عنوان خواست ملّی خویش در تظاهرات سراسری مطرح می‌کردند. رویارویی دو جبههٔ خیر و شر به نفع اصحاب ایمان ادامه داشت.

در تمام این دوران، مردی عزیز و فراموش نشدنی به نام احمد، سایه وار خورشیدِ فروزانِ رهبری انقلاب را همراهی می‌کرد.

اگر از تمام زندگی سرتاسر مبارزه و افتخار فرزند برومند روح اللّه جز همین مقطع حضور کارساز وی در کنار پدر، در ایّام اقامت در پاریس، اطلاعی نمی‌داشتیم کافی بود تا بر نقش بی بدیل وی در تحکیم موقعیّت انقلاب اسلامی و تحکیم رهبری امام و پیش‌گیری از دسیسه چینی گروه ها و دولت های متخاصم با انقلاب واقف گردیم.

حضرت حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد احمد خمینی با شناختی که از روش ها و شعارها و ماهیّت گروه های سیاسی داخلی و هم‌چنین شناختی که از وضعیّت جریانات نفوذی در حوزه های علمیّه و چهره های پشت پرده آن داشت، کانون هدایت انقلاب را در نوفل لوشاتو چونان بازویی توانا و مشاوری امین در تمامی جریانات همراهی می‌کرد. حسّاسیّت فوق‌العادّه وی در پی‌گیری نیّات و

اهداف کسانی که هر یک به انگیزه های مختلف و بنا به مقتضیات شرایط انقلاب در آن روزها برای دیدار رهبر انقلاب به پاریس می‌شتافتند، باعث شده بود تا جبههٔ مخالفان راه و مشی امام خمینی کم‌ترین توفیقی به دست نیاورند. اهمّیّت رهبری حکیمانهٔ امام‌خمینی و نقش فرزندصالح آن‌حضرت در دوران‌اقامت‌در نوفل‌لوشاتو زمانی آشکار می‌شود که بر این واقعیّت توجّه کنیم که سفر امام خمینی به پاریس ـ چنان‌که شرح آن‌را در قسمت اوّل این نوشتار بازگو کردیم ـ بدون آمادگی قبلی انجام شده بود. فرانسه یکی از کشورهای حامی رژیم شاه در اروپا بود که در آخرین سناریوی دولت آمریکا برای جلوگیری از سقوط نظام سلطنتی در ایران و روی کار آوردن شاپور بختیار، سران این کشور همراه با انگلیس، آلمان و آمریکا در کنفرانس گوادلوپ پیمان حمایت از رژیم سلطنتی در ایران بسته بودند[1] امام خمینی و همراهان روحانی ایشان به‌طور ناگهانی و برای نخستین بار در یک کشور اروپایی، آن‌هم در بحرانی‌ترین شرایط انقلاب حضور یافته بودند. غیر از عناصر مسلمان و مؤمنی که در اتّحادیه انجمن های اسلامی اروپا از نهضت امام جانب‌داری می‌کردند، غالب گروه ها و چهره های سیاسی مستقر در فرانسه و اروپا هواداران احزابی بودند که اساساً با انقلاب اسلامی و رهبری روحانیّت میانه ای نداشته و یا رو در روی آن قرار داشتند. آن ها از دیر باز با فضا و موقعیّت اروپا آشنا بوده و ارتباط های گسترده ای نیز با اصحاب رسانه ها و مطبوعات و احزاب سیاسی این کشورها داشتند. اگر نبود ارادهٔ الهی و تیزبینی های فوق تصوّر حضرت امام و تلاش های خستگی‌ناپذیر فرزند اندیشمند و زیرک آن عزیز، مطمئناً جریان های سیاسیِ مخالف راه امام بر امواج قیام سوار شده و سپس آن‌را منحرف می‌ساختند،

---

۱. ر.ک: خاطرات والرژیسکاردستن، *قدرت و زندگی*، ترجمهٔ طلوعی، مؤسّسهٔ پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸.

چنان‌که ده ها بار در تاریخ معاصر ایران و قیام های مشابه آن در جهان سوم شاهد چنین بهره برداری ها و انحرافاتی بوده ایم به‌ویژه آن‌که در آن ایّام، رسانه های گروهی غرب هم آوا با مطبوعات داخل کشور، بیش‌ترین تلاششان به چهره سازی احزاب و عناصر ورشکستهٔ سیاسی و منزوی ساختن روحانیّت و انکار نقش رهبری امام در قیام ملت ایران معطوف گردیده بود.

حجّة الاسلام حاج سیّد احمد خمینی در پاریس علاوه بر مقابله با جریان های سیاسی منحرف از خطّ امام و برنامه‌ریزی دقیق برای تنظیم امور بیت و دفتر امام در نوفل لوشاتو، و برگزاری به موقع مصاحبه های مطبوعاتی و دقّت و وسواس فراوان در ترجمهٔ مصاحبه هاو پیام های امام و جلوگیری از تحریف آن ها به وسیلهٔ گروه های ذی‌نفع، رسالتی بس مهمّ دیگر نیز بر عهده داشت که تجربهٔ کافی آن‌را قبلاً طی سال ها مبارزه در ایران آموخته بود و آن برقراری ارتباط های گسترده و لازم بین اقشار مختلف جامعهٔ انقلابی ایران و رهبری انقلاب در خارج کشور بود.

در آن روزها رادیوهای فارسی زبان بیگانه، اخبار مربوط به وقایع ایران را بر اساس منافع و اهداف خویش تنظیم‌کرده و در بوق های خود می‌دمیدند و درداخل کشور نیز بخش اعظم مطبوعات در اختیار چپ‌گرایان و راست‌گرایانی قرار داشت که از فرصت به دست آمده بهره برداری کرده و در حالی‌که مردم در خیابان ها با نیروهای نظامی رژیم شاه درگیر بودند آنان به ابزار قلم متوسّل شده تا پناه‌گاهی برای بهره برداری در روزهای آینده و باج‌خواهی از انقلاب دست و پاکنند. رسانه های رسمی دولتی نیز تحت سلطهٔ حکومت نظامی دولت های شاه قرار داشتند و به‌جز تحریف خبرها و تخریب چهرهٔ انقلاب، رسالتی دیگر نداشتند. در چنین شرایطی، رساندن به موقع پیام های رهبری انقلاب به کانون های انتشار آن در سراسر کشور و برقراری تماس و ارتباط مستمر بین پاریس و تهران برای‌گرفتن اخبار لحظه به لحظهٔ انقلاب و انتقال رهنمودهای امام به مردم ایران، اساسی ترین کاری

بود که هرگونه وقفه و اختلال در آن می‌توانست شرایط را به نفع دشمنان انقلاب دگرگون سازد که طیفی وسیع را بر می‌گرفت. از گروه ویژهٔ کارتر در کاخ سفید گرفته تا سازمان سیا و جاسوس‌خانهٔ آمریکا در ایران و سفارت‌خانه ها و دولت های غربی پشتیبان شاه و گروه ژنرال هایزر ـ معاون فرماندهی سازمان ناتو ـ که برای طرّاحی کودتای نظامیان به تهران آمده و در ستاد مشترک ارتش شاه مستقر شده بود و هم‌چنین تشکیلات ساواک و دربار و دولت بختیار و گروه های سیاسی مخالف انقلاب که مترصّد فرصت بودند.

نقش انکارناپذیر یادگار امام و زحمات شبانه روزی او در نوفل لوشاتو سهمی تعیین کننده در پیش‌برد اهداف امام و انتقال پیام های ایشان به داخل کشور داشت. او در این راه از جان خویش مایه می‌گذاشت و به‌گفتهٔ شاهدان عینی و همراهان امام در نوفل لوشاتو، تراکم کارها و فعّالیّت های احمد در آن‌جا به حدّی بود که چندین بار به بستر بیماری افتاد. او حقیقتاً هستی و موجودیّت خویش را وقف امام و انقلاب کرده بود. مسئولیّت خطیر دیگری که قهرمان نهضت عاشورای امام خمینی در پاریس و سپس ایران، تا لحظهٔ رحلت حضرت امام بر عهده داشت، حفاظت جان عزیزی بود که روح و روان انقلاب بود. دشمن به کهولتِ سنّ امام و بیماری ایشان چشم امید دوخته بود و هر از چندگاه یک‌بار رسانه‌های بیگانه در صدر خبرهای تحریف شدهٔ خویش از تمام شدن کار انقلاب و بیماری امام خبر می‌دادند و مزید بر این شرایط، طرح های ترور و توطئهٔ سوء قصد نسبت به جان امام خمینی نیز مسائل نگران کننده‌ای بودند که بعضاً اخبارِ آن در رسانه‌های همان روزها مطرح می‌شد و بعدها اسناد ساواک و اعتراف های سران نظامی رژیم شاه و دولت‌مردان غربی پرده از شکست های‌شان در این‌گونه نیّات پلید برداشتند. یادگار امام در تمام این دوران،پروانه‌وار گرد وجود امام می‌چرخید. او با استفاده از هوشمندی و تجربه‌های خویش بی آن‌که مانعی اساسی در مسیر ارتباط مردم با امام ایجاد شود،

مطمئن‌ترین روش های حفاظت از امام را سامان داده بود. مراقبت های دقیق پزشکی از یک سو و ناکام ساختن ساواک و سپس منافقان و معاندان انقلاب در طرح های سوء قصدشان نسبت به جان امام از سوی دیگر، خدمات ارزنده ای بودند که فرزند راستین امام و انقلاب با دوازده سال مراقبت و مواظبت و تلاش خستگی‌ناپذیر خویش ارزانی علاقه‌مندان امام نمود و از این جهت نیز وی حقّ‌بزرگی بر گردن انقلابیون مسلمان و آنان‌که راه و رسم جهاد را از امام خمینی آموخته‌اند، دارد.

رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیةاللّه العظمی خامنه ای ـ مدّ ظلّه‌العالی ـ در این زمینه می‌فرماید:

بی شک سلامت و توان جسمی و قدرت کاری آن قائد عظیم الشأن در دوران پرمخاطرهٔ ده ساله با وجود کهولت سنّی و بیماری قلبی، در میان عوامل و اسباب عادّی، از همه بیش‌تر به ابتکار و مراقبت و پی‌گیری دل‌سوزانهٔ این فرزند مهربان وابسته بود. ملت ایران از این بابت بسی مدیون این عزیز فقید است. تاریخچهٔ خدمات ارزنده آن مرحوم به دوران پس از پیروزی منحصر نمی‌شود. نقش ایشان در دوران مبارزات ملت ایران نیز برجسته و فراموش نشدنی است و هرچه زمان به مقطع پیروزی انقلاب اسلامی نزدیک‌تر می‌شود، این نقش و سهم صاحب آن، بزرگ‌تر و روشن‌تر می‌گردد و چون فاصلهٔ زمانی میان فقدان فاجعه‌آمیز مرحوم آیة اللّه حاج سیّد مصطفی خمینی فرزند بزرگ و نام آور امام و روزهای بازگشت رهبر کبیر انقلاب به کشور فرا می رسد، نقش مرحوم حاج سیّد احمد آقا در قضایای انقلاب، وضعی استثنایی و منحصر به فرد می‌یابد. بی شک در آخرین ماه های دوران نهضت، هیچ‌کس در رابطه با امام بزرگوار نقشی تا بدین حد بزرگ و مؤثّر از خود بروز نداده است. تلاش بی‌وقفه و پروانه وار ایشان در کنار مشعل فروزان وجود امام عزیز ـ رضوان اللّه علیه ـ بسی برکات را منشأ گشته و بسی دشوارها را آسان

نموده است.[۱]

ورود به ایران و همراهی با ناخدای کشتی انقلاب

سرانجام در روز دوازدهم بهمن سال ۱۳۵۷ شمسی خورشید انقلاب اسلامی ازمغرب عالم طلوع کرد و پرشکوه‌ترین مراسم استقبال تاریخ شکل گرفت. امام خمینی در شرایطی تصمیم به بازگشت به وطن گرفته بود که همه جا خبر از بستن فرودگاه، انفجار هواپیما و کودتای خونین نظامیان بود. دوستان، نگران جان امام بودند و توصیه به تعویق سفر تا تأمین شرایط داشتند؛ دشمنان انقلاب نیز که حضور امام در ایران را به منزلهٔ پایان حتمی کار خویش می‌دیدند به هر شیوه و وسیله ای متوسّل شدند تا رهبر کبیر انقلاب از این سفر سرنوشت ساز منصرف شود، بدان امید که در این فاصله راهی برای خاموش کردن شعله های قیام در داخل کشور و یا خاموش کردن صدای رهبری آن در خارج بیابند؛ امّا غافل از آن‌که موسایِ انقلاب تصمیم خویش را گرفته است و عزم آن کرده تا کار فرعون زمانه را در سرزمینی که قلوب مردمانش آکنده از عشق به امیرمؤمنان و سالار شهیدان علیهما السلام است یک‌سره کند و روند تقسیم بندی ظالمانهٔ سیاست جهانی را به نفع دین باوران و خداخواهان تغییر دهد و در این تصمیمِ شگفت و ماجرای شگفتی‌آفرین نیز، هم‌چون تصمیم هجرت به پاریس، احمد مشاور امام، یار امام، همراه امام و فدایی امام است. او هم‌چون گذشته تمهید مقدّمات این سفر، تغییر هواپیمای حامل امام، انتخاب همراهان و کنترل ها و مراقبت های لازم را هوشمندانه هدایت کرده است تاناخدای کشتی انقلاب در طوفان صدها حادثه ای که هر لحظه امکان وقوع آن بود به سلامت

---

۱. پیام حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای به مناسبت ارتحال یادگار امام خمینی، اسفند ماه ۱۳۷۳.

در ساحلی که میلیون ها نفوسِ انقلابی به انتظار ایستاده اند، رحل اقامت گزیند.

قامت افراشتهٔ مردی که عزّت و استقلال امّت اسلامی را در دست های مهربان خویش به ارمغان آورده است، بر پلکان هواپیما که ظاهر شد اشک شوق از دیدهٔ منتظران فرو غلطید، چهارده سال دوران سخت انتظار به پایان رسیده بود. دوشادوش خمینی کبیر سیمای مهربان احمد نیز چون ماه درکنار خورشید، فروزان و آشکار بود. او سال های سال بود که گوهر حقیقت را در وجود خمینی یافته؛ با خمینی زیسته؛ دوران سخت تنهایی را با عشق خمینی و در راه او مبارزه کرده و اکنون با خمینی آمده است تا در غرس نهال حکومت اسلام، این آرزوی دیرین شیعه، مشارکت کند. او آمده است تا در لحظه لحظهٔ رویش این شجرهٔ طیّبه ای که ان‌شاءاللّه شکوفه هایش عطر افشان مقدم مهدی موعود(عج) خواهد شد، باغبان پیر انقلاب را همراهی کند. این همراهی و شایستگی بر فرزند راستین خمینی گوارا باد.

چه سعادتی بالاتر از آنکه همراه نفس مطمئنّی چون امام بودن، مشاور امین او گشتن، محرم اسرار و رازهای دل دریایی‌یی چون خمینی شدن و سر بر آستان خمینی از تولد تا رحلت نهادن! بدون تردید این لیاقت ها نتیجهٔ دعای آن عارف کامل، حضرت امام خمینی است که فرمود: خداوندا! احمد را نزد خود محمود فرما.

برای آنکه در این زندگی نامه از مکتب تربیتی امام، که احمد خود دست‌پروردهٔ آن است بهره گیریم. در همین‌جا به خاطره ای از زبان یادگار امام از لحظهٔ ورود ایشان در دوازدهم بهمن اشاره می‌کنم، که چند روز مانده به رحلتشان در مجلس بازگو فرمود:

وقتی‌که هواپیما در فرودگاه به زمین نشست حضرت آیة اللّه پسندیده(برادر بزرگ امام خمینی) وارد هواپیما شد و پس از سال ها دوری، با امام خمینی دیدار کرد و لحظاتی درکنار او به گفت‌وگو نشست. لحظهٔ رفتن که فرا رسید حضرت امام فرمود: آقا [آیة اللّه پسندیده] باید جلو بروند و من پشت سر ایشان می‌روم. عرض

کردم: مردم چهارده سال است کـه انـتظار ایـن لحـظه را مـی‌کشند، خـبرنگاران و عکاسان داخلی و خارجی منتظرند تا این لحظهٔ تاریخی را به تصویر بکشند. هر چه اصرار کردم فایده ای نداشت، سرانجام راهی به ذهنم رسید بـه عـموی بـزرگوارم پیشنهاد دادم که ایشان با جمعی از همراهان امام که از پاریس آمده بودند از هواپیما پیاده شوند و به جمعیّت حاضر در سالن استقبال بپیوندند و بعد امام پیاده شوند. به همین ترتیب عمل شد و بالاخره امام حاضر نشد یکی از آداب معاشرت اسلامی را نادیده بگیرد و از برادر بزرگ خویش جلو بیفتد ولو آن‌که در چنین شرایطی استثنایی که میلیون ها چشم به آن دوخته است، قرار داشته باشد!

امام خمینی به همراه فرزند عزیزش بعد از دیداری کوتاه با نـمایندگان اقشـار انقلابی در سالن فرودگاه، به وسیلهٔ اتومبیلی که کمیتهٔ استقبال از قبل فراهم کرده بود عازم میدان آزادی و خیابان ها و جادّهٔ منتهی به بهشت زهرا شد که امواج بی‌کران جمعیّت میلیونی در کیلومترها از این مسیرِ طولانی، گل و گلاب به دست مـنتظر قدوم رهبر خویش بودند. در بهشت زهرا تلاش های بی وقفهٔ احمد برای جلوگیری از فشار و تراکم جمعیّت که مبادا باعث آسیب و رنجش خاطر امام شود، منجر به بی‌هوش شدن وی برای مدّتی شد و به همین سبب نیز سخن‌رانی تـاریخی امـام خمینی در بهشت زهرا از جمله موارد استثنایی است که چهرهٔ دلارای احمد را در کنار امام نمی‌بینیم.

پس از پایان سخن‌رانی، به علّت احساسات غیر قابل کنترل جمعیّت، سوارشدن امام به هلی‌کوپتر که در چند متری جای‌گاه مستقر شده بود، ممکن نشد و سرانجام پس از نیم ساعت تلاش همراهان امام، ایشان به همراه فرزند عزیزشان و هم‌چنین حجّة الاسلام و المسلمین ناطق نوری به وسـیلهٔ یک آمـبولانس بـه مـنطقه‌ای در مجاورت بهشت زهرا منتقل شده و از آن‌جا با هلی‌کوپتر به‌سوی مدرسهٔ رفاه ره‌سپار شد؛ امّا به علّت ازدحام جمعیّت و عدم اطلاع و اطمینان از امنیّت کافی برای فرود،

با درایت فرزند امام و پیشنهاد ایشان، هلی‌کوپتر تغییر مسیر داده و در محوطهٔ بیمارستانِ امام خمینی (هزار تخت‌خوابی) فرود آمد. کارکنان و بیماران به محض اطلاع از حضور امام خمینی سراسیمه برای ابراز احساسات و دیدار با رهبر به محوطّه آمدند. پس از این دیدار تاریخی و کوتاه، حضرت امام به همراه یادگار گران‌قدرش با یک اتومبیل به محلّی دیگر رفته و از آن‌جا با اتومبیل آقای ناطق نوری به منزل یکی از بستگان امام در خیابان شریعتی ره‌سپار شد و شام‌گاه آن‌روز(دوازدهم بهمن) به مدرسهٔ رفاه تشریف برده و از این پس، در آن‌جا امور انقلاب را در دههٔ فجر انقلاب اسلامی و در حالی‌که هنوز دولت دست نشانده‌بختیار چشم امید به طرح کودتای ژنرال های شاه با حمایت آمریکا داشت، هدایت کرد.

مدرسهٔ رفاه و علوی کانون خنثا سازی توطئه ها و مرکز هدایت امت اسلام در رویارویی با دشمنان داخلی و خارجی انقلاب شده بود. تنظیم امور این کانون، هم‌چون دفتر و بیت امام در نوفل لوشاتو و هم‌چون کانون قیام در قم در طول سال های پس از تبعید رهبری، بر عهدهٔ عالمی کاردان و سیاست‌مداری زیرک به نام احمد است که در انجام رسالت همراهی با امام و انقلاب لحظه ای آرام و قرار ندارد. او به عنوان یک صاحب‌نظرِ موردِ اعتماد امام ضمن شرکت در جلساتِ تصمیم گیری های مهمّ انقلاب و انتقال پیام‌های حضرت امام و انعکاس لحظه به لحظهٔ رخ دادهای انقلاب به ایشان، هم‌چون گذشته یک آن از حفاظت جان امام و مراقبت و سلامتی ایشان غافل نبود. تپش قلب امام، طنین بالندگی انقلاب بود و احمد این لیاقت و افتخار را نصیب برده بود تا لطف و ارادهٔ حق تعالی را در حفظ این قلب نورانی وسیله باشد. اگر اسناد و کتاب های مربوط به کودتاهای نافرجام علیه نظام اسلامی و رهبری آن و طرح های ترور و سوء قصد نسبت به جان امام مرور شوند و اگر روزی تمامی اسناد و مدارک این گونه تلاش های عوامل بیگانه منتشر شوند، نقش برجستهٔ احمد در ناکام ساختن دشمنان آشکارتر خواهد شد. در این‌جا به نقل

یک مورد از آن‌ها از زبان یادگارامام بسنده می‌کنیم:

بلافاصله بعد از آن‌که ضدّ انقلاب و منافقین علناً رودروی نظام اسلامی ایستادند و خطّ ترور در برنامهٔ کار آنان قرار گرفت، به مسئولان حفاظت جماران اعلام کردم که هیچ کس، حتی مقامات و مسئولان حقّ ندارند هنگام ملاقات با امام، ساک و یا وسیله ای به همراه داشته باشند. چند روز بعد از انفجار حزب جمهوری اسلامی، اعضای هیئت دولت و شورای امنیّت ملّی به حضور امام رسیدند. از دفتر حفاظتِ سه راه بیت(در جماران) تماس گرفتند و گفتند: کشمیری دبیر شورای امنیّت ملّی که همراه شهید باهنر و رجایی آمده است، با خود کیفی به همراه دارد و می‌گوید: محتویِ وسایل و صورت‌جلسات شورای امنیّت است و حتماً باید در جلسه باشد. گفتم: بگویید نمی‌شود و باید کیف را تحویل دهد. چند بار دیگر تماس گرفتند، فایده ای نبخشید. شهید رجایی شخصاً به وساطت آمد نزد من و از این‌که او را می‌شناسد و وی به حدّی مورد اعتماد اعضای شورا است که حتی گاهی نماز جماعت را به او اقتدا می‌کنند، سخن گفت. گفتم: همهٔ این ها درست، امّا ما نمی‌توانیم تصمیم هایی را که به خاطر مصالح امام وبعد از بحث های کارشناسی گرفته‌ایم، لغو کنیم. ایشان از این‌که من این قدر سماجت می‌کنم قدری دلگیر شدند. در همین فاصله اطلاع دادند که دبیر شورای امنیّت (کشمیری) به حالت قهر کیف خود را برداشته، رفته و گفته است در جلسه شرکت نمی‌کنم! یکی دو روز بعد از این بود که همان منافق نفوذی (کشمیری) که تا آن حدّ نفاق و دورویی از خود نشان داده و اعتماد مسئولان را جلب کرده بود، با گذاردن همین کیف ـ که بعداً مشخّص شد حاوی موادّ منفجره و بمب ساعتی بوده و از ترس این‌که مبادا اصرار و سماجتش در جماران باعث لو رفتن وی شود، منطقه را ترک کرده بود ـ در محلّ تشکیل جلسهٔ شورای امنیّت در نخست وزیری، محبوب‌ترین چهره های انقلاب یعنی شهدای

عزیز: رجائی و باهنر را از ملت ایران گرفت و خودفراری شد.

حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد احمد خمینی در تاریخ دهم اسفند ماه ۱۳۵۷ همراه با حضرت امام خمینی‌ﷺ عازم قم گردید و او بلافاصله وسایل و زمینه های لازم را برای هدایت امور انقلاب و تنظیم امور بیت و دفتر امام و تأمین شرایط برای ارتباط های گستردهٔ امام با مردم و مسئولان که روزانه در نوبت های متوالی به دیدار امام در قم می‌شتافتند، فراهم نمود. او نخستین کسی بود که با عشق و اعتقادی وصف‌ناپذیر، فرامین و ره‌نمودهای رهبر کبیر انقلاب را به مراکز ذی‌ربط منتقل می‌کرد و در پی‌گیریِ انجام آن ها لحظه‌ای آرامش نداشت. او خود در به‌ثمررساندن این انقلاب شکوهمند سال ها مبارزه کرده بود و اکنون به عنوان صاحب‌نظری کارآزموده، در بسیاری از زمینه های انقلاب، مشاور حضرت امام و ارگان ها و مقامات مسئول کشور بود. به‌جز در مواردی که از سوی امام مأموریّت می‌یافت، لحظه‌ای از امام جدا نمی‌شد. معنای زندگی‌اش را با بودن در کنار خورشیدِ هدایتِ امام می‌دید و هیچ مقام و موقعیّتی را به این افتخار ترجیح نمی‌داد. نوع مدیریّت احمد برای کسانی که از نزدیک با وی کارکرده و آشنا بوده اند واقعاً نمونه و الگو بود. او با انتخاب افراد مطمئن و آزموده، دفتر و بیت حضرت امام را باکم‌ترین نیرو و صرف کم‌ترین هزینه، چنان کارآمد ساخته بود که تمامی نیازهای اطلاعاتی و ارتباطی رهبرِ بزرگ‌ترین انقلابِ معاصر را همین تشکیلات کوچک تأمین می‌کرد. از بروکراسی و آفات نظام اداری در آن خبری نبود. بررسی حجم انبوه کارهای روزانهٔ دفتر، از مطالعهٔ صدها نامهٔ ارسالی مردم گرفته تا تنظیم دیدارهای مکرّر و متوالی اقشار جامعه با امام و تنظیم ملاقات های مسئولان و انتقال لحظه به لحظهٔ پیام های امام و انعکاس اخبار و روی‌دادهای ایران و جهان به رهبر انقلاب و تنظیم امور مالی و وجوهات شرعی و مسائلی از این قبیل، با وجود حسّاسیّت ها و

مسائل امنیّتی، حفاظتی و مراقبت های پزشکی و...مقایسهٔ این حجم از کارها با تعداد نیروهای دفتر امام ـ حدود بیست نفر ـ و فضا و امکانات بسیار محدود و مختصر آن، خود نمونه ای است از مدیریّتی که ویژهٔ رهبران الهی و شخصیّتی هم‌چون امام خمینی است و احمد در مکتب چنان پدری تربیت یافته بود. حقیقتاً در رشتهٔ مدیریّتِ بحران ها، باید اصول و مشی و رفتارهای امام خمینی که جلوه های بسیاری از آن‌را در مدیریّت یادگار عزیزش مشاهده می‌کنیم، مورد بازشناسی و حتی تدریس واقع شوند تا مشخّص گردد که چه تفاوت هایی اساسی و ما هوی بین نظام مدیریّت الهی که منبعث از عشق، ایمان و انگیزه‌های معنوی است با نظام های مرسوم و متداول در میان است.

دوران یک‌سالهٔ اقامت امام خمینی در قم در فاصله اسفند ماه ۱۳۵۷ تا بهمن ماه ۱۳۵۸ که آن حضرت بر اثر بیماری قلبی، عازم بیمارستان قلب(شهید رجائی) تهران گردید، دوران دشوار تحوّلات اساسی در نظام سیاسی و اجتماعی ایران بود. در همین مقطع، رفراندوم بی‌سابقهٔ جمهوری اسلامی و انتخابات خبرگان *قانون‌اساسی* و انتخابات نخستین دورهٔ مجلس شورای اسلامی برگزار گردید و ارکان نظام اسلامی در همین دوران شکل گرفت و این همه در حالی اتّفاق افتاد که صف‌بندی گسترده در جبهه دولت های خارجی علیه انقلاب آغاز شده بود و در داخل کشور نیز عوامل گروهک ها از هر آشوب و فتنه‌ای حتی آتش زدن خرمن های گندم روستاییان نیز دریغ نداشتند، روزنامه ها هنوز جولانگاه اصحاب چپ و راست بودند. نه هیچ‌یک از آن‌چه که برشمردیم و نه غائله حزب خلق مسلمان و غائله هایی از آن قبیل نتوانستند در ارادهٔ ملت ایران که گوش به فرمان امامشان در جبههٔ سازندگی به تلاش برخاسته بودند، تأثیر بگذارد و احمد را در دفاع از انقلاب امام و رو در رو شدن با غائله ها و به خصوص رویارویی با کینه‌توزی ها و

دسیسه‌های روحانی نمایان مخالف امام و انقلاب، سهمی به سزا بود.

یادگار امام و انقلاب دوم(تسخیر لانهٔ جاسوسی آمریکا)

بیش از نیمی از عمر یادگار امام در متن حوادث نهضت امام خمینی﵀ و انقلاب اسلامی گذشته است. بنابراین، بیان نقش و رابطهٔ آن عزیز با حوادث ادوار پرفراز و نشیب انقلاب در حقیقت بیان عمده‌ترین بخش زندگی‌نامهٔ او است.

یکی از مهم‌ترین وقایعی که در نخستین سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی اتّفاق افتاد و منشأ تحوّلات عمده ای در مسیر حرکت انقلاب گردید و تأثیری شگرف بر معادلات سیاسی و رخ‌دادهای مرتبط با انقلاب اسلامی در آن سوی مرزها و داخل کشور گذاشت، ماجرای اشغال لانهٔ جاسوسی آمریکا در ایران است که قریب پانزده ماه سیاست داخلی ایران و روابط خارجی جمهوری اسلامی را تحت تأثیر مستقیم خویش داشت و از آن پس نیز آثار و نتایج این واقعه همواره به عنوان یکی از عوامل مؤثّر در پهنهٔ مسائل سیاسی جامعهٔ ایران مطرح بوده است.

روز سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۸ خبر تسخیر سفارت آمریکا در ایران به وسیلهٔ دانش‌جویان مسلمان پیرو خطّ امام ـ که این واقعه در فرهنگ انقلاب اسلامی به «اشغال لانهٔ جاسوسی آمریکا» شهرت یافته است ـ در صدر روی‌دادهای خبری، موجی از واکنش ها را در سطح جهان پدید آورد. این خبر هم‌چون توفانی رعد آسا، کاخ سفید، سازمان سیا و دیگر مراکز تصمیم‌گیری و اطلاعاتی هیئت حاکمهٔ آمریکا را به لرزه درآورد. این واقعه، دومین ضربهٔ کاری انقلاب اسلامی بر حیثیّت سیاسی و اقتدار اسطوره‌ای ابر قدرت آمریکا بود که ظرف مدّت کم‌تر از یک سال وارد می‌کرد.

از نقطه نظر پیروان خطّ مشی انقلابی امام، یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای داخلی تسخیر لانه جاسوسی، بازیابی وحدت ملّی و انقلابی مردم در رویارویی با آمریکاو کوتاه کردن دست لیبرال ها از عرصهٔ مدیریّت اجرایی کشور بوده است.

حضرت امام این واقعه را انقلاب دوم نامید. قهرمان نهضت امام خمینی، مرحوم حاج احمد آقا، با زیرکی منحصر به فرد خویش در صحنهٔ انقلاب دوم نیز نقش‌آفرینی می‌کند.

ماجرا را از زبان یادگار امام این‌گونه شنیدم:[1]

خبر دادند که آقای بازرگان در اعتراض به حرکت دانش‌جویان استعفای خود و کابینهٔ دولت موقّت را نوشته ـ ظاهراً ـ عازم قم می‌باشد. ساعتی به پخش اخبار سراسری بعداز ظهر از رادیو نمانده بود، این اوّلین بار نبود که رئیس دولت موقّت استعفایِ اعلام نشده می‌داد. با شناختی که از برخوردهای ایشان و دولت موقّت داشتم، مطمئن بودم که این اقدام یک حرکت تاکتیکی برای گرفتن امتیاز و تحت‌فشار قرار دادن دانش‌جویان است. هنوز در شورای انقلاب و بسیاری از ارکان مدیریّت کشور عناصر سازش‌کار و غیر متعهّد به راهِ انقلابی امام، وجود داشتند و می‌دانستم که اگر فرصت بیابند با توجّه به فضای سیاسی آن‌روزها، جوسازی را آغازکرده و زمینه را برای اِعمال فشار فراهم خواهند نمود. با هر وسیله ای مسئول رادیو تلویزیون را ـ که در محلّ کارش نبود ـ پیداکردم و تلفنی به او گفتم که باید مردم را در جریان بگذارید و خبر استعفا را در اخبار سراسری پخش کنید. بالاخره با وجود مخالفت های مسئولان دولت موقّت، خبر پخش شد.

واکنش سریع امام خمینی در پذیرش استعفا و واگذاری ادارهٔ کشور به شورای انقلاب، کارنامهٔ ضعیف و سرشار از ابهام دولت موقّت را برای همیشه بست. رهبرکبیر انقلاب اسلامی در روز چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۸ طی سخنانی از آمریکا به عنوان «شیطان بزرگ» یاد کرد و به سفارت آمریکا لقب لانهٔ جاسوسی داد و اقدام انقلابی دانش‌جویان را در تصرّف این مرکز توطئه و فساد، شدیداً مورد حمایت قرارداد.

---

۱. نقل به مضمون.

بدین ترتیب، هم‌چنان‌که حضرت امام در همین سخن‌رانی پیش بینی کرده بود، انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اوّل بر پا شد. با برکناری دولت موقّت ـ که بر خلاف حکم امام و علی‌رغم میثاقی که داشت رو به انحصارگری آورده و اغلب اعضای آن‌را عناصری از جبههٔ ملّی و نهضت آزادی تشکیل می‌دادند ـ وحدت ملّی، که بر اثر خیانت های عناصر ضدّ انقلاب و ضعف های دولت موقّت سخت به مخاطره افتاد بود، دو باره در سراسر کشور با فریاد «مرگ بر آمریکا» احیا شد. سلاح شعار دروغین پیش‌تازی در مبارزه با امپریالیسم از دست کمونیست ها و چپ‌گرایان گرفته شد.

یادگار امام هم‌چون دیگر وقایع مهمّ انقلاب در تمام مدّت ۴۴۴ روزی که از آغاز این ماجرا تا زمانی که به تصمیم مجلس شورای اسلامی گروگان ها آزاد شدند، می‌گذشت، مشاور امام و رابط امین رهبری و شورای انقلاب و مسئولان نظام بود. وی علاوه بر انتقال پیام های امام به مسئولان و فراهم نمودن مطمئن‌ترین روش ها برای اطلاع امام از جزئیّات این رخ‌داد مهم، خود نیز به عنوان صاحب‌نظر در مسائل سیاسی، در چندین مصاحبهٔ عمومی تحلیل خویش را از این واقعه ارائه نمود و بر لزوم حمایت همه جانبه از اقدام دانش‌جویان تأکید کرد. او بعد از امام خمینی نخستین کسی بود که در روز چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۸ علی‌رغم ابهام ها و تردیدهای فراوانی که دیگران در آغاز ماجرا داشتند، بدون تردید و با صراحتِ تمام در مصاحبهٔ مطبوعاتی‌یی که در محلّ سفارت آمریکا برگزار نمود، اعلام کرد: تمام مردم ایران از این عمل پشتیبانی می‌کنند. او در پاسخ به این سؤال که آیا امام از جریان ملاقات آقای بازرگان با برژینسکی آگاهی داشته‌اند؟

پاسخ داد: ابداً، آن‌چه سخن‌گوی دولت در این مورد اظهار کرده است به ملاقات دکتر یزدی، با امام مربوط می‌شود. در ملاقات وزیر کشور خارجه با امام، من هم حضور داشتم. دکتر یزدی فقط راجع به کسالت شاه مخلوع مطالبی معروض داشت و در بارهٔ ملاقات بازرگان با برژینسکی صحبتی به میان نیامد.

مرحوم حاج احمد آقا در این مصاحبه اعلام کرد: به نظر من اقدام دانش‌جویان، اشغال سفارت آمریکا محسوب نمی‌گردد، بلکه جوانان دلیر لانهٔ جاسوسی را تصرّف کرده اند تا اشغالگران را بیرون رانند.[۱]

فرزند امام با استفاده از تجربهٔ سیاسی و اندوخته های مبارزاتی خویش نقش مؤثّر در خنثا کردن تلاش های لیبرال ها و بسیاری از جریان های سیاسی آن روزها داشت که می‌کوشیدند تا ماهیّت حرکت انقلابی دانش‌جویان مسلمان پیرو خطّ امام را مشکوک و مخدوش جلوه دهند، او در تأسّی به پدر بزرگوار خویش، از اقدام دانش‌جویان در برابر فشارهای زایدالوصفی که از سوی جریان ها و جناح های مختلف سیاسی و عناصری هم‌چون بنی‌صدر وارد می‌شد، حمایت کرد. تأثیر نقش آن عزیز در این زمینه تنها بر کسانی آشکار است که بر شرایط سیاسی کشور در آن روزها و فضای مسمومی که گروهک ها و اشخاص ذی‌نفوذ علیه دانش‌جویان ایجاد کرده بودند، واقف باشد. آن مرحوم علاوه بر ارتباط مستمر با دانش‌جویان پیرو خطّ امام و جناب آقای موسوی خوئینی ها و مطالعهٔ اخبار و گزارش‌های مربوط به موضع‌گیری جناح های داخلی و دولت آمریکا و دیگر دولت های خارجی در قبال این حادثه و دسته‌بندی و ارائهٔ جمع‌بندی آن ها همراه با نقطه نظرهای خویش به حضرت‌امام، چندین بار نیز از نزدیک در محلّ سفارت حضور یافت که یک بار این‌جانب افتخار همراهی با ایشان را داشتم و به خاطر دارم که چگونه با صفا وسادگی همیشگی با یک دستگاه پیکان، بدون محافظ و تشریفات و در خدمت ایشان به‌همراه برادر عزیزم جناب حجّة الاسلام محمد علی انصاری به آن‌جا رفتم. حضور ایشان باعث قوّت قلب دانش‌جویانی بود که در روزهای نخستین از همه سو

---

۱. مجموعه *آثار یادگار امام*، انتشارات مؤسّسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مصاحبه با خبرنگاران، چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۸.

تحت فشار بودند.

مواضع سیاسی یادگار امام در سال های اوّلیهٔ پس از پیروزی انقلاب

آن‌چه دریک جمع‌بندی کلّی و به استناد مصاحبه ها، نامه‌ها و اسناد به جای مانده از آن عزیز و مهم‌تر از همه به استناد شهادت های مکرّر حضرت امام در این باره می‌توان گفت آن‌که، بسیاری از افراد در ارزیابی مواضع فرزند برومند امام در سال های آغازین پیروزی انقلاب اسلامی راه خطا پیموده اند. واقعیّت این است که در این سال ها (بهمن ماه ۱۳۵۷ تا تیر ماه ۱۳۶۰) فضای سیاسی بی‌سابقه‌ای بر کشور حکم‌فرما بود. به برکت پیروزی انقلاب اسلامی و آزادی های پدید آمده از آن، پس از چندین دهه اختناقِ فوق تصوّر، صدها گروه و دسته و حزب قدیم و نوظهور پا به میدان گذارده و با توجّه به این‌که *قانون‌اساسی* و ارکان آیندهٔ نظام نوپا در حال شکل‌گیری بود، هر یک با تمام توان سعی بر حذف رقبا و تحکیم موقعیّت خود داشت و بدیهی است که در چنین فضایی هر کسی که از عنوان و نفوذی برخوردار بود و به هر دلیلی در گروهی وارد نمی‌شد، بر ضدّ آن تلقّی می‌شد و در معرض انواع انتقادها و حتی اتّهامات قرار می‌گرفت.

مشاور و همراه و فرزند امام و محبوب مردم بودن و صاحب رأی و نظر در مسائل سیاسی بودن و داشتن نقشی مؤثّر در پیروزی انقلاب، موقعیّتی ویژه در افکار عمومی برای یادگار امام پدید آورده بود و به همین میزان انتظار و توقّع جریانات سیاسی از وی فراوان بود و از سوی دیگر، فرزند امام با درک دقیق موقعیّت خطیر خویش در کنار امام و با توجّه به سفارش‌های آن حضرت، از ورود به احزاب و گروه های سیاسی ابا می‌ورزید و در عین حال با استقلال رأی و صراحت‌لهجه ای که داشت، موضع انتقادی خویش را در بارهٔ مواضع احزاب و دستجات سیاسی ابراز می‌نمود و بدین ترتیب، گروه هایی که او را در حزب خویش

نمی‌دیدند و از انتقادات او رنجیده خاطر می‌شدند، وی را مدافع گروه مخالف خویش قلمداد کرده و چه اتّهامات ناروایی که برخی ها در همین زمینه نثار آن دریادل نکردند! البته در این میان، عناصر ضدّ انقلاب و مخالفان امام که جرأت رویارویی و برخورد با امام را نداشتند، فرزند ایشان را آماج اتّهامات عقده‌گشای خویش می‌ساختند؛ اتّهاماتی از مخالف روحانیّت‌گرفته تاطرف‌داری از بنی صدر و کانالیزه کردن امام و دیگر مسائلی که قلم از بیان آن شرم دارد. متأسّفانه برخی از دوستان ناآگاه نیز تحت تأثیر همین تبلیغات قرارگرفته و در نامه های خود به امام و یا محافل خصوصی و عمومی خویش بر زخم دلش نمک می‌پاشیدند و شگفت آن‌که او هرگز لب به شِکوه نگشود و با آن‌که نوشته های گران‌بهای افتخارآمیزی از حضرت امام در ردّ این تهمت ها در اختیار داشت، اجازهٔ انتشار آن را نداد.

از ویژگی های برجستهٔ یادگار امام در برخورد با اشخاص و جریانات فکری و سیاسی جامعهٔ آن بود که به جز مسئلهٔ تبعیّت محض و آگاهانه از ولایت به عنوان یک اصل مترقّی و در عین حال اصل تعبّدی شرعی، در سایر مسائل از مطلق‌نگری و مطلق انگاریِ اشخاص و پدیده های سیاسی و اجتماعی شدیداً امتناع می‌ورزید و معتقد بود که نقاط ضعف و قوّت افراد و جریانات را باید با هم دید، سهم مثبت و منفی هر یک را در برخورد با انقلاب و مسائل آن منصفانه ارزیابی کرد و از انتقاد بجا و بیان ضعف ها نباید هراسید و در عین حال از واقعیّت ها و نکات مثبت نیز نباید چشم پوشی کرد. در جبههٔ خودی و در درون جامعهٔ اسلامی هرگز نباید اختلاف نظرها و سلیقه‌های سیاسی سبب نادیده‌گرفتن حدود شرعی و زیر پا نهادن روابط انسانی شود و کرامت و حفظ حرمت انسان ها را نباید به بهانهٔ اختلاف نظر مخدوش نمود. نمونه های بارزی از این نگرش را در مصاحبه ها و رفتار آن عزیز، فراوان مشاهده می‌کنیم که دراین مجال فرصت بازگویی آن نیست. او حتی تا پایان عمر، روابط انسانی خود را با کسانی که آن‌همه کارشکنی و مخالفت کردند و انواع

تهمت ها و زخم زبان ها را نسبت به وی روا داشتند، قطع نکرد. بارها شاهد بودیم که به عیادت و دیدن کسانی می‌رفت و با دل‌سوزی و به جدّیّت، رفع گرفتاری و مشکل کسانی را پی‌گیری می‌کرد که آنان در گذشته از هیچ کوششی برای ضربه زدن و رنجانیدنش دریغ نکرده بودند. حقیقتاً در این جنبه، او مناعت طبع و بزرگ‌منشی را به تمام و کمال از حضرت امام آموخته و به کار بسته بود.

یادگار امام در مصاحبه‌ای در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۹ از رأی ندادن امام و او، به بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری[1] و رأی امام در مراحل بعدی به شهید رجایی و حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای یاد می‌کند و تحلیلی روشن و مبسوط از چگونگی روی کار آمدن بنی صدر و مخالفت های وی با امام و خیانت هایی که او در ائتلاف با منافقان و دیگر عوامل ضدّ انقلاب مرتکب شد و چگونگی عزل او ارائه می‌کند و مراحل سه‌گانه ای که حضرت امام با تدبیر و درایت منحصر به‌فردش منطقی‌ترین و مردمی‌ترین روش را برای حذف این جریان خطرناک از مسیر انقلاب اسلامی تعقیب نموده است را توضیح می‌دهد و از چگونگی نقش خود و دیگر یاران امام، حضرات آقایان بهشتی، خامنه ای، هاشمی و موسوی اردبیلی با همراهی ملت ایران در حمایت از امام و خنثاکردن و منزوی ساختن جریان نفوذی بنی صدر و هم‌فکرانش یاد می‌کند او در همین رابطه می‌گوید:

خون دلی که ما از دست او می‌خوردیم از دست هیچ کافری نخوردیم.

من تمام کارهایی که در رابطه با او و جناح او می‌خواستم انجام دهم با امام مشورت می‌کردم و اکثراً با آقای هاشمی هم مشورت می‌کردم.

وی در پاسخ به این پرسش که چرا بنی‌صدر از امام خواست شما نخست وزیر

---

۱. جناب آقای موسوی خوئینی‌ها نیز در خاطرات خویش بر این نکته که مرحوم حاج احمد آقا از ابتدا با ریاست جمهوری بنی‌صدر موافق نبود و به ایشان رأی نداده است، تصریح می‌کند (ن.ک: *گنجینهٔ دل*، خاطرات آقای موسوی خوئینی‌ها).

باشید؟ او چه هدفی را تعقیب می‌کرد؟ چنین می‌گوید:

او در نامه ای به امام از ایشان خواست تا قبول بفرماید من نخست وزیر شوم. او با این کار می‌خواست به مردم بگوید: من چه آدم سربه‌زیری هستم و حاضرم دقیقاً مطابق میل امام کار کنم که پسر امام را نخست وزیر کنم. این واضح بود که امام با این کار مخالفت خواهد فرمود.

امامی که حاضر نیست من هیچ شغلی ولو خیلی کوچک داشته باشم، چگونه با نخست وزیری من موافقت خواهد کرد؟ لذا ایشان هم حسب معمول مخالفت کرد.[۱]

گاهی دوستان می‌آیند و از امام می‌خواهند که مثلاً احمد فلان کار را داشته باشد. امام می‌فرماید: او بهتر است آزاد باشد. من بزرگ‌ترین افتخارم این است که در خدمت امام هستم و اگر کاری ایشان داشته باشد انجام دهم، خدا قبول کند. ان‌شاءاللّه.[۲]

جنگ تحمیلی و دفاع هشت سالهٔ ملت و نقش احمد در کنار امام

کسب اطلاعات دقیق روزمرّه از آخرین وضعیّت نیروهای خودی و قوای دشمن در جبهه‌ها، گردآوری آخرین اطلاعات از شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه و موضع‌گیری افراد و گروه ها در قبال مسائل جنگ و تنظیم و جمع‌بندی آخرین اطلاعات از مواضع سیاسی و نظامی دولت ها و مجامع بین‌المللی در بارهٔ رخ‌دادهای جبهه و مواضع رادیوها و دیگر رسانه های بیگانه و رساندن به موقع این

---

۱. ابوالحسن بنی صدر ـ رئیس جمهور وقت ـ طی نامه ای به حضرت امام خواستار موافقت ایشان با پیشنهاد نخست وزیری مرحوم حاج احمد آقا شد؛ امّا امام خمینی در پاسخ مرقوم‌فرمود: بسمه تعالی، بنا ندارم اشخاص منسوب به من، متصدّی این امور شوند، احمد خدمت‌گزار ملت است و در این مرحله با آزادی بهتر می‌تواند خدمت کند(۵۹/۵/۱).

۲. *مجموعه آثار یادگار امام*، مصاحبه با روزنامهٔ *اطلاعات* ۶۱/۲/۹.

اطلاعات به فرماندهی کلّ قوا مسئولیّتی بود که مرحوم حاج احمد آقا با مدیریّت عالی خود و با مطمئن ترین روش ها و استفاده از افراد کاردان و امین در دفتر حضرت امام آن را به بهترین وجه ایفا می‌نمود و علاوه بر آن، ابلاغ امانت‌دارانه و سریع پیام های سرّی و علنی امام در بارهٔ امور نظامی و ارتباط مستمر با شورای عالی دفاع و فرماندهان نظامی و شرکت در جلسات شورا و ارائهٔ رأی و نظر مشورتی خویش به حضرت امام و شورا و برنامه ریزی ملاقاتِ رزمندگان ارتشی، سپاهی و بسیجی بافرمانده کلّ قوا از دیگر مسئولیّت هایی بود که وی در هشت سال دفاع مقدّس در کنار مشغلهٔ روزمرّه و بسیار مهم و مؤثّری که در دفتر حضرت امام و در خدمت ایشان داشت، به‌خوبی از عهدهٔ آن برآمده است. وقتی که حضرت امام پیامی در بارهٔ جبهه ها می‌داد و یا نظری ابراز می‌نمود، وی نخستین کسی بود که با شور و احساس مسئولیّت با تمام وجود تلاش می‌کرد تا پیام و نظر امام به درستی و مو به مو اجرا شود و بدین ترتیب است که نام احمد خمینی در کنار دیگر سروران دفاع مقدّس در خدمت حضرت روح اللّه ثبت است و تاریخ از نقش و سهم مؤثّر او در این زمینه همواره به بزرگی یاد خواهد کرد.

چنان‌که گفتیم نقش فرزند امام در مسائل کلّی کشور در دوران دفاع مقدّس محدود به کسب اطلاع و انتقال آن ها به امام و ابلاغ پیام های امام نبود، بلکه او به لحاظ فراست و تجربه و تیزهوشی‌یی که داشت به عنوان مشاور فرمانده کلّ قوا و مسئولان بلند پایهٔ نظام درجلسات تصمیم گیری های مهمّ آن دورانِ پر مخاطره حضور داشت. حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای، رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی که خود از طلایه داران عصر دفاع مقدّس می‌باشد، می‌فرماید:

ایشان واقعاً در کنار امام یک عنصر لازم و بی‌بدیل بود. هیچ کس دیگری در کنار امام نمی‌توانست این نقش را ایفا کند...برای رسیدن اخبار به امام، کسی لازم بود که به امام نزدیک باشد و چنین شخصی فقط حاج احمد آقا بود. ایشان هم در انتقال

خبرها به امام و هم در انتقال نظرات به بیرون...نظرات امام را خوب منعکس می‌کردند و هم در مشورت دادن به امام نقش داشتند. حاج احمد آقا در موارد متعدّدی به امام مشورت می‌داد. امام کسی نبود که تحت تأثیر عواطف قرار بگیرد یا ارتباط پدر و فرزندی تأثیر ناروایی در امام داشته باشد. امام از مشورت حاج احمدآقا استفادهٔ بهینه می‌کرد؛ یعنی این‌طور نبود که هر چه حاج احمد آقا می‌گفت، امام بپذیرد...حاج احمد آقا در موارد متعدّدی نظرات پختهٔ خوبی را به امام منعکس کرده بود و گاهی هم مطالبی می‌گفت که امام قبول نمی‌کرد...نباید تصوّر شود که ایشان چیزی را به امام تلقین می‌کرد. امام تلقین‌پذیر نبود، ولی نظرات روشن و قوی‌یی را در مواردی متعدّدی به امام منتقل می‌کردند و امام هم از آن استفاده می‌کردند. ایشان در چند جلسه شرکت می‌کرد: یکی شورای مصلحت...دیگری شورای‌عالی دفاع که گاهی شرکت می‌کرد و یکی هم جلسه رؤسای سه قوّه بود که ایشان به‌طور مرتّب و به عنوان عضو، شرکت می‌کرد...در آن جلسات حاج احمد آقا به عنوان یک عنصر خوش فکر و با هوش و با تجربه، انصافاً خیلی به درد ما می‌خورد. در مسائل مختلف و به خصوص در مسائل جهانی ذهنش باز بود و نظر او یک نظر خوب و پخته ای در بین نظرها بود[۱]

آیة اللّه هاشمی رفسنجانی نیز یکی دیگر از طلایه داران دوران دفاع مقدّس می‌گوید:

در دوران جنگ گاهی نیمه شب، صبح زود، پیش از طلوع فجر و وقت های خیلی ویژه اتّفاقات مهمّی را از طریق تلفن یارفتن به آن‌جا یا آمدن حاج احمد آقا به منزل ما (چون منزل ما مجاور منزل امام بود) مسائل مهمّی را حل می‌کردیم ؛ چه من در مجلس بودم، چه در وزارت کشور بودم و چه در فرماندهی جنگ.[۲]

---

۱. *گنجینهٔ دل*، مصاحبه با حضرت آیة اللّه خامنه ای، رهبر معظّم انقلاب اسلامی.

۲. *همان*، مصاحبه با آقای هاشمی رفسنجانی.

فرمانده سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آقای محسن رضایی نیز در بارهٔ نقش و ارتباط یادگار امام با مسائل نظامی و امور جبهه های جنگ چنین می‌گوید:

از عملیّات بیت المقدّس(آزادی خرّم‌شهر) به این طرف، ارتباط ما در امر جنگ و عملیّات، آن قدر با حاج احمد آقا نزدیک شده بود که ما قبل از عملیّات یک نقشه ای از منطقهٔ عملیّات ترسیم و به ایشان می‌دادیم. احمد آقا هم برای خودشان یک تشکیلات نظامی در بیت درست کرده بود که آقای انصاری[1] مسئول آن شده بود. ما یک نقشهٔ نظامی دست حاج احمد آقا و آقای انصاری داده بودیم که روی این نقشه با کد و رمز مناطق نقاط مختلفی ثبت شده بود، ما از آن طرف در اهواز، یا مثلاً از جبههٔ میانی یا حتی جبههٔ غرب با بیت تماس می‌گرفتیم. مثلاً می‌گفتیم: ۳۱۵، آن آقایان خودشان طبق نقشه ۳۱۵ را پیدا می‌کردند و کاملاً در جریان مسائل جنگ قرار می‌گرفتند.

از جمله ویژگی های حاج احمد آقا، کمک ایشان در مسئلهٔ جنگ به ما بود، به این صورت که خود او اظهار نظر می‌کرد و این غیر از انتقال اخبار و اطلاعاتی بود که به امام می‌داد.[2]

فرمانده سابق کلّ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از نقش یادگار امام در جنگ چنین یاد می‌کند:

در مسئلهٔ جنگ، نقش حاج احمد آقا را به دو شکل می‌توان بیان کرد: یکی این‌که ایشان بهترین رابط امام بود که خیلی خوب جنگ و رزمندگان را درک و به خوبی به امام منتقل می‌کرد. دستورات و فرامین امام را به رزمندگان و فرماندهان منتقل

---

۱. حجّة الاسلام آقای محمد علی انصاری از اعضای دفتر حضرت امام.

۲. *گنجینهٔ دل*، مصاحبه با آقای محسن رضایی فرمانده سابق کلّ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

می‌کرد. مسئله دیگر این بود که خود ایشان در مورد جنگ تحلیل داشت، وقتی بسیاری از مشکلات، حل نشده می‌ماند، ایشان وارد عمل شده و با انعکاس به محضر امام، مسئله را دنبال و به نتجه می‌رساند.[۱]

در پایان این فصل بخشی از سخنان یادگار امام را در حالی‌که تنها شش روز پس از آغاز جنگ تحمیلی در دیدار با یاسر عرفات ایراد کرده است، نقل می‌کنیم. ملاحظه این بخش از سخنان وی، گویای تحلیل روشن او از عاملان اصلی جنگ و ایمان قاطع وی به پیروزی نهایی است و نشان می‌دهد که بین مواضع و تحلیل او و حضرت امام از آیندهٔ جنگ چه‌قدر قرابت و هم‌سویی وجود دارد و البته این خود حکایتگر تأثیر عمیق امام بر روح و رفتار و مواضع ایشان است. مرحوم حاج احمدآقا در این دیدار می‌گوید:

مسئله ای که الآن برای ما مطرح است، مسئله جنگ است که ما مصمّم هستیم این جنگ را ادامه دهیم و مامطمئن هستیم که پیروز خواهیم شد. البته ما با عراق نمی‌جنگیم، ما در حقیقت با آمریکا می‌جنگیم، با آن‌که می‌دانیم آمریکا یا شوروی اگر بخواهند، از نظر نظامی می‌توانند ایران را نابود کنند؛ امّا ما مطمئن هستیم که با اعتماد بر خدا و ملت ایران پیروز خواهیم شد. چون ما این ملت مصمّم را داریم، این ملتی که هم اکنون هزاران نفر از زن و مرد به دفتر امام نامه ها ارسال کرده‌اند و آمادگی خود را برای مقابله با تانک های دشمن با دست خالی اعلام داشته‌اند. آن‌چه برای ما در حقیقت مهم است «لا» گفتن به ابرقدرت ها و قدرت ها است، «لا» گفتن به زور و ظلم است و ما مطمئن هستیم که حتی اگر آنان بتوانند ما را در داخل یک دهکده هم محاصره کنند، از این محل، اسلامِ مستقل، به همهٔ جهان صادر خواهد شد. تانک ها، توپ ها و یا قوای نظامی که جای خود دارند، اگر

---

۱. *همان‌جا*.

آنان‌هم نباشند باز این ملت به پاخاسته که قوای نظامی هم جزئی از آن است خود را پیروز می‌داند... .

ما با پشتیبانی ارتش، سپاه و ملت خود می‌جنگیم و مطمئن هستیم که پیروز خواهیم شد. ما با آنکه از نظر آذوقه تأمین هستیم و از نظر وسایل جنگی و وسایل یدکی هم بر خلاف آن‌چه گفته می‌شود تأمین هستیم، امّا بر فرض آنکه از این نظر هم تأمین نباشیم، باز هم از نظر داشتن یک ملت مصمّم که پشتوانهٔ اساسی یک‌پیروزی است، تأمین هستیم.[۱]

دوازده سال همگام با رهبر کبیر انقلاب اسلامی

حامی و مدافع خطّ امام، هم‌دم و انیس امام، مشاور امین امام، رابط امام و مردم، و مردم و امام، غم‌خوار و پرستار امام و مدیر دفتر امام.

افتخارات یادگار امام به مبارزات وی با رژیم ستم‌شاهی و تلاش های بسیار مؤثّر او در دوران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی منحصر نمی‌شود. ایشان از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷شمسی تا رحلت امام در سال ۱۳۶۸شمسی قریب دوازده سال لحظه لحظهٔ عمرش را در کنار امام و همراه و هم‌فکر و انیس امام سپری کرده است. درک فیض حضور مردی که هر نَفَسش عبادت و ذکر خدا بود و محضرش سرشار از معنویّت و اخلاص و عبودیّت و مجلسش جلسهٔ هدایت امور امت اسلام، نعمت و افتخاری بود که بیش از هر کس نصیب احمد شده بود. او مراقب حال و هم‌دم کسی بود که میلیون ها انسان مؤمن همه روزه دعا می‌کردند که خداوند تمام عمرشان را با لحظه ای از عمر او معاوضه کند و چه سعادتی داشت آن یادگار نور: هر صبح چهرهٔ ملکوتی خمینی را دیدن و بر دستی که جز در برابر خدا هرگز

---

۱. مجموعه *آثار یادگار امام*، در دیدار با آقای یاسر عرفات، ۱۳۵۹/۷/۶.

تسلیم نشد، بوسه عشق زدن و هر آن‌چه که راه را بر اجرای کامل آرمان های امام هموار می‌کرد فراهم آوردن، در سختی ها و میدان های پر مخاطره سپر بلای او شدن، پیام‌گذار و امانت‌دار او بودن و خلاصه از همه چیز خودگذشتن و تمام قامت هر روز و هر ساعتِ زندگی را در خدمت روح خدا و در اطاعت از آن راهبر سترگ سپری کردن، افتخار و امتیازی است که به فرمودهٔ رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی از وی چهره ای بی بدیل ساخته است.

او با تأسّی به پدر بزرگوار خویش و بهره‌گرفتن از شیوهٔ مدیریّت عالی امام، دفتری را مدیریّت می‌کرد که با همهٔ کوچکی فضا و کمی امکانات و نیروی انسانی‌اش گسترده ترین و مطمئن ترین رابطه را بین امام و مردم و مسئولان برقرار ساخته و کامل‌ترین خدمات اطلاعاتی و ارتباطی را به رهبری انقلاب ارائه می‌نمود. دفتر امام خمینی جای‌گاهی بود که در ادوار پرحادثه و پرخاطرهٔ انقلاب، کانون توجّه دوست و دشمن بود. چه تلاش های گسترده، امّا بی نتیجه‌ای که گروه ها و گروهک های ضدّ انقلاب داخلی و سازمان های جاسوسی جهانی به‌کار بردند تا راهی برای نفوذ در آن بیابند، امّا با وجود آن همه تجربه و امکانات و موفقیّت هایی که آنان در موارد دیگر داشتند و از همین ناحیه نیز ضربه های جبران ناپذیری در موارد دیگر وارد ساختند، در دفتر امام و جماران تمام راه ها به روی‌شان بسته بود و تا آخر نیز بسته ماند. نه هیچ‌یک از طرح های ترور و بمب‌گذاری و نه هیچ‌یک از طرح ها و نه تلاش هاو توطئه ها برای بد نام‌کردن نام دفتر و چهره های خدمت‌گزار این دفتر و نه آفت های طبیعی‌یی که غالباً اگر در چنین مراکز حسّاسی مراقبت دقیق نباشد گریبان‌گیر می‌شود، هیچ‌یک نتوانستند راهی به دفتر امام بیابند و این موفقیّت حقیقتاً مرهون اشراف و نظارت دقیق امام و تدبیر فرزند با کیاست ایشان بود. زمانی ارزش این نقش و درایت و تدبیر مدیریّتی فرزند امام آشکار می‌شود که بر عمق دشمنی و حجم توطئه های دشمنان امام و انقلاب در یازده سال حاکمیّت امام و

ضربه هایی که جریان نفوذ و تخریب و ترور در مراکز دیگر زده است آگاه باشیم و از سوی دیگر، به دشواریِ کار نیز واقف گردیم که روش های حفاظتی و نظارتی می‌بایست به‌گونه ای اِعمال می‌شد که به رابطهٔ گسترده و بی نظیر رهبری انقلاب با مردمی که هر روز به دیدار امامشان می‌شتافتند و هر روز صدها نامه به محضرش تقدیم می‌داشتند و به رابطه مسئولانِ بخشی های مختلف نظام با امام، کم‌ترین لطمه ای وارد نسازد.

مرحوم حاج احمد آقا به کمک تنی چند از یاران امام، دفتری را مدیریّت می‌کرد که روزانه می‌بایست نامه های بی‌شمار اداری و شخصی را واصل و مطالعه و دسته‌بندی نموده و خدمت امام عرضه دارد که از سراسر کشور و جهان خارج به زبان های مختلف می‌رسید که مطالب آن ها از مهم‌ترین مسائل نظام و انقلاب در داخل و خارج تا نامه های عادّی و درددل ها، شکوه ها و تقاضاهای مردم را شامل می‌شد و از سوی دیگر، تنظیم دیدارهای روزانهٔ اقشار مختلف مردم با امام، دیدارهای مسئولان و مدیران با امام، برقراری ارتباطات با مراکز مهمّ تصمیم‌گیری نظام و جبهه های جنگ را در برنامهٔ کار خود داشت و در همین حال، گردآوری اطلاعات و دسته بندی آن ها از خبرها و گزارش ها و رخ‌دادهای سیاسی و اجتماعی داخل و خارج کشور از لابه‌لای ده ها تلکس، بولتن و گزارش و اخبار مربوط به رسانه های بیگانه و ارائهٔ آن ها به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و در سوی دیگر، اخذ وجوهات شرعی از نمایندگان امام و مردمی که حضوری به دفتر مراجعه می‌کردند و نظارت بر مصرف دقیق آن ها بر طبق نظر حضرت امام یا پاسخ‌گویی به سؤالات شرعی و استفتاءات مردم و در همین حال تلاش بی وقفه در جهت پاسخ گفتن به انتظار یکایک آحاد جامعهٔ اسلامی در مراقبت و حفظ سلامت قلب تپندهٔ انقلاب اسلامی و ناکام ساختن طرح های توطئهٔ سوء قصد نسبت به جان امام، این‌همه خدمات ارزنده در شرایطی انجام می‌گرفت که حضرت امام اجازه نمی‌داد حصاری

بین او و مردم و مسئولان و جریان های مختلف فکری جامعه کشیده شود، دست‌زدن به هر کاری که بوی تشریفات و تجمّلات داشت و زندگی بس ساده و زاهدانه امام راتحت تأثیر قرار می‌داد، در محضر آن عزیز ممنوع بود و کسی یارای مخالفت نداشت. آن حضرت در مصرف وجوهات و بیت‌المال، بسی حسّاس و محتاط بود و کم‌ترین تخلّفی را از احدی نمی‌پذیرفت. در چنین شرایطی ارائهٔ آن‌همه خدماتی که دفتر امام در طول دوران حاکمیّت ایشان موفّق بدان گردیده است تنها از سرپنجهٔ تدبیر و هوشمندیِ کسی ساخته بود که امام را به درستی و در تمام جهات شناخته باشد، عاشق و مطیع او باشد و خدمت‌گزاریِ به امام را خدمت به جهان اسلام و انقلابِ رهایی بخش اسلام بداند و به فدایی کردن خویش در این مسیر افتخار ورزد و از هر جهت امین و مورد اعتماد امام و محرم اسرار او باشد.

یادگار امام مرحوم حاج احمد آقا با چنین خصایلی و با چنان عشق و اعتقادی بودکه بعد از پیروزی انقلاب بی وقفه با امام و هم‌دم امام بود و با آن‌که از شایستگی‌های برجسته ای برخوردار بود که می‌توانست او را در تصدّی مسئولیّت های بالای نظام اسلامی قرار دهد، امّا او ابا ورزید و خود را وقت امام کرد.

شرح ماجرای مراقبت دایمی مرحوم حاج احمد آقا از امام و غم‌خواری و پرستاری شبانه روزی او از قلبی که در مقابل هر تپش آن، امت اسلام نیرو می‌گرفت و از هر ضربانش ضربه ای بر پیکر مستکبران فرود می‌آمد و قلبی که با تپیدن آن، مؤمنان استوارتر و بسیجیان پرشمارتر و موج اسلام‌خواهی در جهان پرشورتر به سوی هدف هایی که او ترسیم کرده بود به پیش می‌رفتند و قلبی که حقیقتاً قلب تپندهٔ انقلاب رهایی بخش اسلام بود، آری، شرح این ماجرا و شرح داستان شب ها و روزهایی که احمد برای سلامت این قلب مبارک پروانه وار گرد وجود نازنین امام می‌چرخید و خستگی و خواب و خوراک نمی‌شناخت، خود داستانی است که بیان آن تألیف کتابی دیگر می‌طلبد و هر چند که در این باره بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند، امّا

هنوز ابعاد و جزئیّات آن ناگفته مانده است. امید آن‌که گفتنی‌ها و مدارکِ بر جای مانده و کتاب خاطرات تیم پزشکی ـ به قلم برادر بس عزیز و سخت کوش جناب آقای دکتر حسن عارفی و همکاران وی ـ منتشر شود تا وقتی که نسل های بعدی می‌شنوند و می‌خوانند که امام خمینی را فدائیانی عاشق بود و احمد، عاشقِ فانیِ در امام بود، کسی نپندارد که این تعابیر از سر افراط در علاقه‌مندی و غلوّ در عبارات گفته شده است.

فرزند خمینی کبیر در تلاش برای حفظ سلامت امام و مداوای بیماری آن قلب نازنین، گاه آن‌چنان خود را فراموش می‌کرد که نقل کرده‌اند: حضرت امام در بستر بیماری خطاب به پزشکانی که به بالینش می‌آمدند، می‌فرمود: اوّل احمد را دریابید که او به مراقبت، نیازمندتر از من است. یادگار امام هر آن‌چه که در توان داشت به کار بست تا دشمن را در پیش بینی‌هایش که بسیار به آن امید بسته بود و مرتّباً وعدهٔ مرگ امام را می‌داد، ناامید سازد و شرایطی مهیّا کند که رهبر فرزانهٔ انقلاب در سنّ بالای هشتاد سالگی با نشاط و سلامتی، کشتی انقلاب را پس از پیروزی در اقیانوسی از حادثه ها و تلاطم ها با اقتدار کامل به مدّت بیش از ده سال هدایت کند.

احمد و عصر بعد از امام

آن مرحوم دقایقی پیش از وداع سوزناکش در شب چهاردهم خرداد ماه ۱۳۶۸، تنی چند از یاران و اعضای دفتر را فراخواند و چگونگی انجام مراسم پرشکوه وداع ملت ایران با پیکر مطهّر امام در مصلّای تهران و مراسم تشییع و خاک‌سپاری را به بحث و مشورت گذاشت و پس از تنظیم برنامه‌ها و بازدید از مادر داغ‌دار، خواهران و اهل بیت مصیبت دیده اش دو باره در کنار پیکر مطهّر امام حاضر شد تا از روح مطهّر آن مرد خدا و سیمای دل آرایی که اینک در آرامشی ابدی فرورفته است، نیرو بگیرد و خود را برای امتحان بسیار مهمّی که ساعاتی بعد فراروی خویش دارد،

آماده کند. من در آن نیمه شب سرشار از مصیبت و اندوه و با آن حالی که وصفش را تنها دل‌دادگان کوی ولایت در آن شب مصیبت عظما می‌دانند، بـه هـمراه بـرادر عزیزم جناب حجّة الاسلام محمد علی انصاری ـ که خدماتش در دفتر و محضر امام و نزد یادگار او و در حرم و مؤسّسهٔ نشر آثار امام بر ملت ایران آشکـار است ـ بـه دستور مرحوم حاج احمد آقا برای بررسی وضعیّت مصلّا و فراهم نمودن شرایط برای مراسم وداع مردم، عازم مصلّا شدیم. گاه رفتن، یادگار امام را دیدم که با قامتی خمیده از سنگینی داغ پدر، امّا با قدم هایی استوار می‌رود تا به جـمع نـام آوران نهضت خمینی بپیوندد، که گرد آمده بودند تا چگونگی کار امت را بعد از امـام و چگونه در اهتزاز نگه‌داشتن پرچم قیام آن یگانهٔ دوران را به مشورت بنشینند.

مهم‌ترین اصلی که بـر رفـتار و گـفتار و زنـدگی سـیاسی و اجـتماعی حـضرت حجّةالاسلام و المسلمین حاج‌احمد آقا خمینی، بعد از رحلت امام حاکـم بـود، ادامهٔ راه امام و دفاع از آرمان ها و اصولی بود که حضرت امام با خون دل آن ها را احیاکرد و در متن جامعهٔ اسلامی محقّق ساخته بود. دفاع از اسلامیّت نظام، دفاع از ولایت‌فقیه به‌عنوان رکن حکومت اسلامی، دفاع از آزادی ـ در چارچوب شـرع و *قانون‌اساسی* ـ به‌عنوان یکی از اهداف بنیادین انقلاب اسلامی، دفاع از اسـتقلال همه جانبهٔ کشور و مبارزه با هرگونه مشی و تصمیمی که به وابستگی کشور بینجامد، دفاع از محرومان و مستضعفان به عنوان صاحبان اصلی انقلاب، مبارزه با زراندوزی و سرمایه سالاری و هرگونه اقدامی که به تضییع حقوق مردم و محرومان و حاکمیّت مرفّهان بی درد منتهی شود، دفاع از آرمان آزادی قدس عزیز و دفـاع از مـظلومان جهان و جنبش های اسلام‌خواهی در جهان، دفاع از تقویت بسیج و ارکان دفاعی کشور و تقویت روح سلحشوری، از جمله اصولی بودند که یادگار امـام مـرتّباً در سخن‌رانی ها و پیام های خویش، بعد از رحلت امام و با استناد به متن فرمایشات امام تذکر می‌داد و مردم را به ایستادگی بر سر این اصول فرا می‌خواند.

از ویـژگی هـای فـرزند امـام، هـمان‌گونه کـه خـود در مـصاحبه‌ای در سـال ۱۳۵۸شـــمسی تـصریح کـرده است.[۱] آن بـود کـه هـیچ‌گاه اعـتقادش را بـا مصلحت‌اندیشی های ریاکارانه معامله نکرد. در برخـورد بـا نـا بـه سـامانی هـا و مشکلات مردم و ناراضی تراشی ها دسـتگاه هـای اجـرایـی و قـضایی، صـریح و بی پروا انتقاد می‌کرد. نمونه هایی بارز از دیدگاه های انتقادی او را در همان کتاب (*دیدگاه ها*) می‌توان ملاحظه نمود. همواره بر آن بود تا به مخاطبانش این حقیقت را منتقل کند که بین انتقاد سازنده و تخریب و تضعیف، مرزی ظریف است که اگـر به‌درستی بازشناسی نشود، یا به محروم ساختن جامعه از روح سازندهٔ انتقادگری و امر به معروف و نهی از منکر و تعمیم فرهنگ تملّق و چاپلوسی و نفی آزادی های مردم مـنتهی مـی‌شود و یـا بـه سست نـمودن اصـول ارزش هـا و مـبانی انـقلاب می‌انجامد.

یـــادگار امـــام، بـــعداز رحـلت حـضرت امـام نـیز هـم‌چون گـذشته بـا وجـود شایستگی هایی که داشت بر اساس مصلحت هایی که خود تشخیص داده بـود و قبلاً نیز امام بدان توصیه کرده بود از پذیرفتن سِمَت های رسمی اجـرایـی امـتناع می‌ورزید و همواره می‌گفت: اگر کسی بخواهد و با انگیزه و هدف بـاشد، بـدون سِمَت رسمی هم می‌تواند خدمت مؤثّر به نظام و انقلاب بکند و چه بسا کـه در چنین وضعیّتی راحت تر و مؤثّرتر بتوان خدمت کرد. بارها می‌فرمود: می‌خواهـم مثل گذشته، فرزند امام و مدافع ارزش ها و آرمان های او باقی بمانم. او بر اساس معتقداتی که داشت به نظر و خواست مقام معظّم رهـبری بـه دیـدهٔ یک تکـلیف شرعی و واجب عینی می‌نگریست و بر همین مبنا نیز بر اساس نظر مقام مـعظّم رهبری عضویّت در مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای عالی امنیّت ملّی و

---

۱. مجموعه *آثار یادگار امام*، مصاحبه با خبرگزاری پارس، ۵۸/۷/۳۰.

شورای عالی انقلاب فرهنگی کشور که از حسّاس‌ترین و عالی‌ترین مراکز شورایی نظام جمهوری اسلامی می‌باشند را پذیرا شد. با توجّه به تجربه و بینشی که داشت حضور وی در این نهادهای عالی بر اطمینان از صحّت تصمیم‌گیری ها در انطباق با خطّ امام و غنای مباحث جلسات می‌افزود و پشتوانه ای برای دیگر اعضا بود. عضویّت ایشان در نهادهای مذکور تا زمان رحلتشان ادامه داشت. علاوه بر این ها وی بر مبنای روحیّه ای که در حمایت از محرومان داشت و بر اساس سفارشات اکید حضرت امام از زمان حیات ایشان داوطلبانه و با افتخار، عضویّت در هیئت امنای مرکزی کمیتهٔ امداد امام خمینی را پذیرفته بود.

ایشان در نخستین سالی که ـ بعد از رحلت حضرت امام ـ راه بیت اللّه الحرام در پی سه سال توقّف، به روی حجّاج ایرانی گشوده شد، در تاریخ هفدهم فروردین ماه ۱۳۷۰ طی حکمی از سوی رهبر معظّم انقلاب اسلامی به نمایندگی ولیّ‌فقیه و سرپرست حجّاج ایرانی برگزیده شد. در قسمتی از این حکم آمده بود:

این‌جانب با تأسّی به آن بزرگوار [حضرت امام خمینی] که جناب‌عالی را با اعتمادی کم‌نظیر از همگنان ممتاز ساخته بود، با اطمینان و اعتماد کامل به دانش و بصیرت و هوشمندی همراه با امانت و صداقت و کارآیی که از آن برخوردار می‌باشید، شما را به سمت نماینده خویش و سرپرست حجّاج محترم ایران منصوب می‌کنم... .

لازم می‌دانم از جناب حجّة الاسلام والمسلمین آقای کرّوبی رئیس محترم مجلس شورای اسلامی که با توجّه به مسئولیّت سنگین خود در کشور امکان ادای این مسئولیّت را نداشتند به خاطر زحمات بی دریغ در حج سال های گذشته تشکر کنم... .[1]

---

۱. روزنامهٔ *اطلاعات*، ۷۰/۱/۱۸.

خصایل انسانی، ویژگی های اخلاقی و مراتب علمی

آن مرحوم با سیمایی شاداب و خلقی گشاده و نیکو با مردم برخورد می‌کرد. خشم و عصبانیّت را به جز در برخورد با دشمنان انقلاب و امام از او ندیدیم. در برخوردهای شخصی بسیار زودگذشت و کریم بود. از کینه‌ورزی نسبت به اشخاص حتی کسانی که بدترین برخوردها را با او داشتند، به دور بود. در برخورد با اطرافیان و کسانی که در خدمتشان بودند ـ حتی افراد کاملاً معمولی که از جنبهٔ ظاهری هیچ‌گونه تناسبی بین موقعیّت اجتماعی او و آنان نبود ـ هرگاه احساس می‌کرد که برخوردش سبب آزردگی خاطر آنان ـ ولو اندک ـ شده است با تواضعی باورنکردنی، حضوری یا کتبی معذرت خواهی می‌کرد. هیچ‌گاه و در هیچ موردی ندیدیم که آن عزیز با مردم و مراجعان و اطرافیان از موضع قدرت و از موضع موقعیّتی که داشت برخورد کند. فردی با متانت و وقار و در عین حال با تواضع و فروتن بود. واقعاً به مردم به عنوان صاحبان انقلاب و کسانی که با فداکاری ها و نثار جان عزیزانشان زمینهٔ حکومت اسلامی را فراهم کرده اند، می‌نگریست و از این‌که کسی در مقام ریاست و مدیریّت به مردم فخر فروشی کند و به جای احساس خدمت، احساس قدرت و سلطه نماید شدیداً بر می‌آشفت. خود را خدمتگزار مردم می‌نامید و بارها در حضور جمع می‌فرمود: افتخار می‌کند که خادم مردم و خدمتگزار آنان است. واقعاً به این گفته اعتقاد قلبی داشت و از رفتارش با مردم و دل‌سوزی هایش برای مردم چه در جلسات تصمیم‌گیری برای رفع نیازهای آنان و چه در رفتار روزمرّه و اجتماعی‌اش جز این از او مشاهده نمی‌شد. زندگی‌اش به تبعیّت از امام، سرشار از سادگی و بی آلایش و زاهدانه بود.

حقیقتاً به مظاهر دنیا و مسائلی که سبب دل‌بستگی بسیاری از آدمیان می‌شود، کاملاً بی اعتناد بود. از تجمّلات و تشریفات از هر نوعش متنفّر بود. وقتی‌که ناگزیر از حضور در محیطی می‌شد که بویی از تجمّلات و تشریفات داشت، می‌فرمود که

احساس می‌کنم دارم خفه می‌شوم. به جز موارد معدودی که در آمد و رفت‌های رسمی از محافظ و شرایط حفاظتی استفاده می‌کرد، عموم آمد و رفت‌هایش در سطح شهر با خودرو معمولی و غالباً پیکان به همراه یکی دو تن از دوستانش و بدون هیچ‌گونه اثری از تشریفات معمول بود. با وجود صدها امکان مشروعی که می‌توانست استفاده کند، از اوّل تا پایان عمر صاحب خانه و مِلک نشد و در منزل استیجاری زندگی می‌کرد. از حشر و نشر و مراودهٔ با سرمایه داران امتناع می‌ورزید و مکرّر می‌گفت: یک موی مشهدی تقی و کربلایی نقی جنوب شهری را به صدتای این ها ترجیح می‌دهم. دوستان و رفقایش عموماً از مبارزان نهضت و یاران امام بودند. رسیدگی به امور محرومان و رفع گرفتاری های دردمندان را نه یک منّت، بلکه وظیفه ای شرعی می‌دانست. دوستان به یاد دارند و نقل کرده‌اند که بارها می‌فرمود: بعد از نماز و روزه و واجبات شرعی، هیچ امری واجب‌تر از رسیدگی به حال مردم و کمک به مستمندان نیست. می‌گفت: اگر راحتیِ آخرت را می‌خواهید، سعی کنید خوب باشید. در تفسیر خوب بودن می‌فرمود: خوب کسی نیست که فقط ذکر و ورد بگوید، بلکه کسی است که هم‌زمان با انجام تکالیف فردیِ شرعی‌اش به درد دل مردم برسد و در حدّی که توان دارد باری از مشکلات آنان بردارد و وجودش مایهٔ رفع گرفتاری ها باشد نه سببی برای مشکل کردن زندگی بر دیگران.

او این اصل را در تمام رفتارهایش چه در محیط خانواده و چه با همکاران و مردم رعایت می‌کرد. با وجود محدودیّت هایی که بود و موقعیّتی که داشت نه یک‌بار و دو بار، بلکه به عنوان یک مبنا در زندگی، شخصاً در رفع نیازمندان و گرفتارانی که به نحوی از مشکل آنان خبردار می‌شد، کمک می‌کرد. عیادت مریض، صلهٔ رحم و دیدار مستمر با منسوبان، سرکشی به آشنایانی که در مسیر زندگی‌شان گرفتاری پیش‌می‌آمد، احترام فوق تصوّر به پدر و مادر، توجّه به هدایت و تربیت فرزندان، مشارکت در حلّ مشکلات زندگی و کمک به همسر و حفظ شأن همسر به‌عنوان

شریک واقعی زندگی و پرهیز از تعصّباتی که از روح و احکام اسلام واقعی به دوراند و عمل به وظایف شرعی از جمله اصولی بودند که در متن زندگی‌اش به آن ها پای‌بند بود. ارادتش به حضرت امام بی مانند بود و انقلاب و نظام اسلامی را از جانش بیش‌تر دوست می‌داشت. در وادی برخورد با کسانی که آگاهانه با انقلاب و امام به مخالفت بر می‌خاستند، ترحّم را جایز نمی‌دانست. علی‌رغم آن‌همه فداکاری هایی که در مسیر انقلاب کرده و آن نقش برجسته ای که داشت در این باره هیچ‌گونه امتیازی برای خود قائل نبود و بارها از زبان ایشان شنیدیم که می‌فرمود: در مقابل فداکاری مردم و ایثار شهیدان و کرامت خانواده های شهدا احساس شرم می‌کنم. برای خانواده های شهدا حرمتی خاص قائل بود و انجام کارهای آنان را در اولویّت قرار می‌داد و خدمت به آنان را عبادت می‌دانست. محضرش جلسهٔ انس و الفت بود و از تکلّف و القاب و عناوین هیچ‌گونه خبری نبود و سعی اش بر این بود که با مخاطبان به‌گونه ای عمل کند تا به‌راحتی بتوانند حرف دلشان را بازگو کنند و درددل نمایند.

امانت‌داری و رازداری دو صفت برجستهٔ او بود. مصلحت نظام را به تمام مصالح فردی و اجتماعی خود مقدّم می‌داشت.

به ساحت مقدّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمّهٔ اطهار علیهم السلام ارادت خاص داشت و در روضهٔ مصیبت اهل بیت و سرور آزادگان علیه السلام آشکاراگریه می‌کرد. بعد از رحلت امام به وضوح در تمام حالات حتی در حال سرور و شادمانی در عمق نگاهش غمی عمیق مشاهده می‌شد که این غم را، حتی در تصاویر او به روشنی می‌توان دید. همیشه نگران این بود که مبادا بعد از امام، اختلاف سلیقه ها و انحصار طلبی ها موجب تفرقه و پراکندگی پیروان و یاران امام شوند. حفظ تعادل در برخورد با جریانات فکری و سیاسی که در اصول انقلاب و نظام هم‌عقیده هستند را یک اصل لازم برای بقای انقلاب می‌دانست و تجمّع تمام قشرها و گرایش‌های معتقد به راه

امام در زیر خیمهٔ ولایت و گسترده بودن چتر ولایت بر سر تمام کسانی که به اصول *قانون‌اساسی* وفادار اند را یگانه راه تداوم انقلاب بر می‌شمرد.

از شجاعتی امام گونه و صراحت لهجه ای همانند او برخوردار بود و در بیان اعتقاد و انتقاد خویش صریح بود و از جمله کسانی بود که چه در زمان حیات امام و چه بعد از ایشان با صراحت از اصل آزادی ـ البته در همان محدوده ای که از زبان ایشان قبلاً تعریف آن گذشت ـ همانند دیگراصول انقلاب حمایت می‌کرد و معتقد بود که اگر فرهنگ محافظه کاری و خودسانسوری بر جامعه به‌ویژه دو قشر پیش‌گام روحانی و دانش‌گاهی حاکم شود، رخوت و بی تفاوتی و عدم مشارکت در سرنوشت سیاسی جامعه پدیدار خواهد گشت و در چنین شرایطی است که دو دو رویان و فرصت طلبان میدان‌داری خواهند کرد و اصول انقلاب به‌تدریج کم‌رنگ و غیرت دفاع از این اصول نزد معتقدان منزوی شدهٔ آن نیز کم‌رنگ‌تر خواهد شد.

در دو سال آخر عمر مرحوم حاج احمد آقا، فراغتی نسبی پدید آمد. سال ها بود که مشغلهٔ فراوان سیاسی و اجتماعی و مسئولیّت های خطیر، او را از خلوت تنهایی که بسیار دوست می‌داشت، محروم ساخته بودند. او از این فرصت کمال بهرهٔ معنوی را برد.

او در این مقطع هر از چند گاه یک‌بار برای چند روزی با انقطاع از دیگران، به خانه ای دور افتاده در بیابانی کویری (در منطقهٔ کوشک نصرت ما بین تهران و قم) می‌رفت و به مطالعهٔ کتب عرفانی حضرت امام خصوصاً چهل حدیث و دعا و راز و نیاز با خالق خویش می‌پرداخت و گاه نیز تنی چند از اهل دعا و معنا را در خلوت تنهایی خویش می‌پذیرفت. جالب آنکه در همین ایّام نیز قبل از رفتن، به من می‌فرمود: با آنکه بنا ندارم کسی آن‌جا بیاید، امّا هر وقت در رابطه با آثار امام کاری داشتید حتماً بیایید و کارها را بیاورید و ملاحظهٔ خلوت مرا نکنید.

در ارتباط با تحصیلات و بعد علمی یادگار امام چنانکه در ابتدای این زندگی‌نامه

نوشتم، ایشان پس از اخذ دیپلم در رشتهٔ علوم طبیعی به تحصیل علوم دینی روی آورد، البته پیش از آن توأم با تحصیل علوم جدید، نیز به فراگیری مقدّمات علوم حوزوی پرداخته بود. مطالعهٔ کتب ادبی، سیاسی، دینی و فقهی و افزایش اطلاعات علمی در رشته‌های مختلف از جمله علاقه‌مندی های همیشگی ایشان بود و بدین لحاظ باید گفت: او تا پایان عمر از هر فرصتی در این جهت استفادهٔ کافی برده است.

فراست و تیز هوشی از جمله امتیازاتی است که تمام آشنایان آن مرحوم به آن معترف‌اند و به همین سبب نیز دو دورهٔ مقدّماتی و سطح حوزهٔ علمیّه را با سرعت و در حدّ بسیار مطلوبی نزد بزرگان حوزهٔ علمیّهٔ قم طی کرد و هم‌زمان با تحصیل به تدریس سطوح قبلی نیز اشتغال داشت و پس از آن دروس خارج فقه و اصول را نزد اعاظم حوزهٔ علمیّه فراگرفت. مشوّق و پشتوانهٔ اصلی پیش‌رفت ها و موفقیّت های تحصیلی ایشان، نظارت دایمی پدر بزرگوارشان بوده است.

حضرت امام با وجود اقامت در نجف، هیچ‌گاه از توجّه به پیش‌رفت تحصیلی ایشان غافل نبوده و چنان‌که در نامه های امام خطاب به ایشان[1] ملاحظه می‌کنیم اوّلین مسئله ای که بعد از تذکرات اخلاقی در صدر سایر مسائل مرتّباً متذکر شده اند، همین امر می‌باشد. اشراف حضرت امام برگذران تحصیل دورهٔ سطح و موفقیّت در پی‌گیری دروس خارج فرزندشان و هم‌چنین تدریس موفّق ایشان را در همین نامه ها به وضوح می‌توان دید. مرحوم حاج احمد آقا وقتی‌که برای پی‌گیری امر مبارزه و کسب علم از محضر درس خارج فقه امام در سال ۱۳۵۶شمسی به نجف هجرت نمود در سطحی از علوم حوزوی قرار داشت که در آن‌جا *مکاسب* و *کفایه* می‌گفت، مطمئناً اگر فرصت ها به ایشان امکان ادامهٔ تدریس را می‌داد و اگر اشتغالات فوق‌العادّه ایشان پس از هجرت به پاریس و همراهی با امام در جریان

---

۱. *گنجینهٔ دل*، مصاحبه با آیة اللّه محمدی گیلانی.

مسائل پیش از پیروزی انقلاب نمی‌بود، همان اشتغالاتی که امکان تدریس و افاضهٔ علوم حوزوی را از امام نیز در این سال ها گرفت؛ با توجّه به هوش سرشار و مدارج متقنی که او در مراحل مقدّماتی، سطح و خارج فقه و اصول طی کرده بود در این وادی نیز هم‌چون وادی مبارزه، سیاست و انقلاب، چهرهٔ تابناکش روشنی بخش حوزه های علمی می‌شد. بعد از رحلت حضرت امام علی‌رغم محدودیّت ها و مشغله ای که هنوز استمرار داشت، فرصتی اندک پیش آمد تا ساعاتی را به تدریس ادبیّات عرب، *مکاسب* و *کفایه* بپردازد. این حقیر نیز توفیق یافتم حدود ۱/۵ سال از محضر درس *کفایه* ایشان استفاده برم. با آنکه کوچک‌تر از آنم که نسبت به سطح درس ایشان و قیاس آن با دروس دیگران اظهار نظر کنم، امّا انصافاً و با توجّه به این‌که قبلاً در حوزهٔ علمیّه در محضر درس بزرگانی که هم اینک دروس خارجشان زینت‌بخش حوزهٔ علمیّهٔ قم می‌باشد و از مراجع تقلید هستند چندی حاضر بوده ام، باید گفت که درس *کفایه* آن مرحوم سرشار از نکته بینی ها و دقّت هایی عالمانه و مجتهدانه بود که غالباً مورد غفلت دیگران قرار می‌گیرد.

تسلّط او بر مبانی فقه و اصول در ضمن درس کاملاً مشهود بود و تا نکته‌ای را عمیقاً تفهیم نمی‌کرد، رد نمی‌شد. خصلت امانت‌داری ایشان در درسشان نیز کاملاً محرز بود و به همین سبب مقیّد بودند قبل از درس، اقوال و آرای دیگر اصولی‌ها را در موضوع مورد بحث، ببینند و از این‌رو، درسشان توأم با نقد و تطبیق بود.خودشان می‌فرمود و ما نیز شاهد بودیم که گاه چندین ساعت برای دریافت علّت اختلاف رأی مرحوم آخوند (صاحب *کفایه*) با دیگر اصولیین و یا اختلاف آرای شارحان *کفایه* در برداشت از عبارت *کفایه*، به کتب و اقوال اصولیین مراجعهٔ دقیق می‌کردند.

بعضی از اساتیدی که مرحوم حاج احمد آقا نزد آنان علوم حوزوی را فراگرفته است عبارت‌اند از:

حضرت آیة اللّه العظمی امام خمینی(خارج فقه)، آیة اللّه حاج آقا مصطفی

خمینی(خارج اصول)، آیة اللّه فاضل لنکرانی (خارج فقه)، آیة اللّه موسی زنجانی (خارج فقه)، آیة اللّه محمدی گیلانی(*شرح منظومه*)، آیة اللّه رضوانی (*اسفار*)، آیة اللّه ابطحی کاشانی(سطح و خارج)، آیة اللّه خلخالی (سطح) و آیة اللّه سلطانی طباطبائی.

ایشان علاوه بر فقه و اصول، به مباحث فلسفی وعرفانی علاقه ای وافر داشت و سال ها از محضر درس بزرگان، *شرح منظومه* و *اسفار* را آموخته و به دیگران نیز تعلیم داد. در باب منطق و فلسفهٔ غرب نیز مطالعات گسترده ای داشت و مکتب های فلسفی و سیاسی معاصر غرب را می‌شناخت و نقد می‌کرد.

در شعر و ادب فارسی نیز پرمطالعه بود و به خصوص اشعار عرفانی حافظ، مولانا، سعدی و حضرت امام را به خوبی می‌شناخت و غزلیّات فراوانی از حافظ و سعدی را حفظ بود.

در تفسیر معانی اشعار عرفانی بزرگان ادب فارسی، نظریّات کارشناسی و متقنی داشت که گاه اهل فن را به شگفتی وا می‌داشت. ذوقی لطیف و شاعرانه داشت و از هنر و رشته های هنری استقبال می‌کرد و در برخی از آن ها نیز سررشته داشت.

در وادی سیاست با آنکه مدرک سیاسی نگرفته بود، به اعتراف دوست و دشمن یکی از برجسته ترین نظریّه پردازان سیاسی جمهوری اسلامی و بلکه جهان اسلام بود. در پیش بینی اهداف و عمل‌کردهای آتی دشمنان و شناخت مسائل جهانی چنان بود که کم‌تر موردی در جلسات مهمّ تصمیم‌گیری ها می‌توان یافت که وی به استدلال بر نظریّه خویش پرداخته باشد و آگاهان حاضر در جلسه و حتی کارشناسان متخصّصی که قبلاً در آن مسئله نظر مخالف داشته‌اند به رأی ایشان گرایش نیابند.

شناخت وی از جریانات و افراد وگروه های سیاسی پرشمار تاریخ معاصر ایران و آشنایی به مبانی و مواضع و شیوه های سیاسی هر یک از آنان و حتی شناخت او از چهره ها و اشخاص ذی نفوذ در هر یک از این جریانات و نقاط ضعف و قوّت

آن ها و هم‌چنین شناختش از جریان های داخل روحانیّت و حوزه های علمیّه و آشنایی او با بسیاری از پدیده های سیاسی تاریخ معاصر جهان و احزاب سیاسی عمده در کشورهای بزرگ به حدّی بود که به جرأت می‌توان گفت: وی از نادر افرادی بود که در این جهت، هم از قدرت درک و تحلیل بسیار بالایی برخوردار بود و هم آگاهی های فراوان و عمیقی از افراد و چهره‌ها و احزاب و ایدئولوژی های آنان داشت و باید گفت که حافظهٔ او در مسائل سیاسی روز، دائرة المعارفی جامع و کم‌نظیر بود. به دلیل همین آگاهی های گسترده و آن هوش و فراست سیاسی بود که پیش‌بینی های سیاسی او چه در جمع دوستان و چه در محافل و مجامع رسمی سیاسی کشور در اغلب موارد و حتی در جزئیّات وقایع منطبق با واقع می‌گشت. نمونه هایی از پیش بینی او در عاقبت لشگر کشی صدام به کویت و مواضع بعدی آمریکا و اروپا در قبال پذیرش حکومت متزلزل صدام و تحوّلات کشورهای آسیای‌میانه و انتخابات مجلس شورای اسلامی را به یاد دارم که هنگام پیش بینی، پذیرش آن برای اغلب افراد حاضر در جلسه سنگین و غیر قابل قبول می‌نمود، در حالی‌که بعدها با شگفتی شاهد انطباق آن پیش بینی ها با واقع بودند. بی دلیل نیست که وی در حسّاس‌ترین مسائل انقلاب مشاور حضرت امام می‌شود؛ یعنی همان شخصیّتی که کارشناسان زبدهٔ سیاسی جهان و حتی رؤسای جمهور و شخصیّت های برجستهٔ سیاسی معاصر در تحلیل دلایل شکست سیاسی آمریکا و اروپا از تدبیر سیاسی او در وقایع مختلف انقلاب کتاب ها نوشته‌اند و البته هنوز در شناخت علل موفقیّت های سیاسی امام و استحکام روز افزون نظام سیاسی‌یی که او بنیان نهاده است به عجز خویش معترف‌اند.

حرم و مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره

یکی دیگر از خدمات ارزندهٔ مرحوم حاج احمد آقا در پاسداری از آثار و آرمان های رهبر کبیر انقلاب اسلامی پایه گذاری دو مرکز مقدّس فرهنگی و معنوی

است که از اعتبار ویژه ای نزد پیروان حضرت امام برخـوردار مـی‌باشند. حـضور صدها هزار نفر مردم در مراسم مذهبی که در مناسبت های مختلف در حرم مطهّر امام خمینی برگزار می‌گردد و انتشار ده ها عنوان از آثـار مـربوط بـه نـهضت امـام خمینی و آثار و تألیفات آن حضرت در تیراژهای وسیع و بی سابقه و ترجمه و نشر این آثار به زبان های مختلف دنیا نقش مؤثّری در تداوم یاد امام در جامعهٔ اسلامی و نزد مسلمانان علاقه‌مند به انقلاب اسلامی در خارج کشـور داشـته و بـدون شک فعّالیّت های رو به توسعه این دو مرکز اثر به‌سزایی در حراست و پاسداری از آثار حضرت امام و سهم فراوانی در حفظ و اشاعهٔ ارتباط معنوی مردم ایران و انقلابیون مسلمان در دیگر کشورها با امام خمینی ـ بعد از رحلت آن حضرت ـ داشته و دارد.

فعّالیّت رسمی مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی از تاریخ هفدهم شهریور ماه ۱۳۶۷ ـ در زمان حیات حضرت امام خمینی ـ و بر اساس مسئولیّتی که به فرزند گرامی‌شان حضرت حجّة الاسلام و المسلمین حاج سیّد احمد خـمینی واگذار نمودند، آغاز گردید. وجود اغلاط و اشتباهات فاحش در انتساب مطالب به حضرت امام و یا در نقل وقایع و رخ‌دادهای نهضت امام خمینی در روزنامه ها و آثاری که قبلاً منتشر شده‌اند، انگیزه هایی بودند که منجر به تقدیم نامه ای از سوی مرحوم حاج احمد آقا به حضرت امام گردید. در این نامه با استناد به نمونه هایی از اشکال ها و اغلاط یاد شده، از محضر امام خمینی درخواست نمود تا فـرد و یـا نهادی را برای نظارت بر انتشار آثار ایشان تعیین فرماید.

مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی رسماً فعّالیّت خویش را با اهداف:

نظارت بر انتشار آثار منسوب به حضرت امام، گردآوری کـلّیّهٔ آثـار مـربوط بـه ایشان(فیلم، عکس، نامه ها، اسناد، مدارک، تألیفات و...)، طبقه بندی موضوعی آثار مذکور، ترجمه و نشر آثار امام و آثار مربوط به نهضت امام خمینی در داخل و خارج کشور، آغاز نمود.

گفتنی است سال ها پیش از فعّالیّت رسمی مؤسّسه، از سال ۱۳۶۰شمسی به بعد در همین زمینه دفتر فرهنگی وابسته به دفتر امام و با نظریّات یادگار امام و سرپرستی جناب آقای محمد علی انصاری فعّالیّت داشت.

بیماری و رحلت جان‌گداز یادگار امام

صبح‌گاه روز ۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۳ خبر بستری شدن یادگار امام، نخست موجی از نگرانی در جماران و دقایقی بعد در شهر تهران و پس از آن در سرتاسر ایران پدید آورد و ساعاتی بعد با پخش خبر، به‌طور رسمی از صدای جمهوری اسلامی، در ایران غوغایی برپا شد که تنها نمونهٔ آن را در پخش خبر بیماری امام دیده بودیم. گزارشات بعدی حاکی از آن بود که عارضهٔ قلبی و تنفّسی ناگهانی در حالت خواب سبب ایست کامل قلب و تنفّس برای لحظاتی گردید و همین امر موجب بروز سکتهٔ مغزی شده است. خانوادهٔ معزّز و رنج‌کشیدهٔ آن مرحوم، که خود در یکایک رنج های دوران مبارزه و فداکاری های یادگار امام سهمی برابر با او داشته است، به محض اطلاع، درخواست کمک می‌کند و با توجّه به مجاورت منزل با بیمارستان تخصّصی قلب و عروق(بقیّة اللّه) بلافاصله امدادگران حاضر شده و پس از اقدامات ضروری امدادی، فوری او را به بیمارستان منتقل می‌کنند و با استفاده از تجهیزات کامل بخش سی.سی.یو، فعّالیّت های فوری پزشکی آغاز می‌شود و لحظاتی بعد پزشکان متخصّص و برجسته، از تخصّص های مختلف به محض شنیدن خبر، سراسیمه خود را بر بالین آن عزیز می‌رسانند و کار تشخیص و مداوا با سرپرستی جناب آقای دکتر عارفی و نظارت و همکاری آقای دکتر طباطبائی(متخصّص قلب و برادرِ همسر گرامی حاج احمد آقا) آغاز می‌شود. عزیزی که ناباورانه هم اکنون روی تخت بیمارستان در حالت اغما خوابیده است، نور چشم ملت ایران و یادگار خمینی کبیر و پشتوانه ای مستحکم برای نظام و

انقلاب است. رهبر معظّم انقلاب اسلامی و ریاست جمهوری اسلامی و رئیس مجلس شورای اسلامی و بسیاری از مسئولان و بلند پایگان کشور بی درنگ به عیادت فرزند شایستهٔ امام و انقلاب می‌شتابند. اقشار مختلف مردمی که خبر را پیش از دیگران شنیده اند به‌سوی جماران در حرکت‌اند. تیم پزشکی با بسیج امکاناتی که از سوی مسئولان امر، دستور آن صادر شده است هر آن‌چه که در توان دارد به‌کار می‌گیرد و هم‌زمان، انواع آزمایش های ممکن و متداول در پزشکی را برای تشخیص منشأ بیماری قلبی انجام می دهد. کلّیّهٔ گزارشات پزشکی حاکی از آن است که جز ایست ناگهانی قلب و متعاقب آن اختلال شدید در دستگاه تنفّسی و سپس سکتهٔ مغزی چیز روشن دیگری به چشم نمی‌خورد.

فضای عمومی کشور با پخش اخبار صادقانه، ولی نومید کنندهٔ تیم پزشکی چنان غم‌گرفته و حزن آلود می‌شود که توصیف آن جز با بودن در آن فضا و هم‌نوا شدن با مردم ممکن نیست و قلم از بیانش عاجز است. مردم دسته دسته و فوج فوج برای برپایی مراسم دعا و تضرّع به‌درگاه خداوند عازم مساجد و اماکن مذهبی می‌شوند. کوچه های جماران و خیابان های اطراف آن در تمام ساعات، شاهد بسیجیان، خانواده های شهدا و دل‌دادگان کوی خمینی است که خانه و کاشانه را رها کرده و سر بر دیوار نهاده و بغض خویش را آهسته گریه می‌کنند. مبادا کسی تصوّر کند که دیگر تفسیر کلام خمینی را از احمد نخواهد شنید. احمد تجسّمی است از روح زیبای خمینی.

پنج روز سرتاسر ایران و هر جاکه در جهان نام مبارک خمینی به بزرگی برده می‌شود، دست های میلیون ها انسان مؤمن به دعا و فریاد استغاثه بلند، صدای هق‌هق گریه از دل های شکسته در کوچه پس کوچه های جماران به‌تدریج بلندتر و فضای حزن‌انگیز ایران هر لحظه اندوه‌بارتر، دلهره و اضطراب ها هرآن افزون‌تر و نذر و نیازها فراوان و بی‌شمار می‌شدند. سیل نامه ها به جماران و دفاتر مسئولان

نظام و صدا و سیما سرازیر بود، مردمانی که قدر خمینی و قدر خاندان او و نهضت الهی او و یارانش را می‌شناختند، ایثارگرانه و با التجا و التماس خواستار اهدای قلب و اعضای حیاتی بدن به فرزند امامشان بودند.

به خدا سوگند که راست گفت حضرت روح اللّه آن‌جا که فرمود:

من با جرأت مدّعی هستم که ملت ایران و تودهٔ میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول اللّـه صلی‌الله‌علیه‌وآله و کـوفه و عـراق در عـهد امـیرالمـؤمنین و حسین‌بن علی علیهما‌السلام می‌باشند.[1]

در میان نامه های رسیده مواردی به چشم می‌خورد که یکایک افراد خا نواده با ذکر مشخصّات کامل خود وگروه خونی و اطلاعات پزشکی مربوط به قلب و کلّیّه و ریهٔ خویش و با اعلام این‌که به بیمارستان مراجعه کرده و از سلامت اعضای خود اطمینان یافته اند و با دادن شماره تلفن های متعدّد از خود و همسایگان و منسوبان، مصرّانه خواستار اعلام نیاز تیم پزشکی شده اند تا به محض اطلاع در بیمارستان حاضر شده و قلبشان را تقدیم فرزند امام کنند و تنها مکاتبه نبود، افراد مـتعدّدی همه روزه در جلو بیمارستان صف کشیده بودند تا نوبت را از دیگران در اهدای قلب خویش بستانند! به‌راستی جز در مکتب عشق و ایمان به ولایت کدام فرهنگ و ملتی را این‌چنین بزرگوار و وارسته سراغ دارید؟ با وجود اعلام های مکرّر رادیو مبنی بر عدم نیاز به اهدای قلب، مراجعه این قبیل فداکاران و اصرار آنان بر تماس با پزشکان تیم و سماجت آنان در اهدای قلب بدان‌جا کشیده بـود کـه کـار را بـر مأمـوران و مسئولان بیمارستان و نیروی انتظامی دشوار ساخته بود.

با طولانی شدن مدّت بیماری و حالت بحرانی یادگار امام و پـخش خـبرهای موذیانهٔ رادیوها و خبرگزاری های بی‌گانه، دشمنانی که از هر فرصتی برای ضربه‌زدن

---

۱. *وصیّت‌نامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی.*

به وحدت و هم‌دلی مردم استفاده می‌بردند، شایعات بی اساس را دامن می‌زدند و از سوی دیگر، شدّت علاقه عاطفی مردم به فرزند امام و جوانی ایشان و غیر مترقّبه و ناگهانی بودن بیماری وی و عدم امکان عیادت عمومی از ایشان به دلیل رعایت اجتناب‌ناپذیر مراقبت های بهداشتی ویـژه در بـخش قـلب، زمـینه‌سازی طـبیعی پذیرش برخی از این شایعات را نزد ساده لوحان فراهم می‌ساخت و البته سود آن را دشمن می‌برد که باید برای این بیماری مزمن فرهنگی با کار عمیق فرهنگی چاره ای اندیشیده شود و راه بر سوء استفادهٔ دشمن در چنین شرایطی مسدود گردد.

به هر حال، پس از پنج روز، تلاش خستگی‌ناپذیر تیم پزشکی نتیجه ای نبخشید و احمد خمینی همان کسی که نامش، یادش، تصویرش و فداکاری های بی‌مانندش تا ابد در کنار نام مبارک امام خمینی در قلب و روح و روان عاشقان انقلاب اسلامی پر جلوه و پر اثر باقی خواهد ماند، ندای حقّ را در شامگاه ۲۵ اسـفند مـاه ۱۳۷۳ لبّیک گفت و به آرزویی که در تمام ایّام بعد از رحلت امام برای آن، لحظه شماری می‌کرد؛ یعنی ملاقات با پدر در پیش‌گاه حضرت حقّ، رسید و جهانی از مؤمن ترین بندگان خدا را در سوگ خویش عزادار ساخت. ﴿...**إنّا للّه و إنّا إليه راجعون**﴾.[1]

---

۱. بقره(۲) آیهٔ ۱۵۶.

- **نام**: ابوالفضل
- **شهرت**: خوانساری
- **نام پدر**: احمد
- **زادگاه**: اصفهان
- **سال تولد**: ۱۲۹۶شمسی (۱۳۳۶ق)
- **سال وفات**: ۱۳۸۰ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی حضرت امام‌ﷺ در استان مرکزی، امامت جمعهٔ اراک، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ دوم از استان مرکزی.

تولد و حسب و نسب

این‌جانب ابوالفضل خوانساری در سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۶ش.) در محلّه بیدآباد اصفهان چشم به جهان گشودم.

پدرم (حاج شیخ احمد خوانساری) ـ متولد خوانسار و متوفّای سال ۱۳۴۶ قمری ـ سال های متمادی در حوزهٔ علمیّهٔ مقدّس نجف اشرف از محضر آیةاللّه آخوند خراسانی و علّامه شیخ حسن مامقانی کسب فیض کرد. او در اصفهان نیز از محضر آیةاللّه میرزا محمد هاشم چهارسوقی ـ برادر مرحوم آیةاللّه میرزا محمد باقر چهار سوقی صاحب *روضات الجنّات* ـ استفاده علمی کرد.

وی از عالمان بزرگ خوانسار و اصفهان در عصر خود بود و ضمن تدریس علوم دینی به ارشاد و هدایت مردم نیز مشغول بود. آن‌چه از ایشان به یادگار مانده کتاب *لسان‌الصّدق* در مواعظ و نصایح است که به چاپ رسیده و مورد مطالعهٔ اهل ذوق و عرفان است.

پدر او شیخ محمد حسین خوانساری نیز از عالمان خوانسار بود. وی نیز کتاب خطّی بسیار مفصّل و بزرگی ـ حدود یک‌هزار صفحه ـ به نام *جواهرالکلام* را نگاشته که شامل مواعظ و نصایح و وصایا و شرح زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. گفتنی است او طبعی روان در شعرسرایی داشت و از او حدود ده هزار بیت شعر به جا مانده است.

دو نسخهٔ خطّی از این کتاب بسیار نفیس در کتاب‌خانهٔ این‌جانب موجود است.

شیخ محمد حسین پس از تحصیل در حوزهٔ علمیّهٔ اصفهان به خوانسار مهاجرت کرد و تا پایان عمر به ارشاد و هدایت مردم آن سامان مشغول بود.

مقبرهٔ وی و فرزند او مرحوم حاج شیخ احمد خوانساری (پدرم) در محلّهٔ باباسلطان خوانسار قرار دارد. شیخ محمد حسین خوانساری فرزند ملّا عبد اللّه از روحانیون مورد اعتماد مردم خوانسار بود و در سال ۱۳۰۱ قمری وفات یافت.

اساتید

در یازده سالگی پس از فوت پدرم در اصفهان تحت تکفّل جدّ مادری‌ام (شیخ ابو تراب کلار دشتی مازندرانی) قرار گرفتم و پس از آن در حوزهٔ علمیّهٔ اصفهان از استادان زیر کسب فیض نمودم:

۱. آیة‌اللّه شیخ هبه اللّه هرندی، ۲. آیة‌اللّه سیّد احمد مقدّس، ۳. عارف نامی، حاج میرزا علی آقا شیرازی، که *نهج البلاغه* را در کنار سایر دروس حوزوی تدریس می نمود، ۴. آیة‌اللّه شیخ احمد فیّاض، ۵. آیة‌اللّه شیخ محمد حسن نجف آبادی.

پس از آن در هیجده سالگی (۱۳۱۴ش) به نجف اشرف مهاجرت کردم. آن زمان دوران بالندگی و شکوفایی حوزهٔ علمیّهٔ نجف بود.

در حوزهٔ علمیّهٔ نجف لحظه ای از کسب فیض از محضر اساتید و بزرگان غفلت نورزیدم و ضمن تحصیل به تدریس نیز می پرداختم و حتی در ایّام تعطیل، مثل ماه مبارک رمضان و دیگر ایّام حدّاکثر استفاده را می‌کردم. در ایّام ماه مبارک رمضان در بیش از هفت حوزهٔ درسی شرکت می نمودم و این علاوه بر اوقاتی بود که به مطالعه و نوشتن می پرداختم.

در مدّت بیش از شانزده سال اقامت در نجف اشرف از حوزهٔ درسی اساتید زیادی بهره بردم؛ این اساتید و دروس تدریسی آن ها عبارت‌اند از:

۱. آیة‌اللّه میرزا محمدباقر زنجانی (*کفایه*)، ۲. آیة‌اللّه شیخ صدرآباد کوبه ای

(کتاب‌های *منظومهٔ* سبزواری و *شوارق الالهام*)، ۳.آیةاللّه حاج میرزا علی آقا قاضی (اخلاق و عرفان)، ۴.آیةاللّه العظمی حاج سیّد ابوالحسن اصفهانی(مدیسه ای) (خارج فقه)، ۵.آیةاللّه آقا ضیاء الدّین عراقی (خارج اصول)، ۶.آیةاللّه العظمی سیّدابوالقاسم خوئی (*رسائل*، *مکاسب*، *کفایه* و خارج فقه و اصول)، ۷.آیةاللّه‌العظمی شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی) شاعر نام‌دار، فیلسوف، عارف نامی، فقیه بزرگوار و اصولی بزرگ (خارج اصول و فقه)، ۸.آیةاللّه‌العظمی شیخ محمد علی کاظمینی (خارج فقه و اصول)، ۹.آیةاللّه‌العظمی سیّد عبدالهادی شیرازی(خارج فقه)، ۱۰.آیةاللّه العظمی سیّد جمال الدّین گلپایگانی (خارج فقه و اخلاق)، ۱۱.آیةاللّه العظمی شیخ موسی خوانساری (خارج فقه و اصول)، ۱۲.آیةاللّه العظمی سیّد محسن حکیم (خارج فقه)، ۱۳.آیةاللّه‌العظمی سیّد محمود شاهرودی (خارج اصول).

در طول مدّتی که نجف اشرف سکونت داشتم، بیش از بیست بار پیاده به کربلای معلّا رفتم. گفتنی است در یکی از این سفرهای زیارتی، با حضرت آیةاللّه‌العظمی سیّد ابوالقاسم خوئی که تنها سفر پیاده‌شان را انجام می‌داد، همراه بودم و نیز در دو سفر دیگر با شهید آیةاللّه شمس آبادی هم‌سفر بودم.

اجازات

در طول اقامت در نجف موفّق به دریافت اجازاتی از عالمان این حوزه شدم که عبارت‌اند از:

۱. در ۲۵ سالگی موفّق به دریافت اجازهٔ اجتهاد و نقل روایت از رئیس حوزهٔ علمیّهٔ وقت نجف، حضرت آیةاللّه العظمی سیّد ابوالحسن اصفهانی(مدیسه ای) شدم.

۲. اجازهٔ اجتهاد از آیةاللّه العظمی آقا ضیاء الدّین عراقی.

۳. اجازهٔ روایتی از مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی بنا به پیشنهاد خود آن مرحوم.

۴. اجازه از آیةاللّه العظمی سیّد عبدالهادی شیرازی.

بازگشت به ایران

سرانجام پس از شانزده سال سکونت در حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف بر اثر بیماری به ناچار به ایران بازگشتم و حدود یک سال در بیمارستان نیاوران تهران بستری گردیدم. پس از بهبودی در سال ۱۳۷۱ قمری (۱۳۳۰ ش) در حوزهٔ علمیّهٔ قم رحل اقامت افکندم.

در طول اقامت در شهر قم درس‌های زیر را تدریس کردم:

۱. یک دوره درس خارج از ابتدای بحث طهارت تا اواخر بحث حج،

۲. یک دوره درس خارج *مکاسب*،

۳. دو دوره کتاب صلات،

۴. حکمت *منظومهٔ* ملّا هادی سبزواری،

۵. در مدّت اقامت در اراک نیز مباحث تیمّم، صلات، زکات، خمس و حج را تدریس کردم.

در زمان حیات زعیم عالی‌قدر و رئیس حوزهٔ علمیّهٔ قم، حضرت آیةاللّه العظمی بروجردی نیز در حوزهٔ بحث و تدریس ایشان شرکت می‌کردم.

فعّالیّت های سیاسی

پس از رحلت مرجع بزرگ حضرت آیةاللّه العظمی بروجردی رژیم پهلوی ضدّیّت خود را با قوانین اسلام بار دیگر آغاز کرد. در سال ۱۳۴۱شمسی ندای حقّ‌طلبانهٔ احیاگر دین، حضرت امام خمینی علیه اقدامات حکومتِ وقت آغاز گردید و این جانب نیز از نخستین کسانی بودم که به حمایت از رهبریِ این نهضت عظیم‌الهی پرداختم و از بنیان‌گذاران جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم و اوّلین امضاکنندگان اطلاعیه این جامعه علیه حکومت طاغوت بودم و گاهی خود نیز اطلاعیه‌هایی منتشر می‌کردم که یکی از آن ها اطلاعیه‌ای علیه دارالتّرویج بود که به

دستور حکومت وقت و به‌دست یکی از سرسپردگان آن تأسیس شد.

بارزترین اطلاعیهٔ جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم، اطلاعیهٔ خلع شاه از حکومت بود که از امضا کنندگان آن بودم.

در کتاب *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، تعدادی از اطلاعیه های این‌جانب که به اتّفاق جمعی از اساتید و علمای حوزهٔ علمیّهٔ قم منتشر نمودم، درج شده است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی (تابستان ۱۳۵۸ش) به پیشنهاد شخصیّت های مختلف و در خواست اهالی متدیّن استان مرکزی و روحانیون آن خطّه و به امر حضرت‌امام‌ﷺ به‌عنوان نمایندهٔ امام در استان مرکزی و امام‌جمعهٔ اراک برگزیده شدم.

فعّالیّت های این جانب در مدّت سیزده سال اقامت در اراک به این شرح است:

۱. تعمیر و احیای قسمتی از مدرسهٔ علمیّهٔ سپهداری اراک که امام امت‌ﷺ در اوان جوانی مدّتی در آن سکونت داشت.

۲. تأسیس و احیای مدرسهٔ علمیّهٔ مهدیّه.

۳. ساختن‌مصلّای بیت‌المقدّس اراک در زمینی به مساحت چهار هکتار و زیربنای بیش از نُه‌هزار متر مربع با امکاناتی مانند وضوخانه و دیگر ساختمان های مورد نیاز.

گفتنی است ساختن این بنای باشکوه که در نوع خود در ایران بی‌نظیر است، حدود سیزده سال به طول انجامید.

در این محلّ علاوه بر اقامهٔ نماز جمعه، هر ساله در ایّام تاسوعا و عاشورای حسینی نیز مراسم سینه‌زنی، زنجیرزنی و عزاداری حضرت اباعبداللّه الحسین‌ﷺ برگزار می‌شود و از سال ۱۳۶۴شمسی تاکنون هر ساله روزهای تاسوعا و عاشورا نماز ظهر و عصرِ هیئت‌های عزاداری در این محلّ به جماعت اقامه می‌شود.

۴. احداث مسجد قدس.

۵. تأسیس یک بیمارستان.

با توجّه به شرایط جسمی نامساعد پس از سیزده سال اقامت در اراک، سرانجام

در سال ۱۳۷۱شمسی بار دیگر به قم آمدم و به تدریس فقه و اصولِ علوم آل محمد ـ صلوات اللّه و سلامه علیه ـ مشغولم.

تألیفات

آثار مکتوب این‌جانب عبارت‌اند از:

۱.حاشیه بر *کفایة الاصول*؛[1] ۲.حاشیه بر *عروة الوثقی*؛ ۳.حاشیه بر *مکاسب*؛ ۴.جوهر *النّضید فی* شرح فروع التقلید من کتاب المستطاب *العروةالوثقی*؛ ۵.*قاعده فراغ و تجاوز و اصالة الصّحه*؛ ۶.*رساله عملیّه*.

---

۱. بعد از نوشتن حاشیه بر*کفایة الاصول*، آن را به مرحوم حضرت آیةاللّه العظمی خوئی عرضه داشتم. ایشان پس از مطالعه و دقّت در آن، فرمود: من قصد داشتم حاشیه ای بر*کفایه* بنویسم، ولی آن‌چه شما نوشته اید کافی است و از نوشتن حاشیه بر*کفایه* منصرف شد.

- **نام**: سیّد ابوالحسن
- **شهرت**: دبستانی(موسوی همدانی)
- **نام پدر**: سیّد محمد
- **زادگاه**: روستای شَوَرین از توابع همدان
- **سال تولد**: ۱۳۰۸ شمسی
- **مسئولیّت**: اشتغال در دیوان عدالت اداری، امامت جمعه و نمایندگی حضرت امام‌ﷺ در استان همدان، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های دوم و سوم از استان همدان و....

تولد و دوران کودکی

این‌جانب سیّدابوالحسن موسوی بـه سـال ۱۳۴۷ قـمری در روسـتای شَـوَرین همدان متولد شدم. پدر و مادرم هر دو سیّد و از متدیّنان بودند. پدرم روحانی محلّ بود و مکتب‌خانه داشت و شاگردانی خوب و متدیّن تـربیت مـی‌نمود. وی اُنس زیادی با *قرآن* داشت و بسیار زاهد و قانع و بی اعتنا به زخارف دنیوی و در امر تبلیغ و ارشاد و موعظه جدّی و کوشا بود. تا بیدار بود مشغول قرائت *قرآن* یا ذکر خدا و یا پند و اندرز بود و مخارج زندگی‌اش را از راه مکتب‌داری و کشاورزی تأمین می‌کرد. وی در ۸۹ سالگی درگذشت. اهالی روستا و عدّه‌ای از اهل همدان ارادت خاصّی نسبت به آن مرحوم در زمان حیات و پس از آن ابراز می‌کنند. مادرم هم علاوه بر خانه‌داری، تعدادی از دختران را تعلیم می‌داد و با *قرآن* و احکام آشـنا مـی‌نمود. دوران کودکی و نوجوانی را در دامن پر مهر مادر و در کنار آن پدر که مربّی و معلّم من بود، سپری کردم و در امر کشاورزی هم به او کمک می‌نمودم.

دوران تحصیل

پس از گذراندن دورهٔ ابتدایی، در سال ۱۳۶۳قمری، تحصیلات علوم حوزوی را در حوزهٔ علمیّهٔ همدان آغاز کردم. درس‌های مقدّمات تا سطح عالی را در خدمت اساتید محترم این حوزه تحصیل کردم و در اواخر، توفیق حضورِ محضرِ مـرحـوم

آیة‌اللّه العظمی آخوند ملّاعلی معصومی همدانی﵀ را به‌دست آوردم. در آن زمان حوزهٔ علمیّهٔ همدان که با همّت آن مرحوم تأسیس شده بود از حوزه‌های علمیّهٔ فعّال و پر رونق بود و دارای طلّاب درس‌خوان و کوشا بود و این بر اثر مراقبت کامل و محبّت و تربیت علمی و اخلاقی آن مرحوم بود که خود یکی از شاگردان و دست‌پرورده‌های ممتاز مرحوم آیة‌اللّه العظمی حائری مؤسّس حوزهٔ علمیّهٔ قم و از تربیت شدگان مکتب اخلاقی و تربیتی مرحوم آیة‌اللّه آقای حاج میرزا جواد ملکی تبریزی﵀ به شمار می‌آمد.

استادان

این‌جانب در طول تحصیل در حوزه از اساتید زیادی بهره بردم که نام برخی از آن بزرگواران را در ذیل می‌آورم:

مرحوم آیة‌اللّه سلطانی﵀، مرحوم آیة‌اللّه مجاهدی﵀ (استاد *کفایة الاصول*)، مرحوم آیة‌اللّه العظمی بروجردی﵀ (استاد خارج فقه)، مرحوم آیة‌اللّه العظمی امام خمینی﵀ (استاد خارج اصول)، مرحوم آیة‌اللّه العظمی گلپایگانی﵀ (استاد خارج فقه)، مرحوم آیة‌اللّه العظمی محقّق داماد﵀ (استاد خارج فقه و اصول).

دوستان و معاشران

این‌جانب در ایّام تحصیل با دوستانی معاشر بوده‌ام که عبارت‌اند از:

آقای حاج میرزا علی آقا عراقچی همدانی، آقای حاج سیّد هاشم حمیدی همدانی، آقای حاج شیخ علی نیّری آقای حاج میرزا علی آقا ثابتی، آقای حاج سیّد جواد علم الهدی، مرحوم آقای حاج سیّد محمد علم‌الهدی و... .

عوامل مؤثّر بر گرایش به مسائل سیاسی و اجتماعی

علاوه بر معاشرت با استادان و دوستان و فضای مناسب حوزهٔ علمیّهٔ قم،

ده‌سال اقامت در تهران (۱۳۵۳ ـ ۱۳۶۳) و ارتباطِ کاری با جامعهٔ روحانیّت مبارز و حضور در جلسات سیاسی و اجتماعی آنان و استفاده از افکار بلند و روشن آن بزرگان به ویژه شهیدان بزرگواری چون مطهّری، بهشتی، مفتّح، باهنر، شاه آبادی و نیز آیة‌اللّه مهدوی که جلسات پربار و تعیین کننده‌ای در جهت هدایت انقلاب‌اسلامی و تنظیم حرکت جامعه و تسریع در روند پیروزی انقلاب زیر نظر امام راحل﵀ داشتند، موجب گرایش و علاقهٔ این جانب به مسائل سیاسی و اجتماعی گردید.

فعّالیّت‌های علمی

در زمینهٔ تألیفات چندان موفّق نبوده‌ام. ترجمهٔ دو جلد از *بحارالانوار* و تألیف دو جزوهٔ کوچک به نام *مهدی موعود(عج) و رسالت جهانی پیامبر اسلام*ﷺ از آثار قلمی این‌جانب است؛ امّا در زمینهٔ تدریس همواره در حوزهٔ علمیّهٔ همدان از مقدّمات تا سطح (*رسائل و مکاسب*) و در حوزهٔ قم، *شرح لمعه و رسائل و مکاسب* را تدریس کرده‌ام. در حال حاضر نیز مشغول تدریس *کفایة الاصول* در حوزهٔ همدان می‌باشم.

فعّالیّت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به امور تبلیغ و ترویج دین و ارشاد و هدایت جامعه مخصوصاً در ایّام ماه مبارک رمضان و ماه محرّم و صفر مشغول بودم. در زمان حیات مرحوم آیة‌اللّه بروجردی﵀ که تبلیغ در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۳۹ شمسی به قروهٔ کردستان رفته بودم، پس از پایان ماه عدّه‌ای از مردم خدمت مرحوم آیة‌اللّه بروجردی آمدند و بنده را به عنوان روحانی محلّ خواستند و ایشان هم قبول کرد و حقیر را به آن شهر اعزام فرمود. چون شهرستان قروه در آن زمان مرکز فعّالیّت

فرقهٔ ضالّهٔ بهائیت بود، مرتّب با مشکلات و مسائل اجتماعی حادّی روبه‌رو می‌شدیم.

پس از رحلت آن مرجع بزرگ و آغاز نهضت اسلامی ملت ایران به رهبری امام راحل‌ﷺ، وظایف دیگری احساس شد. مبارزهٔ آشکار با رژیم باحادثه مدرسهٔ فیضیّه ـ که حقیر در آن حضور داشتم و شاهد قضایا بودم و حتی در معرض خطر نیز قرار گرفتم ـ آغاز شد. پس از بازگشت به قروه و شرح جریان قم و حادثهٔ فیضیّه و توزیع اعلامیّه‌های فراوانی که با خود برده بودم، با تهدید ساواک کردستان روبه‌رو شدم و به مرکز ساواک سنندج احضار شدم و با تعهّد و شنیدن سخنان رئیس آن مرکز از آن‌جا خارج شدم و چون اوّل کار بود، دستگیری و شدّت عمل بیش‌تر را مصلحت ندانستند. در سال ۱۳۴۲شمسی به قم بازگشتم و از محضر بزرگان مستفید و ضمناً در ایّام تعطیلی حوزه از سوی بیت حضرت امام‌ﷺ و به پیشنهاد مرحوم آیـةاللّـه اشراقی (داماد امام) در شهر نراق مشغول امور تبلیغی شدم که ـ بحمداللّه ـ ثمرات خوبی داشت. در سال ۱۳۵۲ یا ۱۳۵۳شمسی به دعوت هیئت امنای مسجد فرشتهٔ تهران و ترغیب بعضی از دوستان به تهران رفتم و تا سال ۱۳۶۳شمسی در هـمان مسجد مشغول انجام وظیفه بودم.

در مدّت ده سال حضور در آن‌جا علاوه بر برنامه‌های متنوّعی کـه در مسـجد داشتم، با عالمان و بزرگان دیگر و جامعهٔ روحانیّت مبارز همکاری و ارتباط داشتم و در اکثر جلساتی که برای تنظیم برنامهٔ مبارزاتی در مقاطع مختلف تشکیل می‌شد ـ چه در مرکز جامعهٔ روحانیّت و چه در مناطق دیگر تهران ـ شرکت داشتم و در زمان اوج‌گیری مبارزات در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷شمسی که درگـیری شـدیدی بـود و از سوی رژیم شاه دستور داده شد که از پذیرش مجروحان در مراکز درمانی خودداری شود، نقاط مختلفی از منازل مردم مهیّای پذیرش مجروحان شده بود، این جانب نیز منزل خود را که محلّ سکونت خودم بود، تخلیه کردم و بـا تـهیّهٔ تـخت‌خواب و وسایل و لوازم کمک‌های اوّلیّه در اختیار آسیب دیدگان قرار دادم.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی حضور در اقامتگاه امام﵀، مأموریّت حضور در کاخ نیاوران و استقرار در آن‌جا به این‌جانب واگذار شد. تشکیل کمیته در مسجد فرشته برای حفاظت و حراست و تأمین امنیّت در محدودهٔ کمیته و حفاظت از منازل طاغوتیان فراری و کمک به تمرکز و نظم کمیته ها و راه‌اندازی و ساماندهی کلانتری‌های اطراف از دیگر فعّالیّت های این‌جانب بود.

مدّت دو سال در دیوان عدالت اداری مشغول انجام وظیفه بودم. پس از آن برای پی‌گیری «فرمان هشت ماده‌ای» حضرت امام﵀، به آذربایجان‌غربی اعزام شدم. امامت جمعه و نمایندگی حضرت امام﵀ در استان همدان به تقاضا و پی‌گیری مردم شریف همدان و با حکم مبارک حضرت امام﵀ در سال ۱۳۶۳ شمسی از دیگر مسئولیّت های این‌جانب بود.

دوران دفاع مقدّس و جنگ تحمیلی

تأثیر حضور روحانیّت و عالمان و طلّاب در تقویت و حفظ روحیّهٔ رزمندگان و تبیین جای‌گاه ارزشی جهاد و دفاع از انقلاب و نظام اسلامی و ارزش شهادت و مقام رفیع شهید از مطالب روشن و بدیهی است، به‌طوری که اکثر اوقات، خود آقایان روحانی تحت تأثیر روحیّهٔ بالای این جوانان عزیز و بسیجیان عاشقِ شهادت و پاک‌بازان مخلص قرار گرفته، تحوّلی در درون آنان به‌وجود می‌آمد. حقیر هم طبق وظیفهٔ اسلامی و روحانیّتی خود، بارها در آن جبهه‌های مقدّس حضور یافتم و خاطرات فراوان و شیرینی از آن دوران عشق و ایثار دارم که برای اختصار تنها به یک مورد اشاره می‌نمایم.

در سال ۱۳۶۰شمسی از تهران به همراه برادران مسجد با مقداری از کمک‌های مردمی به سوی جبهه‌های جنوب و خوزستان رفتیم. بر چهرهٔ نورانی و پر از معنویّت و خلوص رزمندگان اسلام بوسه زده، دقایقی در هر سنگر توقّف کردیم و

هدایا را تقدیم نمودیم و به پادگان شهید بهشتی اهواز بـازگشتیم و شب را در آن پادگان ماندیم. اوّل مغرب، نماز جماعت، با شکوه و معنویّت خاصّی اقامه شد و پس از آن برای حاضران سخن‌رانی کردم.

پس از خوردن شام خوابیدم و سحرگاه وقتی که از خواب برخاستم، گوشم با صدای مناجات و راز و نیازی عاشقانهٔ رزمندگان اسلام مرا به خود جذب کرد. وقتی دقّت کردم، دیدم در جای‌جای محوّطهٔ وسیع پادگان این جوانان کم سنّ و سال با خدای خود خلوت نموده، مشغول تهجّد و دعا هستند. از این حالت روحـانی و معنوی چنان لذّت بردم که لحظاتی فقط به این منظرهٔ زیبا خیره شده، از اخلاص این عاشقان و شب زنده‌داران در خود احساس انفعال شدیدی کردم.

پس از شرکت در مراسم صبح‌گاهی از این مجاهدان خداحافظی کرده، از پادگان خارج شدیم. دیدم بیرون پادگان عدّه‌ای زن و مرد برای ملاقات فرزندان خود آمده بودند. در این بین خانمی آمد و سلام کرد و گفت: من آمده‌ام پسرم را ببینم، امّا پسرم نمی‌آید تا او را ببینم. سپس گفت: چون چشم پسرم خیلی ضعیف است، می‌خواهم خواهش کنم او را به کاری که مناسب با چشمش باشد، بگمارند. سرانجام پس از پی‌گیری زیاد پسر او را پیدا کردم. او نوجوانی پانزده یا شانزده ساله بود و عینک پرموجی به چشم داشت؛ معلوم بود که چشم او خیلی ضعیف است. وقتی نـزد مادرش آمد، مادر او را به گرمی در آغوش کشید. به او گفتم: «چـرا نـمی‌آمدی تـا مادری را که از راه بسیار دور آمده است، ببینی؟» گفت: «می‌ترسیدم اگر مادرم مرا ببیند، با خود ببرد و من نمی‌خواهم بروم».

نمایندگی در مجلس خبرگان

در انتخابات دورهٔ دوم مجلس خبرگان رهبری به عنوان نمایندگی استان همدان برگزیده شدم.

از تصمیمات مهم و سرنوشت‌ساز مجلس خبرگان تعیین و تفویض ولایت امر و مسئولیّت رهبری و زعامت جامعهٔ اسلامی به حضرت آیة‌اللّه خامنه‌ای ـ أعزّه و أیّده اللّه بعزّته و قدرته و أظهرهُ اللّه علی أعدائه أعداء الإسلام ـ بود و این فطانت به عنایت و هدایت الهی بود. حضرت امام راحل‌ﷺ هم با اشارتی که در زمان حیات پربرکت خود به شایستگی و مزایای خاصّ معظّمٌله داشتند، راهنمای خبرگان رهبری در این تصمیم سرنوشت‌ساز بود و این‌انتخاب، به لطف الهی تمامی افکار و آرزوهای دشمنان و رؤیاهای شیطانی آنان را نقش بر آب کرد و همانند تعیین امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام به‌وسیلهٔ خود رسول اللّه‌صلی‌الله‌علیه‌وآله برای زعامت و ولایت بر مسلمانان بود و با این کار، تشویش‌ها و اضطراب‌ها که به‌صورت شبه هولناکی درآمده بود، خاتمه یافت.

مسئلهٔ دیگری که آن هم به نوبهٔ خود تصمیمی مهم و سرنوشت ساز بود، تجدید نظر در مرجع تشخیص صلاحیّت نامزدهای خبرگان بود که با تصویب و آرای قاطع خبرگان رهبری پس از بحث و تبادل نظر صورت گرفت و این مهم به شورای محترم نگهبان محوّل شد که در این مسئلهٔ سرنوشت‌ساز هم تشویش و اضطرابی که از احتمال اشتباه و خطا و تحریف و تزیین باطل و تضعیف حق وجود داشت، مرتفع گردید و راه نفوذ فاقدان شرایط مسدود شد.

- **نام**: محمد
- **شهرت**: دعوی‌سرایی(گیلانی)
- **نام پدر**: محمد جعفر
- **زادگاه**: قریهٔ دعوی‌سرا از توابع شهرستان رودسر
- **سال تولد**: ۱۳۰۷شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ نخست.

این‌جانب محمد محمدی دعوی‌سرایی مشهور به گیلانی فرزند محمد جعفر در سال ۱۳۰۷ شمسی در روستای دعوی سرا از روستاهای شهرستان رودسر گیلان به دنیا آمدم. در شش سالگی به مکتب‌خانه رفتم و قرائت *قرآن مجید* و کتاب‌های فارسی معمول مکتب‌خانهٔ آن روز را فراگرفتم. سپس به دبستان رفتم و در کلاس سوم پذیرفته شدم. بعد از گذراندن کلاس‌های ابتدایی چندین سال در خدمت پدرم به کشاورزی مشغول بودم. در سال ۱۳۲۳ شمسی به رودسر رفتم و *جامع‌المقدّمات* را فراگرفتم و سال ۱۳۲۵شمسی به قم عزیمت کردم و ادبیّات حوزه را فراگرفتم و دروس سطح را به پایان بردم و از اوّل کتاب اذان و اقامه تا آخر احکامِ نماز جماعت در درس آیة اللّه العظمی بروجردی شرکت داشتم و به موازات آن در خارج اصول و فقه امام راحل﵀ نیز شرکت کردم. در طول این مدّت بخش حکمت شرح *منظومه* متألّه سبزواری را خدمت بعضی از بزرگان خواندم و درس *اسفار* حضرت صالح المتألّهین، علّامه طباطبائی به مدّت هفت سال یعنی تا آخر سفر نفس شرکت کردم و در این مدّت خودم درس معقول و منقول نیز تدریس می‌کردم. بعد از پیروزی انقلاب به امر امام راحل﵀ برای تشکیل دادگاه انقلاب به تهران آمدم و تاکنون به شغل قضا اشتغال دارم. کتاب‌هایی هم تألیف کرده ام که عبارت‌اند از:

۱. *قضا و قضاوت*؛ ۲. *حقوق کیفری*؛ ۳. *شرح زیارت اربعین*؛ ۴. *شرح مناجات شعبانیه*؛ ۴. *المعاد فی الکتاب و السّنّه*؛ ۵.*الامامة و الخلافة فی الکتاب و السّنّة*(با همکاری دوستان) و بعضی از رسایل و کتب دیگر.

- **نام**: حسین
- **شهرت**: راستی (کاشانی)
- **نام پدر**: علی
- **زادگاه**: کاشان
- **سال تولد**: ۱۳۰۶شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم، عـضویّت در دفـتر استفتای حضرت امام خمینی، نمایندگی حضرت امام در شورای عالی مدیریّت حوزهٔ علمیّهٔ قم و عضویّت آن شورا از ابتدا تاکنون و ریاست فـعلی شـورای عالی حوزهٔ علمیّهٔ قم، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل و دوم از استان تهران و... .

تولد و دوران تحصیل

این جانب حسین راستی در سال ۱۳۰۶ شمسی در شهرستان کاشان در خانواده‌ای مذهبی و متدیّن متولّد شدم. تحصیلات ابتدایی تا کلاس ششم قدیم را در این شهرستان گذراندم.

پس از آن به دلیل علاقهٔ شدید به معارف اسلامی، مشغول به تحصیل علوم دینی شدم. ادبیّات، معانی، بیان، عروض، منطق، کلام، شرح *لمعه*، *معالم* و *قوانین* را نزد اساتیدی چون: آیة اللّه العظمی آقای سیّد محمد حسین رضوی، آیة اللّه میرزا حسین فاضل نراقی، آیة اللّه غروی کاشانی (حجّت زاده)، آیة اللّه آقای شیخ علی‌اکبر صمدی‌ﷺ و حضرت آیة اللّه حاج شیخ جعفر صبوری قمی ـ دام ظلّه ـ به اتمام رساندم.

علاوه بر دروس معمول، مقداری از علوم غریبه را نیز نزد مرحوم آیة اللّه رضوی فراگرفتم.

سپس برای ادامهٔ تحصیل، عازم حوزهٔ علمیّه قم شده، به تحصیل سطوح عالی، تفسیر، علم هیئت، اخلاق، کلام و معقول پرداختم. *رسائل*، *مکاسب* و *کفایه* را نزد حضرت آیة اللّه العظمی حاج شیخ مرتضی حائری یزدی، آیة اللّه حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی، آیة اللّه العظمی حاج سیّد شهاب الدّین مرعشی نجفی و حضرت آیة اللّه حاج سیّد محمد باقر طباطبائی بروجردی (سلطانی) فراگرفتم.

تفسیر و هیئت (شرح چغمینی) و بخش حکمت شرح منظومه را در محضر حضرت آیة اللّه علّامه طباطبائی‌ﷺ استفاده کردم.

دوستان و معاشران

در طول اقامت در حوزهٔ علمیّهٔ قم، با برخی دوستان جلسات بحث و مباحثه و انس داشتم که عبارت‌اند از: آیة اللّه مرحوم آقای حاج شیخ علی حیدری، آیة اللّه آقای حاج سیّد جلال فقیه ایمانی، آیة اللّه آقای حاج شیخ محمد رضا مهدوی کنی و دیگران.

هجرت به عراق

بعد از آن برای ادامهٔ تحصیل به عراق رفتم و در حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف در جوار بارگاه ملکوتی مولای متّقیان امام امیرالمؤمنین، علی‌علیه‌السلام سکنا گزیدم.

در مدّت اقامت در حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف (حدود ۲۵ سال) از محضر استاد بزرگوار حضرت آیة اللّه العظمی حاج سیّد ابوالقاسم خوئی‌ﷺ خارج اصول، خارج فقه و علم تفسیر و از محضر حضرت آیة اللّه العظمی میرزا باقر زنجانی‌ﷺ قریب دو دوره خارج اصول و خارج فقه را استفاده کردم.

درس خارج فقه حضرات آیات آیة اللّه العظمی حاج سیّد محسن حکیم، آیة اللّه‌العظمی حاج سیّد محمود شاهرودی، آیة اللّه العظمی حاج سیّد عبدالهادی شیرازی، آیة اللّه العظمی حاج میرزا حسن یزدی، آیة اللّه العظمی حاج شیخ حسین حِلّی، آیة اللّه العظمی حاج میرزا حسن بجنوردی و آیة اللّه العظمی حاج سیّد حسین حمّامی نیز به تناوب بهره های بسیار بردم.

خارج فقه و علم حدیث و درایه و مقداری از حکمت و فلسفه را نیز از آیة اللّه‌العظمی حاج سیّد عبدالاعلی سبزواری فراگرفتم.

حکمت و فلسفه و کلام را نزد جمعی از اساتید، از جمله آیة اللّه حاج شیخ صدرا فراگرفتم.

از درس تفسیر عالم ربّانی، آیة اللّه شیخ محمد علی سرابی‌ﷺ بهرهٔ کامل بردم و بعضی از مباحث *کفایه* را از آیة اللّه حاج شیخ مجتبی لنکرانی – طاب ثراه – استفاده نمودم.

با تشریف فرمایی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت آیة اللّه العظمی امام خمینی، به نجف اشرف، از در خارج فقه معظّمٌ‌له نیز بهره‌مند شدم.

مدّتی در جلسات استفتای مرجع عالی‌قدر مرحوم حضرت آیة اللّه العظمی آقای خوئی شرکت نموده‌ام. در دوران اقامت در حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف جلسهٔ مباحثه با مرحوم حضرت آیة اللّه آقای حاج سیّد نصراللّه مستنبط و آیة اللّه آقای حاج‌حسن قزوینی داشته‌ام. هم‌چنین جلسات مباحثهٔ طولانی و مستمر با حضرت آیة اللّه آقای حاج سیّد مرتضی نجومی و حضرت آیة اللّه آقای حاج سیّد محمد نوری داشته‌ام.

از دوستان و افراد بسیارنزدیک و صمیمی‌این‌جانب مرحوم شهید حضرت آیة اللّه آقای حاج سیّد اسداللّه مدنی و هم‌چنین از افراد نزدیک به حقیر مرحوم آیة اللّه آقای حاج شیخ محمد فکور یزدی بودند. از جمله دوستانی که با ایشان جلسات انس بسیاری داشته‌ام، مرحوم آیة اللّه آقای حاج سیّد عبدالکریم کشمیری بوده‌است.

تربیت طلّاب

علاوه بر توفیق الهی که در طی مراحل تحصیل در محضر اساتید برجسته، نصیبم شد، توفیق تعلیم و تربیت عدّهٔ کثیری از طلّاب علوم دینی را در سالیان تحصیل و پس از آن در حوزه های کاشان، نجف اشرف و قم داشته ام؛ به‌گونه ای که در هر پایه از تحصیل، پایه های سابق را برای شاگردان خویش تدریس می کردم.

تمام کتب درسی و علمی مرسوم در حوزه ها را در مدّت نزدیک به پنجاه سال بارها تدریس کرده ام و شاگردان زیادی تربیت کرده ام؛ فضلا و اعلام و بزرگانی که اکنون علاوه بر ایران، در سایر کشورهای اسلامی چون: افغانستان، پاکستان، هندوستان، کشمیر، کشورهای حوزهٔ خلیج فارس و بعض کشورهای اروپایی و آفریقایی، مشغول به خدمت به اسلام و مذهب حَقّه می‌باشند. شمار زیادی نیز از بحث های خارج فقه و اصول این جانب استفاده کرده اند و افراد بسیاری نیز، در دروس کلامی، تفسیری و اخلاقی این‌جانب شرکت کرده‌اند.

آثار مختلفی در فقه، اصول، تفسیر، اخلاق و حواشی فقهی غیر منظّمی نیز دارم.

با تشرّف امام بزرگوار به نجف اشرف و توفیق درک محضر ایشان، با تعطیل کردن درس نسبتاً پر جمعیّت خویش، همراه با شاگردان، در درس امام شرکت کردم و با آشنایی و شناخت کامل، نظرم به مرجعیّت عامّهٔ معظّمٌله قرارگرفت و آن را تبلیغ و تقویت کردم.

افتخار نمایندگی امام در ایجاد نظم در حوزه و تصرّف در تمام امور موقوف به نظر و اجازه ولیّ‌فقیه راداشته ام.

بعد از خروج از نجف اشرف و عزیمت به شهر مقدّس قم، در آن‌جا سکونت گزیدم و مشغول تدریس و تربیت و تعلیم طلّاب در حوزهٔ علمیّه قم شدم.

با عضویّت در جامعهٔ مدرّسین همگام با سایر عالمان در مبارزات نهضت اسلامی با امضای اعلامیّه ها و پیام ها – مانند اعلامیّهٔ خلع شاه – و تظاهرات و راه‌پیمایی ها و سایر اقدامات مؤثّر در پیروزی انقلاب، شرکت کردم. از جمله اقداماتی که به یاد دارم، به نمایندگی از حضرت امام برای حمایت و پشتیبانی از اعتصاب کارکنان صنعت نفت و رسیدگی به مشکلات آنان، به خوزستان و آبادان سفر کردم.

از اوّلین گروه عالمان و روحانیانی بودم که برای استقبال ورود امام به ایران، به تهران آمدم و در مسجد دانشگاه تهران متحصّن شدم.

مسئولیّت‌ها

بعد از پیروزی انقلاب نیز در مناصب مختلف مشغول خدمت بودم که عبارت‌اند از:

۱. عضویّت در دفتر استفتاءات حضرت امام که مرجع پاسخ گویی به فتاوای فقهی و سؤالات شرعی بود.

۲. عضویّت در شورای عالی موقّت اعزام قضات، قبل از تشکیل شورای عالی قضایی که افراد دارای صلاحیّت قضا را شناسایی و به مناطق نیازمند می فرستادند.

۳. عضویّت در شورای چند نفره که با واسطه از سوی امام، موظّف به تشخیص صلاحیّت فقهی و اجتهاد کاندیداهای سه عضو شورای عالی قضایی بودند.

۴. نمایندگی امام در شورای عالی مدیریّت حوزهٔ علمیّهٔ قم و عضویّت در آن شورا از ابتدای تأسیس تا امروز و اکنون ریاست شورای عالی حوزهٔ علمیّهٔ قم.

۵. عضویّت در جامعهٔ مدرّسین، قبل از انقلاب تا امروز .

۶. نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های اوّل و دوم از استان تهران.

۷. نمایندگی حضرت امام برای نظارت بر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تا زمان استعفا و انحلال آن سازمان و سایر خدمات و... .

۱۳۸۰/۳/۲۰

- **نام**: محمد مهدی
- **شهرت**: ربّانی املشی
- **نام پدر**: ابوالمکارم
- **زادگاه**: قم
- **سال تولد**:۱۳۱۳شمسی
- **سال وفات**: ۱۳۶۴شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان *قانون‌اساسی* از استان گیلان، ریاست شعبهٔ اوّل دادگاه عالی، عضویّت در ستاد انقلاب فرهنگی، عضویّت در شورای عالی قضایی، دادستان کلّ کشور، عضویّت در شورای نگهبان، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان خراسان و عضویّت در هیئت‌رئیسهٔ این مجلس، نایب رئیس مجلس شورای اسلامی در دورهٔدوم و....

* این زندگی نامه اقتباس است از متنی که در روزنامهٔ *جمهوری اسلامی*، سال هفتم، ش ۱۷۷۰، سه‌شنبه هیجدهم تیر ۱۳۶۴، منتشر شده است.

تولدودوران کودکی

این‌جانب محمد مهدی ربّانی املشی در یک خانواده روحانی شریف و متدیّن درقم در سال ۱۳۱۳ شمسی در روز نیمهٔ شعبان پا به عرصهٔ زندگی گذاشتم و چون در روز نیمهٔ شعبان، (روز تولد حضرت ولی عصر(عج))، متولد شدم، پـدرم مـرا محمد مهدی نامید.

در پنج ـ شش سالگی از نعمت وجود مادر محروم شدم. پدرم بیش از پیش به من محبّت و عنایت داشت و همیشه از ارشاد و محبّت و راهنمایی او برخوردار بودم.

دوران تحصیل

پدرم روحانی بود. زندگی بسیار ساده و بی آلایشی داشت. منزل ما در انتهای شهر قـم قـرارداشت وآن سـوی مـنزل مـا جـز یک مـنزل، مـنزل دیگـری وجـود نداشت.کوچه های محلّهٔ مابسیار بد بود.درگذشته امکانات و مدرسهٔ خوب در قم خیلی کم بود.نزدیک پل آهنچی یک مدرسهٔ ملّی به نام سنائی بودکه ناگزیر بودم از منزلمان که در نزدیکی زیارت‌گاه شاه محمد قاسم که در آخرهای شهر بود، تا آن‌جا، این راه طولانی را در زمستان های سخت، با مشقّت طی کنم.

بارها از پدرم ـ چه در سنین طفولیّت و چه بعد از آن ـ تقاضا کردم که بهتراست این منزل را عوض کرده، در جایی نزدیک‌تر خانه‌ای تهیّه کنید. پدرم از روی تقوا و

زهدی که داشت، از من سؤال می‌کرد: پسرم!منزلی که در محلّی نزدیک تر در نظر داری، منتقل شویم آیا از آن، منزل بهتر نیزوجود دارد یا نه؟ من ناگزیر می‌گفتم: بله. می‌گفت: وقتی به آن منزل برویم، آیا آرزوی منزل بهتر از آن را نیز می‌کنی یا نه؟ ناچار بودم که بگویم: بله؛ چون حقیقتی بود. می‌گفت: پس انسان همیشه یک نوع آمال و آرزو دارد و بهتر است که این آمال و آرزو را یک جا سرکوب کند و جلویش را بگیرد و چه بهتر که ما در همین مرتبهٔ اوّل جلو آمال و آرزوی خود را بگیریم و به این صورت همیشه مرا راضی می‌کرد و تا هنگامی که پدرم در قم بود، در همان منزل ـ درآخرشهرـ زندگی می‌کردیم. در زهد و تقوای پدرم همین بس که از همان منزل و زندگی محقّرـ که شاید کم‌تر طلبه ای درآن زمان تحمّل آن‌گونه زندگی را داشت، بسیار خوش‌حال بود. کم‌تر کسی را دیده‌ام که مانند ایشان آرزوهای مادّی خود راکشته باشد.

من تنها فرزند مادرم هستم. برادر کوچک تری داشتم که چند سال بعد از فوت مادرم،وفات یافت .چون پدرم به ما خیلی علاقه مند بود،مدّتی ازدواج نکرد و می‌گفت: می ترسم اگر ازدواج کنم، به این بچّه ها، صدمه ای وارد شود. چند سالی به این وضع گذشت و در این چند سال، عمّه ام از ما نگه‌داری می‌کرد. طبیعی است خانواده ای که از نظر امکانات در مضیقه باشد و محبّت مادری هم درآن نباشد، مشکلات و گرفتاری هایی دارد ،امّا تمام این مصایب با محبّت های بی‌دریغ پدر، تأمین می شد.پدرم همیشه مرا متوجّه معنویّت می‌کرد. او درعمل درس معنویّت می داد. یکی از خصلت های بارز او این بود که هیچ گاه در زندگی دست نیاز به سوی کسی دراز نکرد و ـ الحمدللّه ـ این روحیّه در من هم وجود دارد.

پس از چند سال پدرم با وجوداصرار برعدم تأهّل،ناگزیر شد که همسری اختیار نماید.او از آن همسر، صاحب سه پسر شد که الحمدللّه آنان از افراد پاک و خدمت‌گزاران انقلاب اسلامی می باشند و در عین حال همان روحیّهٔ پدری در آنان

هم اثر کرده است. در زمانی که آقای هاشمی متصدّی وزارت کشور بـود، وزارت کشور یکی از آنان را برای استانداری یکی از استان ها دعوت نمود واز من خواسته شد که به برادرم بگویم که وی این مسئولیّت رابپذیرد، امّا او نپذیرفت. از او سؤال کردم که چرا قبول نکردی؟ گفت: اگر مرد کار باشم، در همین جا مشغول انـجام وظیفه و خدمت هستم و لازم نیست که در پست دیگری بـاشم و مـهم‌تر ایـن‌که نمی خواهم از عنوان و شخصیّت شما استفاده‌ای کرده باشم و به‌سبب این‌که برادر شما هستم، استاندار شوم. این روحیّهٔ خوبی است کـه بـرادرانـم از پـدر بـه ارث برده اند و چه خوب است که ما ملت ایران بکوشیم تا خویشتن را از نـظر تـقوا و فضیلت قوی نماییم ؛زیرا اگر از این نظر غنی نشویم هر چه انجام دهیم، اگر چه برای جامعه و جمهوری اسلامی هم مفید باشد،امّا برای خود ما مفیدنخواهد بود.

پدرم در حدّ توان و امکانات در ایّام مدرسه، در مسائل ریاضی و غیره ـ با این‌که درس جدید نخوانده بود ـ به من کمک می کرد و در دوران طلبگی نیزتا حدودی با بنده کار می کرد؛ البته اطمینان داشت که من کاری راکه به عهده دارم،انجام می دهم و شاید نیازی نمی دیدند که بیش از آن با من کار کنند. اگر پدرم تمایل داشت که امکاناتی فراهم کند و از نظر زنـدگی در وسـعت بـاشد، چـون شـخص مـحترمی بود،می توانست این کار را انجام دهد، ولی شخصیّت وروحیّه‌اش طوری بود کـه میل نداشت از حدود تجاوز کند.اومانند یک طلبه در سطح پایین زندگی می کرد و تا آخر هم به این شکل زندگی کرد. بنده حدوداً بیست ساله بودم که ایشان با اصرار مردم از قم به املش مهاجرت کرد. در آن‌جا هم زاهدانه زندگی کرد و هیچ‌گاه خود را به دنیا آلوده نساخت، الحمدللّه، «عاش سعیداً و مات سعیداً».

در کودکی از نظر منزل، خرج زندگی، پوشیدن لباس و آمد و رفت در سطح خیلی پایین بودم؛ به‌طوری که حتی در زمستان آرزوی کفشی را داشتم که آب در آن نرود.

به یاد دارم گیوهٔوصله شده‌ای را می‌پوشیدم و هر بار که از مدرسه بر می گشتم،

لازم بود که اوّل پاهای گلی ام را شسته ، بعد وارد اتاق شوم. در آن زمان کفش های لاستیکی که از تیوپ مستعمل ماشین درست شده بود ، درقم مرسوم بـود و مـن همواره در آرزوی پوشیدن یکی از این کفش هابودم و تا آخر هم نتوانستم به این آرزویم برسم. البته از این زندگی راضی بودیم و روزگار می‌گذشت.

از نظرغذایی در وضع بدی نبودیم و اصولاً پدرم با پیرایه های زندگی، خـیلی مخالفت می‌کرد؛ ولی با اصول زندگی موافق بود. از نظر خوراک به مقداری که باید باشد، مخالفتی نداشت. چون پدرم با تشریفات مخالف بود، اگر می خواستم یک دفتر خوب برای پاک‌نویس املا یا حساب بخرم، از خـریدن آن هـم گـاهی دریـغ می‌کرد و می‌گفت: لازم نیست. اصل کار این است که معلوماتت زیاد بشود؛ حال دفترش خوب باشد یا بد، تفاوتی ندارد؛ ولی سلیقهٔ من این بود که از دفتر خوب استفاده کنم و چون ظهرها در مدرسه می ماندم، پولی برای ناهار از پدرم می‌گرفتم، که روزی در حدود ده شاهی می‌شد و چون دفتر مطلوب نداشتم به جای نان و حلواارده که غذای مطلوب من بود ، یک نوع نان‌خشکی که شبیه بیسکویت بود و در زمان حضور متّفقین درایران وجود داشت و از نان و حلوا برای من ارزان‌تر تمام می شد، برای ناهار می خریدم و بقیّهٔ پول ناهار را جمع می‌کردم تا بتوانم دفتر و چیزی که لازم دارم و پدرم از خریدش امتناع می‌کند،بخرم.

پدرم به دلیل عدم اعتماد به مدارس جدید،ازرفتن من به مدرسهٔ جدید وحشت داشت. در حدود پنج سالگی وارد مکتب‌خانه شـدم و بـعد از دو سـال درس در مکتب‌خانه، به این نتیجه رسیدیم که مکتب‌خانه کـافی نـیست و مـدارس از نـظر علمی بهتر تربیت می‌کنند .ازاین رو، به مدرسه رفتم و دورهٔ ابتدایی مدرسه را تمام کردم. پس از دوران تحصیل ابتدایی، پدرم اصرار کردند که به تحصیل علوم حوزوی بپردازم. علّت این بود که می ترسید جوّ مسموم مـدارس و مـحافل مـتجدّدان در روحیّه‌ام اثر بدی بگذارد و در ایمانم خللی وارد شود. در دوران زندگی، همیشه از

افراد متّقی و پرهیزگار و با فضیلت خوشم می‌آمد و همیشه احساس می‌کردم که «أُحب الصالحین و لست منهم؛ اگر چه از صالحان نیستم و نبودم، ولی همیشه افراد با تقوا و صالح و پرهیزگار را دوست می داشتم» و کم‌تر به ارادت کسی دل می دادم،مگر آن که مطمئن می شدم که انسانی پرهیزگار و متّقی است و در تمام دوران تحصیل، این احساس را در خود داشتم که هرگز مرید نباشم؛گرچه شخص مقابل من بسیار عالم، فاضل و متخصّص باشد. تصوّر می‌کنم این حالت را از پدرم به ارث برده ام و ارشاد و هدایت او، چنین حالتی را در من ایجادکرده است.

از سنین کودکی به مرحوم آیة اللّه العظمی حاج سیّد محمد تقی خوانساری خیلی ارادت داشتم و به فدائیان اسلام نیز علاقه‌مند بودم؛ چون شهامت، شجاعت، فداکاری،گذشت و تقوا را در آنان مشاهده می‌کردم. در سنین نوجوانی ـ شانزده ـ هفده سالگی ـ بودم که مرحوم آیة اللّه خوانساری را درک کردم و درهمین زمان ایشان وفات یافت. در بستر بیماری بودم که خبر فوت ایشان به من رسید، به قدری به ایشان علاقه‌مند بودم که نتوانستم تحمّل کنم و با همان حالت بیماری از رختخواب برخاستم و برای تشییع جنازه و استقبال از جنازهٔ آن مرحوم تا حدود پانزده فرسخی تهران، همراه سایر مردم رفتم، جنازهٔ ایشان از تهران به قم منتقل و در قم دفن شد.

در ایّام تحصیل خیلی استاد عوض نمی‌کردم و هم مباحثه هایم هم محدود بودند. بعضی از طلّاب هستند که هم مباحثه عوض می‌کنند، ولی بنده این طور نبودم و سلیقهٔ خاصّی داشتم و خیلی طول می‌کشید تا فردی را برای مباحثه بپسندم، امّا وقتی که کسی را می پسندیدم، او هم مباحثهٔ دایمی‌ام می شد. درست به یاد ندارم که تا پیش از *سیوطی* و *مغنی*، چه کسی هم مباحثه‌ام بود، امّا از آن به بعد با آقای هاشمی رفسنجانی آشنا شدم و با ایشان شروع به مباحثه کردم و طلبهٔ دیگری به نام تربتی هم با ما مباحثه می‌کرد.ایشان تا شرح *لمعه* خواند و بعد وارد

تحصیل جدید شد و در نهایت پزشک شد، ولی من با آقای هاشمی رفسنجانی تا درس خارج هم که چندین سال به درس حضرت امام خمینی می‌رفتیم، با یک دیگر مباحثه می‌کردیم. ایشان پس از هفت هشت سالی درس خارج در قم، در نتیجهٔ بحران های سیاسی و گرفتاری ها، مجبور شد که به تهران برود. از آن پس بود که با بعضی دیگر از جمله آقای محمد مؤمن و آقای سیّد حسن طاهری خرّم آبادی مباحثه می‌کردم. تحصیلاتم را تا سطح، پیش اساتید معروف خواندم.

یکی از استادانم آیة اللّه منتظری بود که *مکاسب*، *منظومهٔ* سبزواری و مقداری از *کفایه* را خدمت ایشان خواندم. به درس خارج که رسیدم، مدّتی برای انتخاب استاد درس خارج، در درس اساتید مختلف حوزهٔ علمیّهٔ قم شرکت کردم تا در یابم کدام درس برایم مفیدتر است. تا وقتی که آیة اللّه العظمی بروجردی زنده بود اغلب در درس ایشان شرکت می‌کردم که حدود دو ـ سه سال می‌شد. در همان موقع که به درس ایشان می‌رفتم، درس اساسی‌ام، درس حضرت امام خمینی بود که درسی مرتّب و با محتوا به حساب می‌آمد. حدود یک دوره اصول را خدمت ایشان تحصیل کردم. در تمام مدّتی که اصول می خواندم، در درس فقه ایشان هم شرکت می‌کردم. پس از این‌که ایشان را تبعید کردند، مثل اغلب شاگردان معظّمٌله، مدّتی سرگردان بودم و نمی‌دانستم که در درس چه کسی شرکت نمایم و سرانجام درس آیة اللّه محقّق داماد را انتخاب کردم و تامدّتی که ایشان زنده بودند ، از درس ایشان استفاده می‌کردم.پس از آن مقداری در درس آیة اللّه حائری شرکت کردم. دو سه‌سالی بدین نحو گذشت و پس از آن دیگر در درس کسی شرکت نکردم و فقط مباحثه ای جمعی با آقای مؤمن، طاهری خرّم آبادی، آقای حسینی و آقای تهرانی داشتیم.

در هجده سالگی ازدواج کردم. ثمرهٔ این ازدواج پنج فرزند است که چهار دختر و یک پسر می باشند و ـ بحمداللّه ـ زندگی خوبی در کنار هم داریم.

دوران سختیِ بنده از نظر وضع مادّی، همان زمانِ کودکی بود و بعد از این که

بزرگ شدم به تدریج از نظر مادّی تاحدودی وضعمان بهتر و درآمدمان بیش‌تر شد؛ چون مقداری شهریّه می‌گرفتم و مبلغی درآمد منبر و مقداری هم پدرم کمک می‌کرد و یک زندگی متوسّطی داشتم. روحیّهٔ پدرم به نحوی که گفتم، در من اثر گذاشته بود.از این رو، به حدّ خود قانع بودم و نمی‌گذاشتم که از حدّ تجاوز شود تا محتاج شوم. بعدها باز امکانات ما کمی زیادتر شد؛ ولی ـ بحمداللّه ـ در تمام دوران زندگی، از اسراف و تبذیر و زیاده‌روی بدم می آمده و دلم می خواهد که از حدود در هیچ حالی تجاوز نکنم. همیشه به خانواده ام سفارش می‌کنم که از حدود خود تجاوز نکنند و ـ بحمداللّه ـ هرگز به کسی نیازمند نشده ایم و همواره در آمد مالی ما کفاف زندگی قانع ما را می‌نمود و ما با عزّت نفس زندگی کرده‌ایم.

بعد از ازدواج، در همان منزلی که در انتهای شهر قم داشتیم و بیش از دو اتاق و نصفی نداشت، زندگی می کردم. در آن منزل با خانوادهٔ پدرم باهم زندگی می کردیم و یکی از فرزندانم در همان خانه چشم به دنیا گشود. یک اتاق در اختیار من و خانواده‌ام و یک اتاق و نصف دیگر در اختیار پدرم بود.

بعد از این‌که پدرم از قم به املش مهاجرت کرد به علّت مأنوس نبودن با این محلّه و نیز موقعیّت نامناسب آن ازنظر اخلاقی و فرهنگی و تمایل پدرم برای فروش این منزل، سرانجام آن را فروختم تا پدرم بتواند از پول آن برای خود خانه ای تهیّه کند. پس از آن مدّتی در منزل پدر همسرم زندگی می کردیم و بعدها باز هم امکاناتم بهتر شد و توانستم منزلی در کوچهٔ آبشار قم اجاره نمایم که در حدود هشتاد تومان کرایهٔ خانه می دادم. زندگی من مثل اغلب طلّاب محدود بود و یک قسمت مهم درآمدم، کمکِ پدرم بود که حدود هشت صد تا هزار تومان در سال می‌شد و هزینهٔ کرایهٔ خانهٔ ما را تأمین می کرد.

سالانه حدود دو برابر این مبلغ هم درآمدهای دیگری داشتم و با همان مبلغ زندگی را می گذراندیم.

دوران تبلیغ

در همان سال های بعد از زمان مصدّق بود که برای ارشاد و تبلیغ به اتّفاق آقای هاشمی به فسا رفتیم؛ سفری مخلصانه که شاید برای خدا بود و آقای حسن صانعی هم در این سفر بود و به احتمال قوی، ایشان قبل از ما به فسا رفته بود.

در یکی از روستاهای فسا یک ماه مبارک رمضان به تبلیغ مشغول بودیم. وقتی که به فسا رفتیم، شهید دکتر باهنر هم قبل از ما برای تبلیغ به آن‌جا آمده بود. ابتدا ایشان به همان روستایی که ما رفتیم،اعزام شدند، امّا بعد از ایشان من به آن‌جا رفتم و تا آخر ماه در آن روستا ماندم. این روستا سابقهٔ بدی داشت و حزب توده در آن‌جا فعّالیّت داشت و مخالفت کردن با دین و مذهب در بین مردم رواج داشت. وقتی شهید دکتر باهنر به آن‌جا رفته بود و یکی دو روزی در آن‌جا بود، روحانی شهر، آقای ارسنجانی، تشخیص داد که مرحوم دکتر باهنر صلاح نیست در آن روستا بماند؛ چون اهل این روستا یک بار درِ مسجد را به روی شهید دکتر باهنر بسته بودند و او را در مسجد زندانی کرده بودند. هنگامی که بنده به آن‌جا رفتم، آقای ارسنجانی تشخیص داد که شاید من بهتر بتوانم در آن‌جا در برابر این مردم ایستادگی نمایم؛ زیرا آقای باهنر خیلی نجیب و متین و محجوب بود و شاید ایشان را بیش تر ناراحت می‌کردند. از این رو، به بنده دستور داد که به آن‌جا بروم و آقای دکتر باهنر به روستای دیگری که خوش سابقه بود و مردم آن‌جا به دین و مذهب علاقه‌مند بودند، اعزام شد. سرانجام بنده تا آخر ماه مبارک رمضان با همهٔ گرفتاری ها در آن روستا ماندم. بعدها شنیدم که در حدود ۱۹۰ تومان از آن روستا برای آقای ارسنجانی فرستاده بودند که به ما کمک شود و حدود شصت تومان هم آقای ارسنجانی به آن اضافه کرد و ۲۵۰ تومان در آن ماه درآمد مادّی داشتم؛ امّا بهرهٔ معنوی آن مسافرت زیاد بود.

بنده توقّع همین مبلغ را هم نداشتم. هدفمان واقعاً تبلیغ و ارشاد بود. مردم از

هرگونه امکاناتی محروم بودند و خودشان احتیاج به کمک داشتند، بعدها فهمیدم که آقای ارسنجانی مقداری برنج، روغن، قند و شکر نیز برای مخارج یک ماه بنده در اختیار صاحب خانه گذاشته بود.

شاید بتوان گفت که در مجموع، درآمدم در سال از منبر رفتن وگرفتن شهریّه و کمک پدرم حدود دو تا سه هزار تومان بیش تر نبود و از این مجموع، مقداری برای کرایه خانه و بقیّه را برای خرج زندگی طلبگی استفاده می کردم.

فعّالیّت های اجتماعی و سیاسی

از همان دوران کودکی کارهای سیاسی و اجتماعی را دوست می‌داشتم و به آن علاقه مند بودم. هفده ـ هجده ساله بودم ـ زمان دکتر مصدّق ـ که انتخاباتی برای مجلس در قم انجام گرفت و با این که نمی توانستم رأی بدهم و به این علّت هم خیلی ناراحت بودم، امّا در جلسهٔ یکی از نامزدهای انتخاباتی که مورد علاقه ام بود، شرکت فعّال داشتم و چون مرحوم آیة اللّه کاشانی از این کاندیدا حمایت می کرد، من نیز از او حمایت می کردم؛ زیرا من به مرحوم آیة اللّه کاشانی ارادت خاصّی داشتم. به علّت شوق و علاقه‌ای که به کارهای سیاسی داشتم، یک بار بدون اجازهٔ مرحوم پدرم با جمعیّتی به حمایت و طرف‌داری از یک کاندیدا و مخالفت با کاندیدای دیگری که مورد حمایت شاه بود، به تهران آمدم. هدف این سفر تحصّن در خانهٔ دکتر مصدّق و حمایت از کاندیدای مورد نظر بود؛ امّا تلاش مردم به جایی نرسید و ایشان هم انتخاب نشد و همان کاندیدایی که از سوی شاه حمایت می‌شد، به مجلس رفت. پس از این‌که از تهران به قم برگشتم، می دانستم که خطا کار هستم. خیلی مضطرب بودم و نمی دانستم در پاسخِ این کارِ خلاف چه بگویم. پدرم که حالت مرا مشاهده نمود، به تنبّه کوچکی بسنده کرد و مرا بخشید. من نیز از این ماجرا عبرت گرفتم و بدون اجازهٔ پدرم کاری را انجام نمی‌دادم.

زمانی که در مدرسهٔ فیضیّه *سیوطی* و *مغنی* می خواندم، زمان نوّاب صفوی بود و همان وقت می خواستند جنازهٔ رضا شاه را به ایران بیاورند. شهید واحدی از فدائیان اسلام که با این کار مبارزه و مخالفت می کردند، به قم آمده بود. همین که مرحوم شهید واحدی بالای بلندی قرار گرفت و هو العزیز گفت، کاری کردم که درس تعطیل شد و ما درجلسهٔ سخن‌رانی شهید واحدی شرکت کردیم. این‌ها همه علامت این بود که به پرخاش‌گری و ایستادگی در برابر باطل و انجام کارهای اجتماعی و سیاسی علاقه‌مند بودم. در ابتدای اشغال فلسطین به‌دست صهیونیست ها یک روز یک روحانی سیّد اهل اصفهان در مدرسهٔ فیضیّه برای طلّاب مدرسهٔ فیضیّه در زمینهٔ اشغال فلسطین، سرزمین مقدّس مسلمانان، شروع به سخن‌رانی کرد و گفت: آخر ما چه مسلمانی هستیم! مگر پیغمبر اکرمﷺ نفرموده است: «من سمع مسلماً ينادي يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم»، چرا فلسطین به دست صهیونیست‌ها اشغال می شود و شما کاری انجام نمی دهید؟ او طلّاب را به دفاع از فلسطین تشویق می کرد و از آن جایی که آیة اللّه خوانساری فردی آزاده و شجاع بود، این گونه مسائل که پیش می آمد ـ با این که ریاست حوزه با حضرت آیة اللّه بروجردی بود ـ به ایشان مراجعه می شد. از این رو، طلّاب به منزل مرحوم آیة اللّه خوانساری رفتند و به ایشان گفتند: ما را کمک و هدایت کنید که می خواهیم از فلسطین دفاع کنیم. من نیز در آن جمعیّت حضوری فعّال داشتم و با توجّه به این که اکثر شرکت کنندگان در این تجمّع، بزرگ‌سال و به قول معروف آدم های حسابی بودند، امّا یکی از افراد نوجوان که به اصطلاح سنگ فلسطین را به سینه می زد، من بودم. هنگامی که آن سیّد در منزل مرحوم آیة اللّه خوانساری صحبت کرد، آیة اللّه خوانساری در نهایت خلوص و باکمال بی آلایشی گفت:

«من با دولت تماس می گیرم؛ اگر اسلحه در اختیار ما بگذارد، همه به فلسطین رفته، از آن سرزمین مقدّس دفاع می کنیم. البته روشن بود که دولتِ وقت، هرگز

چنین کاری نمی‌کرد و نظام شاهنشاهی همیشه تحت سلطهٔ آمریکا یا انگلیس بود که خود آنان هم فلسطین را غصب کرده، در اختیار اسرائیل جنایت کار گذاشته‌اند. آن چه که گفته شد، مربوط به قبل از سال ۱۳۴۲ شمسی است؛ امّا درحوادث پانزدهم خرداد و انجمن های ایالتی و ولایتی نیز از شاگردان نزدیک امام بودم و در آن روزها از طلبه های داغ به حساب می آمدم و هرگونه فعّالیّتی که به عهده ام می‌گذاشتند، باکمال رغبت انجام می دادم. در پانزدهم خرداد به سفر تبلیغی رفته بودم و پس از دستگیری حضرت امام در همان جا یک سخن رانی تندی کردم و خواستند مرا دستگیر کنند، ولی به‌وسیله عدّه ای از آن‌جا بیرون آمدم و به سوی تهران حرکت کردم. از آن پس بود که انقلاب آغاز شد و من هم در این زمینه هرگز بی‌تفاوت نبودم. بارها دستگیرم کردند و شش ـ هفت بار به زندان افتادم و هر بار ماه ها در زندان بودم و همیشه جزء کسانی بودم که علیه رژیم فاسد پهلوی مبارزه و مخالفت می کردم. در سال ۱۳۵۴ شمسی بود که حکومت شاه از کارهایی که در حوزه می شد، خیلی عصبانی شد و ۲۵ نفر از اساتید قم را تبعید کردند. من هم جزء آنان بودم. سه سال در تبعید به سر بردم که مدّت یازده ماه آن در شوشتر و ۲۵ ماه آن در فردوس بودم.

در شوشتر هوا خیلی گرم بود و محیط هم، از نظر ظاهری خیلی آلوده و کثیف بود فاضلاب دست شویی ها و توالت ها معمولاً درکوچه ها جریان داشت و از این نظر بر من خیلی سخت می‌گذشت و امکاناتی هم نداشتم. وضع مادّی مردم شوشتر هم خوب نبود و اگر هم می توانستم امکاناتی فراهم نمایم، دوست نداشتم که از مردم آن‌جا راحت تر باشم. ابتدا مردم شوشتر تا حدودی به من روی آوردند، امّا همین که شهربانی شدّت عمل به خرج داد، مردم از نزدیک شدن به من وحشت داشتند و آمد و رفت‌شان خیلی کم شد؛ فقط عدّهٔ معدودی ـ دو یا سه نفر ـ جرأت می کردند که برخی از اوقات سری به من بزنند؛ البته آیة اللّه آقا سیّد محمد حسن

آل‌طیّب از عالمان بزرگ شوشتر، پس از این‌که مرا شناخت، محبّت‌های زیادی به‌من کرد و هرگز محبّت های ایشان را از یاد نخواهم برد و یک نفر از فرهنگیان شوشتر هم که از دیگران به من نزدیک تر بود، هرگز آمد و رفت‌اش را ترک نکرد و مرا تنها نگذاشت.

چون مردم آن‌جا مرعوب شده بودند و در استان خوزستان هم تنها بودم و تبعیدی های دیگر هم از من دور بودند، به ندرت افرادی از جاهای دیگر نیز نزد من می‌آمدند. از این رو، در آن‌جا بیش از جاهای دیگر سخت گذشت و حتی زندان ها برایم از آن تبعید راحت تر بود. از همان جا به دادگاه تهران احضار شدم و سه سال تبعید در دادگاه تأیید شد با این‌که بعضی تلاش می کردند به علّت این‌که پدرم بیماری قلبی داشت،به جای نزدیک تری منتقل شوم، امّا دادگاه دستور داد که بقیّهٔ تبعید را در شهر فردوس ـ در ۶۳ فرسخی مشهد ـ بگذرانم. هنگامی که به فردوس رفتم، چون آیة اللّه منتظری در طبس تبعید بودند، خیلی خوش‌حال بودم که نزدیک ایشان هستم. متأسّفانه چند روزی که در آن‌جا به سر بردم، آیة اللّه منتظری را از طبس به خلخال منتقل کردند. بعدها ایشان فرمود که هنگامی که از فردوس عبور می کردم، شما را در خیابان فردوس دیدم؛ ولی هر چه به مأموران اصرار کردم که اجازه بدهید تا با ایشان صحبتی بکنم، آن‌ها اجازه ندادند.

دوستان و معاشران

بیش تر مباحثات بنده با جناب آقای هاشمی رفسنجانی بود و حدود یکی دو سال نیز با آیةاللّه خامنه ای مباحثه می کردم. بعد ایشان به مشهد تشریف بردند. در چند سال اخیر که در حوزهٔ قم بودم، با برادران محترم، جناب آقای مؤمن (عضو شورای عالی قضایی) و جناب آقای طاهری (نمایندهٔ حضرت امام در پاکستان) مباحثاتی داشتم و تا آمدن به تهران ادامه داشت.

خاطرات و درس های آموزنده ای از امام امت

برای ما همه چیزِ امام، آموزنده بود. امام همهٔ خوبی ها را داشت. شهامت، شجاعت و صراحت لازم برای رهبری را داشت و در اعلمیّت خیلی قوی بود. افکار سیاسی عالی و بلندی داشت؛ ولی مسئلهٔ مهمّی که برای من خیلی اهمّیّت داشت و بیش از هر چیز جلب توجّه می کرد، تقوا و تارک هوا بودن امام بود. روزی با یکی از فضلای حوزه که از شاگردان ایشان بود و به مرجعیّت غیر امام تمایل پیدا کرده بود، بحث و گفت گو کردم و با یادآوری فضایل امام، به او گفتم: شما که امام را خوب می شناسید، چگونه از نظر مرجعیّت به غیر امام تمایل پیدا کردید؟ او علاوه بر اعلمیّت و شهامت، شجاعت و سیاست، هوای نفس را در خودش کشته است و بدون هویٰ و هوس است. این جا بود که آن روحانی با این که از امام بریده بود و به دیگری تمایل پیدا کرده بود، گفت: نگو بی هویٰ و بگو کم هویٰ؛ چون هیچ انسانی از هویٰ تهی نیست؛ ولی قبول دارم که ایشان هوای نفس را به حدّاقل ممکن رسانده است.

امام در ایّام طلبگی ، برای ما تنها یک مدرّس فقه و اصول نبود، بلکه معلّم اخلاق هم بود و ما همواره از بیانات اخلاقی ایشان استفاده می کردیم. عدّه ای به امام اصرار می کردند که شما مباحث اخلاقی را هر چند وقت یک بار بیان کنید تا ما قدری تربیت شویم. بعضی از شاگردان ایشان بارها این مطلب را به ایشان می‌گفتند و اصرار می کردند. من نیز یک بار به ایشان عرض کردم که شما هر بار که صحبت اخلاقی می کنید، تا یک هفته و شاید یک ماه، حال و هوای معنوی خاصّی در ما پیدا می شود.

امام تأثیر نفس عجیبی داشت. وقتی مباحث اخلاقی را بیان می‌کرد، اغلب شاگردان ایشان منقلب می شدند و اشک های‌شان جاری می شد و بعضی با صدای بلند گریه می کردند.

پس از رحلت آیة اللّه العظمی بروجردی، همهٔ مردم در صدد یافتن مرجع تقلید بودند، ما شاگردان امام نیز که او را از نظر علمی ممتاز می دانستیم،مایل بودیم که ایشان را به عنوان مرجع تقلید اعلم ـ بعد از مرحوم آقای بروجردی ـ معرّفی نماییم. برای عدّه ای از ما شدّت تقوای ایشان جاذبه داشت. من در اهتمام به تقوای شدید علاوه بر برداشت خودم، از پدر هم الهام می‌گرفتم. ایشان پس از فوت آقای بروجردی برایم نوشت: تشخیص اعلم در بین چند نفر از علما که در ردیف یک دیگر هستند، کار مشکلی است. شما ببینید که در بین علما کدام یک اَتقا هستند؛ کسی را معرّفی کنید که در تقوای او تردیدی نداشته باشید و ما مصداق این امر را امام می دانستیم.

ما برای مطرح کردن امام قصد داشتیم که در تشییع جنازهٔ آقای بروجردی از امام تجلیل کنیم و از این طریق در عمل بفهمانیم که عدّهٔ کثیری از طلّاب حوزه طرف دار زعامت و مرجعیّت ایشان هستند. اغلب شاگردان امام، منتظر بودند که امام در تشییع جنازه هر جا که باشند، اطراف ایشان را بگیرند و صلوات بفرستند و به این طریق ارادت قلبی خودشان را به ایشان ابراز کنند و ایشان را هم به مردم معرّفی کنند. متأسّفانه هر چه در تشییع جنازه گشتیم، امام را پیدا نکردیم. بعد از چند روزی معلوم شد که اصلاً امام در تشییع جنازه شرکت نکرده بود. پس از چند روزی مسئله‌ای از سوی یکی از مدرّسان حوزه نسبت به یکی از دوستان امام در محضر ایشان مطرح شد. وی شکایتی از بعضی از دوستان امام کرد و گفت که اینان برای تجلیل از شما به من توهین و جسارت کردند. امام در پاسخ فرمود: من راضی نیستم کسانی که به من علاقه‌مند هستند، علاقهٔ شان از قلب تجاوز نماید و آن را ابراز نمایند. کسی برای ریاست من، یک وجب هم، قدم برندارد و بعد این جمله را فرمود: من که به تشییع جنازهٔ آقای بروجردی نیامدم، برای این بود که دیدم تشییع جنازه تبعاتی دارد و در آن‌جا مسائلی مطرح خواهد شد و من برای آن که از آن

مسائل دور بمانم، از شرکت در تشییع جنازه منصرف شدم. ناگفته نماند که ایشان به مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی خیلی معتقد بود و در بارهٔ کسی غیر از او لفظ آیة اللّه العظمی را به کار نمی‌برد.

در همان روزهای بعد از فوت آیة اللّه العظمی بروجردی امام در یکی از نوشته‌ها نسبت به آن فقید سعید با لقب آیة اللّه العظمی نام برده بود و در صحبت ها می فرمود: آقای بروجردی برای عالم اسلام و جامعهٔ مسلمین دیوار بلندی بود که فروریخت و با همهٔ علاقه ای که به آقای بروجردی داشت و عزّت اسلام را در این‌مرد بزرگ می دید، برای آن که تشییع جنازه تبعاتی نداشته باشد، به تشییع جنازه نیامد.

وقتی که آیة اللّه العظمی بروجردی رحلت کرد، رسالهٔ حضرت امام هنوز چاپ نشده بود و ما به زحمت ایشان را راضی کردیم که رساله‌شان را چاپ کند. حدود صد نفر از شاگردان ایشان آمدیم به ایشان گفتیم: آقا! ما مقلّد شما هستیم و می خواهیم که رسالهٔ شما را داشته باشیم و برای ایشان وظیفهٔ شرعی درست کردیم. به این طریق بود که اجازهٔ چاپ رساله را گرفتیم. برای اوّلین بار رساله ای به نام *نجاة العباد* به چاپ رسید که با همکاری گروهی از شاگردان ایشان تنظیم شده بود. قسمتی از این رساله را من نوشتم و برای آن که کار زودتر انجام شود، نوشتن رساله را چند قسمت کردیم؛ مسائل را با حواشی ایشان بر عروه تطبیق می نمودیم. آن روز مقیّد بودیم که عبارات هم ابداعی باشد؛ بر خلاف امروز که *توضیح‌المسائل‌ها* عوض نمی شود. و *توضیح المسائل‌ها* از نظر عبارت، همان *توضیح المسائل* آقای بروجردی است و تنها در فتوا تفاوت هایی دارند. در هر صورت، این خصلت های برجسته و این تقوای شدید بود که من و عدّهٔ کثیری از طلّاب را شیفتهٔ امام قرار داده بود، به طوری که از جان و دل او را دوست می داشتیم. من آینده‌ای درخشان برای امام تصوّر می کردم و بعدها معلوم شد که نظرم صایب بود.

بعضی اوقات فکر می‌کنم که تاکنون کاری که برایم مفید باشد،انجام نداده‌ام به این علّت که هر کاری که برای دنیا باشد، پشیزی ارزش ندارد. زندان، تبعید، سخن‌رانی در جهت نابودی نظام شاهنشاهی، در تقویت جمهوری اسلامی، کار در پست دادستانی و ستاد انقلاب فرهنگی همه این‌ها اگر برای خدا نباشد، هیچ ارزشی ندارد و از این جهت من هیچ نمی‌توانم به کارهایم اعتماد کنم و همیشه دراین فکر هستم که خداوند عنایتی کند و اعمال کوچک و ناقابل مرا که نمی دانم خالص بوده یا نه، هواهای نفسانی در آن‌ها دخالت داشته، با لطف و عنایت خودش قبول کند. بحمداللّه احساس می‌کنم که چندان دل‌بستگی به زندگی مادّی ندارم و بعد از شهادت برادران بسیار عزیزم، فهمیدم که به هیچ چیز دنیا نمی شود مغرور شد.

بحمداللّه با توجّه به مطالبی که گفتم، این روحیّه در من پیدا شده که آرزویم بیش‌تر پیش‌رفت اسلام و حفظ آبروی روحانیّت و جمهوری اسلامی است. بعضی اوقات هم دعا می‌کنم که خداوند شهادت را نصیبم فرماید و گاهی این دعا را می خوانم: «اللهم اجعل وفاتي قتلاً في سبيلك» آرزوی شهادت دارم و دلم می خواهد که ان‌شاءاللّه به شهدا ملحق شوم. فکر می‌کنم که در زندگی هیچ کاری نکرده‌ام، شاید با شهادتم، خدمتی نمایم و با روی سرخ، خدا را ملاقات کنم.

همواره عزّت اسلام و مسلمانان، پیش‌رفت جمهوری اسلامی، سرکوبی دشمنان داخلی و خارجی و شهادت از بزرگ‌ترین آرزوهایم می‌باشد. تصوّر می‌کنم که ماسوی اللّه باطل و پوچ و هیچ و ناچیز است و نباید دل‌بستگی به آن‌ها پیداکرد.

پیام به ملت

پیام من به همهٔ برادران و خواهران تحقّق بخشیدن به سفارش انبیا و اولیای خداست. با تمام وجودم از همه می خواهم که تقوای خدا را در هر حال فراموش

نکنند. من به ملت ایران و به پاسداران عزیز و به مسئولان امور عرض می‌کنم که عامل پیش‌رفت هر جمعیّت وگروه، قدرت است. این قدرت مادّی یا معنوی است. دنیا با قدرت ما به پیش می‌رود. شرق و غرب، آمریکا و شوروی دنیا را بین خود تقسیم کرده اند. این تقسیم بندی یک امر طبیعی است. برای این‌که هر کسی در هر گوشه ای از دنیا اگر بخواهد سالم و راحت زندگی کند و در رفاه و آسایش باشد، اگر قدرتمند نباشد، ناچار است که به یک قدرتی متّکی باشد و در انتخاب قدرت، گروهی از کشورهای جهان، شرق و گروهی غرب را پسندیده اند.

تعدادی از کشورهای جهان، ادّعای عدم وابستگی می‌کنند، ولی این ادّعا واقعیّت ندارد و تنها ایران است که صادقانه می‌گوید: «نه شرقی ، نه غربی». اگر این دو نباشند، باید به نیروی ثالثی متّکی باشیم یا ابرقدرت باشیم. تردیدی نیست که از نظر مادّی در برابر قدرت ها ضعیف هستیم. یک ملت سی و چند میلیونی هستیم و اسلحه و مهمّات خود را از جاهای دیگر تهیّه می‌کنیم و دولتی مثل صدام توانسته است، دو سال و اندی با ما جنگ و مبارزه کند. پس بنابراین، ما باید به یک نیرو و قدرتی متّکی باشیم و آن نیرو و قدرت، غیر از قدرت الهی چیز دیگری نمی تواند باشد. اگر متّکی به خدا، یعنی آن نیروی مافوق قدرت های مادّی، شدیم، دراین صورت نه تنها شکست نمی خوریم، بلکه پیروز هم می شویم و هر کس که در مقابل ما بایستد، شکست خواهد خورد.

خداوند هیچ قومی را بی‌جهت عزیز و هیچ قومی را بی‌جهت ذلیل نمی‌کند. خداوند، رابطهٔ خاصّی با ملت و جمعیّتی غیر از رابطهٔ معنوی ندارد. پس اگر ما در همه حال در کارهای فردی و اجتماعی، تقوا پیشه کنیم و خدا را از خود راضی کنیم، به یقین، پیروزی با ما است و اگر ـ نعوذُباللّه ـ تقوا از بین مسئولان، پاسداران، نظامیان، روحانیان و همهٔ جامعه رخت بربست، ما به نتیجه‌ای نخواهیم رسید و کارمان به جایی نمی رسد و شکست می‌خوریم و سرانجام قدرت های بزرگ ما را از

پای در می‌آورند؛ همان‌طور که همهٔ کشورهای دنیا را تسلیم کرده‌اند. پس اگر ما بخواهیم روی پای خودمان بایستیم و استقلالمان را حفظ کنیم، باید متّکی به خدا و مطیع فرامین او باشیم تا در هر حال، ما را یاری نماید و وعدهٔ خود را که فرموده است: ﴿**و لا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الأعلون إن کنتم مؤمنین**﴾[1]، تحقّق بخشد.

آری، این که ما به آمریکا و شوروی «لا» گفتیم، آمریکا و شوروی را نفی کردیم، فرانسه، آلمان و چین کمونیست و همه قدرت هایی را که در دنیا نیرو و قدرتی دارند، نفی کردیم، و می‌گوییم: نیرو و قدرت فقط اللّه است . اگر این ادّعای ما واقعیّت داشته باشد و ما از حریم تقوا تجاوز نکنیم، موفّق و پیروز هستیم و اگر ـ نعوذُباللّه ـ از حریم تقوا تجاوز کنیم، شکست خواهیم خورد و خداوند فرمود: ﴿**إنّاللّه لا یغیّر ما بقوم حتی یغیّروا ما بأنفسهم**﴾.[2]

---

۱. آل عمران(۳) آیهٔ ۱۳۹.

۲. رعد(۱۳) آیهٔ ۱۱.

- **نام**: سیّد هاشم
- **شهرت**: رسولی
- **نام پدر**: حسین
- **زادگاه**: محلّات
- **سال تولد**: ۱۳۱۱ شمسی (۱۳۴۸ق)
- **مسئولیّت**: ریاست دفتر امام خمینی‌قدس‌سره در قم و تهران، ریاست دفتر نمایندگی امام خمینی‌قدس‌سره در بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، استاد دانشگاه، محقّق و نویسنده، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری دورهٔ دوم از استان تهران، عضویّت در شورای مرکزی دبیرخانهٔ ائمّهٔ جمعه.

تولد، دوران کودکی و تحصیل

این‌جانب سیّد هاشم رسولی محلّاتی به سال ۱۳۴۸ قمری در شهرستان محلّات متولد شدم. دوران کودکی تا دوازده سالگی را در محلّات سپری کردم و تحصیلات ابتدایی را در آن‌جا نزد برادران مجد که هر دو معلّم بودند، فراگرفتم. پس از آن به همراه مرحوم پدرم که از عالمان محلّات و از شاگردان حاج شیخ عبدالکریم حائری‌ﷺ بود، به قم آمدم و تا کلاس ششم ابتدایی در مدرسهٔ باقریّه که در جنوب مدرسهٔ فیضیّه قرار داشت و تحت نظر مرحوم برقعی اداره می‌شد، تحصیل کردم. سپس در اثر تشویق مرحوم پدرم به تحصیل علوم اسلامی پرداختم.

آن روزها مصادف بود با آغاز جنگ جهانی دوم و حملهٔ آلمان‌ها به انگلیس، فرانسه و شوروی. به همین علّت، در کشور ما هم تنگناهایی وجود داشت و حوزهٔ علمیّهٔ قم نیز در اثر فشارهای رضاخانی و به دنبال آن درگذشت آیةاللّه العظمی حائری‌ﷺ دچار نابه‌سامانی شده بود و شمار محصّلان و عالمانی که در قم تحصیل می‌کردند، اندک شد؛ به طوری که بسیاری از مدارس دینی قم از جمعیّت طلّاب خالی شده بود و قسمتی از حجره‌های مدرسهٔ فیضیّه و دارالشّفاء که از بهترین مدارس به شمار می‌آمدند، نیز خالی از طلبه بود.

تبلیغات شدید دولت وقت بر ضدّ روحانیّت و فشارهای رضاخان سبب شده بود که علاقه‌مندان به تحصیل علوم اسلامی بسیار اندک و انگشت شمار باشند. با

این‌که ورود ما به مدرسهٔ فیضیّه تقریباً هم زمان با فرار رضاشاه بود، ولی باز هم محصّلان علوم دینی بسیار کم بودند تا جایی که خود من برای پیداکردن استاد و هم‌مباحثه برای درس هایی که می‌خواندم، دچار زحمت بودم؛ امّا خوش‌بختانه در همان ماه های نخست طلبگی توفیق یافتم که با آیة‌اللّه حاج مصطفی خمینی هم‌مباحثه شوم. گفتنی است که ایشان نیز بر اثر تشویق پدر بزرگوار خود به خواندن دروس حوزوی مشغول شده بود. چندی نگذشت که جوّ اختناق رضاشاهی شکسته شد و مردم ستم‌دیده و سرخورده از مظاهر تمدّن غربی به مراسم مذهبی و علوم دینی‌گرایش پیداکردند و این سبب شد که چند طلبهٔ دیگر نیز به هم مباحثه‌ها و هم درس های ما در مدرسهٔ فیضیّه افزوده شود که از آن جمله است شیخ جلال برهانی و شیخ احمد فردوئی که هر دو از طلبه‌های خوش استعداد و با پشت‌کار، بودند؛ ولی متأسّفانه هر دو در اثر ابتلا به بیماری قلبی درگذشتند.

یکی از دوستان و هم‌بحث های ما حجّة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی بود که اکنون از عالمان و مدرّسان حوزهٔ علمیّهٔ قم می‌باشد و تاکنون شاگردان زیادی تربیت کرده است؛ أدام اللّه توفیقاته العالیة.

به هر حال، فرار رضاشاه برکات زیادی برای حوزهٔ علمیّهٔ قم داشت و سبب شد که حوزهٔ علمیّه به سرعت رونق بگیرد و مشتاقان تحصیل علوم دینی از گوشه و کنار خود را به آشیانهٔ اهل بیت و شهر مقدّس قم برسانند تا حجره‌های خالی مدارس قم از طلبه‌های جوان و مشتاق پر شود و غبار غربت از مدرسهٔ فیضیّه و مدارس دیگر قم زدوده شود.

حوزهٔ علمیّهٔ قم در آن زمان تحت نظر آیات عظام آیة‌اللّه حاج سیّد محمد تقی خوانساری، آیة‌اللّه حاج سیّد محمد حجّت کوه‌کمری و آیة‌اللّه حاج سیّد صدرالدّین صدر رحمهم‌الله اداره می‌شد و به حق که این سه بزرگوار با درایت و کاردانی، ایثار و فداکاری، به‌دور از هر نوع خودنمایی و خودمحوری و در نهایت اخلاص این

وظیفهٔ خطیر را به‌خوبی ایفا نمودند و شاگردان بزرگی را برای خدمت به اسلام و مسلمانان تربیت کردند. با هم‌فکری و از خودگذشتگی خود توانستند انسجامی نیرومند و تشکّلی منظّم به حوزهٔ علمیّه بدهند و کشور عزیز و مقدّسمان را از بحران هایی که در اثر جنگ و به‌خصوص به دنبال ورود متّفقین پدید آمده بود، نجات دهند؛ فجزاهم اللّه عن الإسلام و أهله خیرالجزاء و جعل الجنة مثواهم والأنبیاء و الأئمّة رفقاءهم.

از خاطرات فراموش نشدنی آن زمان که خود شاهد آن بودم، نماز بارانی بود که آیةاللّه حاج سیّد محمد تقی خوانساری به جای آورد و باران بسیاری آمد و موجب سربلندی مسلمانان و به‌خصوص پیروان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام گردید و برای این‌که این معجزهٔ آسمانی و عطیّهٔ الهی تا حدّی که میسور است از دست‌برد تحریف مصون بماند ـ اگرچه دیگران نیز مطالبی در بارهٔ آن نوشته‌اند ـ در این‌جا مشاهدات خود را بازگو می‌کنم.

دقیقاً یادم نیست چه سالی بود؛ ولی همین قدر یادم هست که اواسط بهار بود که در اثر نیامدن باران مردم قم به شدّت دچار خشک‌سالی و کمبود آب شده بودند. مزارع در حال نابودی بود. مراجعه به علما و تقاضای دعا و نماز باران روز به روز زیادتر می‌شد؛ ولی آنان با توجّه به حسّاسیّت زمان و وضع خاصّی که در ایران‌وجود داشت، جرأت نمی‌کردند که به این کار اقدام ورزند و امر را به دیگران محوّل می‌کردند.

حسّاسیّت و وضع خاصّ آن زمان اقدام به این کار را در شهر قم سخت کرده بود، زیرا از یک سو ممکن بود نیروهای متّفقینی که در قم به سر می‌بردند و کنترل شهر را در دست داشتند با این حرکت دسته جمعی و اجتماع بزرگ بیابانی مردم برای برگزاری نماز باران مخالفت کنند و عکس‌العمل نشان دهند. از سویی دیگر، به‌هم‌ریختگی دستگاه حکومت مرکزی و نداشتن حاکمیّت و قدرت در کارها سبب شده بود تا احزاب مختلف و مذاهب گوناگون ضدّ اسلام چون بهائیت در شهرها و

حتی در قم رشد کرده، مجالس و محافلی برای خود داشته باشند. در چنین شرایطی اقدام به خواندن نماز باران، به‌خصوص اگر به دنبال آن باران نمی‌آمد، موجب تشدید تبلیغات آنان بر ضدّ اسلام و رشد بیش‌ترشان می‌گردید و احتمال خطر جدید و تازه‌ای را به دنبال داشت. خلاصه این‌که انجام این گونه کارها که نیاز به برگزاری هر چه باشکوه‌تر و در نتیجه نیاز به تبلیغ و بسیج دقیق و حساب شدهٔ مردم داشت، با آن وضع نابه‌سامان و در هم ریختهٔ مردم مسلمان که معلول همان جریانات ذکر شده و جنگ بود، بسیار مشکل و پر خطر به نظر می‌رسید.

آیة‌اللّه حاج سیّد محمد تقی خوانساری‌ﷺ که به‌راستی مرد علم، ایمان و تقوا بود، با همهٔ مشکلاتی که این کار به دنبال داشت، پیشنهاد خواندن نماز باران را پذیرفت. در یکی از روزها که پس از پایان درس و بحث از مدرسهٔ فیضیّه به سوی منزل ـ در گذر الوندیه ـ می‌رفتم، اطلاعیه دعوت عمومی برای برگزاری نماز باران در روز دوشنبه در صحرای خاک فرج را مشاهده کردم. وقتی به خانه رفتم و جریان را به مرحوم پدرم گفتم، ایشان گفت: برای این امر به چند تن از علما پیشنهاد داده شد، ولی نپذیرفتند و به دیگری موکول کردند تا این‌که سرانجام ایشان پذیرفت.

روز موعود با دلهره و اضطراب و نگرانی و انتظار فرا رسید و جمعیّتی در حدود دوازده تا سیزده هزار نفر از شهر سی هزار نفری آن روز قم به سوی مصلّای تعیین شده حرکت کردند. آیة‌اللّه خوانساری هم با همان هیئتی که مستحب است؛ یعنی با عبای وارونه، پای برهنه و تحت‌الحنک از مسجد امام به سوی مصلّا حرکت کرد و مردم هم به دنبال ایشان از کنار پل قدیمی رودخانه که نزدیک مسجد امام حسن عسگری‌علیه‌السلام قرار داشت، وارد رودخانهٔ شهر قم ـ که در اثر خشک‌سالی مدّتی بود به صورت بیابانی خشک و سوزان درآمده بود ـ شدند و از آن‌جا تکبیر و تهلیل گویان به سوی خاک فرج به راه افتادند.

در این میان، منافقان و بهائیان که در صدد تضعیف اسلام و ضربه زدن به

مسلمانان بودند، وقتی سیل جمعیّت مردم را دیدند که به سوی مصلّا در حرکت هستند، به منظور تحریک کردن دشمنان خود را بـه نـیروهای مـتّفقینِ مسـتقر در امامزادهٔ خاک‌فرج رساندند و به آنان گفتند: این مسلمانان به دستور رهبران دینی خود می‌خواهند دسته جمعی بر سر شما ریخته، شما را از این شهر بیرون کنند. آنان نیز با شنیدن این خبر دستور آماده‌باش داده، همگی مسلّح شـدند و تـفنگ هـا و توپ های خود را به سوی جمعیّت نشانه گرفتند تا اگر کوچک‌ترین حرکتی که نشانهٔ حمله به تأسیسات و چادرهای آنان باشد، از آن جمعیّت سر زند، بلافاصله دستور آتش و حمله بدهند؛ امّا با کمال تعجّب مشاهده کردند که جمعیّت مسیر رودخانه را طی کرده، از جلو آنان گذشته هیچ‌گونه تعرّضی به آنان نکردند و همین سبب شد تا رئیس و فرمانده آنان در صدد تحقیق برآید و ببیند که هدف این حـرکت گـروهی چیست؟ وقتی به او گفتند: اینان می‌روند تا به صورت دسته جمعی نماز بخوانند و از خداوند باران طلب کنند، سخت متعجّب شد و گفت: مگر با نماز و دعا هم باران از آسمان می‌بارد؟!

به هرحال، نماز باران به امامت آیةاللّه خوانساری با کمال خضوع و انابه به درگاه خدای تعالی برگزار شد. پس از نماز نیز مرحوم حجّة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد تقی اشراقی بهترین خطیب قم در آن عصر، به منبر رفت و خطبه‌ای بلیغ و سخن‌رانی شورانگیزی ایراد کرد. برنامهٔ آن روز در همین‌جا خاتمه یافت و مردم به خانه رفتند. آن روز به پایان رسید؛ امّا از باران نیامد.

فردای آن روز آیةاللّه حاج سیّد محمد تقی خوانساری بر طبق معمول هر روز برای گفتن درس حاضر شد و پس از درس به همراه شاگردان خود و جمعی دیگر از طلّاب و محصّلان که این بنده نیز همراه آنان بودم، به سوی باغ های پشت قبرستان نو ـ قبرستانی متروکه که مقابل پل آهنچی است ـ رفتیم و ایشان بر طبق سنّتی که در نماز استسقا است با همراهان خود بار دیگر نماز استسقا را به جای آورد، ولی بازهم

باران نیامد.

خوب به یاد دارم که تأخیر باران در این دو روز چه ناراحتی هایی به بار آورده بود و چگونه بهائی‌ها و دشمنان اسلام، مردم را در گوشه و کنار شماتت می‌کردند و بعضی نقل کردند که برخی از همین دشمنان روی پل آهنچی ایستاده بودند و به کسانی که از داخل رودخانه عبور می‌کردند، می‌گفتند: مواظب باشید سیل شما را نبرد یا می‌گفتند: زود بروید و چترهای‌تان را از خانه بیاورید که الان باران می‌آید و لباس های شما را خیس می‌کند و امثال این سخنان تمسخرآمیز را به زبان می‌آوردند.

باری، آن روز هم گذشت و شب فرا رسید و ما طبق معمول در نماز جماعت آیةاللّه خوانساری در مدرسهٔ فیضیّه حاضر شدیم. در آن ایّام به مناسبتی شب ها در مدرسهٔ فیضیّه پس از نماز مغرب و عشا مجلس روضه و سخن‌رانی برقرار بود و طبق معمول پس از پایان نماز مغرب و عشا مرحوم اشراقی به منبر رفت. هنوز اوایل سخنان ایشان بود که باران شروع به باریدن کرد و سبب به هم خوردن مجلس روضه گردید. آن شب باران مفصّلی آمد و خلاصه دعاهای مردم مستجاب شد و این جریان در آن موقعیّت زمانی که گروه های مختلف ضدّ اسلام آزادانه مشغول تبلیغات و انحرافات خود بودند،سبب آبرومندی اسلام و مسلمانان و موجب خنثاشدن بسیاری از تبلیغات دشمنان شد. پس از آمدن باران، فرمانده نظامی متّفقین به مترجم خودگفت:به این مردم که دعای‌شان این چنین مستجاب می شود، بگویید که دعا کنند تا این جنگ خانمان‌سوز پایان پذیرد و ما به خانهٔ خود بازگردیم.

اساتید

درس های مقدّماتی را نزد پدرم (حجّة الاسلام سیّد حسین رسولی محلّاتی) و حجّة الاسلام آقارحمان محلّاتی به پایان رساندم و قسمت های زیادی از دو جلد شرح *لمعه* را نزد حضرات آیةاللّه منتظری، آیةاللّه شهید صدوقی و حجّة الاسلام شیخ اسداللّه نوراللّهی اصفهانی خواندم. قسمت عمدهٔ *معالم الاصول* را نیز نزد

پدرم خواندم و بخشی از *مطوّل* را نزد آیةاللّه شهید مطهّری فراگرفتم و نیز قسمت هایی از *قوانین* را از آیةاللّه شیخ عبدالجواد اصفهانی و قسمتی از *کفایةالاصول* را از آیةاللّه مجاهدی تبریزی و قسمت دیگر آن‌را نزد حضرت آیةاللّه سیّد محمد باقر طباطبائی بروجردی بهره بردم. سپس در درس خارج فقه و اصول حضرت امام‌ﷺ حاضر شدم و بیش‌ترین استفادهٔ درس خارج من، از ایشان بود به‌طوری که اغلب درس های ایشان را می‌نوشتم که الآن نسخه‌های دست‌نویس آن‌ها موجود است. هم‌چنین حدود هفت سال در درس خارج آیةاللّه بروجردی‌ﷺ حاضر شدم. در این بین مدّتی در درس تفسیر مرحوم استاد علّامهٔ طباطبائی هم حاضر شدم و به کمک جمعی از دوستان در استنساخ *تفسیر المیزان* نیز شرکت داشتم. همین مسئله سبب شد تا گاه گاهی برخی از مسائل پیچیده و غامض تفسیری را در جلسات خصوصی از ایشان پرسیده، استفاده‌هایی ببرم. تا سالی که امام‌ﷺ به ترکیه تبعید شد، در جلسات درس فقه و اصول ایشان حضور می‌یافتم و از آن پس در سال ۱۳۴۴شمسی و پس از تبعید حضرت امام به ترکیه، ناچار به تهران هجرت کردم و در محلّهٔ درخونگاه تهران اقامت گزیدم و در مسجد امام صادق‌علیه‌السلام که تازه بنا شده بود، به اقامهٔ نماز جماعت و بیان احکام الهی و تشکیل کلاس های درس برای برادران و خواهران و دانش‌جویان پرداختم. متأسّفانه این برنامه‌ها با این‌که بسیار سودمند و مورد علاقهٔ اهالی محلّ بود، بیش از حدود چهار ماه ادامه نداشت و با فوت پدرم پایان یافت. در این سال ها، سفرهای مکرّری هم به کشور عراق داشتم و چند ماهی هم در نجف اشرف از درس های خارج آیةاللّه حکیم و آیةاللّه سیّد محمود شاهرودی و اساتید دیگر استفاده کردم.

هجرت به تهران

پدرم (حاج سیّد حسین) سال ها در محلّات و قم سکونت داشت. او ایّام تحصیل را در قم و ایّام تعطیل را در محلّات به ارشاد و تبلیغ می‌پرداخت. حدود سال های ۱۳۳۰ شمسی بود که جمعی از اهالی امام زاده قاسم شمیران خدمت

آیة‌اللّه بروجردی آمده، درخواست اعزام عالمی به امام‌زاده شمیران کردند و اتّفاقاً پدرم نیز همان روز برای انجام کاری خدمت وی رفته بود و این تقارن موجب شد که مهاجرت به امامزاده قاسم شمیران به ایشان پیشنهاد شود که با اصرار آیة‌اللّه بروجردی ـ أعلی اللّه مقامه ـ و پس از استخاره، مرحوم پدرم موافقت کرد و سرانجام به تهران مهاجرت کرد و در امامزاده قاسم سکونت یافت. من نیز تا زمانی که در قم بودم، در ایّام تعطیل و به‌خصوص در تابستان به جای مرحوم پدرم به محلّات می‌رفتم؛ امّا وقتی که حضرت امام‌ﷺ را به ترکیه تبعید کردند، بنده نیز به سبب گرفتاری های داخلی و محدودیّتی که از سوی ساواک برایم فراهم شده بود، نتوانستم در قم بمانم و ناچار به تهران هجرت کردم و در مسجد امام صادق‌علیه‌السلام ـ واقع در محلّهٔ درخونگاه ـ به اقامهٔ نماز و نشر احکام مشغول شدم. هنوز برنامه‌های تبلیغی‌ام سر و سامانی نیافته بود که متأسّفانه فوت پدرم پیش آمد و این برنامه ناتمام ماند. پس از فوت وی، اهالی امام زاده قاسم نزد آیة‌اللّه سیّد احمد خوانساری‌ﷺ رفتند و از ایشان خواستند که مرا به جای پدرم به آن‌جا بفرستد. من نیز به سبب سرپرستی مادر و خواهرانم ناچار به پذیرش این پیشنهاد شدم و به همان برنامه‌هایی که داشتم، ادامه دادم و تاکنون نیز ادامه دارد. قبل از پیروزی انقلاب، توفیق بسیاری در تألیف، ترجمه و سایر امور علمی داشتم؛ زیرا این‌جا محیطی آرام و بی سر و صدا است و برای تحقیقات علمی، مطالعه، تألیف و ترجمه جای بسیار مناسبی است.

فعّالیّت‌های علمی

از همان سال های نخست تحصیل، علاقهٔ وافری به مطالعهٔ حدیث، تفسیر و تاریخ داشتم و پیوسته درکنار درس های صرف، نحو، فقه، اصول و سایر درس ها و نیز در اوقات فراغت، از مطالعهٔ کتاب های تاریخی، تفاسیر شیعه و سنّی و احادیث

اهل‌بیت علیهم‌السلام غافل نبودم و به همین دلیل، پیوسته در صدد تهیّهٔ کتاب هایی در این زمینه‌ها بودم؛ ولی متأسّفانه همواره با این مشکلات مواجه بودم:

۱. نداشتن بودجهٔ کافی برای تهیّهٔ کتاب؛ ۲.کمبود این گونه کتاب ها در آن‌روزگار؛ ۳.وجود اغلاط فراوان و نامناسب بودن چاپ های سنگی کتاب های مورد نظر.

به هر صورت، در اثر مراجعه به کتاب فروشی ها و کتاب‌خانه‌های عمومی با برخی از کتاب شناسان و اساتید فنّ تصحیح و طبع کتاب آشنا شده و از کمک های فکری آنان در راه رفع نیاز خود استفاده کردم که به عنوان نمونه باید از جناب آقای حاج حسین مصطفوی کتاب‌فروش و آقای اسحاقی قمی نام ببرم که از راهنمایی های ایشان در آن زمان تشکّر کنم.

از جمله دوستانی که در این رابطه پیدا کردم و استفاده‌های بسیاری از ایشان نمودم، حجّة الاسلام آقای حاج سیّد فضل اللّه طباطبائی یزدی ـ وفقه اللّه تعالی ـ بود که سابقه و تجربه‌ای مفید در امر تصحیح و طبع کتاب و به‌خصوص کتاب های حدیثی داشت و خود نیز اهل فنّ حدیث و تصحیح و طبع این گونه کتاب ها بود. دوستیِ ایشان برای من، نعمتی بزرگ و به‌راستی غنیمت بود و سبب توفیقات بسیاری برای من شد و از این نظر حقّ زیادی به گردن من دارد.

ایشان در حدود سال های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ شمسی به تصحیح و چاپ کتاب *علل الشّرائع* مرحوم شیخ صدوق رحمه‌الله مشغول بود و پیوسته از نامنظّمی چاپ‌خانه‌ها و مشکلات طبع کتاب و به‌خصوص کتاب های حدیثی و دینی انتقاد می‌کرد و در فکر تأسیس چاپ‌خانهٔ مجهّزی برای چاپ کتاب های حدیثی و معارف اصیل اسلامی بود و پس از این‌که این فکر را با بنده و برخی از دوستان دیگر در میان گذارد، ما هم وی را تشویق کردیم و با همّت و پشتکاری که داشت و نیز تخصّص و سابقه‌ای که دراین کار کسب کرده بود، تصمیم گرفت که از علاقه‌مندان به طبع و نشر کتاب های دینی و نشر آثار علمای اسلام دعوت به عمل آورد. در آن جلسه مخارج اوّلیّهٔ تأسیس چاپ‌خانه و خرید ماشین چاپ و دیگر وسایل را تخمین زده، برای

تأمین آن، مخارج تخمینی را به صد سهم تقسیم کرده، تقاضای خرید سهام از دوستان نمود.

در آن جلسه که با حضور حجّة الاسلام تربتی ـ از گویندگان و خطیبان پرسوز قم ـ و حجّة الاسلام آقای آقامیرزا ابوالقاسم دانش آشتیانی، این‌جانب و جمعی دیگر برگزار شد، سهامی بدین منظور خریداری شد و خود ایشان و برادرشان حاج سیّد اسداللّه طباطبائی که از کتاب‌فروش‌های باسابقهٔ قم هستند، نیز سهام عمده‌ای را خریداری کردند و بدین ترتیب، چاپ‌خانهٔ علمیّهٔ قم که کتاب های زیادی را در سال های اخیر چاپ کرده است، تأسیس شد.

پس از تأسیس چاپ‌خانه، آقای طباطبائی دعوت دیگری از بنده و چند نفر از دوستان از جمله حجّة الاسلام آقامیرزا محمد حسین دانش آشتیانی و حجّةالاسلام آقا حاج شیخ علی سهرابی خمینی ـ دام‌توفیقه ـ به عمل آورده، پیشنهاد تأسیس شرکتی برای چاپ کتاب داد که مورد قبول و تصویب دوستان قرار گرفت. بدین منظور، نسخه‌ای از کتاب *مناقب* ابن شهر آشوب که کتاب نفیسی بود و دارای چاپ سنگی مغلوطی بود، تهیّه شد و پس از تصحیح و توضیح لغات و پاورقی به عنوان نخستین کتاب در این چاپ‌خانه به چاپ رسید و برای تصحیح و پاورقی هم قرعهٔ فال به نام این‌جانب و آقای دانش آشتیانی زدند و بدین ترتیب، نخستین کار تصحیح این حقیر از همان روز شروع شد که در چهار جلد به طبع رسید و پس از آن *دارالسّلام* میرزا حسین نوری و سپس *کشف الغمّه* مرحوم اربلی را که به سرمایهٔ کتاب‌فروشی حقیقت تبریز چاپ شد، تصحیح کردم.

تألیفات

الف) بخش اوّل آثاری است که با تصحیح و تعلیق و پاورقی این جانب به چاپ رسیده‌اند به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. *تفسیر مجمع البیان*، علّامه طبرسی، علمیّهٔ اسلامیّه، دَه جلد؛ ۲. تفسیر

نورالثّقلین، شیخ عبد علی حویزی، چاپ‌خانهٔ علمیّهٔ قم، پنج جلد؛ ۳.*تفسیر عیّاشی*، چاپ‌خانهٔ علمیّهٔ قم، دو جلد؛ ۴. *دارالسّلام*، حسین نوری، چاپ‌خانهٔ علمیّهٔ قم، چهار جلد؛ ۵. *مناقب*، ابن شهرآشوب، چاپخانهٔ علمیّهٔ قم، چهار جلد؛ ۶.*کشف الغمّه*، علی بن عیسی اربلی، سه جلد؛ ۷. *مرآة العقول*، علّامه مجلسی، چاپ‌خانهٔ حیدری تهران، دَه جلد؛ ۸. *اثبات الهداة*، حرّ عاملی، چاپ‌خانهٔ علمیّهٔ قم، هفت جلد؛ ۹. *ایقاظ الهجعة فی اثبات الرّجعة*، حرّ عاملی، چاپ‌خانهٔ علمیّهٔ قم؛ ۱۰.*نفقات ثلاثه*، شیخ اسماعیل محلّاتی، چاپ‌خانهٔ علمیّهٔ قم؛ ۱۱. *مقتصب‌الأثر فی النص علی الائمّة الاثنی عشر*، چاپ‌خانهٔ علمیّهٔ قم.

ب) بخش دوم، کتاب هایی است که به قلم این‌جانب ترجمه شده اند و آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. *اصول کافی*، مرحوم کلینی، چاپ‌خانهٔ حیدری تهران، دو جلد؛ ۲.*روضه کافی*، مرحوم کلینی، چاپ‌خانهٔ حیدری تهران، دو جلد؛ ۳.*ارشاد*، مفید، چاپ‌خانهٔ حیدری تهران، دو جلد؛ ۴.*تفسیر مجمع البیان*، چاپ‌خانهٔ حیدری، دوازده جلد؛ ۵. *مفاتیح الجنان*، چاپ‌خانهٔ حیدری، دوازده جلد؛ ۶. *سورهٔ مبارکه انعام*، چاپ‌خانهٔ حیدری، دوازده جلد؛ ۷.*صحیفهٔ علویّه*، کتاب‌فروشی نظیفی تهران، دو جلد؛ ۸. *الانصاف فی النّص علی الأئمّة الأثنی عشر من الأشراف*، چاپ‌خانه علمیّهٔ قم؛ ۹. *مقاتل الطّالبیین*، کتاب‌فروشی صدوق تهران؛ ۱۰.*سیرهٔ ابن‌هشام*، کتاب‌فروشی اسلامیّه تهران، دو جلد.

ج) بخش سوم، آثار تألیفی این‌جانب است که از قرار زیر می‌باشد:

۱.*کیفرگناه*، کتاب‌فروشی صدر تهران، دو جلد؛ ۲. *مبارزه باگناه*، علمیّهٔ اسلامیّه تهران؛ ۳.*تاریخ انبیاء*، علمیّهٔ اسلامیه تهران، دو جلد؛ ۴.*تاریخ زندگانی رسول‌خدا* صلی‌الله‌علیه‌وآله تهران، سه جلد؛ ۵.*تاریخ زندگانی فاطمه* علیهاالسلام و دختران آن حضرت، علمیّهٔ اسلامیّه تهران؛ ۶.*تاریخ زندگانی امیرالمؤمنین علی* علیه‌السلام،

علمیّهٔاسلامیّه تهران، دو جلد؛ ۷. *تاریخ زندگانی امام* حسن علیه‌السلام، علمیّهٔ اسلامیّه تهران، دوجلد؛ ۸. *جنبه‌های اخلاقی و سیرهٔ عملی حضرت رضا* علیه‌السلام، دانشگاه مشهد؛ ۹. *شرح تألیفات شیخ طوسی* رحمه‌الله، دانشگاه مشهد؛ ۱۰. *تاریخ تحلیلی اسلام*، چهارجلد؛ ۱۱. *چهل حدیث*، سه جلد؛ ۱۲. *شرح زیارت امین اللّه*؛ ۱۳. *وصایاالرّسول والائمّه* (با ترجمهٔ فارسی).

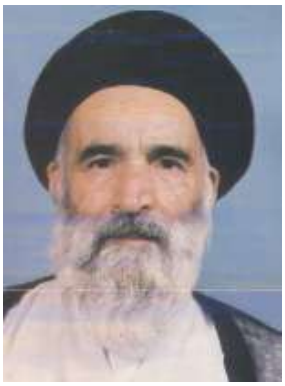

- **نام**: سیّد مهدی
- **شهرت**: روحانی
- **نام پدر**: سیّد میرزا ابوالحسن
- **زادگاه**: قم
- **سال تولد**: ۱۳۰۳ شمسی
- **سال وفات**: ۱۳۷۹ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دورهٔ متوالی(دورهٔ اوّل و دوم از استان مرکزی و دورهٔ سوم از استان قم)، عضویّت در جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّه قم.

* این اثر برگرفته از مصاحبه‌ای است که در نشریهٔ *نورعلم*، دورهٔ سوم، شمارهٔ پنجم، منتشر شده است.

دوران تحصیل

وقتی ما شروع به تحصیل کردیم، به علّت تسلّط حاکمیّت پهلوی برحوزه های علمیّه، این حوزه تقریباً هیچ رونقی نداشت و مشکلات زیادی فراروی طلّاب علوم دینی قرار داشت. در تمام حوزهٔ علمیّهٔ قم، دو ـ سه نفر ـ بنده و شیخ محمد حسین، آقا زادهٔ مرحوم آیة اللّه آقا شیخ عبدالرزاق قائنی ـ بودیم که در سنین جوانی علاقه به تحصیل علوم دینی نشان داده، مشغول تحصیل شدیم. البته پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ روز به روز بر تعداد طلّاب جوان در حوزه افزوده شد. برنامهٔ مقطعی درسی نیز همان بود که پیش از انقلاب در حوزه معمول بود؛ طلبه از همان ابتدا از شرح امثله شروع می کرد و بعد به ترتیب صرف میر، تصریف و...را می خواند. در آن دوران هیچ‌گونه انگیزه و شوقی برای تحصیل در حوزه ها وجود نداشت. یکی از اساتید ما شیخ عبدالرّزاق قائنی‌ﷺ بود که بعدها به تهران منتقل شد و در آن‌جا امامت جماعت مسجد صبوحی ـ در نزدیکی‌های میدان شوش ـ را به عهده‌گرفت و به عنوان یکی از مدرّسان مدرسهٔ مروی مشغول تدریس شد. وی مردی بسیار وارسته و بزرگوار بود. ما از *سیوطی* تا *مکاسب* را به همراهی آقازادهٔ ایشان، آقا شیخ محمد حسین، در محضر ایشان، استفاده کردیم. البته در این بین اساتید دیگری نیز بودند و تا جایی که به خاطرم دارم، آقای علوی (داماد آیة اللّه گلپایگانی) و شیخ جعفر صبوری که الآن در کاشان تشریف دارند و آقایان دیگر از استادانی بودند که ما

در دورهٔ سطح در خدمت ایشان تحصیل می‌کردیم. در سال ۱۳۶۲ قمری درحالی که نوزده سال بیش‌تر نداشتم، به قصد ادامهٔ تحصیل عازم نجف اشرف شدم. تقریباً یک سال در آن‌جا ماندم و قسمت عمدهٔ *کفایه*، *رسائل* و *مکاسب* را به ترتیب خدمت آقایان میرزا باقر زنجانی، حاج میرزا حسین یزدی و سیّد یحیی یزدی خواندم و به قم بازگشتم و مقداری از *رسائل* (باب برائت و اشتغال) قسمتی از *مکاسب* را خدمت امام‌ﷺ خواندم. در سال ۱۳۶۵ قمری که آیة اللّه بروجردی به قم تشریف آورد، از همان وقت در درس خارج ایشان شرکت کردم و بیش‌تر درس خارج بنده، خدمت ایشان و آیة اللّه سیّد محمد محقّق داماد بود و تا همین اواخر نیز ادامه داشت. اساتید دیگرم عبارت بودند از: آیة اللّه حجّت، آیة اللّه سیّد احمد خوانساری و آیة اللّه علّامه طباطبائی. پس از اتمام سطح، اشتغال ما در حوزه منحصر به بحث و بررسی همان مباحثی بود که این آقایان بیان کرده بودند. پس از آن تدریس قسمت‌هایی از سطح را شروع کردم و این اواخر به تدریس خارج خمس و یک درس خارج اصول، مشغول بودم. پس از انقلاب، اکثر شاگردان با استعداد ما، مسئولیّت‌هایی در تشکیلات کشوری بر عهده گرفتند و در نتیجه، درس ما به علّت عدم حضور شاگردان قوی و جدّی تعطیل شد.

هم مباحثه های این جانب عبارت بودند از: آقایان سیّد موسی شبیری زنجانی، میرزا علی احمدی میانجی، میرزا احمد آذری قمی و... قبل از این هم با عدّه‌ای از آقایان، مانند امام موسی صدر، شهید بهشتی، سیّد عبدالکریم موسوی اردبیلی و عدّه ای دیگر درس و بحث‌های مشترکی داشتیم.

درس مرحوم آیة اللّه بروجردی مزیّت بسیار بزرگی داشت. او با روش مخصوص خود، حقّی عظیم برگردن حوزه های علمیّه به ویژه فقه شیعه دارد؛ وی یک بحث را به طور سهل و ممتنع شروع کرده، نخست جنبهٔ نقلی مسئله را مورد بررسی و دقّت قرار می داد. از این رو، او درابتدا به خود روایات توجّه می‌کرد و این که در نظر

اوّل، از آن‌ها چه برداشتی می شود، برایش اهمّیّت داشت. وی شاگردانش را بـه رعایت این روش تشویق می فرمود. یک روز فرمود: آقا! مسئله، مسئلهٔ نقلی است؛ عقلی نیست و در روایات ائمّه ما هم مطرح شده است. شما باید پیش از همه به سراغ روایات بروید ببینید که آیا ائمّهٔ ما این مطلب را مطرح و در بارهٔ آن نظری ارائه فرموده اند یا نه؟ چون وسیلهٔ بررسی و استدلال در بارهٔ مسئلهٔ فقهی و رسیدن به هدف مطلوب برای شما، همین روایات است که به وسیلهٔ اصحاب ائمّه نقل شده و اکنون در دسترس ما است و مقداری هم روش‌های تحقیقی اصولی و فتاوای علما است که این ها هم از همان روایات برداشت شده است و بر آن‌ها مترتّب هستند. با به کارگرفتن این روش سادهٔ استدلالی است که شما می توانید بفهمید که آیا ایـن مسئله پیش ائمّهٔ ما مطرح شده است یا نه و در صورت مطرح شدن در بارهٔ آن، چه فرموده اند. از این رو، ایشان در الفاظ روایات و آن چه که از خود آن روایات ـ بدون اعمال روش های پیچیده و بحث های اصولی ـ استفاده می شود، دقّت می فرمود و پاره ای از سبک‌های اصولی را که در برخی از کتاب‌ها دنبال شده، مانند این روش که روایتی را مورد بررسی قرار داده، در اطراف عام و خاص و نسـبت هـای مـنطقی موجود در میان این روایت با روایت‌هـای دیگـر، بـحث هـای مـفصّلی را انـجام می دهند، برای تحقیق و بررسی فقهی چندان مناسب نمی دید. ایشان ابـتدا یک نگاهی طبیعی و عادّی به متون روایات و این که از آن‌ها چه فـهمیده مـی شـود، می فرمود و متن و اصلِ مسئله را تحقیق و روشن می کرد؛ سپس در مرحلهٔ بعد به بررسی مسائل فرعی که از مسئلهٔ مورد بحث متفرّع می شد، می پـرداخت و ایـن سبک را ایشان از شیخ ابوجعفر طوسی﵀ الهام گرفته بود. روش تحقیقاتی محقّق حلّی، صاحب *شرائع*، نیز همین‌گونه بود. به طور کلّی روش فقهی ایشان این بود که ابتدا اصول و امّهات مسائل را مورد توجّه قرار داده، آن‌ها را با فروع مسائل در هم نمی‌آمیخت و پس از بررسی‌های لازم در بارهٔ اصول مسائل، به بررسی فروع می‌پرداخت.

آیة اللّه محقّق داماد، استاد ما، در بارهٔ روش استدلالی آیة اللّه بروجردی می فرمود: انصافاً این مرد (آیة اللّه بروجردی) در شناخت و بررسی اصول مسائل فقهی، یعنی مطالب اوّلیه و امّهات مسائل فقهی کم نظیر بود؛ امّا وی مهارت و دقّت نظر ایشان را در مسائل فرعی به چشم اعجاب نمی نگریست و در این زمینه می فرمود: عظمت و اهمّیّت فقهی آیة اللّه بروجردی بیش‌تر در همین پیدا کردن امّهات مسائل است. روش آیة اللّه بروجردی تأثیر عجیبی در حوزه های علمیّه برجای گذاشت و نه تنها در حوزهٔ قم ـ که محلّ اقامت ایشان بود ـ بلکه در حوزهٔ نجف و سایر حوزه ها نیز اثر آن در روش برداشت و تلقّی اساتید بزرگی مثل آیة اللّه خوئی و دیگران از مسائل فقهی ظاهر گردید.

من در طول مطالعات جنبی و خارج از برنامهٔ حوزه در فقه و اصول متوجّه یک نکتهٔ اساسی شدم و می خواهم آن را به فضلای محترم تذکر دهم و آن این که آقایان باید در مطالعات جنبی‌شان روشی به کار گیرند که وقت و مطالعه‌شان به هدر نرود. انسان دوست دارد همه چیز بداند؛ می خواهد تاریخ بداند، تفسیر بداند، حدیث بداند و بر اوضاع سیاسی و اجتماعی دنیا مسلّط باشد، ولی یک نفر به تنهایی نمی تواند همهٔ رشته های علمی را مطالعه کرده، درآن‌ها تخصّص پیدا کند. روی این اصل، من پس از مطالعات زیاد در رشته‌های مختلف، متوجّه شدم که چون این مطالعات در یک یا دو رشتهٔ مشخّص نبوده، قسمت عمده ای از آن ها بی‌فایده بوده و به هدر رفته است. پس از آن، دو موضوع مشخّص را که یکی از آن‌ها تفسیر بود، در برنامهٔ مطالعات جنبی خود قرار دادم؛ زیرا همواره در این فکر بودم که به یک چنین کتاب با عظمتی که رسالتِ پیامبر عظیم الشّأن ما از جانب پروردگارش می باشد و محور تمام معارف اسلامی است، فضلای ما چندان رغبتی نشان نمی دهند و ندانستن معنای آیه یا آیاتی از آن را برای خود عیب نمی دانند؛ ولی به پرسش‌هایی در بارهٔ مسائل فقهی، اصولی و ادبی، حسّاسیّت خاصّی نشان

می دهند؛ به طوری که اگر در مقابل چنین سؤالاتی نتوانستند جواب قانع کننده‌ای بدهند، آن را برای خود نقص بزرگی به شمار می آورند. وظیفهٔ همه مسلمانان به‌خصوص حوزه های علمیّه، طلّاب، علما و بزرگان است که به *قرآن کریم* از بُعدهای مختلف اهمّیّت بدهند. بر این اساس، بنده مطالعاتی در بارهٔ *قرآن* انجام داده، یادداشت‌های پراکنده و نامرتّبی از آن برداشتم و علّت نامرتّب بودن یادداشت‌ها این است که انگیزهٔ من از آن‌ها تألیف کتابی در این زمینه نبود، بلکه به منظور حفظ کردن و به خاطر سپردن پاره ای از مفاهیم قرآنی و معانی لغات و اصطلاحات به‌کار رفته در آن بوده است.

موضوع دیگری که بر حسب ذوقم، توجّه مرا سخت به خود جلب کرده بود، مطالعه و بررسی های تحلیلی در تاریخ فرق و مذاهب اسلامی بود که در این زمینه هم مقدار زیادی یادداشت تهیّه کردم. نکتهٔ دیگری که باید ذکر کنم، این است که با توجّه به آیهٔ شریفهٔ: ﴿**إنَّ هذا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلى بَني إسْرائيلَ أكْثَرَ الَّذي هُمْ فيهِ يَخْتَلِفونَ..**﴾.[1] و آیهٔ شریفهٔ: ﴿**و أَنْزَلْنا إلَيْك الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ...**﴾[2] به خوبی می توان فهمید که *قرآن* همهٔ مسائلی را که در *تورات* و *انجیل* برای هدایت آمده، مطرح کرده است و به آن‌ها نظر دارد. بنابراین، با دقّت روی مضمون این سه کتاب، پیرامون مسئله یا مسائل معیّنی، به آسانی می توان موارد اتّفاق و اختلاف آن‌ها را مشخّص کرد و روی آن‌ها ارزش‌یابی به عمل آورد. از موقعی که متوجّه این موضوع شدم، بلافاصله به این کار پرداختم و برای آسان کردن و بهتر نشان دادن نتیجهٔ کار، روشی را که عبارت از نوعی علامت‌گذاری است، به کار گرفتم؛ مثلاً آیات مربوط به آفرینش حضرت آدم را از هر سه کتاب، زیر هم می نوشتم و در مواردی که هر سه با هم توافق کامل داشتند، به منظور نشان دادن

---

۱. نمل(۲۷)آیهٔ ۷۶.

۲. مائده(۵) آیهٔ ۴۸.

توافق کامل میان آن‌ها، زیر آیات متوافق خطّ ممتدّی می‌کشیدم و در مواردی که توافق نسبی داشتند، زیر آن‌ها خطّ مقطّع می‌کشیدم و در پایان هر باب، نقاط اختلاف *انجیل* و *تورات* با *قرآن* را به طور مفصّل ذکر می‌کردم.

حدود چهل سال است که روزهای پنج‌شنبه و جمعهٔ هر هفته در ایّام تحصیلی جلساتی دربارهٔ تفسیر دارم که بدون وقفه تشکیل می شود و مهم‌ترین اثر آن شاید روی خودمان یعنی حاضران در جلسه باشد که طرز تلقّی و تفکر ما را در تفسیر *قرآن* به مراتب به هم نزدیک ساخته است. ما در این جلسات، مباحثی را در ذیل هر آیه که از نظر اهمّیّت جلب توجّه نمی‌کند، دنبال نمی‌کنیم و تنها مسائل مهم و اساسی و جدید را مطرح می‌کنیم و در بارهٔ آن‌ها بحث و تحقیق می‌کنیم. من نظرهای خود در این باره را در حاشیهٔ *تفسیر جوامع الجامع* یادداشت کرده ام. علاوه بر این‌ها سورهٔ فجر و سورهٔ حمد را نیز تفسیر کرده‌ایم.

من در مورد تبلیغات و راهنمایی مردم از طریق سخن‌رانی به روش معمول، چندان فعّال نبودم. سخن‌رانی من برای مردم، منحصر به ماه مبارک رمضان و شب‌های شنبه در مسجد خودمان، طبق برنامهٔ عادّی صورت می‌گیرد که در واقع سخن‌رانی محسوب نمی شود، ولی عدّه‌ای به همین مقدار علاقه نشان می دهند.

در دوران دکتر مصدّق که توده‌ای‌ها تبلیغات وسیعی در سطح کشور راه انداخته بودند، با شرکت عدّه ای از دوستان، جلساتی تشکیل می دادیم. هدف این جلسات، مبارزه با این تبلیغات وآگاه‌کردن طبقات مختلف مردم، در مقابل تبلیغات و جنجال های این آقایان بود. ما در این جلسات، مطالب فلسفی و دینی لازم را به بحث می‌گذاشتیم و پس از تهیّهٔ مطالب مورد نیاز، آن‌ها را در اختیار نویسندگان، مجلّات و روزنامه هایی که علاقه‌مند به چاپ و انتشار آن‌ها بودند، می‌گذاشتیم. عدّه‌ای از بزرگان مانند شهید مطهّری، شهید بهشتی، شهید مفتّح و دیگران کم و بیش در این جلسات شرکت می‌کردند. البته حضور افراد در این جلسات به طور

مرتّب و الزامی نبود، بلکه بستگی به وقت و حال و حوصله آقایان داشت. امام موسی صدر نیز گاهی در این جلسات شرکت می‌کرد.

من از مطالب مطرح شده در این جلسات چیزی به صورت کتاب مرتّب نکردم، ولی به طور قطع اقدامات وسیعی در مقابل منطق عوام فریبانهٔ گروه‌های چپ و توده ای‌ها انجام شد، البته نمی‌گویم که همهٔ این اقدامات ریشه‌اش از جلسات ما بود، ولی قسمت عمدهٔ آن از جلسه مذکور سرچشمه می‌گرفت؛ مثلاً حضرت آقای مکارم شیرازی که وقت زیادی برای مقابله با تبلیغات توده ای‌ها صرف می‌کرد، خارج از جلسهٔ ما نیز خودشان جلساتی ترتیب داده، فعّالیّت چشم‌گیری از نظر تقریر و تحریر این مباحث از خود نشان می دادند. ایشان از افراد جلسهٔ ما بود و کتاب معروف و پربار *فیلسوف نماها* را پس از تشکیل آن جلسه، تألیف و منتشرکرد.

یکی از کارهای ما جمع آوری احادیث اهل بیت از کتاب‌های اهل سنّت است که کار بسیار مهمّی است و تاکنون کسی از شیعیان به آن اقدام نکرده است. علمای سابق ما مثل شیخ مفید رحمه‌الله، شیخ صدوق، شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی و علمای دیگر، مقدار زیادی حدیث از اهل بیت پیغمبر را در بارهٔ فضایل اهل بیت، از طُرق اهل سنّت در تألیفات خود نقل فرموده اند؛ *امالی* صدوق، *امالی* طوسی، *خصال*، *معانی الاخبار* و *توحید* صدوق پر از روایاتی است که از اهل سنّت نقل شده است و تعداد زیادی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام را علما و محدّثان اهل سنّت از طُرق خودشان و در کتاب‌های خود نقل کرده اند. قسمت زیادی از این احادیث، با عقاید ما سازگار و برای ما قابل تمسّک می باشد؛ بدین معنا که پس از بررسی‌های لازم، می توان به آن‌ها استناد کرد. برخی از محدّثان آن‌ها گر چه از نظر مذهب با ما مخالفند، ولی موثّق و اهل صدق هستند و اگر روایات این دسته از محدّثان اهل سنّت که به طُرق خودشان از اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده اند، جمع‌آوری و به صورت کتاب درآید، یک منبع و مدرک غنی فقهی خواهد بود و در باروری و شکوفایی بیش‌تر فقه

شیعه مؤثّر خواهد بود. بر این اساس، ما اقدام به انجام این فعّالیّت علمی و دینی کردیم و برای این‌که این کار به نحو صحیحی انجام شود، شروع به استخراج و جمع آوری تمام روایاتی که از اهل بیت پیغمبر،یعنی حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه و بقیّهٔ ائمّه اثنا عشر علیهم‌السلام در کتاب‌های حدیثی مورد اعتماد اهل سنّت که از طُرق آن‌ها نیز نقل شده، نمودیم. روایات افراد دیگری مانند زید بن علی را نیز ـ که از حضرت امیر و گاهی از امام باقر علیه‌السلام روایت می کند ـ و هم چنین روایات ابن عبّاس از حضرت امیر و از اهل بیت رسول خدا را نیز استخراج کردیم؛ امّا سبک و روش ما در این کار، موضوع بندی احادیث و قرار دادن هر دسته از آن‌ها در موضوع مناسب آن بود. بیش‌ترین احادیث، احادیث فقهی و پس از آن به ترتیب روایات تفسیری، اخلاقی، تاریخی و... می باشند. ناگفته نماند که در روایات اهل سنّت، مطالب ناصواب فراوانی نیز به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده شده است.

قسمت عمدهٔ کارهایی که در اطراف این موضوع انجام گرفت، به وسیلهٔ این جانب و حضرت آیة اللّه احمدی میانجی بود که ایشان از ابتدا با ما همکاری داشته است. تعداد زیادی از این اخبار و احادیث نیز به وسیلهٔ دانشمند محترم آقای واعظزاده و تعدادی دیگر به وسیلهٔ آقایان سیّد جعفر مرتضی و رسول جعفریان استخراج شده است.

تألیفات

رساله ای در مبحث تشیّع و تسنّن به نام «بحوث مع اهل السنّة و السلفیّه» نوشتم که حدود یازده سال پیش به عربی به چاپ رسید. رساله های مختصر دیگری در اطراف همین موضوع تألیف کردم که یکی از آن‌ها رسالهٔ کوچکی تحت عنوان «فرقةالسلفیّه» می باشد که در مجلّهٔ *نورعلم* چاپ شد و در کنفرانس علوم انسانی که در ژاپن تشکیل شده بود، به زبان عربی و انگلیسی چاپ و منتشر شده است،

عمده ترین آثار چاپ نشده این‌جانب یکی یادداشت‌هایی در مورد تاریخ فرق و مذاهب اسلامی است که شامل مطالب تازه ای در اطراف این موضوع می باشد و امید است که بتوانم آن را منتشر کنم و دیگری یادداشت‌هایی مربوط به تفسیر است که اکنون آمادهٔ طبع نیست.

رساله ای در بارهٔ عدد نماز وتر ـ که تاکنون در رابطه با جمع همهٔ روایات مسئله از سوی فقها توجّه چندانی بدان مبذول نشده بود ـ نوشته ام که ان‌شاء اللّه به طبع خواهد رسید.

رساله ای به نام «النظریّات الاصولیّة و الفقهیّه» نوشته‌ام که در مجلّهٔ *الثّقافةالإسلامیّة* چاپ دمشق(سال ۱۴۰۶)ش ۵، ص ۱۲۶ به چاپ رسیده است. در مورد تعیین قبله از راه دور، تحقیقاتی انجام داده ام که این، یک کار ابتکاری نبود، بلکه سابقه تاریخی دارد و خواجه نصیرالدّین طوسی و عالمان دیگر روی این مسئله نظر داده‌اند. خلاصهٔ تحقیق بنده در این مسئله به این شرح است:

مطابق تحقیقات انجام شده در ششم خرداد و ۲۴ تیر، آفتاب درست بالای خانهٔ کعبه قرار می گیرد، به طوری که در این هنگام کعبه هیچ گونه سایه ای ندارد در هر کشور یا سرزمینی که هوا آفتابی است، اگر کسی در این لحظهٔ معیّن رو به خورشید بایستد، قهراً رو به کعبه ایستاده و اگر شاخصی به طور دقیق و عمود بر زمین نصب کند، سایهٔ این شاخص، خط صحیح و دقیق قبله را نشان خواهد داد. در این مورد مقاله ای از بنده در مجلّهٔ *نورعلم* منتشر شد و یکی دو مرتبه نیز آقایان مصاحبه ای در این زمینه ترتیب دادند که از صدا و سیما پخش شد. از آن جایی که این مسئله، یک امر حسّی و قابل مشاهده است و تعیین و شناخت قبله هم یکی از مسائل مهم و ضروری مسلمانان به شمار می رود، آقایانی که ان‌شاءاللّه در آینده به حج و یا عمره مشرّف می شوند، دقّت کنند تا دقیقاً مشخّص شود که این قرارگرفتن آفتاب در بالای کعبه و از میان رفتن سایهٔ آن، در روز ششم خرداد است یا روز هفتم

آن و به وقت تهران در چه زمانی است؟

تأسیس جامعهٔ مدرّسین

سابقهٔ تاریخی جامعهٔ مدرّسین به زمان مرحوم آیة اللّه بروجردی می رسد. در زمان ایشان بود که برای اوّلین بار عدّه ای از علما و فضلا و اساتید حوزه، جلسه ای به نام جامعهٔ مدرّسین تشکیل دادند. کار جامعه در آن زمان این بود که مسائل مربوط به حوزه را بررسی می‌کردند و تصمیمات خود را به صورت پیشنهاد، عرضه می کردند که اکنون تفصیل آن را به‌خاطر ندارم. در آن زمان یک سلسله جلساتی با شرکت جمعی از آقایان، مانند مرحوم مطهّری داشتیم و نتیجهٔ این جلسات، این بود که آقایان پیشنهادهای خود را به صورت تدوین شده، خدمت آیة اللّه بروجردی تقدیم می‌داشتند و معظّمٌله برخی از موارد آن را پذیرفته، مطابق آن اقداماتی انجام می‌داد. در آن زمان این جلسات به طور مداوم و مطابق برنامه منظّمی تشکیل نمی شد، بلکه هر وقت ضرورتی پیش می آمد، جلسه‌ای تشکیل می‌شد و در بارهٔ مسائلی که مطرح می‌شد، بحث می شد، تا جریان انجمن های ایالتی و ولایتی پیش‌آمد که این باعث فشردگی و پیدایش تفاهم و همکاری بیش‌تری در میان اعضای جامعه و سرانجام باعث تقویت آن شد. از این زمان بود که جامعه دامنهٔ فعّالیّت های خود را وسعت بخشید و به چاپ و انتشار اعلامیّه های علما اقدام کرد. همزمان با آغاز انقلاب رهایی بخش اسلامی در کشور، جامعه رسماً موجودیّت خود را اعلام و اساس‌نامهٔ خود را تنظیم کرد و پس از آن همواره در رأس نیروهای انقلابی در مبارزه علیه شاه و طرف‌دارانش قرار داشت. در این دوران، جامعهٔ مدرّسین کارهای مهمّی انجام داد که مهم‌ترین آن، خلع شاه بود. متأسّفانه در این اواخر میان دولت مردان اختلافی بر سر مسئلهٔ فقه در روند حکومت به‌وجود آمد و در نتیجهٔ آن، عدّه ای طرف‌دار فقه سنّتی و عدّه ای دیگر به فقه پویا گرایش

پیدا کردند. این اختلاف در حوزه نیز تأثیر گذاشت و عدّه ای که طرف‌دار فقه پویا بودند، در برابر جامعهٔ مدرّسین که طرف‌دار فقه سنّتی بود، صف‌بندی کردند. اگر نظر طرف‌داران فقه پویا این است که در مرحلهٔ جعل قوانین، ما باید خود مصالح و مفاسد را سنجیده، آن را به نام فقه و حکم شرعیِ الهی مورد عمل قرار دهیم، چه موافق با فقه مأثور باشد و چه نباشد، این چنین نظری برخلاف اوّلی‌ترین اساس اسلام، یعنی تسلیم در برابر امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام است و گمان نمی‌کنم که مسلمانی بتواند چنین عقیده ای داشته باشد و اگر نظرشان این است که قوانین مملکت بر طبق همان فقه مأثور باشد، ولی در موارد ضرورت ـ که موقّت و در مواردی خاص است ـ از حکمی دست برداریم؛ به علّت دفع مفسدهٔ اهم، این مطلب صحیحی است؛ ولی این که خودمان بر طبق تشخیص خود، دارای اختیار جعل احکام و قوانین باشیم، کاملاً مطالب باطل است؛ زیرا معلوم نیست که احکام اسلامی ناشی از مصالح و مفاسدی باشد که ما می اندیشیم و یا تمام مصالح و مفاسدی که احکام بر آن مبتنی است، همان باشد که ما دریافته‌ایم و یا تمام مصالح و مفاسدی که مبنای صدور احکام الهی است، طوری محدود باشد که مفسده و مصلحت اندیشان نازک بین بشریّت تا لحظهٔ پایانی عمر خود بتوانند بر آن اشراف پیدا کنند. به طور قطع توجّه به مصالح و مفاسدی که انگیزه ها و علل صدور احکام الهی را تشکیل می دهند، به جهت کثرت و وسعت بی پایان آن، بسیار بالاتر از سطح اندیشهٔ بشری و از حوصله و دست‌رس فکر تیز پرواز او نیز بیرون است. بر همین اساس، وقتی ما اطمینان پیدا می‌کنیم که در بارهٔ مسئله‌ای حکمی از زبان رسول خدا و ائمّهٔ معصوم علیهم السلام صادر شده، همان باید مبنای فتوا و دستورالعمل مسلمانان قرار گیرد. امیدوارم که آقایان همان احکامی را که از سابق به دست ما رسیده است و امام بزرگوار هم دربارهٔ حفظ آن‌ها سفارش‌های مؤکّدی کرده است، مورد عمل قرار دهند. نباید در مواردی که آقایان از تدبیر صحیح امور و ترتیب

اوضاع داخلی مملکت ناتوان می شوند، فوراً تقصیر آن را به گـردن فـقه و قـانون اسلام بگذارند؛ در حالی که با کمی دقّت و تدبّر در نحوهٔ ادارهٔ مملکت، هم اداره امور کشور جریان صحیح خود را می پیماید و هم قوانین اسلام محفوظ می‌ماند.

نصیحت به روحانیون

من در یک خانواده روحانی به دنیا آمده ام و پدر و عموهای من از علمای بزرگ محلّ بودند، بدین جهت ما نیز وارث محراب و منبر آن‌ها شدیم و مردم محلّ با توجّه به سابقهٔ روحانی خانوادگی ما، هنوز به ما مراجعه می‌کنند و امیدوارم خدا توفیق خدمت به آنان را به ما عطا فرماید.

مطالبی خدمت آقایانی که در شهرستان‌ها تشریف دارند و به اصطلاح روحانی محل هستند، عرض می‌کنم،گرچه خودم واجد آن‌ها نیستم. علمای شهرستان ها باید گرفتاری‌های مردم محلّ خود را در نظر داشته تا آن‌جا که بـرای‌شـان مـقدور است، در رفع آن‌ها بکوشند. باید متوجّه باشند که اساس پیدایش رابطهٔ اصولی و مستقیم بین روحانیون و مردم، همین است. علاوه بر این، راه انـداخـتن کـارهای مشروع مردم، مورد نظر آفریدگار و یکی از وظایف الهی روحانیّت است؛ مخصوصاً این روزها که مردم می‌گویند: دوران، دوران روحانی ها است و الآن زمام تمام کارها در دست آقایان است. از سوی دیگر، مردم باید متوجّه باشند که روحانیونی مثل بنده، اگر چه با مسئولان ادارهٔ کشور روابطی داریم، ولی چنین نیست که هرگونه درخواست و تحمیلی بر آنان ممکن باشد؛ مثلاً بنده بتوانم هر مشکلی که در این زمینه پیش می آید حلّ کنم. با این همه، روحانیّت باید دردهـای مـردم را درک و لمس کرده، در رفع آن‌ها در حدّ توان بکوشد.

نصیحت دیگرمن این است که روحانیون مستقر در شهرستان‌ها، متوجّه جهات مالی خود باشند. برای یک روحانی بسیار زننده است که توجّه خود را مـعطوف

مال‌اندوزی و زرق و برق و ماشین و ... بکند؛ زیرا نه از آنان چنین توقّعی هست و نه برای آنان چنین وضعیّتی مطلوب است.

در مقابل از مردم انتظار دارم در حدّی شایسته، گرفتاری های علمای خود را در نظر داشته، به هر بهانه عیب‌جویی از علمای خود نکنند. خلاصه روحانیون باید از توجّه به مادّیات بپرهیزند و مردم نیز در بارهٔ علمای خود دنبال بهانه و دست‌آویز نباشند.

- **نام**: حسن
- **شهرت**: روحانی
- **نام پدر**: اسدالله
- **زادگاه**: سرخه سمنان
- **سال تولد**: ۱۳۲۷ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس شورای اسلامی در پنج دورهٔ متوالی، نایب رئیس اوّل مجلس شورای اسلامی، نمایندگی مقام معظّم رهبری و دبیر شورای عالی امنیّت ملّی، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در میان دورهٔ دورهٔ سوم از استان سمنان، ریاست مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری و... .

تولد و دوران تحصیل

این‌جانب حسن روحانی در ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۷ در سرخهٔ سمنان دیده به جهان گشودم. تحصیلات حوزوی سطح و خارج را در حوزهٔ علمیّهٔ قم گذرانـدم. درس خـارج فـقه و اصـول فـقه را در مـحضر اسـاتید بـزرگ و مـراجـع عـظام بـه ویـژه آیة اللّه‌العظمی محقّق داماد، آیة اللّه العظمی شیخ مرتضی حائری و آیة اللّه‌العظمی سیّد محمد رضا گلپایگانی﵀ تلمّذ نمودم. در دورهٔ سطح عالی نیز از محضر اساتید بزرگی هم‌چون مرحوم آیة اللّه العظمی سلطانی طباطبائی، آیة اللّه العظمی فاضل لنکرانی و آیة اللّه العظمی شیخ محمد شاه آبادی استفاده نمودم. در کنار درس‌های حوزوی به تحصیلات علوم جدید نیز همّت گماشتم و موفّق به اخذ لیسانس حقوق از دانشگاه تهران شدم. آن‌گاه برای ادامهٔ تحصیلات جدید به انگلستان رفتم و در آن‌جا موفّق به اخذ درجهٔ دکترای (P.h.D) حقوق از دانشگاه گلاسکو گردیدم.

در طول مدّت عمرم در حوزه وغیر آن، از مکتب فکری عالمان فرزانه ای بهره می‌گرفتم که سیاست اسلامی را مبنای استقلال، آزادی و حکومتی اسلامی ـ مردمی در ایران می دیدند، انسان های والایی چون امام خمینی، آیة اللّه شهید مطهّری و آیة اللّه شهید دکتر بهشتی.

فعّالیّت سیاسی پیش از انقلاب

از شروع مبارزات انقلاب اسلامی در سال ۱۳۴۱شمسی با پخش اعلامیّهٔ مراجع عالی‌قدر، مبارزات خود را آغاز نمودم و سپس با سخنرانی‌های فراوان در سراسر

کشور در جهت آگاهی بیش‌تر مردم کوشید. اوّلین بار در سال ۱۳۴۳شمسی دستگیر شدم و در طول مبارزه بارها دستگیر و ممنوع‌المنبر گردیدم. برای اوّلین بار لقب زیبای «امام» را برای رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران امام‌راحل‌ﷺ در آبان ماه ۱۳۵۶ به ملت ایران پیشنهاد نمودم که مورد استقبال مردم قرار گرفت.

مسئولیّت‌های بعد از انقلاب

پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیّت‌های فراوانی را بر عهده گرفتم. در پنج دورهٔ قانون‌گذاری به عنوان نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی و در دورهٔ اوّل و دوم به عنوان رئیس کمیسیون دفاع و در دورهٔ چهارم و پنجم به عنوان رئیس کمیسیون سیاست خارجی و نایب رئیس اوّل مجلس شورای اسلامی انجام وظیفه نمودم و هم‌زمان از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴شمسی، در سمت معاونت فرمان‌دهی جنگ و از سال ۱۳۶۴ تا سال ۱۳۶۷ شمسی در سمت ریاست ستاد قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاءﷺ، مسئولیّت‌های متعدّدی را در دوران دفاع مقدّس بر عهده داشتم. پس از بازنگری *قانون‌اساسی* جمهوری اسلامی ایران و تشکیل نهاد شورای‌عالی امنیّت ملّی تاکنون، در سمت نمایندگی مقام معظّم رهبری و دبیر این شورا انجام وظیفه می نمایم. این‌جانب هم‌چنین از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس کمیسیون سیاسی، دفاعی امنیّتی این مجمع می باشم.

در انتخابات میان‌دوره ای سومین دورهٔ مجلس خبرگان رهبری در ۲۹ بهمن۱۳۷۸از حوزهٔ انتخابیهٔ استان سمنان به نمایندگی مجلس خبرگان رهبری انتخاب گردیدم.

در طول سال‌های ۷۵ ـ ۱۳۷۲شمسی، ریاست مرکز تحقیقات استراتژیک را که صدها شخصیّت فرهیخته و روشن‌فکر از حوزه و دانشگاه بااین مرکز همکاری می کردند، به عهده داشتم.

تألیفات

این‌جانب دارای تألیفاتی هستم که به شرح زیر نام برده می‌شوند:

الف) آثار فارسی

۱.*انقلاب اسلامی ریشه ها و چالشها*؛ ۲.*نقش امامت در مبارزات اجتماعی*؛ ۳.*نقش هجرت و جهاد در نهضت های اسلامی*؛

ب) آثار عربی

۴.*تقریرات درس فقه مرحوم محقّق داماد*(مبحث صلات)؛ ۵.*تقریرات درس اصول مرحوم حائری* (مبحث اصول علمیّه)؛

ج) آثار انگلیسی

۶.*سیر قانونگذاری در ایران و پویایی قوانین اسلامی*.

- **نام**: سیّد محمد باقر
- **شهرت**: سلطانی طباطبائی
- **نام پدر**: سیّد علی اصغر
- **زادگاه**: بروجرد
- **سال تولد**: ۱۳۲۸ یا ۱۳۳۲ قمری
- **سال وفات**: ۱۳۷۶ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان *قانون اساسی* از استان لرستان، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان لرستان.

* برگرفته از نشریّهٔ *آینهٔ پژوهش*، شمارهٔ ۴۴، خرداد و تیر ۱۳۷۶، ص۱۰۲ ـ ۱۰۳.

تولد و دوران تحصیل

آیة‌اللّه آقای حاج سیّد محمد باقر سلطانی طباطبائی از چهره‌های مشهور علم و فضیلت و تقوا و از مفاخر اساتید حوزهٔ‌علمیّهٔ قم به شمار می‌رفت. معظّمٌ‌له به سال ۱۳۲۸ ـ که به صحّت نزدیک‌تر است ـ یا ۱۳۳۲قمری در بروجرد در بیت سیادت و ریاست و دانش دیده به جهان گشود. پدرش، آیة‌اللّه آقای حاج سیّد علی اصغر سلطان العلما بروجردی (م ۱۳۴۲ ق.) فرزند حجّة‌الاسلام مرحوم حاج آقا مهدی طباطبائی از علما و بزرگان بروجرد بوده است.

فقید سعید علاوه بر فضیلت علم و شرافت تقوا، از خاندانی بزرگ که از مفاخر شیعه بوده‌اند، برخوردار بود. وی عمّه زادهٔ آیة‌اللّه العظمی بروجردی و داماد آیة‌اللّه العظمی سیّد صدرالدّین صدر بود و با مرحوم آیة‌اللّه العظمی حاج آقا حسین قمی و حضرت امام خمینی، قرابت سببی داشت.

معظّمٌ‌له پس از پشت سرنهادن دوران کودکی و نوجوانی و فراگرفتن مقدّمات و سطوح اوّلیّه در شهر بروجرد، به سال ۱۳۴۸قمری‌به حوزهٔ علمیّهٔ قم آمد و دانش معقول و منقول را در مدّت هفت سال از محضر پرفیض حضرات آیات‌عظام حاج سیّد صدرالدّین صدر، آقا سیّد محمد تقی خوانساری و میرزا محمد علی شاه‌آبادی فراگرفت. سپس در سال ۱۳۵۵قمری ره‌سپار حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف شد و حدود دو سال از محضر آیات عظام سیّد ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء عراقی و شیخ

محمد حسین اصفهانی بهره برد و در سال ۱۳۵۷قمری به بروجرد بازگشت. در سال ۱۳۵۸قمری به مشهد مقدّس مشرّف شد و حدود ده ماه از بحث های فقهی، کلامی و تفسیری آیةاللّه حاج میرزا مهدی اصفهانی استفاده کرد و مبانی علمی خویش را استوار ساخت. در سال ۱۳۵۹قمری به قم آمد و به تدریس سطوح عالی (*رسائل*، *مکاسب* و *کفایه*) پرداخت و در کنار آن در دروس فقه و اصول و جلسات استفتای آیةاللّه العظمی بروجردی شرکت جست و سخت مورد توجّه آن فقیه بزرگ قرارگرفت.

مجلس درسش آکنده از فضلا و طلّاب بود. بسیاری از شاگردان ایشان اکنون در شمار مراجع معظّم تقلید، اساتید حوزهٔ علمیّهٔ قم، امامان جمعه و جماعت، علمای بلاد و مسئولان خدمتگزار مملکت اسلامی به شمار می‌روند.

معظّمٌله دارای متانت رفتار و سلامت کردار بود و برحفظ نفس خود از محرّمات و مکروهات وانجام مستحبات پای می‌فشرد. درانجام حوایج طلّاب و مؤمنان کوشا بود و از نام و نشان و شهرت،گریزان، و از هر فرصتی برای خدمت به دیگران بهره می‌برد. سال های طولانی عمر شریفش را یک‌سره به تحصیل، تدریس، تألیف، اقامهٔ جماعت (در مسجد ملّا جعفر بازار) و راهنمایی مؤمنان و حلّ مشکلات مردم پرداخت. در اوّلین دورهٔ مجلس خبرگان *قانون‌اساسی* به نمایندگی مردم استان لرستان برگزیده شد و بر مواد *قانون‌اساسی* نظارتی دقیق اعمال کرد و همواره از انقلاب اسلامی و رهبری امام راحل پشتیبانی نمود.

تألیفات

۱.*رسالة فی الاستصحاب*؛ ۲.*رسالة فی المطلق و المقیّد*؛ ۳.*رسالة فی الخیارات*؛ ۴. *الفوائد الفاطمیّة فی الاصول* (که این کتاب را به نام حضرت فاطمه معصومه علیها السلام نام نهاده است)؛ ۵.*رساله‌ای در شرح منظومه فقهی*، نوشتهٔ علّامه

میرزا محمد تنکابنی؛ ۶. *رساله‌ای در ادبیّات تنکابنی*.

سرانجام پس از ۸۵ سال زندگی پرافتخار، در عصر روز شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۷۶ (پانزدهم صفر۱۴۱۸) بدرود حیات گفت. با اعلام خبر وفات او، پیام های متعدّد در بزرگ‌داشت مقام علمی و عملی‌اش از سوی مقام معظّم رهبری، مراجع عالی‌قدر تقلید، شخصیّت های مختلف کشوری صادر شد و در استان لرستان سه روز عزای عمومی اعلام گردید و پیکر پاکش، پس از یک تشییع با شکوه در قم و نماز آیة‌اللّه فاضل لنکرانی بر آن، در جوار مرقد حضرت امام خمینی ـ طاب‌ثراه ـ به خاک سپرده شد و جهانی از علم و عمل را با خود، قرین خاک ساخت.

- **نام**: جلال
- **شهرت**: طاهرشمس (گلپایگانی)
- **نام پدر**: عبدالصمد
- **زادگاه**: روستای گوگد از توابع گلپایگان
- **سال تولد**: ۱۳۰۶ شمسی
- **سال وفات**: ۱۳۷۴ شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم، عضویّت در شورای مدیریّت حوزهٔ علمیّهٔ قم، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان مرکزی.

* برگرفته از نشریّهٔ *آینهٔ پژوهش*، شمارهٔ ۳۳، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص۱۱۴ـ۱۱۵.

تولد و دوران تحصیل

آیة اللّه حاج شیخ جلال طاهر شمس گلپایگانی‌ﷺ از چهره های‌مشهور حـوزهٔ علمیّهٔ قم به شمار می‌رفت. فقید سعید در سال ۱۳۰۶ شمسی (۱۳۴۶ ق) درگوگد گـلپایگان درخـانواده‌ای مـتدیّن دیـده بـه جـهان گشـود. پس از دوران کـودکی و تحصیلات ابتدایی، شـانزده سـاله بـود (۱۳۲۲ ش) کـه بـه آمـوختن عـلوم دیـنی روی‌آورد و از محضر مرحوم آیة اللّه حاج میرزا هدایت اللّه وحید گلپایگانی بهره جست وپس از چندی به حوزهٔ علمیّهٔ اراک که زیر نـظر اسـاتید بـزرگواری چـون آیة اللّه حاج شیخ محمد سلطان العلما و آیة اللّه حاج شیخ محمد امام خوانساری اداره می‌شد، کوچ کرد و از محضر آنان بهره‌ها برد. در سال ۱۳۲۴شـمسی بـرای ادامهٔ تحصیل به حوزهٔ علمیّهٔ قم آمد وپس از تکمیل دورهٔ سـطح (درچـهارسال) درسال ۱۳۲۸شمسی به درس خارج فقه واصول حضرات آیات عظام سیّدمحمدتقی خوانساری، سیّد محمد حجّت کوه‌کمری وپس از آن در درس های آیة اللّه‌العظمی بروجردی،آیة اللّه محقّق داماد،آیة اللّه اراکی،حضرت امام خمینی،آیة اللّه العظمی گلپایگانی، آیة اللّه حاج سیّدرضا بهاءالدینی ومرحوم علّامه طباطبائی‌ﷺ شرکت جست ومبانی فقهی، اصولی، فلسفی وتفسیری خویش را استوار ساخت و از غالب آنان اجازهٔ اجتهاد دریافت داشت. وی نیز به مدّت دوسال به حوزهٔ علمیّهٔ نجف رفت و در درس های آیة اللّه العظمی خوئی حاضرشد. از آغاز تحصیل درحوزهٔ قم،

به تدریس متون فقه واصول روی آورد وبیش از سی سال سطوح عـالی را بـارها آموزش داد. با شروع انقلاب اسلامی درسال ۱۳۴۲شمسی، او نیز همراه با دیگـر مدرّسان حوزه به تشکیل جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم پرداخت و امضایش در بحبوحهٔ انقلاب ذیل پیام‌ها واعلامیّه‌های جامعهٔ مدرّسین هماره دیده می‌شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویّت در شورای مدیریّت حوزهٔ علمیّهٔ قم ومجلس خبرگان رهبری (ازاستان مرکزی) برگزیده شد.

ویژگی های اخلاقی و علمی

صراحت لهجه، زهد وتقوا، ساده زیستی، آزاداندیشی وفروتنی وانس با *قرآن* و دعا ازخصوصیّات وی بود وبرفقه واصول، تفسیر، تاریخ وادبیّات تسـلّط داشت. فقید سعید از اعضای گروه تألیف *جامع احادیث الشّیعه*، عضو هیئت علمی کنگره شیخ انصاری و عضو هیئت امنای مجتمع علوم دینی حضرت ولی عصر(عج) به شمار می‌رفت ومقاله‌ای بانام «شیخ انصاری محقّق ومؤسّس» ازاو انتشاریافت.

این عالم عامل، درهشتم شهریور۱۳۷۴ (سوم ربیع الثانی ۱۴۱۶) در۶۸ سالگی دراثر سانحهٔ تصادف دیده از جهان فروبست و پـیکر پـاکش بـا شـرکت مـراجـع عـالی‌قدرتقلید، انـبوه اسـاتید، عـلما و فـضلای حـوزهٔ عـلمیّهٔ قـم وآیـات عـظام ونمایندگان مقام معظّم رهبری واصناف وبازاریان قم، تشییع ودرصحن حرم مطهّر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد. روحش شاد.

تألیفات

گفتنی است از معظّمٌ‌له آثاری به جا مانده که هنوز به زیور چاپ آراسته نشده است؛ نظیر: ۱.*کتاب الخمس*؛ ۲. *حاشیه برمکاسب*؛ ۳. *حاشیه بر رسائل*؛ ۴. *حاشیه برکفایةالاصول*؛ ۵. *معارف دینی* و... .

- **نام**: محمد
- **شهرت**: عبایی خراسانی
- **زادگاه**: مشهد
- **نام پدر**: حسین
- **سال تولد**: ۱۳۱۸شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در هیئت مؤسّسان دفتر تبلیغات اسلامی و سرپرستی آن به امر حضرت امام، عضویّت در دبیرخانهٔ ائمّهٔ جمعهٔ سراسر کشور، امامت جمعهٔ موقّت مشهد به امر امام، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در میان‌دورهٔ دورهٔ اوّل و نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دورهٔ ششم از مشهد.

تولد و دوران کودکی

این جانب محمد عبایی خراسانی به سال ۱۳۱۸ شمسی در محلّهٔ سراب از توابع مشهد مقدّس، متولد شدم. مادرم علویّه رضوی بوده است. او تا حضرت رضا علیه السلام دارای شجره‌نامهٔ مشخّص است و تا چهار پنج پشت از اجدادشان، از علمای بزرگ خراسان بودند. پدرش آیة اللّه حاج میرزا حسن رضوی از شاگردان ممتاز مرحوم آخوند و از ائمّهٔ جماعت مسجدگوهرشاد و پدر پدرش مرحوم آیة اللّه حاج میرزا ابراهیم رضوی از بزرگان علمای خراسان و دارای حکومت شرعی، ثبت اسناد، دفتر ازدواج و طلاق، دفتر فصل خصومت شرعی و دادگاه شرعی رسمی بوده است و در جریان به توپ‌بستن مشهد و غائلهٔ مشروطیت، منزلش مرکز رفت و آمد و تصمیم‌گیری بوده است.

مرحوم پدرم نیز از علما و ائمّهٔ جماعت مورد اعتقاد و اعتماد مشهد بود. وی در مسجد ملّا حیدر، جنب بازار خیابان خسروی نو اقامهٔ جماعت می‌کرد و سرانجام در ۸۴ سالگی درگذشت و در صحن شیخ بهائی به خاک سپرده شد.

دوران کودکی و جوانی ام را بیش‌تر نزد مرحوم پدرم که روحانی والایی بود، سپری کردم و از محضرش بهرهٔ علمی بردم، گرچه در این دوران از وجود مرحوم حاج دایی‌ام جناب حاج سیّد علی آقای رضوی نیز بی‌بهره نبودم. آری، این دو انسان در تربیت بنده سهم فراوانی دارند.

دوران تحصیل

دروس ابتدایی را در دارالتّعلیم دیانتی که از مدرسه های دینی آن زمان بود، طی شش سال فراگرفتم. سپس به حوزهٔ علمیّهٔ مشهد وارد شدم و *جامع المقدّمات* را نزد مرحوم پدرم و مرحوم آیة اللّه سیّد علی آقا رضوی (دایی‌بنده) و استاد ادیب نیشابوری استاد ماهر و بی نظیر ادبیّات در حوزهٔ علمیّهٔ مشهد فراگرفتم. برای یادگیری *معالم* و شرح *لمعه* نیز در محضر پدرم و مرحوم حاج میر احمد مدرّس یزدی زانوی شاگردی به زمین زدم و بخشی از سطح عالی (*رسائل*، *مکاسب* و *کفایه*) را نزد مرحوم پدرم و مرحوم آیة اللّه سیّد علی رضوی و مرحوم آیة اللّه حاج میرزا هاشم قزوینی رحمه‌الله استفاده کردم.

از دروس معارف و فلسفهٔ آیة اللّه حاج میرزا جواد آقا تهرانی قدس‌سره نیز بهره بردم. هم‌چنین از محضر حضرت آیة اللّه حاج شیخ مجتبی قزوینی بحث نفس، کلّیّات معارف، عرفان و کلام اسلامی را فراگرفتم و دو سال از محضر درس فقه و اصول آیة اللّه العظمی میلانی بهره مند شدم و سپس به قم مشرّف گردیدم و در آن‌جا نیز به مدّت شش ماه از محضر آیة اللّه بروجردی و سپس از محضر امام قدس‌سره، آیة اللّه داماد، آیة اللّه حائری، آقای شریعتمداری و آیة اللّه حاج میرزا هاشم آملی قدس‌سره استفاده کردم و دروس فلسفه را از محضر آیة اللّه طباطبائی و سپس از محضر آیة اللّه جوادی آملی بهره مند شدم و ادامهٔ بحث معارف و به اصطلاح، مکتب تفکیک را از محضر آیة اللّه حاج میرزا باقر ملکی استفاده بردم و ایشان از شاگردان خوب محضر حاج میرزا مهدی اصفهانی بودند. از خصوصیّت دوران تحصیلی‌ام این بود که تمام درس هایم را می نوشتم و پاک‌نویس می‌کردم.

وضعیّت دوران تحصیل

نحوهٔ درس خواندن در زمان من در حوزهٔ علمیّهٔ چه در مشهد و چه در قم به نحو آزاد بوده است؛ یعنی تحت برنامه های خاصّ زمانی نبوده ام، بلکه به صورت

خصوصی و عمومی و آزاد دروس را فرا می‌گرفتم، کما این که دروسی چون تفسیر، درایه، رجال، عقاید و *نهج البلاغه* را به صورت خصوصی خواندم. بنده تحصیلات دانشگاهی ندارم؛ ولی در زمان طاغوت در امتحان مدرّسی شرکت کردم و تصدیق مدرّسی گرفتم.

کسانی که در این زمینه، بیش ترین زحمات را برای من کشیده اند، مرحوم پدرم و مرحوم حاج دایی ام آقای حاج سیّد علی رضوی‌رحمهما‌الله بوده اند.

دوستان

آقای حاج سیّد ذبیح اللّه اسلامی (از ائمّهٔ جماعت مشهد)، آقای سیّد جواد موسوی بختیاری (از گویندگان رسمی سپاه و از ائمّهٔ جماعت مشهد) آقای حاج سیّد مصطفی محقّق داماد (از اساتید فاضل دانشگاه و حوزه) و آقای شیخ احمد غروی تبریزی (نمایندهٔ ولیّ‌فقیه و استاد دانشگاه تبریز) از دوستان بنده به شمار می آیند.

عوامل مؤثّر در شکل‌گیری اخلاقی، سیاسی و اجتماعی

افراد متعدّدی در شکل‌گیری شخصیّت اخلاقی، سیاسی و اجتماعی‌ام مؤثّر بوده اند، ولی آنانی که بیش ترین سهم را داشته اند به ترتیب عبارت‌اند از: مرحوم پدرم، مرحوم آیة اللّه سیّد علی رضوی(دایی بنده)، مرحوم آقای حاج شیخ باقر ملکی[1]، حضرت امام‌قدس‌سره، مرحوم آیة اللّه طباطبائی، آیة اللّه حاج شیخ مجتبی

---

۱. مرحوم آقای حاج شیخ باقر ملکی، اهل یکی از بخش های شهرستان میانه و از شاگردان مرحوم آیة اللّه میرزا مهدی اصفهانی بود که تقریباً هم زمان نوشتن این شرح حال، یعنی در صفر ۱۴۱۹ رحلت کرد و صاحب تألیفات زیادی از جمله *توحید الامامیه*، *بدایع الکلام فی تفسیر آیات الاحکام*، *تفسیر مناهج البیان* (در ۶ جلد، تفسیر جزء اوّل، دوم، سوم، چهارم، بیست و نهم

قزوینی، حاج میرزا جوادآقا تهرانی، آیة اللّه مطهّری﵀ وآیة اللّه منتظری. هم‌چنین در این‌جا از همسرم که خود از خاندان روحانی است یاد می‌کنم که وی نیز در این زمینه حقّ بزرگی بر من دارد؛ چراکه او با در نظرگرفتن اجر اخروی با تمام مشکلات و نارسایی‌های بنده مدارا کردند و مرا در همهٔ ایّام یاری نمود و من بر این نعمت بزرگ پروردگار را سپاس می‌گویم.

آثار و برنامه های علمی و تحقیقی

الف) تألیف

۱. تألیفات منتشره

۱. *گنجینه‌های ویران*(که باهمکاری فاضل محترم آقای حسینی نسب تدوین کردم و موضوع آن در بارهٔ آثار اسلامی‌یی است که به دست وهّابی ها تخریب شده‌است)؛

۲. جمع و *تألیف قرآن*(به عربی است و برای توضیح و تشریح آرای شیخ مفید﵀ به کنگرهٔ مربوط ارائه گردیده و جزو کتب کنگره چاپ شده است)؛

۳. *مقالات* در زمینه های بلوغ، حدّ سفر، موارد احتکار، زکات و سبق و رمایه که کنگرهٔ نقش زمان و مکان در فقه از دیدگاه امام﵀ آن ها را چاپ و منتشر کرده است.

۲. تألیفات غیر منتشره

۱. یک دوره دائرة المعارف شیعه؛ ۲. تقریرات درس های خارج فقه و اصول؛ ۳. تقریرات درس مطوّل آقای ادیب نیشابوری﵀؛ ۴. حاشیه و شرح بر *منظومهٔ* سبزواری؛ ۵. حاشیه و شرح بر *اسفار*(چاپ جدید) جلدهای ۱، ۲، ۳ و ۸.

و سی ام *قرآن مجید*) می باشد.

ب) تدریس

۱. تدریس حوزوی

کتاب های *اصول فقه* و *شرح لمعه* را چندین نوبت در سال های ۱۳۳۹ ـ ۱۳۴۱شمسی در مشهد، (مدرسهٔ نوّاب و در سال های ۱۳۵۰ ـ ۱۳۶۵شمسی) و در قم صحن مطهّر حضرت معصومه علیها السلام (حجرهٔ ۲۳ مقبرهٔ شهید مفتّح و حجرهٔ مقابل آن درس) گفته ام.

کتاب های *مکاسب* و *کفایه* را چند نوبت از سال های ۱۳۶۵شمسی تاکنون در قم صحن مطهّر حضرت معصومه علیها السلام و مدرسهٔ آیة اللّه العظمی گلپایگانی قدس سره تدریس کرده ام.

از سال ۱۳۷۰شمسی تاکنون در مدرسهٔ آیة اللّه العظمی گلپایگانی قدس سره به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال داشته که بحث استصحاب در سال جاری به پایان رسید و از فقه نیز صلات مسافر و بعضی از قواعد فقهیّه و کتاب الحج بحث گردید.

۲. تدریس دانشگاهی

در سال های ۱۳۶۷ ـ ۱۳۷۰شمسی در دانشگاه شهید بهشتی، شش‌ترم از درس های *تاریخ اسلام* و *مبانی اندیشه اسلامی* را تدریس کرده ام. مسافرت های قم ـ تهران و نیز مسافرت های دیگر و تصحیح ورقه های امتحانی که گاهی افراد یک کلاس به دویست نفر می رسید، موقّتاً مانع تدریس این‌جانب در دانشگاه شده است.

در دانشگاه علوم قرآنی اوقاف نیز تدریس داشته ام.

ج) تحقیق

تا زمانی که مسئول دفتر تبلیغات اسلامی قم بودم در همان مرکز و سپس در مرکز تحقیقاتی ـ آموزشی ثامن‌الائمه علیه السلام ـ که بنده مؤسّس آن بوده ام ـ به‌امرتحقیق مشغولم.

سابقهٔ مبارزاتی پیش از انقلاب

از همان ابتدای دوران طلبگی با رژیم طاغوتی مخالف بودم و این انزجار خود را به صورت های گوناگون، چون حضور یافتن در بیت حضرات آیات میلانی و قمی رحمهما الله و نیز با حضور در کانون نشر حقایق اسلامی، ابراز می کردم. و گاهی هم با خواندن مجلّه های آن زمان که برای ما الگو بود، نظیر مجلّهٔ *المسلمین*، *ندای حقّ*، مکتب *اسلام* و مکتب *تشیّع* به تبلیغ و نشر احکام می پرداختم.

برنامه های مبارزاتی ما در آن زمان، با الگوگیری از امام خمینی قدس سره انجام می گرفته و دارای ابعاد مختلفی بوده است؛ از جمله این که به همراه چند نفر از دوستان به نشر اعلامیّه های حضرت امام می پرداختیم و آن ها را در اختیار برادران اهل علم و دیگران قرار می دادیم که پس از مدّتی به صورت انبوه، منتشر می شد. وسیلهٔ دیگری که در مبارزه به کار گرفته می شد، منبر بود که گاهی در بالای منبر، مطالب اعلامیّه های امام و اخبار را به گوش مردم می رساندم که این کار را در خیلی از شهرهای ایران اجرا می کردم نظیر تهران، قم، تبریز، بندرعبّاس، آبادان، خرّم شهر، ایلام، کاشان، بیرجند، کازرون، بم، بوشهر، بندر دیر، بندر لنگه، بندر کنگان، ساوه و... .

و گاهی با حضور در جلسات طلّاب ـ که به مناسبت های ایّام فاطمیّه و یا ایّام صادقیّه و غیره تشکیل می شد ـ به سخنرانی می پرداختم و بامایه هایی از کلام هدایت بخش حضرت امام و با شواهدی از *قرآن کریم* و *نهج البلاغه* به هدایت جوانان اقدام می کردم.

قابل ذکر است که بیش تر منبرهای آن زمان، همراه با تهدید از سوی رژیم بود؛ خصوصاً در آن دو دهه ای که در خدمت مرحوم آیة اللّه قاضی طباطبائی قدس سره بودم، هر شب تهدید می شدیم و احتمال آن بود که بنده و آیة اللّه قاضی را دستگیر کنند. در آبادان نیز یک‌نوبت آیة اللّه طرفی را اشتباهاً به جای من دستگیر نمودند؛

چون این جانب با برنامهٔ از قبل پیش بینی شده، تغییر لباس و چهره دادم و خود را از جلسه خارج کردم.

در طول این مدّت دو مرتبه زندانی شدم؛ نخست در قم بازداشت شدم و سپس به تهران انتقال یافتم و سرانجام پس از سه ماه آزاد شدم.

بار دوم نیز در تهران، بازداشت شدم و سرانجام پس از تحمّل تقریباً یک ماه زندان به سه سال تبعید شدم که هشت ماه را در بندر دیلم و ۲۸ماه را در نایین به سر بردم.

در دوران تبعید و غیر آن، سالیانی سال ممنوع المنبر بودم؛ ولی با این حال، با نام مستعار به سخن‌رانی و تبلیغ می پرداختم.

سابقهٔ فعّالیّت در پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن

در هنگام قیام سراسری مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی‌ﷺ که به پیروزی انقلاب اسلامی منجر گردید در شهرهای تبریز، تهران، و زنجان فعّالیّت می کردم.[۱]

در تهران، هر روز در سه یا چهار مرکزی که بنا بود به انقلاب به پیوندند شرکت کرده و با سخن‌رانی این‌جانب و اعلام رسمی پیوستن آن‌گروه به انقلاب، به مقصود می رسیدیم و پیوستن آن‌گروه بر انقلابیون محقّق می شد.

در این زمینه، بسیاری از کلانتری ها، مؤسّسه های پزشکان، داروسازان، دانشکده های گوناگون، مؤسّسه های حمل و نقل و دیگر مراکزی که تعدادشان زیاد است، در مسیر انقلاب و پیروزی آن قرار گرفتند. در زنجان نیز با این که هنوز شهربانی آن‌جا به انقلاب نپیوسته بود، با انجام برنامه هایی راه‌پیمایی حمایت از

---

۱. پس از پیروزی انقلاب در ماه محرّم و صفر به چند شهر برای سخن‌رانی دعوت شدم؛ نظیر بندرعبّاس، آبادان، تبریزو ایلام.

نخست وزیری مرحوم بازرگان را تشکیل دادیم.

خاطرات

الف) خاطره‌ای از انقلاب

در ایّام محرّم و صفر سال پیروزی انقلاب ـ روزی که شاه رفت و مجسّمه های او را پایین کشیدند ـ متوجّه شدیم گروهی عازم زندان ها شده و می خواهند زندان‌های تبریز را گشوده و به همراه زندانیان و جمعیّتی دیگر به ارتش حمله کنند و اسلحه ها را به غارت ببرند و این برنامه را با بهانهٔ این‌که پیروزی انقلاب نیاز به جنگ مسلّحانه دارد، اعلام کرده بودند. من به پیشنهاد آیة اللّه قاضی‌ﷺ برای جلوگیری از این عمل آماده شدم و جلو سه‌راهیِ زندان تبریز را با تأیید و همراهی عدّه ای از انقلابیون مبارز گرفتیم؛ زیرا انجام هر دو کار (حمله به زندان و ارتش) غیر صحیح بود. از این‌رو، ممانعت کردیم و زندان و ارتش در آن مرحله سالم مانده و محافظت شدند.

ب) خاطرهٔ ترور

این جانب در سه مرحله، ترور شدم که دو مرتبه ترور ناموفّق و در مرحلهٔ سوم از ناحیهٔ ریه و گردن زخمی شدم که به شکر الهی نعمت سلامتی حاصل شد و خدای را بر این لطف و عنایت سپاس می‌گزارم. توضیح این که بار اوّل در بندرعبّاس ماشینِ مخصوص ما را ـ که هر شب بنده را برای انجام سخن‌رانی از مسیری خاص به ارتش می برد ـ به گلوله بستند و سوراخ سوراخ کردند، ولی به این جانب صدمه ای وارد نشده بود؛ چون در آن شب بنده با ماشین دیگری به مقصد رسیده بودم و دشمن ناکام ماند.

بار دیگر در بندرعبّاس به همراه استاندار و امام جمعهٔ وقت آقای احمدی در

ساختمان اداری بودیم بود که به سوی ما تیراندازی شدیدی صورت گرفت، ولی ـ بحمداللّه ـ غائله پایان یافت و خسارتی وارد نشد.

و سومین بار در مشهد، پس از خواندن خطبه و نماز جمعه، هدف حمله مسلّحانه قرار گرفتم که این بار سه گلوله به من اصابت کرد و ـ بحمداللّه ـ شفا یافتم.

ج) حضور در جبهه

در دوران جنگ‌تحمیلی نیز با حضور در جبهه ها و سخن رانی برای رزمندگان در حسینیّهٔ اعظم اهواز در دههٔ عاشورا و روزها در قرارگاه‌ها و در دیگر ایّام، ادای دین می کردم.

مسئولیّت ها

اوّل، با حکم ستاد فرمان امام﵀ به خوزستان رفتم. در سر راه مشکلاتی در اندیمشک بود که مسئولان راه آهن، شهرداری، آموزش و پرورش و دیگر قسمت ها باید انتخاب و نصب می شدند و ـ بحمداللّه ـ با مشورت روحانی با نفوذ و دیگر انقلابیون آن‌جا، موفّق به انتخاب و نصب آن ها شدم.

سپس عازم اهواز شدم. در اهواز خلق عرب به وجود آمده و برای خود جلساتی داشتند و چندین گروه با فکرهای مختلف در میان آنان بود. (بعضی می گفتند: ما اوّل، عرب هستیم و سپس مسلمان و بعضی هم که شامل علما و پیروان آن ها بودند مورد سوء استفادهٔ گروه اوّل قرار گرفته بودند) با عدّه ای از آنان تماس گرفته و افراد غیر مغرضشان را با تذکر به خطر تحصّن و جدایی از وحدت ملت راهنمایی کردم.

پس از خوزستان به بندر دیلم رفتم. اوضاع در آن‌جا نا امن و سفرهای قاچاق و غیره وجود داشت ما توانستیم برنامه های معیشتی آن‌جا را تنظیم و ارتباط آنان را با جزایر برای همکاری با مردم مرتّب نماییم.

و سرانجام در سفر به سیستان و بلوچستان ـ که مصادف شد با سفر مقام معظّم رهبری حضرت آیة اللّه خامنه ای ـ مدّ ظلّه‌العالی ـ به مشکلات شهرهای آن استان رسیدگی کردم. کارهایی که در آن استان محروم انجام دادم این بود که ابتدا به نزد آیة اللّه مؤمن رسیدم واجازهٔ قضاوت دریافت کردم و آن‌گاه به رسیدگیِ امور زندانیان آن جا پرداختم که در این زمینه تعدادی را آزاد و گروهی را به حبس های دراز مدّت و برخی از روحانی‌نماها را خلع لباس کردم.

هم چنین در آن جا حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادم.

قابل ذکر است در این مدّتی که در این استان مشغول به انجام وظیفه بودم، چند مرتبه از سوی منافقین اعتصاب و راه پیمایی‌های ضدّ انقلابی صورت پذیرفت که یک بار این جانب را دستگیر و زندانی کردند که سرانجام در اثر اختلاف خود متحصّنین با تقاضای آنان آزاد شدم.

دوم، از سوی حضرت امام‌ﷺ به سرپرستی دفتر تبلیغات اسلامی قم منصوب شدم که به مدّت پانزده سال در این سمت باقی بودم. قابل ذکر است که این جانب از هیئت مؤسّسان دفتر نیز بودم.

سوم، عضویّت در شورای برنامه‌ریزی دبیرخانهٔ ائمّهٔ جمعه سراسر کشور.

چهارم، مسئولیّت امور روحانیان در حج که از سوی وزارت ارشاد آن زمان در اختیار دفتر تبلیغات قرار گرفته بود.

پنجم، دریافت حکم امامت جماعت موقّت مشهد از سوی حضرت امام‌ﷺ که به درخواست آیة اللّه شیرازی انجام شده بود.

ششم، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان خراسان. لازم به ذکر است که چون بنده در انتخابات میان دوره ای مجلس خبرگان استان به جای مرحوم ربّانی املشی که پیش از اتمام هشت سال، رحلت کرده بودند، برگزیده شدم؛ از این‌رو، در هیچ کمیسیونی در آن مجلس شرکت نداشتم. ۱۳۷۷/۴/۲۲

- **نام**: عبدالحسین
- **شهرت**: غروی
- **نام پدر**: مرتضی
- **زادگاه**: نجف اشرف
- **سال تولد**: ۱۲۸۶ شمسی
- **سال وفات**: ۱۳۷۳ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان آذربایجان شرقی و اردبیل.

* این زندگی نامه به وسیلهٔ بیت ایشان تهیّه شده و در اختیار دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری قرار گرفته است.

خانواده و ولادت

آیةاللّه حاج شیخ عبدالحسین غروی در سال ۱۳۲۸ (۱۲۸۶ش.) در جوار قبر مولا امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در بیت مرحوم آیةاللّه حاج شیخ مرتضی چهرگانی انزابی که از شاگردان آیات عظام آخوند خراسانی، شریعت اصفهانی و سیّد محمد کاظم یزدی و دارای تحریرات فقهی ارزشمند بود، پا به عرصهٔ دنیا نهاد. خانواده ای که به بیان خود آن مرحوم حدود سی‌صد سال مفتخر به کسوت روحانی بوده اند؛ چه این که جدّ بزرگ ایشان در سی‌صد سال پیش، امام جمعهٔ خامنه[1] بوده است و پس از ایشان، فرزندانش نسل به نسل اهل علم بوده اند.

اجداد وی نسل به نسل با مردمان فهمیده و ادیب منطقهٔ ارونق و انزاب مأنوس و محشور بوده و غالباً از تحصیل کرده های نجف به شمار می‌آمدند و همواره از راه منبر و امامت جماعت و جمعه، مایهٔ رشد فرهنگی و دیانت اهالی منطقه بوده اند.

«آقا علی» جدّ اعلای مرحوم آیةاللّه غروی، تحصیلاتش را در نجف گذراند و در مشهد مقدّس حوزهٔ درسی داشت. وی امام جمعهٔ خامنه و مؤسّس مدرسه ای در

---

۱. گفتنی است شهر خامنه که زادگاه پدر بزرگوار رهبر معظّم انقلاب، حضرت آیةاللّه العظمی خامنه‌ای (حضرت آیةاللّه حاج سیّد جواد خامنه‌ای مدظله) و موطن اجداد ایشان نیز است، در شمال‌غربی تبریز قرار دارد.

این شهر بوده و به تربیت طلّاب دینی می‌پرداخته است.

بالندگی و تحصیلات

دوران اوّل بالندگی را ـ که بالغ بر بیست سال می‌شود ـ در نجف گذراند و در مدرسهٔ علوی که هیئت علمای نجف به سبک روز در این شهر، کربلا و کاظمین تأسیس کرده بودند تا کلاس ششم را گذرانده و گواهی‌نامه‌ای که از تهران صادر می‌شد اخذ نمود. آن‌گاه به روش آبا و اجدادش به تحصیل علوم دینی روی آورد؛ یعنی از اوّل شرح امثله تا پایان جلد اوّل *کفایه* را که مرحلهٔ اوّل آموزش وی محسوب می‌شود در نجف گذراند. *قوانین* را در خدمت تنها مدرّس این درس یعنی آقا شیخ حسین و مقداری از *مکاسب* را در خدمت مرحوم آقای مشکینی صاحب حاشیه بر *کفایه* و جلد اوّل *کفایه* را در خدمت آیة‌اللّه سیّد محمد باقر زنجانی فراگرفت. زمانی‌که بنا به درخواست والد بزرگوارش، آیة‌اللّه حاج شیخ مرتضی‌ﷺ برای دیدار پدر و اقوام عازم تبریز شد، پس از ورود به ایران با بستن مرزها و منع بازگشت ایرانی ها به عراق ـ به دستور رضا خان ملعون ـ روبه‌روگشت. از این رو، چند صباحی در تبریز ماندگار شد.

دراین فرصت به دست آمده موفّق شد در بحث ارث مرحوم آیة‌اللّه سیّد ابوالحسن انگجی ـ که از فحول فقهای عصر و مرجع علمی و ملجأ مردم مؤمن و متدیّن خطّهٔ آذربایجان به ویژه تبریز بود ـ شرکت کند. آن‌گاه به دلیل عدم امکان بازگشت به نجف اشرف، به قم مقدّس مشرّف شد.

به برکت شناختی که مرحوم آیة‌اللّه العظمی حجّت کوه‌کمری‌ﷺ از وی داشته مورد پذیرش و احترام ایشان و مرحوم آیة‌اللّه العظمی حائری قرارگرفت و در این شهر علم و قیام در حجره ای از مدرسهٔ فیضیّه مقیم شد. زمانی که جلد دوم *کفایه* را از محضر مرحوم شیخ محمد همدانی تلمّذ نمود، از دورهٔ سطح فارغ شد و در درس

خارج اصول و فقه مرحوم آیةاللّه حاج شیخ و آیةاللّه حجّت ﷺ شرکت کرد و نیز شب های‌پنج‌شنبه در درس «ملل‌ونحل» آیةاللّه‌حجّت ﷺ شرکت جست و بهره ها برد.

دوران غربت حوزه

سال هایی که مرحوم آیةاللّه غروی در خدمت بزرگان به ویژه در محضر مؤسّس حوزه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ﷺ به درس و بحث و کسب معارف اسلامی و فقه اهل بیت علیهم‌السلام اشتغال داشت، دوران سختی بود و به گفتهٔ خود ایشان حوزه، دورهٔ پر مصیبتی را می‌گذراند؛ زیرا رضاشاه تصمیم جدّی داشت تا حوزه را قلع و قمع کند، ولی درایت و کاردانی حاج شیخ ﷺ، مانع از آن شد، ایشان واقعاً زحمت کشید تا حوزه باقی ماند... کشف حجاب، جلوگیری از مجالس مذهبی و عزاداری حضرت ابا عبداللّه الحسین ـ علیه صلوات المصلّین ـ سخت‌گیری بر طلّاب و مؤمنان، ظلم و اجحاف به مردم و صدها کار خلاف دیگر، آن‌بزرگوار را از پا درآورد، دق مرگش کرد، غصّه مرگ شد به‌طوری که در اواخر عمر، این بیت شعر را زمزمه می‌کرد:

خرّم آن روز کزین منزل ویران بروم راهت جان طلبم وز پس جانان بروم

سخن از صدور گواهی جواز لباس روحانیّت برای تعداد محدودی از علما در شهرها و دستور صدور جواز، تنها برای هفت نفر در حوزه و شهر قم و اجرای امتحان ویژه آن هم به سر پرستی نماینده های دولت مستبد و خفقانی که بر همه جا حاکم بود و جسارت ها و بی ادبی‌هایی دژخیمان رضاخان بر ملت و حوزه داشتند، روایتی است از آن شب های دیجور و دوران شوم تسلّط چکمه پوشان رضاخانی و تصویری است کم رنگ از مصیبت هایی که بر اسلام و مسلمانان این کشور عزیز رفت و دشنه‌هایی که بر سینه ها نشست.

امّا، مردان دین و ایمان و یاران متعهّد، به عهد و پیمان خود با *قرآن* و عترت هم‌چنان پای بند و استوار ماندند و بار سنگین غربت و بی کسی را که چه بسا

جان ها را می‌کاهید و غیور مردان را از پای در می‌آورد، متحمّل گشتند تا آن چه را که ذات اقدس اله، مشیّتش بر آن علاقه بسته، رخ داد و ظلمت بر کنار گردید و نور معنا بر کرسی هدایت تابید؛ چه این که ﴿**إنّ الباطل کانَ زهوقاً**﴾ [1]

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در آن روزگار فشار و تنگنای استبداد چه‌قدر زیبا گفته بود که امروز، سرپرست ما، امام زمان ـ أرواحنا له الفداء ـ است. رابطهٔ خود را با ایشان محکم کنید. ظالم می‌رود. شما می‌مانید!

گفتنی است به دنبال اجرای قانون متّحد الشّکل کردن البسه، طبق ابلاغ وزارت داخله، بر اساس گزارش وزارت معارف و اوقاف، با توجّه به احراز مقام مدرّسی در فقه و اصول به موجب تصدیق حضرت آیةاللّه آقای حاج شیخ عبدالکریم، ادارهٔ حکومتی قم، طیّ دو فقره حکم وزارتی در سال ۱۳۱۴ شمسی، مرحوم آیةاللّه غروی را در پوشیدن لباس روحانیّت مجاز کرد.

در سایه سار استاد

مرحوم آیةاللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی ـ تولد یافته در سال ۱۲۷۶قمری(۱۲۳۶ش.)، مشرّف شده به قم در سال ۱۳۴۰قمری(۱۳۰۰ش.) و رحلت کرده در سال ۱۳۵۵قمری (۱۳۱۵ش.) ـ در پرتو آن که دیانت و اخلاص را با اجتهاد و فقاهت توأم داشت هم مرجعیّت عامّه در انجام دستورات الهی نصیب وی گشت و هم ملجأ و پناه‌گاه خاصّانِ محبّان فقه جعفری علیه‌السلام شد به ویژه در چنین ایّامی که کشور دچار مصیبت بی‌چارگی دولت مرکزی و سیطرهٔ اجانب در امور مملکتی و زمینه های تحکیم سلطنت میرپنج، رضاخان پهلوی بود.

در آن دوران سخت که مُجَدِّدِ حوزه یعنی حاج شیخ رحمه‌الله با صبر سیاسی و

---

۱. اسراء(۱۷) آیهٔ ۸۱.

دوراندیشی مخصوص به خود، علما، فقها و مردانی مجاهد و مبارز را برای آیندهٔ پیروز ایران اسلامی تربیت می‌نمود، یاران بزرگوار او هم‌چون پروانـه، بـرگرد ایـن چراغ برافروختهٔ فقاهت و عرفان حلقه زده بودند و با صلابت و صبر، پایان شب شوم را در انتظار داشتند.

از بزرگان این جمع مُعْتَصِم به شمع وجود حاج شیخ‌ﷺ که بنا به گفتهٔ آیةاللّـه غروی، یازده نفر بودند، رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت آیةاللّه العـظمی امـام خمینی ـ سلام اللّه علیه ـ و آیةاللّه العظمی صدرﷺ، آیةاللّـه شـیخ عـبدالحسـین غرویﷺ و دیگرها هم چون حاج سیّد محمد باقر ابوترابی و آیةاللّه سیّد محمود طـالقانیﷺ بـودند کـه در ایـن شـهر عـلم و فـضیلت مـاندند و هـمهٔ مشکـلات و در به دری‌ها را تحمّل کردند تا قم بمانَد و وضع حوزه از هم نپاشد! از حُسنِ اتّفاق، این ایّام، مصادف شد به این که مدرّس نامی حوزه آیةاللّه العـظمی سـیّد مـحمد کوه‌کمری (حجّت) بر اثر اختلال وضع مزاجی از نجف اشرف هجرت نموده و در شهر مقدّس قم رحل اقامت افکنده بود (۱۳۴۹ ق. = ۱۳۰۸ش.) و برای ماندگاری حوزه و دوام آن، مایهٔ امیدگشت و سبب دل آرامی اندک طلبه هایی بود که در قم و حومه اقامت نمودند و در انتظار لطف خاصّ الهی و فرج برای ملت و امت دست به دعا برداشته بودند. در چنین اوضاعی بود که آیةاللّه حاج شیخ عبدالکریم به سال ۱۳۵۵ قمری (۱۳۱۴ ش.) در هشتاد سالگی پس از عمری خدمات شایان توجّه به اسلام و مسلمانان، به قرب الهی هجرت کرد.

با رحلت این شخصیّتِ علمی ـ که سنگ صبوری در برابر آن همه ناملایمات بود ـ عوامل رژیم پهلوی، سختی و فشار را بر حوزه ها به ویژه حوزهٔ علمیّهٔ قم چند برابر کرد، امّا چون مشیّت الهی حاکی از لطف و عنایت خاصّهٔ حضرتش بر آستان مقدّس کریمهٔ اهل بیت حضرت معصومهﷺ بود، اختناق و تهدید رضاخانی نـتوانست کارساز شود و دل هایِ امیدوار، پیوسته از فیض ربّ جلیل مدد می‌گرفت و ستارگان

آسمان فقاهت به جان های افسرده، روحی تازه می‌بخشیدند و مایهٔ هدایت می‌بودند.

اکنون وضع اسف‌بار این بُرهه از آن زمان تلخ حوزه را از زبان مرحوم آیـةاللّـه غروی می‌شنویم:

با رحلت حاج شیخ، روزگار تاریکی پیش آمد، خفقان بر همه جا حاکم بـود، طلّاب روزگار سختی را می‌گذراندند، امّا خداوند لطف کرد و حوزه به همّت آیات ثلاث (حجّت، صدر و خوانساری) از گزند حوادث مصون ماند و از ایـن طـوفان بنیان‌افکن نجات یافت.

در عرصهٔ تبلیغ و ارشاد

پس از اخراج رضاشاه پهلوی از ایران(در سال ۱۳۲۰ش.) فرصتی به دست آمد تا بزرگان و اندیشمندان حوزه نَفَسی تازه کنند. از این رو، آیةاللّه غروی در بهار سال ۱۳۲۱ شمسی برای زیارت والد مکرّم، عشـیره و دوسـتان خـود از قـم بـه تـبریز مهاجرت کرد و در تبریز با عنایت به شأن و منزلت خانوادگی وی و با توجّه به مقام علمی و پایهٔ فقاهتی ایشان نه تنها مورد استقبال علمای بزرگوار و مردم مؤمن این شهر قرار گرفت، بلکه با تنظیم برنامهٔ درسی در حوزهٔ علمیّهٔ تـبریز، در ایـن شـهر اقامت گزید و در کنار تدریس، به اقامهٔ نماز جماعت در چند مسجد شهر از جمله مسجد جامع پرداخت و وعظ و تبلیغ را نیز بر عهده گرفت.

در چنین ایّامی، حُسن انتخابی رُخ داد و زمینهٔ وصلت ایشان با خانوادهٔ علم و تقوا، آیت بزرگ الهی حاج سیّد ابوالحسن انگجی‌ﷺ فراهم آمد و وی با دختر بزرگِ مرحوم آیةاللّه حاج سیّد حسن انگجی، ازدواج کرد.

هم سو با برنامه های درسی و برگزاری مجالس وعظ و درس اخـلاق، مـتوجّه مسئولیّت دیگری شد و آن این که، سال ها بود که احمد کسـروی سـر بـرآورده و حرف هایی می‌زد و مطالبی در بارهٔ مسائل تاریخی و اعتقادی می‌نوشت و با دین

در افتاده بود. از این رو، مرحوم آیةاللّه غروی، جلسات درسی ویـژه‌ای در قـالب تفسیر *قرآن*، تحت‌عنوان پاسخ به مباحث اصولی، تشکیل داد و به ردّ شبهات مطرح شده ـ که در واقع مناظرهٔ غیر مستقیم با این فرد منحرف بود ـ پرداخت که بعدها این درس‌ها درکتابی به نام *اسلام و شیعه* منتشر شد (چاپ اوّل، مرداد ماه ۱۳۲۵، تبریز) و به دست علاقه‌مندان مؤمن و مسلمانان خارج کشور (پاکستان) نیز رسید.

در این زمان، حدود هشتاد عالم و مجتهد ـ که از فارغ التحصیلان حوزهٔ نجف بودند ـ در تبریز حضور داشتند و جناب ایشان با تعدادی از این بزرگان، جلسات داشته مسائل مربوط به مردم تبریز و مـوضوعات عـلمی و اشکـالات مـذهبی را بررسی می‌کردند و در جهت رفع آن ها و احیای شعایر دینی تلاش می‌کردند.

پا به پای امام خمینی‌ﷺ

هم‌زمان با نهضت اسلامی در بهمن ماه ۱۳۴۱ که با سخن‌رانی قائد کـبیر امـام راحل‌ﷺ در فیضیّه شروع شد و در خرداد ماه ۱۳۴۲ نقطهٔ عطفی یافت، علمای تبریز و آذربایجان نیز چون علمای قم و تهران با شجاعت تمام از امام عزیز پشتیبانی کرده و در اعتراض به دولت وقت، تلگراف می‌زدند و اعلامیّه صادر می‌کردند که متن اعلامیّه ها و تلگراف‌ها را، یار دیرین و هم نَفَس دوران غربت و تنهایی امام کبیر، مرحوم آیةاللّه غروی می‌نوشت و در نوبت های بعدی که شـهید آیـةاللّـه قـاضی طباطبائی تنظیمشان می‌کرد، بار دیگر به نظر مرحوم آیةاللّه غروی می‌رسید و آنگاه مخابره یا چاپ و پخش می‌شد. به دنبال این حمایت‌ها و در پی اقداماتی که برای آزادی حضرت امام، از زندان، پس از پانزدهم خـرداد مـاه ۱۳۴۲ بـه عـمل آمـد، علمای شهرستان ها نیز به تهران عزیمت نموده در مـقرّ آیـات در تـهران اجـتماع می‌کردند. گروهی از علمای تبریز ـ آنانی که حرکت امام و پانزدهم خرداد را تأیید می‌کردند ـ هم برای پی‌گیری وضعیّت امام راحل با مرحوم آیةاللّه العظمی میلانی ـ

که در مشهد الرّضا علیه السلام اقامت داشت ـ ارتباط برقرار کردند و ورود معظّم‌له به تهران و پیوستن به محضر ایشان را، انتظار می‌کشیدند که اسامی چند تن از آن بزرگواران از جمله آیة‌اللّه سیّد حسن انگجی، آیة‌اللّه سیّد محمد علی انگجی، شهید آیة‌اللّه قاضی طباطبائی و حاج شیخ عبدالحسین غروی، در گزارش‌ها و اسناد بایگانی ساواک به چشم می‌خورد و خوش‌بختانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز پاره ای از این گزارش ها، اعلامیّه ها و متن تلگرام‌ها به مراجع تقلید، در بار، مجلس شورای ملّی و سنا را ضبط و حفظ نموده است.

این ارتباط و ارادت مرحوم آیة اللّه غروی به امام راحل قدس سره هم چنان پایدار بود، بلکه قوی و محکم می‌گشت تا سرانجام پس از آن همه سال های هجران و دوری یاران از هم، امام قدس سره پیروزمندانه به ایران بازگشت و اینان همه به یک دیگر رسیدند!

جای‌گاه علمی و فقهی

بر اساس اجازه نامه هایی که از سوی آیات عظام، مراجع و فقهای بزرگوار عالم تشیّع به آیة‌اللّه حاج شیخ عبدالحسین غروی اعطا شده است، مقام شامخ علمی ایشان مُحرز و موقعیّت برجستهٔ فقاهتی‌شان مورد تأیید بزرگان عصر بوده است. به‌طوری که زعیم بزرگوار آیة‌اللّه سیّد ابوالحسن اصفهانی، طیّ اجازهٔ اجتهادی که صادر می‌نماید از ایشان با عنوان: «عَلَمُ الأعلام، مُرَوِّجُ الأحکام، ثقة الإسلام و قرّة‌العین» یاد می‌کند و بزرگوار دیگر یعنی آیت خدا آقا ضیاء الدّین عراقی ـ که هر دو از شاگردان برجستهٔ آیت حقّ، آخوند خراسانی بودند و هم درس پدر آقای غروی ـ در متن اعطایی دانشنامهٔ اجتهاد به ایشان با عبارت: «العالمُ العلّام، ثقة‌الإسلام و صفوةُ العلماء العظام الورع التقي» دانش و تقوای وی را تأیید می‌نماید. نابغهٔ دهر، فقیه بزرگوار آیة‌اللّه العظمی حجّت کوه‌کمری در تأیید از مقام علمی آیة‌اللّه حاج شیخ عبدالحسین غروی و ارتقای‌شان به مدارج فقه جعفری، این‌گونه

بیانی دارند: «جناب العالم العامل و العلیم العلّام و الفاضل الکامل و البدر التّمام، عَلَمُ الأعلام، صاحب الفضلُ الجلي و النسب العلي، مرکز الکمالات و منبع‌السعادات، حاوي المراتب العلیّة العلمیّة و العملیة و جامع المکارم الصوریة و المعنویة المُبرّی مِن کلّ عیبٍ و شینٍ الآغامیرزا عبدالحسین الغروي التبریزي، أدام اللّه تعالی فضلُه و کَثّر في الفضلاء مثله، فقد جدَّ و کدَّ و تَعبَ و اجتهدَ حتی... فاز المرتبة العالیة من الاجتهاد...».

دانشنامه‌ها و اجازه نامه

الف) دانشنامه‌های اجتهاد

آیة‌اللّه غروی‌ﷺ از عالمانی بود که از دست مبارک عالمان فراوانی دانشنامهٔ اجتهاد دریافت کرد که مشروح آن در ذیل می‌آید:

۱.مرجع بزرگ آیة‌اللّه العظمی حجّت کوه کمری؛ ۲.آیة‌اللّه العظمی ابوالحسن موسوی اصفهانی؛ ۳.آیة‌اللّه العظمی سیّد محسن طباطبائی الحکیم؛ ۴.آیة‌اللّه‌العظمی سیّد عبدالهادی حسینی شیرازی.

ب) اجازه نامه‌ها در امور حسبیّه

آیة اللّه غروی‌ﷺ هم‌چنین از دست مبارک عالمانی که نامشان در زیر می‌آید، اجازه‌نامه در امور حسبیّه دریافت کرده است:

۱.آیة‌اللّه العظمی حجّت کوه‌کمری؛ ۲.آیة‌اللّه العظمی ابوالحسن موسوی اصفهانی؛ ۳.آیة‌اللّه العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی؛ ۴.آیة‌اللّه العظمی حاج‌آقای حسین طباطبائی بروجردی؛ ۵.آیة‌اللّه العظمی سیّد محسن طباطبائی حکیم؛ ۶.آیة‌اللّه العظمی سیّد عبدالهادی حسینی شیرازی؛ ۷.آیة‌اللّه العظمی سیّدمحمدرضا موسوی گلپایگانی.

اجازهٔ تدریس

آیـةاللّـه العـظمی حـجّت کـوه‌کـمری در نـامهٔ شـریفشان بـه آیـةاللّـه غـروی می‌نویسد:«از قبل داعی در تدریس کتب فقهیّه و اصولیّه مثل *رسائل و مکـاسب*، مُجاز و مأذون می‌باشند(۱۳۵۳ ق.=۱۳۱۲ش.)». استاد بـزرگ و مـؤسّس بـزرگوار حاج شیخ عبدالکریم حائری﵀ نیز با عبارت: «آن چه مرقوم فرموده اند صـحیح است و از قِبَل این‌جانب هم مأذون است» در ذیل نامه، آن را امضا فرمود.

میراث فقهی

بازمانده ها از نگاریده های آیةاللّه غروی، دو دسته اند: بخشی یادداشت های تفسیری، روایی و تاریخی است که می‌توان در ردیف طرح درس، طبقه بندی کرد و بخشی، تحریرات فقهی و اصولی از دروس استاد بزرگوارش حجّت‌کوه‌کمری است که خود، در باره‌شان چنین نگاشته است: ...تحریر دروس فقهيّ سيّد الفقهاء العظام العلّامة آيةاللّه العظمى رئيس الشيعة و مفتي الشريعة سيّدنا فقيه أهل بيت الطهارة و العصمة في عصره الآغا سيّد محمد الحجّة الكوه كمري التبريزي و ذلك في أيّـام إقامتنا فيها و حضورنا في مجلس درسه في [سنة] ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱قمري في بلدةقم.

رساله ها

۱. رسالة فی المعاطاة؛ ۲. رسالة فی البیع؛ ۳. رسالة فی زوال العین؛ ۴. الکلام فی کیفیّة التیمّم؛ ۵. رسالة فی لو لم یـتمکّن فـی التـیمّم عـلی الأرض؛ ۶. الکـلام فـی موضوع العلم؛ ۷. الکلام فی وضع الحروف؛ ۸. الکلام فی أحکام الوضعیّة.

در عرصهٔ تابش خورشید انقلاب

آن‌گونه که استاد بزرگ آقای حاج شیخ﵀ در خطاب به شاگردانش فرموده بود: ظالم می‌رود و شما می‌مانید. با امدادهای غیبی و با رهبری امام بزرگوار و جان‌نثاری

جوانان مؤمن و مخلص و نیز حضور پیوستهٔ مردم عـزیز ایـران اسـلامی در هـمهٔ صحنه ها و در یک عـبارت، در پـرتو وحـدت و یکـپارچگـی رهـبر و امت، دورهٔ طاغوت به سرآمد و دوران دیرپای سلطنت شاهان ستمگر در ایران به پایان رسید و انقلابِ اسلامی، سرافراز و نهضت امام خمینیﷺ، به پیروزی رسید.

مردم آذربایجان نیز شاد از این فتح و پیروزی، در مسـیر تـحکیم پـای‌گاه هـا و نهادهای انقلاب فعّالیّت هایی را آغاز نمودند که به جرأت می‌توان گفت: مرحـوم آیةاللّه غروی کسی بود که همهٔ‌گروه های سیاسی و اقتصادی او را قبول داشتند و از وی تقاضا می‌کردند تا با حضور در جلسات مهمّ تصمیم‌گیری و با ارائهٔ نـظرهای خود راه را نشان دهد. از این رو، ایشان در بسیاری از جلسات از جمله جلسات اتاق بازرگانی حضوری فعّال داشت و نیز در برنامه های توسعهٔ شهری از جمله تعیین و تحدید مزار شهدا نظر نهایی را ایشان داد. وی هم‌چنین در هیئت أمنای تشکّل‌های خاص ـ که از مؤسّسان و توسعه دهندگان مهدیّه بزرگ تبریز بودند ـ و در هـیئت امنای ساختمان مُصلّای امام خمینیﷺ تبریز نـیز عـضویّت داشت. هـم‌چنین بـا همکاری تاجران و عالمانِ شهر برای رسیدگی به مشکلات مردم از جمله، تأسیس هیئت عیادت از بیماران، تأسیس صندوق حمایت از مستمندان و پی‌گیری مسائل انقلاب، همیشه فعّال بوده است و نیز با حضور در میان نیروی انتظامی و افسران بزرگوار نیروی هوایی پای‌گاه دوم شکاری تبریز موجبات دل‌گرمی، ارشاد و هدایت آنان را فراهم می‌آورد.

در روزهای اوّلیّهٔ انقلاب که حرکت‌های مردمی در کوچه‌ها و خیابان‌ها گسترده شد، گروه هایی به تخریب و آتش کشیدن برخی ساختمان‌ها و اموال عمومی دست زدند؛ معظّمٌ‌له در یک پیام رادیو تـلویزیونی مـردم را بـه حـفظ امـوال عـمومی و سرمایه‌های ملّی توصیه کرد که آثار مثبت آن مورد نظر خاصّان قرار گرفت و احساس شد که آگاهی عالمان و روحانیان به پاره ای مسائل، از جهت سیاسی اقـتصادی، نظامی واخلاقی تأثیری بسیار سرنوشت‌ساز دارد.

مرحوم آیةاللّه غروی در کنار این همه فعّالیّت اجتماعی و سیاسی، هیچ‌گاه از تدریس دروس حوزوی و تشکیل کلاس درس اخلاق در حوزهٔ علمیّهٔ طالبیّه تبریز، مدرسهٔ عالی علوم اسلامی حضرت ولی عصر(عج) و در منزل خود ـ برای گروهی از طلّاب ـ غافل نماند. ایشان با این که گاهی نماز جمعه را اقامه می‌فرمود و نیز امامت جماعت مسجد جامع تبریز را بر عهده داشت، در ماه مبارک رمضان نیز منبر می‌رفت و مردم را موعظه می‌کرد.

تفقّد مرحوم آیةاللّه غروی از رزمندگان جان بر کف جبهه های دفاع مقدّس و حضور وی در مناطق عملیاتی غرب و عیادت کردن او از مجروحان و تجلیل و تکریمشان از آنان وجذب کمک های مردمی به جبهه ها، نشان از درک احساس مسئولیّت معظّمٌله در برابر انقلاب اسلامی و ارزش های به دست آمده داشت؛ چه این که خود همواره می‌فرمود: من همیشه با خود می‌گویم که خدمت اساسی را، امروز شهدا، جان‌بازان و روحانیون مبارز و رزمنده کرده اند. از جان گذشتن، کار آسانی نیست. آن نوجوانی که در خرّم‌شهر ایثارگرانه زیر تانک رفت چه قدر قیمت دارد؟ اسمش را که می‌برند، منقلب می‌شوم!

مهم ترین فعّالیّت سیاسی مرحوم آیةاللّه غروی آن زمانی بود که معظّمٌله به نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل برگزیده شد و همراه علمای بزرگ میهن اسلامی در مجلس خبرگان راه یافت. در این دورهٔ حسّاس که مصادف شد با رحلت جان‌سوز رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینیﷺ و جانشینی حضرت آیةاللّه العظمی خامنه‌ای ـ أدام اللّه ظلّه علی رؤوس المسلمین ـ به مقام عظمای ولایت، ایشان نیز چون دیگران حضوری جدّی داشت و ادای تکلیف نمود.

دو پیام آخرین

در آخرین سال های زندگیِ پر معنا و ثمرشان، مجلّهٔ حوزه مصاحبه ای با معظّمٌله داشته است که دو جمله از سفارش های او هم راه گشاست و هم بیانگر

خلوص انـدیشه‌شان؛ در خـطاب بـه طـلّاب عـلوم دیـنی فـرمود: امـروز، امـانت رسول‌اللّه ﷺ کتاب خدا و عترت او به ما سپرده شده است، باید این امانت بزرگ را پاس بداریم و در نشر آن بکوشیم. و در خطاب به جوان ها با ذکر نکته هایی از واقعهٔ فتح مکّه و جنگ جمل که مولا علی علیه‌السلام فرموده بود: خداوند شیعیان واقعی مرا در اصلاب قرار داده است، آنان، احیای ذکر می‌کنند، گفت: من به جوان هـا عـرض می‌کنم که شمایید آن شیعیان احیا کنندهٔ ذکر که حضرت امیر در ایـن سـخن نـام می‌بَرَد، شما مورد تأیید حضرت هستید، قدر خود را بدانید.

ویژگی های شهودی و تحصیلی

آیة‌اللّه حاج شیخ عـبدالحسـین غـروی، هـم از چـند ویـژگی عـلمی ـ کسـبی برخوردار بود و هم ظرایف اخلاقی داشت که وی را نسبت به معاصران خود ممتاز می‌نمود که عبارت‌اند از:

۱. معرفت وی به خدای عظیم، برخاسته از درک عظمت ذات أقدس إله ـ جلّ جلاله ـ، شعورمندانه و با بصیرت بود؛ چه، گاه در محفل خاصّان این نکته را از حاج شیخ رحمه‌الله و مرحوم میرزای نائینی نقل می‌کرد که آنان فرمودند: هشیار باشید که نام خدا را پیوسته به همراه یکی از اسمای جلیل و جمیل او به زبان آورید و تجلیل کنید و احترام ذکر خدای را داشته باشید.

۲. عالِم با تقوایی بود و به معنای قرآنی تقوا، باجان و دل آشنا بود و اگر مرحوم کاشف الغطا رحمه‌الله تقوا را «اتّباع الشّریعه» معنا فرمود، معظّمٌ‌له، مصداق این تعریف بود و با این که زمینه هایی در زندگی برایش فراهم بود تا از امکانات مالی بـیش تـری بهره‌مند شود و مبالغ هنگفتی سهمین در اختیارش قرار می‌گرفت و مُجاز به هرگونه مصرف بود، امّا در مورد خود...!

۳. او سالیان متمادی درس خواند و نیز تدریس کرد. وی فقیهی با معرفت و آشنا

به فقه بود و آن‌چه را که خوانده بود، همه را به یادداشت؛ چه این که از حافظه‌ای قوی برخوردار بود و شخصی دقیق و نکته سنج بود.

۴. در عین تزهّد و مواظبت به معاش دنیوی ـ استقامت و توکّل که شایستهٔ ایمان و بایستهٔ تقوا است، ظهور کافی در وی داشت که ﴿**وَ من یتوکّل علی اللّه فهو حسبُه**﴾.[۱]

۵. به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، علاقهٔ وافری داشت؛ به مولا امیرمؤمنان عشق می‌ورزید و دلش به حبّ وی می‌جوشید و چون نام و یادی از بانوی بزرگ عالم، فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام به میان می‌آمد به یاد مظلومیّت وی اشک می‌ریخت و متأثّر می‌شد و حرم فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام را مایهٔ بقا و عظمت قم می‌دانست.

۶. نسبت به امام عصر حضرت ابا صالح المهدی(عج) احترام ویژه ای قائل بود و حرمت یاد و نام مبارک او را به طرز محسوس پاس می‌داشت.

۷. به همهٔ طبقاتِ مردم به ویژه سادات مکرّم احترام می‌کرد.

۸. صدقات و اموالی با دست مبارک ایشان یا به دستور وی صرف موارد گونه‌گون می‌گشت بدون‌این‌که حرمت ها لطمه ببیند و منّتی و وسوسه ای در میان باشد.

۹. یاد و نام شهدای انقلاب اسلامی، جانبازان و بسیجی‌ها را پیوسته پاس می‌داشت و تواضع شایسته ای نسبت به خانواده های آنان داشت و از این که خود را از مراسم عقد تا مجالس مرگ در خدمتشان قرار داده، مباهات می‌کرد.

۱۰. به «امام» ـ که یار دیرین وی بود ـ و رهبریِ ایشان و به مقام معظّم رهبری ولیّ‌امر مسلمین و مقام علمی و ولایی‌شان، اعتقادی راسخ داشت و همهٔ کلام و بیان و سیر و سلوکش بیانگر حمایت و تقویت اصل ولایت و تسجیل ولایت فقیه در جامعهٔ اسلامی بوده است.

این عبارت آیةاللّه غروی در بارهٔ امام رحمه‌الله که مربوط به روزگاران دیرین و انس این

---

۱. طلاق(۶۵) آیهٔ ۳.

دو یار فیضیّه و قبّة الاسلام است، قابل توجّه است:

حضرت امام به قدری بزرگوار بودند که حدود ده سالی که با ایشان معاصر بودم من و دوستان نمی‌دانستیم که ایشان شعر می‌گویند.

امام در درس اخلاق فیضیّه به احترام مرحوم حاج شیخ‌ﷺ روی منبر نمی‌رفتند و با همهٔ عظمتشان و درعین این‌که با وقار بودند، موقع مناسبش شوخی هم می‌کردند.

عروج به دیار حق

«او» که به سال ۱۲۸۶ شمسی در جوار قبر مولا امیرمؤمنان علی‌ﷺ ولادت یافته بود، عمری را با همهٔ پاکی و صداقت در تحصیل کمالات و معارف اهل بیت عصمت و طهارت‌ﷺ و تشریق معنویّات با ذوق و شوق سپری کرده بود و دلش به حبّ آل اللّه و فعلش به خدمت خلق اللّه خلاصه شده بود، در چند روز آخر زندگی‌اش، غصّه های کهن و دیرین و خستگیِ ناشی از دههٔ آخر عمر، وجودِ شریفش را به بستر بیماری انداخت و دچار نابه‌سامانی فعّالیّت قلبی شد و پزشکان معالج وی (به سرپرستی آقای دکتر اصلان آبادی که خدایش پاداش اُخروی به وی اعطا کند) آن چه در مقدورشان بود انجام دادند، ولی مشیّت الهی مبنی بر فرمان رجعت این عبد صالح، دیدار دوستان و آشنایان با وی را به قیامت و محضر خویش مقدّر فرمود و سرانجام معظّمٌ‌له در دهم رجب ۱۴۱۵ (۲۶ آذر ماه ۱۳۷۳) به دیار حقّ شتافت و روح بلندش در جوار دُخت نبیّ اکرم، سیّدةُ النّساء العالمین آرمید؛ چه این که به وصلت با خانوادگی سادات و ذریّهٔ زهراﷺ، پیوسته افتخار می‌کرد و به دامادی آستان مقدّس صدّیقهٔ طاهره می‌نازید. از این‌رو، بدان‌جا پیوست که امید دلش بود و مایهٔ آرامش جان وی.

مراسم تشییع وی، با شکوه هر چه شایسته، در تبریز برگزار شد. امام جمعهٔ محترم وقت حضرت آیةاللّه حاج شیخ مسلم ملکوتی ـ مدّ ظلّه ـ و استاندار وقت

جناب آقای مهندس عبدالعلی زاده که از علاقه‌مندان و ارادتمندان به آن مرحوم به شمار می‌آمدند با اعلام عزای عمومی در سراسر استان آذربایجان، در رحلت این آیت الهی به سوک نشستند. مردم شریف استان نیز تشییع با شکوهی از این روحانی با تقوا و معلّم اخلاق اسلامی به عمل آوردند و حضرت آیةاللّه ملکوتی، در مرکز شهر جنب مصلّای امام، بر پیکر مطهّرش نماز گزارد و پس از مراسم شام غریبان، قافله‌ای از مردم شریف تبریز، جنازهٔ ایشان را به همراه خانواده‌شان تا قم، مشایعت نموده از مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام تا وادی السّلام همراهی کردند و در مقبرهٔ ۱۲۳(خوئی ها) در جوار والد بزرگوارش آیةاللّه حاج شیخ مرتضی(ف۱۲ رجب ۱۳۸۱ق.) به خاک سپردند. رضوان اللّه تعالی عنهما.

- **نام**: مرتضی
- **شهرت**: فهیم کرمانی
- **نام پدر**: غلامرضا
- **زادگاه**: سردر از توابع کرمان
- **سال تولد**: ۱۳۱۳ شمسی
- **مسئولیّت**: ریاست دادگاه انقلاب اسلامی کرمان، نمایندگی مجلس شورای اسلامی در میان دورهٔ دورهٔ اوّل و دوم، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان کرمان.

تولد و دوران کودکی

این‌جانب مرتضی فهیم کرمانی در ۲۴ آبان‌ماه ۱۳۱۳ به دنیا آمدم. پدرم بی‌سواد بود، ولی به مسائل دینی آشنایی داشت و از راه زراعت و کشاورزی، معاش خانواده را تأمین می‌کرد.

مرحوم پدرم، گرچه یک کشاورز ساده و روستایی بود، ولی مردی فهیم و ظلم‌ستیز بود. در همان سال های استبدادی رضا شاه که زور و ستم در همه جا رایج بود و همه کس در همه جا مرعوب قدرتمندان و صاحبان زر و زور بودند، او و برادرش ـ که جوانی رشید و بالنده بود ـ در ظلم ستیزی و انعطاف ناپذیری در برابر زورگویان، زبان‌زد منطقه به شمار می‌آمدند.

دوران تحصیل

تحصیلات ابتدایی را تا کلاس ششم در زادگاهم به پایان بردم و چون امکانات لازم برای تحصیلات بالاتر در آن‌جا وجود نداشت و از سویی خانوادهٔ ما هم مذهبی بودند و دوست نداشتند وارد دبیرستان شوم. بنابراین، تصمیم گرفتم برای فراگرفتن دروس حوزوی، محلّ تولدم را به سوی کرمان (مرکز استان) ترک نمایم.

در شهریورماه ۱۳۳۰ به اتّفاق پدر و برادر بزرگم وارد حوزهٔ علمیّهٔ معصومیّهٔ کرمان شدم. در آن‌جا مدارس علمیّهٔ متعدّدی وجود داشته، ولی بسیاری از آن ها

ویران و حتی از صورت مدرسه و وقف هم خارج شده بود. در آن زمان تنها سه مدرسه دایر و قابل بهره برداری بود، یکی از آن ها ـ که بهترینشان نیز بود ـ متعلّق به فرقهٔ شیخیّه بود. این مدرسه به دستور ابراهیم خان عضدالدّوله ـ که از حُکّام قاجار بود ـ تأسیس شد.

دو مدرسهٔ دیگر یکی مدرسهٔ محمودیّه بود که آن زمان نیمه دایر و به صورت خوابگاه طلّاب از آن استفاده می‌شد و دیگری مدرسهٔ معصومیّه است. در زمان رضاخان طلّاب را از مدرسهٔ معصومیّه بیرون کرده بودند و به جای‌شان دیوانه‌ها را اسکان داده بودند که به همّت مرحوم آیة اللّه حاج شیخ علی اصغر صالحی کرمانی پس گرفته شد و پس از تنظیف و تعمیر دوباره طبق روال وقف مورد بهره برداری قرار گرفت و مرکز حوزه‌های علمیّهٔ استان کرمان شد.

حدود ساعت یازده صبح روز یاد شده وارد مدرسهٔ معصومیّه شدم. پس از مذاکره با مسئولان مدرسه که با پذیرش من موافقت کردند، همان روز کتاب های *جامع المقدّمات*، *نصاب الصّبیان* و *مجمع الفروع* مرحوم آقای بروجردی را به عنوان کتاب های درسی تهیّه و از فردای آن روز بی‌درنگ مشغول تحصیل شدم. شب ها نیز به منظور فراگرفتن *تجوید* و *تفسیر قرآن* در جلسات دوره‌ای‌یی که به همین منظور تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم. چون با لطف خدا و عنایات حضرت بقیّةاللّه از نظر درسی پیش‌رفت قابل توجّهی داشتم، همزمان با خواندن *سیوطی*، تدریس *جامع المقدّمات* را آغاز کردم و در بسیاری از فصول سال، روزانه سه تا چهار کلاس درس تشکیل می دادم.

پس از اتمام ادبیّات، دروس سطح متوسّط و عالی را نزد استادان و عالمان بزرگ کرمان فرا گرفتم. کتاب‌های *تبصرهٔ* علّامه حلّی، *علل الشّرائع* مرحوم محقّق و *شرح لمعه* را از آغاز تا پایان در محضر آیة اللّه حاج شیخ علی شیخ‌الرّئیس فراگرفتم.

پس از اتمام کتاب *معالم*، کتاب‌های *قوانین*، *رسائل* و *مکاسب* را نزد مرحوم

آیة اللّه حاج شیخ علی اصغر صالحی کرمانی ـ که تنها روحانی ممتاز آن استان بود ـ فراگرفتم. سرانجام در سال ۱۳۳۸شمسی برای ادامهٔ تحصیل، کرمان را به قصد قم ترک کردم. *کفایة الاصول* را در محضر مرحوم آیةاللّه سلطانی آموختم، و همزمان، *منظومهٔ* سبزواری را نزد حضرت آیةاللّه شیخ یحیی انصاری شیرازی فراگرفتم و درسی هم نزد آیةاللّه منتظری استفاده می‌کردم. به این ترتیب، دروس سطح عالی را به پایان برده و از نیمه‌های سال ۱۳۳۹شمسی در درس خارج مرحوم آیة اللّه بروجردی حاضر شدم که متأسّفانه معظّمٌ‌له در فروردین ماه ۱۳۴۰ بعد از ماه مبارک رمضان بدرود حیات گفت. از آن پس در جلسات درس حضرت امام خمینی‌ﷺ، محقّق داماد و مرحوم آقا مرتضی حائری شرکت می‌کردم. ضمناً از محضر درس آیة اللّه حاج شیخ عبّاسعلی شاهرودی نیز بهره‌هابرده‌ام.

فعّالیّت‌های علمی

الف) تدریس

از همان ابتدا همزمان با تحصیل، به تدریس دروس مقدّمات پرداختم و هر کدام از کتاب های دورهٔ مقدّمات را چند بار تدریس کردم. کتاب های دورهٔ سطح را نیز به طور مکرّر تدریس کردم و اکنون نیز به تدریس کتاب های سطح عالی اشتغال دارم. بخشی از تدریس من در مدرسهٔ معصومیّه کرمان انجام شد و بخش دیگر آن در حوزهٔ علمیّهٔ قم و عمدتاً در مدرسهٔ کرمانی ها ـ که در سال ۱۳۴۹شمسی به وسیلهٔ این‌جانب تأسیس و اداره می شد ـ انجام می‌گرفت.

ب) تألیف

تاکنون بیش از بیست جلدکتاب را تألیف یا ترجمه کرده‌ام که بیش از پانزده جلد آن به طبع رسیده است. ترجمهٔ *انجیل برنابا* و *چهرهٔ زن در آینهٔ تاریخ و قرآن* را در

سال های ۱۳۴۵ ـ ۱۳۴۶شمسی در زندان قصر نوشتم که تاکنون چند بار چاپ شده است. کتاب اخیر در شرایطی نوشته شد که عدّه‌ای از فضلای حوزهٔ علمیّهٔ قم کتابی به نام *زن و انتخابات* را منتشر کردند و در آن شرکت زنان را در انتخابات تحریم کردند و برخی از بزرگان نیز شرکت آنان را در انتخابات تحریم کرده و آن‌را بر خلاف احکام مسلّم اسلام معرّفی کردند. در این شرایط که فضای بسیار بسته و در عین حال متشنّجی حاکم بود و کسی جرأت اظهار نظر خلافی را نداشت، کتاب *چهرهٔ زن در آینهٔ تاریخ و قرآن* چهره برافروخت و در ضمن احادیث وحقایقی که در صدر اسلام برای زنان اتّفاق افتاده بود و پیغمبر و امامان معصوم آن‌را تأیید و تقریر فرموده بودند رسالت خود را انجام داد.

کتاب *احتکار* را نیز در شرایط ویژه‌ای نوشته و منتشر کردم که به دلیل همان شرایط ویژه بیش از ده بار به وسیلهٔ انتشارات متعدّدی به چاپ رسید و نقش مؤثّری در روند انقلاب اسلامی ایفا کرد.

فعّالیّت و مبارزات سیاسی و اجتماعی

بیش‌ترین فعّالیّت های مبارزاتی این‌جانب در کرمان و شهرهای اطراف آن متمرکز بود. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با تشکیل جلسات علنی و احیاناً در صورت لزوم با جلسات چند نفره سرّی برای مشاوره و راه‌یابی برای رسیدن به اهداف مورد نظر، مبارزات را پی می‌گرفتیم. کارهای مهمّی در سه بخش مهمّ فرهنگی، تبلیغی و تخریبی صورت می‌گرفت.

در بخش اوّل (فرهنگی) مؤسّسه‌ای به نام «دین و فرهنگ جوانان» تشکیل دادیم که بسیاری از جوانان و فرهنگیان در آن عضویّت پیدا کردند و هر کدام آنان به نحوی در پیش‌برد اهداف آن تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشتند. متأسّفانه بیش از سه چهار سال از عمر آن نگذشته بود که با تهاجم ساواک رو به رو شد و اعضایش تحت تعقیب و

شکنجه قرار گرفت.

علاوه بر آن، در تمام مناسبت های اعیاد و وفیات جلسات بحث و مناظره، تشکیل می‌دادیم. جوانان با خواندن دکلمه و مقالاتِ از پیش تهیّه شده دو هدف را تعقیب می‌کردند: یکی آن‌که تمرین نویسندگی و سخن‌رانی می‌کردند. دیگر آن‌که رسالتی را که در مورد انقلاب به عهده‌گرفته بودند، انجام می‌دادند و چه بسا در این راه نیز مورد هجوم ساواک قرار می‌گرفتند.

در بخش دوم (تبلیغی) علاوه بر سخن‌رانی های متعدّدی که در مرکز استان و شهرهای اطراف کرمان انجام می‌دادیم، اعلامیّه‌ها و نوارهای سخن‌رانی های حضرت امام را نیز دست به دست می‌گردانیدم. گاهی هم به مناسبت‌هایی که پیش می‌آمد اعلامیّه‌هایی پخش می‌کردم و بدین‌وسیله پیام انقلاب را به گوش همه می‌رساندیم که اوّلین دستگیری من هم به وسیلهٔ ساواک در همین رابطه بود.

در بخش سوم (تخریبی) هر نوع کاری که خلاف شرع نبود و برای پیش‌برد انقلاب می‌توانست مؤثّر باشد انجام می‌دادیم. یکی از آن کارها این بود که در دههٔ اوّل محرّم سال ۱۳۴۲ یا ۱۳۴۳ که بنا بود محمدرضا شاه به کرمان بیاید، برای انجام تشریفات و تهیّهٔ مقدّمات ورود او، تمام شهر، به ویژه مسیرهای ورودی او را آذین‌بندی و چراغانی کردند. علی رغم این‌که همه ساله که در دههٔ محرّم شهر سیاه پوش می‌شد، آن سال غرق در شادی و جشن شد و صدای موسیقی گوش فلک را کر می‌کرد. در چنین اوضاع و احوالی چند کار بسیار مهم انجام دادیم که یکی از آن ها آتش زدن طاق نصرت بسیار باشکوهی بود که در مسیر عبور شاه تهیّه کرده بودند. هم‌چنین در روز ۲۱ فروردین، که همه ساله به علّت رفع خطر از وجود شاه جلسات نیایشی تشکیل می‌دادند، یک‌بار که در مسجد جامع بنا بود این‌کار صورت پذیرد نقشه‌ای انجام شد که نتوانستند به منظور خود دست یابند و... .

در زمینهٔ ارتباط با گروه های مبارزاتی گرچه به طور اجمال اشاره‌ای به آن شد،

ولی گـفتنی است مـوقعی کـه هـنوز امـام خـمینی دسـتگیر نشـده بـود، شـخصاً خدمت‌ایشان می‌رفتم و سؤالاتی را می‌پرسیدم و حتی نامه‌هایی را که برای علمای خطّهٔ جنوب شرقی کشور (یزد، کرمان و زاهدان)می‌خواست ارسال نماید بیش‌تر آن‌ها را به وسیلهٔ این‌جانب می‌فرستاد. غیر از تماس با مرحوم امام بیش‌ترین تماس من با مرحوم آیة اللّه سیّد محمود طالقانی بود که الهام بخش بسـیاری از کـارها و برنامه‌ها می‌شد.

فعّالیّت های مهمّ اجتماعی و سیاسی

هم‌زمان با سایر فعّالیّت‌هایی که داشتم تصمیم گرفتم طلّاب استان کرمان را در محلّی گرد هم آورم تا هم از نظر درسی پیش‌رفت داشته بـاشند و هـم از جـهات اخلاقی، به ویژه این‌که در آن‌روزها روحیّهٔ مبارزه طلبی و ستم ستیزی بسیار ضعیف بود و می‌بایست این روحیّه در آنان تقویت می‌گردید. به همین منظور، مکانی را به عنوان مدرسهٔ علمیّه خریداری کردیم تا کار خود را دنبال نماییم. گفتنی است زمانی که منزلی را قول‌نامه کردیم، از حضرات علما تقاضای کمک مالی کردیم؛ ولی هیچ یک از آقایان ما را یاری نکردند! از این رو، به ناچار با استقراض مبلغ پنجاه تومان که آن روزها نسبتاً پول کلانی بود، مقداری قبض چاپ کردیم و از این طریق مبلغی پول جمع‌آوری نموده، محلّ فعلی مدرسهٔ کرمانی ها را به اقساط خریدیم.

سرانجام پس از خرید منزل یاد شده و تعمیرات لازمی که در آن به عمل آمد در اوّل سال تحصیلی ۱۳۵۰شمسی با پذیرفتن حدود پنجاه نفر طلبه کار خـود را بـا روش‌های تازه و کتاب های جدید آغاز کردیم. پس از یک سال فعّالیّت و کار، برای نخستین‌بار توانستیم به طلّاب این مدرسه تغذیهٔ رایگان عرضه کنیم مشروط بر آن‌که وقتی را که باید صرف خرید و تهیّهٔ خوراک نمایند، به درس و بـحث و مـطالعه، اختصاص دهند. مدرسهٔ کرمانی ها در آن زمان از خوش‌نام‌ترین مدارس عـلمیّه و

شاگردانش از نظر علمی جزو بهترین شاگردان حوزهٔ علمیّه به شمار می‌آمدند. از نظر التزام عملی نیز آن‌چنان بودند که در تمام قم، شمار نسبی شهدای آن بیش از سایر مدارس علمیّه بود.

در سال سوم که مدرسهٔ کرمانی ها نسبتاً معروف شده بود مرحوم حاج غلامرضا قدیری که مدرسه‌ای از پول خودش تهیّه کرده بود، با راهنمایی مرحوم آیة اللّه حاج شیخ مرتضی حائری وقف کرد و در وقف‌نامهٔ رسمی آن نوشت: «...تولیت آن‌را به ....فهیم کرمانی و نظارتش را به آیة اللّه منتظری واگذار کردم...».

در سال چهارم، مدرسهٔ دیگری در کوچه یزدی‌ها برای خواهرانی که تمایل به تحصیل علوم دینی داشتند تهیّه نمودیم و در آن‌جا نیز سال اوّل نزدیک چهل نفر از خواهران مشغول تحصیل شدند.

در سال پنجم ویرانهٔ یک مدرسهٔ بسیار قدیمی را، در کرمان، که می‌گویند: مرحوم ملّاهادی سبزواری مدّتی به صورت ناشناس در آن‌جا به طلّاب خدمت می‌کرده، باز سازی و مورد بهره برداری خواهران قرار گرفت که بسیار مثمر ثمر واقع شد.

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی به فکر تحصیلات تخصّصی طلّاب افتادیم؛ امّا نه به شیوه‌های متداول، بلکه در میان مدارس پسرانه و دخترانه استعدادهای برتر را شناسایی می‌کردیم و افراد را با توجّه به استعدادش وادار به تحصیل می‌کردیم. به این منظور، منازلی را در کوچهٔ ارگ قم که از یک‌سو به خیابان ارم و از سوی دیگر، به کتاب‌خانهٔ مرحوم آیة اللّه مرعشی متّصل بود خریداری کردیم و به مرمّت و بازسازی آن مشغول شدیم بدان امید که راه نیم رفته را به پایان بریم، ولی «رفیقان چنان عهد صحبت شکستند که گویی نبوده است هیچ آشنایی».

در مورد بازداشت، زندان و تبعید باید بگویم: در مجموع هفت بار زندانی و یک‌بار تبعید شدم. تاریخ و مدّت آن‌ها یادم نیست، فقط می‌دانم اوّلین بار که در کرمان دستگیر و در قزل قلعهٔ تهران به زندان افتادم، پس از یک‌ماه با قرار التزام آزاد

شدم. هنگامی که در ماجرای قتل حسنعلی منصور، به دستور نخست وزیر وقت شاه، دستگیر شدم و حدود یک ماه زیر شکنجه های بسیار سخت قرار گرفتم و سرانجام پس از نزدیک دو سال آزاد شدم.

چند خاطرهٔ مهم

۱. هر زمان که مرا به زندان می‌بردند، سعی می‌کردم حتماً هنگام ظهر و مغرب اذان بگویم. این کار را حتی در سلّول انفرادی‌های قزل قلعه هم انجام می‌دادم و چون مأموران می‌خواستند مانع شوند، می‌گفتم: مگر شما مسلمان نیستید، مگر شما از شعار اسلام بدتان می‌آید؟ و خلاصه چون در این مورد نمی‌توانستند مانع‌تراشی کنند، تلافی را در جای دیگر در می‌آوردند. این‌کار در زندان های انفرادی چند خاصیّت داشت: یکی این که دوستان و آشنایان در بند، از زندانی شدنم آگاه می‌شدند و دیگر این که پس از اطلاع از وضع یک‌دیگر به عنوان خواندن *قرآن* و دعا، برخی از مطالب سیاسی را ردّ و بدل می‌کردیم و به هم‌دیگر پیام می‌دادیم که در بازجویی‌ها بسیار مؤثّر واقع می‌شد.

هنگامی که در زندان قصر و در خدمت مرحوم آیة اللّه طالقانی، رهبران نهضت‌آزادی، دانش‌جویان و اساتید دانشگاه بودم، همیشه بعداز اذان ظهر و مغرب با همان لحنِ اذان، این جملات را می‌خواندم: «اللهم العن بن البهلوی و أشیاعه و أتباعه، و جنده و عساکره و من رضي فعله إلی یوم القیامة، اللهم العنهم لعناً وبیلاً، و عذّبهم عذاباً ألیماً، و سلّطنا علیهم بحقّ محمد و آله، إنك علی کلّ شيء قدیر، برحمتك یا أرحم الراحمین».

این وضع پیوسته ادامه داشت تا این‌که یکی از نگهبانان که خوزستانی و عرب‌زبان بود، این مسئله راگزارش داد. باگزارش مزبور و تشکیل پروندهٔ جدید، سرهنگ کوهرنگی در حین بازجویی گفت: تو به مقام معظّم شاهنشاه آریامهر توهین

کرده‌ای. گفتم: من توهین نکرده‌ام فقط در حال مناجات با خدا به سبب ظلمی که به ملت و از آن جمله به خود من کرده است، او را نفرین کرده‌ام. سرهنگ در حالی که اشاره به درجه‌اش می‌کرد، گفت: می‌دانی این ستاره ها را او به من داده؟ تو داری در حضور من به ولی نعمت من توهین می‌کنی؟!

گفتم: به همین دلیل که تو مزدور و نان‌خور او هستی و از او دفاع می‌کنی، من هم چون نان امام زمان علیه‌السلام را می‌خورم، از او دفاع و با دشمنانش مخالفت می‌کنم!

۲. شش ماه در زندان کرمان، در بخش دار التّأدیب بودم. دار التّأدیب مکانی بود که بچّه‌های بزهکار و مجرم را در آن‌جا نگاه می‌داشتند. این بچّه‌ها از حدود ده تا هجده ساله بودند و دو سه نفر بزرگ‌تر را هم بـه طـور اسـتثنا هـمان‌جا نگـه‌داری می‌کردند. بردن من به آن‌جا به این علّت بود که چون در آن‌جا همه فاسد و مفسد بودند، می‌خواستند به اصطلاح از نظر روحی مرا در فشار بیش‌تر قرار دهند. این‌قدر محیط فاسد بود که در یک مکان کوچک چهل نفری شب ها دو نفر پاسبان نگهبانی می‌دادند تا از این بزهکاران مواظبت کنند که مرتکب عمل خلاف شرعی نشوند!

وقتی که مرا به آن محیط بردند، طبق معمول، هنگام ظهر اذان گفتم و همه را به اقامهٔ نماز جماعت دعوت کردم و بعد از نماز هم بـرای‌شـان صـحبت مـی‌کردم. سرانجام به یاری خدا پس از حدود یک هفته بیش‌تر این زندانی‌ها اهل نماز، دعا و عبادت شدند به گونه ای که مسئولان زندان تنها یک نفر را برای نگهبان شب قرار می‌دادند و آن یک نگهبان هم معمولاً به استراحت می‌پرداخت.

۳. در دی‌ماه ۱۳۵۵ که عدّه‌ای از آقایان قم را طبق درخواست ساواک و تصویب شورای امنیّت شهر با امضای فرماندار وقت دستگیر و تبعید کردند، بنده را هم به سقّز که از شهرهای استان کردستان است، تبعید کردند. آن زمان رسم شده بود که طبقات مردم، به ویژه دانش‌جویان دانشگاه ها عـلی‌رغم مـیل دسـتگاه حـاکـمه، دسته‌دسته به دیدن تبعیدی‌ها می‌آمدند. نیروهای انتظامی و ساواک که ایـن‌گونه

توجّه و حضور مردم را می‌دیدند بی اندازه رنج می‌بردند. از این‌رو، تبعیدی‌ها را در فشار می‌گذاشتند که شما هر روز بامداد باید به شهربانی بیایید و حضور خودتان را اعلام و دفتر حضور و غیاب را امضا کنید، و منظورشان از گرفتن امضا این بود که شخص تبعید شده را مرعوب خود نمایند.

در این مورد به یاری خدای توانا بنده یک‌بار هم با پای خود به شهربانی نرفتم و امضا نکردم. به همین سبب، نسبت به من حسّاسیّت بیش‌تری پیدا کردند. برای همین، مأموری را از اطلاعات شهربانی، مخصوص محلّ سکونت من گماشته بودند تا هیچ کس جرأت نکند با من ملاقات کند و اگر کسی می‌آمد، بی‌درنگ می‌آمد دمِ در، می‌پرسید: این ها چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند؟ وقتی که جواب درستی دریافت نمی‌کرد، در را باز می‌کرد، از لای در سرش را داخل منزل می‌کرد و همه جای خانه را که دو اتاق بیش‌تر نداشت و آن ها هم برابر در خانه بودند، نگاه می‌کرد! چند بار به او تذکر دادم که در این خانه زن و بچّه زندگی می‌کنند، تو نامحرم هستی و بدون اجازه حقّ نداری داخل خانه را نگاه کنی. قبول نمی‌کرد و با جملهٔ «من مأمورم و معذور» به کار خود ادامه می‌داد.

یک روز به اوگفتم: اگر بار دیگر این کار را تکرار کنی، من به حکم وظیفهٔ شرعی و غیرتی که از پدران خود به ارث برده‌ام، تو را تنبیه می‌کنم. سخن مرا به مسخره گرفت و با لبخند خیلی احمقانه‌ای از من جدا شد. اتّفاقاً روز بعد پیش‌ازظهر عدّه‌ای از دانش‌جویان دانشگاه تبریز به دیدن من آمدند، هنوز آقایان ننشسته بودند که آمد دم در و گفت: آقایان از کجا آمده‌اند و چند نفرند؟ گفتم: نمی‌دانم. وقتی که دید همانند گذشته جواب درستی از ما دریافت نمی‌کند، در را باز کرد و سرش را داخل آورد که اندرون را بنگرد، در این لحظه من از فرصت استفاده کردم و لنگهٔ در را بستم. در نتیجه گردن وی لای در، بدنش بیرون و سرش داخل خانه قرار گرفت! در همین حال به وعده‌ای که به او داده بودم کاملاً در حدّ وسیع جامهٔ عمل پوشیدم!

فعّالیّت های بعد از پیروزی انقلاب

۱. در ماه های اوّل پیروزی انقلاب اسلامی که در بسیاری از کارخانجات و ادارات دولتی کارشکنی‌ها می‌شد و اعتصاباتی برای فلج کردن انقلاب‌رخ می‌داد، بنا به دستور و پیشنهاد مرحوم ربّانی شیرازی، این‌جانب در رأس هیئتی برای بازدید از کارخانجات جادّهٔ قدیم کرج مأموریّت پیدا کردم. آن‌جاها که اعتصاب بود با سخن‌رانی و پاسخ‌گویی به اشکالاتی که داشتند وادارشان می‌کردیم از اعتصاب دست برداشته به‌کار خود ادامه دهند.

۲. در اسفند ماه ۱۳۵۷ برای نخستین بار در نظام جمهوری اسلامی حکم قضا به وسیلهٔ آیة اللّه منتظری و آیة اللّه مشکینی که نمایندهٔ تامّ‌الاختیار حضرت امام‌ﷺ بودند، به نام این‌جانب و آقای محمدی ری‌شهری و آقای سیّد حسین موسوی تبریزی صادر شد که با هم به دزفول رفتیم تا ارتشیان و افسرانی که در رژیم شاه به سوی مردم آتش گشوده بودند، محاکمه نماییم. پس از یک هفته انجام وظیفه، دوباره به تهران و قم بازگشتیم. بیش از چند روز نگذشت که مجدّداً حکم دیگری به من دادند که بر حسب آن حکم می‌بایست به استان کرمان می رفتم و ضمن تشکیل دادگاه انقلاب افراد خاطی و ضدّ انقلاب را محاکمه نموده احکام الهی را در موردشان اجرا نمایم.

برپایهٔ همان حکم به کرمان رفتم و محلّ مناسبی را برای ایجاد دادگاه انقلاب تهیّه کردم. دادگاه از اوّل فروردین ۱۳۵۸ رسماً شروع به کار کرد و بیش از سه سال بدون کم‌ترین هزینه‌ای برای دولت، شخصاً از هر جهت آن را اداره کردم و کارهای چشم‌گیری از قبیل قطع ید سارق، رجم محصنه و رسیدگی به پروندهٔ متّهمان آتش‌سوزی مسجد جامع کرمان را در دادگاه علنی به انجام رساندم.

هنگامی که اوّلین انتخابات مجلس شورای اسلامی شروع شد و نمایندگان به

مجلس راه یافتند، پس از بررسی پرونده‌های انتخاباتی و صلاحیّت‌ها، دکتر مدنی که از کرمان به مجلس راه یافته بود، در اثر عدم رأی اعتماد نمایندگان، از مجلس بیرون آمد. برای رفع کمبود و جای‌گزینی نمایندگان مردود،از سوی مقامات ذی‌صلاح انتخابات میان دوره‌ای شروع شد و این‌جانب بنابر وظیفهٔ شرعی خود به صورت منفرد ثبت‌نام کردم و بدون حمایت هیچ گروه و جناحی و بدون خرج تبلیغات و سخن‌رانی بالاترین رأی را به دست آوردم و پس از انفجار حزب جمهوری اسلامی که نصاب نمایندگان زیر حدّ قانونی رسیده بود با اعلام از سوی رئیس مجلس بی‌درنگ خودم را به مجلس رساندم. پس از اتمام دورهٔ اوّل مجلس مجدّداً به‌صورت انفرادی در انتخابات دورهٔ دوم نیز شرکت کردم و بهترین رأی را بدون هیچ هزینه و تبلیغی به دست آوردم.

از خاطرات مهمّ دورهٔ نمایندگی این بود که در زمانی که در داخل و خارج تبلیغاتی علیه دادگاه‌های انقلاب اسلامی و زندان اوین می‌شد، امام تصمیم گرفت دادگاه‌ها و زندان اوین را کنترل نماید تا اگر احیاناً برخی از سوژه‌های تبلیغاتی مخالفان درست و خلاف شرع است جلوگیری شود. برای این منظور، نخست هیئتی اعزام نمود تا در این زمینه گزارشی تهیّه کنند. سرانجام،گزارش هیئت مزبور، امام﵀ را قانع نکرد. از این‌رو، بار دیگر این‌جانب برای بررسی و ارزیابی وضعیّت زندان اوین مأموریّت یافتم و گزارشی تهیّه کردم که مورد توجّه حضرت امام﵀ قرار گرفت. به‌گونه‌ای که یک روز، تمام مسئولان مملکت اعمّ از رئیس جمهور وقت، نخست وزیر، رئیس مجلس، شورای‌عالی قضایی، دادستان دیوان کشور، دادستان انقلاب، اعضای بازرسی کلّ کشور و .... را در منزل خود دعوت کردند و مطالبی را که به عرضشان رسانده بودم، مجدّداً مطرح نمودم که پس از این گزارش، حضرت امام توصیه‌ها و دستور العمل‌هایی برای اصلاح کار به مسئولان حاضر صادرفرمودند.

نمایندگی مجلس خبرگان

در سال ۱۳۶۲شمسی که بنا بود انتخابات مجلس خبرگان انجام شود، بنده نمایندهٔ مردم در مجلس شورای اسلامی بودم. بنابراین، از تهران به کرمان رفتم و در یک جلسهٔ عمومی که در چهار سوق بازار کرمان تشکیل شد مسئلهٔ خبرگان و اهمّیّت آن‌را برای مردم و معمّمین تشریح کردم. سپس پیشنهاد دادم هر کدام از آقایان که آمادگی دارند اعلام کنند؛ ضمناً خود من از چند نفر از آنان از جمله مرحوم آقای روحانی نام بردم. چون هیچ‌کدام از حضرات حاضر نشدند خودشان را نامزد کنند به ناچار دوباره خود من به صورت انفرادی به میدان آمده اعلام آمادگی نمودم. با این‌که منفرد بودم و جامعهٔ محترم مدرّسان قم نیز دو نفر از آیات معروف را برای آن‌جا نامزد کرده و تبلیغات نسبتاً وسیعی هم داشتند. در عین حال، مردم به علّت شناخت و اطمینانی که به این‌جانب داشتند در این مورد هم مرا برگزیدند و راهیِ مجلس خبرگان کردند.

در مجلس خبرگان در کمیسیون تدوین آیین‌نامه و بعضی کمیسیون‌های دیگر انجام وظیفه می‌کردم. پس از فوت مرحوم امام با همهٔ تألّمات روحی و جسمی که در اثر ناملایمات به سراغم آمده بود، در اجلاسیهٔ تعیین رهبری شرکت نمودم. وقت بحث از شورای رهبری مطرح شد بنده مخالفت کردم و زمانی که می‌خواستند برای آن رأی بگیرند پیشنهاد دادم که اوّل برای تک رهبری رأی بگیرید، اگر رأی نیاورد قهراً به سمت رهبری شورایی حرکت خواهیم کرد. سرانجام با نظر موافق شمار زیادی از نمایندگان به همین رویّه عمل شد. پس از آن‌که مسئلهٔ تک رهبری رأی آورد بنده یادداشتی به آقای طاهری خرّم‌آبادی دادم و رهبریِ آیة اللّه خامنه‌ای ـ مدّظلّه ـ را پیشنهاد دادم، ولی برای توضیح پیشنهاد مزبور وقتم را به آقای آذری قمی دادم. آقای آذری قمی از این پیشنهاد دفاع کرد، پس از آن موافقان و مخالفان نیز صحبت کردند. سرانجام آیة اللّه خامنه‌ای رأی آورد و به رهبری انقلاب اسلامی ایران برگزیده شد. امیدوارم مسئولیّتی را که خبرگان مردم به عهدهٔ معظّمٌ‌له گذاشته اند، بتواند به نحو احسن به پایان برد. آمین یا رب العالمین.

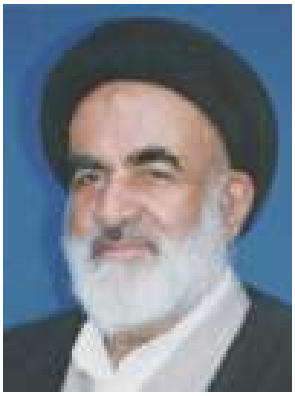

- **نام**: سیّد جعفر
- **شهرت**: کریمی
- **نام پدر**: سیّد رضا
- **زادگاه**: بابل
- **سال تولد**: ۱۳۰۹ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان *قانون اساسی* از استان مازندران، عضویّت در شورای‌عالی اقتصاد هیئت دولت مهندس میر حسین موسوی برای نظارت فقهی بر لوایح قانونی، عضویّت در دادگاه عالی انقلاب، ریاست دادگاه عالی انتظامی قضات با حکم حضرت امام رحمه‌الله، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل و سوم از استان مازندران و... .

این‌جانب سیّد جعفر کریمی فرزند سیّد رضا متولد برج حوت ۱۳۰۹ شمسی، دوران کودکی‌ام را که هم‌زمان با اوج ظلم و استبداد و خفقان حکومت رضاخانی بود، در نهایت تلخی و ناکامی سپری کردم. تا شهریور ماه ۱۳۲۰ به جز فراگیری قرائت *قرآن کریم* در مکتب‌خانه، از هرگونه تحصیلات دیگری محروم ماندم.

از سال ۱۳۲۱شمسی به فراگیری معلومات عمومی و مقدّمات نزد مرحوم ثقةالاسلام سیّد محمود موحّدی در امیرکلا اقدام نمودم و بخشی از کتاب *جامع‌المقدّمات* را در محضر ایشان فراگرفتم.

از مهرماه ۱۳۲۳ وارد حوزهٔ علمیّهٔ وقت بابل شدم و تا مهرماه ۱۳۲۶ در محضر مدرّسان محترم وقت آن حوزه، حجج اسلام مرحومان حاج سیّد حسن استادزاده، حاج شیخ علی موحّد، حاج سیّد محمد محقّق، حاج شیخ محمد علی طبرستانی و آیة اللّه حاج شیخ ولی اللّه مدرّس به تحصیل ادبیّات عرب اشتغال داشتم.

در مهر ماه ۱۳۲۶ برای ادامهٔ تحصیل علوم دینی به حوزهٔ علمیّهٔ قم عزیمت کردم و از آن تاریخ شکل‌گیری زندگی در بخش‌های علمی، سیاسی و اجتماعی این‌جانب به صورت جدّی و پی‌گیر شروع شد که اجمالی از آن در سه بخش به شرح ذیل بیان می شود:

۱. بخش علمی و تحصیلات حوزوی

۱ ـ ۱. از مهرماه ۱۳۲۶ تا سال ۱۳۳۲ دروس سطوح تا سطح عالی را در محضر آیات بزرگوار مرحومان صدوقی، حاج شیخ محمد فکور یزدی، طباطبائی و دیگر

اساتید بنام وقت حوزهٔ علمیّهٔ قم به پایان رساندم.

۲ ـ ۱. از سال ۱۳۳۲ و قسمتی از سال ۱۳۳۳ شمسی در بحث خارج فقه مرحوم آیة اللّه العظمی حاج شیخ مهدی امامی امیری و مدّتی هم در بحث خارج فقه مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی قدس سره شرکت داشتم.

در دی ماه ۱۳۳۳ برای ادامهٔ تحصیل، وارد حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف شدم و در آن‌جا نزد اساتید عظام به تحصیل استدلالی فقه و اصول به شرح ذیل مشغول شدم:

۱ ـ ۲ ـ ۱. از دی ماه ۱۳۳۳ حدود هشت سال در بحث خارج فقه معاملات و اصول مرحوم آیة اللّه العظمی آملی ـ طاب‌ثراه ـ شرکت داشتم که یافته های علمی از بحث معظّمٌ‌له در اصول را در دو جلد و فقه را در پنج جلد به رشتهٔ تحریر ـ به صورت منقّح برای چاپ ـ درآوردم که یک جلد از فقه معاملات تحت عنوان *کشف‌الحقائق عن الفقه الجعفری* یک بار در سال ۱۳۴۱شمسی در نجف اشرف و بار دیگر در ایران چاپ و منتشر شد. در چاپ و نشر بقیّهٔ مجلّدات، انتظار توفیق از خداوند را دارم.

۲ ـ ۲ ـ ۱. از دی ماه ۱۳۳۳ تا آبان ماه ۱۳۵۷ در بحث خارج اصول و فقه مرحوم آیة اللّه العظمی خوئی قدس سره شرکت داشتم که با حضور دو دوره در بحث خارج اصول معظّمٌ‌له، تمام دورهٔ اصول استدلالی را با تعلیقاتی از خودم در چهار جلد ـ به صورت منقّح برای چاپ ـ به رشتهٔ تحریر درآوردم.

۳ ـ ۲ ـ ۱. هم‌چنین از دی ماه ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۴۵ شمسی در بحث خارج فقه طهارت، صلات و حجّ مرحوم آیة اللّه العظمی شاهرودی ـ طاب‌ثراه ـ شرکت مستمر داشتم.

۴ ـ ۲ ـ ۱. در میان سال‌های یاد شده مدّت چهارماه در بحث خارج فقه عبادات مرحوم آیة اللّه العظمی اصطهباناتی و مدّت شش ماه در بحث خارج اصول مرحوم آیة اللّه العظمی یزدی شرکت کردم.

۵ ـ ۲ ـ ۱. از مهر ماه ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۳شمسی در بحث خارج فقه طهارتِ مرحوم آیة اللّه حلّی شرکت داشتم، که نتیجهٔ بحث را در یک جلد نگاشتم.

۶ ـ ۲ ـ ۱. از آبان ماه ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۴۴شمسی در بحث خارج فقه معاملات، کتب قرض، دین، ضمان و مضاربهٔ مرحوم آیة اللّه العظمی حکیم‌ﷺ شرکت داشتم، که نتیجهٔ همهٔ مباحث را با تعلیقاتی از خودم در دو جلد به رشتهٔ تحریر ـ به صورت منقّح برای چاپ ـ درآوردم.

۷ ـ ۲ ـ ۱. از سال ۱۳۴۴شمسی تا تیر ماه ۱۳۵۷ در بحث خارج فقه معاملات و بحث خلل صلات استاد اعظم آیة اللّه العظمی امام خمینی‌ﷺ حضور مستمر و فعّال داشتم که تدریس معظّمٌ‌له در حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف مُتَعِقّب شد به محاصرهٔ بیت ایشان از سوی رژیم بعث عفلقی در تاریخ ۱۳۵۷/۷/۲ و اجبار معظّمٌ‌له به خروج از عراق که در سحرگاه روز ۱۳۵۷/۷/۱۱ به قصد عزیمت به کویت از نجف اشرف خارج شد و بنده به اتّفاق چند نفر ایشان را تا مرز صفوان بدرقه کردیم که با ممانعت دولت وقت کویت با همکاری دولت ستم‌شاهی ایران از ورود به کویت ممنوع شد و به کاظمین مراجعت فرمود و در تاریخ ۱۳۵۷/۷/۱۳ از بغداد به پاریس مهاجرت کرد و سرانجام در بهمن ماه ۱۳۵۷ با توفیقات خداوندی و ایثارگری ملت قهرمان و غیور و ظلم ستیز ایران عزیز، پیروزمندانه به وطن بازگشت و با همّت والای مردم انقلابی و ایثارگر ایران اسلامی، حکومت پرافتخار و شکوهمند جمهوری اسلامی ایران را بنیان نهاد. جزاه اللّه عن الإسلام و أهله خیراً.

۳ ـ ۱. دروس منطق، ادبیّات عرب، فقه و اصول تا سطوح عالی را چندین دوره در حوزه‌های علمیّهٔ نجف اشرف و قم، تدریس نمودم.

۴ ـ ۱. تدریس در مدرسهٔ عالی قضایی و تربیتی قم در سال تحصیلی ۱۳۵۹ ـ ۱۳۶۰ شمسی.

۵ ـ ۱. تدریس در مدرسهٔ عالی شهید مطهّری و مدرسهٔ علوم قضایی تهران(دانشکدهٔ

علوم قضائی) در سال ۱۳۶۹ ـ ۱۳۷۱شمسی.

۶ ـ ۱. تدریس خارج فقه قضا از سال ۱۳۷۰ ـ ۱۳۷۳شمسی در حوزهٔ علمیّهٔ قم.

۷ ـ ۱. تدریس خاج فقه عبادات (کتاب الصوم) که بحمد اللّه تعالی ادامه دارد.

۲. بخش خدمات فقهی و فرهنگی

۱ ـ ۲. با ورود امام عزیز به نجف اشرف و ملاحظهٔ نابه‌سامانی حوزهٔ علمیّهٔ نجف به این‌جانب در معیّت دو نفر دیگر از فضلای حوزه در سال ۱۳۴۵شمسی تکلیف فرمود تا با مذاکره با بیت مرحوم آیة اللّه العظمی خوئی هیئت مشترکی برای تنظیم برنامه و امتحانات حوزه تشکیل دهیم که با کارشکنی نمایندگان مرحوم آیة اللّه‌العظمی خوئی در این باره روبه‌رو شدیم.

۲ ـ ۲. سرانجام در سال ۱۳۴۵شمسی معظّمٌ‌له تصمیم گرفت به تنهایی در این امر مهمٍّ سرنوشت‌ساز اقدام نماید. از این‌رو، مسئولیّت برگزاری امتحانات طلّاب محترم حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف و ناظر و مراقب بودن بر دفاتر شهریّه را به بنده واگذار کرد.

۳ ـ ۲. در سال ۱۳۴۸شمسی در برابر حزب بعث عفلقی عراق که بنای انحلال حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف را داشت امام عزیز تصمیم گرفت با ازدیاد شهریّهٔ طلّاب حوزه، آنان‌را تشویق به مقاومت و پایداری نماید، لکن به ملاحظهٔ وجود افراد مشکوک و ناصالح در میان طلّاب محترم، تکلیف پاک‌سازی حوزه از عناصر ناصالح را به این‌جانب محوّل فرمود که دراین باره با یاری ایزد منّان و حمایت بی‌دریغ امام عزیز ـ بحمد اللّه ـ توانستم دست افراد فاسد و بعضاً وابسته به حزب بعث و أمن عراق را از چپاول بیت المال و اموال امام زمان‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کوتاه کنم که در این راه بر اثر سعایت مفسدان با سازمان امنیّت عراق درگیر شدم و برای پاسخ‌گویی به ادارهٔ أمن نجف احضار شدم، ولی به یاری خدای منّان توانستم بدون کوچک‌ترین تنازل و

گذشت و با قاطعیّت تمام دستورات امام عزیز را در پاک‌سازی حوزه امتثال نمایم.

۴ ـ ۲. در سال ۱۳۴۵شمسی تحقیق و بازنگری و تصحیح رسالهٔ عملیّهٔ عربی *زبدة الاحکام* و رسالهٔ فارسی *توضیح المسائل* برای چاپ از سوی امام بزرگوار به این‌جانب محوّل شد.

۵ ـ ۲. از سال ۱۳۴۶شمسی بازنگری، تحقیق و تصحیح کتاب *البیع* امام عزیز برای چاپ به این‌جانب تحت نظارت و اشراف معظّمٌ‌له واگذار شد که این امر مهم را با همکاری آیة اللّه سیّد عبّاس خاتم یزدی زیر نظر امام بزرگوار به شایستگی انجام دادم و این کتاب با تصحیح کامل و با بهترین اسلوب در پنج جلد در نجف اشرف چاپ و منتشر شد.

هم‌چنین کتاب *خلل صلات* معظّمٌ‌له را به امر ایشان تحقیق و تصحیح نمودم که بعدها در ایران چاپ و منتشر شد.

۶ ـ ۲. از سال ۱۳۴۷شمسی تا پایان مدّت حضور امام عزیز در نجف اشرف به پاسخ‌گویی و نوشتن پاسخ استفتاءات واصله تحت تعلیمات و نظارت مستقیم معظّمٌ‌له اشتغال داشتم که این شغل پس از مراجعت به ایران در سال ۱۳۵۸شمسی نیز در دفتر استفتای معظّمٌ‌له در قم تا آخرین روز حیات پر یُمن و برکت امام راحل قدس سره ادامه یافت. در این رابطه در کثیری از مسائل برای استعلام نظر مبارک امام به محضر شریف ایشان در تهران مشرّف می شدم و رابط بین دفتر استفتای قم و معظّمٌ‌له بودم.

۷ ـ ۲. پس از انتخاب آیة اللّه العظمی خامنه ای ـ مدّظلّه ـ در چهاردهم خرداد ۱۳۶۸ به رهبری نظام مقدّس جمهوری اسلامی ایران، از مرداد همان سال از سوی معظّمٌ‌له عهده دار جواب استفتاءات واصله به محضر مبارک ایشان شدم، که پاسخ‌ها بیش‌تر با بحث و مذاکره با معظّمٌ‌له تنظیم می‌شد و این مسئولیّت تحت نظارت و اشراف معظّمٌ‌له کما کان ادامه دارد.

۸ ـ ۲. از مهر ماه ۱۳۶۸ تاکنون در شورای افتای بیت رهبری که غالباً هفته ای

یک‌جلسه با حضور معظّمٌ‌له تشکیل می شود، شرکت می‌کنم، و مسائل مستحدثه از دیدگاه فقهی ـ به صورت استدلالی ـ در این جلسات مورد بحث قرار می‌گیرد.

۹ ـ ۲. تنظیم پاسخ استفتاءات به صورت کتاب حسب امر مبارک رهبر معظّم ـ دام‌ظلّه ـ بر این‌جانب محوّل شد، که جلد اوّل آن در سال ۱۳۷۴شمسی چاپ و منتشر شد و جلد دوم آن نیز برای چاپ و نشر تحت بررسی و تحقیق است که ـ ان‌شاء اللّه ـ به زودی برای نشر مهیّا می‌شود.

۱۰ ـ ۲. در طی جلسات عدیده‌ای که با مقام معظّم رهبری، مذاکرات و مباحثه‌های علمی در زمینهٔ فقه استدلالی داشتم، به مراتبِ قدرت علمی، استنباط، اجتهاد و منطق معظّمٌ‌له پی بردم و با آگاهی از حدود توان علمی و واجدیّت شرایط مرجعیّت فتوایی سایر فقهای عظام معاصر که بیش تر آنان از هم‌دوره‌ای‌های تحصیلی این‌جانب هستند، مقام معظّم رهبری را نه تنها کم‌تر از دیگر مجتهدان معاصر نیافتم، بلکه معظّمٌ‌له را در بسیاری از مسائل مشکل از نظر قدرت بالای درک، سرعتِ انتقال، قوّت و متانت استدلال و استنباط، قوی‌تر از دیگر آقایان فقهای معاصر تشخیص دادم.

از این رو، با صراحت و قاطعیّت در سال ۱۳۷۳شمسی به صلاحیّت افتا و مرجعیّت تقلیدی معظّمٌ‌له اظهار نظر و اعلام رأی نمودم، متعاقب آن جمع زیادی از علما، فضلا و فقهای بزرگوار به صلاحیّت علمی و تقوایی مقام شامخ رهبری حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای ـ مدّظلّه العالی ـ برای افتا و مرجعیّت تقلید اعتراف نموده، اعلام نظر فرمودند.

۱۱ ـ ۲. از اواخر سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۹شمسی با عضویّت در شورای‌عالی مدیریّت حوزهٔ علمیّهٔ قم منصوب از سوی امام راحل و مرحوم آیة اللّه العظمی گلپایگانی ـ قدّس‌سرّهما ـ با دیگر اعضای محترم شورا در تنظیم برنامه های درسی و امتحانی و ... طلّاب محترم حوزه های علمیّهٔ قم و شهرستان ها همکاری داشتم.

هم‌چنین از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۷۶شمسی در جلسات امتحان رتبهٔ نهایی طلّاب محترم حوزهٔ علمیّهٔ قم مشارکت داشتم.

۱۲ ـ ۲. از زمان امام راحل﵀ در جلسات شورای استفتای بعثهٔ مقام معظّم رهبری در سفر زیارت بیت اللّه الحرام در مدینهٔ منوّره و مکّهٔ مکرّمه حضور داشتم که این توفیق و سعادت تا به حال ادامه داشته و امیدوارم هم‌چنین ادامه یابد.

۳. بخش اشتغالات سیاسی

در اثر تربیت خاصّ خانوادگی و بر اثر چشیدن مرارت های ظلم و استبداد حکومت طاغوتی رضاخانی و به اقتضای اشتغال به تحصیل علوم دینی و مشاهدهٔ تعدّیات قدرت های شیطانی، حسّ ظلم ستیزی و انگیزهٔ مقابله با هرگونه بیدادگری و حق‌کشی، در وجودم از همان اوان پیش از بلوغ، شروع به جوانه زدن نمود تا کم‌کم این احساس و انگیزه برای بنده به صورت احساس تکلیف و وظیفهٔ الهی درآمد.

از این رو، از سال ۱۳۲۷شمسی در حوزهٔ علمیّهٔ قم به جمع برادران عزیز فدائیان اسلام که با رهبری شهید گران‌قدر مرحوم سیّد مجتبی نوّاب صفوی ـ طاب‌ثراه ـ تحت نظارت و اشراف مرحوم آیة اللّه العظمی حاج سیّد محمد تقی خوانساری و آیة اللّه العظمی سیّد صدرالدّین صدر ـ قدّس‌سرّهما ـ به منظور مقابله با قدرت ستم‌شاهی به پا خواسته بودند و داعیهٔ تشکیل حکومت اسلامی را داشتند، پیوستم و در تمام صحنه های مبارزاتی برادران عزیز فدائیان اسلام حضور مستمر و فعّال داشتم.

پس از کودتای ننگین آمریکایی شاه خائن در ۲۸ مرداد و تحت تعقیب قرارگرفتن معارضانِ سلطنت خائنانهٔ دودمان پهلوی، مرحوم ابوی ظاهراً در سال ۱۳۳۳شمسی از وابستگی این‌جانب به جمعیّت فدائیان اسلام اجمالاً پی برده بود و از این بابت برای بنده از جانب حکومت طاغوت احساس خطر کرد؛ از این‌رو، در

آبان ماه ۱۳۳۳ طی تلگرافی به بنده دستور داد که برای ادامهٔ تحصیل به عراق عزیمت کنم.

پس از مشورت با مرحوم آیة اللّه العظمی حاج شیخ مهدی امامی امیر کلایی و مرحوم آیة اللّه حاج سیّد احمد زنجانی در این باره، سرانجام پس از تهیّهٔ گذرنامه در آذر ماه ۱۳۳۳ از ایران عازم عراق و وارد حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف شدم.

در حوزهٔ علمیّهٔ نجف اگر موقعیّتی پیش می آمد باز به کارهای سیاسی در حدّ مقدور می پرداختم؛ از قبیل ورود در جمع حامیان مرحوم آیةاللّه العظمی حکیم در مبارزه با حزب توده در زمان حکومت عبدالکریم قاسم، در مقابله با حزب بعث عفلقی در زمان حکومت عبدالرّحمان و عبدالسّلام عارف و احمد حسن البکر و در مواقع مقتضی دیگر.

از سال ۱۳۴۲شمسی که قیام مردم غیور ایران علیه بیدادگری‌های شاه مزدور و یارانش به خاک و خون کشیده شد و رهبر عزیز انقلاب مورد تعقیب حکومت ستم‌شاهی قرارگرفت تا منتهی به تبعید معظّمٌله در سال ۱۳۴۳شمسی به ترکیه گردید، این‌جانب در خدمت یکی از دوستان دیرین امام‌ﷺ مرحوم حجّة الاسلام حاج شیخ نصر اللّه خلخالی به همراه جمعی از دوستان به امر جلب افکار عمومی حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف جهت هم‌دلی با مردم شریف ایران و حمایت از هدف های عالی رهبر معظّم انقلاب در مبارزه با حکومت آمریکایی شاه مزدور همّت گماشتیم ، با تشکیل جلسات توجیهی در مناسبت های مقتضی و تنظیم تلگراف‌ها به شخصیّت های سیاسی مذهبی و سفارت‌خانه های دولت های به اسم اسلامی در کشور عراق و ترکیه و مطرح ساختن و فراخوانی اعلامیّه های علمای ایران در جلسات رجال و علمای دین نجف اشرف سعی در بسیج افکار عمومی حوزهٔ نجف و ملت های مسلمان جهت حمایت از اهداف رهبر انقلاب و یاری مردم روشن و ایثارگر اسیر بیدادگری ستم‌شاهی داشتیم.

پس از تغییر محلّ تبعید امام از ترکیه به عراق در سال ۱۳۴۴شمسی بعد از حدود یک ساعت از ورود معظّمٌله به کاظمین، به وسیلهٔ مرحوم خلخالی از جریان امر آگاه شدم، آن‌روز عصر تا پاسی از شب با هم‌فکری مرحوم خلخالی به پیش بینی مقدّمات استقبال و پذیرایی امام و تشویق فضلا و علمای نجف اشرف به عزیمت به کاظمین برای دیدار امام پرداختیم.

سحرگاه در معیّت مرحوم خلخالی با ماشین ایشان برای زیارت، عازم کاظمین شدیم که اوایل طلوع آفتاب، به محضر معظّمٌله در منزل حاج عبدالامیر الجمالی در کاظمین مشرّف شدم، از آن تاریخ (۵۷/۷/۱۱) که امام عزیز را به قصد عزیمت به کویت تا مرز صفوان بدرقه نمودیم در خدمت معظّمٌله انجام وظیفه می‌کردم و در تمام کارهای سیاسی در حدّ مسئولیّت محوّله همکاری داشتم.

در تاریخ ۱۳۵۶/۹/۱۸ که جسته گریخته اخبار سوء قصد به جان عزیز امام از سوی عُمّال خود فروختهٔ شاه خائن به گوش می رسید، معظّمٌله با دست‌خطّ مبارک خود در تاریخ ۲۷ ذی الحجّه ۱۳۹۷ این‌جانب را با سه نفر از آقایان وصیّ خود تعیین فرمود که وصیّت‌نامهٔ معظّمٌله بدین عبارت شروع می شود:

این‌جانب روح اللّه موسوی خمینی در حال صحّت و سلامت، وصیّ خود قرار دادم حضرات حجج اسلام آقای شیخ حبیب اللّه اراکی و آقای رضوانی خمینی و آقای آقا سیّد عبّاس خاتم یزدی و آقای آقا سیّد جعفر کریمی ـ دامت افاضاتهم ـ را در امور مربوطهٔ به وجوه شرعیّه که نزد این‌جانب است و... .

این وصیّت‌نامه را در پاکت سربسته تحویل ما فرمود و در پشت پاکت چنین مرقوم داشت: این پاکت نزد جناب آقای آقا سیّد جعفر کریمی محفوظ باشد و پس از فوت این‌جانب آن‌را بازکنند و مطالعه نمایند.

در مرداد ماه ۱۳۵۸ به أمر مطاع امام راحل‌ﷺ، داوطلبِ نمایندگی مجلس خبرگان بررسی *قانون‌اساسی* جمهوری اسلامی ایران شدم که با انتخاب از سوی

مردم شریف، مؤمن، غیور و انقلابی استان مازندران در مجلس خبرگان بررسی نهایی *قانون‌اساسی* شرکت نمودم و در پاره ای موارد رابط بین مجلس و امام عزیز به منظور گزارشِ مراتب به معظّمٌله بودم.

در سال ۱۳۶۰شمسی به نمایندگی از سوی امام عزیز ـ طاب‌ثراه ـ در معیّت آیةاللّه احمدی میانجی در شورای‌عالی اقتصادِ هیئتِ دولت آقای مهندس میرحسین موسوی برای نظارت فقهی بر لوایح قانونی و تنظیم برنامهٔ متناسب با نظام جمهوری اسلامی شرکت داشتم.

در همان سال هم‌چنین با عضویّت در دادگاه عالی انقلاب اسلامی برای بازنگری و تجدید نظر در پرونده های محاکم انقلاب اسلامی انجام وظیفه نمودم.

در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۹ طی حکمی از سوی امام بزرگوار ـ طاب‌ثراه ـ به ریاست دادگاه عالی انتظامی قضات منصوب شدم که مدّت بیش از یازده سال در این سمت به کار بررسی و تعقیب تخلّفات قضات محترم دادگاه ها و دادسراهای انقلاب اسلامی و دادگاه های مدنی خاص پرداختم و سرانجام در تاریخ ۱۳۷۳/۲/۹ با استجازهٔ مکرّر از مقام معظّم رهبری ـ دام‌ظلّه ـ از این سِمَت استعفا نمودم.

در انتخابات مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۶۱شمسی داوطلب نمایندگی مردم بزرگوار و خداجوی استان مازندران شدم که با رأی پرارزش مردم شریف انقلابی استان به مجلس خبرگان رهبری (دورهٔ اوّل) راه یافتم که از برکات بزرگ آن مجلس انتخاب به‌جا و شایستهٔ حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای ـ دام‌ظلّه ـ به سِمَت شامخ الهیِ رهبریِ نظام مقدّس و شکوهمند جمهوری اسلامی ایران ـ صانه‌اللّه تعالی عن حدثان الدّهر و کید الکیدة ـ بود.

در تاریخ ۱۳۶۲/۳/۱۹ از سوی حضرت امام ـ طاب‌ثراه ـ این‌جانب و حضرات آیات محمدی گیلانی، بجنوردی، ابطحی کاشانی و قاضی خرّم آبادی مسئول بررسی پرونده های زندانیان محاکم عمومی و انقلاب اسلامی برای اتّخاذ تصمیم

مقتضی اعم از آزادی، تخفیف مجازات، تعلیق مجازات، تغییر محلّ زندان و اعلام نظر به محضر مبارک امام عزیز به منظور اتّخاذ تصمیم نهایی شدیم، که در این سمت متجاوز از مدّت سه سال انجام وظیفه نمودم.

از اواخر سال ۱۳۵۸شمسی که افتخار عضویّت در نهاد انقلابی یاور امام در تمام دوران نهضت جامعهٔ محترم مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم دارا شدم تا به حال در موضع‌گیری های به‌جای سیاسی آن نهاد مقدّس مشارکت داشته و دارم.

۱۳۷۷/۶/۲۳

- **نام**: صادق
- **شهرت**: لاریجانی‌آملی
- **زادگاه**: نجف اشرف
- **نام پدر**: میرزا هاشم
- **سال تولد**: ۱۳۳۹شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ سوم از استان مازندران، تدریس در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها.

تولد و حسب و نسب

این‌جانب صادق لاریجانی آملی در سال ۱۳۳۹ شمسی در نجف اشرف دیده به جهان گشودم. پدرم مرحوم آیة اللّه العظمی حاج میرزا هاشم آملی‌ﷺ از اعاظم فقها و مراجع نجف اشرف و قم بوده است و شاگردان بسیاری را در این دو شهر بزرگ علم و تقوا پرورانده است. مادرم صبیّهٔ مرحوم آیة اللّه العظمی حاج سیّد محسن اشرفی‌ﷺ است. ایشان از بزرگان شهر اشرف(بهشهر) بود و در آن‌جا سمت ریاست و مرجعیّت داشت و از شاگردان مبرّز مرحوم آخوند خراسانی‌ﷺ محسوب می‌شد؛ ولی به علّت انزواگزیدن، نام چندانی از خود باقی نگذاشته است.

قریب یک سال و اندی داشتم که مرحوم والد از نجف اشرف به شهر مقدّس قم نقل مکان نمود و بساط تدریس در این شهر گشود.

تحصیلات اوّلیّه

از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶شمسی در مراحل دبستان و دبیرستان به دروس جدید اشتغال داشته‌ام و ـ بحمداللّه ـ در همهٔ این سطوح، درس ها را با موفّقیت تمام به پایان برده ام و کم‌تر اتّفاق می‌افتاد که رتبهٔ اوّل را حایز نباشم.

نیک به خاطر دارم که از سال اوّل دبیرستان مسیر تحقیقم از درس های معمولی دبیرستان، بسیار فراتر رفت و کتاب های متعدّد دانشگاهی در رشتهٔ ریاضی را خود بدون کمک استاد فراگرفتم؛ مثل:

Precalculus نوشتهٔ Serge lang، دو مجلّد *Calculus* نوشتهٔ Tom.Apostol،

Analysis Mathematical نوشتهٔ Rudin، *Measure Theorg* نوشتهٔ Monro و همهٔ این ها قبل از وارد شدن به سال چهارم دبیرستان بود.

با فراهم آمدن بورس تحصیلی از دانشگاه صنعتی شریف، عازم تحصیل در یکی از کشورهای غربی بودم که ناگهان زندگی‌ام چرخشی تمام پیدا کرد و اندیشه و شوق تحصیل در علوم قدیم و دنبال کردن مسیر تحقیقات فقها و مجتهدان و فیلسوفان اسلامی، حرکتی دیگر را باعث شد. علل این شوق و اندیشهٔ جدید، خود داستان عجیبی دارد که این‌جا مجال بیان آن نیست.

تحصیلات علوم اسلامی

به هر حال، با تغییر مسیر علمی و در واقع تغییر مسیر زندگی‌ام، از سال ۱۳۵۶شمسی وارد عالم‌طلبگی شدم و با ولع و اشتیاق فراوان علوم رسمی حوزه را فرا می‌گرفتم و در کنار آن ها با مباحث فیلسوفان غربی هم، آشنا می‌شدم.

اکثر درس های دورهٔ مقدّمات و سطح حوزه را با اساتیدی مبرّز و عمدتاً به‌طور خصوصی طی کردم و از محضر اساتیدی چون آیة اللّه صلواتی، آیة اللّه سیّد کاظم حائری ـ دام ظلّهما ـ و دیگر بزرگان استفاده بردم. بحث های خارج اصول و فقه را از محضر مرحوم والد آیة اللّه العظمی حاج میرزا هاشم آملی‌ﷺ و آیة اللّه العظمی حاج شیخ حسین وحیدی خراسانی ـ دام ظلّه ـ که افتخار دامادی ایشان را هم دارم، استفاده برده‌ام.

فلسفهٔ اسلامی را مدّتی در نزد آیة اللّه جوادی آملی و آیة اللّه حسن زاده آملی استفاده کردم.

تدریس و تحقیق

سپس بعد از آن‌که مدّتی دروس سطح از *اصول الفقه* مرحوم مظفّر، *شرح لمعه*، *رسائل*، *مکاسب* و *کفایة‌الاصول* را تدریس کردم،از حوالی سال۱۳۶۸شمسی به

تدریس خارج اصول و پس از مدّتی به تدریس خارج فقه پرداخته‌ام و ـ بحمداللّه ـ تاکنون مشغول به این دو بحث هستم.

در جریان انقلاب درکنار مرحوم والد، در پاره‌ای اقدامات شرکت جسته‌ام و پس از چندی حس کردم تهاجم فرهنگی غرب کمی از تهاجم نظامی آن ندارد، از این رو، در حدّ وسع خویش و با بضاعتی مزجات همّ خویش را در مقابله با این تهاجم فرهنگی قرار دادم. تهاجمی که ایمان مردم را هدف گرفته و قطعاً در راستای اهداف شوم استعماری است. چون نیک می‌دانند که این کشور اسلامی با ایمان مردم نگه داشته شده است نه تجهیزات مادّی و اقدامات نظامی.

مدّت ها است که رهبر معظّم انقلاب حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای ـ دام ظلّه ـ با بیانات مختلف به این خطر عظیم اشاره کرده است و اخیراً هم با بیانی صریح و رسا به افشای آن پرداخته است.

علاوه بر تدریس خارج فقه و اصول در حوزهٔ علمیّهٔ قم و نگاشتن کتاب ها و مقالاتی در باب مباحث جدید کلامی چند سال است که به طور منظّم در دانشگاه تربیت مدرّس قم در سطح کارشناسی ارشد و دکترا، کلام جدید و فلسفهٔ تطبیقی و در دانشگاه رضوی مشهد، هم کلام جدید، فلسفهٔ اخلاق و فلسفهٔ غرب تدریس می‌کنم.

تألیفات

آثار قلمی این‌جانب برخی به طبع رسیده است که عمده‌ترین آن ها عبارت است از:

۱. *فلسفه اخلاق در قرن حاضر*، نوشتهٔ وارنک، این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب *Cpntemporay moral philophy* که با تعلیقات مبسوط این‌جانب به طبع رسیده است (انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲)؛

۲. *انسان از آغاز تا انجام*، نوشتهٔ علّامه سیّد محمد حسین طباطبائی، این کتاب ترجمه ای است از کتاب *کتاب الانسان* که با تعلیقات مبسوط این‌جانب همراه است

(انتشارات الزّهراء، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱)؛

۳. *سرمایه ایمان*، ملّا عبدالرّزّاق لاهیجی، تصحیح این کتاب به وسیلهٔ این جانب صورت گرفته است (انتشارات الزّهراء، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲)؛

۴. معرفت دینی، *نقد نظریّهٔ قبض و بسط تئوریک شریعت* (مرکز ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۷۰)؛

۵. *قبض‌وبسط در قبض‌وبسطی دیگر* (مرکز ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۲)؛

۶. *واجب مشروط* (انتشارات کنگره شیخ انصاری، ۱۳۷۴)؛

۷. *فلسفه تحلیلی، دلالت و ضرورت* (انتشارات مرصاد، قم، ۱۳۷۵)؛

۸. *مکتوباتی در حسن و قبح عقلی و قاعده ملازمه* (انتشارات مرصاد، قم)؛

۹. *دین و اخلاق*، (ترجمه از انگلیسی) (انتشارات مرصاد، قم)؛

۱۰. *فلسفه تحلیلی، تئوری های معنا داری*؛

۱۱. *فلسفه تحلیلی، فعل گفتاری*؛

۱۲. *زبان دین*؛

۱۳. *براهین اثبات واجب، برهان وجودی*؛

۱۴. *قلمرو دین*؛

۱۵. *مبانی کلامی فلسفی حکومت دینی*؛

۱۶. *فلسفه اخلاق*.

علاوه بر کتاب های فوق مجموعه متعدّدی از مقالات کلامی، فلسفی درمجلّات مختلف هم‌چون *نقد و نظر وکیهان فرهنگی و ماهنامه صبح* و...به طبع رسانده‌ام.

در فقه و اصول، تقریباً، تمامی درس هایی که شرکت جسته ام تقریر کرده ام و به علاوه دو مجلّد در علم اصول از ابتدا تا مبحث مشتق به عربی نگاشته‌ام و رساله‌ای مبسوط در صلات مسافر به شکل شرح بر *عروةالوثقی* تصنیف نمودم که تتمّه‌ای از آن باقی مانده است و حکایت هم‌چنان باقی است... .

- **نام**: محسن
- **شهرت**: مجتهد شبستری
- **نام پدر**: کاظم
- **زادگاه**: شبستر
- **سال تولد**: ۱۳۱۶ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دوره‌های اوّل، دوم، چهارم و پنجم از تهران، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دورهٔ متوالی از استان آذربایجان شرقی، عضویّت در شورای‌عالی مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام، نمایندگی ولیّ‌فقیه در استان آذربایجان‌شرقی و امامت جمعهٔ تبریز.

تولد و دوران کودکی

این‌جانب محسن مجتهد شبستری در ۱۳۱۶ شمسی در شبستر متولد شدم. پدرم مرحوم آیة اللّه حاج میرزا کاظم از فقیهان مبارز دوران استبداد رضاخانی بود. وی پس از پایان تحصیلات از حوزهٔ نجف اشرف، مدّتی در شبستر رحل اقامت افکند. سپس ده سال آخرِ عمرش را مقیم تبریز شد و از عالمان طراز اوّل شهر به شمار می آمد. جدّم مرحوم ملّا علی اشرف از علمای بزرگ آذربایجان و تاآن‌جا که اطلاع دارم تا جدّ ششم ما از سلسلهٔ روحانیّت بوده‌اند.

دوران نوجوانی و تحصیل

پس از تحصیل دروس مقدّماتی در تبریز در مهرماه ۱۳۳۲ عازم حوزهٔ علمیّهٔ قم شدم.

پس از پایان دورهٔ‌سطح عالی،از درس خارجِ فقه و اصول آیات عظام‌بروجردی، محقّق داماد، گلپایگانی، آقا میرزاهاشم آملی و حضرت امام خمینی قدس‌سرهم استفاده کردم. هم‌چنین فلسفه و تفسیر را از محضر استاد علّامه طباطبائی استفاده بردم.

علاوه بر خوشه چینی از خرمن علوم اساتید و محقّقان بزرگوار حوزه، از محضر علمای بزرگ اخلاق نظیر مرحوم حاج آقا حسین فاطمی قمی و حاج شیخ عبّاس تهرانی نیز بهره های وافر بردم.

فعّالیّت های علمی

الف) تدریس

دروس حوزوی از مقدّمات عربی و معانی بیان گرفته تا سطوح عالی (جلدین *کفایه*) را تدریس نموده ام و نیز پس از آمدن به تهران در سال ۱۳۵۲شمسی، مشغول تدریس فقه و اصول برای طلّاب علوم دینی شدم. ضمناً مدّت قریب سه سال در دانشکدهٔ الهیّات تهران اشتغال به تدریس معارف و فقه داشتم و در مسجد طلاچیان تهران برای جمعی از تحصیل‌کردگان و دانش‌جویان به تدریس تفسیر *قرآن* و *نهج‌البلاغه* و معارف اسلامی مشغول بودم و اکنون نیز در تبریز به تدریس خارج فقه اشتغال دارم.

ب) تألیف

نوشته‌های حقیر که غالباً در زمینه‌های تفسیر، عقاید، فقه و اصول است به علّت گرفتاری‌ها و مشاغل و عدم توفیق تنقیح و تنظیم، تاکنون غالباً به طبع نرسیده است. جز آن‌چه که در برخی نشریّات منتشر شده‌است و «تفسیر آیات عبادالرحمن» سال گذشته به‌طبع رسیده شده‌است و فعلاً تفسیر سورهٔ جمعه و منافقین تحت طبع است.

فعّالیّت های سیاسی پیش از انقلاب

قبل ازپیروزی انقلاب با بزرگانی چون استاد شهید مطهّری، آیةاللّه شهید دکتر بهشتی، استاد شهید دکتر مفّتح و سایر عزیزان جلساتی داشتیم که مسائل سیاسی در آن مطرح می‌شد و زمینهٔ تشکیل جامعهٔ روحانیّت مبارز تهران از همان جلسات پایه‌گذاری شد. از دیگر کارهای سیاسی بنده نوشتن متن اعلامیّه های روشن‌گرانهٔ جامعهٔ روحانیّت مبارز است که پس از کسب رهنمود از محضر امام‌ﷺ و مشاوره با اعضای محترم جامعه تهیّه می شد. هم‌چنین رهبریِ راه‌پیمایی و فعّالیّت های

سیاسیِ منطقهٔ شش تهران و سخن‌رانی علیه رژیم ستم‌شاهی در اجتماعات عظیم به عهدهٔ حقیر بود. گفتنی است در این راه بارها تحت تعقیب ساواک قرار گرفتم و بازداشت شدم.

در یک بازداشت دسته جمعی که ۲۱ نفر از علمای تهران در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۶ پس از حادثه اصفهان دستگیر شدند، این‌جانب نیز جزء بازداشت شده‌ها بودم. ماجرا از این قرار بود: جلسه‌ای در منزل یکی از علمای تهران در منطقهٔ تهران ویلا تشکیل یافت، این جلسه تا نزدیک سحر به طول انجامید. پس از پایان جلسه ناگهان دیدیم منزل در محاصرهٔ پلیس است و هنگام خروج از جلسه همگی را دستگیر کردند. این‌جانب در آن جلسه یادداشت‌هایی نوشته بودم و قرار بود فردا شب در معیّت آیة اللّه امامی کاشانی آن را به صورت اعلامیّه‌ای درآورم و پس از امضای اعضای روحانیّت مبارز تهران ـ که گاهی تعداد امضا کنندگان به شصت نفر می‌رسید ـ طبع و منتشر کنم؛ ولی آن یادداشت‌ها را موقع تفتیش از جیب من درآوردند و پیش بینی می‌شد جرم من سنگین تر از جرم دیگران باشد، ولی سرانجام پس از هجده ساعت بازداشت، همگی آزاد شدیم؛ زیرا دستگیری بیش از بیست تن از ائمّهٔ جماعاتِ معروف تهران آن هم در ماه مبارک رمضان، بازتاب بدی داشت و این موضوع برای رژیم سنگین تمام می شد. ازاین‌رو، ناچار شدند همه را آزاد کند.

فعّالیّت های سیاسی پس از انقلاب

بعد ازپیروزی انقلاب اسلامی مدّتی مسئولیّت کمیته انقلاب را در منطقهٔ شش تهران عهده‌دار شدم. هم‌چنین چهار دوره (دوره اوّل، دوم، چهارم و پنجم) از سوی مردم تهران به نمایندگی مجلس شورای اسلامی برگزیده شدم و در این چهار دوره مسئولیّت کمیسیون های مربوطه به عهدهٔ این‌جانب بود.

و نیز در دورهٔ اوّل و دوم و سوم انتخابات خبرگان رهبری از سوی مردم شریف استان آذربایجان شرقی به نمایندگی مجلس انتخاب شدم.

در دوره‌های گذشته و این دوره از اعضای اصلی هیئت تحقیق مجلس خبرگان بوده‌ام. در گذشته در کمیسیون آیین‌نامه نیز عضویّت داشتم و مدّت شش سال واندی است بنا به دستور مقام معظّم رهبری ـ دام‌ظلّه ـ مسئولیّت نمایندگی ولیّ‌فقیه در استان آذربایجان‌شرقی و امامت جمعهٔ تبریز به حقیر محوّل گردیده است.

خاطره از مجلس خبرگان

مهم‌ترین واقعه‌ای که در اواخر دورهٔ اوّل مجلس خبرگان رخ داد، انتخاب شایستهٔ حضرت آیة اللّه العظمی خامنه ای ـ دام ظلّه ـ پس از ارتحال امام‌ﷺ بود که موجب یأس دشمنان نظام اسلامی و خوش‌حالی دوست داران انقلاب به ویژه اکثریّت ملت آگاه ایران شد. خاطرهٔ فراموش نشدنی حقیر از آن جلسهٔ سرنوشت‌ساز خبرگان آن است که در شب رحلت امام‌ﷺ از هیئت رئیسهٔ مجلس خبرگان (آیة اللّه طاهری خرّم آبادی) تلفن کرد که فردا در مجلس شورای اسلامی جلسهٔ خبرگان تشکیل می شود. بدیهی بود که از شنیدن این خبر تأسّف‌بار اندوهگین شوم؛ چرا که ارتحال جانگداز امام رهبر کبیر انقلاب و استاد بزرگوارم ـ اعلی اللّه مقامه ـ از یک‌سو و تاریکی سرنوشت‌کشور و انقلاب‌اسلامی از سوی دیگر، خیلی دردناک و نگران‌کننده بود؛ ولی بنده چون مطلبی شنیده بودم مبنی بر این که امام‌ﷺ در بارهٔ رهبری آیة اللّه خامنه ای سخنانی فرموده است، مطمئن بودم که خدای متعال کمک می‌کند. صبح فردا که جلسه تشکیل شد و وصیّت‌نامهٔ امام‌ﷺ قرائت گردید، جلسه وارد بحث اصلی شد و شکل شورایی بودن رهبری مطرح شد؛ ولی رأی نیاورد بعد که بنا شد به مصادیق بپردازند، بنده یادداشتی نوشتم به جناب آقای هاشمی رفسنجانی دادم، ولی به آن اکتفا نکرده از جای برخاستم با صدای بلند گفتم: جناب

آقای هاشمی! من شنیدم امام﵀ در بارهٔ رهبری آیة اللّه خامنه ای مطالبی فرمود و شما هم از امام﵀ شنیده اید، بفرمایید آن‌سخنان چه بوده است؟ ایشان رو کرد به نمایندگان خبرگان و فرمود: آقای مجتهد شبستری چنین می‌گوید، آیا مایلید من آن‌چه را شنیده ام، بگویم؟ که ناگهان از هر سو صدا بلند شد: بلی، بلی، بفرمایید حالا اگر نگویید پس کی خواهید گفت؟ آن‌گاه ایشان فرمود: روزی به اتّفاق حاج احمد آقا در خدمت امام بودم، وقتی تلویزیون سخن‌رانی آیة اللّه خامنه ای را در مجلس کره پخش می‌کرد، به امام﵀ گفتم: آقای خامنه ای خوب صحبت می کند، مجلس را قبضه کرد. امام فرمود: آقای خامنه ای شایستگی رهبری دارد و یک بار دیگر هم وقتی در نزد امام﵀ از عزل قائم مقام رهبری، اظهار نگرانی شد، امام فرمود: با وجود آقای خامنه ای جای نگرانی نیست. که در این لحظه آقای موسوی اردبیلی نیز مطالب و گواهی آقای رفسنجانی را تأیید کرد. پس از آن نمایندگان مجلس خبرگان با اطمینان خاطر بیش‌تری آن رأی قاطع را به رهبری مقام معظّم رهبری دادند گرچه اگر این رهنمود امام﵀ را هم خبرگان نمی شنیدند به فردی شایسته تر از رهبر عزیز نمی رسیدند، ولی شنیدن این اظهارات امام﵀ قطعاً در تعداد آرا و سرعت تصمیم‌گیری و رفع تردید برخی از افراد، مؤثّر بود. باید خدای متعال را شاکر باشیم که مجلس خبرگان را در آن‌روز حسّاس از هدایت خود برخوردار کرد وچنین خَلَف صالحی رابرای امام﵀ برای سکّان‌داری کشتیِ انقلاب‌اسلامی مرحمت نمود.

- **نام**: عبداللّه
- **شهرت**: محمدی
- **نام پدر**: محمود
- **زادگاه**: سوتو از توابع سردشت
- **سال تولد**: ۱۲۹۶شمسی
- **مسئولیّت**: امامت جمعۀ شهرستان سقّز، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورۀ اوّل از استان کردستان.

این‌جانب عبداللّه محمدی در سال ۱۲۹۶ شمسی در یک خانوادهٔ کشاورز متولد شدم. در هفت سالگی پدرم مرا نزد معلّم روستا فرستاد. در آغاز، لوح چوبی مکتوب به «یا اللّه یا فتّاح یا رزّاق» را به دست گرفته، تحصیلات دینی خود را شروع کردم. در سال ۱۳۲۰ شمسی به أخذ مدرکِ افتا و تدریس از استاد فاضل، ملّاحسین مجدی ـ طاب ثراه ـ نایل آمدم و تا سال ۱۳۴۰شمسی در روستاهای ترجان، قاجر و قادرآباد بوکان به تدریس علوم دینی و ارشاد مسلمانان اشتغال داشتم. در چهاردهم اردی‌بهشت ۱۳۴۰ به دعوت اهالی مسلمان سقّز برای شغل افتا و تدریس در مسجد جامع به آن‌جا هجرت کردم. در سال ۱۳۵۷ شمسی که ندای وحدت به گوش رسید، به صف انقلابیان پیوستم. پس از پیروزی صلاح بر ضلال، از سوی حضرت امام خمینی‌ﷺ به سِمَت امامت جمعه منصوب گردیدم و اکنون نیز در همین شهر سمت امامت جمعه و نمایندگی خبرگان استان کردستان را بر عهده دارم. به میمنت انقلاب اسلامی ایران، تحت قیادت قائد عظیم‌الشّأن امام خمینی‌ﷺ به ارشاد مسلمانان مشغول و عمرگران‌بها را در این راه صرف می نمایم.

والسّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.

- **نام**: حسین
- **شهرت**: محمدی
- **نام پدر**: محمد علی
- **زادگاه**: ملّا محلّه لائی از توابع هزار جریب مازندران
- **سال تولد**: ۱۳۰۳شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل.

تولد و اجداد

این‌جانب حسین محمدی فرزند شیخ محمد علی در سال ۱۳۰۳ شمسی در روستای ملّا محلّهٔ لائی از روستاهای هزار جریب مازندران متولد شدم. اجدادم اهل علم و روحانی بودند و پدرم پس از تحصیلات چند ساله در مازندران و مشهد رضوی، به نجف اشرف مشرّف شد و مدّتی در آن‌جا اقامت داشت. سرانجام به علّت بیماری به منطقه بازگشت و در ۳۱ سالگی وفات یافت.

در آن زمان من هشت ساله بودم و *گلستان* سعدی می خواندم. پس از رحلت پدرم به تحصیل ادامه دادم تا وقتی که رضا خان پهلوی مدارس دینی را تعطیل کرد. پس از سقوط رضاخان و آمدن متفّقین به ایران، نزد آیة‌اللّه کوهستانی‌ﷺ رفتم و درس *سیوطی* را آغاز کردم. گفتنی است مدّت هفت سال از محضر معظّمٌ‌له استفاده نمودم و بعد با اجازهٔ ایشان، به نجف اشرف مشرّف شدم. چند سال در آن جا بودم.

قسمتی از *کفایه* و *مکاسب* را خدمت آیة اللّه میرزا حسن یزدی‌ﷺ و مقداری از آن دو و شرح *منظومه* را خدمت آیة اللّه ملّا صدرا‌ﷺ خواندم.

استادان درس خارج این‌جانب، آیة اللّه العظمی آقای شاهرودی ـ طاب ثراه ـ و آیة اللّه آقای میرزا هاشم آملی بودند. پس از تحصیل،در سال ۱۳۳۹ شمسی به وطن بازگشتم و به وظیفهٔ خویش که تدریس و فعّالیّت های اجتماعی و امور عمرانی و تلاش در جهت اصلاح جامعه و پشتیبانی از عالمان در مبارزه با قوانین

فرمایشی شاهنشاهی و...بود، مشغول بودم تا آنکه نهضت اسلامی ایران اوج گرفت. اوّلین مجلس ختم در مازندران برای شهید حاج مصطفی خمینی در شهر نکا به وسیلهٔ این‌جانب برگزار شد. پس از آن که انقلاب اسلامی به رهبری داهیانهٔ امام‌خمینی‌ﷺ به پیروزی رسید، در تمام برنامه های جمهوری اسلامی، نظیر تشکیل کمیته، جهاد و سپاه، این‌جانب از بنیانگذاران بودم و اکنون هم با همهٔ آن مراکز همکاری دارم و کارها را با مشورت هم‌دیگر انجام می دهیم. اللّهم اجعلنا من جندك، فإنّ جندك هم الغالبون، و اجعلنا من حزبك، فإنّ حزبك هم المفلحون، و اجعلنا من أوليائك، فإنّ أوليائك لا خوفٌ عليهم ولاهم يحزنون.

والسّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

- **نام**: محسن
- **شهرت**: محمدی عراقی (اراکی)
- **نام پدر**: حبیب اللّه
- **زادگاه**: نجف اشرف
- **سال تولد**: ۱۳۳۴ شمسی
- **مسئولیّت**: ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی آبادان و خرّم‌شهر، ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی استان خوزستان، ریاست دادگستری خوزستان، امامت جمعهٔ دزفول، حاکم شرع هیئت‌های واگذاری زمین خوزستان، نمایندگی ولیّ‌فقیه در دانشگاه شهید چمران اهواز، نمایندگی ولیّ‌فقیه در اروپا و انگلیس، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های دوم و سوم از استان خوزستان و... .

تولد و دوران کودکی

این‌جانب محسن محمدی عراقی (اراکی) در سال ۱۳۳۴ شمسی در نجف اشرف متولد شدم. پدرم مرحوم آیة اللّه حاج شیخ حبیب اللّه اراکی از فقها و اساتید معروف حوزهٔ علمیّهٔ نجف بود و افزون بر مقام شامخ علمی‌یی که ایشان را در صف علمای طراز اوّل حوزهٔ نجف قرار می‌داد، در میدان عمل نیز از پیش‌تازان بود. ورع، تقوا، عبادت، زهد و سایر ملکات و سجایای اخلاقی ایشان کم نظیر بود. آیة اللّه سیّد کاظم مرعشی فرمود: در بارهٔ کسی که صلاحیّت زعامت آیندهٔ حوزهٔ نجف را داشته باشد با آیة اللّه خوئی گفت‌وگو کردم، ایشان فرمود: آیة اللّه حاج شیخ حبیب‌اللّه اراکی شایسته‌ترین فرد است. او در عالم سیر و سلوک و معنا، مقامی عالی داشت و علاوه بر دارا بودن صفا، طهارت و کمالات اخلاقی، از حالات بسیار خوب معنوی نیز برخوردار بود و مکاشفات و مشاهدات ربّانی نصیبش می‌شد.

معظّمٌ‌له از شاگردان برجستهٔ آیة اللّه العظمی آقای سیف اللّه اراکی، آیة اللّه‌العظمی محقّق اصفهانی (کمپانی)، آیة اللّه العظمی شیخ کاظم شیرازی و برخی دیگر از برجستگان حوزهٔ نجف بود و اینان بر اجتهاد وی گواهی دادند.

مادرم فرزند مرحوم آیة اللّه العظمی شیخ صفرعلی اراکی می‌باشد. مرحوم آیة اللّه العظمی حاج شیخ صفرعلی اراکی از اعاظم فقها و زهّاد حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف بود. او تألیفات فراوانی در زمینهٔ مسائل فقهی و اصولی دارد و قریب یک دوره فقه استدلالی و نیز یک دوره کامل اصول فقه از جمله آثار علمی به‌جا مانده از

ایشان است که آمادهٔ چاپ می‌باشد.

دوران تحصیل و اساتید

قرآن کریم را نزد مرحوم والد و والده و نیز همشیره بزرگم فراگرفتم. همشیره‌ام علاوه بر *قرآن*، *گلستان* سعدی و کتاب‌های درسی سال های اوّل، دوم و سوم ابتدایی را به من آموخت.

با توجّه به وضعیّت نامناسب مدارس آن روز و نیز به منظور فراگرفتن کامل زبان عربی، پدرم مرا برای تحصیلات ابتدایی به مدرسهٔ «منتدی النّشر» که زیر نظر مرحوم آیة اللّه شیخ محمدرضا مظفّر اداره می‌شد، فرستاد. از ابتدا به کلاس سوم رفتم و تا کلاس اوّل متوسّطه را در همان مدرسه به تحصیل ادامه دادم. پس از آن با راهنمایی مرحوم پدرم ترجیح دادم به تحصیلات حوزوی روی آورم. ازاین‌رو، از سال ۱۳۴۷شمسی تحصیلات حوزوی را شروع کردم. دروس مقدّمات و سطوح را نزد اساتید حوزه و برخی از دروس نظیر شرح صمدیه، *حاشیهٔ* ملّا عبداللّه، مقداری از *معالم* و مقداری از شرح *لمعه* را نزد مرحوم پدرم خواندم. مقداری از *کفایه* و *رسائل* را نیز ظاهراً نزد ایشان خواندم و بقیّه را نزد اساتید معروف حوزهٔ نجف گذرانیدم. مقداری از *کفایه* را نزد آیة اللّه حاج سیّد عبّاس خاتم، مقدار دیگر را نزد آیة اللّه سیّد حسن مرتضوی تحصیل کردم. قسمت اعظم *رسائل* و نیز *اصول‌فقه* را نزد آیة اللّه سیّد کاظم حائری و مقداری از *لمعه* را نزد آیة اللّه سیّد عزالدّین بحرالعلوم گذرانیدم. بخشی از *مکاسب* را نیز نزد آیة اللّه شیخ محمد تقی جواهری و بخشی دیگر را نزد آیة اللّه سیّد محمود هاشمی و نیز قسمتی دیگر را نزد مرحوم آیة اللّه شیخ عبدالمجید روشنی به‌طور خصوصی خواندم.

حکمتِ شرح *منظومه* و جلد اوّل و دوم *اسفار* را نزد مرحوم آیة اللّه حاج شیخ عبّاس قوچانی فراگرفتم. پس از اتمام سطح در سال ۱۳۵۳ شمسی، در درس خارج فقه مرحوم آیة اللّه العظمی خوئی حاضر شدم و تا زمان هجرت به قم از درس فقه

ایشـــان اسـتفاده مـی‌کردم. در حـوزهٔ درس خـارج فـقه و اصـول مـرحـوم شـهید آیة اللّه‌العظمی سیّد محمد باقر صدر نیز شرکت کردم و مدّتی از خارج فقه و اصول ایشان بهره‌مند شدم.

در سال ۱۳۵۴ شمسی در نتیجهٔ فشارهای حکومت بعث عراق ناگزیر ازنجف اشرف به قم هجرت کردم. از آغاز حضور در حوزهٔ علمیّهٔ قم از درس خارج فـقه مرحوم آیة اللّه العظمی میرزا کاظم تبریزی و اصول آیة اللّه العظمی وحید خراسانی استفاده کردم. در جلسات خارج اصول آیـة اللّـه سیّد کـاظم حـائری نـیز حـاضر می‌شدم و حدود چهار سال‌هم از خارج فقه مرحوم آیة اللّه العظمی مـیرزا کـاظم تبریزی استفاده کردم.

قریب یک دورهٔ کامل از درس خارج اصول آیة اللّه العظمی وحید خراسانی و درس خارج اصول فقه آیة اللّه سیّد کاظم حائری استفاده بردم.

به استثنای سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ و نیز ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ شمسی یعنی حدود چهار سال که در خوزستان به انجام وظیفه اشتغال داشتم، در بقیّهٔ اوقات ـ تا سال ۱۳۷۳ شمسی ـ به‌طور مستمر در درس‌های خـارج فـقه و اصـول آیـة اللّـه وحـید خراسانی و آیة اللّه حائری شرکت نمودم و غالب آن درس‌ها را نیز تقریر کرده‌ام.

در فقه بخشی از طهارت را نزد مرحوم آیة اللّه العظمی شهید صـدر و بـخشی دیگر را نزد مرحوم آیة اللّه العظمی میرزا کاظم تبریزی گذراندم. قسمتی از مباحث زکات را از درس خارج فقه مرحوم آیة اللّه العظمی خوئی استفاده کردم و بخشی از صلات را نزد آیة اللّه العظمی وحید خراسانی گذراندم. هم چـنین بـحث اراضـی موات و مکاسب مـحرّمه را از ایشـان اسـتفاده کـردم. مـباحث اجـاره، حکـومت اسلامی، اراضی موات، ولایت امر، خمس، اجتهاد و تـقلید و قـضا را در مـحضر آیة اللّه سیّد کاظم حائری گذراندم.

تفسیر و علوم *قرآن* را از مرحوم آیة اللّه حاج آقا مصطفی خمینی، آیة اللّه معرفت و آیة اللّه سیّد محمد باقر حکیم، در حوزهٔ نجف اشرف فراگرفتم.

بعد از تشرّف به حوزهٔ علمیّهٔ قم مقداری از *اسفار* را از جلسات درس آیة اللّه جوادی آملی و مرحوم شهید آیة اللّه مطهّری استفاده کردم. *نهایة الحکمه* را نزد آیة اللّه مصباح یزدی فرا گرفتم و از ایشان بسیار بهره‌مند شدم. در جلسات درس فلسفهٔ هگل مرحوم آیة اللّه بهشتی که در ایّام تعطیل بین سال‌های ۱۳۵۵ – ۱۳۵۷ شمسی در قم تشکیل می‌شد، شرکت جستم و استفادهٔ بسیار بردم.

عوامل مؤثّر بر شخصیّت علمی و اجتماعی

از آن‌جاکه شکل پذیری شخصیّت هر فرد، تابع مربّیان و هم‌نشیان او است، من نیز شخصیّت علمی واجتماعی خود را از این بزرگانی که نام آنان در ذیل می‌آید، کسب کرده‌ام:

۱. مرحوم آیة اللّه والدﷺ که حکمت، تقوا، علم و اخلاص ایشان برای من فراموش ناشدنی است و هیچ کس بیش از این مرد بزرگ در سرنوشت من مؤثّر نبوده است. آن‌چه از این انسان الهی دیده و حس کرده‌ام، وصف ناشدنی است. خدایش بیامرزد.

۲. مرحوم آیة اللّه العظمی امام خمینیﷺ الگوی دیگری بودند که اخلاص وارادت به ایشان را از پدرم آموختم و خودم نیز هر چه بیش‌تر با این مرد الهی نزدیک شدم، بیش‌تر عظمت او را دریافتم. در نجف اشرف ملازم نماز جماعت ایشان بودم و در جلسات مواعظ اخلاقی ایشان با علاقهٔ خاصّی حضور می‌یافتم.

۳. مرحوم آیة اللّه العظمی شهید سیّد محمد باقر صدر، ۴. مرحوم آیة اللّه شهید مطهّری، ۵. مرحوم آیة اللّه شهید بهشتی، ۶. مرحوم آیة اللّه شهید قدّوسی، ۷. حضرت آیة اللّه مصباح یزدی، ۸. حضرت آیة اللّه سیّد کاظم حائری.

اینان شخصیّت‌های نافذی بودند که بیش از دیگران مرا تحت نفوذ و تأثیر خویش قرار دادند و علاوه بر بهره‌های علمی‌یی که از محضر این بزرگان بردم، از نظر

عملی و اخلاقی و سلوک اجتماعی نیز بیش‌ترین استفاده را از آنان برده‌ام.

فعّالیّت‌های علمی

از همان آغاز تحصیل، پس از اتمام هر دورهٔ تحصیلی و انتقال به مرحلهٔ بعد، مرحلهٔ قبلی را تدریس می‌کردم. هنگامی که در نجف بودم، مقدّمات را تا سطح *لمعه* تدریس کردم و پس از انتقال به قم، *لمعه*، *رسائل*، *مکاسب*، *نهایة‌الحکمه*، *شرح منظومه*، *اسفار*، *اشارات*، *شرح تجرید* و *کفایة الاصول* را تدریس کردم. در اهواز نیز به تدریس *مکاسب*، *رسائل* و *لمعه* اشتغال داشتم.

هم چنین از آغاز تشرّف به قم در مدرسهٔ حقّانی، دروسی نظیر انشای عربی، فلسفه و اصول عقاید را تدریس کردم. پس از شهادت مرحوم آیة اللّه قدّوسی در مدرسهٔ شهیدین، به تدریس *رسائل* و *لمعه* نیز مشغول شدم.

تألیفات

به تألیف توجّه خاصّی داشتم و تاکنون آثار زیر را به رشتهٔ نوشته درآورده‌ام:

۱. *مبانی جهان بینی اسلامی* (۱۳۶۳ش.)؛ ۲. *نقد ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق* (سال ۱۳۵۸ش.)؛ ۳. *المختار من مقتل الحسین فی بحار الانوار* (۱۳۷۰ش.)؛ ۴. *الولایة الالهیّة و ولایة الفقیه* (۱۳۶۹ش.)؛ ۵. *المدخل الی منهج المعرفة الاسلامیّه* (۱۳۷۵ش.).

مقالات فراوانی نیز نوشته‌ام که که در مجلّات *رسالة القرآن*، *رسالة الثّقلین*، *الفکرالاسلامی*، *التّوحید العربی* و... منتشر شده‌اند.

علاوه بر آن‌چه گفته شد، مقدّمه‌ای بر شرح *ارشاد* مقدّس اردبیلی نیز نوشته‌ام که در سال ۱۳۹۷ قمری با تحقیق و تصحیح آیات عظام مجتبی عراقی، اشتهاردی و یزدی منتشر شده است.

در زمینهٔ تصحیح نیزفعّالیّت داشته‌ام وکتاب *مقالات الاصول* مرحوم‌محقّق عراقی را با همکاری سیّد مُنذر حکیم تحقیق کرده‌ام که جلد اوّل آن چاپ و منتشر شده است.

کتاب *اللّوامع الالهیّة فی المباحث الکلامیّه* تألیف مقداد سیوری را نیز با همکاری سیّد عمار ابورعنیف تصحیح کرده‌ام که هنوز منتشر نشده است.

تألیفات منتشر نشده این‌جانب نیز عبارت‌اند از:

۱. ملکیّة المعادن فی الفقه الاسلامی؛ ۲. مبدأ العلیة و الاراده؛ ۳.کتاب القضاء؛ ۴. نظریّهٔ حکومت اسلامی (ناتمام).

نوشته‌های ناتمامی در زمینهٔ فقه استدلالی در ابواب، صلات، صلات جمعه، صلات مسافر، خمس، اجتهاد و تقلید و نیز در زمینهٔ اصول و فلسفه دارم.

دیگر فعّالیّت های این‌جانب در تأسیس مجتمع های علمی ـ دینی و کنگره های فرهنگی عبارت‌اند از:

۱. تأسیس حوزهٔ علمیّهٔ دزفول؛

۲. تأسیس مجمع اندیشه اسلامی قم با همکاری جمعی از فضلا (۱۳۶۸ش.)؛

۳. راه اندازی و دبیر کلّی کنگرهٔ شیخ انصاری (۱۳۷۳ش.)؛

۴. تأسیس دانشکدهٔ اصول دین دزفول (۱۳۶۷ ش.)؛

۵. تأسیس مرکز اسلامی انگلیس (۱۳۷۴ ش.)؛

۶. تأسیس دانشکدهٔ علوم اسلامی و کالج علوم لندن؛

۷. تأسیس و مدیریّت مجلّهٔ *الفکرالاسلامی* (منتشر شده از سوی مجمع اندیشه اسلامی).

فعّالیّت های سیاسی و اجتماعی

فعّالیّت های سیاسی خود را در نجف اشرف آغاز کردم. در اثر علاقهٔ شدید به

حضرت امام در بیت ایشان رفت و آمد داشتم و در نشر آثار و اعلامیّه‌ها و کتاب *حکومت اسلامی* امام در عراق فعّالیّت می‌کردم. از سوی دیگر، در جلسات درس مرحوم آیة اللّه شهید صدر نیز حضور فعّال داشتم. در نتیجهٔ این فعّالیّت‌ها و ارتباطی که با جوانان دانشگاهی در عراق داشتم، تحت تعقیب دستگاه امنیّتی حکومت عراق قرار گرفتم و حدود یک سال زندگی مخفیانه داشتم. در سال ۱۳۵۴شمسی از عراق هجرت کردم و به قم مشرّف شدم و از همان آغاز به سازمان امنیّت احضار شدم و مورد بازجویی قرار گرفتم. این مسئله چندین بار تکرار شد که به لطف خدا توانستم با پاسخ‌هایی رهایی یابم. یک بار نیز در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷ شمسی به دلیل یک سخن‌رانی انقلابی در خوانسار تحت تقیب قرار گرفتم؛ ولی توانستم با همکاری برخی از دوستان از دست مأموران جان سالم به در برم.

مسئولیّت‌ها

با پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیّت روحانیون سنگین تر شد. بر همین اساس، آمادگی یافتم تا هر وظیفه‌ای که به من محوّل شود، بپذیرم. ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی آبادان و خرّم‌شهر به دستور آیة اللّه شهید قدّوسی در سال ۱۳۵۹ شمسی اوّلین مسئولیّت من بود. در سال ۱۳۶۰ شمسی نیز ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی خوزستان و در سال ۱۳۶۱ شمسی با حفظ سِمَت، ریاست دادگستری خوزستان را به عهده گرفتم.

در سال ۱۳۶۲شمسی به علّت شدّت اشتیاق به ادامهٔ تحصیل و نیز سپری‌شدن شرایط‌بحرانی اوایل جنگ به حوزه باز گشتم و از مسئولیّت‌های یاد شده استعفاکردم.

در سال ۱۳۶۵ شمسی بنا به درخواست مردم دزفول به امامت جمعه دزفول و نمایندگی حضرت امام در آن شهرستان منصوب شدم و تا آخر جنگ به‌طور مستمر در آن‌جا بودم. پس از جنگ روزهای پنج‌شنبه و جمعه به دزفول می‌رفتم تا این که به

فرمان مقام معظّم رهبری برای فعّالیّت های فرهنگی اسلامی به لندن اعزام شدم.

پس از استعفا از دادگستری، مسئولیّت‌هایی نظیر حاکم شرع هیئت های واگذاری زمین خوزستان (۱۳۶۲ – ۱۳۷۳ش.) و نیز نمایندگی ولیّ‌فقیه در دانشگاه شهید چمران اهواز(۱۳۶۹ – ۱۳۷۴ ش.) را بر عهده داشتم.

در مدّت جنگ و به ویژه در هنگام تصدّی امامت جمعه دزفول، تلاش داشتم در حدّ توان در کنار رزمندگان حضور یابم و در تشویق و دلگرمی آنان بکوشم.

از سال ۱۳۶۶ ـ ۱۳۷۵ شمسی مسئولیّت نمایندگی ولیّ‌فقیه در نیروهای سپاه بدر را نیز بر عهده داشتم و در سال ۱۳۶۲شمسی به عضویّت مجلس اعلای انقلاب اسلامی در آمدم و در همان سال شاخهٔ نظامی مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق را تأسیس نمودم که بعدها به سپاه نهم بدر معروف شد.

در سال ۱۳۷۳ شمسی به عنوان نمایندهٔ مقام معظّم رهبری در اروپا به انگلیس اعزام شدم و سرانجام در سال ۱۳۶۹شمسی از سوی مردم شریف خوزستان به مجلس خبرگان رهبری راه یافتم.

- **نام**: محمد تقی
- **شهرت**: مروارید
- **نام پدر**: شیخ علی
- **زادگاه**: مشهد
- **سال تولد**: ۱۳۰۰ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در میان‌دورهٔ دورهٔ اوّل از استان ایلام، مدرّس حوزهٔ علمیّه.

تولد و دوران کودکی

این‌جانب محمد تقی مروارید به سال ۱۳۰۰شمسی در مشهد مقدّس بـه دنـیا آمدم. پدرم شیخ علی فرزند حاج شیخ علی اکبر مروارید و مادرم حلیمه فـرزند ملّاعلی قدرتی بود.

من در میان خانواده‌ای کاملاً مذهبی و در نهایت فقر رشد نمودم. خاطرات تلخی از آن دوران سختِ زندگی دارم که جای ذکرش نیست.

قرآن خواندن و سواد نوشتن را نزد مادرم و مکتب‌خانه های مـعمول آن زمـان فراگرفتم. آنگاه به شغل انگشتر سازی برنز و نقره روی آوردم و تا زمانی که ایران در اشغال متّفقین و حکومت رضا خان بود، به این کار مشغول بودم.

پس از سقوط دولت رضاخان برای علما و روحانیانی که گوشه و کنار باقی مانده بودند فرصتی پیش آمد که مدارس علوم دینی را که به کلّی در زمان رضا خان تعطیل شده بود بار دیگر احیا و فعّال کنند. آیة اللّه حـاج مـیرزا حسـنعلی مـروارید ـ از عموزادگان ـ مرا با مرحوم آیة اللّه میرزا مهدی غروی اصفهانی آشنا کرد، آن بزرگوار بنده را به تحصیل علوم دینی تشویق کرد و یادم هست که می فرمود: [تحصیل علوم دینی] برای امثال شما واجب عینی است.

دوران تحصیل

مقدّمات را نزد آیة اللّه مروارید شروع کردم و بعد نزد اساتید دیگری چون حاج شیخ علی اکبر صدرزادهٔ دامغانی، مرحوم حاج سیّد احمد مدرّس، حاج شیخ کاظم

مهدوی دامغانی، ادیب نیشابوری، محمد تقی و حاج شیخ هاشم قزوینی، حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج شیخ علی اکبر نوغانی که سرپرست مدرسهٔ نوّاب بود، تلمّذ کردم.

مقدّمات را نزد حاج آقا مروارید و صدرزاده و *مطوّل* را نزد ادیب نیشابوری، جلدین *لمعه* را نزد حاج آقا سیّد احمد مدّرس، *رسائل* را نزد آقای مهدوی دامغانی، *مکاسب* را نزد حاج شیخ هاشم قزوینی، *شرح اشارات* را نزد حاج شیخ مجتبی قزوینی فراگرفتم. در این بین به عتبات عالیات سفری کردم و مدّتی نزد مرحوم حاج سیّد عبدالاعلی سبزواری، حاج شیخ مجتبی لنکرانی و حاج شیخ باقر زنجانی تلمّذ نمودم. زمانی که مرحوم آیة اللّه بروجردی در قم ساکن شد به قم آمدم. نزد مرحوم قاضی طباطبائی، آیة اللّه سلطانی و شیخ ابوالقاسم نحوی برای ورود به حوزه امتحان دادم. به خاطر دارم با خواندن چند سطر از *مکاسب* پذیرفته شدم. سطح را در قم ادامه دادم. مدّتی نزد شهید صدوقی، که هنوز به یزد نرفته بود *رسائل* می خواندم. در *کفایه* و *مکاسب* بیش‌تر از آقای سلطانی بهره بردم. یکی از هم‌مباحثه هایم شهید فضل اللّه محلّاتی بود. با شهید سعیدی و آیة اللّه خزعلی و آیةاللّه جنّتی از مشهد آشنا بودم، در قم هم‌گاهی با آنان دیدار داشتم، به ویژه وقتی که امام‌ﷺ در مسجد محمدیّه که هنوز بازسازی نشده بود، درس اصول می گفت، در این درس این آقایان و آیة اللّه جعفر سبحانی، آیةاللّه مکارم شیرازی و آیةاللّه خلخالی هم شرکت می کردند. مدّتی هم به درس حاج سیّد محمد محقّق داماد که در فیضیّه بود رفتم و در درس خارج آیة اللّه بروجردی نیز حضور می یافتم. بحث ایشان را که در بارهٔ لباس مشکوک بود، به صورت جزوه ای درآوردم و به ایشان عرضه کردم و پنجاه تومان هم جایزه گرفتم. یادم هست در جزوه‌ام از قول ایشان تقریر کرده بودم که «علی بن جعفر یختلف عند الامام سبعین سنه» که معظّمٌله قبول نکرد. از درس های شرح *تجرید* مرحوم شهید مطهّری نیز استفاده بردم. در درس

تفسیر مرحوم علّامه طباطبائی هم شرکت می‌کردم که ده دوازده نفر بیش‌تر نبودیم. وقتی که به قم آمدم بر مبنای «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد» بیش‌تر از محضر آیة اللّه وحید خراسانی، آیة اللّه حسن زادهٔ آملی و آیة اللّه منتظری استفاده می‌کردم و برای این‌که تا اندازه‌ای از اعلمیّت مراجع دیگر اطلاع داشته باشم به پای درس آیات عظام گلپایگانی، شیخ جواد تبریزی، مشکینی، شبیری زنجانی، آقا سیّد محمد روحانی، بهجت، جوادی آملی، آقا محمد فاضل لنکرانی، سبحانی و مکارم هم می‌رفتم.

ناگفته نماند که یکی دیگر از اساتید بزرگوار من، جناب حاج میرزا جواد آقاتهرانی بود که از درس معارف و اخلاقش بسیار بهره‌بردم. خداوند روحش را شاد فرماید.

فعّالیّت علمی

مدّتی در مدرسهٔ علمیّه ای که حاج شیخ محمد حسین نجفی تأسیس کرده بود ادبیّات و مقدّمات را تدریس می‌کردم. سپس در قم، *حاشیهٔ ملّا عبداللّه*، *معالم*، جلدین *لمعه* و گاهی *رسائل* و *مکاسب* را درس می‌گفتم و بعدها در ایلام، حوزه ای راه انداختم.

در محرّم ۱۳۲۷ برای تبلیغ و ترویج دین به آن سامان مسافرت کردم. پس از چندی اهالی پیشنهاد کردند که برای همیشه در آن‌جا بمانم. گفتم: از محضر آیة اللّه بروجردی کسب اجازه بکنید. آن بزرگوار هم موافقت فرمود و امور حسبیّه را به من واگذار کرد. چون ایشان نخستین نامه را به علّت رعشه با پیچ و تاب امضا کرده بود، حاج محمد حسین احسن که منشی‌اش بود اجازهٔ دیگری نوشت که مهر آقا پای آن است و کپی این نامه اکنون موجود می‌باشد. بعد از این‌که مدّتی در آن‌جا اقامت کردم، به من پیشنهاد ازدواج دادند. من هم قبول کردم. بعد از مدّتی قرار بر این گذاشتم که ایّام تحصیل را در قم باشم و ایّام تعطیلی را در ایلام.

خاطره‌ای از درس اصول امام دارم که بد نیست آن را ذکر کنم. امام در بین درس مطالب عرفانی و اخلاقی می‌فرمود. روزی بعد از اتمام درس همراه یکی از دوستانم خدمتش عرض کردم در بارهٔ موضوعی که فرمودید توضیح بیش‌تری بفرمایید. این آیه را خواند: ﴿...**قد جاءکم من اللّه نور و کتاب مبین * یهدی به اللّه من اتّبع رضوانه سبل‌السلام...**﴾[1] بعد فرمود: به جمله ﴿**من اتّبع رضوانه**﴾ عنایت بیش‌تری بکنید و دنبال رضای خداوند باشید تا راه های سلام را به شما بنمایاند.

به همین منوال سال ها گذشت تا نهضت شروع شد و موضوع انجمن های ایالتی و ولایتی پیش آمد. اوّلین حرکت مردم ایلام، در اعتراض به انجمن‌های ایالتی و ولایتی و حمایت از مراجع قم بود. من تلگراف را به امضای عدّه ای از اهالی از جمله انجمن شهر رساندم و مخابره کردم. وقتی که فرماندار ایلام آگاه شد، فوری رئیس انجمن شهر را فرستاد که تلگراف را پس بگیرد. از آنان اصرار و از بنده انکار، ناچار به فرار شدم. پس از آن نیروهای امنیّتی به رفتار و کردار بنده حسّاس شدند و مرتّب مراقب بودند و گزارش می دادند و اگر منبر می رفتم، کنترل می کردند؛ با این حال وقتی که برای رفراندوم در مسجدی که خود بانی آن بودم، گرد آمدند به برنامه‌های‌شان اعتراض کردم.

اوّل بار در سال ۱۳۴۲شمسی همراه دو تن از دوستان دستگیر شدم. چون آن‌وقت ساواک در ایلام اداره نداشت، شهربانی مرا به کرمانشاه اعزام کرد.

آن موقع تیمسار مرادی رئیس ساواک بود. چون بار اوّل بود که بازداشت می شدم زود آزادم کردند. زمانی که دستگیر شدم مردم ایلام بسیار متأثّر شدند. از این رو، استقبال با عظمتی از بنده به عمل آوردند.

بعدها که اعلامیّه هایی از قم می رسید، آن ها را در مسجد جامع آشکارا برای

---

۱. مائده(۵) آیه های ۱۵ ـ ۱۶.

مردم می خواندم، مخصوصاً آن اعلامیّه ای که امام «شاه دوستی» را آدم کشی و غارت‌گری خوانده بود.

دومین باری که ساواک مرا بازداشت کرد وقتی بود که در حسینیّهٔ مرحوم حائری منبر می رفتم. پس از پایان منبر شبانه دستگیر شدم. دادرس رئیس کلانتری آن وقت خیلی هتّاکی کرد. سرانجام همراه چند مأمور مرا به کرمانشاه فرستادند. در آن‌جا بعد از تحمّل شکنجه و کتک مفصّل، روانهٔ زندان شدم. مدّتی در زندان بودم تا با قید کفالت موقّتاً آزاد شدم. دادسرای نظامی مرا به دو ماه زندان محکوم کرد. در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در زندان بودم که ماجرای قیام مردم را شنیدم.

در سال ۱۳۵۷شمسی بار دیگر دستگیر شدم. مرا از ایلام به تهران فرستادند و به زندان کمیتهٔ شهربانی تحویل دادند. بعد از دستگیری بنده عدّه‌ای از جوان‌ها در مسجد جامع ایلام متحصّن شدند، هر چه استاندار تلاش کرد متفرّق نشدند، سرانجام مأموران حمله کردند و عدّه‌ای را دستگیر کردند و به خرّم‌آباد فرستادند و در آن‌جا زندانی کردند؛ شایان توجّه است که چندین نفر از مردم دلیر ایلام در این راه‌پیمایی ها، به شهادت رسیدند و با خون پاکشان انقلاب را آبیاری کردند.

مدّتی در این زندان به سر بردم و با کسانی چون شهید حاج شیخ مهدی شاه‌آبادی آشنا شدم. بعد از مدّتی به زندان اوین منتقل شدم. حدود بیست روز در سلّول انفرادی به سر بردم. ماه مبارک رمضان بود که جریان هفدهم شهریور و میدان شهدا(ژالهٔ سابق) اتّفاق افتاد. سپس به بند چهار زندان عمومی فرستاده شدم، در همان موقع آقایان هاشمی رفسنجانی، منتظری و طالقانی در بند سه زندان بودند که آن‌جا با آقایان محمد آل اسحاق، موسوی، آقای ابراهیمی، سیّد جلال طاهری و عدّه‌ای دیگر آشنا شدم. پس از آزادی از زندان به ایلام آمدم. مبارزات شدّت گرفته بود. یک شب بچّه‌ها به خیابان ریختند و این شعار را می دادند:

ایران شده فلسطین　　مردم چرا نشستین؟

از مهم ترین خاطراتم می‌توانم به سخن‌رانی حضرت امام در مدرسهٔ فیضیّه اشاره کنم که در خطاب به شاه فرمود: می‌دهم از مملکت بیرونت کنند!

هم‌چنین سفر به عتبات عالیات از بهترین خاطره های آن دوران است، چون بدون هیچ تشریفاتی می توانستیم به آن‌جا سفر کنیم. زمانی‌که امام در نجف مشرّف بود، موفّق شدم چندین ماه در درس ایشان شرکت کنم. گاهی به درس آیة اللّه‌حکیم، آیة اللّه خوئی و آیة اللّه سبزواری می رفتم. گفتنی است از برادرم حاج شیخ علی‌اصغر مروارید که در صف اوّل مبارزان بود، در خصوص بعضی مسائل آگاهی می‌گرفتم و به سفارشات ایشان عمل می‌کردم و یک بار هم همراه ایشان به عتبات رفتم.

در یکی از روزهای مبارزه با طلبه ای قمی به نام سلیمی به روستای هفت چشمه رفتم. قصد داشتم در آن‌جا مجلسی تشکیل دهم، ژاندارم‌ها با خبر شدند. روستا را محاصره کرده، تیراندازی کردند. اهالی روستا مرا به مخفی‌گاه بردند. شبانه از آن‌جا به چاله سرا رفتم و در منزل سیّد مصطفی ماندم. صبح آقای بهادری کدخدای محل مرا با لباس عربی سوار ماشین کرد و به ایلام برد. در ایلام هم تحت تعقیب بودم. شب‌ها تا زمانی که در ایلام بودم در منزل دوستان و آشنایان می خوابیدم. بعد به اهواز آمدم، آقای خزعلی و مرحوم گلسرخی منبر می رفتند آن‌جا فرصت منبر پیدا نکردم. به خرّم‌شهر منزل آقای محمدی رفتم و شب در مسجد صاحب‌الزّمان منبر رفتم. زمانی به آبادان سفر کردم که آتش سوزی سینما رکس رخ داده بود و مردم عزادار بودند. در آن‌جا سخن‌رانی کردم، به مردم آبادان تسلیت گفتم و به خاندان پهلوی نفرین کردم. از این رو، مجبور شدم خود را پنهان سازم. در این‌جا با لباس مبدّل از ایلام خارج شدم و با یکی از دوستان به آبادان رفتم. وقتی به من خبر دادند که گروه ضربت شهربانی قصد دارد تو را ترور کند، مجدّداً به آبادان رفتم. شب‌ها در مسجد آقای قائمی منبر می رفتم. یکی از شب‌ها پس از این‌که از مسجد بیرون آمدم مأموران به سوی یک دستگاه تانک راهنمایی ام کردند، از تانک بالا رفتم. چند

سرباز نشسته بودند. بین آنان نشستم. گفتند: برو داخل تانک. چند نفر سرباز هم داخل تانک بودند. تانک به راه افتاد و مقابل فرمانداری نظامی ایستاد. فرماندار وقت، تیمسار اسفندیاری بود. تا از تانک پیاده شدم یک‌گروهبان قوی مرا زیر لگد و سیلی و دشنام های رکیک خویش گرفت. بعد مرا نزد فرماندار بردند. گفتم: فکر نمی‌کنم شما دستور داده باشی که چنین رفتار کنند. گفت: چه می‌گویی، چون به شاه توهین کردی و احساس سربازها را تحریک کردی، می خواستند تو را بکشند، من نگذاشتم. آن شب بازداشت شدم. فردا با چند مأمور مرا به اهواز فرستادند و در اهواز رهایم کردند. به آبادان برگشتم. بعد به خرّم‌شهر رفتم و در مسجد بازار منبر رفتم. در پایان منبر گفتم: این شعار را با من بدهید:

ما دین نبی خواهیم ما شاه نمی خواهیم

جمعیّت یک‌پارچه با من هم‌کلام شد و این شعار را فریاد کرد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

۱. تمام همّ این جانب این بود که انقلاب پیروز شود و شکست نخورد، امّا در خصوص ساختار حکومت چیزی به ذهنم خطور نمی‌کرد. اوّل بار که شنیدم در قم شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» سر می دهند با خود عهد کردم که در راه تحقّق این آرزو بکوشم. بعد از پیروزی هم هر کجا می رفتم تلاش می‌کردم که تفهیم کنم این نظام برای ما از گذشته بهتر است که ـ بحمداللّه ـ مردم هم درک کردند.

۲. بعد از انقلاب با فرمان امام جهاد سازندگی تشکیل شد. چون به کارهای آبادانی و عمرانی علاقه داشتم، به نمایندگی از سوی روحانیّت در جهاد سازندگی ایلام مشغول به خدمت شدم.

مدّتی در سیستان و بلوچستان و مدّتی هم در کردستان روحانی جهاد بودم. بیش‌تر میل داشتم به مناطق محروم خدمت کنم. یک مدّت هم در تهران در واحد

فرهنگی بنیاد شهید در تجهیز مدارسِ شاهد همکاری داشتم.

این‌جانب از حوزهٔ انتخابیّه استان ایلام که تنها یک نماینده دارد، برای میان دورهٔ دورهٔ اوّل مجلس خبرگان رهبری انتخاب شدم.

بدیهی است این مقدار، اجمالی از عمر هفتاد سالهٔ این‌جانب است.

۱۳۷۹/۲/۱۰

- **نام**: علی اصغر
- **شهرت**: معصومی
- **نام پدر**: عبّاس
- **زادگاه**: روستای اَبَرسِج از توابع شاهرود
- **سال تولد**: ۱۳۰۵شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی ولیّ‌فقیه و امامت جمعهٔ تربت حیدریه، ریاست دانشگاه آزاد تربت حیدریه، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دورهٔ متوالی از استان خراسان و....

دوران کودکی

این جانب علی اصغر معصومی فرزندحاج ملّا عبّاس، نوهٔ حاج ملّا علی اصغر ونبیره حاج ملّا محمد تقی، درسال ۱۳۰۵ شمسی در روستای ابرسج - از نواحی بخش بسطام - شاهرود دیده به جهان گشودم. جدّ ما مرحوم آخوند ملّا معصوم دراصل اهل بابل کنار مازندران بود و بعد از آن‌جا به روستای ابرسج هجرت کرد.

روستای ابرسج ویژگی‌هایی دارد که دیگر روستاهای منطقهٔ شاهرود دارا نیست؛ از جمله این که این روستا در زمان های گذشته تا جایی که نشان می‌دهد حتی پیش از زمان مرحوم علّامه انصاریﷺ اهل علم زیادی را در دامان خود پرورانده که اغلب آنان به درجهٔ اجتهاد مطلق رسیده بودند ؛ نظیر آخوند ملّا احمد، آخوند آقا احمد، مرحوم‌آخوند ملّا حاجی، مرحوم حاج میرزا هدایت‌اللّه، مرحوم سیّد علی موسوی، مرحوم حاج سیّد عبّاس شاهرودی -که در مشهد می‌زیسته و از مراجع عصر خویش به شمار می‌آمد ـو مرحوم آیة اللّه حاج شیخ عباسعلی شاهرودی ـکه از مدرّسان نامی قم بود وآیة اللّه هاشمی رفسنجانی نیز از شاگردان وی به شمارمی‌آید.

درطول این دوران، همواره از این روستا حدود پنجاه یا شصت طلبه در حوزه‌های علمیّهٔ بسطام، شاهرود، قم ومشهد مشغول تحصیل علوم دینی بوده اند واکنون نیز از این روستا حدود شصت نفر طلبه به تحصیل و تدریس در حوزه‌های

علوم دینی مشغول اند که برخی از آن بزرگواران، مدرّس سطوح متوسّط و عالی و نیز سه نفر آنان امام جمعه‌اند که بنده یکی از آن سه نفر می‌باشم که درتربت حیدریه انجام وظیفه می‌کنم.

ویژگی‌های خانوادگی

تاآن‌جا که یادم می‌آید چند پشت از اجداد ما همه به شغل کشاورزی اشتغال داشتند.آنان با این که از ایـن راه امـرار مـعاش مـی‌کردند، ولی جـنبه‌های مـذهبی قوی‌یی داشتند وهمهٔ آنان اهل تهجّد و شب زنده داری واهل قرائت *قرآن*،دعا، منبر وعزاداری بوده‌اند. علاوه براین، در میان آنان روحانی بسیار محترمی چون مرحوم آخوند ملّا معصوم نیز وجود داشته است. حتی مرحوم پدرم درروسـتای ابـرسج موقوفه‌ای داردکه هر ساله درروزیازدهم محرّم، همهٔ اهل محلّ از درآمد آن موقوفه، غذا می‌خوردند.

مادر مرحومه‌ام شهربانو جلالی نیز از زنان باتقوا ومؤمنه بود.

وضعیّت معیشتی

از نظر درآمد اقتصادی با این که مرحوم پدرم درآمد چندانی نداشت، ولی بـه سرمایه‌دار بودن معروف بـود. ایشـان از آن جـایی کـه دوست داشت بـنده درس بخوانم، هرماه مبلغ سی تومان برای من می‌فرستاد ؛ولی دراثر تعریف‌های رفقا که فلانی پدرش سرمایه‌دار است وهر ماه مبلغ زیادی برای او می‌فرستد، مرحوم حاج میرزا مسیح شاهرودی مَیامِه‌ای که مُقَسِّم شهریّه بود، شهریّهٔ مرا قطع کرد؛ امّا بنده از آن‌جا که دوستان زیادی داشتم وپرخرج بودم، گاهی اوقـات چـند روزی خـود را درمضیقه قرار می‌دادم وسختی می‌کشیدم ومـبالغی را جـمع مـی‌کردم تـا غـذای مناسبی تهیّه نمایم ورفقا را مهمان کنم.

دوران تحصیل

تاکلاس ششم ابتدایی را درروستای ابرسج تحصیل کردم. آن‌گاه پس از به دَرَک‌رفتن رضاخان قلدر (پهلوی اوّل) وقتی که درِ حوزه‌های علمی گشوده شد، بنده به اتّفاق پانزده نفر از جوانان متدیّن روستای ابرسج با راهنمایی حجّة الاسلام والمسلمین آقای شیخ علی واعظیِ برجسته وارد حوزهٔ علمیّهٔ ابرسج شدم و به تحصیل علوم دینی پرداختم. پس از خواندن *جامع المقدّمات* به همراه استاد خود آقای شیخ علی واعظی برجسته به مدرسهٔ علمیّهٔ قلعه شاهرود آمدم و مدّت سه سال را درآن مدرسه و نیز مدرسهٔ بازار به تحصیل مشغول بودم. استادانی که دراین مدّت از آنان بهره بردم عبارت بودند از : آقای شیخ علی واعظی برجسته، آیة اللّه حاج شیخ علی اصغر دانش پژوه، آیة اللّه اشرفی وآیة اللّه سجودی که هر یک آن بزرگواران از عالمان بنام ومعروف بودند.

سپس در پانزده سالگی به حوزهٔ علمیّهٔ مشهد آمدم و در آن‌جا با این که برخی درس‌ها را قبلاً خوانده بودم، باردیگر خواندم واز استادانی چون ادیب نیشابوری کسب فیض کردم و *حاشیه* را نزد مرحوم شیخ محمد استاد میزرائی فراگرفتم. *مطوّل* را نزد آقایان شیخ عبدالعلی نوری، شیخ رضا معنوی وشیخ مصطفی اشرفی وقسمتی از *معالم* را نزد شیخ علی اصغر وبخشی را نزد استادی دیگر که بسیار خوب تدریس می‌کرد، فراگرفتم. هم چنین بخشی از *لمعه* را درمحضر آیة اللّه مدرّس وفرزند ایشان حاج آقا جلال ونیز قسمتی دیگر را درخدمت آیة اللّه شیخ مرتضی خرقانی شاهرودی تلمّذ نمودم. کتاب *قوانین* را نزد مرحوم شیخ عبدالعلی نوری خواندم و کتاب *رسائل*، *مکاسب* ودو جلد *کفایه* را از محضر حضرت آیة اللّه میرزاهاشم قزوینی فراگرفتم. درطول تحصیل نیز از درس‌های اخلاق آیة اللّه حاج میرزا جواد آقا تهرانی ـ که کتاب *میزان المطالب* را تدریس می‌فرمود ـ بهره می‌بردم و نیز درس معارف *قرآن* را از محضر آیة اللّه شیخ مجتبی قزوینی استفاده بردم.

وقتی حضرت آیة اللّه العظمی میلانی‌ﷺ به مشهد آمد، بنده درحدود هجده سال داشتم وتازه *کفایه* را به اتمام رسانده بودم. درآن روزها بنده به اتّفاق بسیاری از طلبه‌ها با توصیهٔ استادمان مرحوم آیة اللّه حاج میرزاهاشم قزوینی از مرحوم آیةاللّه‌العظمی میلانی دعوت کردم که درمشهد بمانند ؛ ولی ایشان تا چهل روز پاسخی نفرمود وهمواره می‌فرمود: تکلیف من باید از سوی خداروشن شود؛ امّا از آن‌جا که ایشان با اصرار بیش از حدّ مدرّسان، علما و فضلای حوزهٔ علمیّهٔ مشهد روبه‌رو شد، تصمیم گرفت با استعانت از *قرآن* کریم به این مطلب پاسخ دهد. سرانجام پس از استخاره، درمشهد رحل اقامت افکند وبه تدریس درس خارج پرداخت که بنده نیز درحدود یک سال دردرس خارج اصول معظّمٌ‌له شرکت کردم و بحث‌ها را هم یادداشت نمودم.

عوامل مؤثّر برشکل گیری شخصیّت علمی واخلاقی

غالب دوستان بنده محبّت وعنایت خاصّی به این جانب دارند واین به دلیل آن اساتید بزرگواری بود که بنده محضرشان را درک کردم واز فیض وجودی‌شان بهره‌مند شدم. عالمان بزرگواری که برشکل گیری شخصیّت علمی واخلاقی بنده تأثیر گذاشته‌اند عبارت‌اند از: مرحوم آیة اللّه آقا شیخ بزرگ شاهرودی، مرحوم آیةاللّه شیخ علی شاهرودی، مرحوم آیة اللّه دانش پژوه ـ که خیلی با ایشان حشر و نشر داشتم ـ مرحوم حاج سیّد عبّاس نجفی، مرحوم آیة اللّه طاهری (پدرآیة اللّه طاهری امام جمعه شاهرود)، مرحوم شیخ محمد حسن ومرحوم آیة اللّه میرزا هاشم قزوینی که مجموعه ای از اخلاق، زهد، ورع وتقوا بود ؛ شخصیّتی که اصلاً به دنیا اعتنا نداشت. ایشان همواره به طلبه‌ها متذکر می‌شد که منیع‌الطّبع باشید، نماز شب را ترک نکنید، برخدا توکّل کنید وهیچ چیز را در زندگی اقتصادی به جز خدا دخیل ندانید.

واقعاً استاد نمونه‌ای بود و همهٔ افرادی که نـزد آن بـزرگوار درس خـوانـدند از بزرگان وشخصیّت‌های درخشان شدند ؛ مانند آیة اللّه خزعلی.

استاد دیگری که درشکل گیری شخصیّت بنده تأثیربه سزایی داشته، مـرحـوم آیة اللّه حاج میرزا جوادآقا تهرانی ـ أعلی‌اللّه مقامه الشّریف ـ بوده است. درس‌های اخلاق ایشان بسیار مفید وسازنده بود. بنده مدّت زیادی افتخار همسایگی با او را نیز داشتم. هـم چـنین از عـلمای اخـلاق دیگـری چـون شـیخ مـرتضی خـرقانی شاهرودی که مردی بسیار زاهد و با تقوا بود و مرحوم آیة اللّه شیخ مجتبی قزوینی و حاج آقا صدرزاده بهره‌ها بردم.

فعّالیّت‌های سیاسی پیش از انقلاب

زمانی که درمشهد درس می‌خواندم، جبهه ملّی بسیارفعّال بـود. آنـان مـرکزی داشتند به نام کانون نشر حقایق که ریاست آن را مرحوم محمد تقی شریعتی (پدر دکتر شریعتی) به عهده داشت. آن‌جا مرکز تبلیغات و پاتوق طرف‌داران جبهه ملّی بود. سیاست آنان حمایت از دکتر مصدّق ودکتر بقایی بود. ایـن جـانب از هـمان دوران که وارد عرصهٔ سیاست شده بودم، با افکار جبهه ملّی به مخالفت برخاستم. در فعّالیّت‌های سیاسی‌ام هیچ‌گاه به منازل علمای درباری مشهد نمی‌رفتم. بـنده درهمان ابتدای جوانی احساس می‌کردم که این جبهه ملّی‌ها (ملّی گراها) اسلامی نیستند، بلکه این‌ها معتقد به اسلام منهای روحانیّت هستند.

من با آیةاللّه شیخ مرتضی خرقانی شاهرودی بسیاردرارتباط بودم. وی با این که منزوی بود، مردی بسیار سیاست مدار بود واز همهٔ مسائل آگاهی داشت.

روزی ازایشان پرسیدم: جبهه مـلّی‌ها چـه کـاره‌انـد؟ البـته مـن خـودم از قـبل تحقیقاتی دربارهٔ اینان داشتم، ولی می‌خواستم از زبان ایشان نیز مطلب را بشنوم و ببینم ایشان تا چه اندازه مطلع‌اند؟

سرانجام وقتی درجمع رفقا این سؤال را از ایشان پرسیدم، فرمود: شما چه کار به این کارها دارید؟ گفتم: باید بدانم، اگر شما اطلاعاتی دارید در اختیار ما قرار بدهید. ایشان مقداری خندید و وقتی با اصرار بنده روبه‌رو شد، فرمود: عین این سؤالی که شما پرسیدید، شاه از یک نفر درباری ـ احتمالاً سیّد جلال تهرانی بوده ـ پرسید که من از کار این جبهه ملّی سر درنمی آورم و هنوز از اینان خبر تازه‌ای به من نرسید. اینان چه کسانی‌اند؟ آن درباری گفت: اینان آمریکایی‌های بعد ازتو هستند. اینان با توکاری ندارند، اینان با دین مخالف‌اند، با حکومت اسلام وآیة اللّه کاشانی مخالف‌اند. این پاسخ را مرحوم آیة اللّه خرقانی به من فرمود. آنگاه من عرض کردم: این انجمن پیروان *قرآن* چه کسانی هستند وچه کاره‌اند؟ ایشان فرمود: مگر ما انجمن پیروان *تورات* هستیم که آنان انجمن پیروان *قرآن* هستند؟ اینان (انجمن پیروان *قرآن*) دولتی نیستند، بلکه گروهی مقدّس مآب هستند و از نظر اطلاعات علمی و فقهی، دستشان تهی است، عیب اینان تنها درهمین است و ضرری نمی‌رسانند.

ارتباط با آیة اللّه کاشانی و نوّاب صفوی

با افکار جبهه ملّی به مخالفت برخاستم. بنده سخت طرف دار مرحوم آیة اللّه کاشانی بودم وهمواره به دنبال ایشان درمحافل ومجالس می‌رفتم وسخنانش را گوش می‌دادم واز سیاست‌های ایشان پیروی می‌کردم.

مرحوم آیة اللّه کاشانی وقتی که رئیس مجلس شد، دکتر مصدّق را به نخست‌وزیری برگزید و اختیارات فرمان‌دهی کلّ قوا را برای ایشان گرفت و در نهایت، کار را به جایی رساند که شاه در انزوا قرار گرفت و سرانجام مجبور به فرار از ایران شد؛ امّا با این حال، جبهه ملّی و دکتر مصدّق بنا را برمخالفت با آیة اللّه کاشانی گذاشتند وبه نهضت او صدمه واردکردند.این بدان سبب بود که دکتر مصدّق می‌خواست سلطنت را برای‌خودش بگیرد.زمانی که مصدّق، سپهبدزاهدی(پدر داماد

شاه) را به خدمت درتشکیلات دولت گمارد، آیة اللّه کاشانی به اوگفت:

الان با این که من از کارهای توخوشم نمی آید، دندان روی جگر می‌گذارم وشماراکمک می‌کنم ؛ولی شما این شخص (سپهبد زاهدی) را به فرمان‌دهی ارتش منصوب نکن.

امّا مصدّق به حرف آیة اللّه کاشانی گوش نداد وسپهبد زاهدی را به فرمان‌دهی ارتش منصوب کرد؛لیکن بعد از مدّتی سپهبد زاهدی با کمک رئیس پلیس تهران کودتا کردندوشاه را به ایران برگرداندند وآیة اللّه کاشانی را با این که درجریان ملّی‌کردن صنعت نفت زحمت کشیده بود، زندانی و مصدّق را درباغ احمد آباد منزوی کردند.

آن زمانی که مرحوم آیة اللّه کاشانی به مشهد می‌آمد، مرحوم نوّاب هم می‌آمد؛ بنده به مرحوم نوّاب ارادت زیادی داشتم ودرجلسات ایشان شرکت می‌کردم. سخنان وی برایم خیلی جاذبه داشت، با مهر صحبت می‌کرد و حرف‌های او تماماً حقیقت بود واز عمق دلش برمی‌خواست. به همین دلیل، رژیم وی ویارانش را به شهادت رساند.

هجرت به نجف اشرف

برای سفربه نجف ابتدا باید نزد مرحوم چهل ستونی ومرحوم آشتیانی امتحان می‌دادم؛ چون درآن زمان اگر طلبه ای پیش این دوبزرگوار امتحان می‌داد وقبول می‌شد، جواز تحصیل درنجف را به او می‌دادند.ازاین رو، بنده هم امتحان دادم وقبول شدم. بعد از دریافت جواز تحصیل درنجف، سرانجام در۲۱ سالگی وارد کاظمین شدم. دوسال را تنها درنجف به سربردم. بعد خانواده را به نجف آوردم. زندگی در آن‌جا بسیار مشکل می‌گذشت؛ چون ابتدا به صورت آزاد درس می‌خواندم؛ ولی برای آن که بتوانم قدری از فشار اقتصادی بکاهم، از همان روزهای

اوّل سعی کردم در بیش‌تر درس‌ها حضور یابم تا شهریّهٔ معیّن هردرس به من تعلّق بگیرد.

اساتید نجف

درطول چهارده سالی که درنجف اشرف به سر بردم، محضر بزرگان وعالمان زیادی را درک کردم ؛ از درس فقه مرحوم حضرت آیة اللّه العظمی شاهرودی، مرحوم آیة اللّه حکیم، آیة اللّه میرزا آقا زنجانی ومرحوم آیة اللّه حاج شیخ حسین حلّی استفاده بردم. هم چنین در درس اصول مرحوم آیة اللّه العظمی سیّد ابوالقاسم خوئی شرکت کردم و دو دوره از درس‌های معظّمٌله را تقریر کردم.

فعّالیّت‌های علمی درنجف

الف) مطالعه ومباحثه

از کارهای علمی مهمّی که درنجف انجام می‌دادم، مطالعهٔ زیاد درس‌ها ومباحثهٔ آن‌ها بود؛ هیچ درسی نبود که من آن را مطالعه و مباحثه نکنم. درس مرحوم آقای حکیم‌ﷺ را با آقایان شیخ محمد علی یزدی وشیخ حسن اصطهباناتی و درس آقای خوئی‌ﷺ را با آقایان سیّد علی گلپایگانی، نصراللّه شاه آبادی ومصطفوی و درس خارج حج آیة اللّه شاهرودی‌ﷺ ـ که از متن *جواهر* بود ـ را با آقایان تسخیری (پدرآیة اللّه تسخیری، مسئول سازمان فرهنگ وارتباطات اسلامی) دهقانی، موسوی شاهرودی وشیخ مهدی مباحثه می‌کردم.

ب) تدریس

درنجف، هم‌زمان با تحصیل، به تدریس *قوانین*، رسائل، *مکاسب* و *کفایه* نیز اشتغال داشتم.

ج) تألیف

آن چه که از بنده به چاپ رسیده تقریرات درس حضرت آیة اللّه میلانی‌ﷺ است. البته یادداشت‌های دیگری نیز دارم که هنوز به چاپ نرسیده است ؛ نظیر تقریرات درس خارج حج آیة اللّه شاهرودی (عربی) تقریرات درس خارج آقای بجنوردی و تقریرات فقه و درس اصول آیة اللّه خوئی‌ﷺ.

اوضاع سیاسی عراق

زمانی که به عراق رفتیم، شخصی به نام عبدالعلاء نایب السلطنه بود وچون فیصل کودک بود، دایی‌اش عبدالعلاء به نیابت از وی پادشاهی می‌کرد و موری‌سعید سیاست‌مدار انگلیسی هم نخست وزیر عراق بود. وضع آن زمان این گونه بود که در آن‌جا کاملاً سیاست انگلیسی‌ها پیاده می‌شد. وقتی که فیصل به سن رشد رسید وازدواج کرد، حدود یک سال پس از ازدواج او کودتای چهاردهم تموز رخ داد و عبدالکریم قاسم با همراهی ابوالصّلاح عارف،عبدالرّحمان عارف، صدام حسین وحسن احمد حسن البکر به‌کشتن فیصل وموری سعید اقدام کرد وحکومت عراق را از پادشاهی وسلطنت به جمهوری تغییر داد وسیاست جدیدی راپیاده کرد.دراین دوران بودکه آزادی احزاب مطرح شد واحزاب مختلفی چون: حزب قومی، حزب بعث وحزب توده به فعّالیّت رسمی پرداختند. عبدالکریم قاسم درمیان مردم،رئیس جمهور محبوب شد به‌گونه ای که مردم شعار می‌دادند: ماکو زعیم إلّا کریم، زعیمنا الأوحل، عبدالکریم قاسم. اقتصاد عراق درآن زمان چندان رکود پیدا نکرد. عبدالکریم قاسم دو بار مورد سوء قصد قرارگرفت: باراوّل در خیابان الرّشید بود که دراین ترور نا موفّق، ماشین او به کلّی خراب و راننده‌اش زخمی شد و به خود او نیز تیراصابت کرد،ولی سطحی بود. ارتش در واکنشی نسبت به این عمل وارد شهر شد تا انتقام بگیرد؛ولی چون عبدالکریم‌قاسم، مَرد

مهربانی بود، از طریق تلویزیون اعلام کرد: یا إخواني الجنديّه لاتهاجموا علی أحد إنّي سالم. سرانجام عبدالکریم قاسم در ترور دوم کشته شد و پس از وی، حکومت به دست عبدالسّلام عارف افتاد.

پس از عبدالسّلام عارف، برادرش عبدالرّحمان عارف ـ که او نیز ازحزب قومی‌ها بود ـ روی کار آمد و وی نیز با کودتای مرموزانهٔ صدام‌حسین از کار برکنارشد و به ترکیه تبعید گردید. در این دوران (حکومت صدام) حزب بعث عراق ـ که مانند حزب رستاخیز ایران بود و منشأ خارجی داشت ـ فعّال شد و همین‌طور احزاب دیگر نیز باشدّت بیش‌تری به فعّالیّت پرداختند و دراین میان به روحانیّت خصوصاً مرجع عالی قدر آیة اللّه حکیم ظلم بیش ازحدّی روا می‌داشتند.

خفقان عجیبی درعراق حاکم بود. براساس همین قضیّهٔ قومی‌گری بود که همهٔ ایرانیان ساکنِ عراق را به ایران باز گرداندند ویا درمرزها آواره کردند و در این راه از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. این رفتارهای ظالمانه تا پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ ادامه داشت. زمانی که ماجرای پانزدهم خرداد رخ داد، روابط سیاسی حکومت ایران وعراق وخیم‌تر شد. آن شبی که حضرت امام‌ﷺ دستگیر شد، رادیو اسرائیل خبر داد: ساواک به خانهٔ امام هجوم آورده، امام را دستگیر کرده است. علمای ایران برای اعتراض به این دستگیری، درس های خود را تعطیل کردند. ماهم در آن زمان در عراق به دفاع از حضرت امام‌ﷺ درس‌های مراجع را تعطیل کردیم. امام پس از تبعید به ترکیه وارد عراق شد و رحل اقامت افکند. در این زمان بنده بخشی از *مکاسب* شیخ انصاری‌ﷺ را خدمت ایشان فراگرفتم و آنگاه با اجازهٔ ایشان به حوزهٔ علمیّهٔ مشهد باز گشتم . در زمان عبدالکریم قاسم حزب توده و در زمان عارف، حزب قومی‌ها تقویت شدند. عارف، یک انسان سخن‌ور و حرّاف بود. وی برای ورود به نجف، با هلی کوپتر وارد مسجد کوفه شد. او کسی بود که تصمیم گرفت قبر معاویه را تعمیر کند، ولی خدا مجالش نداد و او را بااین قصد شومش دچار سانحه

کرد و به دَرَک واصل نمود. همین که خبر تعمیر مسجد از سوی عبدالسّلام عارف در عراق منتشر شد، شیخ احمد که از واعظان شهیر و زبردست عراق بود در یک سخنرانی اعلام کرد: حقّ آن است که عبد السّلام عارف آن پولی را که می‌خواهدبرای تعمیر قبر معاویه هزینه کند، صرف تعمیر مستراح‌های زوّار اباعبداللّه الحسین علیه السلام بکند. تاریخ ثابت کرده است که هرکسی برای تعمیر قبر معاویه اقدام کند، خداوند به او مهلت نمی‌دهد و این هم یک مصداق آشکاری بود که در عراق مشاهده شد.

ادامهٔ مبارزه وتبعید درایران

زمانی که از عراق به ایران بازگشتم کارمن سازمان دهی فعّالیّت‌های طرف داران حضرت امام قدس سره بود. پای‌گاه فعّالیّت ما درآن زمان یا منزل آقای قمی قدس سره بود و یا مجلس درس آیة اللّه میلانی قدس سره. در طول این مدّت چندین بار دستگیر شدم؛ ولی باز دست از فعّالیّت بر نمی داشتم تا این که سرانجام زندانی شدم وپس از اندک زمانی به سمیرم اصفهان تبعید شدم. در آن‌جا مردم عشایر از بنده استقبال کردند. من هم برای آنان نوارهای سخنرانی و اعلامیّه‌های حضرت امام قدس سره را تهیّه می‌کردم. رژیم چون می‌دید طلبه‌های مشهد ومردم علی آبادگرگان و...به ملاقات من می‌آیند و جوّ متشنّج و نا آرامی به وجود می‌آید، تصمیم گرفت بنده را به جای دیگری تبعید کند تا درمنطقهٔ سمیرم که عشایری است و همه مسلّح هستند، شورش نشود. از این رو، بنده را به شهرضا بردند ویک هفته نیز درآن‌جا ماندم و سرانجام به بندر لنگه تبعید شدم. پس از مدّتی ـ حدودسال ۱۳۵۶ شمسی ـ موج انقلاب درکشور بالا گرفت. رژیم برای آن که این موج را بخواباند، زندانیان سیاسی را آزادکرد، ولی این مطلب با استقبالی که از زندانیان سیاسی درسراسرکشور صورت گرفت، نتیجهٔ معکوس داد و من هم که درجریان شهادت آقا مصطفی خمینی قدس سره از زندان آزاد شدم بلافاصله به

تحریک مردم علیه رژیم پرداختم. رژیم هم که دربرابرخشم انقلابی مردم نمی‌توانست مقاومت کند، اعلام کرد: «امام می‌خواهد به ایران بیاید». با انتشار این خبر در کشور، بسیاری از مردم شهرهای مختلف برای استقبال ازحضرت امام‌ﷺ به تهران آمدند. رژیم که همواره فکر شیطانی در سر می‌پروراند، این بار نیز دست به اقدام دیگری زد وشورای شیطنت تشکیل داد وبا خود گفت: ما این یک عدّه مردم‌گرسنه را که آخوندها گول‌زده‌اند، معطّل می‌کنیم، اینان هم وقتی دیدند امام نیامد می‌روند با آخوندها درگیر می‌شوند و این‌طوری اختلاف درمیانشان به وجود می‌آید. از این رو، رژیم فرودگاه را بست؛ ولی به عکس تصوّر غلط آنان، تهران یک‌پارچه آتش شد و به محض بستن فرودگاه آیة اللّه خامنه‌ای و آیة اللّه دکتر بهشتی در مسجد دانشگاه تهران تحصّن کردند که علما و جمعیّت فراوانی در آن تحصّن شرکت کردند و سرانجام این حرکت، رژیم را وادار به ورود حضرت امام‌ﷺ به کشور کرد.

مسئولیّت‌های پس ازانقلاب

درطول انقلاب مسئولیّت‌های گوناگونی داشتم که ذیلاً به صورت فهرست‌وار عرض می‌کنم:

ـ عضویّت در ستاد استقبال حضرت امام‌ﷺ درسال ۱۳۵۷ شمسی؛

ـ مسئولیّت کمیته علی آبادگرگان وزرندکرمان؛

ـ مسئولیّت بنیاد شهید گنبد وعلی آبادگرگان؛

ـ عضویّت در دفتر استفتاءات حضرت امام‌ﷺ درمشهد؛

ـ عضویّت در مجلس خبرگان رهبری در سه دورهٔ متوالی (اوّل تا سوم) از شهرستان تربت حیدریه؛

ـ نظارت بربازسازی مسجد جامع تربت حیدریه؛

ـ تأسیس دانشگاه آزاد با ظرفیّت دوهزار دانش‌جو؛

ـ تأسیس پادگان نظامی در تربت حیدریه.

خاطره‌ای از مجلس خبرگان رهبری

همان گونه که می‌دانید مجلس خبرگان، یک مجلس خدایی است. هر یک از نمایندگان مجلس خبرگان انسان‌های تاریخ سازی هستند.

درحقیقت مجلس خبرگان، مجموعه ای از حکمت وفلسفه، تحقیق وتبلیغ، تفسیر وموعظه است. همین که این مجلس در عصر امام‌ﷺ تشکیل شد ومورد تأیید معظّمٌله قرار گرفت، این خود بزرگ‌ترین خاطرهٔ تاریخی است.

انتخاب شایسته آیة اللّه خامنه‌ای به عنوان ولیّ‌امر مسلمین از سوی خبرگان، از خاطرات بسیار شیرین مجلس خبرگان است. درست زمانی که دشمنان نظام مقدّس جمهوری اسلامی ایران خود را آماده کرده بودند که وارد صحنه شوند و انقلاب را از بین ببرند، مجلس خبرگان با تز ﴿**ما ننسخ من آیة أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها...**﴾ [1] و با در نظر گرفتن خطّ امام و خون مقدّس شهدا و به دور از هرگونه هوا و هوس، حضرت آیة اللّه خامنه ای را به رهبری برگزیدند.

---

۱. بقره(۲) آیهٔ ۱۰۶.

- **نام**: محمد
- **شهرت**: موحّدی (فاضل لنکرانی)
- **زادگاه**: قم
- **نام پدر**: عبداللّه
- **سال تولد**: ۱۳۱۰ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ اوّل از استان مرکزی، ریاست دادگاه انقلاب شهرستان قم به دستور امام خمینی‌قدس‌سره، مدرّس حوزهٔ علمیّه.

دوران کودکی

این جانب به سال ۱۳۱۰شمسی در خانواده ای روحانی در شهرستان قم متولد شدم.

پس از پایان تحصیلات ابتدایی بی‌درنگ به تحصیل علوم دینی پرداختم؛ زیرا از اوان کودکی علاقهٔ فراوانی به این رشته در خود احساس می کردم. در آن زمان که سال های حاکمیّت طاغوت به شمار می رفت، خفقان شدیدی در کشور حکم‌فرما بود. با این حال، هر وقت موضوع انشایی به ما داده می‌شد، ضمن آن از ما می‌پرسیدند: پس از پایان دوران ابتدایی در چه رشته ای ادامه تحصیل خواهید داد؟ تمایل شدید خود را به ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ علوم دینی پس از پایان دوران ابتدایی پنهان نکرده و آن را با آب و تاب تمام در ورقهٔ انشا شرح می دادم، در آن وقت‌ها حوزه، طلّاب زیادی نداشت و تعداد کمی در آن مشغول تحصیل بودند. من هم مانند دیگران در همین مدرسهٔ فیضیّه که درس‌هایی در آن تشکیل می شد، مشغول درس و بحث شدم. پیش‌رفت من در دروس حوزه در حدّ استعداد متوسّط و یا کمی بیش از متوسّط بود. در آن زمان حوزه از نظر استادِ خوب و منظّم، کمبود داشت. از این رو، ما همواره مجبور بودیم اساتیدی در رابطه با درس های مورد نظرمان برای خود پیدا کنیم و همواره هم موفّق بوده و می توانستیم اساتید بسیار خوبی برای خود بیابیم.

عوامل پیش رفت تحصیلی

اساساً یکی از عللی که در پیش‌رفت و موفقیّت ما در آن روز نقش مؤثّری ایفا می‌کرد و با کمال تأسّف باید اذعان کنم که امروزه حوزه با کنار گذاشتن آن دچار ضایعهٔ نسبتاً سنگینی شده است، همان مباحثهٔ به اصطلاح بین الاثنینی بود و ترتیب آن چنین بود که ما خود را ملزم کرده بودیم درس های هر روز را شبانه با دقّت کامل مطالعه کرده و روز بعد آن را با هم مباحثه مان که قبلاً برای خود انتخاب کرده بودیم، به بحث و بررسی بگذاریم، بدین ترتیب بود که از هر نقطهٔ ابهامی که ممکن بود در جلسهٔ درس برای ما باقی بماند، رفع ابهام می شد. از وقتی که *مطوّل* می خواندم هم مباحثه ای برای خود انتخاب کردم که تا پایان دورهٔ سطح و حتی قسمتی از خارج، کلّیّهٔ دروس را با ایشان، بحث و بررسی می کردیم. در آن زمان روزهای سرد زمستانی صبح زود هنوز آفتاب بالا نیامده مجبور بودیم بحث های‌مان را در ایوان های بقعه های صحن در آن شرایط سخت و آزار دهنده دنبال کنیم و غیر از این هم چاره ای نداشتیم.

اساتید

تا جایی که به خاطر دارم قسمتی از *مطوّل* و بخشی از شرح *لمعه* را خدمت آیة اللّه منتظری و قسمتی دیگر را خدمت آقای شیخ اسداللّه نوراللّهی نجف آبادی که از مدرّسان بسیار ارزندهٔ آن زمان بود، تلمّذ کردم و بخشی از *رسائل* و *مکاسب* را نزد مرحوم آیة اللّه والد و قسمتی دیگر را خدمت آیة اللّه آقای سلطانی و بخشی دیگر را نزد مرحوم آیة اللّه آقا شیخ عبدالجواد جبل عاملی سدهی و قسمتی دیگر را از محضر مرحوم آیة اللّه شیخ مرتضی حائری استفاده کردم. اینان آن عدّه از اساتید من بودند که به خاطر دارم و احتمال دارد که از محضر برخی بزرگان دیگر نیز استفاده‌هایی کرده باشم، ولی اکنون نام مبارکشان را در ذهن ندارم.

مسئله ای که در پیش‌رفت تحصیلی‌ام اثرِ تعیین کننده ای داشت این بود که در آن روزهایی که مرحوم حضرت آیة اللّه بروجردی تازه به قم تشریف آورده بود، روزی به وسیلهٔ یکی از آشنایان به یکی از آبادی های اطراف قم دعوت شد، در این سفر من نیز به همراه مرحوم والد محضر ایشان بودیم. در آن روزها من *مطوّل* می خواندم حضرت آیة اللّه بروجردی، شعری از *مطوّل* عنوان فرموده و سؤالاتی در بارهٔ نکات ادبیِ آن مطرح نمود و من بلافاصله پاسخ گفتم و ایشان مبلغ پنجاه تومان که در آن زمان مبلغ معتنابهی به حساب می آمد، به من جایزه داد و این پیش آمد و تشویقِ آن مرجعِ بزرگ در روحیّهٔ و علاقهٔ من نسبت به درس و اعمال دقّت هر چه بیش‌تر در آن، تأثیر شگفت انگیزی به جای گذاشت.

اوّلین درس خارج خود را با شرکت در درس خارج فقه (صلات) حضرت آیة اللّه‌العظمی بروجردی آغاز کردم و این در حالی بود که هنوز قسمتی از *کفایه* را به اتمام نرسانده بودم. از این‌رو، صبح‌ها اوّل وقت در مسجد عشقعلی در خدمت آقاشیخ عبدالجواد به آن مشغول بودیم و پس از پایان درس، همراه استاد در درس مرحوم آیة اللّه بروجردی شرکت می کردیم. از نخستین روزهایی که من در درس ایشان شرکت کردم به فکر افتادم مطالب را به عربی بنویسم و چون اوّلین بار بود که نوشتن به عربی را شروع می کردم این کار برایم خیلی مشکل می نمود، ولی با توجّه به این‌که دست زدن به هر کاری با تصمیمی قاطعانه و ممارست در آن، مشکلات آن را به تدریج از میان بر می دارد، شروع به کار کردم. خوش‌بختانه چون ادبیّات عرب را خوب خوانده بودم و به تدریس آن مشغول بودم با مشکل مهمّی در این کار روبه‌رو نشدم. مرحوم والد به مناسبت ایّام فاطمیّه مجلس روضه ای در منزل ترتیب داده بود که مرحوم آیة اللّه بروجردی روزی برای شرکت در روضه به آن‌جا تشریف آورد، من مشغول پذیرایی از میهمانان بودم همین که مرحوم آیة اللّه بروجردی مرا دید لب‌خندی زده در خطاب به مرحوم والد فرمود: فلانی هم در درس شرکت

می‌کند؟ تصوّر می‌کنم کمی سنِّ من باعث تعجّب ایشان شده بود، پدرم که متوجّه این نکته شده بود، به عرض رساند که نه تنها در درس شرکت می‌کند، بلکه درس‌های شما را به عربی می‌نویسد و شنیدن این مطلب، تعجّب معظّمٌ‌له را بیش‌تر برانگیخته و فرمود: امکان دارد این نوشته‌ها را ببینم؟ پدرم به من دستور داد تا آن‌ها را آورده و به خدمت ایشان دادم، معظّمٌ‌له نسبت به مسائل علمی و به طلّابی که علاقه‌مند به تحصیل بودند توجّه خاصّی از خود نشان می‌داد به طوری که این کار از خصایص وجودی وی به شمار می‌آمد و در مورد آن عدّه از طلّاب که احراز کرده بود به راستی اشتغال به تحصیل دارند، از هیچ ابراز عنایتی فروگذار نمی‌کرد و گاهی کمک‌هایی در حقّ آنان می‌نمود که کفاف مخارج سالانهٔ آنان را می‌کرد، خلاصه نوشتهٔ مرا حدود نیم ساعت بدون آن‌که با کسی حرف بزند و یا به حرف کسی گوش بدهد ملاحظه فرمود و تنها در سند روایتی که من از صاحب *وسائل* نقل کرده بودم اشکال کرده فرمود: این روایت، طی سند دیگری غیر از این سند وارد شده که این اشکال در واقع متوجّه صاحب *وسائل* می‌شد. پس از آن، همواره مرا مشمول عنایت خود قرار داده و با کلمات اعجاب آمیزی تشویق می‌فرمود و هر چند وقت یک بار نوشتهٔ مرا می‌گرفت و پس از مروری بر آن به من پس می‌داد و پس از آن که به چهارصد ـ پانصد صفحه رسید دستور داد که آن را چاپ کنم و جلد اوّل آن حسب الامر ایشان به نام *نهایة التقریر* که مشتمل بر قسمت زیادی از مباحث صلات بود به چاپ رسید و پس از چند سال جلد دوم آن هم آماده و باز حسب‌الامر ایشان چاپ شد و در حقیقت جلد اوّل و دوم این کتاب کلّیّهٔ مباحث صلات را به استثنای نماز جمعه و نماز مسافر که پیش از من تدریس کرده بود، در برمی‌گیرد و آن دو مبحث رانیز آیة اللّه منتظری تقریر کرده بود که به طور مکرّر چاپ شده است. خلاصه حدود یازده سال در درس فقه ایشان شرکت کردم که بخش عمدهٔ این مدّت صرف تدریس مباحث صلات شد. در این مدّت مباحث

خمس را نیز تدریس فرمود که آن را هم نوشتم.

آخرین درس حضرت آیة اللّه بروجردی کتاب قضا بود که به آخر نـرسید؛ امّـا تقریرات آن درس نیز موجود است.

گفتنی است که در درس خارج اصول ایشان نیز مدّتی شرکت کردم و قسمتِ اعظم مباحث عقلیه را نوشته‌ام که احتیاج به تجدید نظر دارد و نیز در اواخر، درسی در تعطیلات تابستان گذاشت که در آن خلل حج را مورد بحث و بررسی قرار می داد که متأسّفانه آن نیز به آخر نرسید.

از آن‌جایی که حضرت آیة اللّه بروجردی در هفت ـ هشت سال پایانی عمرشان تنها به یک گفتن درس در روز اکتفا می کرد و یک درسِ خوب هم در روز برای طلبه کافی نبوده، از این‌رو، تا شنیدم حضرت امام‌ﷺ تدریس اصول را آغاز کرده، بدون هیچ سابقه ای از درس ایشان، از طرز بیان و کیفیت القای مطالب ایشان، در درس معظّمٌ‌له شرکت کردم و پس از چند روز احساس کردم که گم‌شده ای را که مدّت‌ها به دنبال آن بودم، پیداکرده ام، امام‌ﷺ با بیان جالب و فکر صایب خود، بدون هیچ‌گونه اعوجاج و هیچ‌گونه انحرافی از اصل مطلب آن هم با تسـلّط کـاملی کـه در فـنون مختلف مخصوصاً در فلسفه، عرفان و مسائل دیگر داشت و با تـوجّه بـه وجـود ارتباط کامل میان بعضی از مسائل اصول و فلسفه، مطلب را طوری القا می فرمود که چون آفتاب برای انسان روشن می شد.

بنده حدود نُه سال افتخار حضور در درس های خارج فقه و اصول حضرت امام را داشتم در آن دوران هر روز دو نوبت در درس ایشان شرکت می کردم یکـی در درس اصول معظّمٌ‌له که از اوایل آن تا آخر مباحث اجتهاد و تقلید شرکت کردم و در فقه نیز مباحث مختلفی ـ که قسمت عمدهٔ آن کتاب طهارت بود ـ از حضرت ایشان استفاده کردم. علاوه بر این دو درس، در درس خارج فقه مرحوم آیة اللّه بروجردی هم شرکت کرده و شب‌ها هر سه درس را به صورت تقریر نوشته و ضبط می کردم.

البته در مدّت دو سال و نیمی که در یزد تبعید بودم، برای این‌که هم اشتغال علمی داشته و هم برنامهٔ علمی ـ تحقیقی خود را دنبال نمایم، تصمیم به شرح *تحریر الوسیله* امام‌ﷺ گرفتم؛ زیرا در آن روزها کسانی‌که با مبارزات انقلابی معظّم‌له نظر مخالف داشتند به منظور ناچیز جلوه دادن شخصیّت علمی ایشان به هر وسیله ای چنگ می‌زدند. به نظرم رسید تنها پاسخ محکم و مناسب برای چنین جوّسازی های ذهنی و تبلیغات زهرآگین، همان شرح کردن *تحریرالوسیله* امام است. از این‌رو، از سال ۱۳۵۲شمسی در شهر یزد و در همان حال تبعید، شروع به کارکرده و در این مدّت چهار یا پنج جلد آن را تمام‌کردم و پس از پایان دوران تبعید نیز این کار را دنبال کردم که تاکنون بیست جلد آن به چاپ رسیده است.

خصوصیّات درس امام‌ﷺ

درس امام دو خصوصیّت خیلی ممتاز داشت که در کم‌تر درسی دیده می‌شد؛ یکی بیان ایشان بود که در تفهیم مطلب، مهارت اعجاب انگیزی داشت، مطالب خود را خیلی روشن و با عباراتی که برای همه قابل فهم باشد، بیان می فرمود به طوری که حاضران کاملاً و به آسانی مراد ایشان را درک می‌کردند. خصوصیّت دوم مربوط به درس اصول می شد. امام مباحث اصولی را از ریشه مورد بحث قرار می داد بر خلاف غالب مدرّسانِ اصول که مطالب و آرای مطرح شده از سوی اساتید پیش از خود را به عنوان اصل مسلّمی در مسئله تلقّی می‌کردند.

مبارزات

من افتخار دارم از همان روز اوّل که امام بزرگوارمان‌ﷺ مبارزه را شروع کرد در خدمت وی تلمّذ کرده و در درس فقه و اصول ایشان شرکت داشته ام و روی اعتماد کامل به معنویّت و صلاحیّت های مختلفی که در ایشان وجود داشت در حقّانیّت

بینش و مطالبی که می‌گفت جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نبوده و در این راستا اعلامیّه های بسیاری داده می شد که در بیش‌تر آن‌ها مشارکت و امضای من وجود داشت به طوری که وقتی سازمان امنیّت مرا بازداشت کرد یکی از مهم‌ترین سؤالات آنان این بود که شما در متجاوز از پنجاه اعلامیّه امضا دارید، من در جواب آنان گفتم: همهٔ این امضاها از خود من است یک وقت فکر نکنید که از امضای من در پای این اعلامیّه ها تقلید شده است، این جواب، مأمور امنیّتی رابسیار تکان داده بود، زیرا آنان فکر می‌کردند که من به دست و پا افتاده و اظهار بی اطلاعی از این امضاها و ساختگی بودن آن‌ها را خواهم کرد. از این‌رو، گفت: مسئله بدتر شد، که خُبْ حالا بگو چرا امضا کردید؟

گفتم: اوّلاً شما بگویید که آیا می خواهید بر اساس منطق با من حرف بزنید یا بر مبنای زور، آیا می خواهید نظرتان را تحمیل کنید؟ کمی فکر کرد و گفت: ما می‌خواهیم بر اساس منطق با شما حرف بزنیم.

گفتم: در صورتی که حاضر باشید حرف منطقی را بپذیرید مسئله ما چنین است:

آقایی به نام «آیة اللّه خمینی» پیدا شده که مطالبی را بیان کرده است، اکنون در بارهٔ ایشان و مطالبش دو نظر وجود دارد: یکی نظر شما است که او را تحریک شده و از عوامل سیاست خارجی و بازیچهٔ دست اروپا و آمریکا و...می دانید، و نظر دوم نظر ما است، ما با توجّه به این‌که طلبه هستیم و درس خوانده ایم و حدّاقل به عقیدهٔ خودمان چیزی می فهمیم و چنین نیست که هر کسی هر ادّعایی کرد فوراً زیر بارش برویم، این مرد را شخصیّتی الهی شناخته و محرّک او را جز احساس مسئولیّت شرعی چیزی نمی دانیم، به عقیده ما به اندازهٔ سر سوزنی سیاست درکار او دخالت ندارد و هر چه می‌گوید و می نویسد و حتی مبارزهٔ او همه برای خدا و اقدام به انجام مسئولیّت های دینی خود می باشد، ما طلّاب اصولاً تابع دلیل هستیم، اگر شما مدرک قانع کننده برای اثبات نظر خود توانستید ارائه بدهید من همین‌جا عقیده شما را در باره او می پذیرم.

در آن روزها در نتیجهٔ کشتارها، بازداشت ها، تبعیدها و سرانجام خفقان کشنده ای که در مملکت حکم‌فرما بود برای مدّتی سر و صدا کاستی یافت و رژیم از این وضع چنین برداشت کرده بود که مسئلهٔ آیة اللّه خمینی دیگر تمام شده، امّا زمانی که آیة اللّه حکیم درگذشت، دوستان ما در بارهٔ مسئلهٔ مرجعیّت پس از ایشان، جلسه‌ای تشکیل دادند، با این‌که شرایط نسبت به آیة اللّه خمینی و طرف‌دارانش خیلی سخت و ناجور بود تصمیم گرفتند به طور علنی مرجعیّت بلامنازع آیة اللّه خمینی را طی اعلامیّه ای به اطلاع مردم برسانند، اعلامیّه آماده شد و دوازده نفر آن را امضا کردند که از آن جمله خود من بودم، حتی یادم هست زیر اعلامیّه نظر موافق خود را نه تنها در بارهٔ مرجعّیت بلامنازع بلکه در بارهٔ صلاحیّت رهبری ایشان هم درج کرده و آن را امضا کردم، البته هر کدام از امضا کنندگان دیگر نیز دو ـ سه خطّی که حاکی از نظر موافقشان در بارهٔ مرجعیّت امام‌ﷺ بود نوشته و امضا کردند. این اعلامیّه ها با همین کیفیّت چاپ و پخش شد که به نظر من همین مسئله خود کوبنده‌ترین مسئله برای رژیم بود؛ زیرا آنان در حالی که مسئلهٔ حضرت امام‌ﷺ را پیش خودشان خاتمه یافته تلقّی می کردند با چنین وضعی روبه‌رو شده بودند.

گفتنی است در طی مبارزات پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به مدّت حدود سه سال به شهرهای بندرلنگه و یزد تبعید شدم. هم‌چنین پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز فعّالیّت هایم برای تداوم بخشیدن نظام جمهوری اسلامی انقلاب اسلامی ادامه یافت و به همین منظور مدّتی مسئولیّت دادگاه انقلاب شهرستان قم را به امر حضرت امام‌ﷺ عهده‌دار شدم. نمایندگی دورهٔ اوّل مجلس خبرگان رهبری از استان مرکزی نیز از دیگر مسئولیّت هایم می‌باشد.

فعّالیّت های علمی

از توفیقاتی که خداوند به من عنایت کرده بسیار سپاس‌گزارم. من از همان سال‌های سوم ـ چهارم تحصیلم ضمن این‌که مشغول درس خواندن بودم در کنار آن،

تدریس نیز می‌کردم. الآن که شاید در حدود شصت سال از عمر من می‌گذرد ۴۳ یا ۴۴ سال آن را به تدریس مشغول بوده‌ام. اوّلین کتابی که به تدریس آن پرداختم *حاشیه* ملّا عبداللّه و *معالم* بود، منتها این درس‌ها خیلی رسمی نبود و شاگردان فراوانی در آن شرکت نمی‌کردند، بعدها که *شرح لمعه* را شروع کردم تدریسم رسمیّت یافت و طلبه‌های بیش‌تری شرکت می‌کردند. گرچه در آن زمان تعداد طلّاب حوزه خیلی کم بود. به نظرم *لمعه* را دو دوره و کتاب ارث آن را سه دوره تدریس کرده‌ام و پس از آن به تدریس *رسائل* و *مکاسب* مشغول شدم. *مکاسب* را پنج دوره و *کفایه* را ظاهراً شش دوره تدریس کرده‌ام و همراه با دورهٔ اخیر یا دورهٔ پنجم، درس خارج فقه و اصول را شروع کردم. از آخرین دورهٔ *کفایهٔ* ما نوار تهیّه شده است که شنیدم طلّاب در قم و دیگر شهرستان‌ها از آن استفاده می‌کنند. اکنون سالیان درازی است که درس‌های من در خارج فقه و اصول متمرکز شده است. از درس خارج صلات آیة اللّه بروجردی سه جلد به نام *نهایة التقریر* به صورت تقریرات نوشته‌ام که چند بار چاپ شده و غیر از این‌ها چند تألیف دیگر نیز دارم که یکی از آن‌ها به نام *مدخل التفسیر* مشتمل بر بحث‌هایی در بارهٔ اعجاز *قرآن* و قراءات مختلف و مهم‌تر از همه تحریف *قرآن* می‌باشد که این بحث‌ها اوّل به صورت درس‌های تعطیلی گفته شده و بعدها به صورت کتاب چاپ و منتشر شده است. کتاب دیگرم *شرحی بر عهدنامهٔ مالک اشتر* است که آن هم اوّل به صورت درس گفته شده و بعد به وسیلهٔ یکی از دوستان از نوار پیاده و مطالب آن تیتربندی شده و گاهی دخل و تصرّفاتی در عبارات آن شده است. هم‌چنین کتاب *ائمّه از نظر قرآن* را نگاشتم. این کتاب شامل بحث‌هایی است که یک بخش مهمّ آن در بارهٔ علم ائمّه از نظر *قرآن* می‌باشد. این کتاب را با همکاری مرحوم آقای اشراقی، داماد بزرگ حضرت امام‌ﷺ و مرحوم آقای حاج آقا مصطفی تألیف کردم و هم‌چنین کتابی در بارهٔ آیهٔ تطهیر با همکاری این دو نفر نوشتم. نیز همان‌گونه که پیش از این ذکر شد

شرح *تحریرالوسیلهٔ* حضرت امام‌ﷺ با نام *تفصیل الشّریعة فی شرح تحریرالوسیله* نیز تاکنون پانزده جلد آن چاپ شده است.

سایر تألیفاتم که به طبع رسیده اند عبارت اند از: *القواعد الفقهیّه*؛ *ائمّه از نظر قرآن یا پاسداران وحی*؛ *حاشیه بر کتاب عروة الوثقی*؛ *رساله ای در آیهٔ تطهیر*؛ *رساله ای در تقیّهٔ مداراتی*.

- **نام**: سیّد حسن
- **شهرت**: موسوی پور(شالی)
- **نام پدر**: میرزا محمد
- **زادگاه**: شال
- **سال تولد**: ۱۳۳۳قمری
- **مسئولیّت**: امامت جمعۀ تاکستان از سوی امام خمینی‌قدس‌سره و نمایندگی ولیّ‌فقیه در تاکستان، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورۀ دوم از استان زنجان و دورۀ سوم از استان قزوین.

تولد

این‌جانب سیّد حسن موسوی شالی به سال ۱۳۳۳قمری در شال متولد شدم. پدرم میرزا محمد از علاقه‌مندان و عاشقان خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام و روضه‌خوان سیّد مظلومان امام حسین علیه‌السلام بود. قرائت و مقدّمات علوم آن زمان را نزد آقایان محل به ویژه واعظ محترم، مرحوم حاج شیخ محمد باقر عاملی و مرحوم آقا سیّد رضا فرا گرفتم و در سال ۱۳۵۳ قمری به اتّفاق پدرم راهیِ نجف اشرف شدم.

تحصیل در نجف اشرف

در حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف با جدّیّت و اشتیاق دروس مقدّمات و سطح را از اساتید حوزهٔ نجف، مانند حجّةالاسلام حاج شیخ حسین تهرانی، حجّة الاسلام حاج سیّد محمود مرعشی شوشتری و حضرت آیةاللّه حاج شیخ محمد باقر زنجانی فرا گرفتم و پس از آن در درس خارج مدرّسان و مجتهدان نجف اشرف شرکت کردم و در اثر تلاش و جدّیّت به مرحلهٔ اجتهاد نایل آمدم.

عبارت هایی نمونه از اجازات

۱. حضرت آیةاللّه العظمی مرحوم سیّد ابوالحسن اصفهانی: «... و در اثر جدّ و جهد - بحمد اللّه - به فضایل علمیّه و عملیّه نایل و به کمالات نفسانیّه و اصل و

حائز مرتبهٔ سامیهٔ علم و اخلاق گردیده‌اند...».

۲. حضرت آیةاللّه العظمی حاج سیّد عبدالهای شیرازی: «... متّصف به صفات حسنه و متخلّق به اخلاق فاضله می‌باشند و دارای مرتبه‌ای از مراتب اجتهاد هستند...».

۳. حضرت آیةاللّه العظمی حاج سیّد محمود شاهرودی: «... هو جناب العالم الکامل و المهذّب العامل...».

۴. حضرت آیةاللّه العظمی حاج سیّد ابوالقاسم موسوی خوئی: «... بحمد اللّه تعالی به مراتب عالیهٔ علمیّه و عملیّه حائز و متحلّی به اخلاق حمیده و ملکهٔ تقوا می‌باشد...».

۵. حضرت آیةاللّه العظمی حاج سیّد نصراللّه مستنبط: «... ایشان بحمد اللّه به مرتبهٔ سامیه از فضل و رتبه‌ای از اجتهاد رسیده‌اند. پس برای او است که به آن‌چه که از احکام استنباط می‌کند، عمل نماید...».

مراجعت از نجف اشرف

پس از حدود ۲۳ سال تحصیل در نجف اشرف و طی مدارج علمی به محلّ خود (شال) برای دیدار و صلهٔ رحم بازگشتم و وقتی در مقابل انبوهی از نیازهای مردم محروم و مسلمان منطقه قرار گرفتم، با اصرار مردم و احساس تکلیف از بازگشت به نجف اشرف خودداری کرده، فعّالیّت‌های گسترده‌ای را شروع کردم که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. ترویج احکام و نشر تعالیم دین؛ ۲. محو رسومات باطل؛ ۳. احداث صدها مسجد، مدرسه، درمانگاه، حمّام، غسّال‌خانه و جادّه؛ ۴. تدریس و تربیت طلّاب؛ ۵. مبارزه با مظاهر حکومت پهلوی؛ ۶. بیرون راندن مسیحیان خارجی از منطقه؛ گفتنی است آنان ساختمان‌هایی را بعد از احداث با شرط همکاری با کلیسای جهان

به مسلمانان واگذار می‌کردند.

۷. پی‌گیری مستمر و سعی در حلّ اختلافات طایفه‌ای و نزاع‌های گروهی و ایجاد صلح و وحدت.

اقامت در قزوین

هنگامی که برای کمک‌گرفتن از علمای محترم قزوین به منظور احداث مدارس علمیّه در مناطق و بخش‌های مختلف به قزوین رفتم، متوجّه شدم که بعضی ازمدارس بزرگ و قدیمی شهر به شکل مخروبه در آمده یا در تصرّف عدوانی رژیم منحوس پهلوی قرارگرفته است؛ از این‌رو، در شهر اقامت گزیدم و با کمک روحانیّت محترم و علمای بزرگوار شهرستان قزوین، اقدام به احیای مدارس علمیّهٔ مدرسهٔ شیخ‌الاسلام، سردارین، صالحیّه و... نمودم و صدها طلبهٔ جوان را در آن‌ها اسکان دادم.

سابقهٔ مبارزاتی

در قیام مقدّس ملت مسلمان ایران به رهبری روحانیّت عظیم‌الشّأن تشیّع، به ویژه حضرت امام خمینی‌ﷺ شرکت کردم و در مبارزات پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ فعّالانه در صحنهٔ مبارزه وارد شدم و در مسجدالنّبی قزوین روی منبر، شاه را مخاطب قرار داده، او را توبیخ و نهی از منکر نمودم و به طور مشخّص از رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی، حمایت و دفاع نمودم. بعد از این منبر، دژخیمان شاه وحشیانه به منزل ما هجوم آوردند و مرا روانهٔ زندان کردند و بعد از تحمّل مشقّات و سختی‌های زندان، ممنوع‌المنبر شدم.

پس از آن نیز هم‌چنان مبارزات را ادامه دادم و در شهرها و روستاها به هر مناسبتی علیه رژیم افشاگری می‌نمودم. هنگامی که حسنعلی منصور به دست

مسلمانان غیور به هلاکت رسید، سخن‌رانی آتشین و افشاگرانه‌ای انجام دادم که در گسترش قیام ونهضت مقدّس در بخش وسیعی از استان زنجان و شهرستان قزوین و شهرها و بخش‌های هم‌جوار تأثیر به‌سزایی داشت و دژخیمان پهلوی بار دیگر مرا زندانی کردند و سرانجام بعد از مبارزات سال های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳شمسی ممنوع‌المنبر شدم؛ ولی در آن شرایط خفقان هم با تشکیل جلسات تفسیر و تربیت طلّاب، مسائل نهضت را پی‌گیری می‌کردم.

مبارزات دوران انقلاب اسلامی

در حالی که قوای مسلّح شاه مسجدالنّبی وخیابان های اطراف را محاصره کرده بودند و مردم مسلمان قزوین و حومه اجتماع فوق‌العادّه‌ای داشتند، در آن اجتماع در روز عید فطر سال ۱۳۵۶شمسی در دفاع از مبارزات مردم سخن‌رانی کردم و در شکل‌گیری تظاهرات چند صد هزار نفری در شهرهای قزوین، تاکستان، بوئین زهرا، آوج، دشتابی، آبگرم، شال، اشتهارد و... فعّالیّت می‌کردم تا این که در روز هفدهم شهریور عناصر نظامی رژیم شاه به منزل ما یورش آورده، بخشی از اسناد، نوشته‌ها و دست‌خطّ حضرت امام خمینی را از بین بردند و مرا تحت تعقیب قرار دادند.

در منصب نماز جمعه

مدّت زیادی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که در اثر تقاضای مردم مسلمان شهرستان تاکستان از سوی حضرت امام، به سِمَت امامت جمعهٔ تاکستان منصوب شدم و اوّلین نماز جمعهٔ استان زنجان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را در تاکستان برگزار کردم. گفتنی است ضمن انجام وظایف در منصب امامت جمعه، به تأسیس حوزهٔ علمیّهٔ شهید مصطفی خمینی در تاکستان اقدام نمودم.

حضور در جبهه‌ها

در طول سال های جنگ تحمیلی چند بار بـه جـبهه‌ها رفـته، بـا رزمـندگان در سنگرها ملاقات کردم و در جلسات دعا و سایر مراسم آن‌ها شرکت نـمودم و بـه سؤالات آن ها پاسخ دادم.

رسیدگی به خانوده‌های شهدا، اسرا و مفقودان

سرکشی به خانواده‌های دل شکستهٔ شهدا و اُسرا و رسیدگی به آنان ـ در حـدّ توان، از دیگر فعّالیّت های این‌جانب بود.

بیش از بیست سال نمایندگی حضرت امام خمینی را قبل و بعد از انقلاب بر عهده داشتم و بعد از ارتحال ایشان به صورت جدّی در تثبیت رهبری مقام معظّم رهبری، حضرت آیةاللّه العظمی خامنه‌ای – دام ظلّه العالی – تلاش نـمودم و در مجالس ترحیم حضرت امام، محور سخنانم تثبیت و تحکیم مصوّبهٔ خبرگان امت بود و خطوط انحرافی و تضعیف مقام معظّم رهبری را به شدّت سرکوب و محکوم می‌نمودم و اطاعت از مقام معظّم رهبری، حضرت آیةاللّه خامنه‌ای را بر همگان لازم و واجب می‌دانستم.

اکنون نیز ضمن این‌که نمایندگی ولیّ فقیه را بر عهده دارم در مسند امامت جمعه شهرستان تاکستان نیز مشغول انجام وظیفه هستم. هم‌چنین در سومین دورهٔانتخابات مجلس خبرگان رهبری به نمایندگی از سوی مردم استان قزوین برگزیده شدم.

- **نام**: سیّد ابوالفضل
- **شهرت**: موسوی تبریزی
- **نام پدر**: سیّد رضا
- **زادگاه**: تبریز
- **سال تولد**: ۱۳۱۴ شمسی
- **مسئولیّت**: ریاست دیوان عالی کشور، عضویّت در جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در سه دورهٔ متوالی و... .

دوران رشد و بالندگی

این‌جانب سیّد ابوالفضل موسوی تبریزی، در سال ۱۳۱۴ شمسی در تبریز دیده به جهان گشودم. دوران کودکی را در تبریز گذراندم و در سال ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲ شمسی به دبستان امام رفتم و تا پنج سال در آن‌جا درس خواندم. در سیزده سالگی به پیشنهاد مرحوم پدرم در سلک روحانیّت درآمدم و طلبه شدم. تحصیل علوم دینی را در مدرسهٔ حسن پادشاه تبریز آغاز کردم. بعد از گذشت یک سال از پدرم خواهش کردم که شب ها را در همان جا بمانم، مرحوم پدرم پذیرفت و به سبب آشنایی‌اش با رئیس مدرسه، حجرهٔ مناسبی برای من فراهم شد. مرحوم پدرم‌ﷺ اهل علم بود و آقای سیّد رضا موسوی ـ که الآن در مقبره علمای قم مدفون است ـ برایم نقل می‌کرد: تشییع جنازهٔ مرحوم پدرت مثل تشیع جنازهٔ مرحوم آقای شاهرودی بود؛ اجتماعی عظیم در تبریز گرد آمده بود.

روزی یکی از رفقا به من گفت: به قم مشرّف شوید و من این مطلب را با پدرم در میان گذاشتم، ایشان گفت: مانعی ندارد. سال ۱۳۳۱ شمسی به قم مشرّف و مشغول تحصیل شدم. از نظر مادّی مانند سایر طلّاب بودم، ولی پدرم هر ماه مبلغی برای من می فرستاد که اگر دیر می رسید دیگر واویلا بود. در ۲۳ سالگی با اصرار مادرم در تبریز ازدواج کردم. پدرخانمم آقای حاج علی اصغر از نوحه خوانان و سرشناس محلّهٔ «نوبر» است. ازدواج من در خلال تحصیل در قم بود. بعد از ازدواج، خانه‌ای را در قم با ماهی صدتومان اجاره کردم.

اساتید

اوّلین استاد من در علم نحو، حاج رسول شاهرودی بود. هم‌چنین از محضر حاج شیخ حنیف هم ـ که در تبریز بود و الآن در قم به سر می‌برد ـ استفاده بردم.

علاقهٔ وافری به تحصیل در قم داشتم. وقتی به قم مشرّف شدم، حاج شیخ رضا نضجی (پدر خانم آقای شربیانی) مرا نزد مرحوم آقای حجّت برد. ایشان به من فرمود: خوب جایی آمدی، حالا تحصیل کن و از علما شو و به تبریز برگرد و حجره ای در اختیار من گذاشت.

اساتید این جانب در *رسائل* و *مکاسب* آقای مشکینی در *کفایه* آقای منتظری بودند. هم‌چنین درس اخلاق آقای مشکینی نیز خیلی مؤثّر بود.

تقریباً ۳۴ سال داشتم که به درس خارج رفتم و درس اصول حضرت امام‌ﷺ اوّلین درس خارجی بود که شرکت کردم، زیرا حضرت امام‌ﷺ از اساتید معروف در اصول بودند. یک دوره اصول را از محضر حضرت امام‌ﷺ استفاده کردم و تقریرات درس‌ها را نوشته ام که الآن آن نوشته ها را دارم. آقایان محمد مؤمن، محمد علی گرامی، محسن تهرانی از هم‌مباحثه‌ای‌های بنده بودند. تا این مدّت، من در مدرسهٔ حجّتیّه سکونت داشتم. در اواخر درس اصول حضرت امام‌ﷺ در درس خارج فقه ایشان نیز حاضر شدم؛ ولی بیش ترِ فقه را نزد شریعتمداری فراگرفتم. مرحوم امام‌ﷺ و آقای شریعتمداری از اساتید بارز این‌جانب بودند.

کتاب صلات را نزد آقای مرحوم خواندم. مدّت کمی هم در درس آقای شاهرودی شرکت کردم.

فعّالیّت‌های پیش از انقلاب

پیش از انقلاب از افراد غیر متدیّن دوری می‌کردم و هر کس که انسان خوبی به نظر می‌رسید او را می پسندیدم. من در سخن‌رانی های حضرت امام‌ﷺ در سال

۱۳۴۲ شمسی شرکت می‌کردم و گفته های ایشان را تأیید می‌کردم. آن زمان این حرکت ها را از امام می دیدم که ایشان می‌گفت: وای بر قمِ ساکت. ای علمای نجف! ای علمای تهران! ای علمای شهرستان ها! چرا این طور ساکت نشسته اید؟ ما هم کلام امام‌ﷺ را تأیید می‌کردیم. بنده در فقه از شاگردان مبرّز آقای شریعتمداری بودم و در میان حدود دویست نفر شاگردانش، سرشناس بودم و حرف هایش را خوب گوش می دادم و تا آن زمان که احساس نکردم ایشان با خط و گفتهٔ امام‌ﷺ مخالف است، با او بودم و خیلی هم به ایشان احترام می‌کردم. وقتی پدرم فوت کرد، من به تبریز رفتم. بعد به سفارش ایشان(آقای شریعتمداری) مسجدی در آن‌جا برای من در نظر گرفته شد و من در آن مسجد از ایشان تجلیل کردم. این تا موقعی بود که مخالفت ایشان با امام‌ﷺ را احساس نکرده بودم؛ امّا پس این که فهمیدم وی مخالف امام‌ﷺ است، گفتم: هذا فراق بيني و بينك لم تستطع عليه صبراً.

در سال ۵۶ یا ۵۷ یعنی دوران اوج انقلاب، روزی امام‌ﷺ بعد از جریان تبعید، به قم آمد و صحبت بسیار داغی کرد. من پس از صحبت امام‌ﷺ بلافاصله به تبریز رفتم و در آن جا با عالمانی چون: آقای قاضی، سیّداحمد شجاعی و شربیانی جلسه گذاشتم و به آنان عرض کردم: شما علمای تبریز، همگی اهل سخن هستید و... در آن جلسه صحبت کردم و گفتم: اللّهم نشكوا إليك فقد نبيّنا. اگر به امام معتقد هستید، امام در حال مبارزه است، بیاید یا خودتان حرف بزنید و یا این که اجازه بدهید که من از سوی شما، حرف ها را بزنم. هر کسی سخنی گفت. یکی از آنان گفت: من مشکلِ فلان... دارم. گفتم: آقا! دو روز سنگک با صابونِ زیاد خوردن این ارزش را ندارد که برای ماندن دو روز بیش‌تر انسان از حق بگذرد. خلاصه این‌که من زیاد سخن گفتم و کم حرف شنیدم، تصمیم گرفتم خودم این کار را بکنم. یک

مجلس سیّار داشتم و گاه گاه تابستان‌ها به تبریز می‌رفتم، زمانی اطلاع دادم که فردا ۲۸ صفر به آن جلسه می آیم و منبر می روم. ساعت ۹ صبح فردا وقتی وارد جلسه شدم، دیدم این جلسه، همان جلسه نیست، جلسه در مسجد سیّد عبداللّه ـ در کوچه ای که مقبرهٔ شعرا در آن است ـ برگزار شد. مسجد مملوّ از جمعیّت بود، من واقعاً وحشت کردم که چرا این طور شده و این را هم می‌دانستم که مردم تبریز واقعاً عاشق هستند، به ویژه اعضای آن مجلس سیّار که در آن زمان همه مقلّد امام‌ﷺ بودند و الآن هم هستند. از دادگاه، شب به من گفته بودند که در تبریز فارسی حرف بزن!گفتم: این فُرمالیته می شود. من می خواهم خیلی طبیعی باشم. من که ترک زبان هستم، تبریزی‌ها هم ترک زبان هستند، چرا فارسی حرف بزنم؟!گفتم: من از الفاظی استفاده می کنم که آن الفاظ را فارس‌ها هم بفهمند. گفتند: عیبی ندارد. خلاصه این که در منبر نامی از امام‌ﷺ بردم که تا آن زمان هیچ کسی جرأت نمی کرد این کار را بکند و وقتی من از حضرت امام‌ﷺ با این عبارت سخن گفتم که حضرت آیة اللّه آقای خمینی رجلٌ مجتهدٌ عادلٌ یعرفُه کلّ النّاس، یک باره مردم صلوات بلندی فرستادند که صدای مهیبی مجلس را فراگرفت. هم‌چنین در آن جلسه از آقای شریعتمداری هم یادی کردم که حضرت آیة اللّه شریعتمداری این طور بود و... به هر حال، وقتی سخن‌رانی پایان پذیرفت، دیدم از هیچ یک از افرادی که در آن مجلس سیّار معمولاً بعد از منبر از من مسئله می پرسیدند و با من صحبت می کردند خبری نیست، همه از ترس رفته بودند، تنها آقای «برادرانی» که از رفقا بود در آن‌جا باقی ماند. به علّت این که اسم آقای خمینی را برده بودم، نزدیک غروب یک عدّه بازاری و اهالی آمدند خانهٔ ما و به بنده گفتند: شما شب را در خانه نمانید!گفتم: حرف یکی است. من به آن چه گفتم، معتقدم. هیچ اتّفاقی نمی افتد و به آنان گفتم: بچّهٔ خیابان، از خیابان نمی ترسد. خلاصه این که نیمه های شب بود که آقای برادرانی با یک ماشین به

خانهٔ ما آمد، سوار شدم و به راه افتادیم. شبِ بسیار سردی بود. نماز صبح را در بستان آباد خواندیم هنوز آفتاب ندمیده بود که به قم رسیدیم. روز بعد وقتی که به پیش آقای شریعتمداری رفتم. دیدم آنان از ماجرای سخن‌رانی من در تبریز اطلاع دارند. در آن جلسه که آقایان دوزدوزانی، سیّد ابوالفضل حلّه و اردبیلی نیز حضور داشتند، وقتی صحبت از بنده شد، گفتم: من بودم که در تبریز این‌طور عمل کردم، دیدم آقای شریعتمداری خیلی مایل نیست که این حرف را بازگو کنم و بنده هم تا حدودی به حساسیّت وی پی بردم، گفتم: در قم که این همه آدم را کشتند، اگر از آمازون یک ماشین آدمِ وحشی می آوردند و می‌ریختند در خیابان ها، کاری که گارد شاه در مدرسهٔ حجّتیّه کرد نمی‌کردند.

هم‌چنین گفتم: از انقلاب سفید نیز صحبت کردم و گفتم: حالا فهمیدیم معنای انقلاب سفید یعنی چه؟ یعنی هیچ خونی ندارد. یعنی هیچ کس نباشد ذوالاثر، وقتی سخن بدین‌جا رسید، آقای شریعتمداری با عصبانیّت گفت: شما با انقلاب سفید چه کار داشتید؟ ایشان که عصبانی شد من هم از کوره در رفتم. گفتم: آقا! انقلاب سفید است که پدر ما را درآورده، انقلاب سفید است که ما را منزوی کرده، انقلاب سفیداست که اسلام را ...، مرا، شما را... . وقتی من از کوره در رفتم، گفت: نه! زد به شوخی و گفت: من این طور نمی‌گویم حالا که شما از انقلاب گفتید، با رنگش چه کار داشتید؟ بعد یکی از آقایان (حاج میرزا یدالله) ـ که یکی از سرمایه داران بود ـ گفت: نه آقا! شما بد کردید. در پاسخ او گفت: شما حرف نزنید. شما فقط پولتان را بیش‌تر کنید، با این کارها کاری نداشته باشید. بعد آن جلسه تمام شد، وقتی بیرون آمدم، با خود گفتم: هذا فِراقُ بَيْني و بَيْنَك سَأُنَبِّئُك بِتَأْويلٍ مٰا لَمْتَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً بعد از آن خدا شاهد است که از بازار تهران، از علمای قم حتی آقای گلپایگانی﵀ به من پیشنهاد شد که شما با آقای شریعتمداری مخالفت نکنید.

گفتم: نه آقا! من مخالفت نمی کنم، ولی او باید موضعش را مشخّص کند. این جریان را برای بعضی از آقایان که نقل می کردم، تعجّب می کردند و می پرسیدند: واقعاً این‌گونه بود؟ می‌گفتم: بله واقعاً این‌طور بود!

این وقایعی که گفته شد در سال ۱۳۵۶شمسی اتّفاق افتاد. در آن جلسه ای که از تهران آمده بودند و صحبت از پهلوی اوّل کردند و تهدید کردند، گفتم: به جدّم قسم، امروز به منبر می روم و هر چه شریعتمداری کرده است را از اوّل تا به آخر می گویم، بروید هر کاری که می خواهید بکنید. یکی از آنان گفت: نه، ما این طور نگفته‌ایم. بعد ورق را برگرداندند و به تطمیع من پرداختند. بالاخره آن جلسه به تمام رسید. مرتّب افراد می آمدند و می‌گفتند: صحیح نیست شما که یک آدم سرشناس هستید با آقای شریعتمداری مخالفت کنید. این به نفع شما نخواهد بود. گفتم: من عقیده ام را گفتم.

من پیش از انقلاب در قم بودم و در سال ۱۳۴۷شمسی به عضویّت جامعهٔ مدرّسین درآمدم و همواره در جریان مسائل بودم و نیز به طور جدّی در فکر تحصیل بودم. در حین انقلاب هم با توجّه به کارهای زیاد انقلاب از قم فاصله نگرفتم تا این که انقلاب پیروز شد.

فعّالیّت‌های پس از انقلاب

پس از پیروزی انقلاب، نخستین پیشنهادی که به من شد، عضویّت در خبرگان *قانون‌اساسی* بود که قبول کردم؛ چون نوشتن *قانون‌اساسی* مهم است. شش نفر از سوی حزب جمهوری اسلامی و شش نفر هم از سوی حزب جمهوری خلق مسلمان پیشنهاد شدند. حزب جمهوری خلق مسلمان بنده را کاندیدا نکردند. در همان زمان ها بعد از سال ۵۷ در یک جلسه ای که برای معرّفی کاندیداها بود، در خدمت آقای بهشتی در تهران بودم. ایشان ـ با اشاره به بنده ـ گفت: ایشان کی

باشند؟ ما خدمت ایشان نرسیده ایم. گفت: ایشان موسوی تبریزی است. گفت: بله بله، شناختم. خلاصه این که برخلاف میل حزب خلق مسلمان و طرف‌داران شریعتمداری، به عضویّت خبرگان *قانون‌اساسی* درآمدم. این اوّلین کار من بعد از انقلاب بود ـ الحمدللّه ـ بعد از این برگشتم به قم و مشغول تدریس شدم. بعد از چندی مسئلهٔ کاندیداتوری مجلس شورای اسلامی مطرح شد. آیة اللّه مدنی بنده را و جامعهٔ مدرّسین، آقای یزدی را برای تبریز کاندیدا کردند. بنده ابتدا عذر آوردم بر این که مشغول درس هستم و... ولی بعد که با اصرار آیة اللّه مدنی از یک سو و فشارهای جناب آقای یزدی از سوی دیگر، روبه‌رو شدم، ناچار به پذیرش شدم و پس از آن که به مجلس شورای اسلامی راه یافتم، در کمیسیون قضایی انجام وظیفه می‌کردم و این کار تا هشت سال ادامه داشت؛ یعنی دو دورهٔ نمایندگی مجلس در دوره‌های اوّل و دوم. این‌ها تقریباً فعّالیّت‌های سیاسی من است. البته برای دورهٔ سوم مجلس نیز دوستان ما (آقایان یزدی، درّی نجف آبادی، انباری و...) نظرشان بر این بود که بنده کاندیدا بشوم، ولی نمی پذیرفتم تا جایی که آقای یزدی حتی اوقات تلخی کرد. به ایشان گفتم: جناب آقای یزدی! الآن که پایان دورهٔ دوم است و تو هم که از نمایندگان قوی و نایب رئیس هستی، اگر فردا توانستی در جمع، یک مورد از اشکالات بودجه را مطرح کنی، من هم وارد صحنه می شوم! ایشان گفت: روز قیامت جواب جدّت را چه خواهی داد؟ گفتم: جواب جدّم آماده است.

خلاصه این که آقای درّی نجف آبادی مرتّب تلفن می‌کرد که «آقا! ثبت نام کردید یا نه؟» سرانجام در آخرین روز ثبت نام، پیش از ظهر از منزل بیرون رفتم تا وقت تمام شود و من ثبت نام نکنم.

قابل ذکر است که بنده در سه دوره، نمایندهٔ خبرگان رهبری بوده و هستم و در این زمینه نیز انجام وظیفه می نمایم. هم‌چنین مدّتی ریاست دیوان عالی کشور را برعهده داشتم.

تألیف

کتابی دارم به نام *رسالة فی ولایة الفقیه* و تقریرات درس حضرت امام‌ﷺ از اوّل تا آخر را هم دارم که نیاز به بازبینی و ویرایش دارد.

- **نام**: حبیب اللّه
- **شهرت**: مهمان‌نواز
- **نام پدر**: مرادعلی
- **زادگاه**: روستای کاریزک کال از توابع نیشابور
- **سال تولد**: ۱۳۰۵شمسی
- **مسئولیّت**: امامت جمعهٔ شهرستان بجنورد، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های دوم و سوم از استان خراسان.

تولد و دوران کودکی

ایـن‌جانب در سـال ۱۳۰۵شـمسی در روسـتای «کـاریزک کـال» نـیشابور در خانواده‌ای کشاورز چشم به جهان گشودم.

پدرم اندکی زمین داشت که با کار بر روی آن، زندگی‌اش را اداره می‌کرد. چند رأس گوسفند نیز داشت که سهمی در تأمین معاش ما داشت. او از نظر مالی ضعیف، ولی از نظر موقعیّت اجتماعی مورد احترام مردم روستا بود. سواد خواندن ونوشتن نداشت؛ امّا در رفع مشکلات و حلّ اختلافات مردم نقش بسیار مؤثّری داشت. به روحانیّت بسیار علاقه‌مند بود و میزبانی و اکرام روحانیونی راکه به روستا می‌آمدند، بر عهده داشت. به همین دلیل، همیشه آرزو داشت مرا به حوزه بفرستد تا بتواند خادمی به اسلام و جامعهٔ اسلامی تقدیم کند؛ ولی افسوس که عمر او کفاف نداد تا تحقّق آرزویش را شاهد باشد.

مادرم خانه‌دار و مددکارِ پدرم در امور کشاورزی بود. آنان بسیار بخشنده بودند و از باغ انگور خود، برای آنان که از داشتن باغ و امکان تهیّهٔ میوه محروم بودند، به رسم وظیفه، سبدهای انگور می‌بردند.

دوران تحصیل

قبل از رسیدن به سن بلوغ، خواندن و نوشتن را در مکتب خانه روستا از ملّایی که پدرم به آن روستا آورده بود، آموختم. آن زمان در روستاها مدرسهٔ دولتی وجود

نداشت و بسیاری از مردم از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند. پس از فراگیریِ خواندن و نوشتن، به تحصیل علوم دینی علاقه‌مند شدم؛ امّا هیچ گونه زمینهٔ مساعدی برای تحصیل در نیشابور وجود نداشت تا این که حاج شیخ محمد حسین از نجف اشرف به نیشابور آمد و مدرسهٔ گلشن را که در زمان شاه در اختیار آموزش و پرورش بود، احیا نمود.

در آن زمان که از وجود با برکت پدر محروم شده بودم، به لطف همّت برادرم، در شمار نخستین طلّاب مدرسهٔ علمیّهٔ گلشن در آمدم. در آن‌جا زیر نظر حاج آقا نجفی، بنیان‌گذار مدرسهٔ علمیّهٔ گلشن، گام نخست را در فراگیری دانش حوزوی برداشتم.

سپس به مشهد مقدّس رفتم تا مراحل بالاتر حوزوی را طی کنم؛ زیرا حوزهٔ مشهد ازبزرگان و عالمان وارسته و مدرّسان بی‌نظیری برخوردار بود و من از فرصت فراهم آمده، بهترین استفاده را بردم.

اساتید

اساتید من در مشهد عبارت بودند از: حجج الاسلام و آیات عظام ادیب نیشابوری (در صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع)، حاج سیّد مدرّسی (در اصول و فقه)، حاج شیخ هاشم قزوینی (در سطوح عالی)، سیّد محمد هادی میلانی، حاج‌میرزا جواد تهرانی، و حاج آقا مروارید (در خارج فقه و اصول) و مرحوم شیخ کاظم‌دامغانی.

فلسفه و عرفان را از محضر عارف فرزانه، حاج میرزا جواد آقا تهرانی فراگرفتم و به دلیل توجّه وی به این جانب، افتخار همکاری درگردآوری کتاب *عارف وصوفی چه می‌گویند* ـ از آثار ارزشمند ایشان ـ نصیبم شد.

جلسهٔ درس فقیه وارسته و عالم عارف، مرحوم حاج آقا مجتبی قزوینی از دیگر منابع فیض بخشی بود که از آن بهره مند شدم.

در این ایّام، توفیقی دست داد تا از نعمت وجود دوستانی گران مایه بهره‌مند شوم که عبارت‌اند از: آقایان حاج علی مروی، حاج شیخ ابوالقاسم صرّاف‌زاده، حاج شیخ عبدالجواد غرویان، امام جمعهٔ نیشابور و عضو مجلس خبرگان رهبری، حاج علی اکبر علی زاده، امام جماعت حرم مطهّر حضرت امام علیه‌السلام، حاج مسلم حائری، شیخ غلامرضا رادمرد، حاج آقا عطایی، امام جمعهٔ طرقبه و آیة اللّه معصومی، امام جمعهٔ تربت حیدریه و عضو مجلس خبرگان رهبری.

گرچه از محضر بسیاری از اساتید بزرگوار بهره بردم، ولی آن‌چه در شکل گیری علمی و اخلاقی من تأثیر عمده‌ای داشت، استاد حاج میرزا جواد آقای تهرانی بود. او از مصادیق «من یذکرکم اللّه رؤیته» به شمار می‌رفت و دیدن ایشان مرا به خدا توجّه می‌داد. گفتارش در قلبم نقش می‌بست و اخلاق و رفتارش به شدّت مرا تحت تأثیر قرار می‌داد. تواضع فوق‌العادّه‌اش حیرت‌انگیز بود و نسبت به دنیا و موقعیّت‌های دنیوی بی‌اعتنا و زهد را پیشهٔ خود کرده بود. او دایم‌الحضور بود و همواره خودرا در محضرخداوند متعال می‌دید.به منظور آشنایی با روح توکّل و وثوق ایشان به خداوند، خاطره‌ای از او نقل می‌کنم: در آن زمان طلّاب، در تنگنای مالی و معیشتی به سر می‌بردند. من نیز این‌گونه بودم و پس از ازدواج مشکلاتم، بیش‌ترشد.

با خود اندیشیدم که شاید ادامهٔ تحصیل با آن وضعیّت صحیح نباشد. از این رو، تصمیم گرفتم که موضوع را با استاد در میان بگذارم؛ ولی حیا مانع این کار شد. پس از گذشت دو ماه، روزی پس از درس به‌طور خصوصی موضوع را با ایشان در میان گذاشته، نظر خواهی نمودم. او پس از استماع سخنان من فرمود: بعضی از آقایان با من در این باره صحبت کردند، به آن‌ها گفتم: اگر نمی‌توانید در سختی‌های طلبگی صبور باشید، بروید شغلی برای امرار معاش خود انتخاب نمایید؛ ولی جریان زندگی خودم را برای تو می‌گویم و تصمیم با تو است. آن‌گاه گفت:

پدرم از کاسبان مورد اعتماد تهران و از ثروت خوبی برخوردار بود. در زمان

حیاتش مرا اداره می‌کرد و من به تحصیل ادامه می‌دادم تا این‌که وی درگذشت و اموال وی، بین ورثه تقسیم شد و سهم بسیار زیادی نصیب من شد، و من تمام آن را هزینهٔ تحصیل خود کردم و از آن روز تا به حال نشده است که هزینهٔ دو ماه زندگی را داشته باشم. در عین حال به فکرم نرسید که ادامهٔ تحصیل جایز است یا نه؛ امّا تو خود دانی.

این سخن در من تأثیر به سزایی گذاشت و خود را برای ادامهٔ تحصیل و تحمّل مشکلات آماده کردم.

فعّالیّت‌های علمی

روزگاری ادبیّات عرب را در حوزهٔ علمیّهٔ مشهد تدریس می‌کردم. سپس به تدریس فقه و اصول (از *معالم* تا *کفایة‌الاصول*) پرداختم. پس از سکونت در بجنورد تاکنون با همهٔ گرفتاری‌هایی که دارم ـ بحمداللّه ـ به تدریس در حوزهٔ علمیّهٔ امام خمینی بجنورد که پس از عزیمت من به آن‌جا با کیفیّت بسیار خوبی تجدید بنا شده است، ادامه می‌دهم.

فعّالیّت‌ها و مبارزات سیاسی

زمانی که با مبانی حاکمیّت و حکومت از دیدگاه فقهی آشنا شدم، دریافتم که رژیم پهلوی با این شرایط سازگاری ندارد و تنها حاکم مورد قبول اسلام در زمان غیبت ولیّ‌عصر(عج) فقیه جامع‌الشّرائط است. از سوی دیگر، عالمان وقت و اساتید حوزه‌های علمی، حکومت وقت را غاصب می‌دانستند و این امر، حجّت را تمام و تکلیف ما را سنگین می‌کرد. ازاین‌رو، به منظور ادای تکلیف شرعی بر آن شدم تا گام در این عرصه نهم؛ عرصه‌ای که خطرهای فراوانی در برابر چشمان ما ترسیم می‌کرد. سرانجام نخستین گام را برداشتم.

فعّالیّت سیاسی من از زمانی آغاز شد که موضوع انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱شمسی مطرح شد. آن روز من و دوستانم که هم درس نیز بودیم، بدون توجّه به اختناق حاکم بر جامعه، در هر فرصت و به هر نحو ممکن، مردم را متوجّه نقشه‌های شوم استعمار و سر سپردگی حاکمان وقت می‌کردیم.

ماجرای پانزدهم خرداد همان سال و قیام انقلابی امام ما را در عزممان مصمّم‌تر کرد و زمانی که دولت شاه لوایح شش‌گانه را به رفراندوم گذارد، از سوی استادمان، حاج میرزا جواد آقا تهرانی، همراه چند تن از دوستان برای افشای طرح‌های شوم دولت، به مناطق مختلف اعزام شدیم.

آشنایی بیش‌تر من با امام و اهداف آن حضرت، از طریق اطلاعیه‌ها و پیام‌هایی بود که ایشان از آغاز حرکت اسلامی تا هجرت به پاریس، صادر کرده بودند. اطلاعیه‌های روزهای پایانی حکومت طاغوت از پاریس به تهران به وسیلهٔ شهید سیّد عبّاس موسوی قوچانی به دستم می‌رسید. وسیلهٔ دیگر آشنایی من با دیدگاه‌های امام، سخن‌رانی‌های آن حضرت در قم و شنیدن بیانات انقلابیونی چون شهید هاشمی‌نژاد بود.

برای آشنا کردن مردم با مبانی حکومتی اسلام، از هر محفلی استفاده بردم و مبانی و اهداف حکومت اسلامی را تبیین کردم که مقبول می‌افتاد. به همین علّت، از سوی شیخان، رئیس کلّ ساواک خراسان دستور ترور من صادر شد که بعد از انقلاب اسناد آن، از ساواک به دست آمد. چندین بار به ساواک و فرمانداری احضار شدم و از سوی آنان مورد تهدید و بازجویی قرار گرفتم.

در جریان پیروزی انقلاب دمی نیاسودم و با تشکیل اجتماعات و راه‌پیمایی علیه نظام و خواندن پیام‌های امام برای مردم، آنان را از توطئه‌های احتمالی که ممکن بود از سوی عاملان شاه اجرا شود، آگاه کردم.

از حوادث آن روزها، می‌توان به حملهٔ اشرار به منزل مسکونی من که به مرکز

انقلابیون تبدیل شده بود، اشاره کرد. جوانان به دلیل احساس خطر، از خانه‌ام حفاظت می‌کردند و هنگامی که اشرار به خانه‌ام یورش بردند، با دفاع جانانهٔ جوانان روبه‌رو شدند. حملهٔ مجدّد آنان، با حمایت ساواک و مأموران شهربانی صورت گرفت و آنان با تیراندازی به سوی جوانان بی سلاح، آنان را وادار به ترک محل کردند. به دلیل وخامت اوضاع همراه افراد خانواده، از دیوار گذشته، به منزل همسایه رفتیم و از آن‌جا به منزل همسایهٔ دیگرمان (آقای حریری) رفتیم. اشرار بر خانه مسلّط شدند و آن چه از کتاب و *قرآن* در آن‌جا بود، سوزاندند و به تخریب منزل پرداختند و اثاث خانه را به یغما بردند.

به دلیل وخامت اوضاع و امکان یافتن محلّ اختفای من، از تاریکی شب استفاده نموده، به منزل حاج سیّد علی مکتبیان منتقل شدیم.

هنگام پیروزی انقلاب به پادگان نظامی رفتم و طی یک سخنرانی از آنان خواستم تا تمام نشانه‌های رژیم شاهنشاهی را از بین ببرند.

تیمسار قادری فرمانده آن نیروها گفت: درجهٔ من تاج شاهنشاهی است. سپس در مقابل همهٔ سربازها، درجه را از روی شانه‌اش برداشت و به دور افکند. این عمل، همهٔ افسران و درجه داران و سربازان را تحت تأثیر قرار داد و همهٔ آنان این شعار را سر دادند:

ما همه سرباز توایم خمینی　　گوش به فرمان توایم خمینی

از کارهای مهمّی که انجام شد، حفاظت از اسلحه و مهمّات پادگان و ژاندارمری منطقه بود؛ احتمال غارت آن‌ها به دست منافقان که بجنورد مرکزی برای آنان بود، وجود داشت. از فعّالیّت‌های مهمّ دیگرم، معرّفی چهرهٔ منافقان و گروهک‌ها و احزاب مختلف بود که مردم آنان را نمی‌شناختند که نتیجهٔ آن، مخالفت با آنان بود.

تشکیل کمیتهٔ انقلاب به فرمان امام که امنیّت مردم و منطقه را در پی‌داشت. از دیگر فعّالیّت های من بود و نیز توانستیم از نفوذ تشکیلات خلق ترکمن جلوگیری

کنیم و با بیان اهداف خائنانهٔ آنان به وسیلهٔ، روحانیون منطقه از رشد آنان که گرایش‌های غیر اسلامی داشتند، جلوگیری شد که در نتیجه، منطقه سالم ماند و تاکنون کوچک ترین پیش‌آمد ناگواری رخ نداده است و شیعه و سنّی درکنار هم و با کمال آرامش زندگی می‌کنند. حضور در جبهه از افتخارات من است. بارها به منظور خدمت به رزمندگان و تقدیم هدایای مردم، به جبهه رفتم و فرزندانم نیز به افتخار جان‌بازی نایل آمدند.

مسئولیّت ها

امامت جمعه شهر بجنورد بر عهدهٔ این جانب است و علاوه بر آن در دورهٔ دوم مجلس خبرگان رهبری از سوی مردم شریف استان خراسان به مجلس خبرگان راه یافتم. یکی از خاطراتم این است که در اجلاسیهٔ هفتم دور دوم بود که آیة اللّه مشکینی (رئیس مجلس خبرگان) در جلسهٔ افتتاحیّه در سخن‌رانی خود فرمود: ولیّ‌فقیه از ناحیهٔ امام معصوم مشروعیّت می‌گیرد؛ حضرت بقیّة اللّه ـ روحی فداه ـ ویژگی های ولیّ‌فقیه را بیان نموده است و کسی که دارای آن ویژگی‌ها باشد، ولیّ‌فقیه است، حاکم است؛ ولیّ‌امر مسلمین است. خواه کسی به او رای بدهد یا ندهد و نقش خبرگان، پیداکردن مصداق است، آن هم به وسیلهٔ نمایندگانی از علما و مجتهدان مورد اعتماد مردم و آن‌گاه که نمایندگان مردم مصداق را مشخّص نمودند، او لازم‌الاطاعه خواهد بود؛ ولی متأسّفانه یکی از نمایندگان مجلس خبرگان با کمال صراحت گفت: مشروعیّت ولیّ‌فقیه از ناحیهٔ مردم است و اگر مردم به او رای ندهند، ولایت او مشروع نخواهد بود.

از آن‌جاکه این نظریّه با مذهب تشیّع سازگار نیست و لوازم باطلی دارد، بعضی از نمایندگان آن را به شدّت ردّ کردند و اکثر قاطع نمایندگان به آن فرد اعتراض کردند.

- **نام**: محمد صادق
- **شهرت**: نجمی
- **نام پدر**: میرزا احمد
- **زادگاه**: روستای هریس از توابع شبستر
- **سال تولد**: ۱۳۱۵ شمسی
- **مسئولیّت**: ریاست علمی انتشارات جامعهٔ مدرّسین، امامت موقّت جمعه سلماس، امامت جمعهٔ خوی از سوی حضرت امام خمینی قدس سره، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهٔ دوم و میان‌دورهٔ دورهٔ سوم از استان آذربایجان‌غربی و... .

دوران تولد و بالندگی

این جانب محمد صادق نجمی به سال ۱۳۱۵شمسی در روستای هریس از توابع شبستر به دنیا آمدم. پدرم ثقةالاسلام حاج میرزا احمد آقا هریسی و چند تن از اجدادم از علما و روحانیون مورد اعتماد مردم بوده اند.

مادرم از سادات کوه‌کمری است. پدر وی حاج میری آقا عموی آیةاللّه العظمی حجّت‌ﷺ می باشد.

این جانب تا حدود پانزده سالگی در همان روستا که دارای مردمی متدیّن می باشد، رشد کرده ام. روستایی که در اثر فراوانی آب از طراوت و خرّمی برخوردار است. مردم این روستا علاقه‌مند به مذهب و اهل بیت‌علیهم‌السلام و پای‌بند به اصول اخلاقی می باشند و سابقهٔ طولانیِ وجودِ خانواده های متعدّد و بزرگی از سادات و روحانیون در این محلّ، موجب شد تا آنان به دین علاقه‌مند شوند و از ایمان راسخ برخوردار گردند.

مراجع و عالمان بزرگ و معروفی مانند آیة اللّه العظمی سیّد حسین کوه‌کمری‌ﷺ و سیّد علی آقا، پدر آیة اللّه العظمی حجّت در این روستا متولد شدند و دوران کودکی خود را در این محلّ سپری کرده اند.

دوران کودکی‌ام را در دامان چنین پدر و مادری و در چنین محیط مذهبی سپری کردم و شالودهٔ فکری و اعتقادی من در چنین محیطی پی‌ریزی شد.

دوران تحصیل

هشت ـ نُه ساله بودم که به مکتب‌خانه رفتم. تحصیل را با روخوانی *قرآن* شروع کـــردم و پس از آن بـــا بـــخشی از ادبـــیّات فـــارسی آشـــنا شـــدم. در آن‌روز در مکتب‌خانه های آذربـایجان، *گـلستان* سـعدی، *نـصاب الصّـبیان*، *تـاریخ وصّـاف*، *ابواب‌الجنان* و *تنبیه‌الغافلین* و...آموزش داده مـی شـد. در تـدریس بـرخـی از ایـن کتاب ها علاوه بر فراگیری ادبیّات فارسی، آموزش مسائل اخلاقی نیز مورد توجّه‌بود. پس از این دوره، در نزد پدرم *جامع المقدّمات*، *سیوطی* و *شرح جامی* را فراگرفتم.

تقریباً در پانزده سالگی پدرم مرا به مدرسهٔ طالبیّهٔ تبریز برد و از آن زمان به بعد من هم به صف طالبان علوم دینی پیوستم. شوق فراوانی نسبت به تحصیل علوم دینی داشتم.

پس از یک سال و چند ماه توقّف در تبریز و تکمیل کردن درس هایی که نزد پدرم آغاز کرده بودم، سرانجام در اواخر تابستان سال ۱۳۳۲شمسی ـ با این که از لحاظ تأمین معاش وضع مناسبی نداشتم ـ ره‌سپار حوزهٔ علمیّهٔ قم شدم و با فضل خداوند در مدرسهٔ فیضیّه سکونت گزیدم. ورود این‌جانب به قم، مصادف بود با ماه محرّم سال ۱۳۷۲قمری. چهار ماه پس از ورودم به قم، در ماه جمادی‌الاولی، حـضرت آیة اللّه العظمی حجّت رحلت کرد.

دوران تحصیل این‌جانب از این تاریخ تا سال ۱۳۵۹شمسی، یعنی تقریباً سـی سال ادامه داشت. در این مدّت علاوه بر تحصیل و تدریسِ دروس متداول حوزهٔ علمیّه به تألیف و ترجمهٔ کتاب های متعدّدی موفّق شدم «و هذا من فضل ربّي».

بیش‌ترین تحصیل این‌جانب در حوزهٔ علمیّهٔ قم و بخشی دیگر در حوزهٔ علمیّهٔ مشهد بود؛ زیرا تقریباً نُه ماه پس از ورودم به قم که هوا رو به گرمی می‌رفت، والدینم به قصد زیارت مشهد، وارد قم شدند و من نیز به هـمراه آنـان بـه مشـهد مـقدّس عزیمت نمودم. در این سفر، پدرم مقدّمات توقّفم را در تعطیلات‌تابستانی در حوزهٔ

علمیّهٔ مشهد فراهم کرد و اجازهٔ اقامتم را در یکی‌از حجره های مدرسهٔ«خیرات‌خان» از متولّی این مدرسه آقای دربندی دریافت نمود. این برنامه که مصادف با اوّلین ماه های ورود آیة اللّه العظمی میلانی از عراق به مشهد مقدّس برای تعطیلات تابستانی بود، در سال های بعد هم برایم الگو شد و اکثر تعطیلات تابستانی را در مشهد مقدّس مشغول تحصیل و مطالعه می شدم. تألیف کتاب *سیری در صحیحین* از ثمرات این حوزهٔ مقدّس و از عنایات حضرت علیّ‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام می باشد.

در حوزهٔ علمیّهٔ قم مدّتی در مدرسهٔ فیضیّه و مدّتی در مدرسهٔ آیة اللّه العظمی آقای بروجردی (مدرسهٔ خان) و مدّتی نیز در مدرسهٔ حجّتیّه اقامت داشتم. در مشهد مقدّس نیز گاهی در مدرسهٔ خیرات خان و گاهی در مدرسهٔ میرزا جعفر ـ داخل صحن مطهّر ـ اقامت داشتم. پس از انتشار جلد اوّل کتاب *سیری در صحیحین* چند ماه با اجازهٔ آیة اللّه العظمی میلانی در مدرسهٔ وی و در حجرهٔ مخصوص او اقامت داشتم. این در شرایطی بود که مطالعه و تألیف جلد دوم همین کتاب را پی‌گیری می کردم و عنایات خاصّ آن مرد بزرگ نیز تشویقی بر ادامهٔ این تألیف بود و جلد اوّل همین کتاب را با *تفسیر المیزان و المراجعات* به عنوان جایزه به طلّاب هدیه می‌داد.

تحصیلات من تنها در علوم حوزوی بود؛ امّا با تلاش آیة اللّه شهید بهشتی یک کلاس آموزش زبان انگلیسی شبانه در دبیرستان دین و دانش قم تشکیل می‌شد و عدّه ای از طلّاب که بنده هم جزء آنان بودم ـ با وجود محدودیّت و عدم استقبال از این درس ـ در آن شرکت می نمودیم.

اساتید

در دوران تحصیل از اساتید متعدّدی استفاده نمودم و از محضر بزرگانی بهره مند شدم که معروف‌ترین آنان به همراه دروسی که از آنان فراگرفته‌ام، عبارت‌اند از:

۱. قسمتی از *مغنی* را از شیخ علی اکبر اهری معروف به «نحوی» در تبریز فراگرفته ام. وی در عین کهولت سن، دقایق و ظرایف مغنی را با تمام شوق و علاقه به شاگردان می‌فهماند.

۲. قسمتی از *مطوّل* را از درس شیخ ابوالفضل علمایی سرابی در قم و بخش دیگر آن‌را از شیخ عبداللّه نورانی در مشهد مقدّس استفاده کرده ام.

شرح شمسیه را به طور خصوصی و به‌همراه آقای عمید زنجانی از مرحوم آقای صائینی زنجانی و شرح *منظومهٔ* سبزواری را از مرحوم استاد شهید مفتّح فراگرفتم.

از درس فلسفهٔ مرحوم شهید مطهّری که در ایّام تعطیلی در قم تدریس داشتند، و هم‌چنین از درس فلسفه مرحوم آقای الهی برادر علّامه طباطبائی نیز بهره گرفته ام.

بخش مهمّ جلدین *لمعه* را از سیّد جواد خطیبی که در تدریس *لمعه* معروف بود و سابقه‌ای طولانی داشت، و بخش دیگر را از آقای حاج شیخ محمد حقّی سرابی فراگرفتم و قسمتی از ابواب این کتاب راکه آن‌روز تدریس آن‌ها رایج نبود، با یکی از دوستانم مباحثه می‌کردم.

۲. بخش مهمّ *مکاسب* را از آیة اللّه مشکینی و بعضی از ابواب آن را از اساتید دیگر مانند آیة اللّه سبحانی فراگرفتم.

قوانین را از آیة اللّه موسوی اردبیلی و بخشی از *رسائل* را از آیة اللّه مشکینی و قسمتی دیگر را از آقای سبحانی و باب تعادل و تراجیح را از آیة اللّه احمدی میانجی آموختم.

بخش مهمّ *کفایة الاصول* را از آیة اللّه سلطانی و بخش دیگرش را از آقای مجاهدی فراگرفتم.

در تفسیر ابتدا از آیة اللّه حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قمی و مدّتی از تفسیر علّامه طباطبائی، آیة اللّه مشکینی و آیة اللّه خزعلی بهره بردم.

از حُسن اتّفاق استاد علّامه حسن زاده آملی در بدو ورودشان به قم، مدّتی در

مدرسهٔ حجّتیّه اقامت گزید. در این فرصت به ایشان ارادت پیدا کردم و بخشی از هیئت قدیم را از ایشان استفاده کردم و این موجب شد که پس از تعطیلی این درس، با مباحثهٔ هیئت «فلاماریون» با هیئت جدید نیز تا حدّی آشنا شوم.

در درس خارج فقه و اصول از اساتید متعدّدی مانند میلانی، شیخ مرتضی حائری، گلپایگانی، داماد و سایر بزرگان و اساتید بهره بردم. مدّت بهره‌بری از برخی آنان طولانی و از بعضی دیگر نسبتاً کوتاه بوده است. مدّت استفاده‌ام از درس امام‌ﷺ خیلی کوتاه بوده؛ زیرا درست در شرایطی که آماده استفاده از درس آن زعیم عالی‌قدر می شدم، رژیم طاغوتی حوزه را از وجود وی محروم نمود.

دوستان و معاشران

در طی دوران طولانی تحصیل طبعاً دوستان و هم‌درسان فراوانی داشتم که تعدادی را که با آنان معاشرت بیش‌تر و دوستی طولانی تری داشته ام، نام می‌برم:

برادران مجتهد شبستری، شیخ حسین حقّانی زنجانی،ابوالفضل موسوی تبریزی، عمید زنجانی، سیّد هادی خسروشاهی، آقای سیّد مجید ایروانی‌ﷺ و آقای هاشم زاده هریسی نمایندهٔ فعلی تبریز در مجلس شورای اسلامی و... گفتنی است با آقای هریسی علاوه بر هم بحث بودن در زمینهٔ تألیف با ترجمهٔ کتاب نیز همکاری داشتم و تاکنون هفت اثر را به اتّفاق ایشان تألیف یا ترجمه کردم.

عوامل مؤثّر بر شخصیّت علمی و اخلاقی

من خود را از لحاظ علم و اخلاق در سطحی قابل طرح نمی دانم؛ ولی از باب «*و أمّا بنعمة ربّك فحدّث*» اشاره می‌کنم که در روی‌آوری این‌جانب به تحصیل علم و دانش، دو عامل مؤثّر بوده است.

۱. روحانی بودن پدرم؛ او عاشق کتاب و مشتاق مطالعه بود و هیچ‌گاه اطرافش از

کتاب خالی نبود و این در حالی بود که در آن دوران دست‌رسی به نشریّات مذهبی مشکل بود و به جز هفته نامهٔ *ندای حقّ* و مجلّهٔ مکتب *اسلام* نشریّهٔ مذهبی دیگری وجود نداشت. وی مدّتی طولانی جزء مشترکان این هفته‌نامه‌ها بود. وقتی به بهانه‌های مختلف از سوی رژیم طاغوت این مجلّات توقیف می شد، پدرم بسیار ناراحت می‌شد و بی‌صبرانه منتظر رفع توقیف آن بود و چنین محیطی در جلب توجّه و ایجاد علاقهٔ من به مطالعه و درس بسیار مؤثّر بود. همان‌گونه که در بینش اجتماعی و سیاسی این‌جانب نیز بی‌تأثیر نبود. جالب این‌که اوّلین مقالهٔ حقیر تحت عنوان «صبر از نظر اسلام» هم در همان هفته نامه منتشر شد.

۲. تشویق و ترغیب پدر؛ علاوه بر شرایط محیط خانواده، پدرم با بیانات مختلف مرا به درس و بحث تشویق و ترغیب می نمود و از مزایای علم و دانش و تکامل معنوی با من سخن می‌گفت و گاهی با این جمله مورد خطابم قرار می داد که اگر بخواهی به مراتب عالی از نظر علم و عمل نایل گردی، باید اراده ات آن‌چنان قوی و همّتت آن‌چنان عالی باشد که خواهان رسیدن به مرتبهٔ امام صادق علیه السلام باشی؛ زیرا اگر قصد کنی که به درجهٔ علّامه حلّی برسی، به مرتبهٔ یک عالم متوسّط خواهی رسید.

به توفیق الهی از اوایل ورودم به حوزهٔ علمیّهٔ قم با جلسهٔ درس اخلاق و دعای ندبه آیة اللّه حاج شیخ عبّاس تهرانی آشنا شدم. این درس در سالن کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ حجّتیّه و به دستور آیة اللّه العظمی حجّت تشکیل می شد. این برنامه سالیان متمادی و تا هنگام وفات آقای تهرانی ادامه داشت.

در بعضی از شب های جمعه در جلسهٔ درس اخلاق و دعای کمیل آقای حاج سیّد حسین (معروف به پیرمرد) شرکت می جستم. او مردی اخلاقی و ابوذر زمان بود و از نظر تربیتی و تأثیر معنوی، فوق العادّه بود. در ایّامی که هوا مساعد بود شب های جمعه را پیاده به مسجد جمکران مشرّف می شدیم و از معنویّت این مسجد بهره می گرفتیم.

عوامل مؤثّر بر شخصیّت سیاسی و اجتماعی

تقریباً در همان سال های اوّل ورودم به قم دو سیّد بزرگوار (شهید نوّاب صفوی و شهید واحدی) با قیافه‌های نورانی در نماز جماعت مدرسهٔ فیضیّه توجّه مرا به خود جلب کردند. آنان با سخن رانی های شورانگیز خود بر ضدّ طاغوت درگرایش من به مباحث سیاسی، تأثیری عمیق داشتند. حضور شهید نوّاب صفوی در نماز جماعت فیضیّه با آن قیافهٔ معنوی و با عِمامهٔ سبز که به صورت ساده و در آخر صفوف عبای خویش رازیر انداز می کرد، برای همه کسانی‌که با مبارزه او با بی دینی و حرکتش در اعدام انقلابی کسروی، هژبر و رزم‌آرا آشنا بودند، جاذبهٔ خاصّی داشت. آزادی خلیل طهماسبی ـ عامل مستقیم اعدام رزم آرا ـ از زندان و ورود وی به شهر قم و اجتماع مردم در خیابان های این شهر برای تقدیر از این سمبل شجاعت و از خود گذشتگی در راه ایمان و عقیده، خاطره‌ای جالب و فراموش نشدنی و برای من شور انگیز و حرکت آفرین بود.

این علاقه موجب شد تا جریان فدائیان اسلام و محاکمهٔ آنان راکه پس از تیراندازی ناموفّق به حسین علاء نخست وزیر وقت به وقوع پیوست، تعقیب کنم. جریان شهادت شهید واحدی به دست تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران و شهامت و شجاعت شهید نوّاب و یارانش در جلسات محاکمه و به‌هنگام شهادتشان که تکبیر گویان به‌سوی میدان تیر حرکت کردند، نُقل مجالس و درس عشق و فداکاری بود و بیش از پیش در روحیّهٔ این‌جانب اثر گذاشت. عکس شهید نوّاب صفوی راکه با لباس شخصی و بدون عِمامه در دادگاه نظامی حاضر شده بود، در همان تاریخ در پشت جلد کتاب *عروة‌الوثقی* چسبانده بودم، امروز هم برای من جالب و خاطره انگیز است. این جریانات موجب شد که به عالمان مبارزی چون آیة اللّه کاشانی ارادت بیش‌تری پیدا کنم.

گرچه در زمان حیات آیة اللّه العظمی بروجردی، نسبت به امام امت به عنوان

یکی از مراجع حوزه ارادت می ورزیدم و گاهی به زیارتش می شتافتم، ولی پس از ارتحال آیة اللّه بروجردی علاقه‌ام به او بیش‌تر شد. حرکت متواضعانه و مخلصانه امام﵀ در ردّ تقاضای انتشار *رساله عملیّه* و دوری از حریم ریاست و مرجعیّت با وجود شرایط مناسب و حضور جدّی آن بزرگوار در صحنهٔ مبارزه ـ در جریان انجمن های ایالتی و ولایتی و سخن‌رانی ها و اعلامیّه های صریح وی ـ موجب ارادت وعلاقه بیش تر این جانب به وی گردید و گویا گم‌شدهٔ خود را در وجود او پیداکردم. این ارادت با تشدید مبارزات در سال های بعد و با زندانی و تبعید شدن امام﵀ افزون‌تر شد تا این‌که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و ما خود را موظّف دانستیم تا آن‌جا که در توان داریم، در خدمت انقلاب باشیم و در مسیری که امام ترسیم می‌کردند، حرکت کنیم.

فعّالیّت های علمی

این جانب به فضل پروردگار علاوه بر تحصیل علوم حوزوی بر بعضی از کتاب های درسی مانند *رسائل*، شرح نوشته‌ام و تقریرات دروس خارج را تدوین کرده‌ام. هم‌چنین به مطالعه و تحقیق در حدیث و تاریخ پرداختم که نتیجهٔ آن تألیف و ترجمهٔ بیش از سی جلد کتاب است که برخی را با همکاری آقای هریسی تألیف کرده ام. آثاری که به تنهایی تألیف کرده‌ام، عبارت‌اند از:

۱. جلد اوّل و دوم *سیری در صحیحین*؛ این کتاب تحقیق و بررسی در دو کتاب مهم و دو منبع اساسی اهل سنّت (*صحیح بخاری* و *صحیح مسلم*) است و درصورت توفیق، جلدهای سوم و چهارم آن که به صورت خطّی و ناتمام است و شامل یک دوره بحث حدیثی و کلامی و برای اهل تحقیق سودمند است، منتشر خواهد شد.

جلد اوّل این کتاب، اوّلین بار در سال ۱۳۵۱شمسی و جلد دوم آن در سال ۱۳۵۴ منتشر گردید و معمولاً هر سال از سوی انتشارات جامعهٔ مدرّسین تجدید

چاپ می شود. این کتاب تاکنون به سه زبان مختلف نیز ترجمه شده است.

۲. یک *مناظره علمی* در پاسخ به علّامه قاضی خضری؛ این کتاب گذشته از این‌که یک بحث علمی فشرده در بارهٔ حدیث و محدّثان است، پاسخی به بعضی از شبهات و سؤالات مرحوم قاضی خضری نیز است. او معروف‌ترین شخصیّت علمی در میان علمای اهل سنّت منطقه بود و سؤالاتی به صورت کتبی مطرح کرد و پاسخ آن‌ها را از نویسنده تقاضا کرد.

این کتاب تحت عنوان *مناظرة علمیّة حوار فی الحدیث و المحدّثین* به عربی ترجمه و از سوی بنیاد معارف اسلامی قم منتشر شده است.

۳. *سخنان حسین بن علی*علیه‌السلام؛ این کتاب در سال ۱۳۵۹شمسی به رشتهٔ نوشته درآمد و از سوی انتشارات جامعهٔ مدرّسین قم چاپ و منتشر شد و بارها تجدید چاپ شده است.

ترجمهٔ این کتاب به زبان اردو به نام *صحیفه شهادت* در دهلی و ترجمهٔ ترکی لاتینی آن در استانبول منتشر شده است.

۴. *نکاتی در رابطه با حجّ و زیارت*؛

۵. *پیام عاشورا*؛

۶. *خطبه حسین بن علی*علیه‌السلام *در مِنی*؛

۷. *شناختی از وهّابیگری*؛ این کتاب خلاصه‌ای از دیدگاه وهّابیان در مسائل مختلف مذهبی و بررسی دلایل آنان است که به وسیلهٔ دانشگاه آزاد اسلامی خوی منتشر شد و در میان علمای اهل‌سنّت منطقه تأثیر مثبتی از خود بر جای گذاشته‌است.

۸. *تاریخ قرآن*؛

۹. *تاریخ حدیث*؛

آثاری که با همکاری جناب آقای هریسی تألیف یا ترجمه کرده ام، عبارت‌اند از:

۱۰. *بیان در علوم و مسائل کلّی قرآن*؛ این کتاب ترجمهٔ *البیان* تألیف

آیة اللّه‌العظمی خوئی است. در این کتاب مسائل کلّی *قرآن* و بحث های مقدّماتی علم تفسیر مطرح گردیده است و در نوع خودکتابی کم نظیر و منبعی سودمند است. این ترجمه برای اوّلین بار در سال ۱۳۵۴شمسی چاپ و در دو جلد منتشر شد و پس ازآن نیز بارها منتشر شده است و اخیراً دانشگاه آزاد اسلامی خوی آن را منتشر نموده است.

۱۱. *دو تاریخ همگون*؛ حکومت علی علیه‌السلام و جمهوری اسلامی؛

۱۲. *شناخت قرآن*؛

۱۳. *عایشه در دوران علی*؛ این کتاب ترجمهٔ بخشی از کتاب مهم و پر ارج *احادیث عایشه امّ المؤمنین* تألیف علّامه عسکری است و بارها چاپ شده است.

۱۴. ترجمهٔ جلد دوم و سوم *عبد اللّه بن سباء*؛ این کتاب نیز تألیف علّامه سیّد مرتضی عسکری است و بارها چاپ گردیده است.

آثار متعدّد دیگری دارم که تا به کنون به چاپ آن‌ها اقدام نکرده‌ام؛ زیرا بر این باورم که باید هر نوشته دارای ابتکار و خلّاقیّت بوده، پاسخ‌گوی خلأ فکری موجود باشد و چون در موضوعات یاد شده چنین خلأ و نیازی را احساس نکرده ام از چاپ و انتشار آن‌ها خودداری کردم.

علاوه بر این‌ها تا حال در حدود سی مقاله از این‌جانب در موضوعات مختلف در مجلّات علمی چاپ و منتشر شده است که حدود بیست مقاله آن در فصلنامهٔ *میقات* سازمان حج، یک مقاله در شمارهٔ ۳ فصلنامهٔ *علوم حدیث* و یک مقاله در شمارهٔ ۲۵ ماهنامهٔ مسجد و...بوده است.

تدریس

در طول تحصیل در حوزهٔ علمیّهٔ قم، همواره به تدریس اشتغال داشته‌ام. در ادبیّات، *مطوّل* و *مغنی* و در فقه، *شرح لمعه* را تدریس کرده‌ام. پس از انتقال به خوی

نیز چندسال در مدرسهٔ علوم‌دینی این شهر شرح *لمعه* و *مکاسب* را تدریس کرده‌ام.

در دانشگاه آزاد اسلامی خوی که در سال ۱۳۶۴شمسی به وسیلهٔ این‌جانب تأسیس گردیده و مسئولیّت ادارهٔ آن‌را تا امروز به عهده دارم، در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد، به‌طور مرتّب تدریس داشته ام. مواد تدریسی من در این دانشگاه، تاریخ حدیث، علوم *قرآن*، تفسیر و بررسی متون تفسیری بوده است.

فعّالیّت های مهمّ علمی و تحقیقاتی

۱. پس از پیروزی انقلاب ریاست علمی انتشارات جامعهٔ مدرّسین را عهده‌دار بودم و تمام کتاب ها و نشریّات این مرکز پس از بازدید و تأیید این‌جانب خریداری و یا منتشر می‌گردید و چند سال است که با مرکز تحقیق حج بعثهٔ مقام معظّم رهبری در قم ارتباط نزدیک دارم. محصول این ارتباط نزدیک به بیست مقاله علمی و تاریخی است که به وسیلهٔ این مرکز منتشر شده است.

۲. مسئولیّت و تدریس در مدرسهٔ علمیّه و دانشگاه آزاد اسلامی خوی.

۳. مکاتبات فرهنگی با دار التّقریب المذاهب الاسلامیّه مصر در دههٔ چهل.

سفرهای علمی

این جانب بر اثر علاقهٔ فراوانی که به مطالعه و دیدار از کتاب‌خانه دارم در سال ۱۳۵۴ شمسی به دمشق مسافرت کرده، ضمن دیدار از کتاب‌خانه ها به ویژه کتاب‌خانهٔ ظاهریه ـ که قدیمی ترین و غنی ترین کتاب‌خانه موجود آن‌روز پیش از تأسیس کتاب‌خانه «الاسد» بود ـ بهرهٔ وافر بردم. در بهار سال ۱۳۵۶شمسی نیز به همین منظور سفری به ترکیه نمودم و از شهرهای مختلف این کشور دیدن کردم و بیش‌ترین مدّت اقامت من در استانبول بوده که در این مدّت از «کتاب‌خانهٔ‌سلیمانیه» که از جامع‌ترین و غنی‌ترینِ کتاب خانه ها در خاورمیانه است، استفاده نمودم.

در زمستان سال ۱۳۶۰شمسی به دعوت علمای شیعه هند به این کشور سفرکردم و در مدّت اقامت بیش از یک ماه از شهرهای بمبئی، لکهنو، بناری، جانپور و...دیدار و از کتاب‌خانهٔ مرحوم صاحب *عبقات* و مدرسة الواعظین در لکهنو بهره‌مند شدم.

فعّالیّت ها و مبارزات سیاسی

پس از پانزدهم خرداد و دستگیری امام‌ﷺ تصوّر من از روحانیّت آذربایجان این بود که اکثر آنان شناختی از امام و حرکت او ندارند و این تصوّر و برداشت موجب شد تا به شهرهای مختلف مسافرت کنم و روحانیون آذربایجان را از اوضاع روز آگاه نمایم. ازاین‌رو، به شهرهای مختلف، مانند سلماس، خوی و ماکو ـ از شهرهای آذربایجان‌غربی ـ مسافرت کرده، با بعضی از آنان تماس گرفتم که متأسّفانه با بی‌مهری و عدم پذیرش بعضی از آنان روبه‌رو شدم که یکی از علل آن، جوانی و بی تجربگی بنده از نظر آنان بود.

در ۲۵ محرّم در مسجد جامع ماکو پس از یک سخن‌رانی تند و بیان صریحِ مواضع امام، دستگیر شدم و به زندان ساواک شهرستان خوی منتقل گردیدم. پس از چند روز ـ طبق سیاست کلّی طاغوت در بارهٔ آزادی روحانیون ـ به جای اعزام به تهران به ظاهر آزاد شدم؛ امّا تحت مراقبت و نظارت پاسگاه محلّ قرار گرفتم. این مزاحمت ها و محدودیّت ها به صورت مختلف در قم ادامه داشت.

فعّالیّت های اجتماعی

از فعّالیّت های اجتماعی این‌جانب تکمیل و راه اندازی مدرسهٔ نمازی خوی بود که پس از انقلاب به دستور امام‌ﷺ تجدید بنا شد و پس از ورود این‌جانب به خوی، کار ساختمانی آن با کمک اهالی و روحانیّت محترم ادامه یافت و مورد

بهره‌برداری قرار گرفت.

تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی خوی در خرداد ماه ۱۳۶۴ از دیگر فعّالیّت های این‌جانب است. فعّالیّت این دانشگاه با چهار هزار دانش‌جو و در دو بخش جداگانه پسرانه و دخترانه الگویی برای دانشگاه‌ها می باشد.

مسئولیّت ها

مسئولیّت علمی انتشارات جامعهٔ مدرّسین، اوّلین مسئولیّت این جانب بوده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با تأسیس انتشارات جامعهٔ مدرّسین، مسئولیّت علمی این مؤسّسه به عهدهٔ این‌جانب گذاشته شد. از اواسط سال ۱۳۵۹ تا اواسط سال ۱۳۶۰شمسی به‌طور موقّت عهده‌دار امامت جمعه سلماس بودم و پس از آن برای تکمیل تألیفات و ادامهٔ تحقیق و بررسی های قبلی به قم مراجعت نمودم.

در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۱۹شمسی از سوی امام امت‌ﷺ به سمت امامت جمعه خوی منصوب گردیدم.

در سال ۱۳۶۹شمسی از سوی جامعهٔ مدرّسین و جامعهٔ روحانیّت مبارز تهران برای نمایندگی دورهٔ دوم مجلس خبرگان از آذربایجان‌غربی داوطلب شدم و از سوی مردم این استان به نمایندگی برگزیده شدم.

در مدّت اقامتم در سلماس و خوی در دوران دفاع مقدّس تا آن‌جا که امکانات اجازه می داد، در خدمت دفاع مقدّس بودم. علاوه بر تشویق برای تأمین نیروی انسانی و کمک های مردمی، در مقاطع مختلف به ویژه در هنگام عملیّات رزمندگان اسلام در جبههٔ غرب یا جنوب کشور توفیق حضور در کنار این عزیزان شامل حال ما می‌گردید و در داخل سنگرها و در زیر چادرها از معنویّات این عزیزان و از روحیّهٔ والای آنان نیرو می‌گرفتم و درس‌ها می آموختم.

- **نام**: سیّد کاظم
- **شهرت**: نورمفیدی
- **نام پدر**: سیّد مهدی
- **زادگاه**: گرگان
- **سال تولد**: ۱۳۱۹ شمسی
- **مسئولیّت**: نمایندگی حضرت امام خمینی و امامت جمعهٔ شهرستان گرگان، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های اوّل و دوم از استان مازندران و در دورهٔ سوم از استان گلستان.

تولد و دوران تحصیل

این جانب سیّد کاظم نور مفیدی در سال ۱۳۱۹ شمسی در یک خانواده اصیل مذهبی متولد شدم. پس از دورهٔ ابتدایی، در دوازده سالگی به تحصیل علوم دینی مشغول شدم و بعد از چهار سال تحصیل در گرگان بـه مشـهد و از آن‌جـا بـه قـم مهاجرت کردم و حدود هجده سال در آن مراکز مهمّ معارف اسلامی به تحصیل علوم دینی پرداختم. بعد از گذراندن دورهٔ سطح در محضر مرجع عالی قدر تقلید و رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی و حضرت آیة اللّه محقّق داماد و سایر اساتید فقه و اصول، حضرات آیات عظام گلپایگانی، اراکی و حائری تحصیل نمودم و به مدارج عالی در این رشته ها نایل آمدم. ضمن تحصیل در رشته های فقه و اصول، در مسائل عقلی و فلسفی نیز سال ها از محضر اساتیدی هم چون استاد شهید آیة اللّه مرتضی مطهّری کسب فیض نمودم. هم زمان باتحصیل به تدریس در حوزهٔ علمیّهٔ قم نیز مشغول شدم.

فعّالیّت‌های سیاسی

از سال های قبل از پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ از ارادتمندان امام خمینی و بـعد از فوت مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی معتقد به مرجعیّت امام بودم و در این زمینه تـلاش هـای پـی‌گـیری داشـتم. از زمـان شـروع نـهضت اسـلامی ایـران در سـال

۱۳۴۲شمسی در خطّ امام حرکت کرده و همیشه معتقد بودم که موضع گیری های فردی، سیاسی و اجتماعی باید بر محور مرجعیّت امام تنظیم گردد. از این رو، در آن سال های خفقان و اختناق در قم و شهرهای دیگر، مورد تعقیب ساواک بودم و مزاحمت هایی برایم ایجاد می کردند.

پس از اصرار مردم شریف و متدیّن گرگان در سال های ۵۲ ـ ۱۳۵۳ شمسی به گرگان آمدم و به دلیل سوابقی که به آن اشاره شد، مورد توجّه نسل جوان و تشنهٔ معارف اسلامی گردیدم و در درس های تفسیر و *نهج البلاغه*‌ای که داشتم، جمعی از مشتاقان معارف اسلامی شرکت می کردند. به همین دلیل بود که تضییقاتی از سوی ساواک ایجاد شد. در سال ۱۳۵۶ شمسی به علّت یک حرکت انقلابی در کنار سایر روحانیان و اقشار مختلف مردم در منطقه، به دو سال تبعید محکوم شدم و مدّتی در مریوان و بندر لنگه به حالت تبعید به سر بردم . با اوج گیری انقلاب اسلامی، حرکت انقلابی خود را توفنده تر از گذشته ادامه دادم و بارها مسجد این جانب که مرکز درس و معارف اسلامی و تجمّع نسل جوان بود، مورد تهاجم سفّاکان رژیم پهلوی قرار گرفت؛ ولی من به راه خود ادامه دادم تا انقلاب به پیروزی رسید.

مسئولیّت‌ها

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیّت هایی را پذیرفته و در ابعاد مختلف به خدمت مشغول و همیشه مدافع حقوق مستضعفان بودم. به دستور حضرت امام خمینی در گرگان اقامهٔ نماز جمعه را آغاز کردم و تاکنون هر هفته با شکوه خاصّی نماز جمعه به امامت این جانب برگزار می گردد.

در تابستان سال ۱۳۶۰ شمسی مورد تهاجم و سوء قصد منافقان قرار گرفته، دو تن از محافظان این‌جانب غلامرضا ویزواری و سیّد باقری شهید و یک تن هم مجروح و معلول گردیدند.

فعّالیّت فرهنگی ـ اجتماعی

با کسب اجازه از محضر امام خمینی اقدام به تشکیل مدرسهٔ علمیّه نـمودم و هم‌اکنون دو مدرسه یکی برای برادران و یکی برای خواهران با یک صد طلبه زیر نظر این جانب به فعّالیّت های دینی مشغول اند.

در تابستان سال ۱۳۶۱ شمسی به مناسبت روز جهانی قدس برای شـناساندن انقلاب شکوهمند اسلامی در رأس هیئتی به پاکستان سفر نمودم و مواضع به حقّ جمهوری اسلامی ایران را در مسائل گوناگون به نحو شایسته ای در اغلب شهرهای پاکستان منتشر نمودم و دراین راه نیز بر اثر حملهٔ مزدوران استکبار جهانی صدماتی را متحمّل شدم. از سوی حضرت امام به نمایندگی ایشان در منطقهٔ گرگان منصوب شدم و در حال حاضر به‌عنوان نمایندهٔ حضرت امام در منطقه و امام جمعه گرگان مشغول خدمت به اسلام و مسلمانان می باشم.

- **نام**: عبداللّه
- **شهرت**: واعظ جوادی(جوادی آملی)
- **زادگاه**: آمل
- **نام پدر**: میرزا ابوالحسن
- **سال تولد**: ۱۳۱۲ شمسی
- **مسئولیّت**: عضویّت در مجلس خبرگان قانون اساسی، عضویّت در شورای‌عالی قضایی، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های اوّل و دوم از استان مازندران، امامت جمعهٔ قم و... .

* این زندگی نامه به وسیلهٔ دفتر معظّمٌله تهیّه شده و در اختیار دبیرخانهٔ مجلس خبرگان رهبری قرار گرفته است.

آغاز زندگی

حضرت استاد علّامه آیة اللّه حاج شیخ عبداللّه جوادی آملی درسال ۱۳۱۲شمسی در شهرستان آمل در میان دودمانی پاک و خانواده‌ای روحانی پابه عرصهٔ گیتی نهاد.

استاد، سلسلهٔ نسب خود را تا چند پشت، که همگی از علمای عاملین خطّهٔ آمل بودند، چنین بیان می‌دارد:

آن‌گونه که از دست خطّ مرحوم جدّم میرزا فتح اللّه آملی برمی‌آید ـ که در پایان کتاب *گوهر مراد* نوشته شده است ـ من پسر مرحوم میرزا ابوالحسن آملی هستم. اجدادم به ترتیب عبارت‌اند از: ملّافتح اللّه آملی، ملّا آقاجان، محمد حسن و محمد جعفر آملی. جدّ اوّلم ملّا فتح اللّه آملی معمّم بود و به ذکر احکام و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌پرداخت و در بحبوحهٔ خفقان رضاخان پهلوی ممنوع‌المنبر شد.

رضاخان درسال ۱۳۰۴شمسی به اوج قدرت وسلطنت خود رسید و تا سال ۱۳۲۰شمسی، طی این شانزده سال، در سراسر ایران مخصوصاً خطّهٔ شمال، خفقان محض حاکم بود. از این رو، من منبر جدّم را ندیدم؛ ولی آنانی که منبر ایشان را دیده بودند و از بیانات او استفاده کرده بودند، می‌گفتند: از خصوصیّات مرحوم جدّم این بوده که در هر منبری به ذکر احکام، مسائل شرعی ومناقب اهل بیت علیهم‌السلام می‌پرداخت. از آن‌جا که وی کتاب شریف *گوهر مراد* مرحوم لاهیجی را مورد

استفاده قرار می‌داد و بعدها آن‌را وقف کرد و تولیت آن را به مرحوم پدرم داد، معلوم می‌شود که ایشان به رشتهٔ کلام علاقهٔ وافری داشته است و این‌گونه کتاب ها در منزلشان خیلی عزیز و محترم بود آن هم در آن دوران که کتاب ها از ارزش خود افتاده بود.

ماجرای نذر امام هشتمعلیه‌السلام

در زندگی مردان بزرگ تاریخ و رجال علمی و دینی، وقایع شیرین و آموزنده‌ای یافت می‌شود. استاد آیة اللّه جوادی آملی نیز که بی‌شک یکی از همین مردان بزرگ علمی ـ اسلامی عصر ما است، در زندگی سراسر افتخار آمیزش از این نوع وقایعِ شیرین و آموزنده فراوان یافت می‌شود؛ نمونه ای از این خاطرات که حاکی از عنایات خاصّ الهی به وجود شریف ایشان است، واقعه‌ای است که پیش ازتولّد او برای خانواده‌اش رخ داده است و آن ماجرای نذری است که از سوی خانواده‌اش انجام گرفته است. بهتراست شرح ماجرا را از زبان خود استاد بشنویم:

در خانوادهٔ ما نذر کرده بودند که اگر من سالم به دنیا بیایم و زنده بمانم مرا به زیارت بارگاه ملکوتی امام رضاعلیه‌السلام ببرند؛ چون بسیاری از فرزندان مرحوم پدرم پس از آن که به دنیا می‌آمدند، می‌مردند. یکی از ارحام ما خواب دیده بود که یکی از بزرگان، عصایی به دست پدرم داده است. آن کسی که خواب دیده بود خود چنین تعبیرکرده بود که از این پس خداوند فرزند پسری به شما عنایت می‌کند که عصای دست شما می‌شود و این فرزند زنده خواهد ماند. به یاد دارم که تا هفت سال به عنوان نذری تلقّی می‌شدم.

وقتی به هفت سالگی رسیدم به همراه پدر، مادر و برخی بستگانم به مشهد مقدّس مشرّف شدیم. آن روزها ـ حدود شصت واندی سال پیش ـ سفر به خراسان کار آسانی نبود، آن هم برای کسانی که دوران خفقان پهلوی را دیده بودند. پدر و

مادرم که سعی می‌کردند مدّتی موهای سرم را کم‌تر بتراشند، موهای بلند سرم را تر اشیدند و در نهر جاری صحن مطهّر امام هشتم علیه‌السلام ریختند و تا هفت سال هر ساله یک طوق نقره‌ای به گردنم می‌آویختند که آن طوق‌های هفت‌گانه به صندوق نذورات امام‌رضا علیه‌السلام اهدا شد. پس از من خداوند پسر دیگری به نام محمود به آنان عنایت فرمود که او نیز درگذشت و پس از آن، خداوند پسر دیگری به آنان داد که برادرم آقای دکتر اسماعیل جوادی ـ حفظه اللّه ـ است؛ ایشان اکنون استاد باز نشسته هستند.

آغاز تحصیلات جدید

استاد پس از گذراندن دوران طفولیّت و تربیت در دامان پر مهر پدر و مادر، حدود سال‌های ۱۹ ـ ۱۳۱۸ شمسی برای آغاز تحصیلات جدید به یکی از مدارس ملّی آن روز آمل که تحت سرپرستی آقای دانشمند اداره می‌شد وارد شد و تا سال چهارم ابتدایی را در این مدرسه ادامهٔ تحصیل داد، سپس سال های پنجم و ششم ابتدایی را در دبستان فرهنگ آمل که حاج علی رئیس زاده ـ از چهره‌های فرهنگی آن روز آمل ـ مدیر آن بود، به تحصیل پرداخت و حدود سال‌های ۲۵ـ۱۳۲۴ شمسی دورهٔ شش سال تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خویش (آمل) به اتمام رساند. استاد خود در این زمینه می‌گوید:

من چهار سال را در مدرسهٔ ملّی که آقای دانشمند آملی مدیر آن بود، درس خواندم و سال پنجم و ششم را در دبستان فرهنگ آمل ـ که حاج علی رئیس زاده رحمه‌الله مدیر آن بود ـ درس خواندم؛ در همان سالی که در کلاس ششم ابتدایی بودم، (اواخر سال ۱۳۲۳ش.) درگیری‌های حزب توده با مردم آمل به اوج خود رسیده بود. توده‌ای‌ها از شهرهای مختلف شمال مخصوصاً از برخی شهرهای کارگری به آمل آمدند، و در جلوی پل معلّق و نیز در دبیرستان امام خمینی قدس‌سره (پهلوی سابق) سنگر گرفته، تیراندازی می‌کردند که برخی ازمردم بی‌گناه آمل کشته شدند. در آن ایّام،

هرج و مرجِ توده‌ای‌ها دراوج خود قرار داشت.

وقتی که امتحانات نهایی تمام شد و من از سال ششم ابتدایی فارغ التّحصیل شدم، در شهریور همان سال پدرم پیشنهاد داد که وارد حوزهٔ علمیّهٔ آمل شوم و من هم با کمال علاقه پذیرفتم. در آن زمان، در آمل، رجال علمی و مجتهدان فراوانی بودند؛ از جمله آیة اللّه ابوالقاسم فرسیو و آیة اللّه محمد غروی ـ رضوان اللّه تعالی علیهما ـ که از برجسته‌ترین شخصیّت‌های علمی آن روزگار آمل به شمار می‌رفتند، و هر دو از شاگردان مرحوم آیةاللّه آخوند خراسانی بودند.

آغاز تحصیلات حوزوی

استاد خود دراین باره می‌فرماید:

تمام آرزوی پدرم این بود که من طلبه بشوم. خود ایشان نیز با این که هیچ رفاه ونشاطی از ناحیهٔ روحانیّت و از نظر مادّی نداشت و فقر و اهانت های فراوانی را تحمّل کرده بود، امّا به دلیل این‌که دایی بزرگوارشان او را تشویق می‌کرد، به روحانیّت علاقهٔ شدیدی داشت. دایی ایشان آیة اللّه میرزا احمد درکایی﵀ پدر آقای دانش پژوه[1] و مجتهد بود و در نجف از شاگردان نامیِ مرحوم آخوند و آیة اللّه میرزا حبیب‌اللّه رشتی به شمار می‌آمد. او شیفتهٔ علوم الهی بود و نسبت به مرحوم پدرم، هم دایی بود و هم مربّی و هم معلّم؛ به حقّ نسبت به ایشان، حقّ تعلیم

---

۱. استاد دکتر محمد تقی دانش پژوه که ازچهره‌های فرهنگی معروف معاصر وشناخته شده نزد اهل علم ودانش است، ازکسانی بودکه هم درتحصیلات حوزوی موفّق بود وهم درتحصیلات دانشگاهی مدارج عالی را طی کرد و چون استادی چیره دست سالیان زیادی کرسی تدریس دردانشگاه های کشور را داشته است ونیز تحقیقات دامنه‌داری در زمینه‌های کتب خطّی و کتاب‌داری انجام داده و آثار فراوانی از خود به یادگار گذاشته و سرانجام در سال ۱۳۷۵شمسی در ۸۵ سالگی درگذشت.

وتربیت الهی داشت و چون پدرم زهد کامل را در زندگی استاد و مربّی خود دیده بود، از این‌رو، همهٔ فشارهای دورهٔ رضاخانی را می‌توانست تحمّل کند. پدرم معتقد بود که درس حوزوی را باید پیش انسان بزرگواری که خود تزکیه شده باشد، آغاز کنم. از این‌رو، مرا به خدمت آیة‌اللّه فرسیوﷺ، برد. وقتی ایشان اوّلین درس را به من تعلیم فرمود (بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، أوّل العلم معرفة الجبّار و آخر العلم تفویض الأمرإلیه)، آن چنان این جمله رامعنا کرد که هنوز مدیون سروش غیبی آن بزرگ استاد هستم. البته آن‌چه را که آنان آموختند این است که اوّل علم، همان آخر علم است و آخر علم، همان اوّل علم است و آن شناخت خداوند و تفویض امر به سوی او است، برای همین بود که اصرار داشتند طلّاب با تزکیهٔ عقل و تزکیهٔ نفس کاملاً تربیت بشوند.

آن روزها، حوزهٔ علمیّهٔ آمل، علمایی نامی داشت. محرومیّت‌هایی که مدّت ها دیده بودند باعث شده بود که شوق تربیت طلبه را داشته باشند و رسالت الهی هم ایجاب می‌کرد که حوزه‌ها را احیا کنند. از این‌رو، چند سالی که در آمل بودیم، حوزهٔ گرمی داشتیم.

درسال تحصیلی۲۶ـ ۱۳۲۵شمسی وارد مدرسهٔ مسجد جامع آمل شدم. در آن‌جا *جامع‌المقدّمات* را نیز پدرم و نیز *سیوطی*، *حاشیه*، *جامی*، *مطوّل* و مقداری از *شرح‌لمعه* را خدمت پدرم و حجّة الاسلام آقایان عبداللّه اشراقی، شیخ احمداعتمادی و برخی دیگر خواندم؛ امّا قسمت مهمّ *شرح‌لمعه* رانزدمرحوم آیة اللّه شیخ عزیزاللّه طبرسی که از علمای معروف آمل بود، فراگرفتم و مبحث اوامر *قوانین* را خدمت مرحوم آیة اللّه آقا ضیای آملی و بقیّه را که قسمت مهمّ جلد اوّل *قوانین* است، ازمرحوم آیة اللّه آقای محمد غرویﷺ فراگرفتم.

مرحوم آقای غروی ازشاگردان مرحوم آخوند(صاحب *کفایه*) و بسیار هوشمند و با ذکاوت بود. با این که سنّ ایشان به حدود۹۲ سال رسیده بود، هوش علمی وی

هم‌چنان محفوظ مانده بود؛ یعنی وقتی *قوانین* را برای ما تدریس می‌کرد، تقریباً حدود ۴۵ سال بود که از حوزهٔ نجف به آمل آمده بود. عقل ایشان اگر از علمشان بیش‌تر نبود کم‌تر هم نبود. ایشان بسیار ساکت و کم‌گو و گزیده‌گو و محضرش آموزنده و بسیار سنگین بود؛ ولی مرحوم آیة اللّه آقای ابوالقاسم فرسیو به زهد و تقوا معروف‌تر بود. خلاصه، مقدّمات علوم حوزوی، یعنی نحو، صرف، منطق، اصول در حدّ *معالم*، *قوانین* و دیگر علوم مقدّماتی آن روز از معانی، بیان و بدیع را خدمت اساتید آمل آموختم.

مقداری از درس‌های فقه و اصول را خدمت حجّة الاسلام مرحوم حاج شیخ شعبان نوری فراگرفتم.

درآمل چهارسال را در مدرسهٔ مسجدجامع گذراندم. مقداری هم در مدرسهٔ مسجد هاشمی سکونت داشتم؛ ولی سال پنجم را به راهنمایی مرحوم آیة اللّه حاج شیخ ضیاءالدّین آملی (فرزند بزرگوار حضرت آیة اللّه علّامه حاج شیخ محمد تقی آملی)به مدرسهٔ مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام آمل رفتم. گرچه تمام مدرسه‌های یادشده پربرکت بود، ولی برکاتی که بنده درآن یک سال عمرم در مدرسهٔ امام حسن عسکری علیه‌السلام در آمل به یاد دارم در دیگر مدارس به یاد ندارم. دوستان طلبهٔ آن‌جا نوعاً به شب زنده داری و تهجّد موفّق بودند. خاطرات گران‌باری راکه از مدرسهٔ امام حسن عسکری علیه‌السلام دارم، فراموشم نمی شود. این برکات از نام مبارکی بود که بر آن نهاده‌اند. در روزهای تعطیلی *امالی* مرحوم صدوق را در محضرآیة اللّه ضیاءالدّین آملی می‌آموختم. هم‌چنین درمحضرآن بزرگوار، به حفظ سورهٔ شریف هود و آموختن تفسیر آن پرداختم.ایشان درترویج کتاب و سنّت، سعی بلیغی داشت و می‌کوشید تا طلّاب حافظ *قرآن* شوند و می‌جوشید تا طلّاب با علم‌الحدیث آشنا گردند. از *امالی* مرحوم شیخ صدوق رحمه‌الله احادیث خاصّی را انتخاب و در روزهای تعطیلی آنان را تدریس می‌کرد. ضمناً سند *نهج‌البلاغه* نیز در آن بخش احادیث

تبیین می‌شد.

تشکیل جلسات خصوصی و آشنا شدن به احادیث را ترویج می‌فرمود تا طلّاب در کنار آموختن علوم ادبی، منطق، کلام، فقه و اصول به علم تفسیر و حدیث نیز آشنا شوند؛ یعنی مستقیماً در خدمت *قرآن* و حدیث باشند. حدیث شریف «إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب اللّه وعترتي» را در حوزهٔ درس، عملی می‌کرد و اصرار داشت که *قرآن* و حدیث در حوزه‌های علمی احیا شود؛ زیرا معتقد بود که این گونه علوم (علوم رایج حوزوی) تا زمانی که با *قرآن* و حدیث، رابطهٔ تنگاتنگ نداشته باشد، انسان ازآن طَرْفی نمی بندد؛ زیرا ابتدای فقه رایج ما معرفة المیاه و آخر آن تفویض التركة إلى الورثه است، یعنی اوّل از میاه(آب ها) شروع می‌شود و آخر به ارث ختم می‌گردد و اگر در کنار آن، مسائل اخلاقی و اعتقادی نباشد، آن نور لازم حاصل نمی‌شود. از این‌رو، بزرگان حوزه همواره اصرار داشتند که در کنار مسائل رایج حوزوی، مسائل اخلاقی و اعتقادی را نیز که رابطهٔ عملی با انسان دارد، تدریس کنند. براین اساس، وقتی برای ادامهٔ تحصیل به تهران هجرت کردم، شوق تفسیر و فراگیری حدیث دربنده به‌طور فزاینده‌ای مشهود بود.

علّت ترک حوزهٔ علمیّهٔ مشهد

از وقایع شیرین و بسیار آموزنده در زندگی و سیرهٔ علمی و عملی حضرت استاد آیة اللّه جوادی آملی واقعه‌ای است که در آغاز ورود به حوزهٔ علمیّهٔ مشهد، برای ادامهٔ تحصیلات حوزوی رخ داده است. استاد خود در شرح این واقعه می‌فرماید:

تا شهریور ۱۳۲۹ که من در خدمت آقا شیخ شعبان نوری‌ﷺ می‌رسیدم، ایشان هر ساله تابستان‌ها به مشهد مقدّس مشرّف می‌شدند و با بعضی از علمای آن روز مشهد که هم دورهٔ تحصیلی ایشان در نجف اشرف بودند، ایّام را سپری می‌کردند به من نیز پیشنهاد داد که برای ادامهٔ تحصیل به حوزهٔ علمیّهٔ مشهد، مشرّف شوم.

به همین مناسبت، ایشان دو نامه برای دو تن از علمای معروف آن‌روز مشهد نوشت و مرا به آنان معرّفی کرد. به همراه پدرم به حوزهٔ علمیّهٔ مشهد ره‌سپار شدم تا دونامهٔ مزبور را به خدمت آن دو تن علمای مشهد تقدیم کرده و با راهنمایی آنان یکی از مدارس علمیّهٔ مناسب در مشهد را برگزینم.

در یکی از روزهایی آغازین ورودم به مشهد مقدّس پس از تشرّف به حرم مطهّر، به یکی از مدارس مشهد سری زدم در آن‌جا دیدم کسی که در زیّ طلبگی بود نسبت به برخی ازشخصیّت‌های علمی معروف مشهدتعبیرتندی دارد، این‌گونه تعبیر ناروا برای من بسیار دور از انتظار بود و در من بسیار اثر بدی‌گذاشت که چگونه یک نفر که خود را طلبه می‌نامد در مدرسه‌ای که طلّاب درآن زندگی می‌کنند، درکنارحرم امام‌هشتم علیه‌السلام به خود جرأت می‌دهدکه به یک شخصیّت علمی اهانت کند؟

آن‌قدر این خاطره برای من تلخ بود که هرگز حاضر نشدم در چنین حوزه‌ای درس بخوانم، البته ممکن است در بین هزارها افراد وارستهٔ عمیق علمی، یک نفر این چنین پیدا بشود، ولی عمل همان یک نفر مایهٔ بی‌رغبتی من نسبت به آن حوزه شد. ازاین رو، دونامه‌ای را که آقا شیخ شعبان نوری رحمه‌الله برای آن دو بزرگوار نوشته بود، به آنان نرساندم و به حوزهٔ علمیّهٔ تهران بازگشتم، گذشته ازآن که بسیاری از دوستان فاضلم از آمل به تهران آمده بودند و شخصیّت بارز، یعنی مرحوم آیة اللّه حاج شیخ محمد تقی آملی نیز که راهنمای همهٔ ما محسوب می‌شد، مقیم تهران بود.

آری، مردان بزرگ تاریخ ورجال برجستهٔ الهی، شیوهٔ بزرگی و وارستگی را از همان روزنخست زندگی با ریاضت نفسانی وترک هر آن‌چه مانع رشد و تعالی‌روحی و نیل به مراتب کمال معنوی است، آغازکرده و این راه پرمخاطره و بسیار دشوار را که همان راه تربیت و تعلیم برای رسیدن به قلّهٔ کمال انسانی ومقام قرب الهی است این‌چنین با مراقبت و محاسبات می‌پیمایند. اکسیر اعظم انسانیّت و طلای ناب وارستگی و پرهیزکاری در ژرفای معدن وجود آدمی و عمق جان و نهان او نهفته

است و تنها با کاوش و تلاش و کوشش فزاینده که بزرگ پیشوای انسانیّت و دیانت، رسول گرامی اسلام از آن به «جهاداکبر» و برترین جهاد تعبیر کرده است، قابل دست‌یابی است؛ زیرا راه سیروسلوک معنوی و کسب دانش ومعارف بلندالهی، رهزنان بسیاری، برخاسته از خواسته‌های حیوانی در فراسوی فطرت پاک و خداجوی انسانی دارد و راندن این راهزن‌ها و رستن از آن ها و در نتیجه، طی‌طریق کمالات معنوی و رسیدن به قلّهٔ کمال «انسانیّت» و قرب‌الهی، همّتی بس بلند و تاب و طاقتی بس فراوان می‌طلبد که در توان هر کس و ناکسی نیست.

تنها اوحدی از انسان‌ها از عهدهٔ جهاد اکبر و رستن از راهزن های عفریت نفس، بر می‌آیند و می‌توانند با پشت سرنهادن جادّهٔ پرفراز و نشیب مبارزهٔ نفسانی، صفات‌نیک انسانی ومراتب کمال اخلاقی را از اعماق وجود و باطن خویش بیرون بکشند و قامت رسای انسانی خویش رابه آن بیارایند.

به هوس راست نیایدبه تمنّی نشود کاندرین راه بسی خون جگر باید خورد
نه هر درخت تحمّل کند جفای خزان غلام همّت سروم که این قدم دارد

ورودبه حوزهٔ علمیّهٔ تهران

استاد، پس از انصراف ازحوزهٔ علمیّهٔ مشهد، به همراه پدر، رهسپار حوزهٔ علمیّهٔ تهران شد؛ زیرا در آن زمان حوزهٔ علمیّهٔ تهران برای حضور چهره‌های بزرگ علمی ـ اسلامی در آن از رونق فراوان برخوردار و شهرت زیادی پیدا کرده بود. از این‌رو، طلّاب علوم دینی و جویندگان معارف ناب اسلامی از اقصا نقاط کشور پهناور ایران به آن‌جا می‌آمدند و از خرمن علوم گستردهٔ عالمان و فرهیختگان بزرگ آن بهره‌های فراوان می‌بردند.

بدون شک یکی ازاین عالمان بزرگ و فرزانگان فرهیخته، عالم کامل علّامهٔ ذوفنون آیة اللّه حاج شیخ محمد تقی آملی ـ أعلی‌اللّه‌مقامه‌الشّریف ـ بود که استاد،

آیة اللّه جوادی آملی به انگیزهٔ دیدار با او و استفاده از محضر پرفیض و برکتش برای تکمیل مراتب کمال علمی ـ اخلاقی خویش راهی تهران شده بود.

استادخود در این زمینه می‌فرماید:

وقتی که به تهران مهاجرت کردم به همراه پدرم به محضرآیة اللّه حاج شیخ محمدتقی آملی‌ﷺ رسیدم تا آن بزرگوار مرا راهنمایی کند که کجا منزل بگیرم وچه درس‌هایی بیاموزم و نزد چه کسی درس بخوانم. آن بزرگوار نامه‌ای نوشت و مرا به مرحوم حاج محمد باقر آشتیانی، مدیر مدرسهٔ مروی ـ که از سوی پدرش آیة اللّه حاج میرزا احمد آشتیانی‌ﷺ تصدّی مدرسه را بر عهده داشت ـ معرّفی کرد. آن روز مدرسهٔ مروی بهترین مدرسهٔ تهران بودودرآن سطح عالی و خارج و معقول نیز تدریس می‌شد.

این مدرسه، مدرسه‌ای بسیار وزین و پربرکت بود. برای اسکان در آن جا شرایطی وجود داشت؛ از جمله این‌که طلّاب باید مقداری از شبانه روز راقرآن تلاوت می‌کردند؛ یعنی موظّف بودند که در کنار فراگیری علوم اسلامی *قرآن* را هم تلاوت کنند. برکات مدرسهٔ مروی تهران مانند مدرسهٔ امام حسن عسکری‌علیه‌السلام آمل مشهود بود، امّا نه به اندازهٔ آن؛ زیرا مدرسهٔ امام حسن عسکری‌علیه‌السلام در آمل ویژگی فراموش نشدنی داشت. در مدرسهٔ مروی سالی دوباربرای بازدید کتاب‌ها جلساتی رسمی تشکیل می‌شد.انس با کتاب و کتاب‌خانه هم نصیب طلّاب علوم دینی می‌شد و توفیقی بود تا محصّل علوم دینی باکتاب‌های خطّی و چاپی کم و بیش آشنا شود.

امتحان ورودی برای پذیرش طلّاب در مدرسهٔ مروی بسیار جدّی و رسمی بود. بنده به عنوان مهمان چند صباحی در مدرسهٔ مروی بودم. چون باید مدّتی آزمایشی در مدرسه می‌ماندیم تا از ما امتحان بگیرند؛ شیوهٔ پذیرش طلّاب در مدرسهٔ مروی چنین بود و روش بسیار خوبی هم بود؛ زیرا طلّاب را پیش از پذیرش رسمی و امتحان ورودی به‌گونهٔ عملی آزمایش می‌کردند، یعنی مدّتی آزمایشی و به صورت

مهمان طلبه‌ها را در مدرسه نگه می‌داشتند تا وضع درس وبحث و خلق و خوی طلبگی آنان آزموده‌شود که اگر از جهات علمی و اخلاقی شایستگی عضویّت در آن مدرسه را دارند به‌طور رسمی پذیرفته شوند. مسئولان امتحان طلّاب، خود از اساتید و علمای بزرگ نامی بودند و از شاگردان خوب و شایستهٔ مرحوم نائینی و آقاضیاء عراقی به شمار می‌آمدند و از طلّاب امتحان جدّی به عمل می‌آوردند.

پس از ورود به مدرسهٔ مروی و در ایّامی که به‌طور آزمایشی در آن‌جا حضور داشتم، یک درس فقه و یک درس اصول و یک معقول، یعنی *رسائل*، *مکاسب* و *شرح تجرید* علّامه حلّی‌ﷺ را شروع کردم. این شیوهٔ درس و بحث را مرحوم آیةاللّه حاج شیخ محمدتقی آملی به ما آموخت که شما بکوشید یک فقه، یک اصول و یک معقول داشته باشید. از این رو، *مکاسب*، *رسائل* و *شرح تجرید* را در کنار هم آموختم.

گفتنی است هنگام فراگیری این علوم، کتاب‌های خوانده شده را تدریس هم می‌کردم؛ چون نه تنها در تهران، بلکه زمانی که در آمل هم بودم، بنابراین بود که هم یک درس بگویم و هم یک بحث داشته باشم و نیز درس هم بخوانم تا هم خوانده‌ها را تکرار کرده باشم و ملکه شود و هم خدمتی شده باشد.

وقتی مقداری از *مکاسب* و *رسائل* خوانده شد، برای شرکت در امتحانات مدرسهٔ مروی مهیّا شده، در جلسات امتحان حضور پیداکردم. در امتحان ورودی قبول شدم و از آن پس به عنوان طلبهٔ رسمی مدرسهٔ مروی درآمدم.

ویژگی‌های دیگر مدرسهٔ مروی

از اظهارات استاد در بارهٔ مدرسهٔ پربرکت مروی چنین برمی‌آیدکه مدرسهٔ علمیّهٔ مزبور از ویژگی‌هایی برخوردار بوده که توفیق حضور در چنین مدرسهٔ علمیّهٔ منظّم و مبارک و درک محضر اساتید بزرگ آن را باید از عنایات خاصّ خداوندی به حضرت استاد، قلمداد کرد.

استاد افزون برآن ویژگی‌هایی که دربارهٔ مدرسهٔ مروی ذکر کرده است در ادامه می‌فرماید:

مدرسهٔ مروی آن روزها از منزّه‌ترین ومهم‌ترین مدارس تهران بود. به هیچ وجه با دستگاه نظام سلطه وطاغوت ارتباط نداشت. طلبه هرچند منزّه وفاضل بود، وقتی وارد دانشگاه می‌شد، دیگر چندان محبوب طلّاب مدرسهٔ مروی واقع نمی‌شد و به او به چشم دیگری نگاه می‌کردند و این بر اثر فاصله‌ای بودکه میان رژیم طغیانگر پهلوی ومذهب و دیانت و روحانیّت وجود داشت.

از برنامه‌های مدرسهٔ مروی یکی این بود که کتاب‌های لازم را از کتاب خانهٔ مدرسه به طلّاب مدرسه می‌دادند تا طلبه‌ها در حجره‌ها از آن استفاده کنند و پس از مطالعه به مخزن کتاب خانه برگردانند. سالی دوبار هم کتاب خانهٔ مدرسه بازدید می‌شد تا کتابی گم نشود و همهٔ کتاب‌ها محفوظ بماند. مرحوم حاج آقامصطفی مسجد جامعی ضمن اشتغال به تحصیل، مسئول کتاب خانهٔ مدرسه هم بود.

بنابر وقف‌نامه مدرسهٔ مروی، مدرسهٔ مزبوریک مدرّس رسمی داشت ویک تالی مدرّس (همتاوعلی البدل) و هرگاه برای مدرّس رسمی مشکلی پیش می‌آمد، تالی مدرّس‌درس را به عهده می‌گرفت؛ امّا خودآن تالی مدرّس هم هر روز درسی داشت. مدرّس رسمی مدرسهٔ مروی، آیة اللّه حاج سیّدعبّاس فشارکی، ـ ازشاگردان آیة اللّه آقاضیاءعراقی‌ﷺ ـ بودکه سالیان متمادی درنجف حضورداشت ودرتدریس فقه و اصول ماهر بود؛ وی *رسائل* شیخ انصاری را به طور دقیق، تدریس می‌کرد، و *مکاسب* را آقا شیخ اسماعیل جاپلقی‌ﷺ تدریس می‌کرد و ما از محضر آن دو بزرگواراستفاده می‌کردیم. بخش زیادی ازمکاسب را مرحوم آقا شیخ محمدرضا محقّق‌ﷺ برای ما تدریس کرد.

حجرهٔ مادر مدرسهٔ مروی روبه قبله وجنب حجرهٔ مرحوم آقاشیخ رضا قاضی که تالی مدرّس مدرسه بود، قرارداشت، یکی ازچهارحجرهٔ آفتاب‌گیر مدرسهٔ مروی

بود که مصون‌تر از دیگر حجره‌ها بود. مرحوم آقای قاضی هر روز به مدرسه می‌آمد و شرح *منظومهٔ* مرحوم حکیم سبزواری راتدریس می‌کرد، درس دیگری هم می‌داشت. حجرهٔ ایشان همان حجره‌ای بود که بعدها شهید مطهّری﵀ از قم به تهران آمد و در همان حجره روزها تدریس می‌کرد و مباحثه‌ای هم داشت.

در سال ۱۳۳۲شمسی با شهیدمطهّری﵀ آشناشدم. البته فاصلهٔ سِنّی ایشان بامن، حدودسیزده سال بود،ولی بزرگواری‌یی که ایشان داشت ونیز از آن‌جایی که حجرهٔ ما در کنار حجرهٔ ایشان بود، گه گاهی به حجرهٔ ما سرمی‌زد و اگر کتابی مورد لزوم ایشان بود از ما می‌خواست و مطالعه می‌کرد؛ چون روزهای نخست که تشریف آورد و تدریس می‌کرد، کتاب‌های لازم درحجرهٔ ایشان نبود.

از دیگر برنامه‌های خوب مدرسهٔ مروی، برگزاری نماز جماعت به وسیلهٔ مرحوم سبط الشّیخ﵀ بود که ماعلاوه براین که ازمحضرشان استفادهٔ علمی می‌بردیم ـ چون مقداری از*رسائل* را نزد ایشان خواندیم ـ در نماز جماعت ایشان نیز شرکت کرده، بهرهٔ معنوی می‌بردیم.

درمحضراساتیدبزرگ

یکی ازبزرگ‌ترین توفیقات وعنایات خداوندی به طالب علم ودانش‌جوی علوم دینی واسلامی که از مهم‌ترین عوامل موفقیّت او نیز به حساب می‌آید، ادراک محضر اساتید بزرگ و استوانه‌های سترگ علمی واخلاقی است، تا بتواند از خرمن وجودشان استفاده‌های علمی لازم را برده و به رشد و بالندگی علمی لازم برسد و نیز از جنبه‌های اخلاقی و سیر و سلوک معنوی درگفتار وکردارشان سود جوید و همراه با طی مدارج علمی، دراین زمینه‌ها به رشد و تعالی مطلوب نایل آید.

شواهد حال نشان می‌دهد که استاد از این توفیق و عنایت ویژهٔ الهی نیز به حدّ کافی برخوردار و بهره‌ور بوده است؛ زیرا افزون بر ادراک محضر اساتید بزرگ

مدرسهٔ مروی، درشعاع وسیع‌تر، توفیق ادراک محضر اساتید و علمای بزرگ حوزهٔ علمیّهٔ تهران نیز نصیب او گردیده است و بدون تردید استفاده‌های علمی و اخلاقی از محضر این بزرگان بوده که این بزرگوار را نیز در زمرهٔ یکی از بزرگ‌ترین استوانه‌های علمی ـ اسلامی دوران معاصرقرارداده است. استاد، خود در زمینهٔ استفاه از محضر اساتید بزرگ آن روز تهران می‌فرماید:

در تهران با اساتیدبزرگی آشنا شدم که عبارت‌اند از: آیة اللّه حاج شیخ محمدتقی آملی، آیة اللّه حاج شیخ ابوالحسن شعرانی، آیةاللّه حاج میرزا مهدی محی الدّین الهی قمشه‌ای، آیة اللّه محمدحسین فاضل تونی، آیة اللّه آقای جاپلقی، آیة اللّه حاج سیّدعبّاس فشارکی و برخی دیگر که یاد همهٔ آنان گرامی ونام همهٔ آنان زنده باد؛ علومی را که از محضر این بزرگان فراگرفتم عبارت است از: فقه، اصول، معقول، هیئت وعرفان.

سطوح عالی را نزد آقایان حاج سیّدعبّاس فشارکی و شیخ اسماعیل جاپلقی فراگرفتم. فلسفه، شرح *منظومه*، طبیعیّات، *اشارات* و مقداری از «امورعامّه» *اسفار* ملّاصدرا و نیز شرح چغمینی و مقداری از*مقدّمهٔ* زیج بهادری را در محضر علّامهٔ ذوفنون، حاج شیخ ابوالحسن شعرانی‌ﷺ که محقّقی کم نظیر و عالمی کم بدیل و جامع معقول و منقول بود، فراگرفتم. مقداری از شرح *منظومه* و نیز «الهیّات» و بخش «عرفان» شرح *اشارات* و بخشی از «مبحث نفس» *اسفار* را خدمت آیة اللّه حاج میرزا مهدی محی‌الدّین الهی قمشه‌ای‌ﷺ که ایشان نیز عارفی کم نظیر و صاحب‌دلی کم بدیل بود،خواندم.

شرح *فصوص* محی الدّین (شرح *قیصری برفصوص* محی الدّین عربی) را از محضر مرحوم آیة اللّه میرزا محمد حسین فاضل تونی‌ﷺ استفاده کردم. این بزرگوار، هم در حکمت مشّاء قوی بود وهم‌درآشنایی با عرفان. مرحوم فاضل تونی

می‌فرمود: این کتاب *فصوص* محی الدّین که هم اکنون در دست من است و برای شما تدریس می‌کنم، وقتی که در اصفهان عرفان را خدمت مرحوم میرزا جهانگیرخان قشقایی و مرحوم حاج آخوند کاشی می‌آموختم، این کتاب عرفان، دو سال در سفرهٔ نان من بود و هرگز قدرت نداشتم آن را در طاقچهٔ حجره کنار سایر کتاب‌ها قرار دهم. کتابی نبود که بتوانم آشکارا آن را در دست بگیرم و مطالعه کنم و سپس در طاقچهٔ حجره بگذارم. ولی گویا سفرهٔ او را هم کسی نمی دید. یادش گرامی باد. حجره‌اش می‌آمدند و کتاب‌هایش را می‌دیدند، سفرهٔ اختصاصی او را شاید کسی نمی دید.[۱]

پس از تمام شدن سطوح عالی فقه واصول، دروس خارج را درمحضر آیة اللّه حاج شیخ محمد تقی آملی‌ﷺ آموختم و هم‌زمان با آن، مسائل عقلی را هم درمحضرش فرا می‌گرفتم و در درس فقه و اصول ایشان نیز شرکت می‌کردم. آن وقت هنوز کتاب شریف *مصباح* ایشان ـ که شرحی بر *عروة‌الوثقی* است ـ چاپ نشده بود. جزوه‌های آن کتاب را تنظیم می‌کرد و به ما می‌داد، ما آن جزوه‌ها را برای مطالعه و یادداشت برداری مورد مطالعه قرار می‌دادیم وکم کم آن جزوه‌ها به صورت شرح بر *عروة‌الوثقی* درآمد.

محضر حاج شیخ محمد تقی آملی‌ﷺ درقسمت اخلاق وفلسفه بسیار سودمند بود. بسیاری ازمشکلات شرح *منظومهٔ* حکیم سزاواری راکه درمحضر ایشان مطرح می‌کردم به خوبی حل می‌کرد؛ چون تقریر بسیارخوبی داشت. قلم شریفشان درشرح وتحریر شرح *منظومه* کاملاً مشهود است. هم به مبانی فلسفهٔ مشّاء و اشراق و حکمت متعالیه آگاهی کامل داشت و هم در فقه واصول متبحّر بود.

---

۱. چون فضای حاکم برحوزهٔ علمیّهٔ آن روز اصفهان، فضای مناسب برای آموختن عرفان ابن‌عربی نبود، ازاین رو، هرکس که این دروس ومعارف را فرامی‌گرفت ناچار به مخفی کاری بود.

در محضر آیات، شعرانی و الهی قمشه‌ای

آیة اللّه علّامهٔ ذوفنون حاج شیخ ابوالحسن شعرانی و آیة اللّه علّامهٔ ذوفنون حاج میرزا مهدی محی الدّین الهی قمشه‌ای دوتن از حکما وعلمای بزرگ معاصر مقیم تهران به شمار می‌آمدند که هم در علوم نقلی از فقه و اصول و غیر آن متبحّر و خرّیط فن بودند و هم در علوم عقلی ازمنطق، فلسفه، کلام و عرفان سرآمد دیگران محسوب می‌شدند.

ازاظهارات استادآیة اللّه جوادی آملی چنین برمی‌آید که ایشان ازمحضر این دو شخصیّت بزرگ علمی دوران معاصر بهره‌های فراوانی برده و در پرتو نورافشانی آنان به مدارج علمی ـ اسلامی والایی نایل آمده است. استاد در شرح چگونگی استفاده‌های علمی ازمحضراین بزرگواران چنین فرموده است:

در اواخر بیماری آقا میرزا مهدی آشتیانی‌ﷺ ـ که بر علوم عقلی مسلّط بود ـ خدمت چهار استاد رسیدم که شرح *منظومه* را شروع کنم، امّا درس هرکدام پس از مدّت کوتاهی ـ که جنبهٔ آزمایشی داشت ـ تعطیل می‌شد؛ زیرا در این فن مسلّط نبودند؛ تا این که خدمت مرحوم آقای شعرانی ومرحوم آقای الهی رسیدیم. این دو بزرگوار، هم بر شرح *منظومه* مسلّط بودند وهم بر *اشارات واسفار*، پس از فراگیری شرح *تجرید* و شرح *منظومه*، آشنایی با «حکمت مشّاء» را لازم دانستم؛ زیرا مرحوم ملّاصدرا در بسیاری از مباحث فلسفی در«حکمت متعالیه» (اسفار اربعه) ناظر به «حکمت مشّاء» است و بهترین کتابی که درحکمت مشّاء شایستهٔ محورتدریس است، شرح *اشارات وتنبیهات* مرحوم بوعلی است.

شرح *اشارات* درحقیقت تضارب آرای استاد و شاگردان و محشّیان و شارحان است. از یک‌سو، نظر ابن سینا است و از سوی دیگر، شرحی است که امام رازی کرده و از سوی سوم، شرحی که مرحوم خواجه کرده؛ کتابی است بسیار سنگین و از ناحیهٔ چهارم، داوری صاحب *محاکمات* است که بین متن و دو شرح یاد شده به

قضا و داوری نشسته است. مرحوم خواجه دربارهٔ *اشارات* می‌گوید: این کتاب مشتمل بر *اشارات*، حاوی مطالب مهم و دارای *تنبیهات*، در بردارندهٔ مباحث مهم بوده و مانند *فصوص* کلماتی دارد که بیش‌تر آن مانند نصوص روایی است[1] از این‌رو، آقای شعرانی‌ﷺ این جمله‌ها رابسیار تکرار می‌کرد و می‌فرمود: بعضی از عبارت های ابن سینا مثل نصوص روایی است، و نمونه‌هایی هم ذکر می‌کرد. البته اصل این کلام بدیع از مرحوم خواجه در مقدّمهٔ *شرح اشارات* آمده است.

آقای شعرانی‌ﷺ در طبیعیّات بسیار ماهر بود. ایشان مثال‌هایی را که در اثنای درس ذکر می‌کرد، یا هندسی بود یا طبیعی یا طبّی و مانند آن. گرچه ممکن است مثال در اصل آن بحث نقش نداشته باشد، ولی وقتی محصّل می بیند که استاد، در تمثیل ماهر نیست، حسن قبول را در بارهٔ گفته های استاد را از دست می دهد. احیاناً برخی از ظرافت‌های علمی است که از راه مثل می‌تواند مشکل ممثّل را حل بکند.

آقای شعرانی‌ﷺ در ریاضیّات نیز بسیار قوی و مسلّط بود و علاقهٔ شدیدی به ریاضیّات، هیئت ونجوم داشت و این درس‌ها را به دقّت مطالعه می‌کرد و ارائه می‌نمود. محور اصلی فکر ایشان را، ریاضی، طبیعی، هیئت و نجوم تشکیل می‌داد. از این‌رو، شرح چغمینی ومقداری ازمقدّمهٔ زیج بهادری را هم خدمت ایشان خواندم، تا وقتی که از تهران به قم آمدم که دیگر متأسّفانه آن رشته‌ها ادامه نیافت.

امّا مرحوم آقای الهی قمشه‌ای، در اثر ذوق لطیفی که داشت الهیّات *اشارات* (یعنی از نمط چهارم تاپایان نمط دهم) را تدریس می‌کرد. درس مرحوم آقای الهی‌قمشه‌ای با روح‌تر و دل‌پذیرتر بود.

مرحوم آقای الهی وقتی که به نمط نهم ودهم شرح *اشارات* می‌رسید، سعی می‌کرد از آن‌چه لازم پرورش روح است دریغ نکند و آن ها را بگوید. آن روزها ما از

---

۱. ر.ک: شرح *اشارات*، ج ۱ ـ ۲،نشرمطبعة الحیدری.

مدرسهٔ مروی تا خیابان خراسان ـ منزل آقای الهی ـ را به ناچار پیاده می‌رفتم؛ برای این که وضع اتوبوس‌های آن عصر به‌گونه‌ای بود که هر کس قوی‌تر بود سوار می‌شد و برای مثل ما سوار شدن در اتوبوس، کار آسانی نبود. از این‌رو، از مدرسهٔ مروی تا منزل مرحوم آقای الهی را پیاده می‌رفتم. فاصله هم زیاد بود و در هوای سرد و برفی، طی این راه آسان نبود؛ چون ایشان روزها در دانشگاه تدریس می‌فرمود، بنده شب به حضورشان می‌رفتم و نماز مغرب و عشا را به ایشان اقتدا می‌کردم و ایشان بین‌نماز مغرب و عشا *اشارات* را تدریس می‌کرد و اصرار داشت که نمازشان اوّل وقت خوانده شود.

در یکی از روزها وقتی که هنگام مغرب با آن حال خسته و رنج‌دیده از سرمای زمستان پربرف و یخ‌بندان وارد اتاق ایشان شدم، این شعر را خواندم:

ساکن مدرسه را گوشهٔ ابروی نشانده تا دگر در پی تحصیل *اشارات* نکوشد

ایشان فوراً بیتی ازغزل معروف خودشان راخواند:

شرح اشارات ابرویش بنگارم غمزه چشم نگار اگر بگذارد

این غزلِ «شب تعطیل» غزل بسیار خوبی است که آغازش چنین است:

گل برم از باغ خار اگر بگذارد
غمزهٔ آن گلعذار اگر بگذارد
از خم و پیچ سپهرِ دون رهم آسان
پیچ وخم زلف یار اگر بگذارد
چشم نپوشم زنقش دفتر دانش
چشم بت هوشیار اگر بگذارد
شرح اشارات ابرویش بنگارم
غمزهٔ چشمِ نگار اگر بگذارد

طی کنم اسفارعشق را سفر این است
قافلهٔ روزگار اگر بگذارد
روی نیارم ز حجره جانب صحرا
ناز گل نو بهار اگر بگذارد
حل کنم اشکال جوهریت جان را
نُه عرض بی عیار اگر بگذارد
زمزمهٔ عاشقانه در شبِ تعطیل
برکشم از دل وقار اگر بگذارد
برکشم از پرده راز درس حکیمان
سوزنی و ساز تار اگر بگذارد
فاش کنم راز عقل و عاقل و معقول
نرگس مست و خمار اگر بگذارد[1]

آری، جواب مرا با این شعرداد که شرح *اشارات* نوشتن، کارآسانی نیست، غمزهٔ چشم نگار نمی‌گذارد، با یک اشاره مسئله حل نمی شود.

وقتی به نمط نهم رسید، یعنی به جایی که مرحوم بوعلی می‌گوید: انسان برای تلطیف روح، یک سلسله معاونانی لازم دارد؛ نظیر تذکر، موعظه، نقل سخن ازکسی که مقبول‌الاثر است، شیندن کلام ازکسی که حرف او در دل می‌نشیند و امثال این‌ها، آقای الهی قمشه ای می‌گوید: تاکنون کسی قبل از بوعلی و بعد از او، مطلب عرفان را به این زیبایی و مستدل ننوشته است و آن‌گاه به سخن ابن سینا اشاره می‌کند که گاهی هم یکی از معاونان اهل راه، همان نغمهٔ رخمه است، حسن صوت است،

---

۱. *دیوان مرحوم قمشه‌ای*، «غزل شب تعطیل»، ص ۶۰۴ ـ ۶۰۵، چاپ انتشارات علمیّهٔ، تهران.

همان تغنّی به *قرآن* است؛ همین که می‌گویند: مستحب است مؤذّن خوش‌صوت باشد و*قرآن* را باصوت خوب بخواند و امثال آن، این‌ها جزو کمک‌های سیروسلوک معنوی انسان است.

آنانی که مرتّب در جلسهٔ درس آقای الهی قمشه‌ای شرکت می‌کردند، دو الی سه نفر بیش‌تر نبودند.

وقتی که سخن ابن‌سینا به این‌جا رسید که گاهی نغمهٔ رخمه لازم است، بعد از درس پیشنهاد داده شد که مناسب است برخی از غزل‌های استاد الهی را جناب‌آقای ربّانی ـ که یکی از شاگردان بود و اکنون از عالمان بنام تهران است ـ بخواند. استاد هم‌اجازه داد. از این رو، معمولاً بعد از درس، غزلی از غزل‌های استاد الهی خوانده می‌شد.

آقای الهی، غزل‌های بسیار با حالی دارد و آقای ربّانی هم از عهدهٔ خواندن غزل های ایشان بر می‌آمد؛ چون هم بر معنا مسلّط بود و هم این که برخی از غزل ها را آقای الهی به علاقهٔ ایشان می سرود.

حاصل آن که «امور عامّهٔ» *اسفار* را خدمت آقای شعرانی خواندم و «سفر نفس» را خدمت آقای الهی و خارج فقه و اصول را از محضر آقای آقا شیخ محمد تقی آملی فراگرفتم و حلّ بسیاری از مشکلات شرح *منظومه* به وسیلهٔ حضرت ایشان، صورت می‌پذیرفت.

ذکر کراماتی از اساتید

در مشهد نزدیک مقبرهٔ مرحوم شیخ بهایی به حضور آقای الهی رسیده، به ایشان عرض کردم: چه‌طور امسال دیر به مشهد مشرّف شدید؟ فرمود: به حضور سلطان، بی دعوت نباید رفت. عرض کردم: یعنی چه؟ فرمود: من هر وقت به مشهد مشرّف می شوم با دعوت حضرت رضا علیه السلام می‌آیم. گفتم: چگونه از شما دعوت به عمل

می‌آورند؟ فرمود: گاهی خواب می بینم در حرم امام علیه السلام هستم، گاهی خواب می بینم در صحن امام علیه السلام هستم. همین که خواب دیدم، عازم سفر شده، مشرّف می‌شوم. پریشب خواب دیدم در حرم امام هشتم علیه السلام هستم، فوری حرکت کرده، سفرهٔ سفر را بستم؛ اکنون مشغول قطعه‌ای هستم.

عرض کردم: چه قطعه‌ای؟ فرمود: در کوپهٔ قطار که نشسته بودم، هم‌سفرانم با من هم‌زبان نبودند، آنان آذری و من فارس بودم، از این رو، ناچار شدم به حال خود بپردازم. غزلی را شروع کردم که اکنون آن را تکمیل می کنم. آن غزل این است:

درراه طلب پای فلک آبله دارد
این وادی عشق است و دوصدمرحله دارد
در ره غم و رنج است و بلازادِ ره عشق
هر مرحله صد گمشده این قافله دارد
در راه بیابان جنون عشق زند گام
کز چرخ شتابنده فزون حوصله دارد
گرمن نکنم شکوه ز شب‌های فراقت
از حوصلهٔ من شب هجران گله دارد
دیوانهٔ عشقیم و چوگل با رخ خندان
کز حلقهٔ گیسوی تو دل سلسله دارد
از یاد تو ای گل همه شب بلبل جانم
گه نغمه و گه ناله و گه ولوله دارد
دل درطلب وصل تو ای ماه حجازی
در کوی صفا رقص کنان هروله دارد
صدمرحله را عشق به یک گام رود لیک
در هر قدم ای ره چه کنم صد تله دارد

گـــردست مـــرا جـــاذبه عشـــق نگـــیرد
فـــریاد نـــه جـــان زاد و نـــه دل راحـــله دارد
مـــدح رخ زیـــبای تـــو چـــون گـــفت الهـــی
یک بوسه از آن غنچه خـندان صـله دارد[1]

آری، یک عارف وقتی بخواهد آسمان را بـاهمین زیـبایی کـه دارد نگـاه کـند، می‌گوید که ستاره‌های سپهر آبلهٔ پای «سالک الی اللّه» است. برخلاف کسی که از زمین به آسمان نگاه می کند معمولاً آنان که از زمین به آسمان می‌نگرند خیل انجم و اختران را می‌ستایند، ولی کسی که روی آسمان پاگذاشته است، چون «قلب المؤمن عرش الرّحمن»[2] ستاره‌های زیبای آن، شبیه آبله پای سالک است.

مرحوم آیة اللّه حـاج شـیخ مـحمد تـقی آمـلی، سـعی مـی کـرد هـر وقت بـه حضورشان می رفتیم، مجلسی آموزنده داشته باشد. گاهی داستانی ذکر می کرد حاکی از آن که انسان راهی جز تهذیب نفس ندارد؛ مثلاً روزی می‌فرمود: خواب دیدم دشمن به من حمله کرده، به من پرخاش می کند. ناچار شدم دست او را گاز بگیرم و چون از شدّت درد بیدار شدم، دیدم دست خود را گاز می گیرم، فهمیدم دشمن من، خودم هستم و کسی به سراغ من نمی آید. این نفس است که دشمن من است. ما از بیرون آسیب نمی بینیم؛هرچه می بینیم از درون خودمان است.

بار دیگر فرمود: خواب دیدم دشمنی به من حمله کرده و قصد از بین بردن مرا دارد، به او پرخاش کرده دست بردم چشم اورا بـیرون بـیاورم، ولی ازشـدّت درد بیدارشدم. دیدم که دستم درچشم خودم است. ازاین رؤیا چنین آموختم که دشمن انسان، خود انسان است: «أعدى عدوّك نفسك التي بين جنبيك؛ بدترین دشمن تو

---

۱. *همان*، ص ۵۸۱ ـ ۵۸۲.

۲. ر.ک: علّامه مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۸، ص ۳۹، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران.

نفس امّاره تو است که در درونت جای دارد.[۱]

غرض آن که محضر ایشان، محضر تعلیم، تربیت، زهد وفضیلت بود؛تاآخرین لحظه هم سعی می‌کرد که بابیان وبنان خدمت کند و آثار الهی را بنویسند.

وقتی سال تحصیلی‌ام در تهران به سال ۳۴ ـ ۱۳۳۵شمسی رسید با کسب اجازه از محضر آن بزرگوار(آیة اللّه شیخ محمدتقی آملی) عازم قم شدم و به ایشان عرض کردم: عازم حوزهٔ علمیّهٔ قم هستم. فرمود: هجرت خوب و مبارکی است؛ زیرا در کنار قبر فاطمه معصومه علیها السلام و دیگر علمای ربّانی فیوضات الهی فراوان است، کنار قبور بزرگان بحث کردن، درس گفتن و درس خواندن با برکات غیبی همراه است. آن‌گاه این جمله را اضافه کرد: شاگردان ارسطو بر آن بودند که در بحث‌ها هر وقت مشکل علمی برای آنان پیش می‌آمد، بحث را در کنار مزار ارسطو برگزار می‌کردند و عقیده داشتند که در کنار قبر ارسطو بحث کردن باعث برکات غیبی خواهد بود؛ خدای متعال امداد می‌کند و این‌چنین هم مشاهده می‌کردند. این مسئله را مرحوم میرداماد نیز در *قبسات* نقل نموده است.

هجرت به حوزهٔ علمیّهٔ قم

استاد با گذشت پنج سال ازحضور فعّال در حوزهٔ علمیّهٔ تهران و استفاده‌های فراوانی که از محضر اساتید بزرگ آن‌جا برده بود، سرانجام با کسب اجازه از محضر مرحوم آیة اللّه شیخ محمدتقی آملی و با تشویق و تحریص آن بزرگ مرد ـ به شرحی که گذشت ـ درسال تحصیلی ۳۵ـ ۱۳۳۴شمسی ازحوزهٔ علمیّهٔ تهران به حوزهٔ علمیّهٔ پربرکت قم مهاجرت کرد. درآن‌جا نیز توفیق بزرگ الهی یارشان شد ومحضر اساتید بزرگ و استوانه‌های عظیم علوم اسلامی را درک کرده و از خرمن وجودشان

---

۱. *همان*، ج ۷۰، ص ۶۴، نشردارالکتب الاسلامیّه، تهران، به نقل از: *پیامبران اسلام*.

بهره‌های علمی ـ اسلامی بسیاری برد. ایشان درحوزهٔ مبارک قم به درس حضرت آیة اللّه العظمی بروجردی، حضرت امام‌خمینی، علّامه سیّد محمدحسین طباطبائی، حضرت آیة اللّه محقّق داماد، حضرت آیة اللّه میرزاهاشم آملی و... راه‌یافت وبه تکمیل اندوخته‌های علمی خویش پرداخت. سپس مدارج ومقامات بالای علوم اسلامی، اعم ازفقه، اصول، فلسفه، کلام، عرفان، تفسیرقرآن و... را یکی پس از دیگری طی کرد. اینک توضیح بیش‌تر را در این زمینه از زبان خودشان بشنوید:

با این که درس فقه واصول آیة اللّه حاج شیخ محمدتقی آملی، درتهران، خوب بود، لیکن رونقی که حوزهٔ علمیّهٔ قم داشت، درتهران یافت نمی شد. بامشورت ایشان، ازمحضرش اجازه خواستم وبا سفارش ونصیحت ایشان ـ به بیانی که قبلاً گذشت ـ درشهریور ماه سال ۱۳۳۴ به حوزهٔعلمیّهٔ قم وارد شدم.سپس در درس فقه آقای بروجردی‌ﷺ که معروف بود، شرکت کردم، امّا آن درس، درس رسمی فقه بنده نبود؛ چون آن روزها اوج ریاست ومرجعیّت آقای بروجردی بود ودرسشان درعین حال که عمیق وقوی بود، به‌گونه‌ای نبود که محصّل جوان را قانع کند.

از این‌رو، به بعضی ازدرس‌های خارج فقه دیگر سرزدم، ولی آن ها را نیز آن چنان قوی و مطلوب نیافتم. تا این که در درس فقه آیة اللّه محقّق داماد‌ﷺ حاضر شدم و آن را مناسب یافتم؛ چون ایشان فراغت خوبی داشت و از پذیرش مسئولیّت‌های غیردرسی امتناع می‌کرد. از این رو، بیش ازدوازده سال به درس ایشان حاضر شدم.

امّا درمورد درس اصول، چون بحث‌هایی ازمسائل عقلی دراصول وارد شده است، به درس اصول حضرت امام خمینی‌ﷺ راه پیداکردم و به نظر بنده اصول امام قوی بود.از این رو، حدود هفت سال دردرس اصول حضرت امام‌ﷺ شرکت کردم. مقدار کمی از فقه را خدمت آقای بروجردی و مقدار کمی از فقه را نیز نزد حضرت امام خواندم، امّا قسمت مهمّ فقه را خدمت آقای محقّق داماد خواندم.

درمحضرعلّامه طباطبائی

از نظر کسب معارف و علوم عقلی، وقتی که به قم آمدم بی درنگ در درس علّامه طباطبائی قدس‌سره شرکت کردم. ایشان در آن زمان «سفرنفس» *اسفار* را تدریس می‌فرمود و بعد از آن «الهیّات» *شفا* را تدریس فرمود. در شب های پنج‌شنبه و جمعه جلسهٔ خصوصی داشت که محصول آن جلسات تطبیق فلسفه شرق و غرب و نیز بررسی فلسفه‌های مادّی و مارکسیسم بود. وقتی که آن دوره به پایان رسید، خارج فلسفهٔ الهی، یعنی خارج *اسفار* را از ابتدا شروع کرد. محصول آن درس خارج *اسفار*، نوشتن همین دو کتاب *بدایة الحکمه* و *نهایة الحکمه* است که تعلیقه بر *اسفار* بود و پس از تدریس، بررسی، بازبینی، تدوین و چاپ شد.

دراین درس‌ها عدّه‌ای از آقایان، از جمله شهید بهشتی نیز حضور پیدا می‌کردند. در آن زمان هنوز ایشان در قم بود و به تهران نرفته بود. پس از تمام شدن خارج *اسفار*، بر اثر ضرورت بحث‌های معرفتی و لزوم شناخت مباحث متقن منطق، «برهان» *شفا* را در شب‌های پنج‌شنبه و جمعه تدریس فرمود.

این‌ها که تمام شد نوبت عرفان فرا رسید، از این رو، تدریس *تمهیدالقواعد* ابن‌ترکه را شب‌های پنج‌شنبه وجمعه آغاز کرد ضمن این که مبحث «معاد» *اسفار* را هرروز عصر در منازل افراد مخصوص، مخفیانه تدریس می‌کرد. با این که شرکت‌کنندگان جلسات عرفان اهل معنا وسرّ وراز بودند، امّا پیچیدگی مسئلهٔ عرفان، ازیک سو وغموض مسئلهٔ معاد از سوی دیگر، به‌گونه‌ای بود که تنها بعضی ازدوستان، مشترک هردوجلسه بودند وگرنه دوستان دیگرنه آنان که درعرفان شرکت می‌کردند می‌دانستند که مبحث معاد تدریس می‌شود ونه آنان که دربحث معادحضور داشتند می‌دانستند که شب‌های پنج‌شنبه وجمعه عرفان نظری تدریس می‌شود.

پس ازپایان یافتن در عرفان نظری، درس علم حدیث را آغاز فرمود و چند جلد *بحارالانوار* را تدریس کرد و بعد از حدیث هم به خدمت *قرآن* رفتند که آخرین بحث

ودرس علّامه طباطبائی بود. ایشان دوجورفلسفه ودوجور حدیث و نیز دو جور *قرآن* تدریس می‌کرد: یکی سطح ودیگری خارج. درفلسفهٔ سطح، *اسفار* و *شفا* را تدریس می‌کرد و سپس به درس خارج آن ها می‌پرداخت.

عمق درس خارج فلسفهٔ ایشان طوری بود که نخست آرای معروف به نحو دقیق ارائه می‌شد، سپس جرح و تعدیل کرده، امعان نظر وجمع بندی می‌نمود. همین شیوهٔ تدریس درفلسفه را درشرح حدیث وتفسیر *قرآن* نیز پیاده می‌کرد و چنین می‌فرمود: گاهی انسان به یک یا دو روایت برخورد می‌کند و می‌گوید که اهل‌بیت علیهم‌السلام این‌چنین فرموده‌اند. نیز به یک یا دوآیه *قرآن* برخورد می‌کند و فوری می‌گوید که منطق *قرآن* چنین است. درحالی که این روش، اشتباه است؛ زیرا در آغاز باید همهٔ احادیثی که در یک زمینه وارد شده آمارگیری و جمع‌بندی شود، سپس مطلق‌ها با مقیّدها تبیین گردد، عام‌ها با خاص‌ها تخصیص بخورد، منسوخ‌ها با ناسخ‌ها نسخ بشود، متشابهات با ارجاع به محکمات تبیین گردد، آنگاه قرینه‌های منفصل ومتّصل جمع بندی شود، شواهد عقلی ونقلی جمع‌بندی گردد تا بتوان گفت که اهل بیت علیهم‌السلام این چنین می‌فرمایند. ونیز همهٔ امور یادشده را دربارهٔ آیات *قرآن* اعمال کند آنگاه بگوید که *قرآن* این چنین می‌گوید.

درس تفسیری که روزها می‌فرمود، به منزلهٔ درس سطح تفسیربود وآن‌چه در جلسات خصوصی می‌فرمود به منزلهٔ درس خارج ایشان بود. ایشان می‌فرمود: وقتی ما می‌توانیم بگوییم: *قرآن* این چنین می‌گوید که اوّل تا آخر *قرآن* را هرچند به نحو احاطهٔ سطحی، محیط باشیم. نظر ایشان راجع به تأثیر علوم رایج درفهم متون دینی این بود که همهٔ این علوم زمینه است برای شرح صدر، نه این که باری باشد و انسان بردوش خود حمل کند وبخواهدآن ها رابر*قرآن* بنهد. یک وقت انسان درس می‌خواند که محصول فکر خود را بر*قرآن* تحمیل کند، یک وقت درس می‌خواند که شرح‌صدر پیدا کند و با قلب باز و روشن به خدمت *قرآن* برود؛ چون *قرآن* در هر قلبی

به مقدار ظرفیّتی که دارد تجلّی کرده وحقیقت خودش را نشان می‌دهد.

اگر در بیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که «إنّ هذه القلوب أوعیة فخیرها أوعاها؛ این دل ها همانند ظرف ها است و بهترین آن ها ظرفی است که گنجایش آن بیش تر باشد».[1] و نیز در بیان خدای سبحان آمده که ﴿**أنزل من السماء ماء فسالت أودیة بقدرها**؛[2] (خداوند) از آسمان آبی فرستاد و در هر درّه و رودخانه ای به اندازهٔ آن ها سیلابی جاری شد﴾، ایشان می‌فرمود: این علوم برای آن است که انسان آن «قدر» را با شرح صدر بهتری ادراک کرده وتحمّل کند. از این جهت، چاره‌ای جز آشنایی با علوم عقلی نیست؛ این کار نیز انجام می‌شد، لیکن سعی می‌کردیم که در راه‌یابی به باطن *قرآن*، از ظاهر آن نگذریم؛ چون جداً به این معتقد هستیم که در صورتی *قرآن* باطن انسان را می‌پروراند که از ظاهر شرع شروع شده باشد. اگر ظاهر رعایت نشده و عمل نگردد، باطن هرگز معلوم نمی شود؛ یعنی آن باطن به‌دست آمده، باطن این ظاهر نخواهد بود، باطن منهای ظاهر، باطن *قرآن* نیست.

درس معاد مرحوم علّامه

آن‌گاه که درس *اسفار* به مبحث معاد رسید، بارها می‌فرمود: هنوز زمان بحث معاد نشده است؛ یعنی هنوز خدای سبحان مسئلهٔ معاد را روزی حوزه‌های علمی قرار نداده تا به صورت علنی تدریس شود. از این‌رو، در کتاب‌های *بدایة الحکمه* و *نهایة الحکمه* و تعلیقاتشان بر *اسفار* ملّاصدرا مسئلهٔ معاد را مطرح نکرده است. در معاد *اسفار* گاهی یک تعلیقهٔ خیلی ضعیف و یا کمی در گوشه و کنار حواشی آن راجع به معاد مشاهده می‌شود. در *اصول فلسفه و روش رئالیسم* هم دربارهٔ معاد ـ

---

۱. *نهج البلاغه*، صبحی صالح، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۵، نشربیروت.
۲. رعد(۱۳)آیهٔ ۱۷.

آخر جلد پنجم یعنی آخر مقالهٔ پانزدهم ـ درحدّ چند سطر، آن هم به عنوان قسمت آمده است که شهید مطهّری﵀ هم موفّق نشده آن قسمت را که بحث معاد بود شرح ومعنا کند. شرح آن هم مانند متن ازیک صفحه تجاوز نمی‌کند. برهانی که علّامه طباطبائی برای اثبات معاد اقامه فرموده برهان حرکت برای اثبات معاد است.

خلاصهٔ مبحث معاد *اسفار* را هر روز عصرها درخانه‌ها تدریس می‌کرد و کسی ـ جز کسانی که درجلسه شرکت می‌کردند ـ نمی دانست که چنین درسی هست. همان‌گونه که قبلاً گفته شد جلسهٔ درس عرفان نظری نیزخصوصی وسرّی بود و دیگران از آن آگاه نبودند. هم‌چنین یک جلسهٔ خصوصی وسرّی دیگری وجود داشت که راجع به شرح ابیات حافظ بود که درشب های چهارشنبه برقرار می‌شد. ایشان سعی می‌کرد اسرار معنوی را به اهلش بسپارد و از غیر اهل آن حفظ کند.

مرحوم سیّد حیدرآملی این دو مطلب را کنارهم جمع کرده، می‌فرماید: همان گونه که افشای اسرار برای نامحرمان ناروا است، کتمان اسرار هم برای محرمان سزاوار نیست.

مرحوم علّامه طباطبائی﵀ گاهی سعی می‌کرد لجنه‌ای تشکیل دهد تا نامه‌هایی که ازخارج وداخل به محضر ایشان می‌آید بی جواب نماند؛ چون ایشان بعدازاین که *تفسیر المیزان* را نوشت و چاپ ومنتشر شد، نامه‌های بسیاری ازکشورهای خارجی و نیز از داخل کشور می‌رسید و در آن نامه‌ها پرسش های گوناگونی در زمینه‌های قرآنی وغیرآن مطرح و خواستار پاسخ آن ها بودند. مرحوم علّامه عدّه‌ای ازدوستان وشاگردان خود را در منزل خود[1] دعوت کرد. در همان جلسه، کارِ پاسخ به نامه‌ها تقسیم شد، بنا شد برخی روی قسمت‌های فقهی کارکنند، بعضی دیگر

---

۱. منزل ایشان در آخر کوچه ارک نزدیک منزل آیة اللّه حاج سیّد احمد زنجانی قرار داشت و استیجاری بود.

روی قسمت‌های فلسفی، برخی هم روی قسمت‌های تـفسیری و بـعضی هـم در قسمت‌های دیگر.

مرحوم آقای بهشتی قسمت فقهی را قبول کرد. بنده و آقای شهید مفتّح قسمت دیگر و دوستان دیگر نیز قسمت‌های دیگر را تقبّل کردیم. منتها بعدها حوادث یکی پس ازدیگری پیش آمد وموجب شد تاجلسهٔ پـاسخ بـه پـرسش هـا ادامـه نـیابد. درهمان جلسهٔ اوّل که مرحوم آقای بهشتی فرمود: من قسمت فقهی را بـه عـهده می‌گیرم، مرحوم علّامه طباطبائی نامه‌ای را که از ایشان سؤال شده بود: سکّـه در اسلام از چه موقع شروع شد و برای مثال، رابطهٔ سکّه و اسکناس چیست؟ آیا آثار فقهی هم برآن مترتّب است یا نه ؟ و آیا بر اسکناس زکات است یانه؟ خریدوفروش اسکناس چه صورت دارد ؟ مرحوم علّامه پس از دریافت این سؤال (یاسؤالات) بلافاصله آن را به مرحوم بهشتی داد و فرمود: شما دراین زمینه تحقیق کنید. روش و هدف مرحوم علّامه این بود که شاگردان و دوستانشان محقّق و متفکر شوند.

خلاصه، در بین همهٔ اساتید، انس علمی من به علّامه طباطبائی بیش از دیگران بود. از سال ۳۵ ـ ۱۳۳۴ شمسی تا آخرین لحظات ارتحال آن بزرگ حکیم الهی که بیش از ۲۵سال می‌شود همه‌جا در محضر آن بزرگوار بـودم؛ یـعنی در درس‌هـای عمومی و جلسات خصوصی، در تدریس سطح، خـارج *اسـفار*، مـنطق، عـرفان، تفسیر و حدیث.

عــلّامه طـباطبائی﵀ اصـرارداشت کـه بـحث‌های مـعرفت‌شناسی و شـرایـط تحصیل‌یقین، روشن شود. ازاین‌رو، «برهان» *شفا* را تدریس کردند، چون ابن سینا، منطق را خیلی با قدرت واستحکام نوشته است و «الهیّات» *شفا* را ظاهراً املاکرده و جزو امالی او است، ولی منطق را با قلم خودشان نوشته اند. «منطق» شـفا بسـیار مفصّل است از اوّل مدخل تا آخر صناعات خمس وقسمت مهمّ آن برهان است و بسیار دشوار هم هست.مرحوم بوعلی دربارهٔ برهان می‌فرماید:نظم صحیح آن است

که محصّل، نخست برهان را بخواند بعد جدل، خطابه، شعر ومغالطه را، برای این که وضع روزگار روشن نیست، ممکن است عمر وفا نکند.

گرچه بعضی گفته‌اند: مناسب است که ابتدا از جدل و سایر صناعات شروع شود وبعدها به برهان برسد؛ برای این که برهان قوی‌تر است و عمیق‌تر و امّا انتخاب احسن، احسن است؛ برهان فریضه است و سایر قسمت‌های منطق، نافله و انسان اگر عمر را در فریضه صرف کند بهتر از آن است که به نافله بپردازد.

این تعبیر درشرح حکمة *الاشراق* هست که در بین بخش‌های منطق، برهان، فریضه است و سایر قسمت‌های منطق، نافله. اصل این تعبیرازمرحوم بوعلی است. ایشان، به تفکر منطقی بسیار بها می‌دهد تاجایی که می‌گوید:

یقین آن چنان کم است که حتی دربسیاری از مسائل هیئت ونجوم هم، راه ندارد، در الهیّات یقین وجود دارد، در ریاضیّات به ویژه بخش حساب یقین هست، امّانجوم، هیئت مبتنی براصول موضوعه است.

کسی که طول وعرض بلاد را از زیج استخراج می‌کند، مقلّد رصدخانه و رصدبان است که سالیان متمادی زحمت کشیده و طول و عرض بلاد و طول و عرض ستاره‌ها را مشخّص کرده‌است و اگر کسی به استناد زیج نویسی که در رصدخانه نشسته وطول وعرض کوکب را مشخّص کرده، طول وعرض بلاد را مشخّص کند، درحقیقت محقّق نیست، بلکه مقلّد است. جزم پیدا کردن به مسائل هیوی برای کسی که در طول سالیان متمادی، خود استخراج و رصدبانی کرده، تا حدودی آسان است. از این‌رو، ایشان می‌گوید:

تحصیل جزم دربعضی ازمسائل هیئت ونجوم، کارآسانی‌نیست.

گاهی انسان ظنون متراکمه را یقین می‌پندارد. همین که چیزی دیرشبهه می‌پذیرد یا دیر می‌توان از ذهن کسی آن را سلب کرد، خیال می‌شود که آن یقین است. یقین، استحالهٔ زوال دارد نه دیر زوالی. یقین آن است که بالضّروره بماند نه این که همیشه

بماند. اگر چیزی دایمی بود ممکن است ظنون متراکه باشد نه یقین، این طرز تفکر را ابن سینا بسیار بها می‌دهد و علّامه طباطبائی هم دربارهٔ این قسمت‌های منطقی، چندین رساله نوشته و اصرار داشت که محصّلان علوم الهی ازاین تفکر نیز سهمی ببرند. ملّاصدرا در *مبدأ ومعاد* دربارهٔ عظمت ابن سینا، بیانی دارد:

ذکاوت و هوش او کم نظیر است[1] مشابه این تعبیررا سیّدنا الاستاد، امام‌خمینی‌ﷺ دررسالهٔ «مصباح» دارد، درآن‌جا می‌فرماید: مع أن خطایاه في ذلك العلم الأعلی أکثروکثیر...لم یکن....لَهُ کفواً أحد...؛[2] ابن سینا بااشتباهات فراوانی که دارد، همتا ندارد. بهمنیار در *تحصیل* ـ هیچ‌جا ندیدم اسم کسی را ببرد، او انسان بسیاربزرگ وپولاد منشی است ـ تنها یک‌جا از ابن سینا آن هم به کنایه، ولی باعظمت یاد می‌کند.در بحث عقل که گاهی انسان ممکن است به اوج عقل برسد می‌گوید:

گاهی انسان‌هایی پیدا می‌شوند که بانداشتن استاد، حوزه، کتاب و کتاب خانه، به گونه‌ای رشد می‌کنند که درسنین جوانی بهترین کتاب‌ها را در علوم عقلی می‌نگارند و هو مصنّف هذه الکتب.

اسم ابن سینا را نمی‌برد، ولی ظاهراً مرادش خود بوعلی سینا است. می‌گوید که این شخص اگر درحوزهٔ علمی بود واساتیدی بودند وکتاب خانه‌هایی وجود داشت، این گونه نبوغ مانند معجزه بود چه رسد به این‌که هیچ یک از این‌ها نبود و او خود حوزه ساخت، کتاب خانه فراهم کرد و... .

گرچه امام رازی دربارهٔ بهمنیار (صاحب *تحصیل*) بی مهری می‌کند، ولی مرحوم سبزواری‌ﷺ دریکی ازتعلیقاتشان *براسفار* از وی بسیارباعظمت یاد می‌کند.مرحوم

---

۱. ر.ک. *مبدأومعاد*، به تصحیح سیّدجلال الدّین آشتیانی، ص ۹۰، انتشارات انجمن حکمت وفلسفه ایران.

۲. ر.ک: امام خمینی، *مصباح الهدایة الی الخلافة والولایه*، ص ۶۸ ـ ۶۹، مؤسّسهٔ تنظیم ونشر آثار امام خمینی، زمستان ۱۳۷۲، طبع اوّل.

آخوند از بهمنیار به عنوان حکیمی الهی نقل می‌کند، گفته‌های اومؤیّد مطالبی است که تاکنون ارائه شد. مرحوم حکیم سبزواری درتعلیقهٔ خود فرموده است:

هرچه از بهمنیار نقل شده است نشانه آن است که اورأی ثاقب وصایب دارد واز قدرت فکر برخوردار است. بسیار از او با عظمت یاد می‌کند.

غرض آن‌که علّامه طباطبائی‌ﷺ سعی می‌کرد فکر محصّل، فکر منطقی باشد. ممکن بود احیاناً شعری بگوید و یا درجلسات خصوصی پیش از درس ویا پس آن شعری بخواند واگر در وسط درس سخن ازمطلبی به میان می‌آمد، سعی می‌کرد یا شعر نخواند یا اگر می‌خواند نیمه تمام بگذارد. اصرار داشت که درنوشته‌ها وگفتار یا در درس شعر نخواند. می‌فرمود: گرچه «إنّ من الشّعر لحکمة»[1] امّا خیلی از اشعار است که گاه به صورت خطابه است. آن آهنگ خوب، آن وزن خوب انسان را مسحور می‌کند.

در جلسه‌ای، شخصی از ایشان سؤال کرد: این کتاب *الدمعة السّاکبه* که در مقتل نوشته شده است، به نظر شریف شما صحیح است یا نه ؟ فرمود: اگر مقتلش ضعیف باشد، آهنگ روضه خوان ضعفش را جبران می‌کند. آری، گاهی مطلب ومحتوای شعر ضعیف است، ولی هنر شعر، ضعفش را جبران می‌کند وانسان ناگهان تحت جاذبهٔ آن نظم قرار می‌گیرد وآن هنر، او را مجذوب می‌کند ومورد تفکر را نفی می‌کند. از این رو، سعی می‌کرد که قصّه و داستان، در نظم و نثر او نباشد.

البته این شیوه که سعی می‌کرد قصّه و داستان درکلام او نباشد، از مرحوم بوعلی است؛ چون مرحوم بوعلی در رسالهٔ «عهد» خود، می‌گوید: عهد کردم قصّه نخوانم؛ چون قصّه، ذهن را ذهن مبرهن و مستدل بار نمی‌آورد.

مرحوم بوعلی این چنین بود و ایشان هم عملاً چنین بودند؛ چون درنوشته‌های

---

۱. علّامه مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۱، ص ۴۱۵، چاپ تهران.

مرحوم بوعلی، با همهٔ بی‌مهری‌هایی که به ایشان شد هیچ‌گاه ندیدیم که قلمشان آن وِزانَت را ازدست بدهد. آن سبک نوشتار، درنوشته‌های بهمنیار نیز تأثیر گذاشت، کم‌تر اهانتی است که به بوعلی نشده باشد. زندان رفته، فراری شده، کتاب‌خانه‌اش طعمهٔ حریق شده و مشکلات دیگر، امّا دیده نشده بر کسی حمله کند، به کسی بتازد و بد بگوید. افرادی که روی پای خود ایستاده‌اند، چنین‌اند. من در فلسفه، مردی به عظمت بوعلی ندیدم ودرعرفان نظری وکلاسیک هم مردی به عظمت صدرالدّین قونوی ندیدم، اوهم می‌گوید: ما داعی نداریم از نوشته‌های دیگران نقل کنیم، کتاب حجیم می‌شود.

از این رو، نوشته‌های قونوی نوشته‌های مختصر است، چه در *نصّ النّصوص* و چه در دیگر نوشته‌ها.

می‌گوید: بنای ما براین نیست که گفته‌های دیگران را باگفتارخودمان مخلوط بکنیم. از این رو، نوشته‌های مبسوطی از این بزرگان در دست است.

علّامه طباطبائی می‌فرمود:

مطالب عرفانی برای کسی که خودش آن ها را یافته، خوب است ﴿**طوبی لهم وحسن ماب**﴾ [1] معمولاً عُرفا آن‌چه را که می‌نگارند محصول یافته‌های خودشان است وخود را بی‌نیاز از استدلال عقلی یا نقلی می‌دانند واگر استدلال عقلی یا نقلی را ذکر می‌کنند، برای جلب توجّه حکما ومحدّثان است تا مأنوس بشوند وگرنه کسی که مثلاً بهشت وجهنّم را می‌بیند چه حاجت به این که برای وجود آن ها دلیل اقامه کند؛ مثلاً بگوید: خدای عادل بالاخره کیفری دارد. کسی که بهشت را می‌بیند، چه حاجت که برهانی اقامه کند ؟ عرفا می‌گویند: خدا فرمود ﴿**أزلفت الجنّة للمتّقین**﴾ [2]

---

۱. رعد(۱۳) آیهٔ ۲۹.

۲. شعراء(۲۶) آیهٔ ۹۰.

ماهم آن را می‌بینیم. خدا فرمود: ﴿**إنّا أعتدنا جهنّم للكافرين نزلاً**﴾[1] ما هم آن ها را می‌بینیم. حارثة بن مالک مصاحبه‌ای با رسول خدا داشت، حضرت به او فرمود: «کیف أصبحت؟» عرض کرد: به گونه‌ای صبح کردم که گویا بهشت را بااهلش و جهنّم را با اهلش می‌بینم.[2]

چنین کسی نیازی به این ندارد که براهین کلامی و فلسفی اقامه کند که قیامت هست، بهشت وجود دارد یا جهنّم هست. یا اگر اویس قرن مسئلهٔ نبوّت را مشاهده کرده و به رسول اکرم، ندیده ایمان می‌آورد، نیازی ندارد که بگوید: انسان مدنی بالطّبع است وقانون می‌خواهد وقانون‌گذار باید آسمانی باشد. از این‌رو، عارفان می‌گویند: نیازی نداریم که مسائل را به صورت برهان در بیاوریم مگر برای جلب توجّه کسانی که با استدلال مأنوس هستند، امّا کسانی که از دور، دستی برعرفان دارند ناچار هستند حرف عرفا را بریک میزان قطعی که عقل است وسنّت قطعی بسنجند. البته باید توجّه داشت که در غیرمعصومین علیهم‌السلام تناقض‌هایی هست، اختلافاتی وجود دارد و چیزی راکه یک عارف درحال مشاهده می‌بیند، درهمان حال شهود احتمال خلاف نمی دهد، امّا وقتی ازحال شهود به درآمده، اگر بخواهد آن مشهود را بنگارد یا عرضه کند مسئول است، ناچار است آن را با میزانی بسنجد.

غیر معصومین علیهم‌السلام میزان می‌خواهند؛ چون اگر ازعلم الیقین به عین الیقین هم برسند، بازاحتمال اشتباه وجود دارد؛ چون دوتا است، شاهد ازمشهود جدا است؛ امّا وقتی ازعین الیقین هم‌گذشته و حقّ الیقین شدند، ترازو نمی‌خواهند؛ چون کالا را با ترازو می‌سنجند، امّا خود ترازو را نمی‌سنجند. اهل بیت علیهم‌السلام خود میزانند

---

۱. کهف (۱۸) آیهٔ ۱۰۲.

۲. ر.ک: *اصول کافی*، ج ۲، باب حقیقه الایمان والیقین، حدیث ۳، ص۵۴، نشر دار صعب و دارالتّعارف، بیروت.

چنان‌که فرمودند: «نحن الموازین» یا «أنا میزان الحقایق» نه این که آن ها اشیا را می‌بینند، بلکه عین حقیقت خارجی هستند. عین حقیقت خارج، احتمال اشتباه ندارد. از این‌رو، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«ما شککت في الحقّ مذأریته؛ از آن وقتی که حقّ را به من ارائه دادند، هرگز شک نکردم». یعنی عین واقع هستم. شما ممکن است چیزی را از خارج که می‌بینید، با محاسبات وعلوم استدلالی اشتباه کنید، امّا خود حقیقت واقع، اشتباه بردارنیست. اصلاً تطبیق نیست تا اشتباه باشد.

علّامه طباطبائی رحمه‌الله نظیر صدرالمتألّهین می‌کوشید تا منطق را کاملاً تعلیم کرده و در خدمت فلسفه مورد بهره برداری قراردهد.فلسفه را تکمیل کرده و به عرفان نزدیک کند. آنگاه برهان وعرفان را به خدمت *قرآن* ببرد تا محصّل با داشتن زمینه‌هایی بتواند ازدریای بی‌کران وحی استفاده کند و از آن بهره بگیرد، نه این که کوله‌بار عرفانی، فلسفی، کلامی خود را بر *قرآن* تحمیل کند؛ بلکه با این علوم ظرفی تهیّه کند واز *قرآن* مددی بگیرد و فلسفه و عرفان است که ظرف دل را باز می‌کند. مرحوم استاد علّامه همین روش را به عنوان سیرهٔ عملی به علاقه‌مندان معارف الهی می‌آموخت؛ زیرا ظرف قلب حکیم وعارف برای دریافت معارف *قرآن*، منشرح است.

انس و ارتباط با امام خمینی رحمه‌الله

استاد در بارهٔ آشنایی و انس و ارتباط خود با حضرت امام خمینی رحمه‌الله و نیز در مورد ویژگی‌ها و ابعاد شخصیّتی و مبارزاتی آن رهبر کبیر و عالم بی‌بدیل می‌فرماید:

چیزی که باید آن را جدای ازمطالب دیگر مطرح کرد،انس وآشنایی با رهبرکبیر انقلاب امام خمینی رحمه‌الله است. وقتی که ازحوزهٔ علمیّهٔ تهران به حوزهٔ مقدّس قم مهاجرت کردم بحث اصول حضرت امام رحمه‌الله مجمع فضلا بود و چون خود حکیمی

قوی و عارفی نیرومند بود، مسائل اصولی راکه جزو علوم اعتباری است و با قواعد عقلی و امور عرفی آمیخته است، آن چنان فولادین تحلیل می‌کرد که نمی‌گذاشت از مقدار لازم برهانی که درمحدودهٔ علوم اعتباری مؤثّر است پایین‌تر بیاید؛ چون حکیمی که فولادمنش است، انسان کاملی است که استوار ومحکم بوده، بسیارمتقن سخن می‌گوید.

ایشان اصول را چون معقول، متقن ارائه می‌کرد، هرگز اجازه نمی داد مسائلِ با اوهامِ صرفِ اعتباریّات، مورد بررسی قرارگیرد، تا آن‌جا که ممکن بود محکم و مستدل سخن می‌گفت. سخن هر انسانی ترجمان عقل او است، محکم سخن‌گفتن نشانهٔ حکمت گوینده آن است.

سیرهٔ حضرت استاد امام خمینی‌ﷺ آن بود که شاگردان وی آزاد بارآمده ومستقل باشند؛ زیرا خود آزادمنش و مستقل بود.

در برخی افراد روشی بود که می‌کوشیدند انس با عوام وتحصیل درآمدهای دنیایی از راه ارتباط با عوام را، نوعی کمال و نبوغ بدانند، حضرت امام سعی می‌کرد چنین روشی را به‌شدّت محکوم‌کرده و در درس‌ها عموماً و در موعظه‌هایی پایان درس خصوصاً آن را ابطال کند؛چنان که خود هرگز به این فکر نبود که باثروتمندان و زر اندوزان دنیا نزدیک باشد وآنان را از نزدیک بپذیرد واز این رهگذر درآمدی تهیّه کند.

قسمت مهمّ تقوای امام، در آزاد منشی ونزاهت از اوهام وخیالات وی و استقلال فکری او بود. هرگز از اقبال و ادبار دنیامداران نه لذّت می‌برد ونه رنج می‌کشید. طلّاب که شیفتهٔ محضر ایشان بودند گذشته ازمقام علمی او، برای آزاد اندیشی، استقلال فکری، فولاد منشی وروحیّهٔ سرشار از لطافت وبزرگواری و دید و تفکر حکیمانهٔ ایشان بود.

سالی چندبار درپایان مقاطع تحصیلی به مناسبت فرارسیدن ایّام پر برکت ماه

رمضان یا محرّم و صفر و یا تعطیلات تابستانی نصیحت می‌کرد؛ نصیحتش هم، درس بود و ما همان‌گونه که اصل درس ایشان را چون برنامه‌ای رسمی می‌نوشتیم، نصیحت ایشان را نیز مانند درسی اصلی می‌نوشتیم؛زیرا نصایح ایشان هم پر محتوا و پر بار بود و هم از جان نیرومند، آگاه و عارفی نشأت می‌گرفت و یعنی هم از حُسنِ فعلی برخوردار بود؛ چون مبرهن و مستدل بود و هم از حُسنِ فاعلی؛ چون گوینده، حکیم و عارف بود و چون به آن‌چه می‌گفت معتقد و عامل بود،گفتارش مؤثّر واقع می‌شد.

امام خمینی، فریب هیچ فریب‌کاری را نخورد. هرگز برای فرزندانش بیش از حدّ لازم حرمت و ارج قائل نبود. با این که آیة اللّه حاج آقا مصطفی خمینی‌ﷺ ـ که از دوستان صمیمی ما بود ـ مقام علمی شامخ او پیش فضلا مبرهن بود، ولی امام برای ایشان هم بیش از حدّ لازم حسابی باز نمی‌کرد واجازه نمی داد هیچ‌کس حتی آن بزرگوار، درکار شخصی ایشان دخالت کند. این سیرهٔ آزاد اندیشی، استقلال فکری و بزرگ منشی او طلّاب را به خود جذب می‌کرد.

پس از درگذشت آیة اللّه العظمی بروجردیﷺ نقیصه‌ای ایجاد شده که زمینهٔ اختلاف محمود وممدوح را فراهم کرد؛ امّا این بزرگ حکیم وفقیه الهی وبزرگ اصول‌دان دینی سعی می‌کرد با برکناری از این گونه صحنه‌ها آن نقیصه را با اخلاق الهی پر کند. بدون این که داعیهٔ مرجعیّت داشته باشد، مرجعیّت به خدمت ایشان رفت و بدون این که ادّعای زعامت وامامت داشته باشد، صحنهٔ انقلاب پیش آمد و زعامت وامامت هم به خدمتش رفت. پس از ارتحال آیة اللّه العظمی بروجردی، مراجع آن زمان عهده دار امور مالی طلّاب حوزه شدند، ولی این بزرگ فقیه نامور تنها به تدریس وتهذیب طلّاب می‌پرداخت.

تا این که ماجرای انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد که ترفند دیگری از ترفندهای استعمار بود و به عنوان آزادی زن که در حقیقت بردگی بانوان

مسلمان بود مطرح شد و از آن به بعد کم‌کم طلیعهٔ قیام شروع گردید. جلساتی تشکیل شد و همهٔ علما حضور پیدا می‌کردند و اعلامیّه‌های مشترکی می‌دادند، امّا آن پرده‌نشین، حامل راز دیگری بود وآن رازدار الهی، حساب دیگری داشت. برخوردها، تنظیم اعلامیّه‌ها وموضع گیری‌های وی مستقیم نشان می‌داد که با ریشهٔ فساد درگیر است.

شاه خائن درجواب تلگراف‌های مراجع عظام، قریب به این مضمون نوشت: توفیق شما را در ارشاد عوام خواهانم.

استاد بزرگوار امام خمینی‌ﷺ دست به قلم برد وطی اعلامیّه‌ای رسمی، چنین فرمود: شما که توفیق مراجع را در ارشاد عوام خواهانید لذا به تو (شاه) و دولت تو تذکر می‌دهم...؛ یعنی شما عوام هستید وباید به شما هشدار داد و شما را هدایت‌کرد.

آری، این گونه موضع گیری‌ها وقلمی فولادین داشتن نه تنها از دیگران ساخته نبود، حتی خواندن اعلامیّهٔ آن بزرگوار هم برای دیگران ایجاد رعب می‌کرد. کم کم جریان انقلاب درسال ۱۳۴۲شمسی از مرز اعلامیّه وتلگراف و آمد و رفت و پیک و پیام تلفنی وخواهش وارشاد ونصیحت گذشت. در۲۵ شوّال سالْروز شهادت امام صادق‌علیه‌السلام در مدرسهٔ فیضیّه آن غایلهٔ فراموش نشدنی به دست مزدوران رژیم منحوس پهلوی شروع شد وکشتار وضرب وشتم ومجروح کردن طلّاب حوزهٔ علمیّه که در مدرسهٔ فیضیّه شرکت داشتند، اتّفاق افتاد ودیگران آن صحنهٔ رعب‌آور را دیدند وترسیدند وساکت شدند؛ ولی امام دست به قلم برد و دولت آن روز را محکوم کرد و فرمود: شما روی چنگیز مغول را سپید کردید. این اعلامیّه، جان تازه‌ای درحوزهٔ علمیّه، بلکه درسطح ایران دمید. او جان‌ها را احیا کرد ودر پرتو احیای جان‌ها، علوم الهی احیا شد؛ خدا هم اورا با امدادهای غیبی تأیید کرد.

امام ترس از مرگ را از طلّاب وفضلاگرفت،ترس از زندان رفتن، محروم شدن، تبعید شدن را از حوزه‌ها گرفت؛ بلکه اصل ترس را ترساند که به حوزهٔ علمیّه راه

نیابد ترس را ترساند که به دل‌های اولیای الهی نفوذ نکند. مکتبِ ﴿**ألا إنّ أولیاءاللّه لاخوف علیهم ولا هم یحزنون**؛[1] آگاه باشید (دوستان) و اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند﴾ را با سیرهٔ عرفانی وبرهانی‌اش پیاده کرد. نترسید و نترساند. نهراسید و نهراساند. بودند افرادی که می‌ترسیدند و می‌ترساندند، بودند افرادی که منزوی بودند و به دیگران تلقین می‌کردند که منزوی شوید؛ ولی امام به میدان آمد و مردم را به میدان رفتن دعوت کرد ومی‌گفت: نترسید. می‌گفت: انسان زنده است برای این که به لقاءاللّه برسد، پس چه بهتر که باشهادت به لقاءاللّه برسد. این حیات را او درحوزهٔ علمیّه دمید.

امام، *قرآن* مهجور را *قرآن* مشهور کرد. سنّت مستور را سنّت مشهور کرد. دین مهجور را دین مأنوس کرد. احکام الهی را با حکم الهی یک‌جا آشنا ومعروف کرد وپیاده نمود. او اشتیاق به شهادت را احیا کرد. برای همه روشن ساخت که جان آن است که فدای جانان شود ودین الهی آن قدرشایسته است که انسان برای آن جان دهد.

از این رو، مسئلهٔ کشته شدن و شهادت طلبی و نیز مسئلهٔ تبعید شدن و زندان‌رفتن، محروم شدن از حقوق وتحمّل مشکلات وسختی‌های مبارزات در راه حقّ به عنوان وظایف دینی واصول ارزشی اسلامی دردل‌ها جای گرفت، خواه درسطح اساتید و مدرّسان وبزرگان، یا درسطح فضلا وطلّاب علوم دینی؛ درمیان دانشگاهیان ودانش آموزان یا سایر مردم بزرگوار ایران اسلامی.

البته این چنین نبود که مراجع، رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی﵀ را تنها بگذارند؛ زیرا آن بزرگواران وسایرعلما واساتید حوزه‌ها اعلامیّه دادند، امضانمودند و در حدّ خود زجر کشیدند، شتم وجرح واهانت شدند، مشقّات را

---

۱. یونس(۱۰)آیهٔ ۶۲.

تحمّل کردند. از این‌رو، رهبر کبیر انقلاب پس از جریان پانزدهم خرداد که از زندان آزاد شد وبه قم تشریف آورد، درمسجد اعظم روی منبر فرمود: من دست مراجع تقلید را می‌بوسم. این برای آن بود که از مراجع بزرگوار تقلید، همکاری و هم قدمی و هم‌دلی کامل و شامل مشاهده کرد.

لیکن با این وصف، درمیان همهٔ مراجع، استاد امام خمینی مقام ومنزلت دیگری داشته ودارد وحساب او از دیگران جدا است.

میان ماه من تا ماه تابان تفاوت از زمین تا آسمان دان

خدای متعال او وهمهٔ مراجع وشهدا را غریق رحمتش گرداند واین انقلاب عظیم اسلامی را به ظهور بقیّة اللّه ـ عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف ـ متّصل کند.

ویژگی های شخصیّتی استاد

الف) ویژگی‌های علمی

۱. همّت وتلاش درراه تحصیل علوم

آن‌چه تاکنون در بارهٔ زندگی وشخصیّت استاد آیة اللّه حاج شیخ عبداللّه جوادی طبری آملی ـ دامت برکاته العالیه ـ گذشت، گرچه مروری کوتاه وگزارش گونه‌ای بر سیر تحوّلات زندگی سراسر افتخار آمیز ومراحل رشد علمی ومراتب سیر و سلوک معنوی آن بزرگ اندیشمند دینی درگسترهٔ جهان اسلام ـ و بلکه جهان علم و دانش ـ بوده است، آن هم عمدتاً از زبان خودش، ولی همین شرح کوتاه از زوایای زندگی مجاهدت‌های علمی ـ اسلامی آن بزرگوار در راه نیل به مقامات علمی و معنوی، از سویی روشن ساخت که معظّمٌله با چه تلاش و کوشش زایدالوصفی آغاز کرده و با چه همّت و پشت‌کار عظیمی این راه دشوار و ناهموار را ادامه داده و در راه رسیدن به آرمان‌های مقدّس ومعارف ناب اسلامی‌ومکارم اخلاقی آن، از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نکرده و با تمام وجود و از سر صدق و اخلاص در جست‌وجوی

گم‌شدهٔ خویش در تکاپو بود، و از سوی دیگر، آشکار کرد و هم‌زمان با این تلاش و کوشش و از جان مایه گذاشتن‌های او، توفیقات وعنایات ویژهٔ الهی و توجّهات خاصّ حجّت برحقّ و ولیّ مطلق، حضرت حجّة بن الحسن العسکری(عج) نیز نصیبش شده و این تلاش‌های صادقانه و مخلصانه را بی‌پاسخ نگذاشته است و به مصداق «من جدّ وجد» حاصل آن تلاش‌های صادقانه واین عنایات خاص، از او شخصیّت علمی ـ اسلامی کم نظیری ساخته که امروز به جرأت و بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت: آیة اللّه علّامه جوادی آملی یکی از استوانه‌های علمی ـ فرهنگی حوزه‌های علمیّهٔ تشیّع و اسلام، تبیین کنندهٔ دیدگاه‌های اسلام ناب محمدی، سنگردار سترگ مرزهای عقیدتی، مدافع سرسخت ایدئولوژیک اسلامی و تئورسین راستین انقلاب و نظام مقدّس اسلامی‌ایران است.

۲. علاقهٔ خاص به علوم عقلی

چنان که گذشت، استاد با همهٔ گرایش واشتیاقی که به همهٔ علوم ومعارف اسلامی داشت، امّا نسبت به معارف عقلی گرایش وعلاقه خاصّی از خود نشان می‌داد. استاد خود می‌فرماید:

از آغاز تحصیلات حوزوی به علوم عقلی علاقه خاصّی داشتم. اصل علاقه ما به علوم عقلی از این‌جا شروع شد در ایّامی‌که درحوزهٔ آمل تحصیل می‌کردم، برای تنظیم امور طلّاب و ایجاد نظم در حوزهٔ آمل، از طلّاب، علما، اساتید و رجال علمی ـ مذهبی شهر آمل دعوت به عمل آمد و آنان در یک نشست مشترک و مهمّی با شور و تبادل افکار، اوضاع معیشتی و برنامهٔ درسی و نیز نظم و انضباط حوزهٔ علمیّهٔ شهر را پس از بررسی تنظیم کردند و برای اجرا به دست‌اندرکاران حوزه ابلاغ نمودند.

در آن جلسه،گذشته از این که دروس فقه، اصول وعلوم ادبی تصویب وبه اجرا گذاشته شد، علوم عقلی هم به تصویب رسید وبنا شدطلّاب علوم دینی به همراه

سایر علوم نقلی، علوم عقلی را نیز به‌طور رسمی بخوانند. آشنایی من به علوم عقلی واین که باید این علوم را نیز خواند، ازهمان آمل شروع شد و از همان آغاز، اشتیاق به تحصیل در این رشته را در خود یافتم؛ چون ذوق و علاقهٔ هر کسی در آغاز نهفته و پنهان است وقتی که وارد حوزهٔ درسی شد، زمینهٔ بروز و ظهور را پیدا می‌کند و گرایش‌های دانش‌جویان و طلّاب به رشته‌های خاصّ علوم آشکار می‌شود.

حوزه‌های علمی و مراکز آموزشی، رسالت و نقش انبیا و اولیای الهی را به عهده دارند؛ همان‌گونه که انبیا و اولیای خاصّ الهی به فرمودهٔ مولا علی‌علیه‌السلام برانگیخته شدند تا گنج‌های پنهانی عقل‌ها را آشکارسازند؛ (لیثیروا لهم دفائن العقول) علما نیز که وارثان انبیا هستند وعلوم دینی را تدریس وتبلیغ می‌کنند، ذوق‌ها و استعدادهای نهفته در نهاد هر طلبهٔ فراگیرندهٔ علوم ومعارف دینی والهی را شکوفا کرده وبارور می‌سازند.

یک محصّل وقتی دردرس‌ها شرکت می‌کند متوجّه می‌شود که نسبت به بعضی از رشته‌های درسی بیش‌تر از سایررشته‌ها اشتیاق دارد وعلاقه‌مند است، یا حتی دربرخی قسمت‌های یک درس ویک علم بیش‌تر از دیگر قسمت‌هایش گرایش و علاقه نشان می‌دهد؛ مثلاً وقتی انسان اصول می‌خواند، وقتی که با برهانی عقلی که برای مسئله‌ای اقامه می‌شود، مواجه می‌گردد، یا با برهان نقلی برخورد می‌کند، کسی که گرایش عقلی دارد همان‌جا گرایش خاصّ وی معلوم می‌شود وآن کس که علاقه‌اش به دروس نقلی ومنقول بیش‌تر است با برهان نقلی که روبه‌رو می‌شود بیش‌تر احساس علاقه می‌کند.

نمونه دیگر این که مثلاً کسی مشغول درس *مکاسب* مرحوم شیخ انصاری‌رحمه‌الله است، وقتی می‌رسد به آن‌جا که شیخ می‌فرماید: یدل علیه الأدلَّةُ الأربعه؛ کتاب، سنّت، اجماع وعقل براین مطلب دلالت می‌کند، کسی که گرایش عقلی بیش‌تری دارد، نسبت به آن برهان عقلی برمسئلهٔ فقهی، بیش از دلیل نقلی بر مسئلهٔ مزبور

حسّاسیّت ورغبت نشان می‌دهد. این‌ها علایم وزمینه‌هایی است که انسان متوجّه می‌شود به چه علمی بیش‌تر از علوم دیگر یا همتای با دیگر علوم علاقه دارد نه بیش‌تر از آن ها.[1]

من نیز دیدم درکنار علاقه به فقه واصول، به علوم عقلی نیز علاقه داشته واین علوم برای من جاذبهٔ بیش‌تری دارد. از این‌رو، به همراه دروس فقه، اصول وتفسیر، دروس حکمت، کلام ومنطق را نیز با علاقه و اشتیاق می‌خواندم،و ذهن و استعدادم نسبت به علوم عقلی وتجریدی علاقهٔ خاصّی داشت و بیش‌تر اظهار تمایل و گرایش از خود بروز می‌داد.

۳. جامعیّت علمی

با مروری گذرا بر سیر تحصیلی استاد وتوفیقاتی که درزمینه‌های تحصیل، تدریس، تحقیق وتألیف داشته و دارد، از او شخصیّت علمی جامع الاطرافی ساخته که هم درعرصه‌های علوم عقلی از منطق،فلسفه،کلام وعرفان صاحب کرسی‌های تدریس، تحقیق وتألیف است وهم درمیادین علوم نقلی از ادبیّات عرب (صرف، نحو، معانی، بیان و....)گرفته تا فقه، اصول، رجال، حدیث، تفسیر وغیر آن، مراحل عالی وتخصّصی راگذرانده و دارای تدریس، تحقیق وتألیف درهمهٔ آن علوم اسلامی‌بوده وهست.

از این رو، با ملاحظه به سوابق علمی استاد اعم از تحصیل، تدریس، تحقیق و

---

۱. ذکر این نکته نیز از تیزبینی‌های استادحکایت می‌کند؛ زیرا رمز موفّقیت یک انسان دانش‌پژوه وطلبه ویا هرکس دیگر در زندگی این است که از آغاز به رشتهٔ مورد علاقه‌اش پی ببرد و در همان رشته بیش‌تر سرمایه گذاری کند و تلاش و کوشش خود را متمرکز نماید تا به نتیجهٔ مطلوب برسد.استاد نیز چنین کرد، هر چند که با نبوغ و استعداد سرشاری که داشت در سایر رشته‌های علوم دینی نیز هم‌پا با علوم عقلی موفقیّت های شایانی داشته و دارد.

تألیف در زمینه‌های مختلف علوم یادشده می‌توان گفت: معظّمٌ‌له ادیبی زبردست، فلیسوف وحکیمی متألّه، متکلّمی نحریر، فقیهی مجتهد، عارفی دل‌سوخته و صاحب مقامات عرفانی، مفسّری نکته پرداز، نویسنده وپژوهش‌گری متتبّع و ژرف‌نگر، سخن‌ور و خطیبی توانا و رجالی بزرگ و در یک جمله جامع معقول و منقول است.

حاصل بیش از نیم قرن تحصیل، تدریس وتحقیق استاد به‌جاگذاردن ده ها جلد کتاب وصدها مقالات ورسالات علمی در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی‌است. اسامی برخی از تألیفات استاد فهرست‌وار چنین است:

۱. تسنیم، ج۱(تفسیر *قرآن کریم*،سورهٔ مبارک حمد)؛ ۲.تسنیم، ج۲ (تفسیر *قرآن‌کریم*، سورهٔ مبارک بقره، آیات ۱تا۲۹)؛ ۳.*قرآن در قرآن*، ج۱ (تفسیر موضوعی *قرآن کریم*)؛ ۴. *سیرهٔ پیامبران در قرآن*، ج۶ (تفسیر موضوعی *قرآن کریم*)؛ ۵.*سیرهٔ پیامبران در قرآن*، ج۷ (تفسیر موضوعی *قرآن کریم*)؛ ۶.*سیرهٔ رسول اکرم در قرآن*،ج۸ (تفسیرموضوعی *قرآن‌کریم*)؛ ۷.*سیرهٔ رسول اکرم در قرآن*، ج۹ (تفسیرموضوعی *قرآن کریم*)؛ ۸. *مبادی اخلاق در قرآن*، ج۱۰ (تفسیرموضوعی *قرآن‌کریم*)؛ ۹.*مراحل اخلاق در قرآن*، ج۱۱ (تفسیرموضوعی *قرآن‌کریم*)؛ ۱۰.*فطرت در قرآن*، ج۱۲ (تفسیرموضوعی *قرآن‌کریم*)؛ ۱۱.*معرفت شناسی در قرآن*، ج۱۳ (تفسیر موضوعی *قرآن کریم*)؛ ۱۲. *رحیق مختوم*، شرح جلد اوّل *اسفار*، دورهٔ پنج‌جلدی؛ ۱۳. *رحیق مختوم*، شرح جلد دوم *اسفار*،دورهٔ پنج‌جلدی؛ ۱۴. *ولایت فقیه*،*ولایت فقاهت و عدالت*؛ ۱۵.*بنیان مرصوص امام خمینی*؛ ۱۶. *شریعت در آینهٔ معرفت*؛ ۱۷. *زن در آینهٔ جلال و جمال*؛ ۱۸. *حماسه و عرفان*؛ ۱۹. *صهبای حج*؛ ۲۰. *فلسفهٔ حقوق بشر*؛ ۲۱. *تبیین براهین اثبات خدا*(تعالی‌شأنه)؛ ۲۲. *حکمت‌نظری و عملی در نهج‌البلاغه*؛ ۲۳. *حکمت عبادات*؛ ۲۴.*کتاب الخمس* (عربی)؛ ۲۵. *اسرارالصّلاة*(عربی)؛ ۲۶. *علی بن موسی الرّضا و القرآن الحکیم* (عربی)؛ ۲۷. *علی‌بن‌موسی‌الرّضا و الفلسفة الالهیّه*(عربی)؛ ۲۸. *الحماسة والعرفان*

(عربی)؛ ۲۹.تحریر *تمهیدالقواعد*(در عرفان)؛ ۳۰.*رسالت قرآن*؛ ۳۱.*کرامت در قرآن*؛ ۳۲.*هدایت درقرآن*؛ ۳۳.*یاد معاد*؛ ۳۴.*ولایت درقرآن*؛ ۳۵.*اخلاق کارگزاران*؛ ۳۶. *شرح مقدّمهٔ وصیّت‌نامهٔ امام خمینی*؛ ۳۷.*کتاب الحج* (تقریرات دروس خارج فقه، دورهٔ سه‌جلدی)؛ ۳۸.*کتاب الصّلاة*(تقریرات درس خارج، دورهٔ سه‌جلدی؛ ۳۹. *وحی ورهبری*.

۴. عوامل موفقیّت استاد

اکنون که ازابعاد علمی وبرخی ازآثار علمی استاد آگاه شدیم، ببینیم چه عواملی استاد را در راه رسیدن به این مدارج علمی یاری داده است؟ وبه بیان روشن‌تر عوامل موفقیّت استاد در چیست؟ از بررسی‌های به عمل آمده، می‌توان عوامل موفقیّت استاد را امور پانزده‌گانهٔ زیر دانست که به اختصار ذکر می‌شود:

۱.عنایات خاص الهی؛ ۲.نبوغ واستعداد سرشار؛ ۳.دنبال اهداف بلند بودن؛ ۴.دورنما وافق روشن درتحصیل ونیز امید به آینده‌ای روشن داشتن؛ ۵.تربیت صحیح خانوادگی؛ ۶.حمایت‌های بی دریغ ومؤثّر والد معظّم ایشان؛ ۷.توفیق درک محضر اساتید بزرگ وبرجسته درآمل، تهران وقم؛ ۸.همّت وپشتکار وتلاش خستگی ناپذیر درراه تحصیل؛ ۹. شادابی واشتیاق به تحصیل؛ ۱۰.پایداری و شکیبایی درراه تحصیل؛ ۱۱.همراهی وهمکاری بی دریغ همسرمکرّمه؛ ۱۲.نظم و انضباط دربرنامهٔ تحصیلی وامورزندگی؛ ۱۳.استفادهٔ بهینه ازاوقات وفرصت‌ها؛ ۱۴.تواضع وفروتنی تام در برابر اساتید ووالدین خود؛ ۱۵.تهذیب وتقوا را چراغ راه تحصیل ساختن.

ب) ویژگی‌های اخلاقی

راز موفقیّت شخصیّت‌های بزرگی چون استاد آیة اللّه جوادی آملی را باید درتوأم ساختن علم وعمل باهم دانست، یعنی آن‌چه را که از بنان و بیانش صادر

می‌شد، خود عمل می‌کرد وپیوسته با دو بال علم وعمل حرکت کرده و اوج می‌گرفت. او این سیر صعودی را ادامه داد تاتوانست قلّه‌های کمال علمی ومعنوی را یکی پس از دیگری در نوردد و بر بلندای علم و اندیشه جای گیرد.

برای همین است که سخنان استاد حکمت آمیز وموعظه‌هایش دل‌نشین ونافذ و مؤثّر است وعنوان عالم عامل و زاهد فرهیخته سزاوار او است؛ زیرا عنصر مهم و عامل تعیین کننده تهذیب وتقوا را چراغ راه تحصیل قرارداده است.

خوب است به انگیزهٔ این سخن حکمت آمیز استاد که فرمود: سخن هرکس نمودار دارایی او است، در این‌جا به سخنانش استناد جوییم و برگفته‌ها و ادّعاهای‌مان نسبت به آن بزرگ مرد مُهر تأیید بزنیم، آن‌جا که درتوصیه به طلّاب علوم دینی ودانش‌جویان دانشگاه‌ها فرمود:

خداوند سبحان می فرماید: انسان مسافر است وممکن نیست پایان این سفر به لقای خدا ختم نشود. برخی با طراوت چهره به سمت رحمت حق می‌نگرند، وعدّه‌ای با وجوه درهم وگرفته خدارا با قهر ملاقات می‌کنند. در *قرآن‌کریم* تنها یک زادراه، یک ره توشه آمده است و آن تقوا و پرهیزکاری است و این که انسان علم را برای خدای سبحان بخواهد و برای خدای سبحان عمل کند وبرای رضای خدای سبحان آن علم را به دیگران بیاموزد؛ وگرنه خدای ناکرده در آیندهٔ نزدیک یا دور، ممکن است هر چه در مدرسه‌ها آموخته است از کف بدهد و ﴿..**لکیلا یعلم من بعد علم شیئاً**...﴾[1] بشود.

تقوای علمی آن است که دربحث‌ها فخرفروشی نکنند وبه جدال با یک‌دیگر نپردازند، نه آن‌چه می‌دانند به رخ دیگران بکشند ونه آن‌چه نمی دانند از فراگیری آن استنکاف داشته باشند. چاره جز تقوای علمی نیست.[2]

---

۱. حج(۲۲) آیهٔ ۵.

۲. ر.ک: *میراث ماندگار*، مصاحبهٔ *کیهان فرهنگی* با استاد، ج ۲، ص ۱۳۲، انتشارات کیهان.

اینک به‌برخی از ویژگی‌های اخلاقی استاد در دو بخش،به شرح زیر اشاره می‌شود:

۱. ویژگی‌های علمی ـ اخلاقی

۱. بیان شیوا و حکمت‌آمیز؛ ۲. تیزهوشی و استعداد وافر؛ ۳. باریک بینی و نکته‌پردازی؛ ۴. نوآوری وخلّاقیّت علمی؛ ۵. نفوذکلام وگیرایی سخن؛ ۶. احترام به شاگردان وشاگردپروری؛ ۷. انتقادپذیری وپاسخ‌گویی به پرسش‌ها وشبهات؛ ۸. پرهیز از جدال ومخاصمه درگفتار؛ ۹. تسلیم سخن حق بودن وتحمّل آرای مخالفان؛ ۱۰. احترام به آرای دیگران به ویژه آرای علمای سلف؛ ۱۱. رعایت ادب واحترام نسبت به اساتید خود؛ ۱۲. برخورداری از حافظهٔ قوی؛ ۱۳. رعایت کامل ادب، در نشستن به ویژه هنگام سخن‌رانی وتدریس؛ ۱۴. مستدل وبرهانی سخن را طرح کردن؛ ۱۵. آمیزهٔ اخلاقی ومعنوی داشتن دروس استاد؛ ۱۶. فرار از مرجعیّت و نپذیرفتن آن (علی رغم طومار امضا شدهٔ فضلا و طلّاب حوزه).

۲. ویژگی‌های روحی ـ اخلاقی

۱. حسن معاشرت وگشاده رویی؛ ۲. سعهٔ صدروتحمّل پذیری؛ ۳. تواضع و فروتنی؛ ۴. حلم و بردباری؛ ۵. گذشت و اغماض؛ ۶. محضر جاذب و نگاه نافذ و گیرا؛ ۷. احترام به شخصیّت افراد و حفظ آبروی آنان؛ ۸. رعایت کامل ادب اسلامی در رفتار و دیدار؛ ۹. پرهیز از سخنان لغو و بیهوده؛ ۱۰. حسن ظن و خوش‌بینی نسبت به سایرین؛ ۱۱. گره‌گشایی و حلّ مشکلات دیگران؛ ۱۲. رعایت حقوق خانواده و اطرافیان؛ ۱۳. پرهیز از مریدبازی و تشریفات زاید؛ ۱۴. بی آلایشی و ساده‌زیستی؛ ۱۵. خلوص و پاک طینتی؛ ۱۶. تهجّد و شب زنده داری؛ ۱۷. سیر و سلوک عرفانی با رعایت کامل ظواهر شریعت؛ ۱۸. انس دایم با *قرآن*؛ ۱۹. اقامهٔ نماز

با طولانی کردن اذکار مستحبّی و طمأنینه کامل؛ ۲۰. ارتباط با اهل بیت طهارت علیهم‌السلام و انس به توسّل.

برای این که سخن ما مستند باشد واز شکل گزارش گونه بیرون آید، برای نمونه چند خاطره راکه حاوی کرامات استادنیز هست از زبان خودش بیان می‌کنیم.

خاطرهٔ توسّل

از خاطرات خوب دوران تحصیل بنده، توسّلی است که حضرت آیة اللّه العظمی اراکی تعلیم می‌داد. این واقعه را من به این صورت یادداشت کرده‌ام که دریکی از مباحثات فقهی، وقتی که بحث ما به نمازجمعه ـ مسئله‌ای که علماً وعملاً غائله برانگیز است ـ رسید، روز دوشنبه هفتم ذی‌قعده ۱۳۹۳ مطابق با دوازدهم آذرماه ۱۳۵۲ بود. دربحث ما آیة اللّه جناب آقای سیّد محمد حسن مرتضوی لنگرودی وآیة اللّه جناب آقای شیخ فاضل کرمی‌زنجانی حضور داشتند.[1] نظر این دو بزرگوار بر این بودکه طبق نظر مرحوم صاحب *جواهر*، الف و لامِ «الامام» درروایات اشاره به امام معصوم است.[2] استدلال آقایان به نظرمن قوی نیامدوکم کم بحث میان ما ازحالت طبیعی خارج شد، گرچه خیلی از سنّت وسیره بیرون نرفت، ولی نبایدبحث به آن‌جاها کشیده می‌شد وتعبیراتی که احیاناً مناسب جلسه نبود از زبان بیرون آمد.

پس از پایان مباحثه، با ندامت وپشیمانی واستغفار به منزل آمده ونماز ظهر وعصر را خواندم. با همان حالت انکسار ونگرانی درونی، کنار سفره رفته وپس از تناول غذا مقداری دربارهٔ درس‌های فرزندم (جناب حجّة الاسلام حاج شیخ‌مرتضی

---

۱. این دوبزرگوار از هم بحث های استاد در دوران تحصیل بودند و اکنون نیز از علمای حوزهٔ علمیّهٔ قم به شمارمی‌روند.

۲. موضوع بحث دربارهٔ صلات جمعه مربوط به جلدیازدهم *جواهر الکلام*، ص ۱۷۲، بوده است.

(سعید) واعظ جوادی) که به تحصیل علوم‌دینی مشغول بود کمک فکری کردم و آن‌گاه طبق معمول خوابیدم ـ گرچه همیشه درخواب چشمم بسته بود، ولی بیدار بودم، دیدم جلسه‌ای است وعدّه‌ای از طلّاب علوم دینی آقایان اساتید از جمله حضرت آیة اللّه العظمی حاج شیخ محمد علی اراکی ـ که ازمراجع بزرگ دینی معاصر واز اساتید طراز اوّل وازلحاظ زهد شهره حوزهٔ علمیّه بود[1] حضور دارد، به خدمت ایشان رسیدم ومورد احترام حاضران واقع شدم وبه تحیّت آنان پاسخ دادم.

بنده از نزدیک با آیة اللّه العظمی اراکی هیچ گونه معارفه‌ای نداشتم، ولی درهمین حالت هنگام جواب دادن به تحیّتم با یک چهره آشنا وبا آهنگی خیرخواهانه ودل‌پذیر به من فرمودند: ﴿**إنّك میّت و إنّهم میّتون**؛[2] تو (پیامبر) می‌میری و آنان نیز خواهند مرد﴾ و ظاهراً این جمله را هم فرمودند: ﴿**ثم إنّكم یوم القیامة عند ربّكم تختصمون**؛[3] سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه می‌کنید﴾ آن‌قدر این حالت شیرین وگوارا بود که هم به اضطراب گذشته خاتمه داد و هم خبر مرگ ﴿**إنّك میّت و إنّهم میّتون**﴾[4] هشدار دهنده بود. این بیان با شیوایی و شوق کم‌نظیری ادا شد و به‌قدری این واقعه گران‌مایه بود که به خوبی احساس می‌کنم که می‌خواستم بیدار نشوم و همان حالت، یعنی لحظهٔ «بین النّوم والیقظه» ادامه داشته باشد، ولی متأسّفانه دولت مستعجل بود.

سپس برخاستم وضوگرفتم ودورکعت نماز گزاردم وثواب آن رادرصورت قبول به روح مطهّر سیّد المرسلین وروضهٔ منوّره صدّیقهٔ طاهره وارواح طیّبه علیهم‌السلام و پدر و

---

۱. مشهور میان علما این است که آقا امام زمان علیه‌السلام درخواب به صورت یکی ازمراجع وبزرگان علما ظاهر شده وعالم عامل را در خواب دیدن، درواقع مشاهدهٔ آقا امام زمان علیه‌السلام است.

۲. زمر (۳۹) آیهٔ ۳۰.

۳. همان، آیهٔ ۳۱.

۴. همان، آیهٔ ۳۰.

مادر و اساتید و جمیع اصدقا اهدا کردم.

آن‌گاه نذر کردم که هیچ‌گاه در مفاوضات علمی و مباحثات و مانند آن، جدل و جدال نکنم و مانند بحث آن روز، تعبیراتی که البته خیلی دور از رسم وسنّت درس و بحث نبود، نگویم و خدای متعال را در این میثاق شاهد قرار دادم و جمیع انبیا و ملائکه علیهم‌السلام را شهدای آن قرار دادم.

حالت اتّعاظ درمکّهٔ مکرّمه

از مکّهٔ مکرّمه خاطرهٔ خوبی دارم. درسفری که سال ۵۱ ـ۱۳۵۰شمسی مشرّف شدم نتوانستم «حجر الأسود» را استلام بکنم، ولی سرانجام درکنار مقام، فرصت مختصری دست می‌دهد. مقام ابراهیم سنگی است که در محفظه‌ای قرار دارد و اثر دو قدم بر آن است؛ امّا اثر انگشت به نظر نمی‌آید، چند سانتی ضخامت دارد و معروف است که اثر دو پای ابراهیم علیه‌السلام است و آن حضرت پا می‌گذاشته وبنای کعبه را می‌چیده است.

به ذهن نمی آید که اثر دوپا باشد برای این که هیچ اثر انگشتی درآن نیست مگر این‌که کفش باشد، که باز ممکن است قابل توجیه باشد. خلاصه این که باورکردنش تعبّد بیش‌تری می‌طلبد. به این حجر مبارک مدّتی نگاه کردم، خوب که نگاه کردم، دیدم سمت چپ آن سنگ ـ اگر کسی پشت به کعبه بایستد ـ روی آن نوار با خطّ خیلی عالی نوشته شده: ﴿**و لا یؤده حفظهما**﴾ این جملهٔ مبارک از آیةالکرسی است که خدای سبحان می‌فرماید: «حفظ آسمان وزمین برای خداوند دشوار نیست و خدارا خسته نمی کند»؛ یعنی حفظ اثر این دو قدم هم خدارا خسته نمی‌کند، ما اگر بخواهیم اثر این دو پا را حفظ بکنیم برای ما خستگی ندارد ﴿**لایؤده حفظهما**﴾. بعد از گذشت چند سال که بار دیگر به مکّه مشرّف شدم آن سنگ نوشته را دیدم وبه برخی از همراهان نشان دادم.

واین داستان تتّمه‌ای دارد که باید درنوشتار یاگفتار مبسوط ارائه شود.

رؤیای صادقه

ذات اقدس اله درحقّ من این لطف را فرمود که هرگز درذهنم تصوّرات دنیایی ترسیم نمی شد که مثلاً درس می‌خوانم تا بعد چه بشوم وبه چه مقاماتی برسم. این مسائل اصلاً درذهن من رسوخ نمی کرد. چون ممکن است بعضی‌ها وقتی که وارد حوزه می‌شوند درآغاز به فکر هدف معیّنی باشند ومقدّمات آن را هم بـه تـدریج فراهم کنند؛[1] ولی خدا را شکر می‌کنم که غیر از درس وبحث ـ آن هم برای کسب رضای خدا و تقرّب به او ـ چیز دیگری در ذهن من نبود و هر کاری هم که پـیش می‌آمد، پیش بینی شده نبود.

خدای سبحان به من احسان‌های فراوانی کرده، درکارهای مهم اگر حادثه‌ای در شُرُف وقوع بود، قبلاً عین آن یا چیزی که معادل آن است را درعالم رؤیا می دیدم، با خواب، خیلی از برنامه‌ها مشخّص می‌شد، اوضاعی که درپیش بـود وچـه پـیش می‌آید آن ارتفاع وانخفاض‌های ظاهری ودنیایی، غالباً درعالم رؤیا برای من حل می‌شد که حادثه‌ای درپیش است.

این‌بود که وقتی حادثه‌ای پیش می‌آمد گویا ما قبلاً منتظرش بودیم. بعد هم که پیش می‌آمد به آسانی ـ بحمدالله ـ تحمّل می‌کردیم. از این رو،هر حادثه یاکاری یا سمتی که بر حسب ظاهر پیش می‌آمد همگی تقریباً حـصولی بـود و هـیچ کـدام تحصیلی نبود.

---

۱. مثلاً به هدف این که پس ازدرس خواندن ونیل به مقامات علمی به ریاست وکـرسی خـاصّی دست یافته واز این طریق به نوایی برسند و عنوانی یابند که برای خیلی‌ها جاذبه دارد، ولی استاد آیة الله جوادی تاکنون صحّت ادّعای خویش را اثبات کرده ودرعمل نشان داده اند؛ زیراپیوسته از عناوین و تشریفات پرهیز کرده‌اند.

فعّالیّت های سیاسی ـ اجتماعی استاد

یکی دیگر از ویژگی های بارز استاد، حضور درصحنه‌های سیاسی ـ اجتماعی و پرداختن بـه فـعّالیّت‌های مـؤثّر و کـارساز بـرای پـیش‌برد امـور اجـتماعی و حـلّ معضلات انقلاب اسلامی در جنبه‌های مزبور هم‌پا با فعّالیّت‌های علمی است؛ زیرا غالب علما و بزرگان عرصهٔ علم واندیشه به علّت کثرت اشتغالات علمی و تمحّض در تتبّع و تحقیق، کم‌تر فرصت پرداختن بـه مسـائل سـیاسی ـ اجـتماعی و ارائـهٔ خدمات در این زمینه‌ها را پیدا مـی‌کنند، حـتی بـرخـی از بـزرگان عـلمی صـلاح می‌دانند برای این که از آن فضای آرام اندیشه وتفکرات عقلانی ومحیط بی دغدغه علمی ـ تحقیقی خارج نشوند، چه بسا می‌کوشند تا درمعرض این‌گونه مسائل قرار نگیرند؛ لیکن حضرت استاد، جزو معدود شخصیّت‌های برجستهٔ علمی ـ اسلامی معاصر است که به لطف الهی در اوج قلّهٔ تفکر، تدریس، تحقیق و تألیف مسائل و علوم گوناگون اسـلامی بـه گـونه‌ای مـؤثّر وهـمه جـانبه درعـرصه‌های سـیاسی ـ اجتماعی اسلام و انقلاب اسلامی نیز حضور داشته و دارد و با پذیرش مسئولیّت‌ها و مناصب سیاسی ـ اجتماعی ایفای نقش می‌کند.

این مربوط به دوران پس ازپیروزی انـقلاب اسـلامی‌ایـران است؛ امّـا پـیش از پیروزی انقلاب نیز به‌طور فعّال در مبارزات انقلابی ـ اسلامی شرکت داشته و بارها به ساواک و کلانتری احضار وممنوع المنبرشد؛ به ویژه درآستانهٔ پیروزی انقلاب، نقش رهبری را درمبارزات مردم انقلابی ومسلمان مازندران وآمل برعهده داشت و در آن روزهای آتش و خون و حملات ددمنشانهٔ عوامل رژیم منحوس پهلوی بـه صفوف تظاهرات پیوسته، در جـلو صـفوف مـردم حـرکت کـرده و از ایـن طـریق موجبات قوّت قلب مردم آمل وتهییج آنان بر تشدید مبارزات سیاسی ـ اسلامی را فراهم می‌کردند.

در این‌جا اهمّ فعّالیّت‌ها ومناصب سیاسی ـ اجتماعی استاد را ذکر می‌کنیم:

۱. حضور در صحنه‌های مبارزات انقلابی(پیش و پس از انقلاب اسلامی)؛

۲. پیرو و یار صدیق امام و رهبری معظّم و دفاع مخلصانه و مؤثّر از ولایت فقیه؛

۳. پیک جهانی انقلاب وسفیر رسمی امام خمینی به مسکو برای ابلاغ پیام امام به میخائیل گورباچف؛

۴. تصدّی منصب قضا در اوایل انقلاب در آمل و قلع و قمع عناصر فاسد و مهره‌های اصلی رژیم طاغوتی پهلوی؛

۵. پذیرش عضویّت درشورای عالی قضایی وتهیّه وتدوین لوایح قضایی مترقّی اسلام به ویژه تهیّه وتدوین لایحهٔ قصاص ودفاع ازآن باکمک شهید مظلوم آیة اللّه دکتربهشتی؛

۶. عضویّت درمجلس خبرگان تدوین *قانون‌اساسی* ونیز خبرگان رهبری؛

۷. تصدّی منصب امامت نماز جمعه قم وایراد خطبه‌های پربار وعلمی؛

۸. انجام سفرهای سیاسی ـ علمی به داخل وخارج کشور درجهت تبیین مسائل اسلامی و دفاع علمی ومستدل ازارزش‌های انقلاب واسلام؛

۹. نشست‌های مستمر با مسؤلان سیاسی ـ مملکتی وارائه رهنمودهای سازنده به آنان؛

۱۰. اهتمام به حلّ مسائل ومعضلات سیاسی ـ اجتماعی کشور به ویژه منطقهٔ مازندران وآمل؛

۱۱. حضور فعّال ومؤثّر درصحنه‌های سیاسی ـ اجتماعی انقلاب وجریانات سرنوشت ساز کشور؛

۱۲. ایراد سخن‌رانی‌های روشنگر و افشاگری علیه جریان‌های نفاق، التقاط وانحراف با تبیین درست، منطقی ومستدل مسائل اسلامی‌ومعارف دینی.

فعّالیّت‌های مبارزاتی استاد

گوشه‌هایی از فعّالیّت‌های مبارزاتی استاد، از زبان خودش نقل می‌شود:

راجع به فعّالیّت‌های مبارزاتی، بعداز رحلت آیة اللّه بروجردی﵀ و آغاز قیام

امام راحل﵀ توفیق‌الهی نصیبم شد و در صحنه بودم.

در ادامهٔ مبارزات امام و علما و گسترش دامنهٔ مبارزات مردمی، وقتی در اوایل پاییز سال ۱۳۵۷شمسی، درس‌ها را شروع کردم، شنیدم که تظاهرات مردمی در شهرستان آمل هم‌گسترده شده و بعضی‌ها نیز به شهادت می‌رسند. من نیز احساس وظیفه کردم وگفتم: اینان عزیزانی بودند که درپای سخن‌رانی‌ها ودرمجامع عمومی شرکت می‌کردند ورهبری امام را پذیرفتند واز رژیم منحوس پهلوی هم بیزاری و تبرّی جسته و در صحنه‌های مبارزاتی حاضرشده واکنون شربت شهادت نوشیده‌اند، سزاوار نیست که من در حوزهٔ قم مشغول درس و بحث باشم. در آن زمان هم درس‌های فقهی داشتم و هم بحث های فلسفی و هم بحث‌ها و درس‌های دیگر.

یادم هست درآن وقت *شفا* هم تدریس می‌کردم (*شفای* شیخ رئیس ابن سینا که از مهم‌ترین وپیچیده ترین کتب فلسفی مشّائی است) درحاشیهٔ *شفا* نوشتم: اکنون‌این درس براثر ظلم توان فرسای دودمان پهلوی تعطیل می‌شود و تاریخش هم هست.

بر این اساس، دروس حوزهٔ علمیّهٔ قم را تعطیل کردم. از طرفی هم وصیّت نامه نوشتم؛ چون رفتن به صحنهٔ مبارزه وتظاهرات آسان و بی‌خطر نبود. پس از خداحافظی از عائله درقم به آمل رفتم. درآن‌جا درتظاهرات شرکت می‌کردم. علاوه بر آن ـ درکنارکارهای مبارزاتی ـ یک درس *جواهر* (مبحث قضا) هم برای روحانیانی که درآن‌جا بودند، شروع کرده بودم.

تقریباً مسئولیّت بخشی از این تظاهرات به عهدهٔ من بود[1] تنظیم قطع‌نامه‌ها، سازمان‌دهی راه‌پیمایی‌ها،شروع وختم راه‌پیمایی ها، نظارت برستادبرگزاری

---

۱. استاد تواضع به خرج دادند؛ زیرا چنان که در متن آمده عمدهٔ کارها با رهبری، نظارت و مسئولیّت مستقیم ایشان صورت می‌گرفت.

مراسم‌ها با من بود. تاظهر ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ کار یک‌سره شد، یعنی تمام مجسّمه‌های پهلوی که درشهرآمل بود به زیر کشیده شده وآن ها را درخیابان ها می‌گرداندند، و تمام ارگان ها ونهادهای دولتی آزادشدند وبه مردم پیوستند. هیچ نهادی از نهادهای دولتی مقاومت نکرد، شهربانی هم کاملاً تسلیم شده بود. منتها من ظهر که رفته بودم منزل، فوری اطلاع دادند که دارند اسلحه‌ها را از شهربانی بیرون می‌برند.بلافاصله آمدم و سلاح ها را از دست عدّه‌ای گرفتیم وجمع آوری کردیم وبا تشکیل کمیته به آنان تحویل داده شد. این هم گوشه‌ای ازاین کارها بود.

البته ناگفته نماند که ما از سال ها پیش به طور بنیادی و اصولی در آمل کار فرهنگی و نشر افکار امام راحل را به صورت کلاس ها و برگزاری جلسات ممتد منتشر و تبیین می‌کردیم؛ زیرا در منطقهٔ شمال افکار پوچ چپی و مکاتب الحادی رایج بود. برای همین بود که همراه با تبلیغ، تعلیم را هم آغاز کرده بودیم. بر این اساس، در ایّام تبلیغ، مخصوصاً ماه مبارک روزها را تبلیغ منبری داشتم، ولی شب ها را به مسائل بنیادی از قبیل اثبات مبدأ و معاد، اثبات صانع، اثبات توحید و نیز مباحث *اصول فلسفه وروش رئالیسم* مرحوم علّامه طباطبائی می‌پرداختم. طولی نکشید که بحث های تفسیری که داشتم به تفسیر موضوعی تبدیل شد وموضوعاتی انتخاب می‌شد که به روز باشد. این جلسات تفسیر پیش از ۳۵ سال پیش درآمل شروع شده بود. این گونه جلسات چند اثر داشت: یکی این که جلو برخی جلسات بیگانگان [ظاهراً مرادجلسات انحرافی ومجالس قمار است] راگرفت، چون آنان که شب نشینی های نامشروعی داشتند، باتشکیل چنین محفلی ناچار به ترک نمودن یاکم کردن یا مخفی ساختن شدند و از سوی دیگر، وقتی ـ الحمدللّه ـ فضای فرهنگی شهر متحوّل شد، تا حدّی بزرگان دیگر که صاحب اندیشه بودند به این فکر افتادند که مطالبی را طرح کنند تا به درد نیازهای علمی روز مردم بخورد و در جهت تقویت بنیهٔ دینی و افکار اسلامی آنان باشد.

- **نام**: محمد
- **شهرت**: یزدی
- **نام پدر**: علی
- **زادگاه**: اصفهان
- **سال تولد**: ۱۳۱۰ شمسی
- **مسئولیّت**: ریاست دادگاه انقلاب اسلامی قم، ریاست دفتر امام خمینی قدس سره، عضویّت در مجلس خبرگان *قانون اساسی*، دو دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی(دورهٔ اوّل از قم و دورهٔ دوم از تهران)، عضویّت در شورای نگهبان، ریاست قوّهٔ قضاییّه، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دورهای دوم و سوم از استان تهران.

تولد و دوران کودکی

این جانب محمد یزدی به سال ۱۳۱۰ شمسی در اصفهان و در یک خانواده علمی و مذهبی به دنیا آمدم. پدرم شیخ علی فرزند شیخ محمد علی است که حدود یک صد سال پیش ـ در زمانی که اصفهان حوزهٔ علمیّهٔ معروفی تحت ریاست آقا نجفی داشت ـ در زمان حاکمیّت ظلّ السّلطان و پسر ناصر الدّین شاه، از یزد به اصفهان آمد و در زمان کوتاهی به درجات بالای علمی رسید و از سوی آن عالم بزرگ، مأمور بحث و مناظره با کشیش‌های ارامنه جُلفای اصفهان شد که اسناد و مدارک آن و حتی *عهدین* قدیمی عربی که در اختیار داشته، همراه تعدادی از کتاب‌های علمی دیگر به شکل وقف اولاد، هنوز در کتاب‌خانهٔ ما وجود دارد که تفاوت‌هایی با *عهدین* چاپ‌های بعد دارد. پس از آن مباحثات و پیروزی‌ها به نام شیخ یزدی معروف شد و در محلّهٔ سیّد احمدیان آن روز که در شمال شرقی شهر اصفهان واقع بود و تا محلّهٔ جهانباره گسترش داشت، به امامت جماعت منصوب شد. از نوشته‌ها و کتاب‌های وی معلوم می‌شود که تا سطح *رسائل* و *مکاسب* درس می‌گفته است که حواشی فقهی و اصولی ایشان به‌خطّ خودشان موجود است و اخیراً مورد بررسی قرار گرفته، قرار است چاپ شود.

گفتنی است شرح حال ایشان در کتاب *طبقات اعلام‌الشیعه*، قرن چهاردهم، با شمارهٔ ۱۹۵۴ و در کتاب *تذکرة القبور* (دانشمندان و بزرگان اصفهان) نیز و در کتاب

مکارم‌الآثار، صفحهٔ ۲۰۵۳، قرن سیزدهم و چهاردهم، نیز آمده است.

شیخ محمد علی یزدی، دو پسر و یک دختر داشت که نام پسران او علی و محمد بود. از علی (پدر من) چهار پسر و سه دختر و از محمد از دو همسر، شش پسر و شش دختر وجود آمدند. این دو برادر هر دو اهل علم و دارای مراتب و درجاتی بوده‌اند، امّا در دوران رضاخان تنها به یکی از آنان که محمد و پسر بزرگ بود، اجازهٔ پوشیدن لباس روحانیّت به صورت رسمی داده شد؛ ولی هر دو آنان هیچ‌گاه لباس دیگری نپوشیدند و از سلک روحانیّت خارج نشدند.

هم اکنون از فرزندانِ محمد دو نفر روحانی هستند که یکی در اصفهان و دیگری در قم می باشند و از فرزندانِ علی تنها این جانب روحانی می باشم.

مادرم از یک خانوادهٔ متدیّن ـ و تا اندازه‌ای متمّکن زمان خودشان ـ بوده است و به سبب شهرت شیخ یزدی و امامت او، این وصلت انجام شده است. از سبک و سیاق عقد نامه معلوم می‌شود که مربوط به هشتاد ـ نود سال پیش است.

دوران کودکی را در اصفهان و در همان محلّه گذراندم. خواندن و نوشتن را در مکتب خانه‌های آن زمان که در مسجد محل بود،آغاز کردم. هر دانش‌آموز فرش و یک ورقهٔ فلزی به همراه داشت که با قلم نی و دوات روی آن مشق می‌نوشت و پس از نگاه‌کردن معلّم آن را می‌شست و دوباره روی آن مشق می‌نوشت. یکی از کارهای اصلی معلّم، تراشیدن قلم نی و نوشتن سرمشق روی آن صفحهٔ حلبی بود. پس از مکتب برای خواندن کلاس چهارم نظام آموزشی آن زمان به اوّلین مدرسه‌ای که در اصفهان به سبک جدید تأسیس شده بود و دارای میز، صندلی، تخته سیاه وگچ بود و به وسیلهٔ یکی از روحانیون ـ که دوست پدرم بود ـ اداره می‌شد، رفتم. این مدرسه در محلّهٔ جهانباره بود و فاصلهٔ زیادی با منزل ما داشت. شش کلاس آن نظام را گذراندم. شرایط امنیّتی آن زمان به گونه‌ای بود که خانه و مدرسه هر چه دورتر از راه‌های اصلی بود، امنیّت بیش‌تری داشت.

دوران تحصیل

تحصیلات طلبگی را نزد پدرم شروع کردم. مقدّمات را بیش‌تر از ایشان آموختم و بعد در مدرسهٔ کاسه‌گران، جدّه بزرگ و ملّاعبد اللّه سطح را تمام کردم. در محضر اساتید معروف وقت آقایان نجف‌آبادی، فقیه، ادیب، طباطبائی و ... تحصیل کردم. از آن پس به قم آمدم و اواخر سطح را در قم از محضر مرحوم آیة اللّه لاکانی، حاج آقا حسین بُدلا و مرحوم زاهدی فراگرفتم. *کفایه* را از محضر آیة اللّه حاج شیخ مرتضی حائری و آیة اللّه مرعشی، *رسائل* را از محضر آیة اللّه سلطانی و تفسیر را از محضر علّامه طباطبائی آموختم و بعد از آن در درس خارج آیات عظام بروجردی، اراکی، آملی، شاهروردی و حضرت امام‌قدس‌سره شرکت کردم.

تقریرات درس مرحوم آیة اللّه بروجردی را از لباس مصلّی تا آخر و بخشی از باب قضا را که در سال پایان عمرشان بیان کردند، نوشته‌ام. تقریرات دورهٔ اصول امام را نیز نوشته‌ام. از مرحوم آیة اللّه اراکی نیز تقریرات بحث قاعدهٔ لاضرر را نگاشتم.

دوستان و معاشران

دوستان و هم بحثان و معاشران فراوانی در اصفهان و قم داشتم که نام برخی از آنان را نمی‌دانم. از اصفهانی‌ها آقایان فقیه ایمانی، مدنی، اخوانِ ابطحی، سیّد محمد علی و محمدباقر مجلسی که از فضلا هستند. در قم نیز آیة اللّه محمدی گیلانی، شیخ حسین مظاهری، شیخ محمد تقی مصباح یزدی، سیّد علی اکبر موسوی و حاج شیخ مرتضی تهرانی (انصاری) که در حال حاضر امام جماعت یکی از مساجد تهران است و ... .

عوامل مؤثّر بر شکل‌گیری شخصیّت علمی

وضعیّت خانوادگی و به خصوص اصرار و علاقه‌مندی پدرم به تحصیلات

حوزوی موجب شد که بنده نیز به حوزه علاقه‌مند شوم. از این رو، من هم مانند طلاّبی که از روستاهای اصفهان به حوزه می‌آمدند، عصر جمعه به مدرسه می‌آمدم و عصر پنج شنبه به منزل می رفتم. بسیاری از روزها پدرم به خصوص در مدرسهٔ ملاّعبداللّه که او در درس خارج آن‌جا شرکت می‌کرد با بعضی دوستانشان در مدرسه مباحثه داشت ناهار را در مدرسه می‌ماند. من هم حجره‌ای داشتم و طلبهٔ تمام وقت بودم. خاطرات فراوانی از آن زمان‌ها دارم. بعد از آن در حوزه قم و جوّ حاکم بر آن و به خصوص جریان‌های سیاسی و نقش مراجع و فدائیان اسلام در این حوادث و نهضت ملّی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد و مسائل دیگر موجب علاقه و اشتیاق من به پی گیری مسائل سیاسی گردید. نقش اساتید اخلاق ودرس‌های اخلاقی که در شب‌های جمعه در حوزه معمول بود،تأثیر فراوانی درشکل گیری شخصیّت ما داشت؛ به‌خصوص بحث اخلاق مرحوم فرید اراکی ـ از عالمان هم دورهٔ امام راحل ـ بسیار مورد استفاده ما قرارگرفت.

فعّالیّت های علمی

اوّلین اثر قلمی من مقالاتی که بود که در مجلّهٔ حکمت، تحت عنوان «انسان‌شناسی» چاپ و منتشر شد و در همان وقت کتاب *فیلسوف نماها* تألیف آیة اللّه مکارم نیز چاپ شد. بعد از آن، جزوه‌هایی به نام *بشر و خدا شناسی*، *گمشدهٔ شما*، *پاسخ تهمت‌های مردوخ*، *حسین بن علی را بهتر بشناسیم*، *فقه القرآن*، *أُسس‌الایمان فی القرآن*، *نبذٌ من المعارف*، *شرح قانون اساسی* و نیز چند جزوهٔ کوچک دیگر به وسیلهٔ انتشارات جامعهٔ مدرّسین در یک مجلّد چاپ و منتشر شد ـ از دیگر آثار این جانب است. سلسله مقالاتی تحت عنوان «در *قانون‌اساسی*» نیز نوشته‌ام که در مجلّهٔ *نورعلم* چاپ شده است. هم‌چنین مقالات دیگری نوشته‌ام که در جراید دیگر به چاپ رسید و نیز چند رسالهٔ کوچک مثل *تفسیر سورهٔ حمد*،

الولادة الاصطناعیّة للانسان، حکم *التماثیل*، *من‌الذی بیده سهم الامام؟* *رسالة فی القسامه* را نوشتم.

تعدادی آثار خطّی هم دارم که قسمتی از آن‌ها تنظیم و مرتّب شده است.

در اصفهان و قم همیشه آن‌چه را تحصیل کرده بودم در سطح پایین‌تر تدریس می‌کردم و این از مزایای حوزه‌های علمیّه است. تلخیص *منظومهٔ* سبزواری، ارث *لمعه* و بحث قضا را نیزنوشته‌ام.

فعّالیّت‌ها و مبارزات سیاسی و اجتماعی

الف) پیش از انقلاب

۱. در این بخش کار مهم و قابل ذکری نداشته‌ام؛ امّا در شهرهای مختلف سخن‌رانی داشته‌ام؛ به خصوص براساس طرح خاصّ حضرت امام راحل که قرار شده بود عصرهای جمعه که در بیش‌تر شهرها، جوانان به سینما می‌روند و فیلم‌های زشت و مبتذل تماشا می‌کنند، جلساتی از سوی علما برقرار شود؛ از قم نیز قرار شد کسانی در این جلسات شرکت کنند و آن‌ها را اداره کنند. جمعی از طلّاب و شاگردان امام در این جلسه شرکت داشتند. من نیز چندین سفر داشتم که سفر به اهواز و ساوه از آن جمله‌اند و در آن شهرها، ضمن ادارهٔ آن جلسات با علمای محترم شهر تماس می‌گرفتم و مسائل مبارزاتی را بر حسب روحیّه و حالات آنان، برای‌شان مطرح می‌کردم.

یکی از این جلسات، جلسهٔ معروف مسجد امام قم بود که هر یک از آقایان دَه‌شب آن را اداره می‌کرد و با آن که برای من بسیار مشکل بود؛ چون در قم منبر نرفته بودم؛ ولی چون مرحوم اشراقی(داماد امام) و حاج آقا مصطفی(پسر امام) منبر مرا در محلّات با عنوان «آخوندها چه می‌گویند؟» دیده بودند، جریان را به اطلاع امام رساندند، سرانجام به من تکلیف شد که به جای ده شب، بیست شب

منبر بروم. عنوان بحث‌های من «انقلاب‌های تاریک و روشن» بود. خاطرات جالبی از آن جلسات دارم که فرصت نوشتن نیست. یک شب هم حضرت امام در بحث شرکت کرد و از اوّل تا آخر منبر هم حضور داشت.

ارتباط من با حضرت امام‌ﷺ از شرکت در بحث اصول ایشان در مسجد سلماسی آغاز شد. پس از پایان درس سؤال‌ها و اشکال‌ها پرسیده می‌شد و به مسائل مبارزاتی و وظایف افراد در بخش‌های مختلف اشاره می‌شد. این ارتباط میان ما و امام تا پایان عمر معظّمٌ‌له برقرار و رو به افزایش وگسترش بود و همیشه محبّت‌های خاصّ امام را به دنبال داشت.

این جانب معتقد بودم که باید در منبرها در ایّام تبلیغی محرّم، صفر، فاطمیّه و ماه مبارک رمضان به نام امام‌ﷺ تصریح کرد و مسائل انقلابی را مطرح کرد. از این رو، هرجا که منبر می‌رفتم با سخنان تند و تیزم موجب برخورد و دستگیری و تعطیل‌کردن جلسه می‌شدم. در کنار اعضای محترم جامعهٔ مدرّسین با شرکت در جلسات و اخذ تصمیمات مقتضی و با صدور اعلامیّه‌ها و اطلاعیه‌ها، همواره در مسیر انقلاب حرکت می‌کردیم. نوشتن کتاب *حسین بن علی را بهتر بشناسیم*، در این بخش قابل اشاره است. این کتاب بعد از چندین چاپ مختلف، به وسیلهٔ ساواک ممنوع و از انتشار آن جلوگیری شد.

بارها به هنگام سخن‌رانی در قم و شهرستان‌ها دستگیر شدم که دستگیریِ بعد از منبر ۲۱ رمضان در مسجد جامع قم و بعد از سخن‌رانی در منزل مرحوم آیة اللّه گلپایگانی در روزی که شهر در آتش و دود و گاز اشک آور بود، قابل اشاره است.

بارها در قم، اهواز، چالوس، خمین و کرمانشاه بازداشت شدم و در زندان‌های قزل قلعه تهران، کرمانشاه و بوشهر زندانی شدم. در هر یک از این شهرها بیش از چند ماه در زندان بودم. در یک ماه رمضان که در بوشهر زندانی بودم، موفّق به نوشتن کتاب *فقه القرآن* شدم.

اوّلین بار به گنکان تبعید شدم، امّا پس از مدّت کوتاهی محل را ترک کردم و بار دیگر دستگیر شدم و به زندان بوشهر اعزام گردیدم. پس از چند ماه، گفتند که باید بقیّهٔ مدّتِ تبعید را به کنگان بروی. من گفتم: در زندان می‌مانم، ولی کنکان نمی‌روم؛ محکوم به تبعید هستم؛ نه محکوم به مرگ. سرانجام به بوشهر تبعید شدم و خاطرات فراوانی از این دوران و از روحانی شهید، ابوتراب عاشوری دارم. این شهید بزرگوار نقش بزرگی در مبارزات انقلابی مردم مسلمان بوشهر داشت. هنگام تبعید در بندر لنگه از روحانیونی که به آن‌جا می‌آمدند، خواهش می‌کردیم که مدّتی بمانند و در این منطقه به تبلیغ بپردازند که گزارش‌های آن در اسناد ساواک، موجود است. پس از مدّتی به اسلام‌آباد تبعید شدم و در این هنگام بود که امام در بارهٔ پانزدهم شعبان فرمودند: ما امسال عید نداریم و آقایان مطالب را برای مردم بگویند. من نیز در روز پانزدهم شعبان سخن‌رانی کردم و به دنبال آن دستگیر و به زندان کرمانشاه منتقل شدم.

طولانی ترین دورهٔ تبعیدی را در رودآباد سپری کردم. در این مدّت بارها دور از چشم مأموران به تهران رفتم و طبق شرایط زمان، تبلیغات لازم را انجام می‌دادم که سخت‌ترین آن، رویارویی رسمی با کسی بود که برای شاه دعا می‌کرد. ما در یکی از مراسم، جلسه او را بر هم زدیم و فردای آن روز به رشت احضار شدم که تاریخ و مدّت این زندان‌ها و تبعیدها را به طور دقیق نمی‌دانم؛ امّا در پرونده تشکیل شده به وسیلهٔ ساواک، قسمت زیادی از آن‌ها وجود دارد که اسناد آن را خودم ملاحظه کرده‌ام و قسمتی از آن‌ها نزد من موجود است.

از دیگر فعّالیّت های ما مبارزات مخفی‌یی بود که به ارتباط با مبارزان اصیل در قم و مبارزان شهرستانی و تشکیل جلسات و گروه های فرهنگی، سیاسی و نظامی مربوط می‌شود؛ جلسات فراوانی به‌طور رسمی، نیمه رسمی و خصوصی در مکان‌های مختلف ـ حتی در زیر زمین‌های منزل دوستان ـ تشکیل می‌شد و نام آن‌را

مبارزات زیر زمینی گذاشته بودیم. اعلامیّه‌های حضرت امام﵀ را چاپ و تکثیر می‌کردیم و به شهرستان‌ها ارسال می کردیم. تعدادی شماره تلفن برای برقراری ارتباط تلفنی با مبارزان شهرستان‌ها و انتقال مطالب لازم به آنان، اختصاص دادیم. برای انتقال اعلامیّه به شهرها معمولاً از طریق سرویس‌های مسافربری معمولی که در نیمه‌های شب از قم عبور می‌کردند، استفاده می‌کردیم. افراد موردنظر، که برخی بعدها به شهادت رسیدند می‌آمدند و اعلامیّه‌ها را می‌گرفتند و با این اتوبوس‌ها در محلّ مورد نظر می‌رفتند و از طریق گذاردن در مساجد معروف و پر آمد و رفت، آن‌ها را توزیع می‌کردند.

گروه‌هایی که با ما در ارتباط بودند، هیچ کدام از دیگری اطلاع نداشتند. سلاح‌های دست‌ساز قم معروف به سه‌راهی به‌وسیلهٔ این گروه‌ها ساخته می‌شد. تعدادی سلاح کمری و نیمه سنگین نیز به‌وسیلهٔ دوستانی که در هنگام تبعید در اسلام آباد به دیدن من می‌آمدند، تهیّه شد که در محلّ ستاد استقبال از امام در قم، قبل از ورود امام به ایران و واژگونی حکومت طاغوت مورد استفاده قرار گرفت. اوّلین کار نظامی که در قم انجام شد، خلع سلاح یک پاسگاه بود که آن‌روزها ضربهٔ سنگینی بر پیکر طاغوت بود و در شکستن روحیّهٔ سربازان و حکومت نظامی نقش مهمّی داشت. استفاده از سه راهی‌ها در مبارزه با حکومت نظامی و مقابله مردم با سربازان، فراوان بود و کم کم سلاح سه راهی شهرت پیدا کرد.

یکی دیگر از کارهای قابل ذکر، پناه دادن به سربازانی فراری بود که پس از دستور امام راحل و قبل از پیروزی انقلاب، از ارتش طاغوتی گریخته، به مردم می‌پیوستند. در آن شرایط منزل ما ـ که حضرت امام پس از مراجعت به ایران و آمدن به قم در آن اقامت گزیدند ـ پناه‌گاه این افراد بود و با آن‌که امکانات لازم را نداشت، مرکزی برای انقلابیون بود. قسمت بیرونی آن تنها یک اتاق ۲۴ متری بود و ملاقات‌های امام در آن‌جا انجام می‌شد؛ امّا دیدارهای عمومی امام در فیضیّه انجام می‌شد.

به هر حال، سربازان به این منزل مراجعه می‌کردند و ما گروهی را آماده کرده بودیم تا جایی برای آنان تهیّه کرده، از آنان پذیرایی کنند. مردم نیز لباس و لوازم مورد نیاز را در اختیار آنان قرار می‌دادند. صدها سرباز به این محل مراجعه می‌کردند. دریک مرحله یک گروه چهار نفره با یک جیب ارتشی مجهّز به سلاح، بی‌سیم، کیسه خواب و... آمدند و گفتند که ما فرار کرده‌ایم به ما پناه بدهید. دوستانی که در این بخش کار می‌کردند، سخت ترسیده بودند؛ مابلافاصله چهار دست لباس فراهم کردیم و چند نفر از دوستان را آماده کردیم و گفتیم که اگر راست می‌گویند، باید همراه شما به خارج شهر بیایند و آن‌جا لباسشان را عوض کنند و تسلیم شوند که این کار انجام شد و جیپ را همان‌جا گذاشتند و سلاح و وسایل را به ما تحویل دادند. پس از این حادثه فرمانده نظامی شهر به من تلفن کرد و فقط سلاح‌ها را مطالبه کرد و گفت: ما جیب را به شهربانی آورده‌ایم، ولی ما اظهار بی‌اطلاعی کردیم. فردا شب به دیدن آن سربازان رفتم و آنان همواره با ما ارتباط داشتند و دونفرشان در جنگ به شهادت رسیدند.

ب) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

ادارهٔ ستاد استقبال قم و ترتیب جای‌گاه برای دیدارهای امام در فیضیّه، بر عهده ما بود. به دلیل این که منزل شخصی امام در یخچال قاضی دارای کوچه‌های تنگی بود و مناسب ملاقات‌ها نبود، در خیابان ساحلی یک منزل آبرومند و مجهّز با همهٔ وسایل که متعلّق به یکی از بازاریان بود فراهم شد که در آن منزل وارد شدند، پس از چند روز اقامت، امام به حاج احمد آقا فرمودند: من این‌جا نمی‌مانم. ما جاهای مختلفی را که مناسب رفت و آمد و اجتماعات باشد، دیدیم و سرانجام منزل ما که در خیابان ساحلی بود وکوچهٔ وسیعی داشت، مورد موافقت قرارگرفت و ما به طور موقّت به منزل مرحوم اشراقی (داماد امام) رفتیم.

برخوردهایی با منافقان به وجود آمد. آن‌ها مکانی را تصرّف کرده بودند و سلاح‌هایی را جمع آوری کرده بودند که پس از یک گفت و گوی تند با سران آنان در قم، آن مکان را از آنان پس گرفتیم. در آن جلسهٔ گفت و گو، مادر حنیف نژاد هم حضور داشت.

با تشکیلات خلق مسلمان و شریعتمداری مبارزه کردیم و بیمارستان و دارالتبلیغ[1] را از آنان گرفتیم. کارگردان اصلی را که شخصی در بیت ایشان بود، دستگیر و زندانی کردیم. آقای شریعتمداری به من گفت: من از قم می‌روم. من گفتم: این‌کار عملی نیست و به هیچ وجه نمی‌گذاریم. گفت: امنیّت من چه می‌شود؟ گفتم: من شخصاً تأمین می‌کنم. در پایان گفت: دربارهٔ تمام متعلّقات من از بیمارستان، دارالتبلیغ و... هر چه شما تصمیم گرفتی، من قبول دارم.

مسئولیّت های پس از انقلاب

۱. ریاست دادگاه انقلاب اسلامی قم.

۲. ریاست دفتر امام.

گفتنی است دفتر حضرت امام به صورت شورایی اداره می‌شد و مرحوم حاج احمد آقا، مرحوم اشراقی و آقایان رسولی محلّاتی، مهندس غرضی و این‌جانب از اعضای آن بودیم و هر شب جلسه داشتیم.

۳. نمایندگی مجلس خبرگان *قانون‌اساسی*.

۴. نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دودورهٔ متوالی؛ دورهٔ اوّل از قم و دورهٔ دوم از تهران.

---

۱. دارالتبلیغ یک مرکز فرهنگی مربوط به شریعتمداری بود که اکنون مرکز دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم است.

۵. عضویّت در شورای نگهبان پس از استعفای آیة اللّه صافی.

۶. عضویّت در شورای بازنگری *قانون‌اساسی* در سال ۱۳۶۸ شمسی، با حکم امام راحل.

۷. ریاست قوّهٔ قضاییّه پس از رحلت حضرت امام.

۸. نمایندگی رؤسای سه قوّه در هیئت سه نفره حلّ اختلاف بین مرحوم رجایی و بنی‌صدر. در این هیئت، حضرت آیة اللّه مهدوی کنی از سوی امام و مرحوم‌اشراقی از سوی بنی صدر منصوب شدند و جلسات و مذاکرات زیادی صورت گرفت که نوارهای آن محرمانه بوده، تحویل ادارهٔ قوانین مجلس شورای اسلامی شد.

۹. نمایندگی مجلس خبرگان.

الف) در دورهٔ دوم ازحوزهٔ تهران انتخاب شدم و در اجلاس‌ها شرکت داشته‌ام.

ب) عضوکمیسیون اصل ۱۱۰ و ۱۱۱ بودم و در اجلاس ما قبل اخیر این دوره که در قم برگزار شد، به عنوان عضو کمیسیون تحقیق نیز انتخاب شدم و بیش‌تر جلسات آن در تهران، در دفتر ما تشکیل می‌شد که صورت جلسات آن در اختیار دبیرخانهٔ مجلس خبرگان است.

ج) در کمیسیون ۱۱۰ و ۱۱۱ عضو و در کمیسیون تحقیق نایب رئیس‌بودم.

د) در این دوره تصمیمات خوبی گرفته شد که در صورت جلسات آمده است و چیز مهمّی که ما یادداشت کنیم،به یاد ندارم.

ه) در این بخش چون مطالب در صورت جلسات محرمانهٔ خبرگان آمده است چیزی قابل ذکر نیست؛ امّا می‌توان به نطق رئیس محترم مجلس خبرگان، حضرت آیة اللّه مشکینی دراجلاس قم در بارهٔ ولایت و نقش مردم و مخالفت‌های زیادی که در نطق‌های قبل از دستور نمایندگان آمده است و سرانجام در گزارشی به محضر مقام معظّم رهبری ارائه شده است و تصریح معظّمٌ‌له به این نکته که حضور مردم،

تجلّی عملی ولایت است، اشاره کرد.

خاطرات مهمّ پس از انقلاب

در این باره مطلب فراوان است که به ذکر یک خاطره بسنده می‌کنم.

در دومین دوره‌ای که مقام معظّم رهبری، حضرت آیة اللّه خامنه‌ای به ریاست جمهوری انتخاب شد، بحث نخست وزیر مطرح شد؛ زیرا نخست وزیر باید به وسیلهٔ رئیس جمهور معرّفی شود. من هم به عنوان نایب رئیس مجلس شورای اسلامی فعّالیّت‌ها وکارهای مربوط به این موضوع را زیر نظر داشتم، به عنوان مقدّمه قرار شد که هیئتی مرکّب از آیة اللّه مهدوی‌کنی، آیة اللّه جنّتی، حجّةالاسلام و المسلمین ناطق نوری و این جانب خدمت امام شرف‌یاب شده، از ایشان بخواهیم که رئیس جمهور راکه مایل به معرّفی آقای موسوی برای نخست وزیری نبود؛ آزاد بگذارد تا بتواند شخص دیگری را معرّفی کند؛ زیرا رئیس جمهور تمایل امام به نخست وزیری آقای موسوی را مانع شرعی می‌دانست. پس از شرف‌یابی و صحبت کردن تک تک ما، امام‌ﷺ فرمود: ایشان هر کس را بخواهد، می‌تواند معرّفی کند، امّا من آقای موسوی را در این شرایط کشور مقدّم می‌دانم. وقتی نوبت صحبت به من رسید، چون می‌خواستم تکراری صحبت نکنم، گفتم: اگر حضرت امام نسبت به این تمایل اظهاری نداشته باشد، مشکل شرعی رئیس جمهور حل می‌شود. امام‌ﷺ جمله‌ای گفت که دیگر هیچ‌کدام از ما سخنی نگفتیم و برخواستیم. معظّم‌له فرمود: در این شرایط سکوت را خیانت به اسلام می‌دانم. ما پس از یک جلسهٔ کوتاه هم‌آهنگی موضوع را به آیة اللّه خامنه ای گفتیم. ایشان با تبسّم و خنده گفت: من راحت شدم. ما و امام از این بحث‌ها و صحنه ها فراوان داشتیم تا سرانجام زمان معرّفی فرا رسید. روزی که می‌بایست ایشان به مجلس معرّفی می‌شد، هنوز رئیس جمهور چیزی ننوشته بود. من به عنوان مسئول، پس از حضور ایشان در مجلس از

ایشان خواستم تا چیزی بنویسد که در پرونده گذارده شود، ایشان در یک جملهٔبسیار کوتاه ـ که در پرونده موجود است ـ موافقت خود را با معرّفی آقای موسوی اعلام کرد.

حضور در دفاع‌مقدّس

در این بخش هم خاطراتی است که ارزش نوشتن ندارد. من هم مثل اکثر افراد، بارها به جبهه رفتم و در شرایط مختلف برای بازدید، سخن‌رانی و حضور در قسمت‌های ستادی یا خطّ مقدّم به خصوص در آستانه اعزام و آماده شدن نیروها، قبل از فتح خرّم‌شهر و بعد از آن و قبل از فتح فاو و بعد از آن درجبهه حضور یافته‌ام. کارهای معجزه‌آسای فرزندان انقلاب و جنگ به خصوص پس از به کارگیری سلاح‌های شیمیایی خاطراتی است که باید آن‌هارا از زبان رزمندگان و نظامیان شنید.